تاریخ اجتماعی ایران باستان

از آغاز مهاجرت بسرزمین قدیم ایران تا حمله اسکندر مقدونی

نگارش

دکتر موسی جوان

دکتر در حقوق

تهران

۱۳۴۰ خورشیدی

این کتاب درچاپخانه رنگین بچاپ رسیده و در شهریور ۱۳۴۰ هجری خورشیدی
پایان یافته است

دیباچه

در نیمه سده نوزدهم میلادی دو کتابخانه بوسیله باستانشناسان غربی ازریر خرابه های دوشهر بابل ونینوا دربین النهرین مربوط بسده هفتم قبل ازمیلاد کشف شد ودر این دو کتابخانه جمعاً درحدود پنجاه هزار عدد کتیبه آجری جمع آمده بود ویك یا دوطرف هر کتیبه بخط میخی وبزبانهای بابلی و یا آشوری نگاشته شده و از هربیست تا شصت کتیبه کتابی تشکیل میشد . بعضی ازاین کتیبه‌ها در گزارش لشگر کشیها وجنگها ورصد ستاره‌ها وسالنامه ها واحکام دادگاه‌ها وبرخی در ادعیه ومراسم دینی وقراردادها ومعاملات روزانه مردم از عهد باستان حکایت میکرد. اکتشاف این کتیبه ها توجه باستانشناسان را بخودجلب نمود وبتدریج در شهر های دیگر دنیای قدیم بتجسس وتحقیق پرداختند و همه جا ازمصر وهاطی و کاپادوکیه وشوش وتخت جمشید کتیبه‌های فراوان بدست آمد وتعداداین کتیبه‌ها در عصر حاضر بسیصد هزار عدد بالغ گشته و تماماً در موزه‌ها و کتابخانه های بزرگ جهان بترتیب مخصوص فهرست بندی شده ودراختیارمحققان قرار گرفته‌اند اما اطلاع از مندرجات این کتیبه ها وخواندن آنها کاری بس دشواربود زیرانه تنها بخط میخی ویا هیروغلیفی مصری وهاطی نگاشته شده واین خطوط نامفهوم بنظر میرسیدند بلکه برای ترجمه آنها بایستی با السنه قدیمه متروکه آشنائی حاصل شود ومدت لااقل پنجاه سال بطول انجامید تا دانشمندانی ارجمنداز کشورهای مختلفه جهان پدید آمدند ودرخواندن هریك از خطوط وترجمه کتیبه‌ها توفیق یافتند واین

ترجمه ها بتدریج چاپ ومنتشر شده اند واز این ترجمه ها است که در عصر حاضر تاریخ تمدن ملل واقوام قدیم از آن جمله اقوام ایرانی ساکن درشهرستانهای غربی ایران باستان مربوط بقبل ازسلطنت کوروش بزرگ هخامنشی معلوم وروشن گشته است .

اما آنچه بیشتر درحل معضلات تاریخ ایران باستان بالخصوص راجع بسلطنت پادشاهان کیانی مؤثر افتاد اکتشافاتی است که بوسیله باستانشناسان شوروی در نواحی سغد ومرو وبلخ ونیسایه وخوارزم سابق یعنی درتاجیکستان واوزبکستان وترکمستان کنونی شوروی بعمل آمده و از این اکتشافات واضح شده است که قلمرو سلطنت پادشاهان کیانی و یا هخامنشی و اشکانی و ساسانی درشمال شرقی ایران باستان بخطه خراسان کنونی انحصار نداشته بلکه در سرزمین وسیعی قرار داشت که غرباً بدریای خزر وشمالا بدریاچه آرال ورود سیحون یاسیر دریاوجنوباً بافغانستان وخراسان کنونی محدود میشد واین سرزمین مرکز تجمع اقوام ایرانی و کانون تمدن ایرانیان درعهد کیانیان بشمار میرفت و اطلاع از اینموضوع بسی جالب دقت وشایان اهمیت است .

چیزی که بیشتر از هر اکتشاف دیگر تاریخ تمدن ایرانیان باستان و سرگذشت آنان را در زمان مهاجرت از آریاویچ بسرزمین قدیم ایران روشن میدارد جزوات پرارزش اوستا کتاب زرتشت میباشد . این کتاب بعد از اسلام بفراموشی سپرده شده وزبان آن برای همه نامفهوم بود وفقط درسده هیجدهم میلادی است که دانشمندان اروپائی برای پیدا کردن گمشده ایرانی پیشقدم شدند وچند نسخه از اوستا را از معابد پارسیان هندوستان بدست آوردند و بترجمه و تفسیر و تتبع از مندرجات آن همت گماشتند واین ترجمه‌ها در عصر حاضر در دسترس عموم محققان قرار گرفته اند واز مطالعه درآنها بسیاری ازمجهولات تاریخی ایران باستان حل و روشن میگردد اما متأسفانه ترجمه‌ای که از قسمت یشتها و گاتها بفارسی بعمل آمده باشتباه واغلاط بسیاری آلوده است وقابل استفاده نمیباشد . مقصود اینست که در عصر حاضر تاریخ نگاری راجع بعهد قدیم با باستانشناسی توأم و همراه شده

و اطلاعاتی که ازاین‌طریق راجع باوضاع زندگانی وسرگذشت اقوام وملل بدست آمده بقدری وسعت یافته که از روی‌آنها میتوانیم صحت و سقم بسیاری از مطالب مورخان یونانی راجع به سلطنت پادشاهان هخامنشی را روشن بداریم و بانتقاد و تصحیح آنها بپردازیم .

نگارنده درپانزده سال قبل‌وقتی‌برای‌تصنیف کتاب مبانی حقوق‌بجمع‌آوری مدارك و مستندات میپرداختم‌درصدد برآمدم راجع بکتیبه قانون‌حمورابی‌مربوط بسده هیجدهم قبل ازمیلاد اطلاعاتی کسب نمایم وترجمه‌هائی‌چند از این کتیبه‌را بزبان فرانسه بدست‌آوردم و بمطالعه‌آنها همت گماشتم و دراین امرنه‌تنها‌بمنظور خود درمقایسه و سنجش ازقوانین عهد قدیم و جدید نایل‌آمدم بلکه‌براثر آن‌ذوق وشوق‌باستانشناسی‌درفکرمن بیدارشد و دریافتم که تاریخ ایران باستان‌بالخصوص راجع بسلطنت کیانیان و قبل‌ازهخامنشیان را میتوانیم ازروی کتیبه‌های‌آشوری‌و آثار زیرخاکی که دررشته‌های مختلفه دیگر کشف شده معلوم و روشن بداریم و اشتباهاتی که تاکنون دراین زمینه برای محققان ایرانی و یا اروپائی حاصل شده مرتفع سازیم و بهمین منظور تحقیقات خود را ادامه دادم و بکرات‌از کتابخانه‌ها وموزه های‌بریتانیا، لوورومترپولیتن‌امریکادیدن کردم وبعقایدی رسیدم که بعضی را در زیر باختصار توضیح میدهم :

۱ـ سلطنت کوروش بزرگ هخامنشی‌درنیمه سده ششم قبل‌ازمیلاددرحقیقت ادامه ودنباله‌سلطنت پادشاهان کیانی‌است‌بااین تفاوت که قلمروسلطنت‌هخامنشیان وسیع‌ترشده و پایتخت از بلخ بشوش و پارس انتقال یافته است .

۲ـ کوروش بزرگ هخامنشی درنیمه سده ششم قبل‌ازمیلاد همان کیخسرو کیانی است که در اوستا بصفت متحدکننده اقوام ایرانی توصیف شده و هردو با یکدیگر مطابقت دارند .

۳ـ ویشتاسپ هخامنشی پدرداریوش کبیر همان کی گشتاسپ کیانی است که در لشگرکشی کوروش بزرگ بشمال شرقی ایران همه جاهمراه وی‌بودودر

پارت و بلخ دستگاه سلطنت داشته و جانشین کیخسرو کیانی بشمار رفته است.

۴ - سلطنت کی گشتاسپ در شمال شرقی ایران مصادف با زمانی است که تورانیان در گرگان وورنه گردآمده وتحت سلطنت افراسیاب متشکل شده وبجنگ های منظم با ایرانیان پرداخته وسپس مغلوب و از ایران رانده شده‌اند.

۵ - تورانیان مزبور از بومیان ایران و از نژاد زرد پوست چینی و از غیر نژاد ایرانی وغیرازنژاد مغولان وترکان بودند و نسل آنان درعصرحاضر منقرض شده است.

۶ - زرتشت در زمان کوروش بزرگ هخامنشی در اورمیه آذربایجان متولد شده و از قوم مانای برخاسته و سپس بقلمرو سلطنت کی گشتاسپ کیانی مهاجرت کرده ودرشهر بلخ اقامت گزیده وبترویج دین خود پرداخته‌است و کاسهٔ طلائی که در سال ۱۳۳۸ خورشیدی از تپه حسنلودر آذربایجان کشف شد مربوط بقوم مانای میباشد.

۷ - کتاب اوستا بزبان بلخی نگاشته شده وزرتشت درزمان خودنه تنها رهبری دینی ایرانیان را بعهده داشته بلکه درفلسفه وحکمت بمقام شامخی رسیده ونسبت بمتفکران زمان خود و حتی نسبت بحکمای یونانی که بعداً پدیدآمده‌اند برتری داشته اما بوحدت و یکتاپرستی راه نیافته است.

۸ - آزی دهاك تازی یا ضحاك بابلی که در اوستا یك حیوان عجیب الخلقه توصیف شده همان سار و کین دوم پادشاه خونخوار آشوری است که در اواخر سده هشتم قبل از میلاد درچند مرتبه بایران لشگر کشیده وبالخصوص درناحیه اورمیه و آذربایجان بقتل و غارت پرداخته و سر گذشت وی در کتیبه های آشوری و در تاریخ کمبریج نقل شده است. از توجه در تاریخ این لشگر کشی و زمان سلطنت ویشتاسپ یا کی گشتاسپ کیانی وهمچنین زمان حیات وسر گذشت زرتشت بخوبی میتوانیم تاریخ پادشاهان کیانی را از اجمال و ابهام خارج سازیم و زمان و مکان وقوع حوادث مربوط بداستانهای ملی را بترتیبی که در شاهنامه فردوسی نقل

شده تعیین نمائیم .

۹ـ کتیبه هائی که از کاپادوکیه و شهر قدیم هاتوزا پایتخت هاطی واقع در آناطولی کنونی ترکیه کشف شده حکایت دارند که ساکنان این نواحی درعهد قدیم از آریانهای ایرانی بشمارمیرفتند و مرزغربی متصرفات دولت ماد تارودهالیس درآسیای میانه امتداد داشته است .

۱۰ ـ پنجمین کشوری که اهورمزدا بر طبق مندرجات اوستا برای سکونت ایرانیان آفریده نیسایه است . محل این شهر را محققان اروپائی تا کنون نتوانسته اند تعیین نمایند اما از تحقیقات اخیر باستانشناسی در تاجیکستان شوروی معلوم شده که نیسایه در کنار آمو دریا واقع بوده و نخستین پایتخت دولت پارت اشکانی است .

۱۱ـ کتیبه‌هائی که بخط و زبان پارتی از دفتر بایگانی پادشاهان اشکانی در نیسایه قدیم مربوط بسده اول قبل از میلاد بوسیله باستانشناسان شوروی کشف شده معلوم داشته که کتیبه‌های مزبور بخط آرامی نگاشته شده واز این امر رابطه خط و زبان پهلوی در زمان ساسانیان با خط و زبان پارت اشکانی معلوم و روشن میشود .

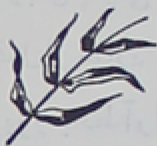
۱۲ـ هشتمین کشوری که اهورمزدا برطبق مندرجات اوستا برای سکونت ایرانیان آفریده اوروا است . محل این شهررا بعضی از دانشمندان با طوس در خراسان تطبیق کرده وبرخی دیگر یك شهر نامعلوم پنداشته‌اند اما از تحقیقات باستانشناسی درتر کمنستان شوروی محل شهر قدیم اورغانج پایتخت خوارزم کشف شده و آثار ارزنده از تمدن ایران باستان بدست آمده و از این اکتشاف واضح میشود که مقصود زرتشت از اوروا در اوستا همان اورغانج وخوارزم میباشد .

این چند نمونه از مطالب متنوعی است که در کتاب تاریخ اجتماعی ایران باستان بتفصیل توضیح داده‌ام و در این کتاب برای اینکه مطالب با دلائل حسی مقرون باشند تصویرهای چند از آثارزیرخاکی و کتیبه های عهد قدیم نقل نمودم

وامیدوارم درخدمت بوطن عزیز خود توفیق یافته باشم و آرزومندم هر گاه خوانندگان گرامی در این کتاب اشتباه وخطائی دیدند بدیده اغماض بنگرند و در تصحیح و تکمیل آنها بکوشند .

تهران . بتاریخ شهریورماه ۱۳۴۰

دکتر موسی جوان



بخش یکم

اقوام آریائی درمهاجرت بسرزمین قدیم ایران

اقوام آریائی در عهد قدیم از مسکن اولیه خودشان که در کتاب اوستا بنام آریاویچ نامیده شده بسرزمین ایران مهاجرت کردند و درآن متوطن شدند . این اقوام در نیمه سده ششم قبل از میلاد تحت رهبری کوروش بزرگ هخامنشی با یکدیگر متحد شدند ودولتهای کهنسال سامی نژاد آنروزی را یکی پس از دیگری ازپای درآوردند وبجای آنها یك دولت آریائی بزرگ تشکیل دادند و آن را بنام دولت پارس یا ایران نامیدند . مردم‌امروزی ایران از همان تیره ونژاد آریائی هستند که مدت لااقل سه هزار سال از تاریخ گذشته خود با حوادث و اتفاقات گونا گون روبرو شده نشیب و فراز بسیار دیده وتوانسته‌اند از اخلاق و عادات ومزایای ملی وقومی خود نگاهداری نمایند واین مزایا و خصوصیات را با اقتباساتی که از مدنیتهای مختلفه دیگر بدست آورده اند پیوند دهند و بر اثرآن نسل ونژاد خود را نیرومندتر سازند وما اکنون در نظر داریم تحت عنوان تاریخ اجتماعی ایران باستان از تاریخچه زندگانی این مردم بحث وتحقیق‌نمائیم واگر دراین تحقیقات بتناسب مطلب و مقام ازاحوال پادشاهان واشخاص گفتگو خواهیم نمود برای تهیه زمینه جهت توضیح مطالب است و از اینجهت ابتدای کتاب را از چگونگی مهاجرت اقوام ایرانی وسر گذشت اولیه‌آنان آغاز مینمائیم .

آریاویچ مسکن اولیه اقوام ایرانی

قدیمترین سند تاریخی راجع بمهاجرت اقوام ایرانی کتاب اوستا است . در آغاز وندیداد اوستا نقل شده که اهور مزدا سرزمین آریاویچ Aria Vej را در بهترین مکانها آفرید اما اهریمن بر ضد وی قیام کرد وسرمای سخت در آن پدید آورد وچون سکونت در این دیار بعلت سرمای سخت و انبوهی جمعیت مشکل و ناگوار بود شهرها و مکانهای با نزهت دیگر خلق کرد . این مکانها یك یك در کتاب نامبرده تعیین شده وجمعاً ۱۶ ناحیه و کشور بشرح زیراست :

۱ ـ آریاویچ یا ایران‌ویچ	Iranvej	Aria vej ,
۲ ـ سغد یا سغدیان	Sogdiana	Sughda ,
۳ ـ مرویا مرگیانا	Margiana	Morou ,
٤ ـ بلخ یا باختر	Bakhtri	Bakhdhi ,
٥ ـ نیسایه یا پارت	Parthava	Nisaya ,
٦ ـ هرات		Haraiva
۷ ـ کابل		Vaekereta
۸ ـ اوروا یا اورغانج	Ourganedj	Ourva ,
۹ ـ هیرکانی‌یاگرگان		Vehrcana ,
۱۰ ـ هتومنت یاهلمند		Haetument ,
۱۱ ـ رخج	Arachosia	Haraivati ,
۱۲ ـ ری یا راگا		Ragha ,
۱۳ ـ ورنه یا گیلان		Varena ,
١٤ ـ چخر یا چرغ		Chachra ,
۱۵ ـ پنجاب هند		Hapta Hindu ,

۱۶ - رنگها یا رنها[1] Rangha , Ranha

در اوستا راجع بمسکن اولیه اقوام ایرانی اوصافی ذکرشده وازاین اوصاف معلوم میشود آریاویچ با سرزمین کوهستانی واقع در مغرب دریای خزر مطابقت مینماید ومشتمل بر قفقازیه وقسمت شمالی آذربایجان کنونی ایران میباشد و از مشرق بدریای خزر واز مغرب بدریای سیاه محدود شده و بطول یکهزار و پانصد کیلومتر است .

آریاویچ در اوستا[2] یك کشور سردسیر معرفی شده ودروندیداد مینویسد که آریاویچ بسیار بانزهت بود اهریمن برضد آن سرمای سخت پدید آورد . در آنجا ده ماه زمستان ودو ماه تابستان است . این وصف بامحلی که دربالا برای آریا ویچ تعیین نمودیم بیشتر تناسب دارد .

کوه البرز یا هریبرز وقله دماوند در بالای آن نزدیك شهر تهران یك کوه مقدس آریائی است ودر افسانه های باستانی ایران یك سرپل چنواد بقله مزبور و سردیگربه بهشت و آسمان اتصال‌داره وتهمورث دیوبندپادشاه پیشدادی که‌اهریمن نابکار را دربند گرفته بود همه روزه سوار وی میشد ودورجهان میگشت واز بالای کوه البرز بجایگاه خود سرازیر میشد . این کوه در امتداد کوه های قفقازیه در آریا ویچ قرار گرفته است .

فریدون وقتی آزی دهاك سه پوزه وعجیب الخلقه را مغلوب و گرفتار کرد دربالای کوه دماوند در بند نهاد تاروزقیامت بهلاکت رسد .

---

۱ - رجوع شود بدار مستتر کتاب زند اوستا بانگلیسی جلد اول وبفرانسه جلد دوم فصل اول وندیداد . همچنین دهارلز کتاب اوستا وندیداد فصل اول .

۲ - اوستاکتاب زرتشت بزبان بلخی نگاشته شده واین زبان درشمال شرقی ایران‌باستان تکلم میشد وبسانسکریت شباهت دارد . کتاب مزبورمشتمل بر پنج قسمت‌است وقسمت یشتها وگاتهابوسیله ابراهیم پور داود بفارسی‌ترجمه شده اما این‌ترجمه ها بدلائلی که درمحل خود نقل خواهیم نمود بی اعتبار است وقابل استفاده نیست وما در کتاب خود از ترجمه اوستا بزبانهای اروپائی استفاده خواهیم نمود .

دریاچه اورمیه دراوستا معروف بدریای چئچست çaeçast وهمچنین‌دریای خزر معروف بدریای وورو کاش Vourukasha دو دریای آریائی وایرانی بشمار رفته‌اند وزرتشت دراورمیه متولد شده وآتشکده بزرگ شیزدراین‌ناحیه واقع‌بود وهریك از پادشاهان ایرانی‌هنگام‌تخت نشستن وتاجگذاری‌بایستی ازاین آتشکده دیدن نمایند و وظائف خطیر شاهی را برعهده گیرند. در نزدیك دریاچه اورمیه است که کیخسرو کیانی واکثر پهلوانان ایرانی زمان جنگ با تورانیان حاضر می‌شدند وبدرگاه مهرو ناهید دوایزد ایرانی‌فدیه وقربانی نثارمینمودند وفیروزی بر دشمن را درخواست میکردند.

این افسانه ها وشهرت آنها در ایران قدیم ویا ذکر آنها در اوستا مبنی بر این است که اقوام ایرانی در عهد باستان همه وقت نسبت به آریاویچ وطن اولیه خود علاقه داشتند وهمه وقت ازآن یاد می‌نمودند ودلایل بسیارصحت این عقیده را تأیید مینماید.

دارمستتر Darmesteter دانشمند فرانسوی در کتاب خود راجع بمحل آریاویچ چنین مینویسد (آریانم‌ویچو Arianem Vejo یا ایران ویچ Iran Vej بمعنی مسکن ایرانی در مکانی است، که برطبق مندرجات بندهش زادگاه زرتشت است وجمشید کاخ خود رادرآن بنانموده است. بعضی‌از دانشمندان محل آریاویچ را در سرزمین مجاور با رود سیر دریا جستجومی کنند ودراین‌عقیده دو دلیل‌ذکر مینمایند یکی اینکه دراوستا پس‌ازنام آریاویچ بلافاصله از کشور های‌سغد ومرو وبلخ ذکر شده و دیگر اینکه در زمان ساسانیان رود وانوهی دائی‌تی‌را باجیحون تطبیق میکردند. دلیل اول قابل توجه نیست امادلائل دیگرهست که بردلیل‌دوم ترجیح دارد واز اینجهت آریاویچ را باید درمغرب ایران جستجو کرد ودربند ۱۲ فصل ۲۹ بندهش چنین مینویسد:

Arian vej pun kostaki Aturpatagan

۱- رجوع شود بدهارلز کتاب اوستا صفحه ۴۱۹

یعنی ایران ویچ در مجاورت آذربایجان واقع شده و چون آذربایجان از مشرق بدریای خزر و از مغرب بسرزمین رانگها محدود است منظور از آن همان ماد و حدود قره باغ خواهد بود و از این جهت می‌توانیم آریاویچ را در میان رود ارس و رود کور Kour تعیین کنیم و قره باغ در ققفازیه برطبق بند ۱۷ کتاب یاقوت و بند ۱۴۱ فصل ۱۱ کتاب ابوالفدا در سابق بنام اران Arran نامیده میشد واران مخفف آریان یا ایران است و لفظ قره باغ بمعنی باغ سیاه می‌باشد وبعلت سرمای سخت و زیبائی و نزهت آن درققفازیه معروف و در نوروز پوشیده از برف است و اقوام خیمه نشین در تابستان روی کوه ها بحرکت و جنبش می‌آیند. بنابر این وقتی آریاویچ همان اران باشد رود وانگوهی دائی‌تی که برطبق اوستاآریاویچ را مشروب میکندهمان رود ارس‌خواهد بود واگر در زمان ساسانیان رود دائی‌تی را با آمودریا یکسان پنداشته‌اند از این جهت است که هردو رود در دوطرف دریای خزرجریان داره‌همچنانکه درآن زمان رودسند را در هندوستان با آمودریا منطبق میدانستند) .[۱]

منظور ما در نقل از عبارت دانشمند فرانسوی این است که باذکر دو دلیل جدید عقیده وی را تأیید نمائیم یکی راجع بمحل دقیق سرزمین رنگها است که برطبق اوستا در مجاورت آریاویچ و در سرچشمه رود رنگها واقع شده و این رود درعصر حاضر بنام رود زنگها Zanga از غرب بسوی دریای خزر درققفازیه جریان داره و در محل خود توضیح بیشتر خواهیم داد و دیگری محل رود کور است که دار مستتر در تعیین آن صحبت از قره باغ را بمیان آورده است و حال اینکه از مراجعه بنقشه جغرافیائی ققفازیه موقعیت دقیق آن معلوم میشود وطبق این نقشه رود کور یا کورا Koura ازشمال غربی‌ققفازیه سرچشمه گرفته وپس‌از عبور از نزدیك تفلیس بدریای خزر میریزد وشهر قره‌باغ نیز ازاین رود مشروب میشود ونام آن به کورباغ معروف بود یعنی شهری که از رود کورآبیاری میشود

---

۱ ــ رجوع شود بکتاب دار مستتر جلد دوم باب اول وندیداد حاشیه صفحه ٦و٥

ولفظ قره در زبان ترکی بمعنی سیاه شهرت غلط از لفظ کور است .

بنابراین آریاویچ مسکن اولیه اقوام ایرانی در سرزمین وسیع و کوهستانی میان دریای خزرودریای سیاه واقع شده ومشتمل برقفقازیه وقسمت شمالی آذربایجان کنونی میباشد وازاین محل است که اضافه جماعت آریانها در عهد باستان از دو جهت ودوسمت بسرزمین ایران مهاجرت نمودند . یکی ازطریق شمالی دریای خزر به ماورای خراسان وداخل خراسان ومشرق ایران وبهندوستان رفته‌اند ودیگری از جنوب بتدریج درآذربایجان ومغرب ایران جای گرفته‌اند اما آریاویچ مسکن اولیه اقوام ایرانی ویاهندی است ولی موطن بقیه آریانها ویاهمه آریانها وسیع‌تر ازآن بود و از مغرب تا رودهای دنبستر Dniester ودنیپر Dniepr امتداد داشته ودرمحل خود توضیح خواهیم داد .

دانشمندان اوستاشناس در شرح وتفسیر ازمندرجات اوستا تحقیقات فراوان نموده و در صدد برآمده اند محل و موقعیت کشور های ایرانی نشین در عهد باستان رامعین نمایند وبعضی ازاین کشورها ازقبیل مرو ، هرات ، کابل ، گرگان ، ری ، گیلان یا ورنه وپنجاب هندمعلوم است واحتیاج ببحث وتحقیق ندارد اماراجع ببقیه در میان این دانشمندان اختلاف پدید آمده و نتوانسته‌اند معلوم بدارند که موقعیت دقیق کشور های سغد ، بلخ ، نیسایه ، اور وا ورنگها در کدام محل قرار گرفته ودر تحقیق ازاین کشورها نیز بغیر از مطالب مختصر و پراکنده مورخان اسلامی ویا بعضی کتب زمان ساسانیان مدارك واسناد دیگر در دست نداشتند و از اینجهت باابهام سخن گفته‌اند وحال اینکه این پنج کشور در وضعیت کنونی خارج از مرزهای شمالی ایران قرار گرفته ودرعهد باستان جزوخاك اصلی کشور ما ودر قلمرو حکمرانی پادشاهان کیانی وهخامنشی ویا اشکانی وساسانی بشمارمیرفتند .

بنابراین در توضیح از تاریخ ایران باستان مهم‌تر ازهرموضوع تعیین مرز و بوم اقوام اولیه ایرانی وتشخیص محل وموقعیت کشور های شانزده گانه است که زرتشت دراوستا یك بیك نام‌برده است وقبل ازتحقیق ازاین کشورها شرح‌حوادث

ایران آنهم در زمان کیانیان ویاهخامنشیان ناقص خواهدبود . درتوضیح ازهرحادثه باید محل ومکان وقوع حادثه را معلوم نمود. اگرمحققان ایرانی ویامانند نویسنده کتاب تاریخ ایران باستان دراینخصوص بسکوت گذرانده ویا اشتباهاتی مرتکب شده اند برای این است که اسناد ومدارك کافی دردست نداشته اند اما اکنون خوشبختانه میتوانیم از تحقیقات وتجسسات وسیع ودامنه داری که بوسیله دانشمندان شوروی آنهم درسی سال اخیر در سرزمینهای نامبرده ودرما ورای مرزهای شمالی ایران و در کناره های آمو دریا وزرافشان ویا در قفقازیه و کناره رود زنگها و کورا بعمل آمده استفاده نمائیم واز این تجسسات است که محل وموقعیت وتاریخچه هر يك از سرزمینهای وسیع سغد ، بلخ ، نیسایه ، اور وا و رنگها را میتوان دقیقاً معلوم نمود . ساکنان این کشورها تماماً ایرانی بوده و بزبان ایرانی تکلم میکردند و اکنون قسمت عمده ازاین کشورها جزوافغانستان شمالی وتاجیکستان وازبکستان وترکمنستان شوروی واقع شده اند ودرتحقیقات و کاوشها ازاین شهرهای گم شده ایرانی آثار ارزنده ای ازتمدن ایران باستان کشف شده واین تحقیقات راآلکساندر مون گیت **Alexandre Mongait** دانشمند باستان شناس شوروی در کتاب خود تحت عنوان (باستانشناسی در روسیه شوروی) جمع آوری کرده بی آنکه نسبت به تاریخ ایران باستان توجه مخصوص داشته باشد و ما از ترجمه فرانسه آن راجع بهريك از کشورهای پنجگانه نامبرده در زیر نقل خواهیم نمود .

سرزمین سغد یاسغدیان

سغد وسغدیان هردودر کتابهای فارسی استعمال شده ودراوستا بعبارت سو گدا **Sughda** آمده وبالفظ گاوو **Gau** باهم ذکرشده است . دعارلز دانشمند فرانسوی گاوو را پایتخت سغدیان میداند اما دار مستتر عقیده دارد که گاوو در پهلوی بمعنی دشت است ومقصود ازاین دولفظ در اوستا عبارت از دشت سغد میباشد و در مسافت هشت روز راه همه جا سبز وخرم پراز باغات و چراگاه و مزارع بود و در کتابهای پهلوی لفظ سغد را با سوريك وسوریه تطبیق کرده اند و این تصور ناشی

از اشتباهی است که از شباهت لفظ سوگدا با سوریك حاصل شده است.[۱]

پورداود در کتاب ادبیات مزدیسنا توضیح داده که در تفسیر پهلوی‌وندیداد کلمه سوگدا بسوریك تعبیرشده وروده معروف آن‌موسوم‌است بزرافشان و آریاویچ در حدود سیردریا واقع است. پور داود در این عبارت دواشتباه کرده است. یکی اینکه سغد را با سوریك آمیخته و دیگر اینکه محل آریاویچ مسکن اولیه اقوام ایرانی را از محل واقعی آن که با قفقازیه وشمال‌آذربایجان کنونی تطبیق‌مینماید بدشت سیردریا در ماوراءالنهر انتقال داده است.

اطلاعات محققان راجع بسغد در حدودی است که نقل نمودیم و ما برای توضیح از آن لازم میدانیم قبلا محل سه رود سیحون وجیحون و زرافشان را معلوم بداریم تا خواننده گرامی با توجه در وضعیت جغرافیائی این‌سه رود ازموقعیت هر یك از کشور های ایرانی نشین نامبرده آگاهی یابد. در اکثر کتابهای فارسی از دو رود جیحون وسیحون صحبت شده واین دو رود بنام قوم وحشی هون **Hun** یا هونها که در سده دوم قبل ازمیلاد درناحیه رود های مزبور تسلط داشتند شهرت پیدا کرده و جیحون بیونانی اوکسوس **Oxus** و سیحون بنام جاکسارت **jaxartes** نامیده میشداماقبل‌اززمان مزبورجیحون بلفظ‌آمودریا**Amou Daria** وسیحون بسیردریا **Sir Daria**موسوم بودند و اکنون‌نیزدراکثر کتابهای‌اروپائی بهمین نام باستانی ذکرمیشوند. مقصود رودکی‌شاعر سخن‌سرای ایرانی درقصیده معروف خود که درمدح نصرسامانی‌سروده وسه بیت اول را درزیرنقل‌میکنیم‌ازرود آمو همان آمو دریا میباشد.

یادجوی مولیان آید همی	یاد یار مهربان آید همی
ریگ آمو ودرشتیهای آن	زیر پایم پرنیان آیدهمی
ای بخارا شادباش وشادزی	شاه‌سویت‌میهمان‌آیدهمی

---

۱ ــ رجوع شود به دهارلز کتاب اوستا صفحه ۷. ایضاً دارمستتر کتاب زند اوستا جلد دوم صفحه ۸.

رود آمودریا از کوه پامیر Pamir در شمال هندو کش سرچشمه گرفته و بسمت مغرب جریان دارد و پس از طی مسافت بسیار بسمت شمال منحرف شده واز جنوب بدریاچه آرال یا دریای خوارزم میریزد. رود سیردریا نیز از کوه مزبور سرچشمه گرفته و درموازات آمودریا و درفاصله بسیار از آن جریان یافته و از شمال بدریای آرال سرازیر میشود. درمیان این دو رود فاصله بسیار است و رود زرافشان سرزمین واقع درمیان امودریا و سیردریا را بدو قسمت منقسم میسازد و در ریگزار شرقی دریای خزر فرو میرود. این سه رود در عهد قدیم پر آب بود و بر اثر آن کشورهائی که از این رودها آبیاری میشدند ازحیث زیبائی و خرمی و شادابی در دنیای قدیم شهرت داشتند. اکنون میتوانیم تحقیقات مون گیت دانشمند شوروی را راجع بسغد در زیر نقل نمائیم:

«سغد دردره زر افشان و کاشکادریا Kachka Daria واقع شده و پایتخت آن در قدیم شهر سمرقند بود و این شهر را مورخان بنام مار کاندا Marcanda نامیده‌اند. کوروش هخامنشی در نیمه سده ششم ق. م کشور سغد را درجزو قلمرو حکمرانی خود قرار داد. شهر سمرقند درحمله مغول باخاک یکسان وساکنان آن بهلاکت رسیدند. در خرابه های این شهر تجسسات باستانشناسی بعمل آمده و آثار گرانبها کشف شده است. مرکز شهر قدیم بنام ارك نامیده میشد و در سده چهارم ق. م. تمدن بزرگی در آن تشکیل یافته بود. سغد در صنعت و تجارت اهمیت داشت. از شهر قدیم سمرقند مجسمه های کوچك بدست آمده و بعضی از آنها مجسمه آناهید خداوند آب مربوط بدین مزدا پرستی میباشد.[۱]

«از کاوشهای دیگر سغد در خرابه های شهر تل برزو Teli – Barzou در

---

۱ – دانشمند شوروی مجسمه مزبور دارای تنه گاو را بنام کیقباد نامیده وعلی الظاهر از دوهیکل بزرگ تراشیده ازسنگ بشکل انسان وتنه گاو در مدخل کاخ خشایارشا درتخت جمشید تقلید بعمل آمده ودساسی Desasy دانشمند انگلیسی نسبت بهیکلهای نامبرده بهمان اشتباه دانشمند شوروی گرفتار شده وآنها را مجسمه کیومرث نامیده و استدلال کرده که کیومرث ازدو لفظ گاو ومرد ترکیب یافته است.

شش کیلومتری سمرقند است و از آن یك ظرف سفالین پیدا شده و روی این ظرف تصویر یك انسان با تنه گاو نقش بسته و از یك نیمه خدای ایرانی بنام کیقباد حکایت دارد.

«از اکتشافات بزرگ سغدیان در خرابه‌های قدیم پنچیکانت Pentchikent است. این شهر در دره زرافشان بفاصله ۶۸ کیلو متر از سمرقند واقع و در سده هشتم میلادی در حمله عرب ویران شده است. درمجاری آب این شهر تنبوشه‌های سفالین بکار رفته است. از بنا های عمده پنچیکانت دو معبد بزرگ میباشد. یکی مشتمل بر تالار مربع شکل بمساحت هشت متر درهشت متر وسقف آن برروی چهارستون قرار گرفته و این معبد از مشرق بدون دیوار به ایوان منتهی است و در مقابل محوطه‌ای واقع شده ودر دیوار های معبد نقش ونگارهائی است که از لحاظ باستان شناسی جالب دقت میباشد. در نقش یکی از دیوارها یك مرد روحانی بسوی محراب خم شده وچند شخص از آنجمله دو مرد دهقان در مراسم مذهبی حاضرند ودر دیوار مقابل تصویر چند شاهزاده سغدی است. معبد دیگر در شمال شهر دارای تالار بزرگ با چهارستون ویك ایوان است و در نقوش این معبد برروی دیوار صحنه‌ای در سوگواری جنازه سیاوش نیمه خدای ایرانی است[1]. کپیه تابلوی مزبور از نقش ونگار معبد سغد راجع بسوگواری برجنازه سیاوش را دانشمند شوروی در کتاب

۱ـ تابلو نقاشی از معبد سغد مربوط بسده سوم قبل از میلاد راجع بسوگواری در مرگ سیاوش از لحاظ باستانشناسی بسیار ارزنده میباشد. سیاوش در اوستا سیاورشن آمده ودر شاهنامه فردوسی نقل است که وی پدر کیخسرو کیانی بود وبدستور افراسیاب کشته شده واز خبر آن همه ایرانیان درماتم وسوگ نشسته‌اند. رستم دستان پهلوان سیستانی که سیاوش را پرورده بود بکینخواهی وی برخاسته وبجنگ تورانیان رفته وافراسیاب را شکست داده است. از تابلو نقاشی مزبور معلوم می‌شود داستان سیاوش ورستم وافراسیاب حقیقت داشته و سوگواری وی در ایران باستان از آنجمله در سغد معمول بود. این سوگواری برای تحریك احساسات ایرانی برضد تورانیان استفاده میشد وبعزاداری ماه محرم شیعیان شباهت دارد واین عزاداری در زمان سلطنت پادشاهان صفویه درایران معمول گردید ودر تحریك احساسات ایرانی برضد عرب وتازی مؤثر افتاده است.

خود نقل نموده و چون از لحاظ ایران شناسی اهمیت دارد تحت شماره یک نقل مینمائیم.

دانشمند شوروی توضیحات خود را راجع بسغد بشرح زیر پایان داده‌است:

«میدان شهرپنجیکانت موسوم بشهرستان‌است ودرمشرق‌آن عمارات و کاخهای‌چند کشف شده ودرتالار یکی از کاخها روی دیوار نقش ونگار در صحنه های متعدد دیده میشود. در یکی ازآنهاپادشاه روی تخت نشسته وچندشاهزاده سغدی باچند دهقان برابر وی ایستاده و مراسم جشن برگزار میشود ودر صحنه های دیگر عده‌ای سازنده ونوازنده برقص مشغولند. از معابد سغدی وآثاری که بدست آمده معلوم می شود مذهب معمول در شهرهای سغد مزدا پرستی است وآب وآتش وباد وخاك را میپرستیدند ومرده ها را برطبق‌مراسم معمول‌دراین مذهب دفن میکردند باین‌ترتیب که جنازه را درهوای‌آزادطعمه‌لاشه خوارها میساختند وسپس‌استخوانها را پس‌ازجدا شدن از گوشت درمحفظه‌ای قرار میدادند واین محفظه بنام استودان Astodan مخفف استخوان دان‌نامیده میشد ودراطاق ویازیرزمین‌نگاه میداشتند. در شهر پنجیکانت گورستانی کشف شده و در آن از این قبیل محفظه ها بدست آمده است.[۱]

سرزمین بلخ یاباختر

بلخ در اوستا بلفظ باختی **Bakhdi** ودرفارسی‌قدیم‌بلفظ باختری **Bachtri** آمده ودر این کتاب دو صفت برای آن ذکر شده وچنین مینویسد (من‌اهورمزدا چهارمین کشوری که آفریدم بلخ زیبا باپرچمهای‌افراشته است). دهارلز توضیح داده که در اوستا باختی ذکر شده و بعداً به بلخ تبدیل گشته و در خراسان واقع پایتخت مردم باختر است و پرچمهای افراشته علامت اقامتگاه رئیس این کشور بوده ویا بلخیها همه وقت برای جنگ با دشمن آماده بودند.[۲]

---

۱ ـ رجوع شود بمون‌گیت کتاب باستانشناسی در روسیه شوروی صفحه ۲۸۳ وبعد
۲ ـ رجوع شود بدهارلز کتاب اوستا صفحه ۸.

دارمستتر راجع ببلخ مینویسد که لفظ باختی وصفت زیبا که در اوستا برای آن ذکر شده در کتاب مسعودی بلخ الحسناء ترجمه گشته است.

ازآنچه نقل نمودیم معلوم میشود که اکثر دانشمندان اوستاشناس محل بلخ را بطور مبهم در شمال خراسان می پندارند وحال اینکه در حال حاضر خرابه های بلخ در شمال افغانستان نزدیك قصبه‌ای بهمین نام ودر سرجاده‌ای که ازکابل به بخارا میرود واقع شده وتا رود آموریا ۵۰ کیلومتر فاصله دارد. شهر بلخ مرکز سرزمین بلخ و پایتخت پادشاهان کیانی است و در زبان یونانی بنام باکتریان Bactriane نامیده میشد ونام قدیمتر آن زاریاسپ میباشد. در قاموس الاعلام توضیح شده که شهر بلخ در سلطنت کی گشتاسب کیانی شهرت بیشتر داشته و زرتشت در این شهر ظهور کرده واین شهر مرکز تلبیغات دین وی بود. شهر بلخ در حمله مغولان صدمه فراوان دید ودر ۶۱۷ بوسیله چنگیز و در ۷۷۱ هجری بوسیله تیمورلنگ با خاك یکسان شد.

بنابراین قسمت جنوبی سرزمین بلخ قدیم هرگاه درشمال افغانستان وخراسان واقع شده قسمت شمالی آن درخاك شوروی وجمهوری تاجیکستان امتداد دارد ودراین قسمت بوسیله باستانشناسان شوروی تجسسات و کاوش بعمل آمده و توضیحات مون گیت را در زیر نقل میکنیم:

« بلخ دربستر آمودریا واقع شده وساکنان آن اجداد ونیاکان مردم امروزی تاجیك بشمار میروند ویکی ازامپراطوری‌های عهدقدیم درآسیای مرکزی است. قسمت اعظم سرزمین قدیم بلخ درتاجیکستان وازبکستان شوروی وشمال افغانستان واقع شده است. هیئت حفاری سغد و تاجیك در سال ۱۹۵۰ تجسسات را در بخش کیقباد شاه نزدیك قصبه کالای میر Kalai Mir آغاز نموده و ابنیه و ساختمان مربوط بسده چهارم قبل ازمیلاد دراین محل کشف شده ودارای حصار بلندی است. این شهر بوسیله یك کوچه تنگ از استحکامات جدا شده است. از مطالعه در وضعیت قبرها ودفن مرده‌ها معلوم است که تاجیکها در عهد قدیم ازساکنان بومی

بلخ محسوب میشدند ومشخصات خودشان را در مدت دوهزار سال حفظ کرده‌اند .

« ازحفریات بلخ معلوم شده است که حمله اسکندر کبیر در این سر زمین گرچه با خرابی و کشت و کشتار همراه بود اما پس از وی فرهنگ یونانی در بلخ نفوذ کرده است . درشهرهای بلخ چند معبدبودائی کشف شده‌ازآنجمله نزدیك قصبه قره تپه میباشد . در چاچی **Tchachi** از شهر های قدیم بلخ آثار یك تمدن روستائی بدست آمده ومعلوم شده که در سده دوم قبل از میلاد آهن را در کوره های بادی‌بوسیله دم دادن‌به ادوات وابزارتبدیل میکرده‌ند . اکتشافات‌باستانشناسی دربلخ پایان نیافته وهنوز ادامه دارد . »[1]

سرزمین نیسایه یا پارت

در فصل اول وندیداد چنیث مینویسد (پنجمین کشوری که من اهور مزدا آفریدم نیسایه میباشد ودرمیان مروو‌بلخ واقع شده‌است) دراین‌عبارت محل‌نیسایه فی‌الجمله معلوم‌شده اما محققان نتوانسته‌اند معلوم بدارندبا کدام ناحیه وسرزمین مطابقت میکند وتوضیح داده‌اند که نیسایه نامبرده غیر از شهر قدیم نیسا در ماد است واسبهای آن شهرت داشته ودرآن داریوش بزرگ گماتا را بقتل رسانید . دهارلز توضیح داده که نیسایه در دره مرغاب واقع است اما باستان شناسان‌شوروی محل شهر نیسایه را کشف نموده و معلوم داشته‌اند که این شهر نخستین پایتخت دولت پارت اشکانی بوده واز این امر معلوم است که مقصود زرتشت در اوستا از نیسایه همان سرزمین اصلی پارت است وپایتخت آن نیسایه درمیان مروو‌بلخ قرار دارد . مون گیت راجع بکشور پارت وشهر نیسایه چنین مینویسد :

« در جنوب جمهوری ترکمنستان کنونی و نزدیك ریگزار قره قوم **kara koum** و دردامنه کوه کوپت داغ **kopet dag** ونزدیك قصبه موسوم به باقر **baguir** واقع در فاصله ۱۸ کیلومتری شمال غربی عشق آبادویرانه های دو شهرباستانی نیسایه قدیم ونیسایه جدید واقع‌شده وازسال ۱۹۳۰ دوهیئت حفاری در این ناحیه بکاوش وتجسسات پرداخته‌اند واین تجسسات اکنون نیز ادامه دارد .

از کاوش در خرابه های نیسایه جدید آثار پرارزش یك شهرقدیم کشف شده واین همان نیسایه جدید نخستین پایتخت دولت پارت است .

« امپراطوری پارت همان دولت اشکانیان رقیب رومیان است ، این امپراطوری ازرودسند تافرات واز آمودریا تاخلیج فارس وسعت داشته وبین النهرین و ماد و ارمنستان و هیرکانی را نیز شامل میشد . پادشاهان پارت با دو دولت بزرگ روم وچین ارتباط سیاسی داشتند و سواران پارتی در جنگ شهره آفاق بودند و دفعات به رومیان شکست داده اند از آن جمله لشگرکشی کراسوس Crassus سرداربزرگ رومی وشکست وی درتاریخ معروف است . اردشیرمؤسس ساسانیان در سده سوم قبل از میلاد سرزمین پارت را تسخیر نمود و دولت پارت را را منقرض ساخت وجانشینان وی کوشیدند نام پارت و اشکانی را ازصفحه تاریخ محو نمایند و بفراموشی سپارند و از آن زمان نام خراسان که بمعنی مشرق است بجای لفظ پارت شهرت یافته است .

« شهر نیسایه پایتخت پارت اشکانی حصاری با برج وباروهای بلند داشته و شهر جدید در بیرون شهر قدیم قرار گرفته ومشتمل بر کاخها و مقبره مرده ها و معابد پارت است واز تجسساتی که در نیسایه قدیم بعمل آمده تاریخ صحیح پارت معلوم شده است .

« دریکی از کاوشها کاخ بزرگ مشتمل برتالارمدور ودیگری مربع شکل ویك معبد کشف شده واین تالاردارای چهار ستون به بلندی ۱۲متر است . درمیان ستونها مجسمه های مرد وزن نصب شده و این مجسمه ها دارای رنگ آمیزی میباشد . در اطراف کاخ عمارات بزرگ ازآن جمله محل خزینه و گنج پادشاهان اشکانی است واین گنج در سده سوم بعد ازمیلاد متعاقب انقراض دولت پارت بغارت رفته اما اشیاء باقیمانده آن ازقبیل بعضی اسلحه ومجسمه های کوچك ازنقره ومفرغ ویا گل پخته بدست آمده ازآنجمه مجسمه آتنا Athena خداوند یونانی ومجسمه ابوالهول مصری است .

« از اکتشافات مهم نیسایه کتیبه های بسیار از دفتر بایگانی پادشاهان اشکانی است تعداد این کتیبه ها بیکهزار و پانصد عده رسیده ودر یك زیر زمین قرارداشته وبرای خواندن آنها که بخط آرامی وبزبان پارتی است هیئتی ازمتخصصان شوروی مأموریت یافته‌اند واین هیئت درترجمه و کشف این کتیبه‌ها موفق شده وبزبان ایرانی وتاجیك نقل کرده‌اند . از این کتیبه‌ها سازمان اداری دولت پارت و وصول مالیاتها وموضوعات دیگر معلوم شده است . پادشاهان پارت گرچه دشمن جدی یونانیها بوده‌اند اما تحت نفوذ فرهنگ یونانی واقع شده‌اند . شهر نیسایه مدت چند سده پس از انقراض دولت اشکانی نیز اهمیت خودرا محفوظ داشته بود [1]

از مطالبی که دربالانقل نمودیم واضح شد که سرزمین پارت اشکانی درعهد باستان برخلاف آنچه بعضی تصور نموده‌اند چنین نیست که در جنوب خراسان کنونی واقع شده باشد بلکه قسمت اعظم آن دردشت آمودریا قرارداشت ونیسایه در این قسمت نخستین پایتخت دولت اشکانی بود واین پایتخت پس از توسعه قلمرو دولت اشکانی بشهر صددروازه نزدیك دامغان کنونی وسپس بشهر تیسفون نزدیك رودفرات انتقال یافته واقوام پارت صد درصد آریائی بوده‌اند وقریب پانصدسال درایران حکمرانی کرده‌اند همچنان که پس ازآنان قوم پارس نیز قریب همین مدت در تمام ایران سلطنت نموده‌اند .

اکثر محققان راجع بمحل پارت باشتباه افتاده وآنرا درخراسان پنداشته‌اند و این اشتباه نیز ناشی از این است که پایتخت دوم دولت اشکانی بشرحی که بیان داشتیم در نزدیك دامغان جنوب خراسان واقع بوده است ازآن جمله اولمستید Olmstid دانشمند امریکائی چنین مینویسد (جلگه مرتفع پارتیا یا پارتاوا در جنوب هیرکانی یا گرگان واقع شده واز سمت مشرق به هراوا یا هرات که نام خود را از رودهری گرفته امتداد داشته و پارت بضمیمه هیرکانی قلمرو حکمرانی

۱ـ رجوع شود به مونگیت کتاب باستان شناسی در روسیه شوروی صفحه ۲۹۲ وبعد

ویشتاسب کیانی بوده است.[۱]

سرزمین اوروا یا خوارزم

برطبق بندیازده باب اول وندیداد هشتمین کشوری که اهور مزدا برای سکونت ایرانیان آفریده سرزمین اوروا **Ourva** است. برای این کشور دراوستا مشخصاتی ذکر نیست وازاینجهت دانشمندان درباره آن بحث ننموده وهریك باحتمال سخن گفته‌اند. دهارلز عقیده دارد که اوروایك شهرمجهول و گمنام درخراسان است. ادوارد براون شهر مزبور را باطوس در خراسان تطبیق کرده است. دارمستتر از مندرجات بندهش کتاب زمان ساسانیان استفاده نموده و اوروا را عبارت ازشهر میشان در کنار فرات میداند.[۲] این عقائد هیچکدام صحیح نیست اما دانشمندان شوروی درتجسسات باستان‌شناسی خودآثارشهرقدیم اورغانج **Ourganedj** پایتخت سرزمین خوارزم‌را کشف کرده‌اند وبعقیده ما اورغانج همان‌اوروا است که زرتشت در اوستا ذکرنموده است.

خوارزم یك کشور ایرانی وباستانی است و درنیمه سده ششم ق. م. درقلمرو حکمرانی کوروش بزرگ قرار گرفته و زرتشت نیز با کوروش هم زمان بود و معقول نیست که وی دراوستا از ذکرنام خوارزم در جزو کشور های شانزده گانه آریائی‌وایرانی‌غفلت نموده باشد. بنابراین‌اوروا یا اورغانج پایتخت دولت خوارزم میباشد واکثراً پایتخت را ازلحاظ اهمیت بجای کشور ذکر مینمایند. ازتحقیقات باستانشناسی در روسیه شوروی آثار پرارزش از خوارزم و اورغانج بدست آمده و باختصار ازکتاب مون گیت در زیرنقل میکنیم:

« درابتدای سده دوازدهم میلادی اقوام‌مغول درآسیای‌مرکزی‌بحمله‌وهجوم پرداختند و شهرهای خوارزم را باخاك یکسان نمودند و اکثر مردم را بهلاکت رسانیدند اما طولی نکشید مجدداً فعالیت درخوارزم از سر گرفت و شهر ها آباد

۱ـ رجوع شودبکتاب اولمستید صفحه ۴۵.

۲ـ رجوع شود به دهارلز کتاب اوستا صفحه ۹. ایضاً دارمستتر کتاب زنداوستا جلد دوم صفحه ۱۱.

گردید . برای تجسسات باستان شناسی از سال ۱۹۲۸ میلادی هیئت بزرك حفاری بسرپرستی تولستوو Tolstov دانشمند شوروی در خوارزم بکار پرداخت و آثار ارزنده از شهر های قدیم آن بدست آورده وازاین آثار مهم‌تر از همه درخرابه های شهر اورغانج پایتخت خوارزم‌است . این‌شهرقدیم درنزدیکی شهر(کهنه اورغانج) درترکمستان واقع شده ودرمجاورت آن شهرتاش قلعه Tach - Kala میباشد که بدستور تیمور لنك درسال ۱۳۹۱ بناشده است .

« کوروش بزرك هخامنشی در نیمه سده ششم ق . م . در جنگهای فیروزانه خود امپراطوری بزرگی تشکیل داد وسرزمین خوارزم را نیزدر قلمروحکمرانی خود وارد ساخت اما وقتی دولت پارت اشکانی قوت گرفت خوارزم در جنب آن استقلال‌داشت . درخوارزم کنار آمودریانزدیك‌قصبه‌جان‌بازقلعه Djanbaz Kala کاوش بعمل آمده ودرآن شهر بزرگی کشف شده ودور آن حصار ببلندی ده متر وضخامت یك متر وسی سانتیمتر در دو ردیف قرار دارد و در داخل این حصار کاخ بزرگ وابنیه فراوان دیده شده است . از شهرهای خوارزم ظروف و زینت آلات بسیار وآثار دیگر کشف شده ومعلوم گشته که در عهد قدیم با مصر و سوریه و نواحی‌دریای سیاه درتجارت بودند . درمیان این‌آثارمجسمه های کوچك ازسیاوش ویا از آناهید Anahita خداوند دریاها ونگاهبان آبهاست .

« درنزدیکی‌ریگزارقیزل‌قوم Kizil - Koum شهری کشف‌شده که‌دورآن حصار بلند با برج و باروآست . درداخل این حصار تالار بزرگی بوسیله پله بزیر زمین راه داشته ودراین زیر زمین خمره های متعددسفالین‌جای داده‌شده[1] وهرخمره

---

۱ - خمره‌های نامبرده موسوم‌به استودان *Astodan* محل‌نگاهداری استخوان مرده‌میباشد لفظ استودان مخفف استخوان دان است ومجسمه صاحب استخوان بر روی یکی از این خمره ها ازلحاظ ایران شناسی اهمیت بسیار دارد وتصویر آن را از صفحه ۲۶۳ کتاب مون‌گیت تحت شماره۲۰ نقل می‌نمائیم ومعلوم میدارد که در آن زمان مذهب زرتشت در خوارزم رواج داشته است . دو استودان از گل پخته از حفریات شوش و دیگری سنگی از معابد پارسیان هندوستان بدست آمده و در موزه لوور قرار دارد و ساختن استودان ازگل پخته ویا سنگ در وندیداد بتفصیل بیان شده است .

بمنزله قبری است که استخوان مرده را درآن جای میدادند و برروی یکی از این خمره‌ها مجسمه یك‌مردنشسته قرارداردودرآن کتیبه‌ای مربوط بسده سوم قبل از میلاد بزبان خوارزمی و بخط آرامی نوشته شده و علی الظاهر نام صاحب مجسمه است.

«درسده‌دوم ق. م. اقوام تخاردرخوارزم‌ودرحدود سیر دریاتسلط یافتند ونام خود را در مدت زمانی بخوارزم داده و بنام تخارستان نامیده‌اند و شامل قسمتی از تر کمنستان کنونی میباشد. درخوارزم نزدیك‌قصبه توپراق قلعه کاوش بعمل‌آمده ودر آن شهری پیدا شده واز وسط شهر کوچه باریك بطول پانصد متر پدیدآمده و خانه ها وعمارات ویك‌کاخ بزرك در اطراف این کوچه وبازارشهربا یك معبد مزدا پرستی‌درپائین شهرمربوط بسده‌سوم ق. م. دیده میشود. دراین کاخ‌تالاربزر گی است که در آن مجسمه های بسیار از گل پخته قرار گ.رفته و این مجسمه ها از پادشاهان خوارزم و خاندان سلطنتی است. بر روی دیوار نقش و نگاری است که تصویر چند زن بحالت رقص و آواز وچند زن دیگر بحالت چیدن میوه از درخت دیده میشود. البیرونی دانشمندخوارزمی در کتاب خودمینویسد که بدستورقطیبه حاکم عرب هرچه‌آثار فرهنگ وتمدن از خوارزم‌باستان وجود داشت تماماًخراب وازمیان‌رفته وازاینجهت تاریخ خوارزم‌مجهول‌مانده است. خوارزم درتر کمنستان کنارآمودریاست[۱].

سرزمین رنگها یا رنها

سرزمین رنگها یارانها Ranha طبق‌بند بیست‌باب اول وندیدادشانزدهمین کشوری است که اهورمزدا برای سکونت ایرانیها آفریده و در سرچشمه رود رنگها واقع شده است. محققان برای تشخیص محل و موقعیت رنگها تحقیقات فراوان نموده‌اند و در این تحقیقات ضمناً در صدد برآمده‌اندمحل آریاویچ راکه

۱ـ رجوع شود به مون گیت کتاب باستان شناسی در روسیه شوروی صفحه ۲۷۲ وبعد.

در پیش توضیح دادیم معلوم دارند زیرا آریاویچ در قسمتهای دیگر اوستا بکرات ذکر شده ودر مجاورت رنگها قرار گرفته است . ابراهیم پورداود در کتاب ادبیات مزدیسنا معتقد شده که رود رنها همان سیر دریا یا سیحون میباشد و آریاویچ نیز در حدود خوارزم است . پور داود در این موضوع بتفصیل پرداخته و چون ضمناً عقائد دانشمندان اروپائی را نیز ذکر کرده قسمتی را در زیر ازصفحه ۲۲۲ کتاب وی نقل مینمائیم :

« رنگها اسم رودی است ومکرراً در اوستا ازآن یاد شده ودر کتب پهلوی غالباً به این اسم برمیخوریم باز تعیین محل آن مشکل و دشوار است و بطور حتم نمیدانیم کدام از رودهای معروف حالیه در قدیم چنین نامیده میشد وبواسطه قاصر بودن عبارات و درهم و برهم بودن مندرجات کتب پهلوی راجع به آن هر کدام از مستشرقین رودی را حدس زده‌اند . ویندشمان **Windhichman** گمان میکند در اوستا از رود رنگها مقصود سند میباشد . دهارلز مینویسد که از آن آمودریا اراده شده . یوستی ، اشپیگل و گی گر به سیر دریا حدس زده‌اند دولاگارد **Delagard** بسیار دور رفته وآن رارود معروف ولگا **Volga** در روسیه پنداشته است . دار مستتر بکلی از مشرق منصرف شده ودر مغرب عبارت از دجله دانسته است . مرگوارت **Marquart** مینویسد که از مندرجات بندهش مفهوم میشود رود رنگها رود زرافشان در سغد باشد . بارتولومه ووست **West** رود رنگها را یك رود افسانه‌ای ونیمه افسانه‌ای تصور کرده‌اند . بی شك در اوستا رنگها اسم رود مخصوص ومعروفی بود وبعدها بمرور زمان از تعیین محل آن عاجز مانده‌اند تا آنکه این رود در عهد تدوین کتاب پهلوی که حالا در دست داریم رنگ وروی معنوی گرفته ویا بقول بعضی از مستشرقین رود افسانه‌ای شده ودر میان احتمالات مذکوره سند و ولگا کمترجالب توجه است و مندرجات اوستا نیز تا یك اندازه برخلاف آن است که رنگها در مغرب واز آن دجله مقصود باشد . دراوستا بسا کلمه ارگ یا ارنگ بجای رنگهای اوستا استعمال شده و در فصل بیستم که مخصوصاً

از رودها صحبت میدارد در آغاز مفصلا از ارنگ و وه روت یاد کرده میگوید دو رود از شمال باختر البرز هریورج بسوی خور وران جاری است و موسوم است به ارنگ دیگری بسوی مشرق خراسان جاری است و موسوم به وه روت یا ونگوهی پس از آن در بند هشت طوری این رود را تعریف کرده‌اند که باید قهراً آنها را ازرود های مینوی تصور نمود و میگوید همانطور که روشنائی از البرز بدر آید د گری ره بسوی آن فرود میآید آب نیز از البرز بیرون آمده و به آن فرو می رود . در فر گرد اول وندیداد شانزده‌همین کشوری است که اهور مزدا در سرچشمه رود رنگها آفریده و از این فقرات برمی‌آید که از رنگها رودی در اقصی حدود اراده شده و این قهراً مارا بسیر دریا متوجه میدارد .

عقاید دانشمندان اروپائی و بیشتر از همه عقیده ابراهیم پورداود که رنگها را با رود سیحون یا سیر دریا تطبیق کرده تماماً مبنی بر اشتباه است و اشتباه نیز ناشی از این است که نقشه جغرافیائی قفقازیه را ملاحظه ننموده‌اند والا توجه‌پیدا میکردند که رود رنگها قدیمترین رود در قفقازیه کنونی و از مغرب بجنوب شرقی جریان دارد و نزدیك مصب برود ارس ملحق شده وفعلا بنام زانگا Zanga نامیده میشود ودو حرف (ز) و(ر) در فارسی بیکدیگر تبدیل میشود و سرزمین رنها یا رنگها ویا زنگا درسرچشمه رود مزبور واقع شده ورود رنگها یا زنگها از امتداد شمالی کوه های البرز در قفقازیه سرچشمه گرفته و به آریاویچ متصل است و محل آریاویچ را در پیش معلوم داشتیم .

رود زنگا یازنگها یك رود باستانی است و بستر خود را مانند رود ارس از قدیم تا کنون تغییر نداده وباستان شناسان شوروی در کنار این رود کاوشها و تحقیقات وسیع بعمل آورده و آثار گرانبهائی کشف کرده‌اند . مون گیت در کتاب خود راجع برود زنگا در چند مورد اشاره نموده از آن‌جمله مینویسد (در نزدیك ایروان و کناره غربی رود زانگا Zanga آثاری بدست آمده واززند گانی‌ساکنان این محل مربوط به سه هزار سال قبل حکایت مینماید) . همچنین درمحل دیگر

چنین مینویسد (از آثار باستانی در حفریات از محل شهر قدیم تی‌چی بائی نی Teitchibaini کناره غربی رود زانگا Zanga نزدیك ایروان معلوم‌شده که این شهررا روساس Rusas پادشاه اورارتو در اواسط سده هفتم ق. م بنا نهاده‌است.) [۱]

بنابراین تردید نیست که منظور زرتشت دراوستا ازسر چشمه رود رنگها همان سرزمین واقع درسرچشمه زانگا یازنگهای کنونی است که در شمال غربی ققفازیه واقع شده واین همه عقاید طول و دراز دانشمندان و اختلاف درمیان آنان از بی‌توجهی در نقشه جغرافیائی قفقازیه پدیدآمده است.

مندرجات دیگر اوستا نیز صحت عقیده ما را راجع بمحل ومکان رود رنگها یا سرزمین رنگهاو مطابقت آن را با رود زانگها ویا سر چشمه این رود در قفقازیه تأیید مینماید از آنجمله در بهرام یشب اوستا چنین مینویسد (ماهی کارا Cara رئیس ماهی‌ها در زیر آب رود رنگها زندگی میکند و چشم تیز بین دارد و کوچکترین موج وانحراف آب را از دورمی‌بیند وشب وروزدرمحافظت گیاه کوکرن که ازآن شربت‌هوماتهیه‌مینمایند ودردریای وورو کاش Vouru - kasha یا دریای خزر می روید دیده بانی میکند) [۲] زرتشت این افسانه را از زادگاه خود در ناحیه اورمیه [۳] آذربایجان بدست آورده و دلیل آن را در محل خود نقل خواهیم نمود و معقول نخواهد بود که در صحبت از گیاه کوکرن و دریای

۱- رجوع شود به مون‌گیت باستانشناسی در روسیه شوروی صفحه۱۰۷و۲۱۶ وهمچنین لفظ زانگا *Zanga* در فرهنگ جغرافیائی همین کتاب صفحه ۴۲۸.

۲- رجوع شود به دارمستتر کتاب زند اوستا جلد دوم صفحه۵۶۹ در بهرام یشت.

۳- لفظ اورمیه نام درياچه شور ایران در آذربایجان است و در اوستا بدریاچه چئچست شهرت دارد. این دریاچه درکتیبه های آشوری مربوط بسده نهم قبل از میلاد بلفظ اورمیه *Urmia* آمده و دراینجا واژه حرف واو بعد از الف حرف دوم کلمه است وقرار دادن واو بعد از (ر) و یا تصور اشتقاق آن از لفظ روم و رومی غلط است واکنون بنام دریاچه رضائیه نامیده میشود.

خزر و رود رنگها به آمو دریا و خیوه و بخارا توجه شده باشد بلکه طبیعی است ماهی افسانه‌ای کارا در رود رنگها واقع درمجاورت رودارس زندگی کند و گیاه کوکرن و هوم سفید را در دریای خزر دیده بانی و محافظت نماید و همچنین در تأیید این مطلب دلیل دیگری است که از اکتشافات اخیر تپه حسنلو واقع در شهرستان نقده از ناحیه اورمیه بدست آمده و در توضیح از کاسه طلائی نقل خواهیم نمود و اکنون راجع به مهاجرت آریانها بسرزمین قدیم ایران مطلب را دنبال مینمائیم .

مهاجرت آریانها بسرزمین قدیم ایران

مسکن آریانها در دنیای قدیم بشرحی که در پیش توضیح دادیم سرزمین وسیعی بود مشتمل برروسیه جنوبی و کناره های شمالی‌دریای سیاه ونواحی شمالی وغربی دریای خزر اما آریانهای ایرانی در قسمت شرقی این سر زمین میان دریای خزر و دریای سیاه سکونت داشتند و در اوستا بنام آریا ویج نامیده شده است . اقوام در دنیای قدیم به دو منظور مهاجرت مینمودند یکی وقتی از ناحیه قوم دیگر مورد تجاوز قرارمیگرفتند و ناچار وطن خود را ترك میکردند و دیگر هنگامی که تعداد جماعت در یك محل انبوه میشد و یا بعلت خشکسالی و شدت سرما کسب معیشت مشکل میگردید موطن خود را تغییر میدادند و از اینجهت مهاجرت اقوام در دنیای باستان یك امر مفید و لازم بشمار میرفت و باین وسیله گاهی از خونریزی و جنك وجدال جلو گیری میشد . در آن زمان میان اقوام و کشورها مرزهای ثابت وجود نداشت و وسعت اراضی‌نیز بقدری‌بود که درمهاجرت کمترمانع و دشواری پدید می‌آمد اما درعصرحاضر گرچه اشخاص بجای اقوام از کشوری بکشور دیگر مهاجرت میکنند و مثال آن مهاجرت اروپائیان در چهار صد سال قبل بامریکا است اما این‌مهاجرت درعصرحاضرتحت مقررات سخت قرار گرفته‌است بعضی‌مانند کشورهای کمونیستی‌ازمهاجرت‌اتباع‌خودبخارج‌جلو گیری

مینمایند و بعضی دیگر از قبول مهاجرخود داری میکنند و مثال اخیر کشورهای متحدآمریکای شمالی است که در تعداد مهاجران سهمیه برای هریك از کشورها تعیین کرده‌اند باین ترتیب که فرضاً ازچهارصد ملیون جمعیت هندوستان درهرسال دویست نفر ولی از آلمان غربی سالیانه بیست و سه هزار و از انگلستان در حدود هشتاد هزار نفرمهاجرمی‌پذیرند.

از اسناد وآثار پرارزشی که از عهد باستان بدست آمده معلوم میگردد که آریانها در حدود دو هزار سال قبل از میلاد بمهاجرت آغاز نمودند واین‌مهاجرت خواه به آسیای میانه و خواه بسر زمین ایران ویا هندوستان در مدت یکهزارسال ادامه داشته وآثار ومدارك مزبور درقسمت عمده بشرح زیراست:

۱ ـ کتاب ودای هندو[1].

۲ ـ کتاب اوستای زرتشت.

۳ ـ کتاب تورات.

۴ ـ کتیبه هائی که ازشهرهای‌قدیم آسیای‌میانه وآناطولی راجع‌بتمدن‌اقوام هاطی Hatti کشف شده ودرمحل خودتوضیح خواهیم داد.

۵ ـ کتیبه هـای هیروغلیف مصری و مکاتبات پادشاهان مصر با دولتهای مجاور درحدود سده پانزده قبل‌ازمیلاد.

۶ ـ کتیبه های آشوری و بابلی که از دو کتابخانه سلطنتی نینوا و بابل مربوط بسده هفتم قبل‌از میلاد کشف شده است.

۱ـ ودا *Veda* یا وید کتاب مقدس هندوها به زبان‌سانسکریت نوشته شده وتاریخ تدوین آن مقدم براوستا ومشتمل برسرودهای دینی وحماسی ومطالب فلسفی میباشد واز چهار قسمت ترکیب یافته است اول ـ ریگ ودا *Rigveda* دوم ـ ساماودا *Samaveda* سوم ـ یاجورودا *Yajurveda* چهارم ـ آتاراودا *Atarvaveda* نویسنده کتاب ودا معلوم‌نیست و در زمان دراز آنهم پس‌ازمهاجرت آریانها ازطرف شاعران و روحانیان هندی سروده شده ودرسده ششم‌قبل‌ازمیلاد دریکجا گردآمده ومدون گشته ودر آن‌ضمناً ازخداوندان غیرآریائی‌سخن رفته است، رجوع شود بکتاب پرینستون *Princetou* صفحه ۲.

۷ ـ کتیبه ها و آثاری که از تجسسات باستان‌شناسان شوروی در روسیه‌جنوبی بدست آمده است .

۸ ـ کتیبه های بسیار از تخت جمشید و شوش و یا آثار دیگر از شهر های قدیم ایران از قبیل سیالکه در کاشان ، جیان در لرستان ، اکباتان درهمدان وتپه حسنلو درآذربایجان .

مجموع کتیبه‌های کشف شده‌ازدنیای‌قدیم‌بقول‌اولمستید دانشمندآمریکائی بسیصد هزار عده رسیده ودر موزه های بزرگ دنیا نگاهداری میشوند و اکثر آنها درحال حاضر بوسیله باستان شناسان اروپائی قرائت شده وترجمه‌آنها ازالسنه متروکه قدیم منتشر و در دست رس محققان قرار گرفته‌است .

در کتاب تورات باب دهم سفر تکوین از اقوام مادای یا ماد ، جومریا کیمری ، اشکناز یا اسکیتها ، یاوان یا یونان ، ماگوگ یا مغ و بالاخره تراس یا تراکیه یاد شده این اقوام تماماً از اولاد یافث شمرده شده و آریائی هستند . در کتاب وید هندوها از آریانهای‌هندی کراراً صحبت شده وقدمت این کتاب بچهارده سده قبل از میلاد میرسد . از کتیبه های میخی و هیرو غلیف هاطی معلوم و روشن شده که اقوام کاشی نخستین اقوام آریائی میباشند که در حدود دوهزارسال‌قبل از میلاد از شمال آذربایجان بسر زمین ایران وارد شده ودر کناره دریای خزر و سپس درمغرب ایران سکونت کرده‌اند.

در حدود سده پانزدهم قبل از میلاد قسمت عمده از آریانها در شمال دریای خزر بسر زمین شرقی این دریا و بدشتهای آمو دریا و سیر دریا وزرافشان آمده‌اند ودر کشورهای سغد ، بلخ ، خوارزم، پارت ، کابل ، رخج وسیستان‌بتدریج سکونت کرده وبعضی ازشمال هندو کوش‌بهندوستان رفته‌اند امابقیه اقوام ایرانی‌درحدود سده‌دهم ق.م.از آریاویچ بسوی جنوب متوجه شده واز رود ارس عبور کرده بعضی مانند قوم مانای Mannai درناحیه اورمیه وبعض دیگر مانند اقوام پارسوآ و ماد در قسمتهای دیگر آذربایجان سکونت کرده‌اند وسپس اقوام پارسوآ وقتی انبوه

شده‌اند در حدود سده نهم بجنوب ایران رفته و در پارس و آنشان متوطن شده‌اند و اقوام ماد بمغرب ایران و به اکباتان و کرمانشاه رفته ودر سده هفتم بتشکیل دولت ماد موفق گشته‌اند .

مهاجرت آریانها درایران مدت زمانی طول کشیده تا توانسته‌اند بتدریج محل و مسکن مناسب برای خود فراهم نمایند و در وطن تازه وجدید خود اقامت گزینند و این مقصود بزحمت حاصل شده و بامشکلات بسیارمصادف گشته‌اند از آنجمله بومیان محلی و ساکنان قبلی ایران بمقاومت برخاسته‌اند و کوشیده‌اند در پیشرفت آریانها ممانعت بعمل آورند و بزد و خورد پرداخته‌اند اما مهاجران مزبوراقوام کوهستانی وسلحشور بوده‌ند و ازحیث تمدن واستعداد برتر ازبومیان قرار داشتند و هر کجا میرسیدند قلعه‌ای بنا میکردند و بزراعت و دام داری میپرداختند و ضمناً وسائل جنگی برای محافظت خود ازتجاوز اقوام محلی فراهم میکردند وبتدریج بومیان را متواری ویامطیع خودمیساختند .

سر گذشت اقوامی که در مغرب ایران متوطن شده‌اند از اقوام هم کیش وهم‌نژاد آنان درشمالشرقی ومشرق‌ایران‌تفاوت داشته است . آریانهای‌مغرب ایران خواه اقوام کاشی و یا اقوام دیگری که درسده های بعدی مهاجرت نموده‌اند در ابتدای امر از دولت‌قوی و نیرومند آشور اطاعت میکردند و با پرداخت باج از حمایت و سازمان این دولت بهره‌مند میشدند ولی اقوام آریائی درشمالشرقی‌ایران اغلب بابومیان محلی در زد وخورد ونبرد بسرمیبردند واز اینجهت نسبت باقوام مغرب ایران داستان جداگانه پیدا کرده اند و از این تاریخ است که سر گذشت پادشاهان کیانی و داستانهای ملی راجع به پهلوانان ایرانی پدید آمده و باختصار درکتاب‌اوستا وبتفصیل درشاهنامه فردوسی‌نقل‌شده وبافسانه هاآمیخته وقطع نظر ازاین‌افسانه‌ها تماماًحقیقت تاریخی دارند .

بنابراین ایرانیان از زمان مهاجرت بایران دو سرنوشت جدا از یکدیگر پیدا کرده‌اند یکی‌ساکنان شهرستانهای مانای **Mannai**، پارسوآ **Parsua**، ماد

Mada ، پارس و آنشان در مغرب و دیگری بلخ وسغد وخوارزم و پارت وزرنگه یا سیستان درمشرق میباشد. قسمت اول درمدت چند سده تحت نفوذ دولت آشورقرار گرفته و بمبارزات نامنظم با این دولت پرداخته و بتدریج توانسته اند خود را متشکل سازند و در سده هفتم ق. م. دولت بزرگ ماد در مغرب وسلطنت کوچك آنشان را در جنوب ایران تشکیل دهند و زمینه را برای اتحاد همه اقوام ایرانی و تأسیس دولت بزرگ پارس فراهم نمایند. از اینجهت برای تحقیق از تاریخ ایران باستان نه تنها باید از سر گذشت ایرانیان شمال شرقی و مشرق ایران و یا آنان که درمغرب سکونت داشتند شرح وتوضیح دهیم بلکه باید تاریخچه مختصر از دولتهای سامی نژاد مجاور و تمدن چند هزار ساله آنان را نقل نمائیم و از این توضیحات است که خواننده گرامی توجه خواهد نمود اجداد و نیاکان ایرانی قبل از تشکیل دولت بزرگ هخامنشی یعنی پیش از سده ششم قبل از میلاد تحت چه اوضاع و احوال و خصوصیات زندگی مینمودند و یا در زمان غلبه وفیروزی بدولتهای نیرومند آن روزی چه اندوخته و مزایا از تمدن آریائی همراه داشتند و یا بالاخره از مدنیت کهنه و قدیمی مغلوبان چه اقتباسات بعمل آورده‌اند و از آمیخته شدن این دو تمدن چه اوصاف و مشخصات در اخلاق و عادات و روحیات مردم پدید آمده و از این پدیده ها چه اثرات در ازمنه بعدی تا بامروز در کشور عزیز ما باقیمانده است اما قبل از شروع مطلب لازم است معلوم داریم آریانها در مهاجرت خود بسرزمین ایران با چه اقوام روبروشده‌اند وسرنوشت این اقوام بکجا انجامیده است.

ایرانی دربرابر تورانی

اقوام آریائی در مهاجرت بسر زمین ایران مدت چند سده با ساکنان بومی ناچار بزد و خورد و نبرد بودند و بالاخره توانسته‌اند آنانرا مغلوب و متواری و مطیع خود سازند واز این زمان است که نام آریا یا اران **Eran** به خود داده اند و

این لفظ در سانسکریت که زبان اولیه آریانها است بمعنی آقا وخواجه است ودر اوستا و کتاب ویدهندوها زیاد استعمال شده و لفظ اران در لهجه فارسی به ایران تبدیل یافته و بومیان مغلوب و مطرود را بلفظ دسو یا دهویا دئو بمعنی غلام و وحشی نامیده‌اند. لفظ دئو در اوستا بسیار استعمال شده و از آن لفظ دیو آمده و مقصود از آن علاوه از خداوندان مطرود زرتشت همان بومیان مغلوب میباشد. اقوام آریائی در سر زمین آریا ویچ نام نژادی و عمومی نداشته اند و هر قوم بنام مخصوص خودنامیده میشد ودر زمان‌مهاجرت بایران‌نیزهر کجاسکونت میکردند نام خود را به‌آن محل میدادند.

اکنون باید دید سرنوشت بومیانی که پیش ازمهاجرت آریانها درسر زمین ایران سکونت داشتند به‌کجا انجامیده‌است. این‌موضوع ازمباحث عمده درتاریخ ایران باستان است. مورخان ایرانی کمتر در باره آن بحث وتحقیق کرده اند و یکی از وسائلی که میتوان از روی آن داستانهای ملی و تاریخ ایران راجع به زمان قبل از هخامنشیان را ازتاریکی و ابهام بیرون آورد توضیح در این مطلب خواهد بود وازدلائلی که باختصاربیان خواهیم داشت روشن‌خواهد شد که بومیان مزبور همان اقوام تورانی هستند که در مشرق و شمال شرقی ایران قدیم و حتی در جنوب غربی آن بطور پراکنده سکونت داشتند و در تمدن خود از زندگانی روستائی قدمی بالاتر نگذارده بودند و نژاد آنان از نژاد زرد پوست چینی وغیراز ترکان سلجوقی‌است.

تورانی از نژاد چینی

مسکن اقوام تورانی در سه هزار سال قبل از میلاد در منچوری چین تا آمو دریا امتداد داشته است. این اقوام درشهرستانهای ایران‌نیز پراکنده بودند وحتی جماعتی از آنان در کناره های دورود دجله وفرات اقامت داشتند و بتأسیس تمدن سومری در این‌خطه موفق شده بودند. را گوزن دانشمند انگلیسی در اینخصوص

تحقیقات عالمانه نموده و قسمتی را از کتاب وی در زیر نقل مینمائیم :

« شعبات اصلی نژاد زرد پوست درعهد قدیم از قبیل چینی ، مغول ومنچوری که در آسیای دور سکونت داشتند نزد اقوام ساکن در کنار دریای مدیترانه معروفیت نداشتند . جماعت این نژاد بسیار قدیمی در یك وسعت پهناوری ازدنیای قدیم پراکنده بودند . این جماعت وقتی بطوایف و اقوام مختلفه تقسیم شدند نتوانستند بنام عمومی خودشان که تورانی باشد دریکجا گرد آیند ودولت واحد تشکیل دهند. نام توروتورانی ازطرف ایرانیان سفید پوست وساکنان دیگر آسیای مرکزی برای اقوام مزبور داده شده است . تورانیها در پیشرفت تمدن خودشان استعداد کافی نداشتند و وقتی هم بترقیات رسیدند در مرحله خود متوقف شدند وبهمین جهت است که فرهنگ وزبان آنان درمرحله ابتدائی باقی بود واز کلمات یك هجائی و یك سیلابی ترکیب میشد و زبان چینی نیز یك هجائی و از هزاران علامات تشکیل میشود . تورانیها نخستین قوم بودند که نوشتن و فن کتابت را اختراع کردند ولی در تکمیل آن پیشرفت ننمودند .

« نژاد زرد پوست در زمان قدیم در تمام آسیای غربی پراکنده بودند اما وقتی طوایف سفید پوست بر آنان مسلط شدند بعضی رابعقب نشینی وادار ساختند وبعضی را مطیع خود نمودند و با آنان مخلوط شدند اما نژاد سفید هر کجا دست یافت از تمدن زرد پوست تورانی اقتباس نمود و بتکمیل آنها پرداخت . چینیها نیز ابتدای امر در تمدن خودشان پیشرفت حاصل کردند و امپراطوری بزرگ تشکیل دادند واختراع فن کتابت وباروت وقطب نما منسوب به آنان است امابعداً متوقف شدند واقوام سفید پوست بتکمیل آنها کوشیدند و درصد سال راه هزارساله آنان را پیمودند .

از توضیحات دانشمند انگلیسی بخوبی واضح میشود که اقوام تورانی از نژاد زرد پوست چینی در عهد قدیم نه تنها در سرزمین ایران بلکه در بین‌النهرین و ناحیه جنوبی دو رود دجله و فرات نیز پراکنده بودند وبعداً وقتی بامهاجرت

اقوام سامی در آسیای میانه ومهاجرت اقوام آریائی درسرزمین ایران مصادف شده‌اند بتدریج بشمال‌الشرقی وشمال ایران عقب نشینی کرده‌اند. این اقوام دراصطلاح خودشان بلفظ تورانی نامیده میشدند و میان آنان با ایرانیان آریائی ازابتدای امر ضدیت ودشمنی پدید آمد.

این ضدیت وقتی در ایران شدت یافت که تعداد آریانها افزون گردید و براثر آن تورانیان بتدریج درشمال شرقی ایران که بمرکز تورانی نشین نزدیکتر بود جمع آمده و برای جنگ با ایرانیان متشکل شده‌اند. بهمینجهت است که در اوستا هر کجا از نواحی شمال ایران صحبت شده نام تورانیان و دیوان مازندران بمیان آمده وتورانیان ودشمنان ایران را بلفظ دیو نامیده واین دیو یا دیوها همه جا مخلوق و آفریده اهریمن بودند و اهریمن نیز دوه دیوها یعنی خدای دیوها میباشد. در باب اول و ندیداد تصریح شده که (در سر زمین ری یارا گاسه نژادیا سه قوم پدید آمده است). مقصود از این سه نژاد یکی ایرانی دوم تورانی سوم تازی است. دولت آشور بشرحی که در محل خود خواهد آمد از سده هشتم ق.م. در ناحیه ری نفوذ پیدا کرد و ساکنان ورنه بهمان دو نژاد ایرانی و تورانی باقی ماندند و نژاد تازی و آشوری در آن رخنه ننموده است و بهمینجهت در وندیداد ساکنان ورنه یا گیلان رامشتمل بردونژادپنداشته‌است. درباب اول وندیدادمینویسد (وقتی اهورمزدا سرزمین ورنه را برای سکونت آریانها آفرید اهریمن برضد وی قیام کرد و در آنجا نژاد غیرآریائی و یا قوم غیر آریائی پدید آورد). دارمستتر درتفسیر این عبارت توضیح داده که درآن زمان نواحی جنوب خزر ازاقوام بیگانه و غیر آریائی مسکون بود[1].

آریانها در مهاجرت بمغرب و جنوب ایران به آسانی توانستند بومیان تورانی را مغلوب ومطیع خود نمایند و یا آنان را بشمال ایران متواری سازند. تعداد تورانیان در مغرب و جنوب ایران بعلت دوری از مرکز تورانی نشین

۱ـ رجوع شود به دارمستتر کتاب زند اوستا جلد دوم صفحه ۱۵ و ۱۳ و ۳۷۳.

شمالی کمتر بود و در دفاع ازخود توانائی نداشتند واکثر آنان ازهمان‌تورانیانی بودند که درسه هزار سال قبل ازمیلاد در اکد وسومر **Sumer** واقع‌در کناره های جنوبی دجله و فرات سکونت داشتند و در آن تمدن سومری از خود پدید آورده بودند [۱] و بر اثر مهاجرت اقوام سامی نژاد ازافریقا بساحل خلیج فارس بعضی در میان مهاجمان بتحلیل‌رفتند وبعضی‌دیگر بداخل ایران‌عقب‌نشینی کرده‌اند ودرنزد بابلیان و آشوریان قرب و منزلت نداشتند و از این تورانیان است که جماعتی در دامنه کوه البرز در مجاورت سرزمین آشور اقامت داشتند . سالماناسارسوم پادشاه آشور درسال ۸۴۲ ق . م . در کتیبه خود مینویسد که درلشگر کشی خود با اقوام تورانی در دامنه کوه البرز مصادف شده است [۲] .

بنابر این درسده‌های بعدی اقوام آریائی ایرانی جای تورانیان را گرفته و در حقیقت میتوان گفت تورانیان چینی‌نژاد در زمان ماقبل‌ازتاریخ ویادرحدود سه هزار سال قبل از میلاد نه تنها درسرزمین ایران بلکه در دشتهای جنوبی دجله و فرات نیز سکونت داشتند و در این ناحیه تمدن سومری را که مقدمه تمدن بابلی وآشوری است از خود بوجود آورده‌اند و سپس باهجوم اقوام سامی مصادف شده و بترك مرز و بوم خود ناچار گشته و بداخل ایران کوچیده‌اند . این اقوام در سده های بعدی با مهاجرت آریانها برخورد کرده ناچاربشمال وشمال‌شرقی ایران‌عقب نشینی نموده‌اند .

تورانیان در عهد باستان ودر قبل از مهاجرت آریانها نه تنها درایران‌زمین پراکنده بودند بلکه در مغرب هندوستان نیز سکونت داشتند و تمدن بزرگ از خود پدید آورده بودند وبعداً در جنگ با آریانهای مهاجم مغلوب و متلاشی شده‌اند چنانچه در اکتشافات اخیر باستان شناسی در پنجاب هند دو شهر باستانی مربوط بسده پانزدهم قبل‌از میلاد پیداشده یکی بنام هاراپا **Harappa** ودیگری

۱ــ رجوع شود به راگوزان *Ragozan* کتاب کلده صفحه ۱۴٤ وبعد .

۲ــ رجوع شود به لافونت *Lafont* کتاب مزدائیسم صفحه ۳۹ .

موها نجودارو Mohenjo - daro وآثار تمدن در این‌دوشهر به تمدن‌سومری‌ها شباهت داشته است این شباهت ناشی از این است که ساکنان هر دو سرزمین از نژاد تورانی‌بوده‌اند[۱].

عقب نشینی تورانیان بومی ایران در مقابل آریانها بسمت شمال شرقی و کناره جنوبی دریای خزر مدت چند سده بطول انجامیده و براثر آن از یکطرف تعدادآریانها درسرزمین‌ایران روبفزونی گذارده واز طرف دیگرجماعت تورانیان درشمال شرقی ایران‌اکثریت پیدا کرده است. دراین‌زمان است که تورانیان برای جلو گیری از نفوذ آریانهای ایرانی تحت رهبری پادشاهان خود امثال افراسیاب و ارجاسب متشکل شده و دولت نیرومند تورانی تشکیل داده اند و در مقابل آنان ایرانیان بلخ وپارت وسغد و خوارزم نیز برای دفاع ازخودشان وجلو گیری از مزاحمت تورانیان دولت بزرگ ایرانی تحت سلطنت پادشاهان کیانی تشکیل داده و بجنگهای منظم با تورانیان آغاز نموده‌اند ودرمحل‌خود توضیح‌خواهیم‌داد.

تورانی غیر از نژاد ترک

اقوام تورانی‌را مورخان اسلامی ازنژاد ترک شمرده‌اند ودرشاهنامه فردوسی چنین آمده که فریدون وقتی کشور های روی زمین را میان سه پسران خودتقسیم نمود توران زمین را به پسر خود تور واگذار کرد و وی را سالار چین وترکان قرار داد.[۲] این قصه گر چه افسانه است و حقیقت ندارد اماچینی بودن تورانیان قابل تردید نیست زیرا نه تنها قسمت عمده ازجنوب خاک توران زمین‌بکشورچین و منچوری اتصال داشته و ارتباط ساکنان این سر زمین بیکدیگر مسلم است

۱- رجوع‌شود به لئونارد کاترل *Leonard cottcell* کتاب شهرهای گمشده *Lost cities* صفحه ۱۱۵ و بعد.

۲- دراینخصوص فردوسی درشاهنامه مینویسد :

نهفته چو بیرون کشید از میان — به سه‌بهره کرد آفریدون جهان
نخستین بسلم اندرون بنگرید — همه روم و خاور مر اورا گزید
دگر تور را داد توران زمین — ورا کرد سالار ترکان و چین

بلکه بشرحی که در شاهنامه فردوسی آمده تورانیان درجنگ هروقت از پادشاهان کیانی شکست میخوردند به فغفور چین پناهنده میشدند و حتی افراسیاب تورانی بطوریکه در شاهنامه درج شده و در زیر نقل مینمائیم پس از شکست سخت از کیخسرو کیانی از شاه چین استمداد کرده و لشگر فراوان از چینیان گرفته و بجنگ ایرانیان آمده است .

پس آگاهی آمد ز چین و ختن و ز افراسیاب اندر آن انجمن
که فغفور چین باوی‌انباز گشت همه کشور چین پر آواز گشت
ز چین تا بگلزریون لشگراست برایشان‌چو خاقان چین سروراست
چو برداشت افراسیاب از ختن سپاهی بـر آورد لشگر شکن

اساساً در عهد قدیم مانند عصر حاضر کثرت زاد و ولد و متولدات چینیان انبوهی جمعیت را در کشور چین سبب میشد قسمت شرقی آسیا بعلت باز بودن مرزهای چین از نژاد چینی مسکون بود امـا در سه هزار سال قبل از میلاد باز ماندگان این نژاد که بنام تورانی نامیده میشدند دراکد و سومر بامهاجرت اقوام‌سامی مصادف شدند وسپس درحدود دو هزار تا یکهزار و پانصد سال قبل از میلاد بامهاجرت اقوام آریائی درسر زمین ایران برخورد نمودند بتدریج‌ازجماعت آنان کاسته شد و بالاخره پس از جنگهای سختی که در شمال ایران تا نیمه اول سده ششم قبل از میلاد میان دو دولت تورانی و کیانی واقع شد در برابر ایرانیان بکلی مغلوب ومنکوب شدند و نسل آنان منقرض گردید و بقیه‌السیف تورانیان بکشور چین پناهنده شده ودر میان هم نژادان خود مستحیل گشته‌اند .

بنابراین اساساً تورانیان مزبور غیراز ترکان میباشند و اشتباه فردوسی از وضعیت و موقعیت و محل نشو و نمای اقوام ترك در سده های بعد از اسلام ناشی شده و این اقوام خصوصاً در زمان سلطنت غزنویان معاصر بـا زمان فردوسی از نواحی آرال واقع در آسیای مرکزی بشمال بلخ آمده و در این نواحی سکونت کرده‌اند و سپس در زمان سلطنت سلطان مسعود غزنوی بشمال خراسان کوچیده

و موجبات انقراض غزنویان را فراهم نموده‌اند وچون محل سکونت این اقوام‌در سده های بعدی درشمال ایران واقع بوه فردوسی ویادیگر محققان اسلامی باشتباه افتاده ترکان را از تورانیان شمرده‌اند و حال اینکه در همان عصر فاصله تاریخی میان این اقوام ترك نژاد تا زمان تورانیان رقیب کیانیان لااقل بیك هزار و پانصد سال میرسیده و از این جهت تطبیق تورانبان با ترکان سلجوقی بهیچوجه صحیح نیست .

تورانی غیرازنژاد ایرانی

ابراهیم‌پور داودراجع باصل و نسب تورانیان در کتاب ادبیات مزدیسنا جلد دوم صفحه ٥٤ تحقیقات نموده اما دراین تحقیقات راجع بنژادآنان باشتباه عجیبی افتاده و معتقد شده که اقوام تورانی از نژاد ایرانی‌بوده و میان‌آنان از ابتدای‌امر جدائی و اختلاف رخ داده و بجنك وستیز کشیده و دراین خصوص چنین مینویسد (تورانیان ایرانی نژاد بودند جزاینکه از حیث تمدن پست تر بودند و ایرانیان شهر نشین شده وبزراعت و فلاحت میپراختند و برخلاف همسایگان و هم نژادان خود میل مخصوص به‌آبادی و کشت و کار داشتند و از اینجهت بجاه‌وجلال‌افزوده محسود تورانیان گردیدند و غالباً تورانیان بیابان نورد و چادرنشین بایرانیان هجوم‌آورده و دستبری مینمودند و رفته‌رفته پایه تمدن ایرانیان بجائی رسید که تورانیان را بیگانه و ننك دانستند که‌آنان رانیزمانند خود باسم شرافتمندایرانی نامزد سازند و بالاخره بنژاد شان داغ باطله زده وآنان را ان ایریه یعنی غیر ایرانی وخارجی خوانده اند) . این عقیده مبنای صحیح نداردومندرجات‌اوستابطور مکرر خلاف‌آن را ثابت میدارد و هیچکدام از دانشمندان غربی نیز تورانیان را از نژاد آریائی نپنداشته اند . علت نداشته که ایرانیان‌آریائی بجای جنگ و ستیز با ساکنان بومی‌قبلی ایران که در طول سده‌های‌طولانی‌اسباب زحمت‌آنان را فراهم میداشتند و خود پور داود نیز در کتاب خود همین مزاحمت بومیان را بکرات تصدیق نموده در صدد جنك بابرادران هم نژاد و هم کیش خودشان‌برآمده

باشند چه رسد باینکه ایرانیان حتی با آریانهای هندی نیز همه وقت با مسالمت زیسته‌اند وبالعکس جنگ وستیز درمیان آریانهای مزبور بابومیان هندی اغلب ادامه داشته است . در اوستا اقوام تورانی را بطور مکرر غیرآریائی شمرده وآنان را محض تحقیر بلفظ دیو مخلوق اهریمن نامیده‌است از آنجمله در زامیادیشت اوستا تصریح شده که هوشنگ پیشدادی در جنگ با دیوها و پریها و جادوها دوثلث از دیوهای مازندران وبد کاران ورنه را بهلاکت رسانید.[۱] زرتشت دراین یشت تعداد دیوهای مازندران و گیلان را به دوثلث تعیین کرده و مقصود ازآن تعیین اکثریت نژاد غیرایرانی یعنی تعداد تورانیان است .

دلیل واضح برغیرآرایائی بودن تورانیان این است که در اوستا بطورمکرر تصریح شده که افراسیاب تورانی وقتی در جستجوی فر کیانی برآمد و بدریا رفت ونتوانست وی را بدست‌آورده ونا امید بر گشت اظهار داشت که این‌فر به ایرانیان و به زرتشت تعلق دارد .[۲]

پور داود در کتاب خود راجع به‌آریائی بودن تورانیان دو دلیل دیگرذکر کرده یکی اینکه اکثر نامهای تورانی که در اوستاآمده از ریشه‌آریائی وایرانی است ودیگر اینکه تور نخستین پادشاه تورانی پسر فریدون شاه پیشدادی است و در اینخصوص مینویسد (اسامی گروهی از ناموران تورانی که در اوستا و کتب تاریخ و شاهنامه باقیمانده ایرانی است . دیگر اینکه درسنت هم تور پسرفریدون مؤسس سلطنت در مملکت توران بودوافراسیاب پادشاه تورانی از خاندان ایرانی است) . این دلائل بهیچوجه شایان توجه نیست وآریائی‌بودن بعضی نامهای‌تورانی در اوستا ناشی ازاین است که تورانیان ازساکنان بومی‌ایران بودند و بشرحی که درپیش توضیح دادیم درمدت چند سده یعنی‌لااقل تاآخرسده هشتم قبل‌از میلاد که دولت تورانی درشمال ایران تأسیس یافت در جنب‌آریائیان ایرانی و مخلوط باآنان

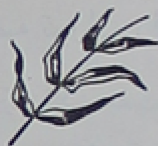
۱ـ رجوع شود به دارمستتر کتاب زند اوستا جلد دوم صفحه ۳۷۱

۲ـ رجوع شود به دارمستتر کتاب زند اوستا جلد دوم صفحه ۶۳۱ وبعد

میزیستند واز آنان اطاعت میورزیدند . این آمیزش واختلاط آنهم درطول چندسده سبب شده که بومیان تورانی از زبان و عادات و حتی از کیش آریانها تقلید کرده خودشان را بناهای ایرانی نامیده‌اند وباینوسیله چنانچه معمول همه ملتهای مغلوب است خواسته‌اند خودشان را با غالبان آریائی برابر سازند اما قصه فریدون وتقسیم هفت کشور روی زمین میان سه پسران وی بشرحی که نقل نمودیم مبنای صحیح ندارد وافسانه است و قبول آن عقلا نیز ممکن نیست زیرا بموجب این افسانه سلم پسر اول فریدون در کشورهای غیر آریائی واقع درمغرب رود فرات بسلطنت رسیده و این کشور ها را فردوسی در شاهنامه روم و خاور نامیده و حال اینکه تاریخ این کشورها ازقبیل کلده وآشور وعیلام وهاطی ومصر از روی کتیبه ها و آثاری که از حفریات و کاوشها بدست آمده معلوم و معین است و هیچیك از پادشاهان ایران در این کشور ها تا نیمه سده ششم قبل ازمیلاد بسلطنت نرسیده‌اند چه رسد به سلم پسر فریدون شاه پیشدادی و این حکایت بوسیله روحانیان زرتشتی ساخته شده و بموجب آن خواسته‌اند درمقابل قصه تورات راجع بتقسیم اقوام عالم میان سام وحام ویافث پسران نوح چنین وانمود سازند که هفت کشور روی زمین درعهد قدیم تحت سلطنت ایرانیان قرار داشته است و حال اینکه قصه تورات گرچه افسانه است اما از یك حقیقت تاریخی حکایت دارد و بموجب آن اقوام عالم از روی بشره و قیافه به سه قسمت منقسم شده‌اند باین ترتیب که بابلیان ، مصریان ، کنعانیان از اولاد حام . اقوام مانای ، یونیان ، کیمری ، اشگناز وتراکیه از اولاد یافث و بالاخره آسوریان وعیلامیان وآرامیان از اولاد سام محسوب شده‌اند [۱]. دانشمندان اروپائی نیز تقسیم مزبور را پذیرفته‌اند و چون نژاد حام با سام در میان ملل تازی نژاد باهم آمیخته همه را بنام اقوام سامی یا سمیتیك **Semitique** نامیده اند ولی تقسیم کشور های جهان میان سه پسران فریدون شاه افسانه‌ای است که با هیچ حقیقت مطابقت ندارد .

۱ـ رجوع شود به تورات باب دهم سفر تکوین .

بنابراین استناد پورداود بقصه فریدون برای اثبات آریائی بودن تورانیان بی‌ثمر وبیهوده‌است . قصه تورات مانند خودتورات در زمان ساسانیان‌همه جاشهرت داشته وملل‌قدیم مشرق زمین از آشور وبابل وعیلام از اقوام سامی شمرده میشدند ولفظ سام درفارسی بکلمه سلم‌تبدیل شده وقلمروحکومت سلم‌افسانه‌ای را درخارج از مرزهای غربی ایران زمین قرارداده‌اند و بعبارة آخری لفظ سلم همان لفظ سام است و دو حرف الف ولام بیکدیگر تبدیل یافته است .



بخش دوم

اقوام ایرانی در مشرق و شمال شرقی ایران قدیم

پادشاهان اولیه آریائی یا پیشدادیان

ایرانیان ساکن درمغرب ایران قدیم بطوریکه درپیش نقل نمودیم ازابتدای امر با دولتهای آشور وبابل وعیلام سروکار پیدا کردند و سر گذشت آنان تا نیمه سده ششم ق. م. باتاریخ دولتهای مزبور آمیخته وشرح آن درمحل خود خواهدآمد اما ایرانیان مشرق و شمال شرقی ایران تحت اطاعت دولت دیگری قرار نداشتند وباستقلال و آزادی میزیستند ومحل سکونت آنان ازسمت مغرب بعلت دوری خارج از دسترس دولتهای سامی قرار داشت و ازسمت مشرق با هم نژادان هندی خود همه وقت در مسالمت بسر میبردند و از جنوب به زرنگه یا سیستان و از شمال به سیر دریا یا سیحون و خوارزم منتهی میشد و بطورکلی باید گفت که این ایرانیان درآن‌زمان درپارت وبلخ وسغد وخوارزم‌وسیستان سکونت داشتند ودراین کشورها براحتی‌میزیستند وپایه مدنیت بزرگ ایرانی‌را برای‌آینده خود فراهم میکردند ویگانه نگرانی‌آنان ازناحیه اقوام تورانی‌بوده که قبل‌ازآریانها درسرزمین‌ایران وبالخصوص‌درشمال ومشرق‌آن‌پراکنده بودند . اختلاف ایرانی باتورانی درابتدای امراختلاف نژادی وارضی‌بود نه دینی وفقط اززمان زرتشت و کی گشتاسب کیانی بشرحی که درمحل خود توضیح خواهیم داد باختلاف مذهبی تبدیل گردید .

این اختلاف درمیان آنان بغیر ازاینکه یکی غالب ودیگری مغلوب شود و یا ازیکدیگر برای همیشه جدا ودورشوند راه حل دیگری نداشته است . این بود که بومیان تورانی بتدریج بطرف شمال و شمال شرقی ایران که بخاك تورانی نشین نزدیکتر بود عقب نشینی کردند و درمازندران و گرگان و سغد اکثریت یافتند و بالاخره بنام تورانی دولت بزرگی تشکیل دادند و در برابر آنان ناچار ایرانیان نیزدرنوبت خود ازآریانهای هندی جدا شدند وفریدون‌شاه ازاهل گیلان رابه شاهی بر گزیدند وسپس‌تحت سلطنت‌پادشاهان کیانی سازمان‌سیاسی وحکومت مستقل‌برای خود ترتیب دادند وبجنگ باتورانیان پرداخته‌اند اما ایرانیان‌قبل‌از تاریخ مزبور گرچه دولت متشکل از خود نداشتند و هرقوم ازآنان طبق رسوم و عادات آریائی تحت اطاعت یکنفررئیس قرارمیگرفت واین‌رئیس در رفع‌احتیاجات قوم خود و درحفظ امنیت و دفع تجاوز بومیان مراقبت میکرد ولی همه این اقوام بترتیبی که در سرزمین آریاویچ معمول داشتند از پادشاهانی اطاعت مینمودند که آنان رابنام‌پردات **pro - Data** یاپیشدادی مینامیدند. لفظ پرا **pro** درسانسکریت بمعنی مقدم وپیشین ولفظ دات بمعنی قانون میباشد وپرداتیان یا پیشدادیان‌بمعنی قانون گزاران مقدم وپیشین ترجمه میشوند واین پادشاهان مقام وموقعیت بزرگ روحانی را نیز دارا بودند و سلطنت آنان ازطرف خداوندان آریائی ودرایران از طرف اهورمزدا به‌آنان تفویض میشد و علامت آن چنین بود که پادشاه به فرشاهی یافرایزدی پیوسته باشد واین‌فردراوستابلفظ **Hvareno** آمده وعبارت ازروشنائی وفروغ کامیابی ومزدا آفریده است ودرمحل خود توضیح خواهیم داد .

بنابراین ایرانیان درشمال و مشرق ایران باستان از زمان مهاجرت تا نیمه سده ششم قبل‌ازمیلاد که بوسیله کوروش بزرگ هخامنشی‌باساکنان مغرب ایران متحدشده‌اند تحت دوسلسله‌ازپادشاهان قرار گرفته‌اند یکی‌پیشدادان یاپره داتیان است واین‌پادشاهان‌هر کدام علاوه ازسرزمین‌ایران‌درمیان‌اقوام‌آریائی‌هندوستان‌نیز نفوذکلمه ومنزلت مخصوص‌داشتند وباینجهت ازپادشاهان پیشدادی نه تنها دراوستا

جمشید در کتاب ریگ ودا

جمشید در ودرا کتاب مقدس هندوها که قدمت آن بچهارده سده قبل‌ازمیلاد میرسد بنام یم yame یا جم یکی از خداوندان شمرده شده آنهم خداوندی که سلطنت عالم مرده گان به وی سپرده شده واقوام وخویشان‌هرشخص که‌فوت‌میکرد بدرگاه جمشید رازونیاز وادعیه نثارمینمودند وآمرزش ولطف و عنایت برای روح مرده از وی درخواست میکردند از آن جمله سرودی است که ازترجمه انگلیسی کتاب ریگ ودا قسمتی رادرزیرنقل مینمائیم وازملاحظه‌آن مقام وموقعیت‌جمشید درنزه آریانهای هندی معلوم وروشن میشود.

«جم سلطان مقتدری است که برای ارواح نیاکان ما (انگیراها)[۱] راه و معبر پر طنطنه‌ای آماده ساخته است. این راه چمن زار هیچوقت ازما پس گرفته نخواهد شد. راهی است که پدران ما پیموده‌اند.

«جم پسر و یوسوانت[۲] پادشاهی است که ملتها را در یك عالم گرد آورده است. ای جم برروی این چمن مقدس همراه پدران ماانگیراها بنشین واستراحت کن. بگذار ادعیه و راز و نیاز بزرگان و روحانیان ما بگوش تو برسد و تو را خوشنود سازد.

«بشتاب ای روح بشتاب دراین راه باستانی ودرآن پیش‌رو. راهی که‌پدران ما ازآن گذشته‌اند. درآنجا از دیدار وارونا و جم مسرور خواهی شد و با پاداشی که درآسمان بلند پایه از کردار نیك خود بدست خواهی‌آورد بحضورجم وپدران ما خواهی رسید.

«بشتاب ای روح دراین راه هموار پیش‌رو واز نزدیك دوسگ پاسبان عبور

۱ـ انگیرا *Angira* نام ارواح مرده گان ونیاکان آریانهای هندی است.

۲ـ ویوسوانت *Yivasvant* پدرجمشید در اصطلاح سانکریت است و دراوستا به ویونهان یا ویونگهان تبدیل شده ودربعضی کتب دیوجهان یا دیوجان‌آمده است.

کن دوسگ خالدارازاولاد سامارا Samara [۱] . این دوسگ هر کدام باچهارچشم مردم را نظارت میکنند وروح مرده را سلامت وسعادت عطا مینمایند .

«برای جم شربت سوما Soma [۲] فراهم‌میکنیم وهدیه ونیازتقدیم میداریم . نیازی که بوسیله آ گنی Agni [۳] آماده شده است . باشد که جم ما را بخداوندان رهبری نماید وبرای ما طول عمرعطا کند [۴] .

جمشید در اوستا

در و ندیداد اوستا نقل شده که جمشید قبل از زرتشت از طرف اهور مزدا برای هدایت مردم و رهبری آنان بر گزیده شد اما وی خود را برای انجام این مأموریت شایسته ندید ورد نمود وسپس برای سلطنت دراین دنیا وترویج زراعت و آبادانی وپرورش ستور و رمه تعیین گردید . جمشید این سلطنت را قبول کرد و درنزد وایو Vayu ایزد هوا قربانی نمود واز این ایزد درخواست کرد که وی را موفق داردروی زمین راآبادنماید چهارپایان را پرورش‌دهد و گرسنه گی‌وتشنه گی ومرگ را از مردم دورنماید . [۵]

۱ـ سگ درنزد آریانهای هندی وایرانیان باستان یك حیوان مقدسی است وباب سیزدهم و ندیداد مربوط است برعایت احترام سگ و کیفرکسانی که سگ را آزار دهند . سامارا نام اجداد دوسگ مقدس هندوها است که از معبر وجاده عالم مرده گان نگاهبانی مینمایند وهردو خالدار هستند وازاینجهت بچهارچشم تعبیرشده‌اند واین‌دو خال برروی پیشانی آنها قرار گرفته‌است . دراوستا برای‌دفن میته سگ وسگ آبی تشریفاتی مقرر گشته‌است . رجوع شود به دهارلز کتاب اوستا صفحه ۱۳۷ تا۱۴۸ .

۲ـ سوما نام شربت مقدس دینی نزد آریانهای هند قدیم و ایران باستان است . سوما در اوستا بلفظ هوما تبدیل شده واین‌شربت از گیاه کو کنار یاکو گرن گرفته میشد وخوردن آن موجب خمار وسکرمیگردید .

۳ـ آگنی نزد آریانهای هندی نام خداوند آتش است واین‌لفظ در زبان روسی نیز بمعنی آتش آمده ودر اوستا خداوند آتش بنام ایزدآذر پسر اهورمزدا است .

۴ـ رجوع شود به کتاب ادواد جورجی *Edward Jurji* صفحه ۲۲ .

۵ـ رجوع شود به دهارلز کتاب اوستا باب اول و دوم وندیداد .

بنابراین مردم درابتدای سلطنت جمشید در آریاویچ بر فاهیت و امنیت میزیستند. در آن زمان نه مرگ، نه ناخوشی، نه سرما، نه گرما وجود نداشته و وی توانسته بود مردم را برای استعمال خیش و گاو آهن و تربیت ستور و رمه و آبیاری زمین تعلیم دهد و این امر سبب شد بشرحی که درباب اول و ندیداد تصریح شده سر زمین آریاویچ مسکن اولیه آریاها بسیار با نزهت و خرم گردید و در آنجا مردم انبوه شدند و ستور و پرنده و سگ و آتش سرخ که همه مزید نعمت بودند رو بفزونی گذاردند و جای خالی برای سکونت باقی نماند . در این زمان است که طبق مندرجات بند ۳ فصل اول و ندیداد که درابتدای کتاب نقل نمودیم اهریمن پلید برضد اهور مزدا قیام نمود و سرمای سخت در آریاویچ پدید آورد و براثر آن زندگانی برای مردم مشکل گردید ناچار اهور مزدا اماکن و کشورهای با نزهت دیگر برای سکونت ایرانیها آفرید و این امکنه تماماً درسرزمین قدیم ایران واقع شده اند و درپیش نقل نمودیم و بهمین جهت است که مردم آریا برای توطن دراین امکنه مهاجرت نمودند .

از مطالعه در توضیحات بالا واضح میشود که مهاجرت ایرانیها از آریاویچ بعلت سرمای سخت و انبوهی جمعیت در زمان سلطنت جمشید پسر ویو هوانت یا دیو جهان واقع شده است . درباب دوم وندیداد نقل شده که اهورمزدا روزی همراه جمعی از ایزدان نزدیك رود دائی تی (یا رود ارس) آمده و از جمشید دیدن نمود و وی را آگاه کرد که قریباً سرمای سخت در آریاویچ پدید خواهد شد و مردم از سرما ویخبندان بهلاکت خواهند رسید ودستورداد برای حفظ نسل انسان وجانوران و گیاهها یك غاریا دژبزرگ زیرزمین بسازد و درآن آب جاری ومایلزم زندگانی فراهم دارد واز هر مخلوق یك جفت درآن جای دهد و مراقبت نماید این مخلوقات از عیب ونقیصه و امراض مسریه عاری باشند . جمشید طبق دستور خدا رفتار کرد وسرمای سخت ویخ بندان و سپس بارنده گی شدید پدیدارشد وهمه بهلاکت رسیدند مگر آنان که در دژ پنهان بودند و این دژ به غاریا وارجم موسوم شده است .

قصه جمشید و غارجم و سرمای سخت در آریاویچ بقدری که مردم بهلاکت

رسیده‌باشند بحکایت طوفان‌نوح درتورات شباهت دارد با این‌تفاوت که درافسانه ایرانی سرما و یخبندان جای طوفان را گرفته و از مطالعه در این افسانه ومحل ملاقات اهور مزدا با جمشید در نزدیك رود ارس‌آذربایجان وبالاخره رفاهیت و خوشی مردم در قبل از حادثه سرما وروبروشدن‌آنان با سختی زنده گی و زحمات مهاجرت واضح و روشن میشود که مقصود ازیکهزار سال‌سن و سال و عمرجمشید که در پیش نقل نمودیم مدت سلطنت خاندان جمشید است واین مدت به دوقسمت منقسم شده است قسمت اول راجع به قبل از مهاجرت‌آریانها ازآریا ویچ است و قسمت دوم مربوط بحوادث پس از مهاجرت بایران زمین تا حمله و هجوم ضحاك تازی یاآزی دهاك میباشد وتفصیل‌آن در محل خود خواهدآمد.

جمشید برطبق‌مندرجات‌اوستا ازایزد ارت **Aerta** خداوند ثروت‌و کامرانی درخواست نمود که وی را کامیاب کند تابتواند مخلوقات مزدارادر مدت یکهزار زمستان ازباد گرم و سرد و گرسنه گی و مرگ دور بدارد و ایزد نامبرده نیز درخواست وی را پذیرفته است.[۱] این یشتها حکایت دارند که مهاجرت آریانهاو مشقات وزحمات مسافرت دراوائل‌سلطنت خاندان‌جمشید اتفاق‌افتاده است.

فریدون در اوستا

فریدون پادشاهی است که از طفولیت در ایران پرورش یافته و در گیلان متولد شده وپدر وی بنام‌آتویه یاآبتین است. درباب اول و ندیداد مینویسد (ورنه را اهور مزدا در بهترین مکانهاآفرید و درآنجا فریدون قاتل‌آزی دهاك بابلی متولد شده واهریمن بدکار در این مکان نژاد غیرآریائی‌پدیدآورده). زمان فریدون بااوائل سده هفتم قبل از میلاد مطابقت مینماید و دراین زمان است که سارو کین دوم یا ضحاك تازی پادشاه سفاك‌آشوری درجنگ با اسکیتها در شمال‌آذربایجان کشته شده وسناخریب پسروی درنینوا برتخت سلطنت نشسته است و از اینجهت

۱ـ رجوع شود به دارمستتر کتاب زند اوستا جلد دوم صفحه۶۰۵

کشته شدن ضحاك در اوستا بفریدون نسبت داده شده است .

ساکنان مغرب ایران متعاقب خرابکاریها و قتل و غارت آشوریها بضعف و ناتوانی گرفتار شده‌اند و بر اثر آن ایرانیان مشرق و شمال شرقی ایران گرچه از تاخت و تاز پادشاه آشور بدور بوده‌ند اما از مصائب برادران هم کیش و هم نژاد خود ساکن در مغرب ایران از لحاظ مجاورت بی‌نصیب نمانده اند و این امور سبب شده که تورانیان در گرگان و مازندران قوت گرفته و بتشکیل دولت بزرگی بنام تورانی موفق شده اند و درمقابل آن ایرانیان مشرق و شمال شرقی ایران از ساکنان بلخ و پارت و سیستان نیز درصدد بر آمده اند پادشاه خود را پس از کشته شدن جمشید از ایرانیان انتخاب کنند و از این جهت است که فریدون پسر آتویه از بزرگان گیلان را بشاهی نشانده اند اما چون این پادشاه جانشین جمشید پیشدادی است از پیشدادیان شمرده شده و برطبق اوستا در هفت کشور روی زمین سلطنت کرده و با دیوان مازندران و توران زمین همه وقت ستیزه داشته است .

پس از فوت فریدون گرچه منوچهر و گرشاسب بسلطنت رسیده و از پیشدادیان شمرده شده اند اما اولی در اوستا سر گذشت قابل ذکر ندارد و دومی در واقع از پهلوانان و زور مندان ایرانی بوده و حوادثی که به وی نسبت داده‌اند همه خارق عادی و غیر قابل قبول است از قبیل اینکه افعی شاخ دار و دیو زرین پاشنه را بقتل رسانید و این افعی اسبها را فرومی برد و مردمان را می‌بلعید و زهر زرد رنگی از او روان بود و گرشاسب برروی وی خوراك نیم روز در دیگ فلزی می‌پخته است و از این امر معلوم است که ایرانیان در زمان گرشاسب بی پادشاه زیسته‌اند و چون وی از خاندان فریدون و مرد دلیر و روزآزما بود توانسته بود بشاهی رسد بی‌آنکه بتواند و ظائف خطیر سلطنت را انجام دهد . پس از مرگ گرشاسپ پسران وی طوس و گستهم بسلطنت نرسیده اند و بزرگان و پهلوانان ایرانی جمع شده کیقباد را بشاهی بر گزیده اند و وی نخستین پادشاه کیانی است .

کیانیان در برابر تورانیان

بشرحی که درمحل‌خود خواهدآمد ساکنان‌نواحی‌غربی‌ایران‌در آذربایجان از مانای و ماد و پارسوآدر اواخر سده هشتم قبل از میلاد با پادشاه اورار تومتحد شدند و برضد آشوریان شوریدند و ساروکین دوم پادشاه مقتدر و سفاك آشور لشگر بسیار فراهم نموده و بجنگ آنان شتافته و همه را به آتش و خون کشیده است . ساروکین دراین جنگ هر کجا رسیده بقتل و غارت پرداخته و بزرگ و کوچك را از دم تیغ گذرانده واین عمل را در مدت بیست سال سلطنت خود چند مرتبه تکرار کرده است . در اینموقع است که تورانیان در مازندران و گرگان دورهم گرد آمده یك دولت تورانی تشکیل داده اند و در مقابل‌آن ایرانیان نیز بشرحی که نقل نمودیم فریدون را از اهل گیلان بشاهی نشانده‌اند . این زمان با اوائل سده هفتم قبل ازمیلاد مصادف‌میباشد وجنگهای منظم ایرانیان با تورانیان از این زمان‌آغاز گشته و پس از فرویدن کیقباد شاه بسلطنت رسیده واززمان وی پادشاهان کیانی برسر کارآمده و اوضاع پریشان ایران را سروسامان داده اند .

کیقبادنخستین پادشاه کیانی‌است ووی‌بشرحی که درشاهنامه فردوسی‌آمده توانسته است پهلوانان ودلیران ایرانی رادریکجا گردآورده ودرجنگ باتورانیان فیروز شود وآنان را از متصرفات ایرانی‌نشین بیرون نماید . در این زمان است که در مشرق و شمال شرقی ایران یعنی در سیستان و پارت وبلخ و خوارزم احساسات ملی‌وغرور قومی در میان ایرانیان بدرجه اعلارسیده وبتکمیل ساز وبرگ جنگی همت گماشته اندوبه رزم‌آزمائی وورزشهای باستانی پرداخته‌اند ودراین امربقدری پیشرفت نموده‌اند که پهلوانان و جنگ‌آوران‌آن روزی امثال طوس و گستهم از خاندان نوزر ویا زال از خانواده سام سیستانی شهره‌آفاق شداند و در جنگ با تورانیها بسی دلیریها کرده اند وازاین‌دلیریها و پهلوانی‌ها است که کتابهای‌قدیم ایران امثال خدای نامه زمان ساسان و یا شاهنامه فردوسی بوجودآمده و در این

بتفصیل ذکرشده و آنان را پادشاهان هفت کشور روی زمین خوانده‌اند بلکه در کتاب وید برهمنان هندی نیز بتکرار یاد شده وحتی بعضی را مانند جمشید بمقام خداتی رسانده‌اند.

سلسله دیگر ایرانی پادشاهان کیانی‌است که ازاواخرسده هشتم قبل‌ازمیلاد یعنی از زمان تأسیس دولت تورانی یك دولت بزرگ درمشرق وشمال شرقی‌ایران تشکیل داده‌اند و درمحل خود توضیح خواهیم داد و اکنون از پادشاهان پیشدادی باختصارنقل مینمائیم وازمطالعه در حوادث سلطنت جمشید و فریدون میتوانیم از جریان مهاجرت اولیه آریانها اطلاعات کاملتری بدست آوریم.

کیومرث درفارسی‌و کیومرتن **Gayo - maretan** دراوستا نخستین‌پادشاه پیشدادی‌وجد بزرگ‌آریانهاست. درفقره ۸۷ فروردین‌یشت اوستاچنین مینویسد (فروهر کیومرث را میستائیم. نخستین کسی که بدستور اهورا گوش داد وازوی اقوام آریائی ونژاد آریا پدید آمده‌است)[۱]. هوشنگ پادشاه دوم وتهمورث پادشاه سوم و جمشید پادشاه چهارم و فریدون پادشاه پنجم پیشدادی است و چون دراوستا مدت سلطنت جمشید یکهزارسال تعیین شده معلوم میشودتعدادبسیاری‌ازپادشاهان آریائی از خاندان جمشید است و این پادشاهـان بطوریکه در اوستا آمده اکثر اوقات را درجنگ با دیوهای مازندران وبدکاران ورنه گذرانده‌اند ومقصود ازاین دیوها همان تورانیان بومی ایران هستندوچون هوشنگ بقول مورخان ایرانی‌پدر تهمورث و برادر جمشید است و این هرسه جزو خاندان جمشید هستند در واقع از جمشیدیان شمرده میشوند و مدت سلطنت آنان‌بطول انجامیده وازاینجهت دراوستا بیکهزارسال تعبیرشده است ولفظ هزار درزبان فارسی بمعنی بسیارو کثیراستعمال شده چنانچه هزار دره نزدیك فیروزکوه در راه تهران بمشهد کمتر از یکصد دره میباشد وبمعنی بسیار دره بکار رفته است.

درآبان یشت اوستا مینویسد (هوشنگ پیشدادی ازبرای ناهید ایزدآب در

۱ـ رجوع شود به دارمستتر کتاب زند اوستا جلد دوم صفحه ۵۲۷.

بالای کوه البرز قربانی نمود و از وی درخواست کرد که بر همه کشورها و همه مردمان، جادو ها، پریها، ستمکار ها، دیو ها، کرها و کور ها شهریار گردد و بتواند دو ثلث از دیوهای مازندران و بدکاران ورنه را بهلاکت رساند و این درخواست پذیرفته شده است). [۱]

تهمورث در کتب مورخان بصفت دیوبند توصیف شده و این صفت ناشی از این است که توانسته بود اهریمن نابکار را که خداوند دیوها است در بند نهد. در فروردین یشت مینویسد (فرشاهی را میستائیم فری که مدت زمانی همراه تهمورث بود و وی در هفت کشور روی زمین بر دیو ها، انسانها، جادو ها، پریها، ستمکارها، کورها و کرها سلطنت میکرد و توانسته بود دو ثلث از دیوهای مازندران و بدکاران ورنه را بهلاکت رساند). در زامیاد یشت نقل شده که تهمورث سلحشور از وایو Vayu ایزد هوا درخواست نمود که وی را بهمه دیو ها، مردمان، جادو ها، پریها چیره سازد و بتواند اهریمن را به پیکر اسبی در آورده و بر او سوار شود و دور زمین بگرداند). [۲] از این قبیل یشتها در اوستا برای جمشید نیز بطور مکرر ذکر شده و از ملاحظه آنها معلوم میشود که پادشاهان پیشدادی گرچه چند سده قبل از زمان زرتشت زیسته‌اند اما همه وقت با دیوهای مازندران که مقصود تورانیان است جنگ و ستیز داشتند و از اینکه در اوستا همه جا مازندران و ورته جایگاه دیوها و مردمان ستمکار شمرده شده معلوم میشود تا زمانی که افراسیاب تورانی بدست کیخسرو کیانی مغلوب نشده بود ایرانیان نتوانسته اند در این شهرستانها رخنه نمایند چنانچه مسلمین نیز درحمله عرب تا یکصد و بیست

۱ـ رجوع شود به دارمستتر کتاب زند اوستا جلد دوم صفحه ۳۷۱.

۲ـ رجوع شود به دارمستتر کتاب زند اوستا جلد دوم صفحه ۳۷۱ و ۶۰۰ و بعد.
توضیح آنکه الفاظ ایزد و یزتا *Yazata* و یزدان در اوستا از حیث ریشه و اشتقاق یکسان هستند و بمعنی خداوند میباشند و درهیچ کجا بجای فرشته استعمال نگشته و در محل خود مورد بحث قرار خواهیم داد.

سال پس از هجرت نبوی در نواحی مزبور نفوذ پیدا نکردند و تا آن زمان ثغور اسلامی ازحدود قزوین و ری تجاوز نمی نمود.

اکنون قبل ازنقل حوادث جمشید وفریدون مناسب خواهد بود راجع بلفظ دیو توضیحات دهیم ومعلوم داریم که وجه تسمیه این لفظ چیست. در پیش توضیح دادیم که آریانها یا ایرانیان در ابتدای مهاجرت خود با بومیان تورانی سر و کار پیدا کردند و با آنان بجنگ و زد و خورد پرداختند و هرچه تعداد آریانها درایران افزون تر شده این جنگ وستیزه ودشمنی نیز شدت یافته و بجائی رسیده که اقوام مهاجر وتازه وارد خودشان را بلفظ (آریا) یعنی آقا وخواجه نامیده و بومیان را محض بد گوئی وتحقیر بلفظ دسویا دهو بمعنی غلام و وحشی‌خوانده‌اند و چون حروف ها وهمزه قریب المخرج هستند ممکن است دهو به دئو ودیوتبدیل شده باشد و این لفظ در اوستا همه جا تکرار شده و تورانیان نیز بنام دیو نامیده شده اند و خود بومیان این لفظ را برای خود توهین آمیز دانسته و خودشان را بهمان لفظ نورانی خوانده‌اند[1] اما آنچه راجع بلفظ دسو ودیو دربالا نقل نمودیم از بعضی محققان بود وممکن‌است صحیح باشد وتصادفاً بالفظ دیو مخلوق اهریمن مطابقت نموده باشد ولی حقیقت مطلب در این است که لفظ دوه یادیوا Diva در سانسکریت بمعنی خداوند و موجودات درخشنده‌آسمانی وستارگان سرمدی‌است و زرتشت ازمیان این موجودات و یا از میان این خداوندان اهوره راکه در ایران پرستیده میشد و با ستاره مشتری مطابقت میکند بخداوندان دیگر آریائی‌ترجیح وبرتری داده وبعضی دیگر ازقبیل مهر و ناهید ووایو Yayu وآذر Atar را که هر کدام دراوستا بنام یزدان وایزدنامیده شده‌اند دردرجه پائین‌ترقرارداده وبعضی دیگرازقبیل‌اندرا indra وواروناvarunaرا که درایران‌پرستیده‌نمیشدندخداوند مطرود ومنفور دانسته وبنام دیومخلوق اهریمن‌پنداشنه است. زرتشت در فروردین

۱ــ رجوع شود به کتاب اولمستید صفحه ۲۳۱. ایضاً کتاب آندره ایمار *André aymard* صفحه ۵۴۱و۵۴۶. ایضاً به دارمستتر کتاب زند اوستا حاشیه صفحه ۳۷۳.

یشت نخستین کسی‌است که روی از دیو بگردانید وبدیوها نفرین نمود وخود را مزدا پرست ودشمن‌دیوها معرفی‌نمود. مقصوداز‌دیودراین‌یشت‌خداوندمطرودزرتشت میباشد وچون تورانیان دشمن‌ایرانیان بودند وهرزشتی وپلیدی نیزازاهریمن پدید می آید در اوستا مخلوق و آفریده اهریمن شمرده شده‌اند و از اینجهت است که همه‌جا صحبت از دیوهای مازندران وبدکاران ورنه بمیان آمده است .

از مطالعه در کتاب مقدس هندوها واضح میشود که آریانهای هندخداوندان متعدد را میپرستیدند ونام بعضی ازاین خدایان مانند ویشوه دیو **Vishva-Deva** و ماها دیوا **Maha - Deva** بلفظ دیو پیوسته است و داریوش بزرگ در کتیبه بیستون نیزلفظ دیو ودیوا **Diva** را بمعنی‌خداوند استعمال کرده ومینویسد(یاغیان را دیوا بدست من تسلیم نمود)[۱] . بنا بر این در اوستا لفظ دیو از یکطرف بمعنی خداوند غیر ایرانی ومطرود زرتشت وازطرف دیگرنامی است که برای تورانیان دشمنان ایرانیان داده شده واین تورانیان مانند هر گونه زشتی و پلیدی مخلوق و آفریده اهریمن و دئویسن وپرستنده دیو شمرده شده‌اند .

بعضی از محققان توضیح داده‌اند که لفظ دیو **Dieu** در زبان فرانسه بمعنی خدا وهمچنین زئوس **Zeus** خداوند بزرگ یونانیان قدیم از الفاظ دوه یا دیوا یا دیوش **Dyus** آریائی اشتقاق یافته است . این عقیده راجع باشتقاق دیوی‌فرانسوی ازدوه یادیوای سانسکریت صحیح است اما لفظ زئوس نام خداوند بزرگ یونانی ازلفظ دیوش **Dyus** خداوند آسمان درنزد آریانهای هندی گرفته شده نه ازدیوا و دوه . اکنون باصل مطلب میپردازیم .

۱ـ عبارت کتبه بیستون ازمیخی به لاتینی‌چنین‌است :

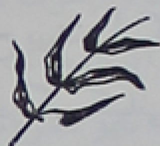
Paçava diva sis mana daçtaya akunans .

یعنی آنان را خداوند بدست من تسلیم نمود . رجوع شود به لافوئت کتاب مزدائیسم صفحه ۳۲۵ .

کتابها از اخلاق وعادات پسندیده وسلحشوری وجوانمردی‌وزورآزمائی ایرانیان باستان بسی‌سخنها رفته واز امثال رستم دستان و فریبرز و سهراب حکایتها بمیان آمده وهمه جا ببد گوئی وتحقیر ازدشمنان ایران پرداخته‌اند واین‌ضدیت ودشمنی با تورانیان بجائی رسیده که پس از تار و مار ساختن آنان نیز حتی درسده های بعدی هر کجا خواسته‌اند دشمن را منفور و مکروه جلوه دهند بشکل دیو که مقصود از آن تورانیان است نمایان ساخته اند وشاخ و دم نیز به آن داده‌اند واز این جهت چه بسا از حفریات وکاوشها مجسمه ها وهیکلهای زیر خاکی بدست می آید که از گل پخته یا سنگ ساخته شده و بنام دیو نامیده‌اند و باین وسیله خواسته‌اند همه جا دشمن را تحقیروپست کنند وحس ملیت وقومیت و وطن دوستی را درنهاد ودل ایرانی زنده‌وسوزان نگاه دارندوحتی امروزه نیز در دورترین‌نقاط ایران ورزشخانه ها باسلوب باستانی بنام زورخانه دیده میشوند و تماماً از آثار وباد گار دورهٔ کیانیان است و شرح بیشتر از گنجایش کتاب بیرون میباشد .

پس از کیقباد پادشاهان دیگر کیانی بشرحی که در زامیاد یشت اوستا آمده عبارتند از کی اپیوه ، کیکاوس ، کی آرش ، کی پیسین ، کی بیارش ، کی سیاوش ، کیخسرو و کی گشتاسب و همه آنان بفر کیانی و یا فرشاهی پیوسته‌اند . قلمرو پادشاهان کیانی درحدود خوارزم و بلخ و سغد وپارت وهرات و سیستان قرار داشت ونواحی جنوب دریای خزر از هیر کانی و مازندران و گیلان نیز اکثراً دست بدست می گشته و اغلب در دست تورانیان قرار داشته وآنان در سغد نیز اکثریت داشتند . تورانیان بشرحی که توضیح دادیم درسلطنت افراسیاب در سده ششم قبل از میلاد قوت بسیار گرفتند و در بلخ رخنه نمودند و در همین زمان‌است که دراین‌شهر آشوب پدیدآمد وزرتشت را درآتشکده ضمن انجام مراسم دینی بقتل رسانیدند و این حادثه با زمان سلطنت کی گشتاسب کیانی مصادف میباشد . شدت جنگ ایرانیان با تورانیان وقتی است که کیخسرو کیانی که بسلطنت رسیده وبا افراسیاب تورانی بکرات مصاف داده و وی را بشرحی که

نقل‌خواهیم نمود همه جا شکست داده ودرعاقبت بهلاکت رسانیده وهمه تورانیان را از متصرفات ایرانی نشین بیرون رانده وتار ومار ساخته است وچون‌بدلائلی که در محل خود توضبح خواهیم داد کیخسرو کیانی همان کوروش‌بزرگ هخامنشی است واین دوشخصیت با یکدیگر مطابقت دارند تفصیل حوادث سلطنت کیخسرو را بشرح حال کوروش‌بزرگ وا گذارمینمائیم وا کنون باید ازدولتهای سامی نژاد آشور وبابل وعیلام باختصار یاد کنیم .



بخش سوم

اقوام سامی نژاد آشور و بابل و عیلام

اجتماعات انسانی در دوره های اولیه زنده گانی اغلب در مجاورت رودهای بزرگ تشکیل میشد و از این رودها است که اقوام میتوانستند معیشت خودشان را از راه زراعت ودام داری فراهم نمایند ویا درموقع حمله وهجوم دشمن ازسهولت حمل و نقل در روی آب استفاده کنند و متواری گردند اما این اقوام تحت تأثیر اوضاع واحوال مخیطی واختلافات جوی و جغرافیائی از حیث بشره و قیافه و زبان متفاوت گشته و بـه نژاد های متعدد منقسم شده اند . نژاد آریائی بشرحی کـه توضیح دادیم ازابتدای امردرآریاویچ وسرزمین واقع در کناره رودهای دون **Don** و دنیپر **Dniepr** و دنیستر **Dniestr** در روسیه جنوبی تا دریای سیاه درمغرب و دریای‌خزر درمشرق سکونت داشتند وسپس‌بنقاط دیگرجهان رفته‌اند. اقوام سامی در کناره رود نیل درشمال‌آفریقا توطن‌داشتند و درحدود سه هزار سال قبل ازمیلاد بسمت مشرق مهاجرت کرده و ازراه دریای سرخ وخلیج فارس بساحل خلیج‌آمده ودرناحیه اکد وسومرو کناره های دو رود دجله و فرات سکونت کرده اند . نژاد زرد پوست در زمان ماقبل تاریخ در کشور بزرگ چین و کناره‌های رود یانکتسه **yanktseh** تمرکز یافته و سپس قسمتی از آنـان در سر زمین مجاور بنام اقوام تورانی پراکنده شده اند . از این اقوام است کـه جماعتی در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد در ناحیه سومر واکد واقع در کناره جنوبی رود دجله سکونت

اختیار نموده وپایه‌های اولیه مدنیت را درسرزمین بین‌النهرین استوار ساخته‌اند. اختراع خط میخی وصنعت کتابت برروی آجرهای پخته و احداث قنات وترعه و وسائل دیگر آبیاری زمین منسوب باین قوم است [1] امااین‌قوم با همه ذوق و قریحه در تکمیل اختراعات خود استعداد نداشتند و اقوام سامی بعداً در تکمیل آنها کوشیده‌اند چنانچه خط امروزی چینی‌مشتمل بر چند صد حرف یکهجائی است و بهمان حالت اولیه چند هزارسال قبل باقی مانده است [2].

اقوام سامی نژاد پس از تسلط دراکد و سومر از حیث عده و جماعت اکثریت پیدا کردند ومردمان اولیه تورانی را درخود مستحیل ویا بداخل ایران متواری ساختند وتمدن بزرگی در بین‌النهرین بوجود آوردند و ازاین تمدن است که بتدریج سه دولت بزرگ آشوروبابل وعیلام تأسیس یافته وهر کدام مدت دوتا دو هزار و پانصد سال دوام کرده وبالاخره درنیمه سده ششم قبل از میلاد اندوخته تمدن خودرابیك دولت قوی تر آریائی که دولت پارس‌هخامنشی است تحویل داده و برای همیشه منقرض شده و از میان رفته‌اند و از هرسه باید در زیر باختصار توضیح دهیم.

دولت عیلام وپایان آن درسال ۶۴۵ ق. م

کشور عیلام درعهد قدیم در کنار رود کرخه واقع واز مغرب برود دجله و ازمشرق بحدود فارس واز شمال بجاده‌ای که از بابل با کباتان میرفته و از جنوب بخلیج فارس محدود میشد و پایتخت آن معروف به شوشان یا شهر شوش بوده که خرابه‌های آن اکنون در کنار رود کرخه جنوب خوزستان ایران باقی است واین شهر در آبادی و بزرگی شهرت داشته و شهرستان آنشان یا آنزان نام ناحیه ای بوده که شهرشوش درآن واقع است.

پادشاهان عیلام درمدت طولانی‌ازسلطنت خودشان از کشورخود قدمی‌فراتر

۱ـ رجوع شود به راگوزان کتاب کلده صفحه ۱۴۶وبعد.

۲ـ رجوع شود به راگوزان صفحه ۱۳۷ وبعد.

نمیگذاره‌ند و در حفظ شهرهای خود مراقبت میگره‌ند و گاهی در سرزمینهای مجاور میتاختند اما در سال ۶۴۵ قبل از میلاد بعلت اختلافی که در میان اعضای خانواده سلطنتی رخ نمود بی نظمی و آشوب دراین کشور پدیدآمد وآسوربانی‌پال پادشاه آشور از این آشوب استفاده کرد ولشگر بسیار فراهم نمود و بعیلام تاخت ودراین لشگرکشی استرداد مجسمه خداوند شهرارخ ازشهرهای آشورموسوم به نانارا[1] که پادشاه سابق‌عیلام دریکهزاروششصد سال‌قبل‌بغنیمت‌برده وبشوش‌انتقال داده بود بهانه کرد اما قبول این تقاضا برای شاه عیلام غیرممکن بود زیرا مردم شوش‌مجسمه مزبوررا مورد پرستش قرارداده وبه‌آن عبادت میکرده‌ند ناچارجنگ سخت واقع شد وبه غلبه وفیروزی آشوریان پایان یافت وپادشاه‌آشور فاتحانه وارد شهر شد و مردم را بر طبق معمول آن روز بقتل رسانید و پایتخت را با خاك یکسان نمود و گنجهای شاه عیلام و حتی اثاثیه و اموام خانه ها را بغارت برده و به نبنوا حمل کرده و آب دجله را برروی خرابه های شهر جاری ساخت و از آن تاریخ دولت عیلام برای همبشه منقرض گردید اما در این حادثه ناحیه آنشان در خارج از شهر شوشان که دور از آشور قرار داشت و اقوام آریائی ایرانی ازخانواده هخامنش درآن نفوذ داشتند کمتر خسارت و صدمه دید و اولاد هخامنش ازآن جمله کوروش بزرگ دراین ناحیه بسلطنت رسیده‌اند وتفصیل آن خواهد آمد .

راجع بانقراض عیلام وخرابی‌شهرشوشان درسال ۶۴۵ قبل ازمیلاد کتیبه‌ای ازپادشاه آشور بدست آمده ودرآن چنین مینویسد (خاك شهر شوشان ومادا کتو و شهرهای دیگر را به آشور کشیدم و کشور عیلام را در مدت یکماه و یکروز به پهنای آن جاروب کردم واین مملکت را ازعبورحشم و گوسفند وازنغمات موسیقی بی نصیب نمودم و به درندگان و مارها و جانوران و غزال اجازه دادم که دراین خرابه‌ها جای گزینند) .

۱ـ نانا*nana* خداوند زمین وزن‌آنو*anu* خداوند آسمان است .

دولت آشور و پایان آن در سال ۶۱۲ ق . م

ساکنان قسمت علیای رود دجله درعهد قدیم بمناسبت نام خداوند خودبقوم آشور موسوم بودند . این مردم درابتدای امرازطریق زراعت وروستائی ودامداری کسب معیشت میکردند اما وقتی بتشکیل دولت موفق شدند بمردان بی رحم و جنگی و سفاك تبدیل گشتند و ازراه خون ریزی در موقع جنگ هول و هراس در قلب دشمن می انداختند و عقیده داشتند که در این عمل میتوانند لطف و عنایت خداوندان خود را به خود جلب نمایند وخصم را بقدری ضعیف و ناتوان سازند که نتواند دوباره قیام کند. دولت آشور تا سده هیجدهم قبل‌ازمیلاد بردو دولت مجاور خود بابل وعیلام ازحیث قدرت مزیت وبرتری داشته‌است اما دراین زمان‌حمورابی پادشاه بزرگ بابل توانست سرزمین بین‌النهرین را تحت سلطه ونفوذ خود قرار دهد و دولت بابل را عظمت بخشد . این عظمت بابلیان تقریباً درمدت هشتصد سال برقرار بود تا درسده نهم قبل ازمیلاد یکی ازپادشاهان آشور موسوم به توکولتی نینورتی**Tukulti Ninurti** بعلت‌کاردانی وسیاستی که بکاربرد توانست بربابل تسلط یابد و قدرت دولت آشور را نه تنها در سرزمین بین‌النهرین و در زمینهای حاصلخیز دجله و فرات برقرارنماید بلکه در نواحی دوردست از مغرب تا آسیای صغیر و سوریه و از مشرق تا پارس وماد و دریاچه اورمیه (یا رضائیه کنونی) دست اندازی کند و از این زمان است که ایرانیان ساکن مغرب ایران باد‌ولت مقتدر آشور سروکار پیدا کرده و با حوادثی روبرو شده‌اند که در محل خود بیان خواهیم داشت .

در زمان پادشاه مزبوراقوام سامی‌نژاد تازه نفس ازقبیل آرامیها و کلدانیها در مرزهای غربی آشور متوطن شده و بی نظمی را سبب میشدند . همچنین اقوام آریائی در مهاجرت خود بمغرب ایران وقتی در متصرفات شرقی دولت آشور سکونت میکردند اسباب زحمت این دولت را فراهم مینمودند . توکولتی‌نینورتی **tukulti - ninurti** برای تسلطبراقوام مجاورخواه سامی‌درمغرب وخواه‌آریائی

درمشرق ترتیبی اتخاذ نمود که مؤثر افتاد و آن این بود که با لشگر خود باقوام مجاور می‌تاخت و آنان را بپرداخت باج سالیانه مکلف مینمود ومأموران آشوری برای وصول این باج در هر محل می گماشت و هر کدام از این اقوام در پرداخت باج خود خودداری میکرد بخاك و خون کشیده میشد . پادشاهان دیگر آشور در ازمنه بعدی نیز از همین رویه و قرار رفتار کردند و بتدریج تسلط خودشان را در نواحی مجاور افزون تر ساختند واین تسلط بجائی رسید که در سده هشتم قبل از میلاد تمامی نواحی وشهرستانهای مغرب ایران ازشمال آذربایجان کنونی گرفته تا ری وهمدان و کرمانشاه و پارس از متصرفات پادشاهان آشور شمرده میشدند . این پادشاهان از هرچند سال درنواحی مزبور بلشکر کشی میپرداختند و در این لشگر کشی شدت عمل وخون ریزی را بدرجه اعلا میرساندند چنانچه از تیگلات پیلسر Tiglat Pilser پادشاه آشور درنیمه اول سده هشتم قبل از میلاد راجع به تنبیه یکی ازاقوام یاغی کتیبه‌ای بدست آمده ودرآن مینویسد (این قوم رادرقلعه گرفتار کردم وسه هزار نفر اسیر گرفتم وهمه را با آتش سوزانیدم و حتی یکنفر ازآنان را نیز برای گروگان نزد خود زنده نگذاردم)[۱] .

از پادشاهان آشور کسانی که افزون تراز دیگران در توسعه قدرت آشور کوشیده وآثاری ازخود گذارده‌اند وبا ایرانیان مغرب ایران بیشتر سروکار پیدا کرده‌اند چهارنفر بشرح زیراست :

سارو کین دوم (یاضحاك تازی)	از۷۲۲ تا ۷۰۵ ق . م .
سنا خریب	از۷۰۵ تا ۶۸۲ ق . م .
آسارهادن	از۶۸۱ تا ۶۶۹ ق . م .
آسوربانی بال	از۶۶۹ تا ۶۲۶ ق . م .

از پادشاهان نامبرده سارو کین دوم در خون ریزی وسفا کی و سطوت بیشتر از دیگران شهرت یافته و افزون‌تر از همه آثار کتابت و کتیبه از خود بیاد گار

۱- رجوع شود بکتاب تاریخ کامبریج جلد سوم صفحه ۱۳ وبعد .

گذارده وچند مرتبه بایران لشگر کشیده وتا شمال آذربایجان وری تاخته وازقتل وغارت وخون ریزی نسبت به بزرگ و کوچك فرو گذار نکرده است وچون عقیده دارم که این پادشاه بی بند و بار و سفاك آشوری همان آزی دهاك بابلی یا ضحاك تازی خون آشام است و دلائل بسیارنیز صحت این عقیده را تأیید مینماید توضیح ازاین قسمت وشرح حال وی را به بخش چهارم موکول میداریم اما این خون ریزیها بی کیفر نمانده و اقوام ایرانی ساکن در مغرب ایران بتدریج متشکل شده و به تأسیس دولت بزرگ ماد توفیق یافته و در زمان سلطنت هوو خشتر پادشاه کاردان ماد با پادشاه بابل متحد گشته و در دو دفعه شهر نینوا پایتخت آشور را درمحاصره گرفته واین دولت را درسال ۶۱۲ قبل از میلاد برای همیشه نیست ونابود ومنقرض ساخته‌اند [1] واز این موضوع در محل خود توضیح خواهیم داد.

کتاب و کتابخانه درشهرهای قدیم آشور

پادشاهان آشور گرچه همه خون آشام بودند و خون ریزی و قتل و غارت را یکنوع عبادت در برابر خدایان خود می پنداشتند اما بعضی از آنان در آبادی کشور خود وساختن ابنیه وایجاد و سائل آبیاری وسد سازی بسیار کوشیده‌اند و همچنین در پیشرفت فرهنگ بتناسب معلومات زمان خود و درتدوین اخبار وعلوم عصر و کتابت حوادث روی آجر های پخته بخط میخی ویابوسیله کنده کاری روی اسطوانه های سنگی ونگاهداری آنها جد و جهد فراوان کرده‌اند وحتی آشوربانی پال آخرین پادشاه مقتدر آشور در شهر نینوا پایتخت خود کتابخانه‌ای تأسیس کرده ودرآن علاوه از کتابهای عصر خود که بوسیله روحانیان نگاشته میشد از کتابهای ازمنه قدیمتر نیز که درمعابد شهرهای خارج پایتخت بدست می آمد استنساخ نموده ودرآن جمع آوری کرده است.

یکی از احتیاجات اولیه درتمدن آشوریان این بود که از حوادث و اتفاقات گذشته آگاهی پیدا نمایند. پادشاه آشور گزارش جنگها را بر روی کتیبه آجری

۱- رجوع شود به کتاب کامبریج جلد سوم صفحه ۱۱۲ وبعد.

می‌نگاشته وبمعبد پایتخت میفرستاد . روحانیان معابد همه روزه جریـان حوادث آسمانی وحرکات ستاره ها را که هر کدام خداوندی شمرده میشد رصد میکردند و احوال و اراده و مشیت آنها را بپادشاه گزارش میدادند . قاضی در دادرسی خود دعاوی را برطبق سوابق قضائی و عرف و عادت مردم حل و فصل میکرد و بالاخره روحانیان که بمنزلهٔ دانشمندان عصر بودند علوم متداول را بتناسب معلومات زمان خود روی کتیبه ها نگاشته و در معابد نگاهداری میکردند و این امور سبب شد که در معابد وهمچنین در کاخهای سلاطین آشوری محل و مکان مخصوص بـرای نگاهداری این کتیبه ها و سوابق اختصاص داده شد و ایـن امکنه بتدریج بدفتر بایگانی و آرشیو و سپس به کتابخانه مبدل گردیده است .

تاریخ دولتهای چند هزار ساله‌آشور وبابل وعیلام تا یکصد سال قبل ازعصر کنونی ما برای محققان و مورخان اروپائی مجهول بود و این محققان از تاریخ مزبور بغیر از مندرجات پراکنده تورات وبعضی از کتب مورخان یونانی اطلاعات دیگری در دست نداشتند و هر گاه برخی از باستان شناسان تا آن زمان در صدد کاوش و تجسس از خرابه هـای شهر های قدیم بین النهرین بر می‌آمدند برای این بود که آثار زیر خاکی از وسائل زندگانی اقوام باستان را بدست آورند واز این آثار در مطالعات خود استفاده کنند اما در نیمه سده نوزدهم میلادی سعی و کوشش و جد و جهد و جان بازی بعضی از باستان شناسان و محققان غربی سبب شد که نه تنها بسیاری از کتیبه ها و کتابخانه های قدیم‌آشور بشرحی که دربالا نقل کردیم از زیر هزاران خروار خاك وماسه وریگ بیرون آید واز مندرجات آنها اسرار و رموز زندگانی وتمدن ملل واقوام مزبور روشن‌شود بلکه سر گذشت واحوال اقوام قدیم ایرانی که پیش‌ازسده ششم قبل ازمیلاد درمغرب‌ایران‌سکونت داشتند معلوم گردد .

اما اکتشاف کتیبه ها و کتابخانه های نامبرده بـه آسانی صورت نگرفته بلکه عده ای از محققان و باستان شناسان ارجمند در طریق کشف آنها علاوه از

ازاینکه ازبذل‌مال وسعی و کوشش دریغ ننموده‌اند بعضی‌از آنان جان‌خود را نیز در این راه باخته‌اند و اطلاع از شرح حال آنان ولو باختصار برای خواننده گرامی بی فائده نخواهد بود .

زبانهای مختلف ملل و اقوام قدیم آشور و بابل و عیلام بخط میخی نگاشته میشد . این خط درسه هزار سال قبل از میلاد بوسیله سومربها اختراع شده و اقوام دیگر از آنان تقلید کرده اند . خط میخی بزبان یك قوم اختصاص نداشته بلکه مانند الفبای لاتین است که درعصرحاضر السنه مختلفه اروپائی باآن نوشته میشود وزبانهای بابلی و آشوری و عیلامی و بالاخره فارسی قدیم نیز بخط میخی نگاشته میشد اما این خط پس از اختراع خطوط دیگر متروك وفراموش شد و کتیبه هائی که از این خط گاه بگاه از زیر خاك و یا روی سنگهای تراشیده بدست می‌آمد برای همه نامفهوم بود . سیر هنری راولنسون **Sir Henry Rawlinson** باستان شناس انگلیسی نخستین کسی است که طریق خواندن خط میخی را بدست آورده وبقرائت آن موفق گردید .

راولنسون درسال ۱۸۵۳ میلادی بعنوان افسرنظامی وابسته بسر کنسولگری انگلیس دربغداد خدمت میکرد ومدت مأموریت وی بطول انجامیده ودراین مدت چند مرتبه بایران مسافرت نموده وازشهرهای‌قدیم و آثار تاریخی‌ایران‌دیدن کرده وبرای خواندن زبان فارسی‌قدیم وخط میخی کوشش بسیار کرده است . راولنسون وقتی موفق گردید در بالای صخره عظیم ومرتفع کوه بیستون در ایران رفته و از کتیبه‌های مفصل این کوه که بخط میخی درسه زبان بابلی وآرامی و فارسی قدیم کنده شده بود عکس برداری نماید و کپیه آنها را بردارد توجه حاصل کرد که نام سه‌پادشاه دراین کتیبه‌ها بحروف متشابه نوشته شده وجمعاً‌دارای چهارده‌حرف است و ازاین راه توانست چند حرف میخی را کشف کند و سپس همین رویه را در کتیبه های آشوری بکاربرد وبکمك وهمکاری باستان شناسان دیگر بخواندن این خط توفیق حاصل شد .

زمان مزبور مقارن با وقتی‌است که بوتا Botta سر کنسول فرانسه دربغداد به اهمیت خرابه‌ها وتپه‌های واقع در بیابان سوزان بین‌النهرین در کناره‌های دجله وفرات پی‌برده وبکاوش وتجسس درتپه نمرود که ازتوابع موصل شمرده میشد وشهر قدیم آشور ویا کالاح درزیر آن مدفون بود پرداخت وسپس در تپه نزدیك دهکده قویونچوق واقع در کناره‌دجله ومجاورباتپه نمرود Nimrud که برروی‌خرابه‌های شهر قدیم نینوا قرار داشت مشغول شد و از هردو محل اشیاء عتیقه و آثار گران بها بدست آورده و بوسیله یك کشتی دولتی فرانسه بموزه لوور حمل نمود و در اینخصوص کتابی در چهارجلد تحت عنوان آثارنینوا Monuments de Ninive انتشار داد بی آنکه در آن از موضوع کتیبه و کتابخانه صحبت شده باشد ولی از اکتشافات بوتا برای باستان شناسان معلوم گردید که در زیر خرابه شهر های قدیم بین‌النهرین گنجهای بسیار نهفته و ازاین خرابه ها میتوان شهر های گمشده عصرقدیم راکه نام اکثرآنها درتورات ذکرشده بدست‌آورد.

درزمان نامبرده که باسال۱۸۴۳میلادی مصادف است هانری لایارد Henry Layard باستان شناس‌جوان انگلیس‌بقصد اکتشاف وکاوش درخرابه‌های شهرهای قدیم بین‌النهرین بسوی بغداد مسافرت کرده وازحفریات بوتا دیدن نموده و مقصود خود را با تایلور Tylor نماینده سیاسی انگلستان در بغداد در میان نهاده و از طرف وی مورد تشویق قرار گرفت اما درآن زمان اقدام در حفریات و گذراندن ایام دربیابان سوزان عراق مخاطرات بسیاردربرداشته زیرا دراین وقت‌بین‌النهرین از متصرفات سلطان عثمانی شمرده میشد و ساکنان آن از طوائف عرب بدوی با نا امنی سر در گریبان بودند. هانری لایارد با عزم راسخ بکارپرداخت ودر ابتدای امر بحفریات درتپه نمرود آغاز نمود وبرای اینکارسرمایه کافی نداشته وبمساعدت مختصر موزه بریتانیا اکتفا کرد و در سه شکاف که از بالای این تپه برداشت آثار گران بها بدست آورده از آنجمله دو هیکل بالدار تراشیده از سنگ است که در اصطلاح‌آشوری بنام کروبی Kerrnbi نامیده میشد و تفصیل آنها در محل خود

خواهد آمد وهمه را بوسیله کشتی ازراه خلیج فارس بموزه نامبرده حمل کرد و خود همراه کشتی بلندن رفت وسپس درمراجعت بسمت نماینده کنسولی انگلیس در بغداد منصوب شد وازاین راه درکار وی تسهیلاتی فراهم گردید وکاوش وتجسس را درخرابه‌های نینوا نزدیك تپه قویونجوق ازسر گرفت وعملیات را تاسال ۱۸۵۲ میلادی ادامه داد و از بذل هر گونه سعی و کوشش آنهم با آب وهوای ناساز گار بین‌النهرین دریغ ننمود ودراین مدت بطوریکه در کتاب خود نگاشته اکثراوقات با مزاحمت بومیان عرب وحمله درنده گان ویا با نیش عقربهای گزنده و کشنده سر و کار داشته ولی بالاخره پاداش زحمات خود را بدست آورده و در عمق یکی از شکافها که بمنظوراکتشاف برداشته بودآثارسنگ تراشیهای مدخل کاخ سناخریب پادشاه آشور نمایان گردید و دراین مدخل درب بزرگ قرار داشت که بدو اطاق مملو از کتیبه‌ها بخط میخی که برروی آجرهای پخته نگاشته شده بودند منتهی میشد و این اطاقها همان کتابخانه سلطنتی پادشاه نامبرده است که در سده هفتم قبل ازمیلاد دائر بود ومورد استفاده روحانیان ودانشمندان آن عصرقرارمی گرفت. تعداد کتیبه‌ها که بطور سالم ازاین کتابخانه بدست باستان شناس مزبور رسیده و تماماً بموزه بریتانیا حمل شده و در معرض تماشای عموم و مراجعه محققان و دانشمندان دنیا واقع شده به بیست وشش هزار بالغ میباشد و اینك تصویر مدخل کاخ نامبرده را که بکتابخانه سلطنتی پادشاه آشور منتهی است و خود هانری لایار درعمق شکاف بمطالعه کتیبه پرداخته است تحت شماره ۳ ازصفحه ۳۲ کتاب **Lost cities** نقل مینمائیم.

اکتشاف کتابخانه مزبور در میان آثار عتیقه و زیر خاکی از دنیای قدیم موقعیت برجسته وبسیارمهم پیدانمود ومحققان وباستان شناسان تاآن زمان بکتاب و کتابخانه دنیای قدیم توجه نداشتند و پس از انتشار خبر اکتشاف مزبور از هر طرف بشهر های قدیم بین‌النهرین روآوردندو بتجسس و حفریات پرداختند و در درجه اول مأموران دیگر موزه بریتانیا براهنمائی هانری لایارد شکاف دیگردر

خرابه شهر قدیم نینوا برداشتند و بالاخره بکاخ ساردا ناپال پادشاه بزرگ بابل دست یافتند و دراین کاخ نیز کتیبه‌های بسیار یافتند که در مدت متجاوز از بیست وشش‌سده درزیرهزاران‌خروارخاك ازدست برد زمانه محفوظ مانده وبالاخره دراختیارمحققان ودانشمندان‌ارجمند عصرحاضرقرار گرفته است .

در سال ۱۸۷۷ میلادی هیئت علمیه حفاری از طرف دانشگاه پنسیلوانیای امریکا بقصد اکتشاف وکاوش درخرابه‌های شهرهای قدیم بین‌النهرین بکارپرداخته و در سال اول گرچه با حادثه ناگوار روبرو شده و با ناکامی مواجه گشته اند وصبح روزی که قصد داشتند برای ادامه حفریات بمحل دیگر نقل مکان نمایند چادرها واموال و اثاثیه آنان بتحریك حاکم محل طعمه حریق واقع شده و اسبها درآتش سوخته ودارائی وابزار آنان بغارت رفته است ولی ازتعقیب منظورمنصرف نگشته وسه سال‌بعد در خرابه‌های شهرهای نیپور **Nippnr**واور**Ur**وارخ **Erekh** کاوش و حفریات را از سر گرفته وتوانسته‌اند درحدود سی هزار عده‌کتیبه بدست آورند وبموزه امریکا حمل کنند وسپس هیئتهای اکتشافیه متعدد دیگر که بعضی ازطرف موزه‌های بزرگ وبعضی ازطرف دانشگاهها وبرخی ازطرف بعضی‌دولتها مأموریت داشته‌اند بکار تجسس وکاوش مشغول شده‌اند واشخاص بسیاری نیزبمنظور نفع وتجارت وپیدا کردن اشیاءِ عتیقه و گنج ازبذل‌مال وجان خودداری ننموده‌اند وآنچه دراین راه بدست آورده‌اند در موزه‌های اروپا و امریکا بفروش رسانده‌اند و این کتیبه‌ها درموزه‌ها بترتیب مخصوص فهرست بندی شده وبترجمه وتفسیرو نشر وچاپ‌آنها همت گماشته‌اند وآنچه ازترجمه‌های نامبرده بدست ما رسیده درتألیف کتاب خود مورد استفاده قرار داده‌ایم .

کتیبه ها در کتابخانه های سلطنتی بابل و نینوا بعضی مربوط بسده های هشتم و هفتم قبل از میلاد و بعضی راجع بازمنه قدیم تراست که از معابد شهرهای دیگر آشور استنساخ کرده‌اند و این کتیبه ها قسمتی راجع بگزارش سلاطین و حوادث جنگ ویا گزارش حکام ومأموران آشوری و گزارشهای روزانه روحانیان

معابد مربوط به ستاره ها و احوال خداوندان و برخی دیگر مشتمل برسالات و کتابهائی است که از طرف روحانیان و دانشمندان عهد قدیم راجع بعلوم متداول آن زمان از سحر و جادو و ستاره شناسی و ستاره بینی و پزشکی و امثال آنها نوشته شده و هر کتاب مشتمل برچند کتیبه میباشد و اکثر کتیبه ها در دوصفحه نگاشته شده وبجای شماره درابتدای هرصفحه چند کلمه ازآخرصفحه قبل تکرار شده است . کتیبه‌ها قبلا از گل رس مانند خشت خام تهیه میشد و در روی آنها بوسیله اسباب مخصوص بشکل میخ سرپهن نوشته و سپس پخته میشدند . یکعدد ار این اسباب با یکعدد ذره بین که برای خواندن حروف ریزتر بکار میرفته از کتابخانه سنا خریب بدست آمده و ازنفائس زیرخاکی شمرده میشوند . سه نمونه از سه کتیبه بخط میخی را تحت شمارهٔ ٤ و ٥ و ٦ نقل مینمائیم و کتیبه شماره ٥ در دو نسخه نگاشته شده و نسخه دوم بمنزله ظرف برای نگاهداری نسخه اول بوده است .[۱]

تازمان اکتشاف کتابخانه‌های آشوری دانشمندان و محققان اروپائی تصور مینمودند قانون حمورابی درمیان آشوریان مورد عمل واقع میشد ولی از کتابخانه های نامبرده ازقوانین آشوری کتیبه های چند بدست آمده وقسمتی را در زیر برای اطلاع خواننده گرامی ترجمه ونقل مینمائیم .

مجموعه قانون آشوری .

مجموعه قانون حمورابی که در سده هیجدهم قبل از میلاد تدوین شده در میان آشوریان مورد عمل واقع نگشته است زیرا سروکارآنان اغلب بااقوام بیگانه بوده که از خارج بسرزمین آشور می‌آمدند وقوانین خشن تر لازم داشتند و ازاین قوانین مجموعه‌ای از کتابخانه آشوربانی پال پادشاه آشور بدست آمده و بقوانین آشوری معروف است . تاریخ تدوین این قانون بسده دوازدهم تاسیزدهم قبل‌ازمیلاد

۱ـ رجوع شود بکتاب *Loost cities* صفحه ۱۹ تا ۳۹ و ٦۱ و ٦۲ ـ همچنین کتاب راگوزن صفحه ۲۰ وبعد .

میرسد وبعضی از کتیبه‌های آن گرچه مفقود گشته ولی عده آنها مشمل برشصت فقره راجع بزنان آشوری باقی مانده است . برخی از این کتیبه ها راجع بوضعیت املاك و اراضی و موضوعات دیگر بعلت خرابی ناخوانا است . از مطالعه در این کتیبه‌ها معلوم میشود درسده سیزدهم قبل از میلاد از روی قانون حمورابی نوشته شده واین قانون نیز ازروی قوانین قبلی اکد وسومر تقلید گشته و محتمل است که قانون آشوریان از روی قوانین اقوام میتانی **Mittani** استنساخ شده باشد .
در این قانون اختیارات سلطان بسیار است . در قانون حمورابی احکام وتکالیف مردم و کیفر بعضی بزه‌ها و جرائم معین است اما قانون آشوریان از روی احکام قضات و سوابق قضائی استخراج شده واین قانون بمنزله تفسیری است که نسبت به مقررات عرفی مردم آشور نوشته شده باشد .

قانون آشوری پیچیده‌تر از قانون حمورابی است چنانچه درآن از دو نوع ازدواج صحبت بمیان‌آمده دریکی مانند قانون بابلیان زن پس از عقدازدواج بخانه زوج میرود و بخانه وی تعلق پیدا میکند اما درنوع دوم زن در خانه پدر می ماند و شوهر بخانه پدر زن میرود . این ترتیب ناشی از این است که قانون آشوری از روی عرف وعادت آشوریان نوشته شده‌است دراین‌قانون‌ازحالات مختلفه زن از قبیل سقط جنین عمدی ، فرار ازخانه شوهر ، گواهی دروغ‌درباره زن ، مداخله بی‌اجازه زن در کسب وتجارت وموضوع جهیزیه وطلاق بحث شده است .

کیفر و مجازات در قانون‌آشوری بسیار ناهنجار است ازقبیل بریدن گوش وبینی وتازیانه واجرای این مجازاتها گاهی به خودشاکی واگذار شده است . در این قانون راجع بحجاب زن مقررات عجیب وجود دارد . زنهای‌بی شوهر وزنهای هرزه وبردگان از داشتن حجاب ممنوع هستند و متخلف بمجازات شدید میرسید . همین مجازات دربارهٔ مردی که کنیز خود را اجازه حجاب داده جاری میشد . در آن زمان اغلب معاملات وتعهدات برروی کتیبهٔ‌آجری نوشته میشد و برای‌متخلف شرط و شروط عجیب و غریب قید میگردید و اکثراً متخلف بایستی وجه التزام

برابر ثمن معامله بمعبد خداوندی که در قرار داد تعیین مینمودند بپردازد یا علوفه برای اسبهائی که جهت حمل مجسمه فلان خداوند تخصیص داشتند تحویل دهند و یا فرضاً پسر یا دختر بزرگ خود را برای قربانی در زیر پای خداوند تسلیم نماید[۱]

دولت بابل وپایان آن درسال ۵۳۸ ق . م

کشوری که در عهد قدیم پایتخت آن شهر بابل در کنار رود فرات قرار داشت بنام کلده نامیده میشد ودولت آن معروف بدولت بابل است ولفظ کلدانی نام اقوام سامی نژاد است که در سرزمین کلده از دیرگاه تسلط یافته و بر روی تمدن قدیم سومری مدنیت بزرگی از خود پدید آورده‌اند . شهر بابل در زیبائی عروس جهان نامیده میشد وپادشاهان آن ازآب فرات ترعه‌ها ترتیب داده ودر زراعت حد اکثر استفاده میبردند واقوام مغلوب را از کشور های دور دست باین سرزمین کوچانیده وآنجا را آباد وپرجمعیت میساختند . شهر بابل در دو طرف رود فرات قرار داشت و دور آن بوسیله دو ردیف دیوار محصور بود و طول این دیوارها در هرطرف رودخانه به ۱۵ کیلومتر میرسید وحصار دیوار بلند وضخامت آن بقدری بود که دربالای آن سطحه‌ای تشکیل میشد. هرودوت مورخ یونانی مینویسد که شهر بابل دارای یکصد دروازه بود و کوچه های آن در مقابل هر دروازه بشط منتهی میگشته وروی رودخانه پلی قرار داشت وپایه های آن از سنگ وسقف پل ازچوب ارز طوری ساخته شده بود که هر وقت میتوانستند به آسانی بردارند و دو قسمت شهر را از هم جدا کنند . کوچه ها مستقیم وعمود بر هم قرار داشت . شهر بابل از باغ و مرارع پوشیده بود وکاخهای بزرگ در آن سر بآسمان کشیده و هر یك از پادشاهان بابل بر شکوه آن می افزودند . عجیب تر ازهمه باغهای آویزان معروف بحدائق معلقه از عجائب عالم شمرده شده و هریك بر بالای تپه وطبقه بطبقه در کنار فرات بنا شده بود مانند اینکه بامهای بلند و محکم ترتیب داده و بر روی

۱- رجوع شود بتاریخ کامبریچ جلد سوم صفحه ۱۰۴ وبعد .

آنها درختان مناطق گرم کاشته شده باشد.

موضوع حدائق معلقه تا زمان اخیر جزو افسانه تصور میشد اما ازحفریات وکاوشها کتیبه سنگی بدست آمده ودر روی آن تصویر حدیقه معلقه ومعبد بزرگ بابل ترسیم گشته واین تصویررا از کتاب راگوزن تحت شماره ۷ نقل میکنیم واین کتیبه اکنون در موزه بریتانیا است و از آن معلوم میشود باغهای معلق مزبور حقیقت تاریخی داشته است. در این کتیبه بعضی از درختهای باغ از زمین ریشه گرفته و از زمین آبیاری میشود و شاخهای آن بربالای پشت بام افتاده است امااین کتیبه از خرابه نینوا بدست آمده نه بابل ومحتمل است ازاین باغها درپایتخت آشورنیز تقلید میشد.[۱]

اقوام سامی در عهد قدیم گرچه از ابتدای امرسه دولت جدا و منفك از یکدیگربنام بابل وآشور وعیلام تشکیل دادند و هرسه نیزسده های طولانی جنب یکدیگر استقلال خود را حفظ کرده اند و هر کدام در پیشرفت تمدن انسانی در سرزمین بین‌النهرین سهم بسزائی داشتند اما این دولتها اغلب با یکدیگر در کشمکش بودند و گاهی یکی غالب ودیگری مغلوب میشد خصوصاً بعضی‌ازاقوام از قبیل کلدانیها و آرامیها و آموریتها**Amurites** از خارج در این کشور رخنه کرده‌اند و بتدریج حکومت را بدست گرفته‌اند اما این تغییرات ازپیشرفت تمدن در بین‌النهرین جلو گیری نمی نموه و از اینجهت میتوان گفت که مدنیت انسان دراین سرزمین مدت لااقل دو تا سه هزار سال بطور مداوم و پیوسته ادامه داشته و عقاید دینی نیز در آن از منه طوری بود که کمتر جنگ مذهبی اتفاق می‌افتاد زیرا همه مردم‌ازهرقوم وهر کشور ستاره پرست بودند وخداوندان‌متعدد و کثیررا می پرستیدند با این تفاوت که هر کشور بلکه هرشهر ویا هرقوم خداوند خود را بر دیگرخدایان ترجیح میداد ودرمقام انکار آنان نیز برنمی‌آمد و از این موضوع

۱- رجوع شود بکتاب *Lost Cities* صفحه۵۲ وبعد. همچنین کتاب راگوزن‌صفحه ۲۷۷ و بعد.

درمحل خود بتفصیل صحبت خواهیم داشت.

تمدن بزرگ بین النهرین بکیفیتی که توضیح دادیم تا نیمه سده ششم قبل از میلاد ادامه داشت و در این زمان است که این مدنیت با همه اهمیتی که دربرداشت بدست کوروش بزرگ هخامنشی از بین رفته وتمدن عالی تری که مدنیت ایرانی باشد جایگزین آن گشته است اما اقوام ایرانی در آن‌زمان به‌آزادی دین و مذهب معتقد بودند و با عقاید دینی ملل مغلوب مخالفت نمی نمودند و از این جهت است که ایرانیان مدت زمانی از این مدنیتها نگاهداری کردند و بتکمیل آنها پرداختند و این امر سبب شد که در میان تمدن سامی از یکطرف و ایرانی از طرف دیگر اختلاط بعمل آمد و در این اختلاط گرچه همه وقت عنصر آریائی بر سامی تفوق داشته و بلکه طولی نکشید که تمدن سامی از میان رفت وحتی زبان سامی نیز در زبان ایرانی مستحیل شد اما از تمدن قدیم بین النهرین دراوضاع سیاسی واجتماعی ایران اثراتی‌باقی ماند که درتاریخ کشور ماباید مورد توجه قرار گیرد. ازاینجهت مقتضی‌خواهدبود توضیحات بیشتردهیم و قبلاشرحی راکه ایستون **Easton** دانشمندامریکائی‌نگاشته در زیرنقل‌مینمائیم:

اوضاع طبیعی درسرزمین‌قدیم بین‌النهرین

«درسرزمینی که امروز بنام کشور عراق نامیده‌میشود دو رود بزرگ دجله وفرات ازشمال‌بجنوب وبسمت خلیج‌فارس‌جریان دارد. اراضی واقع درقسمت شمالی این‌دورود بسیارحاصلخیزبوده وسمت غربی‌تاسوریه وفلسطین ومرزهای‌مصر امتداد یافته است. این سرزمین گرچه در عهد قدیم مرکز تمدن بزرگی محسوب میشد اماساکنان‌بین‌النهرین‌درمیان‌دجله وفرات و کناره‌های‌این‌دو رودازتمدن‌مزبورسهم بیشتر داشته اند. اراضی که ازدو رود بزرگ دجله و فرات مشروب میشوند در قدیم‌نام‌واحد نداشتند بلکه قسمت‌شمالی‌بنام‌بین‌النهرین **Mesopotamia** وقسمت جنوب بنام بابل نامیده میشد اما امروره تمام این قسمتها بنام بین النهرین معروف میباشد. این سرزمین‌ازحیث اوضاع واحوال طبیعی‌مانند کشور مصر یك واحد تام

و تمام نیست و از اینجهت هیچکدام از جنگجویان در عهد قدیم نتوانسته اند در همه قسمتهای آن تسلط پیدا کنند و یا برای کشور خود مرز ثابت و دائمی معلوم نمایند.

« موضوع قابل دقت این است که تمدن بین النهرین از ابتدای امر تا پایان آن در یك حالت مداوم و بی انقطاع پیشرفت کرده واصول آن در فرهنگ ودین و فن کتابت وهنرومعماری یکنواخت بوده و همه از تمدن سومری سرچشمه گرفته وتمدن مصریان درآن تأثیر و نفوذ نداشته وتا آخرنیز از آن جدا ومتفاوت مانده است. تمدن مصری در ظاهر بزرگ و با اهمیت بود اما نسبت بمدنیتهای دیگر بی اثرمانده است وبالعکس تمدن ملل قدیم مشرق دربین النهرین با تمدن کنونی مغربیان ارتباط نزدیك پیدا کرده و وجه این ارتباط نیز بسیار بارز است. بنی اسرائیل مدت زمانی درمصربحالت غلامی وبرده گی بسربرده‌اند ولی از تمدن مصریان چیزی نیاندوخته‌اند و بالعکس از افکار و عقائد و تأسیسات کلدانیان اقتباسات فراوان داشته‌اند و حتی مذهب و دین عبری و یهود از مسائلی سرچشمه گرفته که جواب آنها از مطالعه در تمدن بابلیان و آشوریان بدست می‌آید.

« اوضاع و احوال محلی در مصر و بین النهرین افکار و روحیه متفاوت در مردم این دوسرزمین بوجودآورده است. دورود دجله وفرات هرسال دربهارطغیان میکند وشدت وضعف این طغیان نسبت بسالها مختلف بوده وقابل پیش‌بینی‌نیست. این طغیان گاهی بقدری شدید است که سدها شکسته میشود واراضی و محصولات زیرآب می روه و خشکسالی و قحطی را سبب میشود. باد و طوفان گاهی چنان شدید و هولناك است که شن و ریگ ببابان را جابجا میکند و موجبات خفه گی فراهم مینماید. باران دربعضی‌اوقات بسیارتند وسیل‌آسا است وزمین را بگل ولای تبدیل مینماید ومسافرت وحرکت را غیر ممکن میسازه. آفتاب درتابستان بسیار زننده و کشنده و درنظر ساکنان این سرزمین حیات بخش نمیباشد. شهرها و آبادیهادرآن به نسبت وضعیت طبیعی هریك طوری قرارداشته که دفاع ومحافظت

را درمقابل دشمن احتمالی بسیارمشکل می نمود.

« راجع بتمدن قدیم سومری اطلاعات گرانبها ازکاوشهای شهرهای قدیم آن از قبیل اور Ur ، لاگاش Lagash ، اوروك یا ارخ بدست آمده و ساکنان اور Ur درآن زمان‌ازوسائل آبیاری اراضی وحفرکانال‌وترعه وهنرونقاشی‌بهره‌مند بوده‌ند و معلوم نیست چگونه و بچه وسیله از مراحل بدوی روستائی بزندگانی شهری رسیده‌اند اما مسلم است که هر کدام ازشهرها در سومر استقلال داشته واز یکنوع حکومت دمکراسی و ملی برخوردار بوده‌ند . سران خانواده‌ها در یکجا گرد می‌آمدند ومجمع آنان مانند مجامع اولیه رومیان مجمع شیوخ نامیده میشد. در سومر مجمع دیگری نیز ازجوانان تشکیل میگشت و در موقع جنگ یکنفر پادشاه برای مدت محدوه انتخاب میشد و این پادشاه بمنزله دیکتاتوری است که درجمهوریت دولت قدیم روم بطور موقت انتخاب میگردید . مجمع شیوخ در تمدن سومریهابانجمن خداوندان هفتگانه‌آنان شباهت داشته که درآسمان دریکجا گرد می‌آمدند واراده خودرا بوسیله روحانیان معابد بیان میکردند و دراین بیان نیز اختیارات مطلق داشتند . این طرز حکومت‌است که بعداً بحکومت روحانی‌معبدها تبدیل شده است .

خط میخی دربین النهرین وقرائت آن

«خط میخی بوسیله سومریها اختراع شدوسپس بوسیله اقوام دیگر تکمیل گردید . اما تشخیص این خط از آنچه در ابتدای امر معمول بود مشکل است . کتابت خط میخی بوسیله قلم در روی یك شیء کاغذ مانند صورت نگرفته بلکه یك میله کوچك مانند میخ را که یکطرف آن بشکال مخصوص پهن شده باشد بافشار بر روی خشت خام از گل رس فرو میبردند و مینوشتند و سپس آن را پخته و بکتیبه آجری‌تبدیل مینمودند . ازاین‌رقم کتیبه هابطورفراوان از زیر خرابه های شهرهای قدیم سومر بدست آمده و در موزه ها نگاهداری میشوند . خط میخی تقریباً ۳۵۰ عدد علامت داشته و هر کدام از یك هجا ویا از یك کلمه

حکایت میکرد . خط میخی بزبانهائی که نوشته میشد تا سده نوزدهم میلادی مجهول بود و کسی بخواندن کتیبه های این خط توفیق نیافته بود تا وقتی اطلاع حاصل شد که کتیبهٔ مفصل در کوه بیستون واقع در مغرب ایران بخط میخی است و بزبان فارسی قدیم ، عیلامی و آشوری کنده شده است . بالای این کوه رفتن کار بسیار مشکل بود . سیر هنری راولنسون **Sir Henry Rawlinson** باستان‌شناس انگلیسی این مشکل را انجام داد وتوانست بالای صخره رفته واز کتیبه های بیستون کپیه بردارد و قالب گیرد ودراین کتیبه ها نام سه نفرپادشاه را کشف کرد که هر کدام بسه زبان نامبرده تکرار شده و جمعاً دارای ۱۴ حرف بودند و ازاین طریق اطلاعات خودرا راجع بخط زبان فارسی قدیم تکمیل کرد وخط میخی را قرائت نموده وسپس دانشمندان دیگر توانستند ازطریق مزبور کتیبه‌های سومری راکه از زیرخاك بیرون آمده ویا بعداً بیرون می آمد بخوانند .

ریاضیات در عهد سومری

« مردم سومر اهل سعی وعمل بودند وبوسائل بسیاری در زنده گانی روزانه خود رفع حاجت میکردند . تقویم سومریها قمری ونقیصه بسیارداشته و برای رفع این نقیصه‌ها از هر چند مدت یکماه اضافی بماههای سال می افزودند . یهودیها در سده‌های بعدی تقویم‌قمری راازسومریها تقلید کردند . واحد عدد درمیان‌سومریها بجای ده وعشرات که درتمدن امروزی ما معمول است عدد شصت بود و این شصت چون به اعداد سه و شش و چند عدد دیگر قابل تقسیم است بهتر ازعدد ده مصرف داشته از آن جمله دائره را بعدد سیصد و شصت مساوی با شش ضرب در شصت (یا ۳۶۰=۶×۶۰) منقسم مینمودند واین‌ترتیب ازتمدن‌سومریها درمدنیت عرب نیز نفوذ یافت و تا بامروز باقی مانده است . واحد وزن عبارت ازمانا یامینا **mina** بشصت قسمت تقسیم میشد وهریك شصتم‌آن بنام شیکلو **Shi klu** وبیونانی‌شه کل **Shehkl** نامیده میشد و یك مان برابر یك پوندیا ۴۵۰ گرم میباشد . در میان مردم بین‌النهرین از زمان سومریها معاملات و تجارت بوسیله چك و حواله و قبض

رسید و برگ یادداشت و حتی برگ اعتبار معمول بود و در تمدن بعدی نیز نفوذ پیدا کرد. حمورابی پادشاه کلده کشورهای بابل وسومررا تحت فرمان‌خود قرار داد و برای یکنواخت کردن قوانین درقلمرو سلطنت خود مجموعه بزرگی‌ترتیب داد واساس وپایهٔ این قانون درقوانین سومری است.

مداخله دین در امور خصوصی مردم قدیم بین النهرین

«یادآور شدیم که درعهد قدیم میان مردم سومر حکومت ملی و دمکراسی برقراربود واین حکومت رااز‌خداوندان خود که درآسمان مجلس مشاوره‌وانجمن تشکیل میدادند تقلید میکردند. اجتماعات سومری در شهرها تحت نظرمعبد هر شهر قرار داشت واین معبد بوسیله یکنفر بنام سانگو **Sangu** که بمنزله پیشکار خداوندان بود اداره میگردید و اگر یك شهر وسعت بسیار داشت و دارای چند معبدبود ریاست همه بعهده یك شخص‌قرارمیگرفت وبنام‌اینسی**En si** نامیده‌میشد و سانگو **Sangu** درمقابل خداوند معبد خود مسئول بود و سپس‌مدنیت وقتی وسعت یافت شخصی که درهمه ناحیه و یا کشور تسلط پیدا میکرد بنام لوگال **Lugal** خوانده میشد وبزرگترین مرد روحانی ونماینده همه خداوندان محسوب میگشت وعملا نسبت به همه املاك واراضی کشور بعنوان مالك مداخله میکرد.

«مردم بین‌النهرین خداوندان خود رااز‌روی ترس وهراس عبادت مینمودند و آنان را موجودانی تصورمیکردند که ازمردم فقط اطاعت وعبادت را توقع‌داشتند نه اینکه محبت و الفت در میان باشد و بهمینجهت است که قوم یهود در تورات تعلیم یافته‌اند که یهوه خداوند خود را دوست بدارد. خداوندان بین النهرین در صدد نبودند مردم را حمایت و محافظت کنند و مردم نیز از این خداوندان چنین لطف وعنایت انتظار نداشتند و ازآنان تمنای پاداش و کیفر ویا عدالت و انصاف و تمیز نیك وبد را نمی نمودند وبالعکس ازجانب خداوندان انتظار میرفت که مردم همه وقت در تقدیم قربانی و نیاز و در ستایش و نیایش مراقبت نمایند و در این انتظار نیز هیچوقت وظائف مردم را در طریق بنده گی و اخلاص معلوم نمینمودند

بلکه هر شخص مکلف بود این وظائف را خود منکشف دارد و بفهمد که در راه خداوند خود چه وظیفه و تکلیف دارد و در تقدیم کدام نذر و قربانی باید اقدام نماید . این امر تفاوت عمده میان دین سومریان از یهودیان بشمار میرود . یهوه خداوند بنی‌اسرائیل درتورات وظائف قوم یهود رادرمقابل خود معلوم‌ومعین داشته وقوانین و وسائل لازم را برای حفظ امنیت و آسایش آنان فراهم آورده است اما خداوندان در بین‌النهرین نه فقط تنها وظائف مردم را نسبت به خودشان معلوم نمیکردند بلکه آنان را بگناه اینکه دراطلاع ازاین وظائف جهالت دارند بعقاب و کیفر گرفتارمینمودند . رفتارخداوندان دربین‌النهرین مانند رفتارخواجه با غلام وبنده است واین ترتیب از دین سومریها باقوام دیگر نیز منتقل شده است . مردم کلده و آشور از روز اول بصورت بنده و غلام‌نسبت بخداوندان متولد میشدند واین حقیقت درتمام زنده گی آنان ظاهر وهویدا بود .

داستان خلقت وآفرینش در سومر و کلده

« داستان خلقت عالم درمیان مردم بین‌النهرین بیش‌ازیك اتفاق وحادثه چیز دیگری نبست و این امر برای آنان اهمیت ماورای طبیعی نداشته و شنیدن این داستان برای مردم سومر و کلده و آشور هیچگونه حس احترام و توجه بمبدء را موجب نمیشد بلکه فقط حدوث یك واقعه را می شنیدند که نظیرآن ومانند آن در روی زمین وزنده گانی‌عادی دراین‌دنیاهمه وقت ممکن‌الوقوع‌است . حوادث‌آسمانی مانند اتفاقات در روی زمین بود و این دو عالم و این دو نوع اتفاقات در ردیف یکدیگر قرار گرفته بودند با این تفاوت که مردم روی زمین تحت تأثیر و نفوذ حوادث و اتفاقات آسمانی واقع شده‌اند . این عقیده و این طرزفکر در بین‌النهرین سبب شد علم نجوم وستاره شناسی مقدم بردیگر علوم پدیدآید واهمیت پیدا نماید.

«داستان خلقت وآفرینش ازدو نوع کتیبه بدست‌آمده یکی کتیبه‌های بابلی ودیگری کتیبه های‌آشوری‌است . ماردوك **Marduk** در کتیبه های بابلی و آشور در کتیبه های آشوری‌قهرمان این‌داستان‌است و وظیفه هردوقهرمان در هردوداستان

یکسان میباشد. این وظیفه را در داستان سومری خداوند موسوم به انلیل Enlil انجام‌داده‌است. انلیل خداوند باد وطوفان درقصه سومری اجرا کننده احکام خداوندان آسمانی درروی زمین است. درحقیقت میتوان گفت که داستان خلقت عالم درقصص بابلی و آشوری از زمان سومریان شهرت یافته است. کتیبه‌هائی که مشتمل باین داستان است بنام انوما الیش Enuma Elish یعنی (وقتی دربالا) نامیده شده‌است. دراین‌داستان شرح داده شده که ماردوك خداوند بابل‌یا آشورخداوند آشوری‌چگونه طامات را بهلاکت رسانید و خداوندان دیگر را در آسمان بر قرار نمود. طامات Tiamat خداونداولیه کون ومکان درابتدای‌امر بصورت‌کائنات بطورمبهم‌وبی‌شکل وبی تعین وبی تشخص وجود داشته است. دربابل هرجنگجو که دریك محل تسلط پیدا میکرد مانند این بود که خداوند آن جنگجو بخداوند شهرمغلوب تسلط‌یافته باشد. از اینجهت وقتی‌دولت‌بابل‌درشهرهای سومر مسلط گردید درحقیقت ماردوك خداوند بابلیان بجای خداوندان سومر قرار گرفت.

« در داستان‌خلقت عالم چنین‌آمده است. وقتی در بالا یکی بود ویکی‌نبود غیر از طامات Tiamat چیزی نبود و فقط همسر وی خداوند آب شیرین موسوم به آپسو Apsu و ارواح و اشباح همراه او بودند. از این دو خداوند است که آنو Anu خداوند آسمان و خداوندان دیگر پدید آمده‌اند. آنو خدای‌آسمان بزرگترین خداوند عالیجناب در عالم بالا است و از وی خداوند زمین موسوم به انلیل Fnlil یا انکی Enki بوجود آمد. این خداوندان بسیارباهوش وزیرك بودند. خداوندان‌دیگر بایستی در روی زمین بابیل وکلنگ بکار پردازند وزمین‌را برای سکونت‌آدمیان‌هموار نمایند. این‌امر یعنی رفت و آمد خداوندان‌وکار کردن آنان بر روی جسم طامات اسباب زحمت و ناراحتی وی و همسر او آپسو Apsu میشد. از اینجهت طامات تصمیم گرفت این خداوندان را بهلاکت رساند و برای جنگ‌باآنان آماده گردید. خدایان‌درعالم‌بالاانکی‌Enki را به‌عالم‌پائین‌فرستادند ووی‌توانست آپسو همسر طامات را بقتل‌رساند. طامات خشمناك شد واشباح وارواح

رابجنگ انکی‌فرستاد . دراینموقع‌است که طامات همسردوم‌بنام گینگو **Kingu** برای‌خودانتخاب کرد . انکی برای‌دفع ارواح و اشباح مزبور ضعیف‌بودومصلحت دید پسر خود ماردوك **Marduk** را دراین جنگ شرکت‌دهد . خداوندان ازنیرو وقدرت ماردوك آگاه بودند و او را برای اجرای احکام و اوامر آسمانی در روی زمین انتخاب‌نمودندوبجنگ طامات‌فرستادند . ماردوك در این‌جنگ ابراز مهارت وشجاعت کرد و تمام ارواح و اشباح را در توری که گسترده بود گرفتار نمود . طامات ازابتدای‌امر عفریت‌دریاها بشمارمیرفت ودهان خود را بازنمود تاماردوك را بلع کند اما ماردوك پیشدستی کرد و از کمان‌خود یك تیرها نمود وقلب‌طامات را آماج گرفت و وی رابهلاکت رسانید وهمراهان طامات باسارت ماردوك درآمدند. سپس‌ماردوك‌جسد طامات‌را بدونیمه کرد یك‌نیمه را به بالا انداخت و ازآن‌آسمان میانین پدید آمد و این آسمان دارای قفل و کلون بزرگ بود و مانع میشد از اینکه آب جسد طامات از بالا بپائین فرو ریزد . نیمه دیگر جسد را در قسمت زیرین آسمان قرار داد و دراین‌قسمت است که ماردوك برای سکونت‌خودجایگاه عالی‌بساخت وسپس‌ستاره ها را درآسمان پراکنده نمود تا روزها و ماههای سال از روی آنها معلوم و مشخص شود و در آن مدخل و مخرج مخصوص برای ورود و خروج روزانه آفتاب و ماه و ستاره گان فراهم نمود . ماردوك پس از دفع طامات در صدد برآمد حیوانی خلق کند و نام وی را انسان موسوم دارد و این انسان را تحت قیود سنگین خداوندان قرار دهد . از اینجهت همسر دوم طامات موسوم به کینگو را که اسیر خودساخته‌بود بهلاکت رسانید و ازخون‌وی‌انسان‌را آفرید وسپس بعضی از خدایان را تحت فرمان آنو برای اداره نمودن امورآسمانها منصوب داشت و بعضی را برای زمین اختصاص داد . این خداوندان بیل و کلنگ در دست گرفتند وبرای‌مردم درروی‌زمین‌شهری وبرای ماردوك مجسمه‌ای‌ساختند . دراینجا داستان بپایان میرسد .

پادشاه بابل نماینده وپیشکار خداوندان

«روحانبان کلده و آشور ازداستان‌خلقت‌عالم‌چنین‌نتیجه گرفته‌اند که پادشاه در هیکل انسانی نماینده خداوندان در روی زمین است اما وی در حقیقت بنده و غلام خداوندان بشمار می‌رود. این پادشاه ممکن است درروی زمین نیرومندترین موجودات باشد ولی از جرگهٔ خدایان نخواهد بود بلکه فقط حاکم زمین‌وپیشکار خداوندان در این زمین است. خدایان در واقع مالك اراضی و املاك بوده وپادشاه نسبت باین املاك بمنزله پیشکار یا اجاره دار است و بهمین جهت در بین‌النهرین قسمت عمده املاك تحت اداره مستقیم معابد قرار گرفته بود و این معابد در انتفاع و استفاده از این املاك و درکار و خدمات مردم در املاك و اراضی اختیارات وسیع داشتند و این‌اختیارات دقیقاً درعرف و عادت آن زمان معلوم ومشخص گشته‌است.

« انتخاب روحانیان معبد ها در اختیار پادشاه بود و در شهر های سومری روحانیان مزبوردرغیبت پادشاه یااینسی Ensi از این‌اختیارات استفاده مینمودند. در تمدن سومری‌املاك معبد ها در مالکیت خدایان قرار داشت و محصول و درآمد آنها بوسیله مأموران خداوند و یا اجاره داران وی وصول و ضبط و ثبت میشد. مأموران تحت اختیار اینسی که بمنزله پیشکار خداوند بود قرار داشتند. بنابراین پادشاه بابل وآشوردراداره مملکت مکلف بود ازخداوندان مشورت نماید وقوانین را بنام آنها بموقع اجرا گذارد و این امر مانند این بود که در اینخصوص میان پادشاه و خداوند قرار داد مخصوص بسته شده باشد و وی میتوانست با خداوندان وارد مذاکره شود و حتی انجام معاملات نماید. خدایان شهرها هر کدام بمنزلـه خداوند کوچکتر بودند. زن وعیال پادشاه همان وظائف شوهر خود را در مقابل زن خداوند داشته است.

طریق مشورت پادشاه بابل با خداوندان

« موضوع قابل بحث این است که اینسی با خداویان چگونه ارتباط پیدا میکرد ویا چگونه باآنان وارد مذاکره و شور میگردید. برای فهم مقصود واخذ

دستورازخداوندان چند طریقه وروش معمول بود . مطالعه وتجسس دررودهٔ حیوانات قربانی وتفأل از آنها در درجه اول از مشورت بود . این مطالعه بوسیله روحانیان انجام میگرفت اما نه اینکه دلبخواهی باشد بلکه قواعد آن معلوم و معین بوده است . روده گوسفند دارای علائم وخطوط مخصوصی‌است . این خطوط وعلائم‌مانند کف دست انسان نسبت بفرد فرد قربانی‌ها متفاوت است ومعانی هر کدام‌در کتابها و کتیبه‌ها معلوم بود . وسیله دیگر برای مشورت این بود که استشاره بحالت خواب‌انجام‌شود . اینسی‌پادشاه کلده خود بمعبدمیرفت و پس از نماز ودعاوقربانی میخوابید وخداوند را در خواب میدید و جواب مشورت را میگرفته است. در این امور گرچه روحانیان در تفسیر و تعبیر از خوابها و یا تفألها مداخله داشتند اما در حقیقت هم خدمتگذار خداوند و هم خادم پادشاه بودند . بنابراین برطبق عقائد سومری یابابلی‌وآشوری آنچه درآسمان‌میان‌خداوندان اتفاق می‌افتاددر روی زمین عکس‌العمل پیدا مینمود و از این عکس‌العمل آنهم از طریق مشورت با خدایان تکلیف مردم معلوم و معین‌میگردید . ازاینجهت هیچگونه حادثه و اتفاق درروی زمین تصادفی نیست . همه از آسمان و از اراده خداوندان سرچشمه میگرفته‌است. همه چیز ازپرش‌مرغان وجنبش حیوانات گرفته تا خسوف و کسوف وقران‌ستاره‌ها تماماً خارج از تصادف‌بود وهر کدام بامیل و اراده مستقیم خداوندان ارتباط داشته و آنچه در روی زمین حادث میشد از آسمان الهام میگرفته است .

« اما در کلده و آشور موقعی رسید که ستاره شناسی تحت قواعدقرار گرفت و برای پیش‌بینی و پیش گوئی از میل و اراده خداوندان بجای تفأل از روده های قربانی رصد ستاره ها و مطالعه مستقیم در احوال خداوندان معمول گردید ولی از این امر در عقاید دینی تغییرات و تبدلات حاصل نیامد و این مطالعه بدوعلم‌منقسم شد یکی علم ستاره‌شناسی [1] برای شناختن حرکات ومدار و مسیر ستاره‌ها و موقعیت هر کدام نسبت بدیگری و یا نسبت بزمین . دیگری علم ستاره بینی [2] برای اطلاع

1- Astronomy *2- Astrology*

از احوال و احکام ستاره گان .

« بهر صورت‌متود وطریقه و روش‌متعدد از قبیل تفأل از روده قربانی ، پرش مرغان ، حرکت ورفتارحیوانات ، خواب‌و بالاخره‌حرکات‌ستاره هاودوری‌ونزدیکی آنها بیکدیگر همه و همه در کلده و آشور برای فهم مقصود و مشیت خداوندان بکار میرفته و این خدایان آسمانی‌نیزمیتوانستند بوسائل‌نامبرده بنده گان‌زمینی‌را تحت مراقبت خود قرار دهند .

« خداوند در تمدن سومری و یا بابلی و آشوری بزرگترین‌شخصیت‌درروی زمین شمرده میشد و مردم با وی مانند یك شخص حی و حاضر در ارتباط بودند و اینسی خدمتگذار مهم خداوند در هیکل انسانی محسوب بود . از اینجهت اراضی و املاك در یك شهر بخدلوند این شهر یعنی بمعبد این خداوند تعلق پیدا میکرد . هر معبد تعداد لازم برده و غلام و یا رعایا و نیمه غلامان در اختیار داشت که اکثراً ازمحصول زمین سهم میبردند وقسمت عمده محصول بوسیله معبد عاید خداوند میشد . هر یك از افراد مردم در آسمان خداوندی داشت که از خود جدا نمیدانست وبمنزله خداوند کوچکترشمرده میشد.این خداوند شخصی گرچه در اراده خداوندان دیگر نفوذ نداشت ولی میتوانست بنفع شخص نزد خداوندان بزرگتروساطت کند . کتیبه‌های بسیاربدست‌آمده که درآنها نامه‌ها ودرخواستها از ناحیه اشخاص خطاب بخداوند شخصی و خصوصی نوشته شده و این خداوند کوچکتر گاهی با شخص‌مزبور سربی مهری پیدا میکرد ووی را ترك میگفت . اشخاص گاهی در صدد برمی‌آمدند خداوند دیگری از میان خدایان کوچکتررا برای خود بر گزینند و به وی ارادت ورزند تا در نزد خداوندان بزرگتر آسمانی نفوذ یابند و آرزو و درخواست آنان برآورده شود . در مدنیت سومری و بابلی یا آشوری هر فرد همه وقت توجه داشته که بهر وسیله ممکن شود رضایت خداوندان را جلب نماید و الا گرفتار سخط و بی مهری آنان میگردید و اکثر در جستجو بودند بفهمند که خداوند یا خداوندان از آنان چه توقع وانتظار دارند گاهی در

این تجسسات باشتباه میرفتند و گرفتار خشم خداوند میشدند . شهر اور Ur در سومروقتی ازناحیه مهاجمان خارجی وبیگانه غارت وویران شد مردم تصورنمودند این خرابی و مصیبت از تصمیم خداوندان ناشی شده و دشمن مهاجم آلت اجرای این تصمیم قرار گرفته و خداوند شهر از آن آگاهی داشته و ناچار بنتایج آن در پیشگاه خداوندان تن داده است .

« قوم یهود وبنی اسرائیل نیزنسبت بحوادث جنگ ومصائب آن همین‌عقیده را داشتند واگرپادشاه بابل توانست شهر بیت‌المقدس را ویران سازد واثاثیه معبد را بغارت برد و مردم را اسیر نماید برای این بود که یهوه چنین خواسته بود . تفاوت یهودیان از بابلیان در این امر فقط ابن بود که بنی اسرائیل هر مصیبت و صدمه را از گناه و کفران مردم ناشی میدانستند اماسومریها برای تسکین سخط و خشم خداوندان بجستجوی علت وسبب بر نمی‌آمدند وفقط میتوانستند بوسائلی که دراختیار داشتند این‌حادثه واتفاق ویااین سخط وخشم خداوند راقبلا پیش‌بینی و پیش گوئی نمایند وبقدر امکان با تقدیم قربانی ونیاز و ناله و زاری از شدت آن بکاهند . وقتی شهر لاگاش در جنگ با اقوام بیگانـه مغلوب و ویران گردید مسئولیت آن بعهدهٔ خداوند خصوصی پادشاه این شهر متوجه شد زیرا وی در این جنگ ضعف و سستی و ناتوانی بروز داده بود . پادشاه آشور در یکی از کتیبه‌ها نسبت بدستور خداوند راجع باقدام دریك امر شکایت کرد واین دستور را نامعقول پنداشت و لازم دید مجدداً ازخداوند کسب تکلیف شود . پادشاه کلده بموجب کتیبه دیگر مدت چند روز به بیابان رفته و دریك کلبه محقر معتکف شد و باین وسیله خواسته است از جریان یك حادثه و یك مصیبت که بایستی حادث شود تحقیقات نماید و از نتایج بد آن برحذر شود . پادشاه در کتیبه دیگر وقتی از وقوع خسوف اطلاع حاصل نمود به راز و نیاز باخداوند پرداخته ودراین کتیبه ازقول وی‌خطاب باین خداوند چنین مینویسد (ای خداوند وقتی از اخبار بد عفریتان و از علائم و نشانیهای نامطلوب وقوع خسوف و گرفته گی ماه باطلاع من رسید ازترس برخود

لرزیدم و بیهوش افتادم . ای خداوند بگذار در زیر سایهٔ عالیجنابانه تو و در زیر عنایت تو سلامت باشم و بحیات وزندگی خود ادامه دهم) . وقتی درشهر بابل عصیان پدید آمد سناخریب پادشاه آشور مردم را تنبیه کرد وشهر را خراب وویران نمود و چون دراین عمل خود غفلت کرده وتوجه نیافته بود که این شهردرقلمروسلطنت خداوند بزرگ قرار داشت و نبایستی در تخریب آن اقدام کند نزد خداوندان مسئول و تقصیر کار شناخته شد و ازاینجهت جانشین وی شهر را از نوآباد کرد و معبد خداوند و زیارتگاه مردم را تجدید بنا نمود و ازاین راه در صدد برآمد خشم وسخط خدایان را تسکین دهد .

مجموعه قانون حمورابی

«سرزمین سومردر دو هزار وپانصد سال قبل‌ازمیلاد مورد حمله و تجاوز یك مرد جنجگوی سامی نژاد موسوم به سارو کین از اهل اکد معروف بسارو کین اول قرار گرفت . این‌اقوام درآن زمان درناحیه شمالی‌سومرموسوم به اکدسکونت داشتند . این امر سبب گردید بتدریج زبان و تمدن اکدی جایگزین زبان و تمدن سومری گردد اما در باطن امر ازتمدن سومری‌نگاهداری کردند وسپس سار گون نامبرده توانست درعیلام نیزتسلط پیدا کند . پس ازمرگ وی‌مدت زمانی‌نگذشت که اقوام دیگر موسوم به گوتی **Guti** دراین ناحیه مسلط شدند و این تسلط دوام داشت تا در سال ۲۳۰۰ قبل از میلاد پادشاه اور **Ur** موسوم به دونکی**Dungi** بسلطنت رسید واز کارهای مهم‌وی این بود که قوانین را برای اولین مرتبه مدون ساخت واین قانون پایه واساس قانون حمورابی است . قوم دیگر در حدود دوهزار سال قبل از میلاد موسوم به آموریتها **Amurites** زمام امور را بدست گرفتند و بتدریج شهرها وقصبات بابل را متصرف گردیدند و شهر بابل را وسعت دادند و ماردوك خداوند این شهر را بمقام بزرگ خداوندی رسانیدند و وی را خداوند بابل وسومر خواندند . حمورابی پادشاه ششم ازاین سلسه شمرده میشود . مجموعه قانون حمورابی نام وی راجاویدان ساخته است . این قانون ازطرف شاماش‌خداوند

آفتاب وعدالت به حمورابی عطا شده اما اجرای آن بوی تفویض نگشته بلکه چنین اختیار مخصوص آنو خداوندآسمان وانلیل خداوند زمین وماردوك خداوند بابل بوده است . درآغاز مجموعه چنین مینویسد (وقتی عالی جنابان آنووانلیل Enlil شهربابل را برتمام شهرهای دنیا تفوق دادند ماردوك نخستین فرزند انکی Enki را برای مراقبت در امور مربوط به انسانها بر گزیدند من « حمورابی » پادشاه خدا ترس را مأموریت دادند که عدالت را در کشور برقرار نمایم وشرارت و بدی را از میان بردارم ونگذازم مرد قوی ونیرومند ضعیف را فرسوده سازد) . در این قانون گرچه برخلاف اختیارات مطلقه خداوندان صحبتی بمیان نیامده اما اعطای عدالت بمردم با اختیارات مزبور منافات داشته ولو اینکه مقررات عرف و عادت سابق بقوت خود باقی مانده واصل انتقام جوئی خصوصی از میان نرفته است . حمورابی در این قانون هنوز خود را نماینده و قائم مقام خداوندان در روی زمین میداند . میتوان گفت که در قانون حمورابی مقررات سابقه در یکجا جمع آوری شده نه اینکه قانون جدید وضع شده باشد از اینجهت دارای نقائص بیشمار است . در این قانون یك اصل وحشیانه راجع بقصاص قبول شده و این اصل خود برخلاف عدالت است . دراین قانون هر گاه شخصی فرزند شخص دیگر را بقتل رساند در مقابل آن فرزند شخص قاتل کشته میشود. این امر مبنی براین است که در آن زمان اولاد وفرزندان شخص مانند رمه و گله جزو دارائی پدر محسوب میشده است. در الواح دوازده گانه رومیان نیزاین قانون وحشیانه وجود داشته امادرآن هرمحکوم بمرگ میتوانست اغلب به تبعید از کشور تبدیل شود و از مرگ رها گردد . مردم در بابل بسه طبقه منقسم بردند . اشراف و نجبا ، اشخاص آزاد ، رعایا و بندگان . در این قانون مال ودارائی بالاتر ازحیات انسانی ارزش داشت وارتکاب بزه وجرم برضد مال بشدت مجازات میشد . قتل و آدم کشی جنبه عمومی نداشته بلکه بزه شخصی و بزه خصوصی محسوب میگردید . در این قانون برای تجارت و صنعت مقررات بسیار وضع شده ورعایا مانند برده ها از محصول ملك ذی سهم

بودند . در قانون حمورابی مالکیت خصوصی پذیرفته شده و نجبا در ردیف معبدها حق تملك داشتند. این‌قانون ناشی از این‌بود که وقتی اقوام مهاجم در کشور تسلط می یافتند قوانین ومقررات را که در میان مردم و خداوندان معمول بود اعتنا نمیکردند اما در قانون‌مزبور مالك حق نداره رعیت را ازسهم رعیتی محروم کند ویا زارع را وادار نماید در صورت بروز آفت وجه اجاره را بپردازه. زن گرچه مملوك زوج محسوب میشد و جهیزیه بهمراه خود بخانه زوج می آورد اما اگر مورد تعدی واقع میگردید میتوانست بخانه پدر بر گردد واطفال خود را نزدخود نگاه بدارد . زن می توانست مانند مردان کسب کند ولی از دارائی زن وام زوج تصفیه میشد . برای رابطه نامشروع زنان مجازات سخت پیش بینی شده است . در قانون حمورابی موارد چندی است که ممکن است احکام قضات مورد تجدید نظر واقع شود . بسیاری از مقررات قانون حمورابی در تورات نیز نفوذ پیدا کرده و حتی در بعضی قسمتها از عبارات آن تقلید بعمل آمده است [۱].

مندرجات قانون حمورابی .

مطالب دانشمند امریکائی راجع بتمدن قدیم بین‌النهرین بشرح بالا پایان می پذیرد اما مطالعه در مندرجات یك‌قانون در تاریخ اجتماعی شایان بسی دقت میباشد زیرا اخلاق و عادات و افکار یك ملت در قالب قوانین آن ریخته میشود واز مطالعه دراین قوانین میتوانیم ازطرز تفکرات واز درجه تمدن این ملت آشنائی پیدا کنیم . حمورابی یکی از پادشاهان بزرگ بابل است ودر سده هیجدهم قبل از میلاد میزیسته ودرسال ۷۵۰ ق . م . فوت کرده است و برای عظمت بابل و نوسعه اراضی وآبادانی آن بسیار کوشیده اما تدوین قانون بوسیله او ازشاهکارهای دنیای قدیم شمرده میشود ومشتمل بر۲۸۲ ماده میباشد .

در سی سال قبل وقتی در دانشکده حقوق پاریس در رشته علوم‌قضائی بتحصیل اشتغال داشتم قانون الواح دوازده گانه رومی بعنوان قدیمترین‌قانون‌مدون‌انسانی

۱ـ رجوع شود بکتاب ایستون صفحه ۵۷ وبعد .

در جزو برنامه تاریخ حقوق مدنی مورد بحث و تحقیق قرارمیگرفت و این قانون در سده ششم قبل ازمیلاد مدون شده است[۱] اما اکنون مطالعه وبحث ازقانون حمورابی دربرنامه های قضائی دانشکده ها دردرجه اول قرار گرفته است واهمیت این قانون نه تنها بعلت مفصل و مشروح بودن آن است بلکه از لحاظ مترقی بودن مواد آن نسبت بقوانین رومی وقدمت تاریخ آن میباشد .

نسخه‌های متعدد از قانون حمورابی در چهار طرف یك ستون سنگی بخط میخی کنده شده ودرمعابد شهرهای قدیم بین النهرین نگاهداری میشد ویك نسخه در معبد شهر سیپار Sippar واقع در کنار رود فرات قرارداشت و این سنگ در سده دوازدهم قبل از میلاد بوسیله یکی از پادشاهان عیلامی از شهر مزبور بمعبد شوش انتقال داده شد واین همان سنگی است که درسال ۱۹۰۱ میلادی بوسیله هیئت حفاری فرانسوی بسرپرستی دومورگان De morgan از خرابه‌های قدیم این شهر کشف شده وعیناً بپاریس حمل ودرموزه لوورقرار گرفته وازنفیس ترین آثارعتیقه زیرخاکی بشمارمیرود ودانشمندان ازهمه کشورهای جهان هرسال برای تماشای این سنگ ازموزه نامبرده دیدن مینمایند وتاکنون کتابهای متعدد درترجمه وتفسیر مندرجات این قانون بزبانهای اروپائی نگاشته شده ومناسب میدانیم مواد مهمه آن را بترتیبی که شارل ژان Charles Jean دانشمند فرانسوی در کتاب خود بفرانسه ترجمه نموده محض اطلاع خواننده گرامی بفارسی در زیرنقل نمائیم :

ماده ۱ـ درصورتیکه مفتری نتواند صحت افترا و تهمت را به ثبوت برساند بلافاصله کشته میشود و اگر این افترا بثبوت رسد متهم بوسیله آزمایش و امتحان درآب بقضاوت خداوند واگذار میگردد . در اینصورت اگر متهم در آب غرق شود خانه وی بمفتری تعلق میگیرد والا اگر بوسیله شنا ازغرق وخفه گی نجات یابد مفتری

ــــــــــــ

۱ـ برای اطلاع ازقانون الواح دوازده گانه رومی رجوع شود بکتاب مبانی حقوق جلد اول صفحه ۲۳۳ وبعد .

باعدام محکوم میشود وخانه وی بمتهم انتقال می یابد[۱] .

ماه ۲ ـ هر گاه کسی شخص دیگر را بوسیله سحروجادو تسخیرنماید ووی را مورد لعنت قرارهد ونتواند لعنت را بثبوت رساند کشته میشود .

ماده ۳ ـ هر گاه شخصی‌درجریان دادرسی مربوط بیك امرمهمی گواهان را تهدید نماید ونتواند صحت موضوع تهدید را بثبوت رساند کشته میشود .

ماده ٤ ـ هر گاه شخصی درصدد برآید گواهان را بوسیله پول دادن ویادادن غلات تطمیع کند بکیفری که مقتضی باشد محکوم میشود .

ماده ٦ ـ هر گاه شخصی مال متعلق بیك معبد ویا کاخ پادشاه را سرقت‌نماید کشته میشود .

ماده ۸ ـ هر گاه مال سرقت شده عبارت از گاو ، گوسفند ، خر ، خوك و یا زورق باشد سارق وقتی‌ازاعدام معاف میشود که اگرغلام وبنده باشد سی‌مقابل والا ده مقابل قیمت مال را بصاحب مال بپردازد .

ماده ۹ ـ هر گاه شخصی مال مفقودخود را درید دیگری پیدا نماید ودارنده مال مدعی شود که در حضور گواهان از شخص دیگری خریده است از گواهان هر دو طرف راجع بخرید مال و یا تعلق مال به مالك آن در محضر خداوند تحقیق میشود و سپس قاضی نسبت بگواهی گواهان قضاوت مینماید . فروشنده مال غیر بمنزله سارق کشته می شود و عین مال بصاحب آن مسترد میگردد و خریدار مال بهای پرداختی را دریافت میدارد .

ماده ١٤ ـ کسی که فرزند متعلق بخانواده غیر را برباید کشته میشود .

---

۱ ـ درعرف وعادت ویا قانون بعضی‌از اقوام درعهد قدیم معمول چنان بود که وقتی قاضی وقوع جرمی را که مجازات و کیفر آن اعدام است ثابت میدید ولی بایستی رعایت تخفیف شود قضاوت آن را بخداوند واگذارمینمود باین‌ترتیب که متهم را درآتش یاآب رود می انداختند. هر گاه متهم برحسب تصادف ازگزندآتش ویاآب سالم‌میماند ازمشیت و اراده خدا ناشی می‌پنداشتند و ازمجازات معاف میشد .

ماده ۱۶ - کسی که غلام متعلق بغیر را مخفی کند و مطالبه صاحب غلام را ترتیب اثر ندهد کشته میشود.

ماده ۲۱ - کسی که دیوارخانه متعلق بغیررا سوراخ کند دربرابرشکاف این سوراخ کشته شده ودرهمانجا بخاك سپرده میشود.

ماده ۴۲ - اجاره‌املاك برای مدت یك تا سه سال بسته میشود. مستأجروجه اجاره را بتناسب نصف تا ثلث از عین منافع میپردازد. اگر ملك را مستأجر تحت زراعت قرار نداده و یا داده ولی محصول بدست نیامده باید اجرت را بتناسب منافع املاك مجاور بپردازد.

ماده ۶۰ - اگر ملك را مستأجر بدون کاشت تحویل گرفته میتوانـد درخت کاری نماید. در اینصورت سالهای اول بپرداخت چیزی مکلف نخواهد بود اما در سال پنجم تمام باغ بدو قسمت منقسم میشود ونصف‌آن بانتخاب مالك به وی متعلق خواهد بود.

ماده ۱۱۷ - مدیون میتواند برای تصفیه وام خود زن و یا فرزند خود خواه دختر و خواه پسر را برای خدمت بـه وام دهنده بسپارد اما این اشخاص در سال چهارم از خدمت آزاد می شوند.

ماده ۱۲۰ - امانت وودیعه طلا ونقره و هرشیء دیگر باید بموجب قرار داد کتبی بعمل آید والا صاحب مال در مطالبه آن ذی حق نخواهد بود. امین مسئول مال است اگرچه سرقت شده باشد وفقط میتواند بسارق مراجعه نماید.

ماده ۱۲۷ - زن‌شوهردارهر گاه بحالت‌ارتکاب‌جرم گرفتارشودباشریك‌جرم خود درآب انداخته میشود مگر اینکه زن از ناحیه شوهر ویا شریك وی ازناحیه پادشاه بخشوده شود.

ماده ۱۲۷ - ازدواج قانونی باید بموجب سند کتبی با حضور گواهان انجام شود.

ماده ۱۳۸ - هر گاه زن سترون و نزا باشد شوهر میتوانـد او را طلاق دهد

بشرطی که جهیزیه و کسوه را به وی مسترد دارد .

ماده ۱۴۴ ـ زن سترون ونزا میتواند یکی از کنیزان خود را بشوهر خود تسلیم نماید در اینصورت اگر زن دارای فرزند باشد شوهر نمیتواند درجستجوی زن دیگر برآید .

ماده ۱۵۵ ـ اگر پدر با نامزد پسر خود رابطه نامشروع پیدا کند مکلف است مقدار نصف مانا[1] بپردازد و او را بخانه باز گرداند اما اگر پسر با نامزد خود نزدیکی کرده باشد پدر درآب انداخته میشود .

ماده ۱۸۵ ـ هر گاه شخصی طفل صغیر را بفرزند خوانده گی قبول نماید و وی را تربیت کند ونام خود را بر اونهد هیچکس نمی تواند در مقام ادعای طفل مزبور برآید .

ماده ۱۸۶ ـ هر گاه شخصی با اجبار پدر ومادر طفل را بفرزندی خود قبول نماید این طفل نزد پدر مراجعت داده میشود .

ماده ۱۸۸ ـ هر گاه طفل را یك هنرمند نزد خود نگاه دارد و او را تربیت نماید نمیتوان طفل را از وی مطالبه نمود .

ماده ۱۸۹ ـ اگر هنرمند مزبور هنر خود را بطفل تعلیم نداده باشد طفل نزد پدر برمی گردد .

ماده ۱۹۴ ـ هر گاه یك فرزند پدر خود را کتك بزند دو دست وی بریده میشود . چشم در برابر چشم ، دندان دربرابر دندان اما در برابر چشم یا عضو دیگر غلام نصف قیمت وی باید برداخته شود .

ماده ۲۱۵ ـ هر گاه پزشك بوسیله عمل جراحی با یك آلت فلزی چشم ویا جسم شخصی را معالجه کند مبلغ ده شیکلو[2] دریافت خواهد نمود .

۱ـ هر مانا *Mana* یامینا *Mina* دربابل برابر ۶۰ شیکلواست .

۲ـ هرسیکلو باشیکلو *Shiklu* دربابل واحد پول به وزن هشت گرم وچهاردهم گرم طلا ودرحدود ۱۱۱ گرم نقره بود.

ماده ۲۱۸ ـ هر گاه شخصی را پزشك بوسیله آلت فلزی جراحی کند و وی را بهلاکت رساند ویاچشم اورا مجروح و کور کند دو دست وی قطع میشود.

ماده ۲۱۹ ـ هر گاه پزشک بنده و غلام متعلق به یکی از نجبا را بوسیله آلت فلزی جراحی کند ووی را بهلاکت رساند غلام دربرابرغلام بایدتسلیم کند.

ماده ۲۲۸ ـ هر گاه معماری خانه‌ای را برای شخصی بسازد وآن را تکمیل کند دوشیکلو بابت اجرت خود دریافت خواهد نمود.

ماده ۲۲۹ ـ هر گاه معماری برای‌شخصی خانه‌ای‌بنا نماید ودراین بنارعایت استحکام نکند وبراثر آن خانه خراب شود واز این خرابی صاحب خانه کشته شود معمار در برابر آن کشته میشود اما هر گاه براثر خرابی مزبور پسر صاحب خانه کشته شود دربرابرآن پسر شخص معمار کشته میشود.

ماده ۲۸۲ ـ هر گاه بنده وغلام رقیت و برده گی خود را انکار کند صاحب وی میتواند گوش غلام را قطع کند.

دانشمند فرانسوی در کتاب خود از ترجمه بعضی از مواد قانون حمورابی بعلت بی اهمیت بودن ویا محکوك بودن خود داری نموده وضمناً مواد ۹۰ تا ۹۷را خلاصه کرده وچنین مینویسد که این مواد راجع به وام ومنافع سرمایه میباشد. غلات وپول را میتوان با نفع ویابی نفع وام داد و منافع نیز بمنزله افزایش‌سرمایه است وافزایش غلات در بابل بیشتر بود. وام گندم وجو برای وام دهنده وسیله ازدیاد سرمایه محسوب میشد. این قانون اجازه داده که منافع سرمایه بین هردو طرف تقسیم شود. وام وجه نقد ممکن است برای خرید گندم باشد. ازمنافع این خرید سهم وام دهنده طبق قانون ویا عرف وعادت معلوم میشد. منافع مزبور در قانون حمورابی سی وسه‌ونیم درصد نسبت بوام گندم وبیست‌درصد نسبت بوام پول بعنوان حداکثر تعیین شده است. معمول معبدها و دولت در وام دادن بهمین میزان بود. قانون مزبور وام گیرنده را در برابر وام دهنده حمایت کرده و بقدر امکان از ازدیاد بی حساب سرمایه جلو گیری نموده ووام دهند را مکلف ساخته

در مقابل دریافت پول رسید دهد و در اندازه گیری و کیل صحت و درستی را رعایت کند

این بود مندرجات مواد عمده قانون حمورابی و مقایسه این مواد با قانون زرتشت که در کتاب و ندیداد اوستا آمده بسی جالب دقت است و در محل خود توضیح خواهیم داد . قانون حمورابی درسده هیجدهم قبل‌ازمیلاد وضع شده و پایه و اساس این قانون بطوریکه در مقدمه آن توضیح شده از قاعده عدالت سرچشمه گرفته اما عدالتی که با افکار و عقاید مردم در آن زمان تناسب داشته است . از مطالعه در این قانون میتوان توجه حاصل نمود که انسان در ابتدای تمدن خود عدالت را چگونه تعبیر مینمود ویا چگونه ظالمانه ترین افکار را بنام عدالت به موقع اجرا میگذارده است . قانون حمورابی در زمانی وضع شده که انسان لااقل دو هزار سال در مراحل مدنیت پیش رفته و باوجود این در قانون مزبور قید شده که هر گاه شخصی پسر شخص دیگر را بقتل رساند پسرشخص قاتل کشته میشود . این قانون را قضات وداد گاه ها بنام عدالت بموقع اجرا میگذاردند اما عدالتی که بموجب آن یك طفل بی تقصیر را به دژخیم مرگ میسپردند . در آن زمان اولاد وفرزندان هر شخص مانند اموال ورمه جزو دارائی پدر شمرده میشد و از اینجهت در قتل فرزند برای اینکه برابری وتساوی میان دو دارائی برقرار شود پسرقاتل کشته میشد . در ماده ۲۸۲ این قانون مقرر شده که هر گاه یك بنده و غلام برده بودن و رقیت خود را انکار میکرد مالك و خواجه وی ذی حق میشد گوش غلام را قطع نماید . عدالت درآن زمان چنین تعبیر میشد که حس‌انتقام جوئی درمالك وارباب غلام تسکین پیدا کند .

اما قانون حمورابی در زمان خود نسبت بعرف و عادت سابق مزیت داشته زیرا در سابق وقتی غلام برده بودن خود را انکار میکرد صاحب ومالك آن

۱ــ رجوع شود به شارل ژان کتاب ادبیات بابلی و آشوری صفحه۶۲ وبعد .
La litteature des babyloniens et des assyriens

میتوانست بدون محاکمه وبدون مراجعه بداد گاه وی را بمیل و دلخواه خودآزار وشکنجه دهد ویا بقتل رساند . حمورابی در قانون خود اختیارمزبور را ازخواجه ومالك غلام گرفته بداد گاه محول کرده و به بریدن گوش اکتفا کرده است . در قانون سابق احقاق حق خصوصی یك اصل مسلم درعرف وعادت اقوام بشمارمیرفت اما حمورابی این اصل را ازمیان برده و اختیارات قاضی را افزون ساخته وحتی در بعضی موارد مدا خلهٔ مأموران صلاحیت دار را در تنظیم اسنادضرور دانسته است .

در زمانی که سنگ قانون حمورابی از خرابه های شهر قدیم شوش کشف شد باستان شناسان اروپائی احتمال میدادند که قانون مزبور در کتیبه های آجری قابل حمل‌ونقل‌نیز نوشته شده باشد ودرجستجوی‌چنین کتیبه بودند تاچند سال بعد هیئت حفاری دانشگاه پنسیلوانیای امریکا در کاوش وتجسس ازخرابه های شهر قدیم نیپور **Nippur** واقع در بین النهرین چند کتیبه مشتمل بر مواد این قانون کشف نمود و معلوم گردید که در قدیم نسخه های متعدد ازآن بر روی کتیبه ها نوشته‌شده و در دست رس قضات واشخاص قرار گرفته بود. این کتیبه های آجری مربع شکل وازهرطرف بطول بیست وچهار سانتیمتر میباشد و در هرصفحه بشش ستون نوشته شده‌است .

سنگ قانون حمورابی که از شوش قدیم کشف شده ببلندی دو متر وسی سانتیمتر و بعرض یك متر و بیست سانتیمتر بخط میخی بابلی نگاشته شده و در بالای یك سمت سنگ تصویر خود حمورابی همراه تصویر خداوند عدالت موسوم به شاماش **Shamash** کنده شده وحمورابی دست خود را بسوی‌خداوند دراز کرده و مجموعه قانون را از وی دریافت میدارد وماتصویر سنگ را از صفحه ۵۱ کتاب ایستون دانشمند امریکائی تحت شماره ۸ نقل مینمائیم .

اما موضوع قابل ذکر این است که سنگ دیگر قانون حمورابی در قسمت مقدم تالار بزرگ طبقه اول موزه ایران باستان در تهران گذارده شده و ازلحاظ اهمیت وعظمت نظر هر بیننده و جهانگرد را بخود جلب مینماید ولی این سنگ

متأسفانه یك سنگ بدل غیر از اصل میباشد و نبایستی در موزه جای گرفته باشد واصل این سنگ بشرحی که نقل نمودیم درسال ۱۹۰۱ میلادی بوسیلهٔ هیئت حفاری فرانسوی بسرپرستی دومور گان ازکاوش در خرابه های قدیم شهر شوش واقع در جنوب غربی ایران بدست آمده ودرهمان زمان بی اجازه واطلاع دولت ایران برای نصب در موزه لوور حمل شده وسپس بجای اصل یك سنگ بدل ساخته وبه وزارت فرهنگ ایران تحویل داده‌اند و حال اینکه برطبق قراردادی که قبل از حفاری فیمابین هیئت نامبرده از یکطرف ودولت ایران ازطرف دیگر منعقد شده بوداصل سنگ مزبور بدولت ایران تعلق پیدا مینمود ودر این قرار داد تصریح شده که از اشیاء زیر خاکی وهرآن چیزی که از حفاری بدست آید هر گاه منحصر بفردبود بدولت ایران تعلق می یافت وچون سنگ مزبور منحصر بفرد بود هیئت فرانسوی حق نداشت درآن تصرف کند واز ایران خارج نماید اما ازحرج ومرج وبی‌ترتیبی زمان قاجاریه استفاده کرده وبرزینت موزه لوورافزوده‌اند.

تخلفات هیئت نامبرده در حفاریهای شوش ازقرار داد مزبوربسنگ قانون حمورابی انحصار ندارد بلکه اشیاء عتیقه نفیس دیگر را که منحصر بفرد بوده و حقاً بدولت ایران بایستی تحویل‌شده باشد بپاریس‌حمل‌نموده‌اند ازآنجمله کاشی کاری مربوط بتصویرچهارسرباز از زمان‌اردشیردوم‌هخامنشی‌است که مربع‌شکل وبعرض وطول‌یك متروبیست سانتیمتراست وحالیه درموزه لوور ودرتالارمخصوص اشیاء کشف سده از شهر های قدیم ایران نصب است و از نفایس زیرخاکی بشمار میرود وبرنگهای یشمی و زرد و سیاه و صورتی رنگ آمیزی شده و در این مدت بیست و چهار سده که زیر خاك پنهان مانده از رنگ و جلای آن نکاسته است. کاشی کاری دیگری از همان نوع مربوط بدو سرباز ایرانی از عهد اردشیر دوم هخامنشی بهمان رنگ آمیزی است و در بهار سال ۱۳۳۹ در موزه بریتانیا دیدن نمودم ودر دیوار غرفه ایران باستان نصب شده ودر زیرآن توضیح داده‌اند که این کاشی کاری ازاکتشافات هیئت حفاری فرانسوی از شهر قدیم شوش واقع در جنوب

ایران مربوط به زمان اردشیر دوم هخامنشی است و از طرف موزه لوور به موزه بریتانیا هدیه شده است و از این عبارت واضح میشود که موزه لوور کاشی کاری مزبور را از کیسه حاتم بخشیده است.

دین و مذهب درمیان اقوام قدیم بین النهرین

زنده گانی انسان هرچه قدر بدوره‌های اولیه مدنیت نزدیکتر باشد نفوذ دین و مذهب در میان اقوام افزون تر خواهد بود. مردم بین‌النهرین معتقد بودند که هر کدام از ستاره‌های آسمان عبارت ازیك خداوند است و از این ستاره‌ها هر کدام درشت‌تر و پرنور تر بود مقام و موقعیت آن در میان خداوندان ارجمندتر میشد. این خدایان مانند انسانهای روی زمین مذکر و موءنث داشتند و صاحب اولاد و فرزند میشدند و بالاتر از همه خداوند آسمان موسوم به آنو است. انسان در روی زمین برای رفع احتیاجات خدایان آفریده شده و مکلف بود همه روزه فدیه و قربانی و نیاز بمعبد این خداوندان تقدیم دارد و بر طبق میل و اراده آنان رفتار نماید بی آنکه عوض و بدل را متوقع باشد. پادشاه اجرا کننده احکام و خواسته‌های خدایان بود و این خواسته‌ها بوسیله روحانیان معابد بمردم تفهیم میشد. انسان همه شب خداوندان را که عبارت از ستاره‌های ریز و درشت آسمان باشد بچشم خود میدید و آنها را مورد عبادت و پرستش قرار میداد و چون خورشید و ماه درشت تر از همه ستارگان است خداوند آفتاب موسوم به شاماش **Shamash** و خداوند ماه موسوم به سین **Sin** بزرگتر ازهمه محسوب میشدند و خداوند آسمان ازهمه عالیجناب‌تر در عرش خود نشسته و همه را نظاره مینمود و این موضوع چون با دین اقوام قدیم آریا نیز ارتباط دارد درمحل خود بتفصیل توضیح خواهیم داد.

مردم کلده و آشور معتقد بودند که هرفرد انسانی دارای خداوندی است که به خود وی اختصاص دارد و این فرد وقتی دردرخواست و تمنای خودازخدایان بزرگ مأیوس میشد و نتیجه نمیگرفت بخداوند خصوصی خود پناه میبرد و وی را واسطه و وسیله برای قبولاندن خواسته‌های خود نزد خداوندان آسمانی قرار

میداد . هر یك از خداوندان خصوصی و شخصی در میان ستاره‌های ریزتر آسمان جای داشت واین آسمان درحقیقت عبارت ازجهان مینوی ویا بهشتی بود که درآن هر کدام از ستاره‌ها یا خداها از روی نظم و ترتیب سرمدی درمدار خود در سیر و گشت وحرکت بود وبزندگانی جاویدان خود ادامه میداد . دریکی از کتیبه‌های بابلی که بدست‌آمده ودرمحل‌خود نقل خواهیم کرد اِ آ Ea خداوند آبها به پسر خود ماردوك خداوند بابل یادآور شده که هرشخص فرزند خداوند وخصوصی خود میباشد . موضوع قابل توجه این است که این موهومات و خرافات دینی در دنیای قدیم چنین نیست که از طرف روحانیان یا هیئتهای حاکمه کلده و آشور اختراع شده باشد تادرمردم نفوذ یابند ویاآنان راباطاعت وادارنمایند بلکه خودروحانیان وپادشاهان وهرطبقه ازمردم بزرگ و کوچك خواهی‌نخواهی‌تحت نفوذ این‌عقاید قرارداشت واوضاع واحوال درآن زمان‌چنان بود که راجع بخلقت عالم ومحیط‌آن روزی‌نمیتوانستند عقائد وافکاردیگری رامعتقد شوند اما این‌عقائداز کجاسرچشمه گرفته و منشأ و مبدء آنها چه بوده درمحل خود بتفصیل صحبت خواهیم داشت .

علوم در کلده و آشور

روحانیان بابل از ابتدای امر در احوال ستاره‌ها یعنی خداوندان مراقبت مینمودند واز اراده ومیل وخواسته‌های آنها بپادشاه گزارش میدادند واز اینجهت در مدنیت بابلیان و آشوریان رصد ستاره‌ها و علم نجوم مقدم بر علوم دیگر پایه گرفت واین‌رصدها ومراقبه‌ها دررصدخانه‌ها انجام میگرفت وبنام زیقورات‌نامیده میشدند و از حفریات شهرهای قدیم آشور رصدخانه‌ای کشف شده که تصویر آن را دودانشمند فرانسوی موسوم به پرو Perrot وشیپیه Chipier بحالتی که‌آباد بوده ترسیم کرده‌اند ومحض نمونه تحت شماره ۹ نقل مینمائیم ودارای هفت مرتبه وطبقه بود وهر طبقه ازاین رصدخانه بنام هریك از هفت ستاره بنا شده و آفتاب و ماه نیز جزو این هفت ستاره محسوب میشد .[۱]

۱- رجوع شود بکتاب راگوزن صفحه ۲۸۲ .

کتابهائی که بر روی کتیبه‌های آجری نگاشته شده و از خرابه شهرهای قدیم آشور بدست آمده و تفصیل‌را در پیش نقل کردیم قسمت عمده مربوط به ستاره‌بینی، ستاره شناسی ، پزشگی ، فال بینی ، طلسم . سحر ، جادو ، تسخیر اجنه ، ریاضیات ، تعبیر خواب و امثال آنها است و دو علم ستاره بینی و ستاره شناسی بروحانیان اختصاص داشت وعلوم دیگررا اشخاص عادی نیز میتوانستند دارا باشند. مردم کلده در آن زمان عقیده داشتند که مرض و بیماری درهر شخص ازنفوذ یك جن وعفریت و پری دربدن بیمار حاصل میشود و مقصود و منظور این عفریتان و پریان نامرئی آزار واذیت وتولید مرگ برای انسان است وبرای معالجه آن بایستی بجادوگر وسحار و رمال و دعا نویس مراجعه نمود و باین وسائل درصدد برمی‌آمدند جن و پری را ار تن بیمار بیرون نمایند و گاهی برای معالجه مرض وبیماری از گیاهان وعصاره نباتات نیز استفاده میکردند و ازحفریات بعضی کتیبه‌ها بدست آمده که در آنها نام گیاهان برای معالجه ومداوای امراض قید شده است . وقتی‌مرض شدت می‌یافت و ازسحر و جادو و ادعیه ویا از گیاهان نتیجه نمیگرفتند به‌آخرین علاج که عبارت از داغ کردن بوسیله فلز گداخته است متوسل میشدند وباین طریق در صدد برمی‌آمدند عفریت وجن را بوسیله داغ کردن زجر و آزاردهند وازتن بیمار خارج نمایند و گاهی همین امر سبب مرگ بیمار میشد واگرهیچیك از معالجات مؤثر نمی‌افتاد بیمار را در معبر ورهگذر عموم قرار میدادند تا هر کس هر تجربه و وسیله برای مداوای این قسم بیماری داشته باشد بیان کند .

اما گاهی برای معالجه بیمار بوسائل ساده‌تر متوسل میشدند و راه علاج و شفا را ازخداوند استفسار مینمودند از آن جمله کتیبه‌ای بدست آمده که در آن برای معالجه سردرد به ماردوك خداوند بزرگ بابل مراجعه شده ووی ازپدرخود موسوم به اِ آ Ea استفسار نموده و مکالمه این دوخداوند در کتیبه نامبرده چنین است (ای پدرمن ، بیماری سردرد ازآبیس Abyss پدید آمده وبرای معالجه آن چه باید کرد . خداوند بزرگ چنین جواب داد. ای پسرمن هرچه من میدانم

تو هم میدانی ، چیزی ندارم بتو تعلیم دهم . نزدیکتر بیا ای پسرمن ماردوك ، یکدسته گل همراه خود بردار و درآب رود فرو کن وسپس آب را برروی بیمار که فرزند خداوند خودش است بپاش وسراورا بادستمال ببند ودسته گل را درمعبر ورهگذر بگذار سردرد بیمار رفع خواهد شد . [1]

مردم کلده و آشور در مدت چند هزارسال از مدنیت خود همه وقت با تعداد نامتناهی ازاجنه واشباح وعفریتان نامرئی سروکار داشتند ومعتقد بودند که بعضی ازاین‌موجودات بنام‌جن وپری وعفریت ازخانه‌ها دیدن میکنند واغذیه ومأکولات را فاسد مینمایند و گاهی درتن انسان ازبزرگ و کوچك وارد میشوند وموجبات مرگ ویا بیماری و جنون را فراهم میدارند وبعضی دیگر بصورت ارواح و اشباح ازعالم مرده گان برای آزارواذیت انسان دراین‌دنیای خاکی رفت و آمد مینمایند واین عالم در زیر زمین قرارداشت و بنام آبیس **Abiss** ویا آرالی **Arali** نامیده میشد وساکنان آن بایك وضعیت بدتری تحت سلطنت خداوند ارواح و اموات در تاریکی بسرمیبردند واساساً عالم هستی و کون ومکان ازسه قسمت تشکیل میشد. یکی عالم مینوی و یا بهشت که در بالای سرانسان بچشم دیده میشد و عبارت از آسمانها بود که خداوندان نامتناهی بصورت ستاره‌ها درآن سکونت داشتند و هر کدام ازروی نظم وترتیب ازلی درسیرو گشت بودند . دوم زمین‌خاکی که مسکن آدمیان است و این زمین با ساکنان آن برای رفع احتیاجات خداوندان آفریده شده است . سوم عالم مرده‌ها که در زیرزمین قرار داشته‌و ارواح و اشباح درآنجا روزگار خودشان را بطور جاویدان درتاریکی میگذراندند وازاینجهت وقتی‌جسد مرده را دفن میکردند همراه وی مقداری ظروف واثاثیه زنده گی درقبر قرار می دادند واین امر دربین‌النهرین همه‌جا عمومیت داشته ودر حفریات وکاوشها از قبور مربوط بسده‌های قبل ازمیلاد ازاین قبیل اسباب و اثاثیه بدست آمده است و درآن عصر معمولا قبر مرده‌ها را مانند یك اطاق کوچك مدور میساختند وبالای هرقبر

۱ـ رجوع شود بکتاب راگوزن صفحه ۱۶۱ وبعد .

ازیك پوشش سفالین پوشیده مبشد ودو نمونه ازتصویر دوقبر مرده را تحت شماره ۱۰ و ۱۱ از کتاب را گوزن نقل مینمائیم وهردو سالم اززیر خاك بیرون آمده است . در تصویر شماره ۱۰ تمام قبر با پوشش آن دیده میشود و در تصویر شماره ۱۱ داخل قبر نمایان میباشد ودرآن چند ظرف اغذیه و کوزه آب ومایلزم زنده گی جای داده شده وجسد مرده را روبمشرق که محل ومکان طلوع شاماش خداوند بزرگ آفتاب است گذارده‌اند .

منظور ازتوضیحات بالا اینست که خواننده گرامی توجه حاصل نماید که مردم کلده و آشوردرعهد قدیم چگونه معتقد بودند که انسان پس ازمرگ زنده گی جاویدان داره واین زنده گی را بایك وضعیت بدتردرعالم مرده گان آنهم درتاریکی بسرمیبرده ویا درآن عالم باصطلاح معروف می‌لولید و ازاینجهت گویا حس حسد درارواح مرده‌ها تحریك میشد وتلاش میکردند بمسکن آدمیان درروی زمین رفت وآمد نمایند وبه آزار واذیت آنان بپردازند .

اما روحانیان برای جلو گیری ازورود اجنه واشباح بخانه ها ویا نفوذآنان درتن انسانهاوسائل وطریقه های متعدد تعبیه کرده وباین وسائل درصدد برمی آمدند شرارت ونفوذ اجنه وارواح موذی را بی اثر نمایند واز این وسائل در درجه اول از سحر وجادو طلسم استفاده مینمودند وهر کدام درآن عصر یك رشته ازعلوم شمرده میشد وبراثر آن سحار وجادو گر ورمال وفال بین در میان کلدانیان مقام و منزلت داشته است واز کتابخانه های آشوری که در پیش توضیح دادیم رسالات و کتیبه‌های بسیار راجع باین موضوعات بدست آمده ودر این رساله‌ها توضیح شده که چگونه بعضی اشیاء وتصاویرویا برخی ادعیه واوراد واشکال برای دور کردن اجنه وارواح واشباح اثر سحری دارند . بهر صورت مردم بین النهرین در آن زمان مراقبت داشتند که با ترسیم بعضی تصاویر مخوف وهولناك در دیوارها ویا بستن مچ بندبر روی دستها وبانصب هیکلها بنام کروبی در مدخل خانه‌ها وکاخها از مقصد ومنظور اجنه وعفریت واشباح جلو گیری نمایند . تصویر های مخوف بر روی دیوارهاسبب

میشد که از رؤیت آنها میان اجنه و موجودات نامرئی اختلاف و تفرقه پدید آید وآنان را بجنگ ودشمنی با یکدیگر واداره واز ورود بخانه ها منصرف سازد و کتیبه های بسیار ازاین تصویرها کشف شده و برای نمونه کتیبه دو عفریت جنگده را از صفحه ۱۶۵ کتاب راکوزن تحت شماره ۱۲ نقل مینمائیم .

تصویرهائی که ازخداوندان کلده وآشور ویا از اشخاص برروی کتیبه های آجری ویاسنگی باقیمانده اغلب دارای مچ بندی است که بر روی هر دودست بسته میشد ودر آن بعضی طلسم واوراد واشکال خواه بر روی پارچه وخواه بر روی سنگ کبود کوچك وامثال آنها نوشته شده و برای تضعیف اجنه و دشمن بکار میرفته است و برای نمونه دو تصویر از کتیبه سنگی را تحت شماره ۱۳ و ۱٤ نقل میکنیم .

تصویر شماره ۱۲ ازدوزن بالدار بحالت عبادت درمقابل درخت مقدس است . دو مچ بند بر روی دودست بسته شده و درخت مقدس همان درخت معرفت است و تفصیل آن در محل خود خواهد آمد . کتیبه شماره ۱٤ تصویر جنگ ماردوك خداوند بزرك بابل با طامات عفریت کائنات است و پرو بال علامت نیروی خارق عادی میباشد . چیزی که در این کتیبه جلب توجه مینماید بستن مچ بند بر روی دو دست ماردوك است که اثر سحری داشته و اسباب غلبه و فیروزی وی شده ولی طامات فاقد چنین مچ بندبوده ومغلوب گشته است . راجع بموضوع کروبی توضیح بیشترلازم است ودر زیر نقل میکنیم [۱]

کروبی یا کروبیم در تمدن قدیم بین النهرین

برای توضیح ازموضوع کروبی **kerrubi** درتمدن قدیم کلده وآشور که حقیقت آن تااین اواخر مجهول بود وپس ازاکتشاف کتیبه های آشوری معلوم و روشن شده است مناسب خواهد بود قبلا قصه آدم وحوا را از تورات نقل کنیم . در کتاب تورات

۱ـ رجوع شود بتاریخ کمبریج جلد سوم صفحه ۸۹ وبعد . همچنین کتاب راگوزن صفحه ۸۸و۱۶۵ وبعد و۲۷۵ و۲۹۱ وبعد .

راجع بخلقت آدم وحوا چنین آمده است(آدم را خداوند ازخاك زمین آفرید وحوا را نیز از دنده آدم خلق کرده و هردو در باغ عدن بخوبی و خوشی میزیستند . در این باغ انواع و اقسام درخت میوه و آب گوارا وهمه نوع آشامیدنی و خوردنی وجود داشت . دروسط باغ دو درخت بود یکی بنام درخت معرفت دیگری بنام درخت حیات . آدم وحوا را خداوند اجازه داده هر چه مایل باشند از میوه درختان تناول نمایند مگر از دو درخت معرفت و حیات وازخوردن میوه این دو درخت ممنوع شدند ولی روزی مار بحوا ظاهر شد و وی را بخوردن میوه درخت معرفت تحریص وترغیب نمود . حوا یك میوه ازدرخت معرفت تناول کرده و میوه دیگر با خود همراه برد و به آدم داد . آدم از این میوه خورده وبر اثر آن نیروی تشخیص پیدا کرده وبلخت وعریان بودن خود توجه حاصل نمود و شرمنده شد و وقتی آواز خداوند را شنید درپشت درختان پنهان گردید . خوردن این میوه سبب‌شده بود که آدم وحوا عقل ومعرفت پیدا کردند ونیك وبد را ازهم تشخیص‌دادند ولی برخلاف دستور خداوند رفتار نموده بودند و برای اینکه مبادا از میوه درخت حیات میل کنند وبراثر آن بی مرگ شوند وحیات جاویدان پیدا نمایند از باغ عدن رانده شدند وخداوند برای حفاظت درخت حیات کروبیان را در این باغ مسکن داد و هر کدام شمشیر آتش بار در دست داشتند واز این درخت پاس میدادند)[1]

این حکایت قبل ازموسی وپیش ازتورات با مختصر تفاوت درمیان اکدیها و سومریها شهرت داشته واز آنان بکلدانیها و آشوریها رسیده است و از حفریات و کاوشها یك کتیبه سنگی بدست آمده که درآن درخت معرفت در وسط قرار گرفته وآدم وحوا در دوطرف آن برروی چهارپایه نشسته‌اند ومار درپشت سرحواایستاده است.این کتیبه ازنفانس زیرخاکی است واکنون درموزه بریتانیا میباشد وتصویر آن را ازصفحه ۲۶۶ کتاب راگوزن تحت شماره ۱۵ نقل میکنیم .

درخت نامبرده درمیان مردم قدیم بین‌النهرین بنام درخت مقدس موردعبادت

۱ـ رجوع شود بتورات کتاب تکوین باب سوم .

واقع میشد واین عبادت باین علت بوده که خوردن میوه آن ازطرف آدم وحوا عقل و معرفت و هوش را برای انسان پدید آورده و وی را با خداوندان در این امتیاز شریك ساخته است و از اینجهت در اکثر کتیبه‌ها وقتی خواسته‌اند سلاطین و یا اشخاص را بحالت عبادت مجسم سازند در برابر درخت مقدس ترسیم کرده‌اند ویا میوه این درخت را در دست گرفته‌اند. تصویر دو زن بالدار را در مقابل درخت مقدس تحت شماره ۱۳ نقل کردیم و همچنین تصویر سارو کین آشوری یا ضحاك تازی را که درمحل خود نقل خواهیم داشت نمونه ومثال ازهمین موضوع میباشد.

اما لفظ کروبی یا کروبیان که در قسمت آخر حکایت تورات آمده از اصطلاحات مردم اکد وسومر مربوط بسه هزارسال قبل ازمیلاد اقتباس شده و نام هیکلهای بالداری است که سرآنها بشکل سرانسان ونیم تنه بشکل شیر یا گاو عظیم‌الجنه در سنگ تراشیده شده و برای جلوگیری از ورود اجنه و عفریت و اشباح‌درمدخل‌خانه‌هاوکاخهانصب میگردید ورؤیت‌آنهابرای‌فراردادن و گریزاندن موجودات موذی ونامرئی‌اثرسحری داشته ولفظ کروبو **Kerrubu** درزبان اکدی نام این مجسمه‌ها و هیکلها بوده و درعبری بلفظ کروبیم **Kerrubim** ودر زبان عرب بلفظ کروبی تبدیل یافته و این لفظ در قرآن مجید نام ملائکه مقرب و فرشته گانی است که برای حفاظت و نگاهبانی عرش عظیم خداوندی گماشته شده‌اند ومفهوم آن بعربی ازآنچه در زبان قدیم سامی شهرت داشته تغییر کرده و در فرهنگ اقرب‌الموارد مینویسد (الکروبیة منهم رکوع و سجد) یعنی بعضی از کروبیان مقرب بحالت رکوع وبعضی بحالت سجود میباشند. راگوزن دانشمند انگلیسی راجع بهیکلهای سنگی نامبرده چنین مینویسد (در کلده وآشورممکن بود خانه‌ها بوسیله ارواح و اشباح خبیثه آلوده شوند و برای دفع آنها و حفاظت خانه‌ها از شرارت آنها بعضی اشیاء در قسمتهای مختلفه خانه جای داده میشد و بر روی این اشیاء بعضی اشکال و طلسمات که اثر سحری داشته‌اند نقش میکردند و بسیاری ازنقش ونگار ویا سنگ تراشیها که درمعابد ویا کاخهای سلاطین آشوری

بکار رفته دارای طلسم واشکال سحری است و اغلب درآستانه دربها ودروازه‌ها قرار داده میشدند ازآنجمله هیکلهای بالدار است که ازکاخهای سلاطین آشوری بدست آمده وبرای جلو گیری از ورود اجنه واشباح نامرئی درمدخل کاخهانصب شده‌اند و این هیکلها بنام کروبی نامیده میشدند و این لفظ در عبری به کروبیم تبدیل یافته است .

ازحفریات درتپه نمروده واقع در کنار دجله دوهیکل کروبی بوسیله لایارد باستان شناس انگلیسی کشف شده و در مدخل کاخ پادشاه آشوری قرار داشت ودر پیش توضیح دادیم و هر دو بوسیله کشتی بموزه بریتانیا حمل شده و در مدخل نمایشگاه تالارآثار عتیقه آشوری نصب شده ونظر هربیننده را جلب میکند ووزن هریك ازاین دوهیکل ازده تن متجاوزمیباشد و تصویریکی ازآنها را محض نمونه از صفحه ۷۵ کتاب راگوزن تحت شماره ۱۵ نقل میکنیم وازاین هیکلهای سنگی درموزهٔ بریتانیا چهارعدد نصب شده وارتفاع هر کدام درحدود سه متروطول چهار متر و عمق زیرشکم در سنگ در حدود چهل سانتیمتر میباشد و در اینخصوص در محل خود راجع به هیکلهای سنگی تخت جمشید نیز توضیح خواهیم داد[۱] .

مطالبی که در این بخش راجع بافکار و عقائد دینی و اوضاع اجتماعی اقوام سامی درعهد قدیم نقل نمودیم برای بحث وتحقیق دراوضاع تاریخی ایران باستان ضرورت داشته و از مقایسه وسنجش دراین امور واضح خواهد شد که اقوام‌ایرانی وقتی دولتهای کهن سال سامی را یکی پس از دیگری درهم نور دیدند و بجای آنها دنیای نوی ساختند باچه خصوصیات روبرو شدند و یا از تمدن آریائی چه اندوخته‌ای همراه خود داشته‌اند . اکنون باید راجع باقوام‌آریائی‌ساکن درمغرب ایران قدیم بگفتگو پردازیم .

۱- رجوع شود بکتاب *Lost cities* صفحه۳۰وبعد وهمچنین کتاب راگوزن‌صفحه ۱٦٤ وبعد .

بخش چهارم

اقوام ایرانی در مغرب ایران قدیم

اقوام ایرانی در مغرب ایران راجع به قبل از زمان هخامنشیان داستان مفصل دارند اما این داستان باید با اسلوب نوین آغاز شود تا ضمناً روابط آنان با اقوام دیگر ایرانی که در مشرق‌وشمال شرقی ایران‌سکونت داشتند وتحت‌سلطنت پادشاهان کیانی متشکل بودند معلوم وروشن گردد و تنها از شرح حال پادشاهان ماد نتیجه مطلوب حاصل نخواهد شد . سابقاً راجع بتاریخ ایران باستان آنهم مربوط بقبل از سده ششم پیش از میلاد مدارك کمتری در دسترس محققان قرار داشت اما امروزه نه تنها کتیبه‌های بسیارازدفتر بایگانی داریوش کبیر و کوروش بزرگ ازحفریات تخت جمشید وشوش بدست آمده و آثار ارزنده تری ازتجسسات باستان شناسی بوسیله دانشمندان شوروی در روسیه جنوبی کشف شده است بلکه از هزاران کتیبه های آجری که بخط میخی از خرابه های شهر های قدیم بین النهرین و از کتابخانه های بابل و نینوا مربوط بسده هفتم ق . م پیدا شده و مندرجات آنها بوسیله دانشمندان اروپائی وامریکائی ترجمه ومنتشر گردیده و در دسترس محققان قرار گرفته میتوانیم راجع بتاریخ ایران باستان اطلاعات گران بها بدست آوریم .

تاریخ ایران را محققان ایرانی تاکنون از نیمه سده ششم ق . م . یعنی از زمان کوروش بزرگ هخامنشی آغاز نموده‌اند وحوادث پیش ازاین زمان رابعضی

مانند نویسنده کتاب (تاریخ ایران باستان) بکلی مسکوت گذارده ویا بعضی از قبیل ابراهیم پور داود در کتاب ادبیات مزدیسنا که از سر گذشت پادشاهان کیانی و داستانهای ملی توضیحات داده است زمان وقوع این حوادث و وقایع را در چند سده قبل از هخامنشیان تصور نموده ومیان این دو تاریخ یعنی سر گذشت پادشاهان هخامنشی از یك طرف و کیانیان ازطرف دیگر ارتباط قائل نگشته است واین طرز فکر وقتی قابل قبول میشد که این همه مدارك یقینی و کتیبه های گران بها از خرابه های شهرها وکاخهای سلاطین دنیای قدیم بدست نیامده باشد اما اکنون باید روش مطالعات واسلوب تحقیقات راجع بتاریخ قدیم میهن عزیزما تغییر یابد تا بتوانیم میان حوادث مشرق وشمال شرقی ایران باستان با مغرب آن راجع بقبل از هخامنشیان ارتباط دهیم و تاریخ وقایع و داستانهای ملی پیشدادیان و کیانیان را بقدر امکان معلوم داریم ولو اینکه در بعضی موارد ناچار شویم به حدس و احتمال قریب بیقین صحبت بداریم . این رویه واسلوب بهتر از آن خواهد بود که داستانهای مزبور را مانند افسانه های نیمه خدایان یونانی غیر واقعی و دور از حقیقت پنداریم وشرح آنها را همه جا بابهام وا گذاریم مانند اینکه در یك دیار دیگری غیر از سرزمین ایران اتفاق افتاده باشند . این‌داستانها اغلب حقیقت تاریخی درند واز مفاخر ملی ایرانی شمرده میشوند .

پور داود در کتاب ادبیات مزدیسنانه تنها زمان حوادث داستانهای ملی و یا مکان این‌حوادث رامعلوم ننموده است بلکه بهترین افکاروعقایدبعضی‌ازدانشمندان ایران شناس‌اروپائی امثال دارمستترفرانسوی ویوستی**Justi** آلمانی را که کوروش بزرگ هخامنشی را با کیخسرو کیانی و یا ویشتاسب پدر داریوش کبیر را باکی گشتاسب کیانی منطبق دانسته و زمان واقعی زرتشت را در سده ششم قبل از میلاد قرار داده‌اند نا صحیح پنداشته و در صفحه ۲۶۱ جلد دوم کتاب خود چنین مینویسد (برخی از مستشرقین بیهوده بخود زحمت داده که ثابت کنند کیخسرو همان کوروش هخامنشی است . این عقیده بقدری نامربوط و بی اساس

است که بهیچوجه به آن نمی‌ارزد کسی وقت تلف نماید) وحال اینکه نویسنده و محقق باید همه وقت کوشش کند بقدر امکان مبهمات تاریخ را از میان بردارد و مورد اختلاف را حل وروشن کند . دانشمندان اروپائی مزبور راجع بتاریخ ایران باستان راه تحقیق را بخوبی پیموده‌اند ورشته سخن را بدست آورده‌اند و ما باید این رشته را دنبال کنیم ودرتکمیل آن بکوشیم والا هر گاه زمان کیانیان و تولد زرتشت را بقول پور داود درسده نهم یا هشتم قرار دهیم لااقل دویست سال خلاء در تاریخ قدیم ایران حاصل میشود ومسائل بسیارلاینحل مبماند .

اکنون پس ازمقدمه بالابشرح حال‌اقوام ایرانی درشهرستانهای غربی‌ایران راجع بقبل‌ازپادشاهان هخامنشی‌مبادرت مینمائیم . اقوام مزبور گرچه‌درتاریخهای مختلف بایران مهاجرت نموده‌اند اما همه ازنژادآریائی وایرانی بوده‌ند و همه نیز دین واحد وزبان واحد ورسوم وعادات واحد ومشترك داشتند وبهمینجهت است که وحدت کامل در میان آنان بر قرار بود و همه‌وقت باهمدیگر بمسالمت می زیستند وهروقت دربرابر دشمن مشترك قرارمیگرفتند دست‌اتحاد و یگانگی‌بهم میدادند وبدفع دشمن میپرداختند .

اقوام مزبور درابتدای مهاجرت درهرناحیه وهرمحل برای سکونت مناسب تشخیص میدادند قلعه‌ای میساختند و بحفاظت اموال ورمه و گله خود میپرداختند ووسائل زراعت ودام داری فراهم مینمودند وبتدریج خودشان را متشکل‌میساختند وتحت ریاست یکی‌ازمردان‌مجرب و آزموده قرارمیگرفتند وهرچقدردرمنظورخود پیش رفت میکردند ودرجمع ثروت و تهیه ابزار و ادوات زنده گی کامیاب میشدند بهمان اندازه دستگاه ریاست قوم نیزرنگین تر ومفصل‌ترمیشد بنابراین ازابتدای مهاجرت هرقوم درهرمحل یك شاه نشین کوچك تشکیل میگردید واین‌شاه نشین دراصطلاح اروپائی بنام شاهزاده نشین یاپرنسیپوته **Principauté** نامیده میشود واز اینجهت در شهرستانهای شمال غربی وغربی ایران راجع بقبل ازتأسیس دولت مادشاه نشینها ویا سلطنت‌نشینهای متعدد تشکیل شده بود واین پادشاهان کوچك

و یا رؤسای اقوام در وقت حاجت در یك انجمن گرد می‌آمدند و در حوادث عمده تصمیم میگرفتند و بموقع اجرا میگذاردند و این انجمنها در اوستا بنام هانجمن Hanjaman نامیده شده است اما این ترتیب در شهرستانهای غربی ایران معمول بود وشامل حال ایرانیان ساکن درمشرق وشمال شرقی‌ایران نمیشده این ایرانیان خصوصاً در زمان سلطنت پادشاهان کیانی سازمان دیگری داشته اند و در این سازمان یکنوع مرکزیت برقرار بود و بشرحی که در اوستا ذکر شده در درجه اول خانواده یا نمانا Nmana . دوم بخش یا ویك Vic . سوم شهرستان یا زنتو Zantu . چهارم کشور یا دهیو Dahkyu نامیده می شده است[۱] اما در مغرب ایران هر یك از شاه نشینها از یکنوع آزادی و استقلال برخوردار بودند و از اجتماع آنان درجنگ نیروئی پدید می‌شد که لرزه براندام دشمن می‌انداخته است چنانچه آسار هادن پادشاه آشوری درنیمه سده هفتم قبل ازمیلاد در جنگ با اقوام ماد و مانای چنان به هول و هراس افتاده که به شاماش Shamash خداوند خود پناه برده واز وی چنین خواسته است (ای شاماش خداوند بزرگ خواهش و تمنا دارم پرسش مرا پاسخ بده . از امروز که روز سوم ماه ارو Airu می باشد تا روز یازدهم ماه‌آبو Abu درهمین‌سال ودراین‌صد روزوصد شب‌آیا جنگجویان کیمری، جنگجویان ماد ، جنگجویان مانای و یاکاسپارتی KasPariti باجنگجویان خود ویا هردشمن دیگردرمنظور ومقصود خودشان خواه بوسیله حمله وهجوم‌ناگهانی وخواه با بکاربردن سلاحهای جنگی وخواه با ایجاد اختلاف وقحطی و گرسنگی وخواه با مذاکرات صلح و آشتی وخواه بوسیله توسل به خدایان و یا هروسیله‌ای که درفتح شهرها وجنگها معمول است موفق وکامیاب خواهند شد یانه و آیا شهر کیساسو Kissassu بدست دشمن‌خواهد افتاد یانه .

خداوند گرچه جواب داده که کیمریهادردست پادشاه‌آشور گرفتارخواهند شد وسرزمین الی پی Ellipi وچهار قاره جهان ازوی اطاعت خواهند نمود امانام

۱ ـ رجوع شود به لافونت کتاب مزدائیسم صفحه ۲۹ . ایضاً به دارمستتر کتاب زند اوستا جلد دوم باب دهم وندیداد صفحه ۱۷۶ .

اقوام ماد ومانای را بمیان نیاورده است.[۱]

در کتیبه‌های آشوری از شاه نشینهای متعدد درشهرستانهای غربی ایران به کرات یاد شده است چنانچه سارو کین دوم پادشاه آشوری در کتیبه خود راجع به لشکر کشی درسال ۷۱۳قبل ازمیلاد نام عده‌ای ازپادشاهان کوچك مادرا ذکر کرده وتوضیح داده که ۴۲نفر رؤسای اقوام مادرا تحت اطاعت خودآورده‌است.[۲] همچنین روساس Rusas پادشاه اورارتو در اواخر سده هفتم ق.م. در قفقازیه به فتوحاتی نایل شد ودر کتیبه سنگی‌خود نزدیك دریاچه گوگچه Koktche نقل کرده که دراین ناحیه بین شهرایروان وتفلیس بیست وسه پادشاه راتحت اطاعت خودآورده است.[۳]

ازحفریات در خرابه‌های شهرهای قدیم ایران در سیالکه Sialke واقع در نزدیك کاشان و تپه جیان Gian در لرستان آثاری بدست آمده و از این آثار گیرشمن دانشمند فرانسوی راجع به ایرانیان ساکن‌درشهرستانهای غربی‌مربوط به سده هشتم ونهم ق.م توضیحاتی داده وقسمتی را محض اطلاع خوانند گرامی در زیر به اختصار نقل می کنیم:

«آثاری که ازکاوش درخرابه های سیالکه درکاشان وجیان درلرستان بدست آمده اکثر ازقبر مرده‌هائی است که درسده‌های نهم وهشتم ق.م. همراه باادوات جنگی والبسه ومختصری از وسائل زنده گی طبق معمول آن زمان به خاك سپرده شده‌اند ودرتپه سیالکه خرابه های‌عمارت بزرگ ومحوطه وحصار بابرج وباروی آن دیده می شود که به رئیس قوم تعلق داشته است و همه حکایت دارند که اقوام ایرانی درآن زمان درفلاحت ودام داری بسیار پیش رفته ودر استخراج مس وآهن ودرساختن وپرداختن آلات و ادوات فلزی مهارت داشتند و در داد وستد و تجارت

۱ـ رجوع‌شود به شارل‌ژان کتاب (کتیبه های‌بابلی‌وآشوری) بفرانسه صفحه۲۲۰.

۲ـ رجوع شود به گیرشمس کتاب *Iran* صفحه ۹۶.

۳ـ رجوع شود بتاریخ کامبریج جلد سوم صفحه ۱۷۸.

با اقوام‌خارجی‌اقدام می کردند ورئیس‌هرقوم علاوه ازاینکه ازاملاك وكارو كوشش رعایای خود در آمد سرشارداشته اکثراًخودراملاك معادن می‌دانسته ودراستخراج مس و آهن از این معادن و تجارت و داد و ستد تشویق می نمود این امر سبب می شد که جنگجویان آشوری از هر چند سال در این شهرستانها لشگر کشی می کردند واستحکامات و آبادیها را خراب می‌نمودند واموال و اثاثیه و بالخصوص اسب را هر چقدر به دست می آوردند در جزو غنائم به آشور حمل می کردند اما چنین نیست که همه وقت در مقصود ومنظورخودشان نایل می‌شدند زیرا ساکنان این نواحی قبل از رسیدن جنگجویان آشوری اموال واثاثیه ودام و رمه و وسائل زنده گی خود را بر پشت کوه‌ها و نقاط دور دست انتقال می دادند و از دست رس مهاجمان خارج می ساختند و پس از پایان جنگ به مساکن خود بر می گشتند و زنده گی از سر می گرفتند . سده دهم تا هشتم دوره تحول از مفرغ به‌آهن است و در این دوره تسهیلاتی در استخراج آهن بعمل آمد و آلات و ادوات زنده گی به ساخته‌های آهنی تبدیل و آلات جنگی ازمفرغ ساخته می‌شد و فقط یراق وزین‌اسب را از آهن تهیه می کردند . جنگجویان آشوری قبل از سلطنت آشورناسیرپال **Ashur Nasirpal** (از ۸۸٤ تا ۸٦۰ ق . م .) فاقد سواره نظام بودند و فقط در گردونه‌های جنگی اسب را به‌کار می‌بستند ودر عبور از کوه استفاده می‌نمودند و این عمل را شاهکار جنگی می‌پنداشتند واز اینجهت است که پادشاهان آشوری در گزارشهای خود وقتی از کوه عبور می کردند قید می نمودند که کسی قبل از آنان نتوانسته از کوه عبور نماید و بالخصوص از کوه دماوند معروف به کوه بیکنی **Bikni** یاد نموده‌اند .[۱]

توضیحات دانشمند فرانسوی مفصل‌است وبه‌اختصارنقل‌نمودیم وبهرصورت هرقوم در مغرب ایران باستان ازسده دهم ببعد یك واحد تام و تمام سیاسی شمرده می‌شد واوضاع واحوال وجریان حوادث درآن زمان طوری بود که درتشکیل این

۱ـ رجوع شود به گیرشمس کتاب *Iran* صفحه ۹٦وبعد .

سلطنت نشینها نیزمانعی وجود نداشته ودودولت بابل وعیلام دوره ضعف وناتوانی را می گذراندند و دولت آشور نیز تازه به دوران رسیده و هنوز به توسعه ارضی نپرداخته بود وازاینجهت بزودی درشهرستانهای غربی‌ایران‌آنهم ازطریق زراعت ودام‌داری واستخراج معادن وانجام معاملات وتجارت باشهرهای بین‌النهرین‌ثروت فراوان جمع آمد وزمان مزبور با دوره تحول ازآلات وادوات مفرغی و برنجی به اسباب وابزارآهنی مصادف می‌باشد واین تحول وتبدل در مسکن آریانها عمومیت داشته وکانون‌این‌تحولات بشرحی که دانشمندان شوروی ازتجسسات باستان‌شناسی معلوم داشته‌اند در کوه‌های قفقازیه یعنی درآریاویچ قرار داشته است واین فلزات در سده های نهم و هشتم در درجه اول مورد حاجت آشوریان و بابلیان بود و این امور سبب شد که درشهرستانهای غربی‌ایران ثروت فراوان گردآمد ودردام داری وزراعت پیشرفت محسوس‌حاصل گردید ورفاهیت وآسایش افزون‌شد واین‌رفاهیت نظر پادشاهان خونخوارآشوری را به خود جلب نمودواین پادشاهان وقتی درسده هشتم ق. م. قدرت بسیار به دست آوردند به یکرشته تجاوزات و لشکرکشیها درمغرب ایران دست زدند ودرمحل خود توضیح خواهیم داد.

از توضیحات بالا اوضاع عمومی در زنده گانی اقوام ایرانـی ساکن در شهرستانهای غربی‌ایران قبل ازتأسیس دولت ماد معلوم می‌شود واکنون‌می‌توانیم راجع بهریك ازاین اقوام که درزیر نام می‌بریم باختصار توضیح دهیم:

۱ ـ اقوام کاشی.

۲ ـ اقوام مانای.

۳ ـ اقوام ماد.

۴ ـ اقوام پارس.

اقوام کاشی و تسخیر بابل

اقوام کاشی درحدود دوهزار سال قبل ازمیلاد از طریق قفقازیه و آذربایجان به شهرستانهای غربی ایران مهاجرت نمودند و در ابتدای امر در نواحی دریای

خزر سکونت کردند ونام خود را به این دریا دادند و آن را بنام دریای کاسپی یا کاشی نامیدند واین دریا دراصطلاح اروپائی بنام دریای کاسپین Caspian شهرت داره . استرابون Strabon مورخ یونانی نقل کرده که اقوام کاسووا در ابتدای مهاجرت خود در کناره دریای خزر سکونت نمودند ونام خودرا به‌این دریادادند. دریای‌خزردراوستا به دونام‌موسوم شده یکی دریای‌فراخکرت Frakhkeret که افراسیاب تورانی‌طبق‌اوستا برای‌دست یافتن‌به‌فر کیانی‌دراین دریافرورفت وناامید بر گشت ودیگردریای وورو کاش Vouru - Kasha می‌باشد . دارمستتردرتوضیح ازاین لفظ معتقد شده که وورو مخفف فراخ است و هردو درپهلوی و فارسی ازیك ریشه می‌باشند .

بنابر این لفظ وورو کاش بمعنی دریای فراخ وبزرگ کاشی و دریای کاسپین یاخزر می‌باشد . لفظ کاشی در کتیبه های بابلی به عبارت کاسی یاکاسپی‌آمده واقوام کاشی در زمان‌مهاجرت بتدریج درشهرهای‌قزوین وکاشان نیزسکونت نمودند و نام خودرا به این دوشهر داداند و سپس درحدود سده هیجدهم قبل ازمیلاد در اطراف بابل پراکنده شده ودراین‌نواحی به زراعت ودام‌داری پرداخته‌اند وضمناً خودشان رامتشکل ساخته‌اند امادرسلطنت حمورابی پادشاه مقتدربابل که درسال۱۷۵۰ق.م. فوت نموده یارای تمرد و سرپیچی نداشتند و پس از فوت وی وقتی سلطنت در جانشینان حمورابی رو به ضعف گذارده و مارسل دوم پادشاه مقتدر و سیاستمدار هاطی Hatti که یك پادشاه آریائی بود و در محل خود توضیح خواهیم داد در نیمه سده هفدهم قبل ازمیلاد بسوی بابل لشگر کشید واین‌شهر را فتح کرد اقوام کاشی به مساعدت این پادشاه دربابل به سلطنت رسیدند ووی سپس به پایتخت خود موسوم به هاتوزا Hattusa که در آناطولی ترکیه کنونی واقع بود مراجعت نموده وبابل را به همنژادان خود کاشی‌ها محول داشته است .

اقوام کاشی اززمان مزبور درحدود پانصد سال در بابل سلطنت کرده‌اند اما در اینمدت مانند پادشاهان سلجوقی رنگ محلی به خود گرفته و وطن و اخلاق و

عادات اصلی خودرا فراموش کرده ودرنیمه سده دوازدهم ق . م . مورد تجاوزیکی ازپادشاهان عیلام واقع شده وبرای همیشه از سلطنت بابل رانده شده‌اند اما کاشیها درایران بهمان عادات واخلاق وزبان ایرانی خود باقی مانده وزمینه رابرای قبول مهاجران بعدی آریائی درشهرستانهای غربی ایران فراهم ساخته‌اند و در سده‌های بعدی تظاهری ازخود نداشته‌اند.[۱]

اقوام کاشی در ابتدای مهاجرت گرچه با تورانیان بومی ایران بر خورد کرده‌اند امااین برخورد به زد وخورد منتهی‌نگشته است وچون تورانیان ازحیث عده وعدت ضعیف بودند قسمتی بداخل ایران عقب نشینی کرده‌اند و تفصیل را درابتدای کتاب نقل نمودیم وقسمتی دیگر دردامنه کوه البرز نزدیك کرمانشاه مجاور آشور سکونت نموده‌اند واین همان تورانیان است که سالما ناسار پادشاه آشور در کتیبه خود ازآنان یاد نموده و توضیح داده که درلشگر کشی خود به ناحیه مادها دردامنه البرز با اقوام تورانی مصادف شده است[۲] .

اقوام مانای وجنگ باسارو کین آشوری

زمانی که اقوام کاشی در شهرستانهای غربی ایران بطور پراکنده سکونت داشتند و دست آنان از حکومت بابل کوتاه شده بود وآشوریان تازه به استقلال رسیده بودند و این زمان مصادف باسده دهم ق . م . است سیل مهاجرت آریانها در مرتبه سوم آنهم از شمال آذربایجان برای سکونت در شهرستانهای غربی ایران آغاز شده واقوام کاشی نیز دراین شهرستانها بعلت قومیت و هم نژادی زمینه را در پیشرفت این مهاجرت آسان کرده بودند و از این زمان است که در کتیبه‌های آشوری نام اقوام مانای Mannai ومادوپارس به میان‌آمده است . این‌اقوام گرچه مانند ایرانیان ساکن درمشرق وشمال‌شرقی ایران درحفظ وطن تازه وجدید خود

۱- رجوع شود بکتاب گیرشمن صفحه ٦٤ وبعد . ایضاً کتاب ایستون صفحه ۸۷ و ۱۰۹ . ایضاً کتاب راگوزن‌صفحه ۲۲۸. ایضاً کتاب شهرهای گم‌شده یا *Lost cities* صفحه ۸۹ . وبعد . ایضاً شارل‌ژان کتاب کتیبه های بابلی وآشوری بفرانسه صفحه۱۳۸ وبعد .

۲- رجوع شود بکتاب لافونت صفحه ۲٦ .

بسیار کوشیده‌اند اما در این کوشش میان آنان تفاوت عمده وجود داشته و این تفاوت دراین است که ساکنان مشرق وشمال شرقی‌ایران همه وقت بادشمنان‌داخلی یعنی با تورانیان بومی ایران در جنگ و جدال بوده‌اند و با اقوام خارجی ستیزه نداشته‌اند امااقوام‌ایرانی‌ساکن‌درشهرستانهای غربی‌بادشمنان خارجی‌جنگیده‌اند وازتجاوز آنان جلوگیری نموده‌اند ودراین‌جان‌بازی نیزاقوام مانای درآذربایجان پیشقدم بوده‌اند و بالاخره دراواخر سده هشتم قبل از میلاد جان خود را دراین راه چنان باخته‌اند که نام ونشانی‌از آنان باقی نمانده است و ازاینجهت واجب و ضرور می دانیم از این‌قوم گمشده ایرانی در کتاب خود یاد نمائیم و ضمناً یك حقیقت تاریخی را واضح وروشن بداریم .

قوم مانای از ابتدای امر در شمال آذربایجان و در نواحی ارومیه سکونت داشتند ودرمدت‌لااقل سیصدسال ازمرزداران ایران باستان بشمار می‌رفتندوزرتشت نیز باحتمال قوی از این قوم برخاسته است . لفظ مانای در کتیبه‌های آشوری نام مسکن اقوام مزبور است و این ناحیه گاهی بنام می‌نی **Minni** نامیده می‌شدو در تورات ترجمه فرانسه کتاب یرمیا فصل ۵۱ بنام شاه نشین مانـای یاد شده است . واقوام پارسو آدر جنوب دریاچه واقوام ماد درحدود سهند وتبریزاقامت داشتند . ناحیه مانای مشتمل‌برشاه‌نشینهای متعدد و کوچك بود وازسده هشتم ق . م . تحت نفوذ دولت‌آشورقرار گرفت وهمه ساله باج خودرا به مأموران آشوری‌می‌پرداختند وازیکنوع‌استقلال و آزادی بهره‌مند می‌شدند امادراواخرسده هشتم ق . م. حوادثی اتفاق افتاد که به نیستی ونابودی این قوم منتهی شد وبرای شرح و توضیع ازاین حوادث باید از دولت اورارتو کـه در مجاورت غربی آذربایجان تأسیس یافته بود باختصار یاد نمائیم .

درسده دهم قبل ازمیلاد در حدود دریاچه وان واقع در قفقازیه کنونی ودر شمال سرزمین‌آشوراقوامی بنام آلاروِد **Alaraud** سکونت داشتند وبهمین‌مناسبت ناحیه مزبور بنام اورارتو **Urartu** نامیده می‌شد واین‌اقوام باحتمال قوی از کشور

میتانی واقع درمشرق آسیای میانه آمده ودراین ناحیه بتأسیس دولت اورارتو موفق شده بودند ودرابتدای امر خالدیش **Khaldish** خداوند کلدانیها را می پرستیدند ودرسده هشتم ق . م . به قدرت رسیدند اما دراواخرسده مزبور در برابر پادشاهان آشوری شکست خوردند ورو بضعف گذاردند وازمرزهای شمالی وغربی نیزمورد تجاوز اقوام خارجی قرار گرفتند ازآن جمله قوم دیگری که از فریکیه واقع در آسیای میانه مهاجرت کرده بود درسرزمین اورارتو تسلط پیدا کرد واین قوم بمناسبت نام آرمن پادشاه، خود بنام ارمنی شهرت پیدا کرده اند واز آن زمان کشور اورارتو بنام ارمنی یا ارمنستان نامیده شده است . دولت اورارتو با اقوام ایرانی ساکن در آذربایجان همه وقت بمسالمت رفتار میکرد و این مسالمت ناشی از این بود که از یکطرف آشوریها دشمن مشترك هردو قوم محسوب می شدند و از طرف دیگر پادشاهان اورارتو درهنگام جنگ از آرامش درمرزهای شرقی کشورخود استفاده میکردند و اموال و گنجهای خود را به حدود آذربایجان انتقال میدادند و به این حدود عقب نشینی مینمودند چنانچه روساس پادشاه اورارتو درجنگ با سارو کین آشوری قبلا خزائن وخانواده خود را در ناحیه موساسیر **Musasir** واقع در مرز آذربایجان ونزدیك رود زاب انتقال داد ولشگر برای محافظت آنها گماشت .

در کتیبه های آشوری نقل شده که سلمانا سار در سال ۸۳۶ ق . م . بناحیه مانای وپارسوآ **Parsua** در جنوب دریاچه ارومیه لشگر کشیده واز ساکنان ماد در حدود سهند باج گرفته است . شمشی آدات پنجم **Shamshi Adat** در سال ۸۲۰ ازاقوام ماد سخن گفته است . تیگلات پیلسر **Ticlat Pilser** در سال ۷۳۷ بناحیه بارسوا آمده وازبزرگان ماد واقع درمجاورت کوه بیکنی **Bikni** یادماوند باج گرفته است .[1]

ازمراجعه بکتیبه هامعلوم میشود که سلاطین آشوری درجنگ ونبردبادشمن

۱ـ رجوع شود به گیرشمن کتاب ایران صفحه ۷۲ . ایضاً تاریخ کمبریج جلد سوم صفحه ۲۲ وبعد . ایضاً کتاب اولمستید صفحه ۲۲ .

قساوت وشدت عمل را در درجه اعلا معمول میداشتند و از کتیبه تیگلات پیلسر پادشاه آشور واضح میشود که رفتار وی با دشمن چگونه بود. کتیبه های سنگی متعدد در مدخل کاخ سنا خریب در نینوا بدست آمده که در آنها تصویرها ونقش و نگارها از تنبیه و آزار وشکنجه که بردشمن روا می داشتند رسم گشته است و من اخیراً در موزه بریتانیا درتالار مربوط به آثار عتیقه آشوریها ازیك سنگ تراش تیگلات پیلسر پادشاه آشوری دیدن نمودم واین سنگ تراشی در دیوار تالارنصب است ونظر هر بیننده را بخود جلب میکند و در آن انواع و اقسام شکنجه و آزار که برای یاغیان و اسیران معمول میشد نمایانده شده است و این سنگ تراشی زبان حال کتیبهٔ پادشاه سفاك نامبرده است که دز صفحه۶۳ نقل نمودیم.

ازمیان پادشاهان آشوری کسی که با ایرانیان بیشتر سرو کار پیدا کرده و افزون تر از همه در سفاکی و خونخواری شهرت یافته موسوم به سارو کین **Sarioukin** یا شارو کین آشوری میباشد وبیونانی سار گون دوم نامیده شده است. سارو گین در سال ۷۲۵ ق. م. در نینوا بسلطنت رسید و در آن زمان دولت بابل نیز تحت تسلط آشوریان قرار داشت واز این جهت پادشاه آشور قدرت بسیار بهم رسانده بود. یکی از پادشاهان قدیمتر آشوری که قبل از مهاجرت آریانها بالاتر ازدوهزارسال پیش ازمیلاد در آشورسلطنت میکرد به سارو کین شهرت داشته اما وی از اهل اکد **Akade** بود وبرای تفکیك این دو شخصیت است که اولی بسار گون اکدیا سار گون اول شهرت یافته ودومی که مورد بحث ما است بسارو کین آشوری یا سار گون دوم تسمیه شده است.

سارو کین در مدت بیست سال سلطنت خود چند مرتبه بایران لشگر کشید وتاشمال آذربایجان وناحیه ارومیه تاخته ودر هرمرتبه نیز از کشت و کشتار وقتل وغارت فرو گذار ننموده ودرحادثه سال ۷۱٤ ق. م. افزون تر ازهرمرتبه در آذربایجان خرابی ببار آورده وبقتل عام اقوام مانای منتهی شده وازاین موضوع باید بیشتر توضیح دهیم زیرا عقیده داریم که این پادشاه خونخوار همان آزی دهاك تازی

است که در اوستا وشاهنامه فردوسی ببدی یاد شده و بنام ضحاك سه پوزه و چهار چشم نامیده شده است.

در زمانی که سارو کین در نینوا بتخت نشست روساس **Rusas** پادشاه اورارتو با یکی از پادشاهان آسیای میانه و با پادشاهان مانای اتحادیه‌ای برضد پادشاه آشورتشکیل داد و در این اتحادیه فقط دو کس از پادشاهان مانای مداخله داشتند یکی میتاتی **mittati** پادشاه ناحیه زیکیرتو **Zikirtu** واقع در مشرق دریاچه ارومیه دیگری باگداتی **bagdatti** پادشاه ناحیه ویشدیش **Uishdish** واقع در جنوب دریاچه. این دو پادشاه در سال ۷۱۹ ق. م. شوریدند ومأموران آشوری را از مانای بیرون راندند وحاکم آشوری را نیز بقتل رساندند واین امر بهانه بود که سارو کین لشگر فراوان تهیه دید وچون ازجریان کار وتوطئه پادشاه اورار تو باخبر بود تصمیم گرفت که قبلا به ناحیه مانای بتازد وشورش را خاموش کند وسپس کا اورارتو را یکسره سازد وبهمین منظور در سال ۷۱۷ ق. م. ازراه همدان به آذربایجان آمد ودرناحیه اورمیه بکشت و کشتار پرداخت و باگداتی را زنده گرفتار کرد وبقتل رسانیداما دراین لشگر کشی با مردم عادی به مسالمت رفتار کرد وچون زمستان نزدیك بود به نینوا پایتخت خود مراجعت نمود. در سال بعد اتحادیه وتوطئه دیگر برضد پادشاه آشوری تشکیل گردید ودر این توطئه دئاکو **Deakku** نخستین پادشاه ماد نیز وارد بود تا درسال ۷۱٤ ق. م. پادشاه آشور مجددا بناحیه مانای آمد ودراین مرتبه هرجا رسید خانه ها را آتش زد وبزرگ و کوچك را ازدم تیغ بگذرانید و دراین موقع روساس پادشاه اورارتو برای جلوگیری از پیشرفت سارو کین وضمناً برای یاری و کمك بمتحدان خود با لشگر انبوه از راه وان به تبریز آمد و در بین کوه سهند و دریاچه ارومیه اردو زد. سارو کین وقتی آگاه شد لشگر خود را از مانای بناحیه سهند آورد وجنگ سخت واقع شد و روساس در برابر وی شکست دید و از راه تبریز و وان بکشور خودوسپس به قفقازیه فرار نمود اما سارو کین دراین‌جنگ بقدری در خون ریزی

وقتل وغارت‌افراط کرد که تاریخ نظیر آنرابخود ندیده ولشکروی‌هرجارسیده‌اند شهرها را غارت نموده وخانه ها را آتش زده وبزرگ و کوچك را رحم نکرده‌اند وتفصیل این خون ریزی وقتل وغارت را سارو کین در کتیبه های خود نگاشته و بعنوان گزارش جنگ به نینوا ومعبد خداوندآشورفرستاده‌است ودرتاریخ کمبریچ خلاصه‌ای از این کتیبه‌ها قید شده وشارل ژان دانشمند فرانسوی نیز بعضی ازآنها را در کتاب خود ترجمه ونقل‌نموده واین کتیته هااز کتابخانه نینوا بدست باستان شناسان انگلیسی افتاده ودز موزه بریتانیا نگاهداری میشوند .

دراین جنگ است که سارو کین نامبرده نه تنها ناحیه مانای وساکنان‌آن را بخاك و خون کشیده و در سهند و تبریز خانه ها را آتش زده بلکه دئاکو Deakko نخستین پادشاه ماد را نیز گرفتار و اسیرنموده است اما چون اقوام ماد ساکن در همدان در این‌توطئه مداخله نداشتند ودئاکوشخصاً مورد توجه واحترام بوداز‌قتل‌وی‌صرف نظرشده وهمراه خانواده خودبه‌آسیای میانه تبعید گشته‌است .[1]

بهر صورت لشگر کشی سارو کین‌آشوری درآذربایجان بزرگترین‌سانحه وفاجعه‌ای است که ساکنان مغرب ایران و بالخصوص ناحیه اورمیه ومانای درعهد قدیم بخود دیده‌اندواین سانحه را زرتشت در اوستا بنام‌آزی دهاك تازی (یاضحاك) که طبق بند۲ باب اول وندیداد بمعنی افعی‌بزرگ مخلوق اهریمن است نقل کرده ونام اصلی سارو کین را بفراموشی سپرده و باین وسیله تا توانسته از وی تحقیر وبد گوئی نموده وچون ازدلائل بسیار واضح میشود که این دو شخصیت تاریخی یعنی سارو کین آشوری از یکطرف وآزی دهاك بابلی (یا ضحاك تازی) از طرف دیگر بایکدیگر مطابقت دارند ناچار دلائل را باختصار نقل میکنیم .

مطابقت سارو کین‌آشوری یاآزی دهاك تازی

از مطالعه درسر گذشت سارو کین آشوری یاشارو کین دوم ومقایسه آن با

۱ــ رجوع شود به تاریخ کمبریج جلد سوم صفحه ۵۲ وبعد وصفحه ۱۷۸ .

شرح حال ضحاك تازی یا آزی‌دهاك بابلی که دراوستا وشاهنامه فردوسی بتفصیل آمده بخوبی می توان معتقد شد که این دوشخصیت تاریخی با یکدیگر مطابقت مینمایند.
آزی دهاك در اوستا از اهل بابل شمرده شده و چنین می نویسد (آزی دهاك سه پوزه و سه کله و هزار دست در بابل برای ناهید ایزد آب قربانی کرد و از وی درخواست نمود که هفت کشور روی زمین را از نسل انسان تهی نماید اما درخواست وی برآورده نشد) . تردید نیست سارر کین مزبور از اهل آشور بود نه بابل اما علت اینکه در اوستا از اهل بابل شمرده شده است سرزمین بابل در آن زمان استقلال خود را از دست داده و تحت تسلط دولت آشور قرار داشت و ساکنان هر دو از نژاد سامی وتازی شمرده میشدند وبهمین جهت زردشت دراوستا میان بابل و آشور تفاوت نگذارده وآزی دهاك را از اهل بابل‌شناخته است . مسلم است ناهید دراوستا یك یزدان ایرانی است وشاید در بابل و آشور خداوند مزبور را با ایشتار **Ishtar** خداوند مؤنث‌بابلی‌تطبیق میکردند و وی‌را گاهی بنام‌دلبات **Delbat** یا زهره پرستش مینمودند .

زرتشت خودازاهل ارومیه یا رضائیه کنونی‌بوده ودرنیمه اول سده ششم ق.م. می‌زیسته وازحیث زمان نیزاز لشگرکشی وقتل وغارت و خرابکاریهای سارو کین آشوری در وطن و زادگاه وی چندان فاصله نداشته و از این خرابکاریها بوسیله خانواده خود ویا پیرمردان عصرخود آگاهی یافته و بسیار شنیده بود از اینجهت دراوستا بطور مکرر درمقام تحقیروبدگوئی ازاین پادشاه خونخوارتازی برآمده و وی را بمناسبت شباهت لفظی که میان سارو کین باآزی دهاك بمعنی افعی وجود داشته یك حیوان عجیب‌الخلقه سه پوزه وسه کله وهزاردست توصیف وتعبیر کرده وچنین وانمود نموده که آزی دهاك درقتلها و خونریزی های خود میخواسته نسل انسانی را ازمیان بردارد وبهمین مناسبت وی را بنام یك مار که در اوستا نخستین مخلوق اهریمن است نامیده است و هیچکدام از این عناوین و توصیفات موجب نخواهد بود که واقعاً ضحاك تازی یاآزی دهاك را یك اژدهای سه پوزه وهزاردست

تصور کنیم وحکایات وی راافسانه پنداریم وازتطبیق او با یکی ازسلاطین خونخوار تازی که نزدیك زمان زرتشت باشد خودداری نمائیم چه رسد باینکه ممکن است شباهت لفظی میان سارو کین باآزی دهاك دراین تسمیه مؤثر افتاده باشد.

فریدون آخرین پادشاه پیشدادی برطبق مندرجات اوستا همه جا بعنوان قاتل آزی دهاك یاضحاك توصیف شده واین وصف نیزچندان دور ازحقیقت نیست زیرا سارو کین آشوری بطوریکه درتاریخ کامبریج نقل شده درسال ۷۰۵ ق. م. درجنگ بایك قوم آریائی موسوم به کیمریها که ازخارج ایران بکشوراورارتو نفوذ کرده بودند کشته شده وچون فریدون ازپادشاهان پیشدادی است و دراوستا ولو بحسب ظاهر در هفت کشور روی زمین سلطنت کرده است کشته شدن سارو کین را بدست یك قوم آریائی به فریدون نسبت داده اند و برای وی افسانه ها ترتیب داده و چنین یاد نموده اند که چون آزی دهاك مخلوق اهریمن وممکن بود ازهر قطره او یك دیو آفریده شود واسباب زحمت ایرانیان گردد ازطرف فریدون دربالای کوه دماوند در بند نهاده شده تا در قیامت بدست سوشیانوت امام آخرالزمان زرتشتی کشته شود.

بهرصورت مسلم است که لفظ آزی دهاك نام اصلی پادشاه خونخوار آشوری یا بابلی نیست بلکه نام وی تازی و همان سارو کین یا شارو کین میباشد و بدست قوم آریائی نیز کشته شده است چه رسد باینکه تاریخ وسر گذشت وتعداد سلاطین تازی در بین النهرین از دو هزار سال قبل از میلاد معلوم و معین است و از این پادشاهان کسانی که با اقوام ایرانی سروکارپیدا کرده اند هیچکدام بقدرسارو کین آشوری درایران وبالخصوص دروطن وزادگاه زرتشت درآذربایجان بقتل وغارت وخون ریزی شهرت نیافته اند با این ترتیب علت نخواهد داشت که ما ازتطبیق این مرد خونخوارباآزی دهاك یاضحاك افسانه ای خود داری نمائیم و قسمتی ازتاریخ کشورخود را موهوم ومبهم پنداریم.

موضوع دیگر که مطابقت سارو کین تازی را با آزی دهاك بابلی روشن

مینماید زمان سلطنت و تاریخ لشگر کشی سارو کین آنهم درچند مرتبه بین سالهای ۷۱۷ تا ۷۰۵ ق . م . بایران است و ازاین زمان تاابتدای سلطنت کوروش بزرگ هخامنشی تعداد سلاطین آشوری و بابلی ازیکطرف و تعداد پادشاهان کیانی بضمیمه یك نفر ازپادشاهان پیشدادی که عبارت از فریدون باشد از طرف دیگر معلوم و معین میباشند و مدت سلطنت این دوسلسله پادشاهان از یکدیگر اختلاف محسوس ندارند چه رسد باینکه مطابقت کوروش بزرگ هخامنشی با کیخسرو کیانی که در محل خود توضیح خواهیم داد صحت این عقیده را روشن مینماید و همه مانند زنجیر بهم پیوسته است .

بنابراین مطابقت دوشخصیت تاریخی نامبرده نه تنها ازتازی بودن و ازاهل آشور و بابل بودن سارو کین وازضمیمه بودن بابل در آن زمان بقلمرو حکومت آشور وازسفاك وخون ریز بودن وازشباهت لفظی در هردونام و بالاخره از نزدیك بودن زمان حمله و هجوم و کشت و کشتار سارو کین به زمان زنده گی زرتشت واضح میباشد بلکه تاریخ وسر گذشت سلاطین بابل و آشور بتفصیل معلوم است واز میان آنان هیچکدام با اوصافی که دراوستا وشاهنامه فردوسی برای آزی دهاك بابلی یا ضحاك تازی تعیین گشته بقدر سارو کین آشوری مطابقت نمی نماید و ما برای مزید اطلاع خواننده گرامی تصویرسارو کین‌را از کتاب را گوزان تحت شماره۱۶ نقل مینمائیم وعبارت (یا ضحاك تازی) را درزیر تصویر محض توضیح نگاشته‌ایم چنین عبارت در کتاب دانشمند انگلیسی وجود ندارد و از تطبیق این دو شخصیت نیز در کتاب مزبور صحبت بمیان نیامده است . سارو کین در این تصویر بحالت عبادت در برابر درخت مقدس ایستاده ومچ بند نیز بر هردو دست بسته است و از هردو درمحل‌خود توضیح داده‌ایم ودرپایان این گفتارموضوعی را بعنوان اوضاع و احوال ولو جزئی باشد یادآور میشویم وآن اینست که پادشاه آشوری در تصویر مزبور بمناسبت آب وهوای سرد آذربایجان لباس زمستانی بایقه پوستی شلاله دار دربر کرده است وهمین منظره را طبقه عوام در آن زمان محض ید گوئی ممکن

است به افعی ومار درشانه‌های وی تشبیه کرده وازآن‌افسانه‌ها ساخته‌اند باینترتیب که آزی دهاك برای تسکین درد افعی ها همه روزه مغز سر دوجوان را به افعی ها میخورانید و براثر آن فرزندان کاوه آهنگر را بهلاکت رسانده واین امر بطغیان و شورش منتهی شده و وی بدست فریدون و بکمك کاوه گرفتار و در بند نهاده شده است .

کاسه طلائی ازتپه حسنلو منسوب بقوم مانای

اخیراً در جرائد تهران خبر اکتشاف یك کاسه طلائی از تپه حسنلو منتشر شد ومن از این کاسه در اداره باستان شناسی دیدن کردم و این کاسه گرچه بهمان حالت خمیده گی و فرورفته گی که از فشار خاك و سنگ پیدا کرده باقی بود و کمی وقت اجازه نداده متخصصان اداره باستان شناسی کاسه نامبرده را در وضعیت اولیه قرار دهند تا مطالعه دقیق ممکن گردد اما از مختصر دقت واضح است که این کاسه در امر باستانشناسی بسیار آموزنده میباشد . کاسه مزبور به بزرگی یك کاسه معمولی و بلندی بیست و یك سانتیمتر و محیط لبه آن در حدود شصت و دو سانتیمتر است . اهمیت این کاسه نه ازاین است که از طلا وزر ناب ساخته شده و یا یك عتیقه زیرخاکی‌مربوط بعهد قدیم است بلکه ارزش‌عمده آن ازنقش‌ونگارهائی است که دراین‌کاسه بکاررفته وازمطالعه درآنهاحقائق چندی راجع باوضاع‌زنده گی ایرانیان ساکن در آذربایجان بدست خواهد آمد و چون این نقش و نگارها و اکتشاف این کاسه گفته های ما را راجع بتاریخ اقوام آذربایجانی در عهد باستان تأیید مینماید لذا در مرتبه دوم بدفتر موزه ایران باستان مراجعه نمودم ودو قطعه عکس از بیرون کاسه را که هر کدام مربوط بیك سمت آن وجمعاً عکس تمام‌کاسه میباشد دریافت نمودم ومحض‌اطلاع خواننده گرامی‌تصویریك قطعه را تحت شماره ۱۷ نقل میکنیم ومقتضی میدانیم در اینموضوع باختصار توضیح دهیم .

کاسه مزبور ازتپه حسنلو واقع در آذربایجان بوسیله هیئت حفاری دانشگاه پنسیلوانیا تحت سرپرستی رابرت دیسن باستان شناس امریکائی کشف شده است.

تپه حسنلو در شهرستان نقده در آذربایجان و نزدیك جاده‌ای قرار گرفته که تا شهر کوچك خانه امتداد دارد. دراین محل بشرحی که در روزنامه اطلاعات درج شده ازسال ۱۳۱۳ خورشیدی هیئتهای‌متعدد ازباستان شناسان فرانسوی وانگلیسی وسپس‌یك هیئت‌ایرانی به‌تجسسات پرداخته ونتیجه مطلوب بدست نیامده اما‌اخیراً هیئت امریکائی مزبور درکاوشهای خود موفقیت پیدا کرده و آثار پرارزش کشف نموده از آن جمله یك کاسه طلائی، یك شمعدان کاشی با نوار طلائی برروی دستی از مرمر، یك کلاه خود فلزی، اقسام اسلحه از شمشیر و سپر و نیزه، یك منقل فلزی وچند رشته گردن بند وامثال آنها است اما آنچه بیشتر از همه جلب توجه مینماید استحکام ابنیه شهر قدیمی ودوطبقه بودن‌آنها میباشد وازآجرهای بزرگ بطول چهل وبعرض ۳۳ وبضخامت ۱۴ سانتیمتراست وسنگ فرش معبد شهربطول چهار متر وبعرض یك متر وبضخامت ۳۵ سانتیمتر است.

باستان شناس امریکائی راجع باکتشاف و آثار نامبرده اظهار داشته که محل تپه حسنلو تا شهرستان سقزدرقدیم بنام ناحیه مانای **Mannai** نامیده میشد وقبیله اورارتو **Ourartu** درآن سکونت داشته و کلاه خود در دنیا منحصر بفرد است و نظیر آن فقط یکعدد در موزه مسکو دیده میشود. این بود خلاصه‌ای از گزارش خبرنگار روزنامه اطلاعات وبسیار مفید وارزنده میباشد[۱]. قبل‌ازتوضیح ازکاسه طلائی مقتضی‌است نسبت بعقیده باستان شناس‌امریکائی که دربالانقل نمودیم توضیحات دهیم.

اولا ـ باستان شناس مزبور اظهار داشته که محل تپه حسنلو تاشهر سقز در قدیم بنام مانای نامیده میشد. این عقیده صحیح است و این ناحیه در کتیبه‌های آشوری و در تورات بنام مانای و گاهی بنام می‌نی **Minni** آمده اما وسعت خاك آن بیشتر بوده وبشرحی که درپیش نقل نمودیم شاه نشین زیکیرتو **Zikirtu** در

---

۱ ـ رجوع شود به روز نامه اطلاعات چاپ تهران مورخ ۲۱ و ۲۷ شهریور ماه ۱۳۳۹ خورشیدی.

مشرق دریاچه ارومیه و شاه نشین ویشدیش **Uishdish** در جنوب این دریاچه تا کوه سهند نزدیك تبریز جزوخاك مانای بشمار میرفت .

دوم - باستان شناس امریکائی اظهارداشته که شهرقدیم زیرتپه حسنلومسکن قبیله اورارتوبوده است . این عقیده بطورمسلم اشتباه است وخاك مانای ازاورارتو جدا و اقوام مانای نیز غیر از اورارتو بودند و اقوام مانای از ایرانیان اولیه آذربایجانی بوده وهمه وقت با اقوام ماد همکاری کرده‌اند و اکثر آنان بطوریکه نقل نمودیم درجنگ با سارو کین پادشاه خونخوار آشوری کشته شده‌اند وناحیه مانای‌درآن زمان مشتمل برشاه نشینهای متعدد بود وپادشاهان اورارتویاارمنستان نیز که درخاك وان ومجاورغربی‌مانای‌سلطنت میکردند و درسال ۵۸۵ ق.م. منقرض شده‌اند درهیچ زمان یارای جنگ ومخالفت با پادشاهان مانای نداشتند و استنباط باستان شناس امریکائی راجع باینکه محل‌مزبورمسکن قوم اورارتوبوده‌هیچگونه مستند تاریخی ندارد جزاینکه از یك کلاه خودجنگی که دراین‌اکتشافات بدست آمده ومخصوص جنگجویان اورارتواست چنین عقیده پیدا کرده‌است وحال اینکه این جنگجوی اورارتودرآن زمان‌پناهنده بخاك مانای بوده است و بشرحی که در تاریخ کمبریج جلد سوم نقل شده درسال ۷۱۴ ق . م . فیمابین چندتن از پادشاهان مجاورازآن جمله میتا **Mita** پادشاه موشکی **Mushki** درآسیای میانه ، روساس پادشاه اُورارتو ، دئاکو نخستین پادشاه ماد ، میتاتی پادشاه زیکیرتو در مانای و باگداتی پادشاه ویشدیش واقع دربین سهند ودریاچه ارومیه برضد سارو کین‌پادشاه آشور اتحادیه جنگی تشکیل گردید وجنگ سختی درناحیه مانای درآذربایجان واقع شد وبفیروزی پادشاه آشور پایان یافت ودراین جنگ پادشاه اورارتوبکمك و یاری متحدان خود شتافته و در نزدیك سهند شکست خورده و فرار نموده و جنگجوی اورارتو صاحب کلاه خود مزبور باحتمال قوی در شهری که زیر تپه حسنلو قرارداشته مخفی‌شده وبقتل رسیده است . مقصود اینست که همه‌وقت خاك آذربایجان از آن جمله ناحیۀ مانای خارج از قلمرو وان و اورارتو بوده و ارامنه

امروزی در آذربایجان و یا در جلفای اصفهان در زمان شاه عباس صفوی از حدود ایروان و وان بداخل ایران انتقال داده شده‌اند اما راجع باینکه باستان شناس نامبرده اظهارداشته که (کلاه خودمزبور دردنیا منحصربفرداست ونظیرآن رافقط یك عدد درموزه مسکودیده‌است). این کلاه متعلق به‌آرگیشتی **Argishti** پادشاه اورارتو است که درسده هفتم قبل‌ازمیلاد مورد حمله اسکیتها ازاقوام‌آریائی ساکن در روسیه جنوبی‌واقع‌شده ودرجنك کشته‌شده و کلاه وی‌درتجسسات باستان‌شناسان شوروی دریکی ازشهرهای قدیم قفقازیه بدست آمده‌است و تصویر این کلاه را با تصویر کلاه کشف شده ازتپه حسنلو تحت دوشماره ۱۸ و ۱۹ نقل میکنیم اولی‌از روزنامه اطلاعات ودویمی ازصفحه ۳۲۰ کتاب مون گیت دانشمند شوروی است.

برای تکمیل اطلاعات راجع به مانای وتپه حسنلو اضافه مینمایم که ناحیه مانای درسال۶۵۹ ق. م. درسلطنت آشور بانیپال **Assurbanibal** پادشاه‌آشوری نیزبخاك و خون کشیده شده‌و دراین سال آخشیری **Akhsheri** یکی‌ازپادشاهان مانای بر ضد پادشاه آشور شورید و سردار آشوری برای سر کوبی شورشیان به آذربایجان لشگر کشید و شهر ایزیرتو **izirtu** پایتخت پادشاه مانای را آتش زد وبا خاك یکسان‌نمود وآخشی ری نیز که در این جنگ با اقوام ماد متحد شده بود گرفتار ومقتول گردید و پسر او موسوم به والی **Uali** ناچار اطاعت نمود و در سلطنت خود باقی ماند و این روایت در تاریخ کمبریج صفحه ۱۷۸ نقل شده و ممکن است شهر قدیم در زیرتپه حسنلو همان شهرایزیرتو **Izirtu** پایتخت‌آخشی ری پادشاه مقتول مانای باشد اما در این جنگ پادشاه اورارتو دخالت نداشته است و از کشف کلاه خود مزبور معلوم مبشود شهرقدیم نامبرده مربوط بجنگ زمان سارو کین آشوری است.

موضوع دیگر که درکاسه مزبور جلب توجه ممیکند گوسفند پرواری‌است که مردی پهلو گرفته وبرسم هدیه و باج پیش شاه میبرد و همچنین گردونه‌های جنگی در این کاسه از دستگاه سلطنت صاحب کاسه حکایت دارد و یك مرد جنگی

ایرانی درهر گردونه سوار است وبدشمن‌می‌تازد واین گردونه‌هاازنوع گردونه‌های سبك كوهستانی ومخصوص اقوام ایرانی است وچرخ هر کدام دارای شش شاخه و یا شش پره میباشد و چرخ گردونه های آشوری در تصویر ها دارای هشت یا ۱۲ پره است از این تصویر ها در موزه بریتانیا متعدد میباشد . کیخسرو کیانی دربند ۵۰ آبان یشت اوستا ناهید ایزد آب را ستوده واز وی درخواست کرده که بتواند درمیدان جنگ بتازد و گردونه وی بردشمن سبقت بجوید و دربند دیگر ازهمان یشت کیخسرو کیانی ازناهید خواهش نموده که دارای دو نوع جنگنده شود . یکی‌دوپا ودیگری چهارپا . اولی بتواند گردونه را درمیدان جنگ براند و دومی‌بگردونه بسته شود وبتواند هردوجناح دشمن را ازچپ وراست برهم‌زند . مقصود این است که نقش و نگار کاسه طلائی یاد آور زمانی است که زرتشت در توصیف آنها بحماسه پرداخته است .

اما نقش ونگاری که مهم‌ترازهمه در کاسه طلائی جاب توجه مینمایدتصویر يك حیوان‌عجیب‌الخلقه بشکل ماهی‌بزرگ است و درپشت وی که مانند زورق یا کشتی کوچك است يك مرد جنگی ایستاده و تیر و کمان در دست گرفته و لباس ایرانی برتن دارد . بعقیده من این حیوان عجیب الخلقه همان ماهی کارا **Cara** پادشاه یا رئیس ماهی‌هااست واین‌ماهی‌برطبق‌مندرجات اوستا در دریای وورو کاش **Vouru - kasha** یا دریای خزرزنده گی‌میکند وچشم تیزبین داردو گیاه مقدس هوماراکه دررود رنگها می‌روید از گزند دیومخصوص محافظت ونگهبانی‌مینماید وراجع به ماهی کارا وسرزمین رنگها بتفصیل صحبت داشته‌ایم وتکرارآنهامورد نخواهد داشت .

اما آنچه شایان دقت میباشد کلاه جنگجوی ایرانی در گردونه ها و یا در پشت ماهی عجیب الخلقه در نقش و نگار کاسه طلائی است و بطوریکه ملاحظه میشود این کلاه ها غیر از کلاه جنگجوی اورارتو است و حکایت دارد که ساکنان شهر قدیم مانای برخلاف آنچه باستان شناس امریکائی تصور کرده

بهیچوجه با اقوام اورارتو ارتباط نژادی نداشته اند و کلاه آنـان نیز متفاوت بوده‌است .

اقوام ماد و تسخیر نینوا

در سلطنت آشوریان معمول چنان بود که هر پادشاه جریان جنگ و شرح احوال را در کتیبه‌ها می‌نگاشته و بمعبد خود در نینوا ویا درشهر آشور می فرستاد و علاوه ازآن در آخر هر سال خلاصه حوادث را مینوشتند و نگاهداری میکردند و این کتیبه ها تماماً در حفریات بین النهرین از دو کتابخانه بابل و نینوا بدست باستان شناسان انگلیسی رسیده و اغلب بزبانهای اروپائی ترجمه شده و در دست رس محققان قرار گرفته است و از مراجعه به آنها سر گذشت اقوام مـاد راجع بقبل از سلطنت کوروش بزرگ معلوم و روشن میشود . دراین کتیبه‌ها آنچه از اقوام ماد راجع بسده نهم قبل از میلاد یاد شده مربوط بزمانی است که در حدود سهند و تبریز سکونت داشته‌اند و اغلب بانام مانای و پارسوآ همراه است اما در کتیبه های سده هشتم وهفتم قبل از میلاد نام اکباتان وشهرستانهای غربی بمیان آمده است . در تورات نام مادای بکرات ذکرشده ازآنجمله کتاب یرمیا فصل ۵۱ و سفر پیدایش فصل ۱۰ میباشد .

مادیها ازحیث عده وجماعت نسبت باقوام دیگرایرانی‌افزون تر بودند ودر نیمه دوم سده هفتم ق . م در صدد برآمدند تحت سلطنت یك پادشاه قرار گیرند و متحد شوند تا بتوانند در برابر پادشاهان آشور از خود دفاع نمایند و از اینجهت بزرگان ماد در اواخر سده هشتم ق . م . در شهر اکباتان گرد آمدند و دئاکو Deakku یا دیوکس Deoces نام راکه درعقل ودرایت شهرت داشت بسلطنت خود بر گزیدند و از آن زمان است کـه شهر نامبرده بنام همکتان یا اکباتان بمعنی محل و مکان اجتماعات نامیده شده است و دئاکوس نامبرده همان است که درسال ۷۱۴ ق . م . با اقوام مانای برضد پادشاه‌آشورشورید وبدست سارو کین‌دوم

گرفتار وبه آسیای میانه تبعید گردید.[1]

ساروکین آشوری در سال ۷۱۳ ق . م . بحدود اکباتان لشگر کشید و شهرهای مادرا غارت نمود. آسوربانی پال Ashurbaniball آخرین پادشاه مقتدر آشور درسال ۶۵۹ ق . م . به ماد لشگر کشید ودر کتیبه خود نقل کرده که ۷۵ شهر کوچك را دراین ناحیه تحت اطاعت خود قرار داد اما اقوام ماد از اینهمه لشگر کشیهای پادشاهان آشوری بستوه آمدند وتقویت فرا اورتس Fraortes پسر دئاکورا واجب وضرورشمردند ووی توانست بتدریج اقوام مانای را درآذربایجان وبعضی ازاقوام پارس را باخود همراه سازد وپایه یك امپراتوری بزرگ رااستوار نماید واز پرداخت باج به شاه آشور خودداری کند و دراین ایام لشگری فراوان تهیه نمود ودر سال ۶۳۵ ق . م . به نینوا پایتخت آشور لشگر کشید واین شهررا در محاصره گرفت اما در این زمان اقوام اسکیت Scyth حمله عمومی خود را ازشمال آذربایجان آغاز کردند وبدرخواست آسوربانی پال پادشاه آشوربمساعدت و یاری وی شتافتند و این امر سبب گردید که فرآورتس در نزدیك نینوا حین جنگ کشته شد و ازاین زمان درماد حوادثی رخ داد که بسیارجالب دقت است و برای نقل ازآنها ناچار باید از اقوام اسکیت باختصار یاد نمائیم.

درپیش نقل کردیم که روسیه جنوبی درعهد قدیم مسکن اقوام آریائی بود و این سرزمین ازمشرق بدریای خزر واز مغرب بکشورهای اروپائی محدود میشد واقوامی که به ایران‌مهاجرت نمودند قبلا فیمابین‌دریای‌خزر ودریای‌سیاه سکونت داشتند واین قسمت دراوستا بنام‌آریاویچ نامیده شده وآذربایجان کنونی‌نیزداخل در آریاویچ محسوب میشد وبشرحی که نقل کردیم اقوام پارس وماد ازآذربایجان بشهرستانهای‌غربی وجنوبی ایران کوچیده‌اند.

درحدود سده نهم ق . م.در کناره‌های شمالی‌دریای سیاه ومجاوربامستعمرات یونانی بسفر Bosphore اقوامی سکونت داشتند که بنام کیمری نامیده میشدند

۱- رجوع شود به گیرشمس کتاب *Iran* صفحه ۹۶ وبعد.

واین نام در کتیبه‌های آشوری بلفظ گیمری **Gimmeri** ودرتورات بعبارت گومار **Gomar** یا جومر ذکز شده است و مرکز این‌قوم درشهر کیمریك **Gimmerik** واقع در کریمه مجاور دریای سیاه و نزدیك شهر کرچ **Kertch** قرار داشت و بتدریج انبوه شدند و در کناره رودهای دنیستر و دنیپر مسکن گزیدند اما در حدود سده هفتم ق . م . اقوام آریائی دیگر موسوم به اسکیت **Scyth** درمسکن کیمریهاتجاوز کردند واین‌قوم درتورات بنام اشگناز **Ishkunaz** ودر کتیبه‌های آشوری بنام اشگوزای **ishkuzai** یاد شده‌اند. کیمریها وقتی تحت فشاراسکیتها قرار گرفتند دراوائل سده هفتم ق . م . بقفقازیه کنونی مهاجرت نمودند و چون درآن زمان اقوام ایرانی از یکطرف ودولت آشور از طرف دیگر از تجاوز آنان جلوگیری میکردند ناچار راه خود را پس از خرابی و غارت به آسیای میانه باز کردند واز فریکیه کناره دریای یونان سر در آورند و دراین ناحیه سکونت نمودند اما اقوام اسکیت در روسیه جنوبی وقتی انبوه شدند درنیمه سده هفتم ق.م. بسوی قفقازیه گسترش یافتند وبعضی ازشمال دریای خزر گذشته ودرحدود خوارزم وسیر دریا اقامت گزیدند و در این ناحیه بنام **Saca** موسوم شده‌اند و از این قوم است که قسمتی از شمال خراسان به سیستان رفته و این شهرستان را بنام خود موسوم داشته‌اند .

بنابر این سگاها با اسکیتها از حیث زبان و دین و نژاد تفاوت ندارند و اختلاف آنان درمسکن است باینمعنی که ساگاها در مشرق دریای خزر وبقیه در روسیه جنوبی بنام اسکیت نامیده شده‌اند .

اما اسکیتها یك قوم وحشی وجنگجو بودند وبعضی‌از آنان درروسیه جنوبی متوطن شدند و بزراعت و دام داری پرداختند وبعضی دیگر در اسب دوانی مهارت داشتند و ازطریق غارت وتجاوز نسبت باقوام دیگر زنده گانی مینمودند و درسده هفتم‌ق.م تحت‌سلطنت پارتاتوآ **Partatua** نام‌متشکل‌شدند وحمله رابشهرستانهای غربی ایران آغاز نمودند و در درجه اول شهرهای اورارتو در معرض تهاجم آنان

قرار گرفت وبا جنگ وخونریزی وارد این کشورشدند واین زمان مصادف باسال ۵۸۵ ق. م. میباشد ودراین‌سال شهرتی چی‌باینی Tiltchebaini مرکز اورارتو در قفقازیه راکه نزدیك ایروان و کنار رود زانگا Zanga یا رنگها قرار داشت آتش زدند و شهرهای دیگر را غارت نمودند و آرگیشتی Argichti پادشاه اورارتو در این جنگ کشته شد و کلاه خود وی در تجسسات باستان شناسی از خرابه‌های این شهر کشف شده و تحت شماره ۱۹ نقل کردیم اما در این زمان فرااورتس پادشاه ماد بقدرت رسیده بود و در جنوب اورارتو نفوذ پیدا کرد و این ناحیه را ضمیمه خاك خود نمود و از تجاوز اسکیتها به ماد جلوگیری کرد و پارتاتوآ پادشاه اسکیت فقط درشمال آذربایجان ودرشهرهای مانای نفوذپیدا کرد وشهرسقزرا پایتخت خود قرارداد وازآن زمان است که این‌شهربنام سقز Sakiz شهرت یافته واز لفظ اسکیت اشتقاق یافته است.

بنابراین سال ۵۸۵ ق. م. باید از یکطرف تاریخ انقراض دولت اورارتو یا ارمنستان محسوب شود و از این سال است که ساکنان اورارتو بدو قسمت منقسم شده‌اند یك قسمت بنام ارمنستان وارمنی درحدود وان وقسمت دیگر بنام گرجی و گرجستان در مرکز قفقازیه سکونت گزیدند و از طرف دیگر در سال مزبور دولت اسکیتها در شهر سقز تأسیس یافت ولواینکه زود گذر بود وبزودی ازمیان رفته است.

تاریخ اسکیتها گرچه بوسیله هرودت مورخ یونانی در یك کتاب مخصوص نگاشته شده اما شرح و تفصیلی که در بالا نقل نمودیم بحقیقت نزدیکتر است و بوسیله دانشمندان شوروی ازحفریات در شهرهای قفقازیه بدست آمده و از کتاب مون گیت نقل کردیم.[1]

اسکیتها در ابتدای امر نسبت بمتصرفات دولت ماد بمسالمت رفتار کردند

۱- رجوع شود به مون گیت کتاب باستان شناسی در روسیه شوروی ترجمه فرانسه صفحه ۱۴۹ وبعد وصفحه ۲۰۲.

اما درسال ۵۳۵ ق . م . وقتی فراورتش پادشاه ماد به آشور لشگر کشید و نینوا را در محاصره گرفت مادیاس **Madyes** پسر پارتاتوآ پادشاه تازه نفس اسکیتها بدرخواست آسورپانی پال پادشاه‌آشور بمساعدت ویاری وی شتافت و در ماد تجاوز کرد واکباتان را متصرف گردید ودر نینوا بلشگریان آشوری پیوست واین‌امر سبب شد که فرااورتش نزدیك نینوا درحین جنگ کشته شد وهو وخشترپسروی درماد بسلطنت رسید .

هو وخشتر **Uakhshatra** در برابر امر انجام شده قرار گرفته بود ناچار با پادشاه اسکیتها بمسالمت رفتار کرد‌وتابعیت وی را قبول نمود و باجگذار او گردید اما مادیاس‌یك جنگجوی وحشی بود وفکر جهانگشائی درسرمی‌پرورانید و از وعده باج و هدایای هو وخشتر فریب خورده وبرای تکمیل فتوحات خود به آسیای میانه و سوریه عزیمت کرد وپس ازبیست وچهارسال مجدداً بسرزمین ماد مراجعت نمود غافل ازاینکه سرنوشت شومی در کمین وی خوابیده بود و تفصیل را درمحل خود نقل خواهیم کرد .

هووخشترپادشاه سوم ماد ازمردان شایسته‌ای است که باید درردیف کوروش بزرگ وداریوش کبیر قرار داده شود ومدت سلطنت وی بطول انجامیده‌و ازچهل سال تجاوزنموده است ودراین‌مدت توانست شاه نشینهای ایرانی را درمغرب ایران با یکدیگر متحد نماید و دولت آشور را که متجاوز از دو هزار سال سابقه تمدن داشته ویگانه قدرت‌بزرگ جهان محسوب میشد ودرمدت چند سده اسباب زحمت وناراحتی‌ایرانیان شده و از رشد وترقیات آنان جلو گرفته بود نیست ونابود سازه وضمناً دولت تازه نفس‌اسکیتها را برسرجای خود نشاند وبرای همیشه ازمرزهای ایران بیرون اندازد .

هو وخشتر ازآغاز سلطنت خود در فکر تجدید جنگ با آشور ونینوا بود آنهم جنگی که پدر وی درآن اقدام نمود و ناکام بقتل رسید اما دراین فکر شتاب نکرد وحزم واحتیاط را رعایت نمود وپادشاه اسکیتها وپشتیبانی وی را ازآشور

از نظر دور نداشت . هو وخشتر وقت شناس بود و از هر حادثه بنفع خود استفاده میکرد و چون نابوپلاسار پادشاه بابل تازه باستقلال رسیده و از مزاحمت پادشاه آشور در هراس بود وی را برضد آشور متحد خود گردانید . ناپوپلاسار ابتدای امردست نشانده دولت آشوربود واز ضعف وآشوبی که در اواخرسلطنت آسوربانی پال درنینوا پدید آمد بفکر سلطنت بابل افتاد واتحاد با هوخشتررا غنیمت شمرده وضمناً دختراورابازدواج پسرخود نابوخد ناسار **Nabukhdanaser** یابخت‌النصر درآورده وباین وسیله اتحاد ویگانگی را باخویشی ووصلت محکمترساخت ونقشه حمله وهجوم به نینوا را طرح کردند وباجرای آن پرداختند .

دراین زمان آسوربانی پال پادشاه آشور بسن کهولت رسیده ودر اداره امور کشور ناتوان شده بود وپس از کشته شدن فرااورتس پادشاه سابق ماد مدت ده‌سال زنده گی نمود و دراینمدت میان پسران وی بر سرجانشینی پدر اختلاف پدید آمد وبهمینجهت است که در کتیبه خود از بخت و اقبال خویش شکایت کرده و چنین مینویسد (من نسبت بخداوند و انسان همه‌وقت نیکوکار بودم و در انجام مراسم دینی درحق مرده گان وارواح پادشاهان و اجدادم غفلت ننموده‌ام . نمیدانم چرادر پنجه بیماری وناتوانی گرفتار شده‌ام ونمیتوانم قحطی را از کشورخودم دورسازم واختلاف را از خاندان خود براندازم . نزدیك است ایام زنده گی من پایان پذیرد ومرگ مرا دریابد وبا عجز ولابه شب وروز را می‌شمارم . ای خداوند برمن‌لطف کن تا بتوانم روشنائی تورا ببینم) .[۱]

آشوربانی پال با این روحیه ضعیف وناتوان درسال ۶۲۶ ق . م . فوت کرده واختلاف درمیان جانشینان وی شدت گرفت وبراثر آن شورش وبی‌نظمی درآشور پدید آمد و ناپوپلاسار در بابل مستقل شد و سوریه و فلسطین طغیان کردند و هووخشتر برای حمله وهجوم به نینوا درپی‌فرصت بود وجنگجویان ماد درانتظار فرمان جنگ و سپاه مانای در پیشاپیش آنان از حوادث خونین گذشته حکایتها

۱ــ رجوع شود به تاریخ کمبریج جلد سوم صفحه ۱۲۷ .

می گفتند . این بود که ناپوپلاسار پادشاه بابل وهو و خشتر پادشاه ماد هر کدام لشگرشگرفی فراهم کردند ودر سال ۶۱۵ ق . م ، بسوی آشور عزیمت نمودند و درچند جنگ بردشمن فائق آمدند ونینوارا در محاصره گرفتند .

اما پسران آشوربانی پال در برابر دشمن مشترك قرار گرفته بودند ناچار اختلاف را بر کنار گذاشتند وبدفاع پرداختند ومدت دوسال مقاومت کردند وضمناً ازمادیاس پادشاه اسکیتها درسوریه وپسامتیك پادشاه مصراستمداد نمودند و دراین زمان است که پادشاه اسکیتها لشگر بسوی مصر کشیده بود اما پادشاه مصر با تقدیم هدایا وباج وی را متقاعد کرد که هردو بکمك وياری پادشاه آشور شتابند واز شکست وی در برابر مادیها و بابلیها جلو گیری کنند . این بود که پادشاه اسکیتها بسوریه مراجعت نمود واز مصرنیزلشگر برضد بابل گسیل گشت واین لشگر درسال ۶۱۳ ق . م . ببابل رسید وناپوپلاسار در ابتدای جنگ شکست دید وناچار بشهر بابل عقب نشینی کرد اما هو وخشتر با عمده قوای خود سر رسید و لشگر مصر را شکست داد وهمه را تارومار نمود وسپس همراه جنگجویان بابلی محاصره‌نینوا وآشوریان‌راازسر گرفت ومحصوران‌تانفرآخرجنگیدند وشهربغارت رفت وخانه هاباخاك‌یکسان شد وحتی‌ازدومعبد ایشتار وآنو **Anu** اثری‌باقی نماند وآب دجله رابرروی‌خرابه‌ها جاری ساختند وبه‌این‌ترتیب نه تنهادولت‌آشوردرسال ۶۱۲ق.م منقرض گردید بلکه ملت‌آشورنیز برای همیشه نیست و نابود شد .

هرودوت درکتاب خود راجع بخرابی نینوا نقل کرده که پادشاه آشور هنگام شکست تل آتش درکاخ خود برپا کرد و خود وخانواده و گنج خود را در آتش بسوزانید . این روایت مانند اکثر گفته های هرو دوت ناصحیح است زیرا از کتیبه ها معلوم شده که پادشاه آشور با خانواده و کسان خود بشهر هران **Harran** فرار کرده و در این شهر دو سال در برابر جنگجویان بابلی بدفاع پرداخته است . در کتیبه‌ای که بدست آمده یکی از سرداران آشوری چنین مینویسد (پادشاه آشور در حین شکست برمن دستور داده بود که کاخ و شهر را

آتش بزنم تا بدست دشمن نیفتد و من نیزطبق دستور وی رفتار کردم).[۱]

تورات در کتاب ناحوم Nahum راجع بخرابی نینوا چنین مینویسد (نینوا از روزی که بوجود آمد مانند برکه‌آب بود اما اهلش فرارمیکنند وصدا می‌زنند بایستید بایستید احدی ملتفت نمی شود . نقره ها را غارت کنید ، طلاها را یغما نمائید زیرا اندوخته های نینوا را انتهائی نیست . اوخالی و ویران وخراب است . دلش گداخته وزانوانش لرزان . وای بر شهر خون ریز که تمامش از دروغ و قتل مملواست . آوازتازیانه ها ، غرش چرخها ، جهیدن اسبها ، جنبش عرابه ها همه جا طنین انداخته‌اند . سواران هجوم می آورند . شمشیرها بـراق ونیزه ها درخشان است . کثرت زخمیها و فراوانی کشته ها را پایان نیست . ای پادشاه‌آشور قوم تو بر کوه ها پـراکنده شده اند ، کسی نیست آنان را در یکجا گرد آورد . برای شکست تو التیام نیست . جراحت تو علاج ندارد . هر کس‌آوازه ترا می شنود بر تو دستك می زند زیرا کیست که شرارت تو علی‌الدوام بر او وارد نیامده باشد) .

اما در این زمان برای پادشاه ماد خبر رسید که مادیاس پادشاه اسکیتها از سوریه مراجعت کرده و دراکباتان اسباب زحمت شده است . هووخشتر برای دفع وی با تمام سپاهیان خود به اکباتان عزیمت نمود و خاتمه کار آشوری هـا در شهر حران را بر عهده نابوپلاسار پادشاه بابل واگذار کرده و وقتی به اکباتان وارد شد ملاحظه نمود جنگجویان اسکیت در خارج شهر اردو زده‌اند با پادشاه اسکیت ها بمهربانی و مسالمت رفتار کرده و او را بهدایـای فراوان وباج سالیانه امیدوار ساخت و سپس وی را با سرداران اسکیتی بضیافت و مهمانی دعوت کرد و مجلس جشن و سرور ترتیب داد . پـادشاه اسکیتها منظور و مقصود خـود را انجام یافته دید اما از حیله و تدبیر هووخشتر غافل بود . شب هنگام فرا رسید و مهمانان بعیش و سرور پرداختند و وقتی از باده ناب سرمست شدنـد جنگجویان مـادی از کمینگاه جستند پـادشاه اسکیت و سرداران وی را بقتل رسانیدند

۱ـ رجوع شود بتاریخ کامبریج جلد سوم صفحه ۱۲۷ .

وبر آن اکتفا نکردند بلکه شبانه براردوی اسکیتها تاختند و همه را از دم تیغ گذرانیدند وبقیه آنان وقتی ازجریان کار آگاه‌شدند وخودرابی‌سرپرست وبی‌سردار دیدند فرار را برقرار ترجیح دادند . مادیها درتعقیب آنان بر آمدند و شهر سقز پایتخت مادیاس را متصرف شدند و باقیمانده اسکیتها را از این شهر بلرستان کوچانیدند واثری از آنان را درآذربایجان واورارتوباقی نگذاردند . بقیة السیف اسکیتها وقتی به قفقازیه رسیدند بعضی ازشمال دریای خزر به اقوام سکا پیوستند وبعضی‌دیگردرمغرب روسیه جنوبی درمیان هم‌نژادان خود مخلوط ومستحیل‌شدند وبرای همیشه فکر تجاوز بسر زمین ایران را ازخیال خود بیرون ساختند .[۱]

متصرفات دولت‌آشور پس از تسخیر نینوا میان دو دولت ماد و بابل تقسیم شد اما در این تقسیم وسعت خاك را در نظرنگرفتند بلکه اساس وپایهٔ دیگری‌در میان آمد باین ترتیب که از این متصرفات‌آنچه آریائی نشین بود از قبیل آسیای میانه وسر زمین هاطی وپارس در قلمرو حکمرانی پادشاه ماد وبقیه در جزو بابل قرار گرفت و از اینجهت بشرحی که سابا تینوموسکاتی Sabatino moscati دانشمند ایتالیائی توجه یافته متصرفات پادشاه ماد ازمغرب تا رود هالیس گسترش یافت[۲]

هووخشتر پس از شکست‌آشور وبیرون‌انداختن اسکیتها از ایران بقدرت فراوان رسید واکباتان مرکز تجارت جهان گردید و پس از فوت وی آستیاگ Astiag پسر او بتخت نشست و تاسال ۵۵۰ ق . م بی رقیب میزیست اما برعکس پدر خود در توجه به آسایش وامورمردم غفلت داشت وبعیش وعشرت می‌پرداخت وبهمین‌جهت بزرگان ماد‌بتدریج از وی دلسرد شدند ودرباطن باکوروش بزرگ هخامنشی که درآنشان Anshan واقع درجنوب عیلام دستگاه سلطنت داشته متحد

۱- رجوع شود به موریس‌ویه ری *Maurice viery* کتاب اسکیتها ترجمه فرانسه صفحه ۳۲ وبعد . ایضاً تاریخ کمبریج جلد سوم صفحه ۱۳۸ وبعد . ایضاً گیرشمن کتاب ایران صفحه ۹٤وبعد .

۲- رجوع شود بکتاب موسکاتی صفحهٔ ۲۷۳ .

شدند وموجبات سقوط اکباتان وانتقال سلطنت ماد را به کوروش فراهم نموده‌اند و تفصیل را در محل خود نقل خواهیم داشت .

اقوام پارس وشاه نشین آنشان

در کتیبه های آشوری نام سه ناحیه ازشهرستانهای غربی ایران قدیم بمیان آمده وهرسه با یکدیگر شباهت لفظی دارند . اول - پارسوآ **Parsua** در جنوب شرقی دریاچه ارومیه . دوم پارسا Parsa یا پارس در شهرستان کنونی فارس . سوم - پارسوماش **Parsumash** واقع در شهرستان قدیم آنشان یا شوشان در جنوب عیلام و مجاور با شوشتر کنونی . اقوام پارس ابتدای امر در پارسوآ واقع در آذربایجان سکونت داشتند وسپس بجنوب ایران کوچیده‌اند وبهمین جهت است که آذربایجان جزو آریاویج مسکن اولیه آریانها بشمار آمده وسه قوم مانای وماد وپارس در این سرزمین نشوونما کرده‌اند ودوقوم ماد وپارس در حدود نیمه دوم سده هشتم بشهرستانهای غربی ایران مهاجرب نموده‌اند و از اینموضوع بتفصیل صحبت داشته‌ایم وتکرار را زائد میدانیم .

اقوام پارس در جنوب کمتر از دوقوم دیگر ایرانی در معرض تهاجم وتاخت وتاز آشوریها قرارداشتند وهمه وقت باج مقرر را میپرداختند واز یکنوع استقلال وآزادی بهره‌مند میشدند . در این ناحیه نه دولت اورارتو وجود داشت تا در مقام تحریك و تشویق آنان درجنگ با دولت آشور برآید ونه در معرض تجاوز اقوام خارجی بودند تا پادشاهان آشورلشگر کشی نمایند وبقتل وغارت پردازند و بهین علت است که زودتر از مادیها به تشکیل سلطنت در پارس و آنشان توفیق یافته اند . آنشان در مجاورت عیلام قرار داشت و عیلام نیز درسده هشتم ق . م دورهٔ ضعف و آشوب را می گذرانید و دولت آشور تازه بدوران رسیده و بتوسعه ارضی نپرداخته بود واین امور سبب شد که پارسیها افزون تر ازمادیها به امنیت و آسایش رسیدند و در مدت قلیل توانستند از طریق زراعت و دام داری و داد و ستد با آشوریها و بابلیها ثروت فراوان جمع کنند و بتقویت بنیه معنوی و مادی

خود بردازند .

نیمه اول سده هفتم ق . م . مصادف با زمانی است که دولت عیلام بضعف گرائیده واختلاف در میان اعضای خاندان سلطنتی افتاده و برائر همین اختلاف و ضعف بود که دولت عیلام در برابر حمله وهجوم ساردانا پال پادشاه آشور قرار گرفت ودر سال ٦٤٥ ق . م . برای همیشه منقرض گردید .

زمانی که دولت عیلام گرفتار آشوب و شورش در داخل کشور بود هخامنش یکی از بزرگان قوم پارس در پارسوماش قدرتی بهم رسانید و برای خود دستگاه سلطنت ترتیب داد بی‌آنکه خود را بنام پادشاه خوانده باشد اما تیشپش **Tispes** پسر وی وقتی بر جای پدر نشست (٦٧٥ تا ٦٤٠ ق . م .) اختلاف آشور با عیلام شدت یافته بود و پادشاه آشور در صدد برآمد اقوام دست نشانده عیلام را بر ضد سلطان عیلام بشوراند واز تسلط وی خارج نماید . چیشپش ازاین موقعیت استفاده نمود وناحیه آنشان واقع در مجاورت پارسوماش را ضمیمه حکمرانی خود کرد و پس از انقراض عیلام توانست خود را پادشاه بزرگ آنشان بخواند .

آریارامنس **Ariaremnes** پسرتیشپس وقتی بسلطنت رسید فرا اورتش پادشاه ماد در جنگ با آشوردرسال ٦٣٥ ق. م . کشته شده بود وازاینجهت‌توانست در پارس تسلط پیدا کند و خود را در این شهرستان پادشاه پارس بخواند و برادر خود کوروش را اجازه داد در آنشان سلطنت نماید و پادشاه انشان نامیده شود . کوروش نامبرده از سال٦٤٠ تا٥٩٠ ق . م درآنشان دستگاه سلطنت داشته است . ازاین زمان است که جانشینان هخامش درسلطنت بدو شاخه تقسیم‌شده‌اند بعضی‌در آنشان وپارسوماش حکومت کرده وخودشان را پادشاه آنشان نامیده اند و برخی در پارس دستگاه سلطنت داشته اند . از حفریات اکباتان یك کتیبه زرین بدست آمده وآریارمنس دراین کتیبه خود را (پادشاه بزرگ ، پادشاه پادشاهان ، پادشاه پارس) خوانده است .

کوروش اول وقتی درپارسوماش وآنشان خود را پادشاه‌آنشان نامید پادشاه

آشور ازفتح عیلام فارغ‌شده ودرصدد برآمدآنشان را جزومتصرفات خودقراردهد و به پاوسوماش واقع در مغرب کوه های کنونی بختیاری نزدیك شده بـود اما کوروش‌ازطریق‌مسالمت‌باوی‌وارد گفتگوشد وپسرخودموسوم‌به‌آرو گو Arruku را به عنوان گروگان نزد پادشاه آشور فرستاد و از این جهت در سلطنت آنشان ابقاء گردید.

پس از فوت اریارمنس پسر وی موسوم به‌آرشام Arsam در پارس بسلطنت رسید وازحفریات اکباتان یك کتیبه دیگرزرین بدست آمده که درآن ارشام خود را (پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان؛ پادشاه پارس پسر آریارمنس) نامیده وعلت اینکه این کتیبه با کتیبه آریارمنس هردوازاکباتان بدست آمده اینست که هردو کتیبه درلشگرکشی هووخشتر پادشاه ماد جزو غنائم‌از پارس به اکباتان انتقال یافته است.

اما وقتی کمبوجیه اول پسر کوروش در آنشان بسلطنت رسید در پارس نیز نفوذ پیدا کرد وآرشام را از سلطنت پارس بر کنار نمود و ویشتاسپ پسر وی را بحکومت پارس منصوب داشت واین ویشتاسپ همان گشتاسب پدر داریوش کبیر میباشد که بعداً از طرف کوروش بزرگ هخامنشی پسر کمبوجیه اول بحکومت پارت در شمال شرقی‌ایران گمارده شد ودراین‌مدت دستگاه سلطنت داشته ودراوستا بنام کی گشتاسب کیانی نامیده شده وتفصیل آن خواهد آمد.

کامبوجیه اول وقتی درآنشان بسلطنت رسید درپارس نیز نفوذ داشت وچون ناحیه پارس از زمان سلطنت هو وخشتر پادشاه مقتدر ماد ار متصرفات دولت ماد بشمار میرفت ازعنوان سلطنت پارس‌احتراز‌جسته وسپس‌ماندان Mandane دختر آستیاك پادشاه ماد را بازدواج خود در آورده و از این وصلت است که کوروش بزرگ هخامنشی متولد شده است.[1]

۱- رجوع شودبکتاب اولمستید صفحه ۲۹ و بعد. ایضاً گیرشمن کتاب *Iran* صفحه ۱۱۰و۹ وبعد.

کوروش بزرگ همان کوروش پسر کامبوجیه است که متحد کننده همه اقـوام ایرانی و بنیان گزار دولت با عظمت پـارس است و بشرح احوال وی باید مبادرت نمائیم.



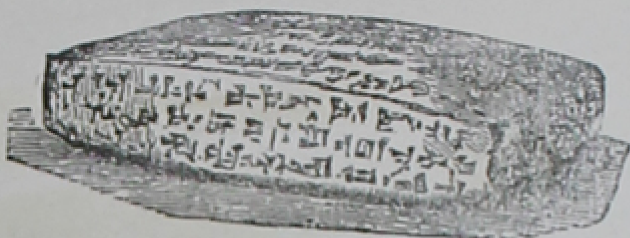
۱ـ تابلوی نقاشی‌ازمجلس سوگواری برای جنازه سیاوش از معبد قدیم شهرپنجیکان نزدیک سمرقند مربوط بسده سوم‌قبل‌ازمیلادنقل از کتاب مون کیت . تفسیردرصفحه ۱۹ .



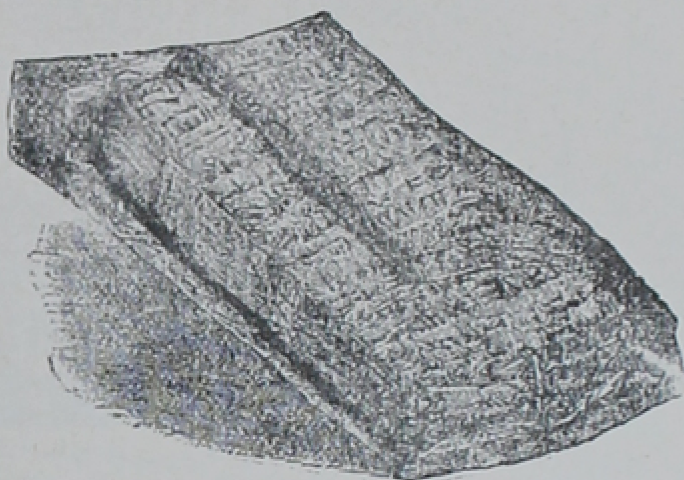
۲ ـ مجسمه یك ایرانی بر روی استودان (محل نگاهداری استخوان مرده) ازسرزمین قدیم خوارزم مربوط بقبل ازمیلاد. نقل از کتاب مون گیت. تفسیر درصفحه ۲۶.



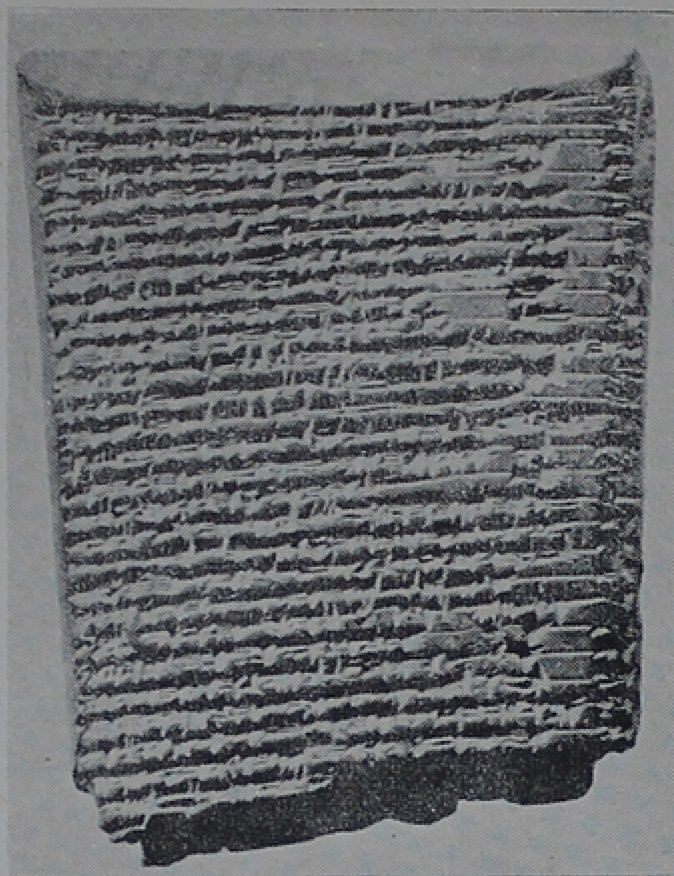
۳ ـ مدخل کتابخانه قدیم نینوا نزدیک تپه قویونجوق در بین‌النهرین مربوط بسده . هفتم ق . م . . نقل از کتاب شهرهای گمشده *Lost cities* تفسیر در صفحه ۶۸ .



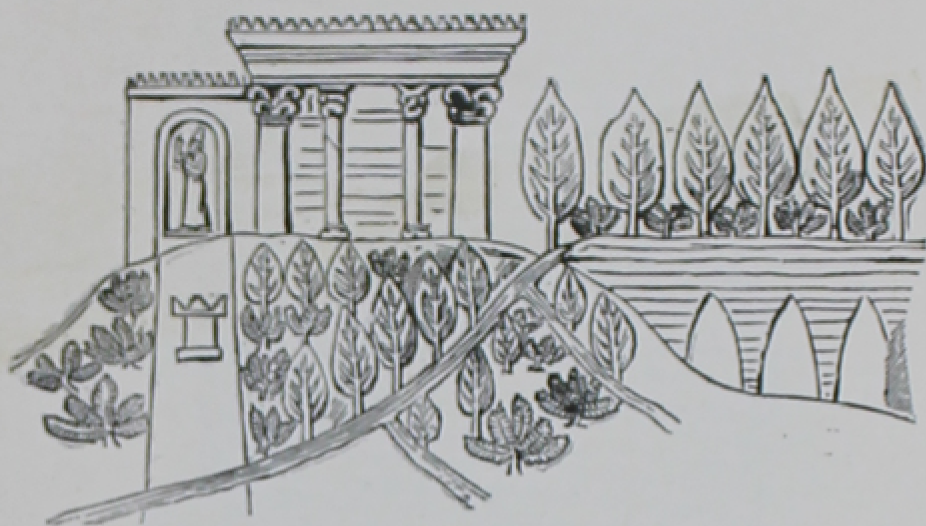
٤ ـ نمونه کتیبه خط میخی دریك نسخه نقل از کتاب راگوزن . تفسیر درصفحه ۷۰



٥ ـ نمونه کتیبه میخی در دونسخه . نقل از کتاب راگوزن. تفسیر درصفحه ۷۰.



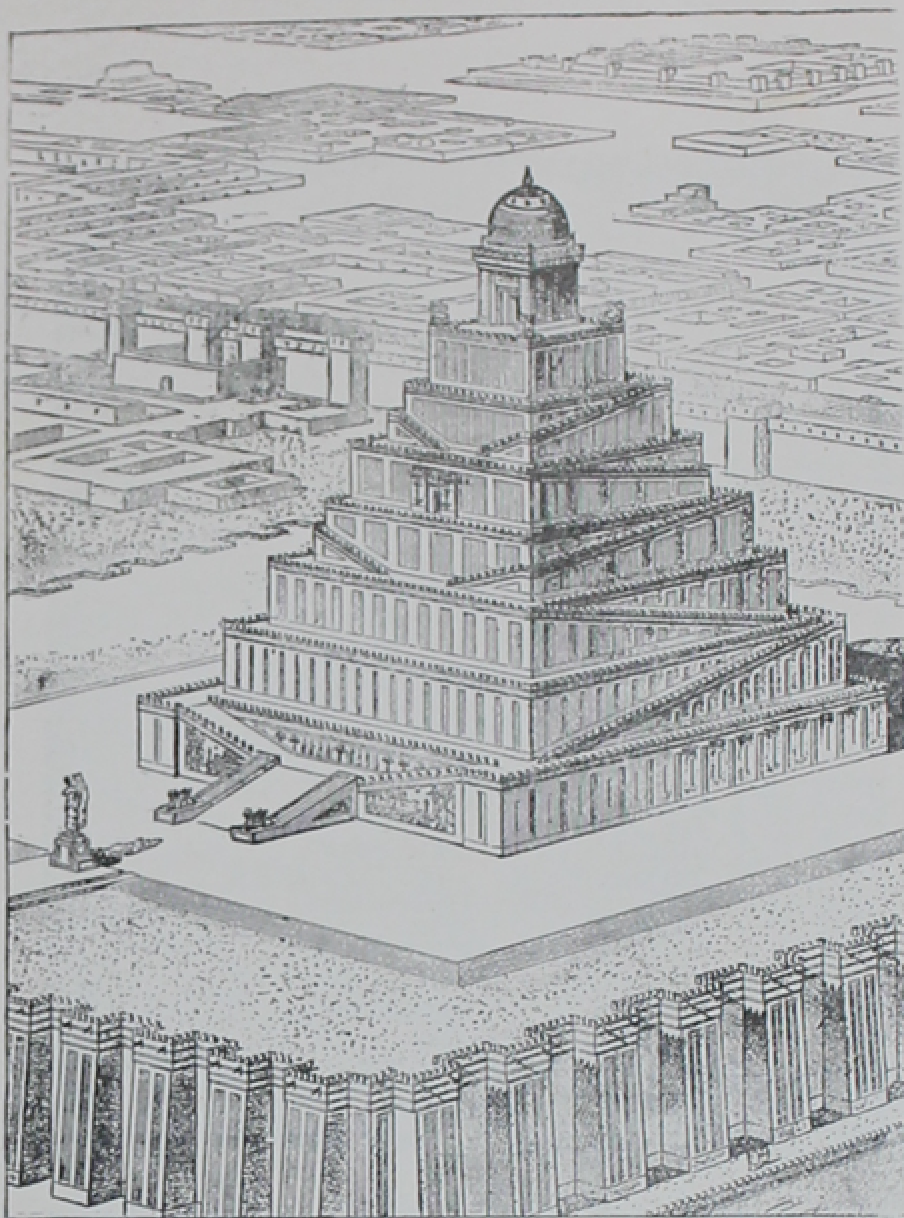
۶ ـ تصویر کتیبه میخی بابلی روی آجر پخته. نقل از کتاب راگوزن . تفسیر درصفحه ۷۰



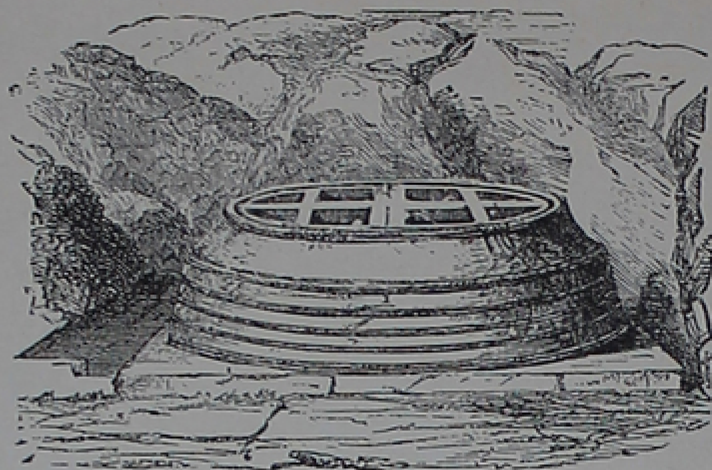
۷ ـ تصویر کتیبه سنگی حدائق معلقه بابل در موزه بریتانیا نقل از کتاب راگوزن تفسیر در صفحه ۷۳.



۸ ـ سنگ قانون حمورابی نقل از کتاب ایستون . تفسیر درصفحه ۸۸ و بعد .



۹ ـ تصویر زیقورات یا رصد خانه قدیم آشوری در هفت طبقه نقل از کتاب راگوزن
تفسیر درصفحه ۹۸ .



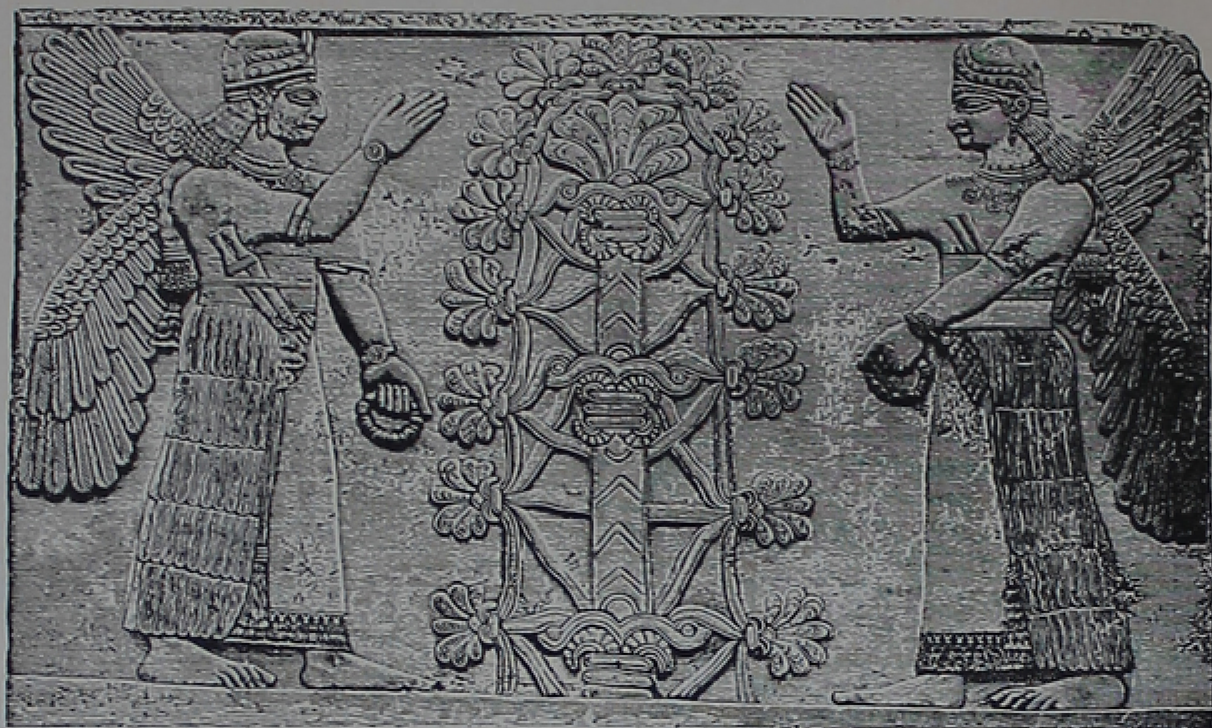
۱۰ ـ تصویر بیرونی یك قبر مرده از بابل مربوط بسده چهارم ق . م .
نقل از کتاب راگوزن . تفسیر درصفحه ۱۰۱



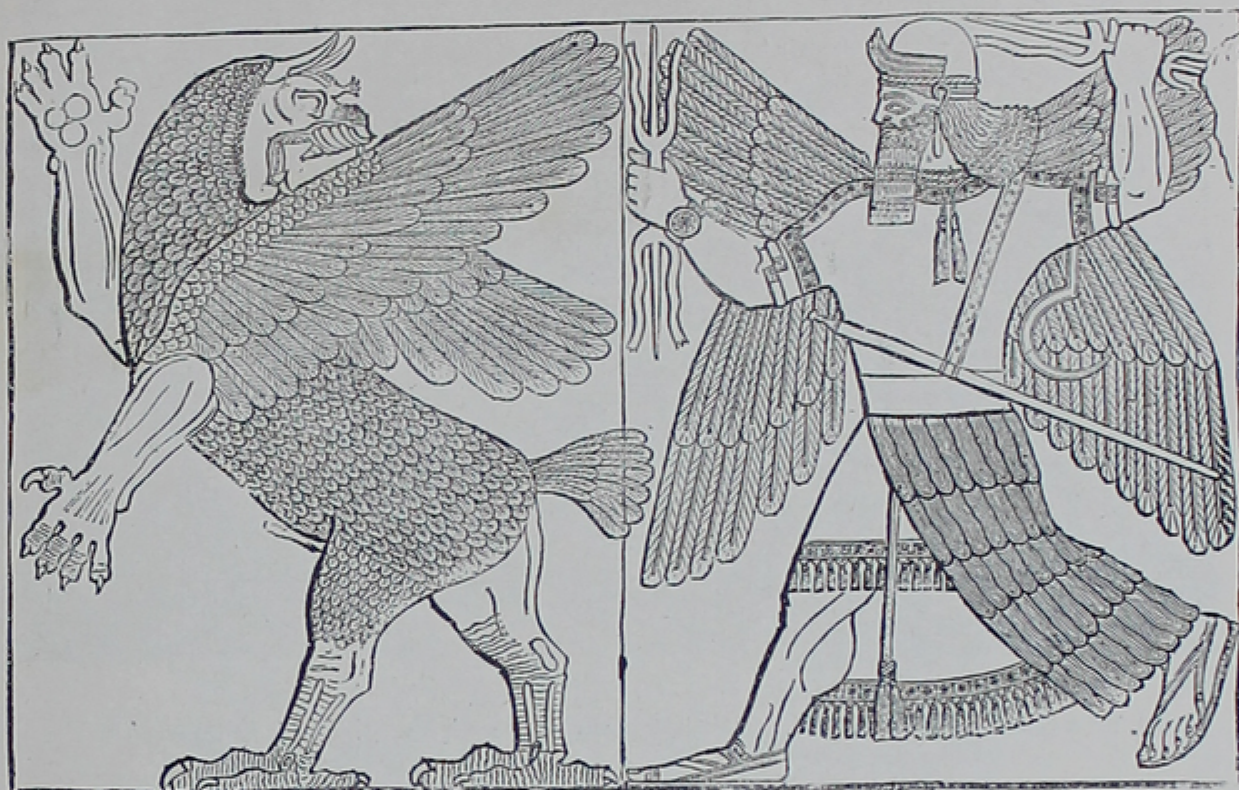
۱۱ ـ تصویرداخل قبر مرده از بابل مربوط بسده چهارم ق . م .
نقل از کتاب راگوزن تفسیر در صفحه ۱۰۱



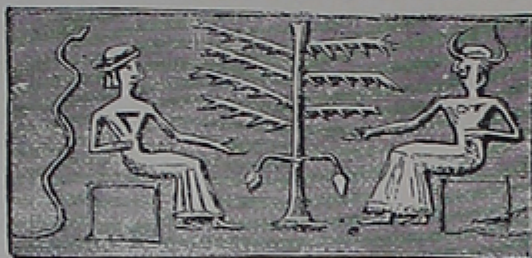
۱۲ـ تصویر دوعفریت جنگنده بابلی که رؤیت آنها اثرسحری‌داشته نقل‌از کتاب راگوزن تفسیر درصفحه ۱۰۱.



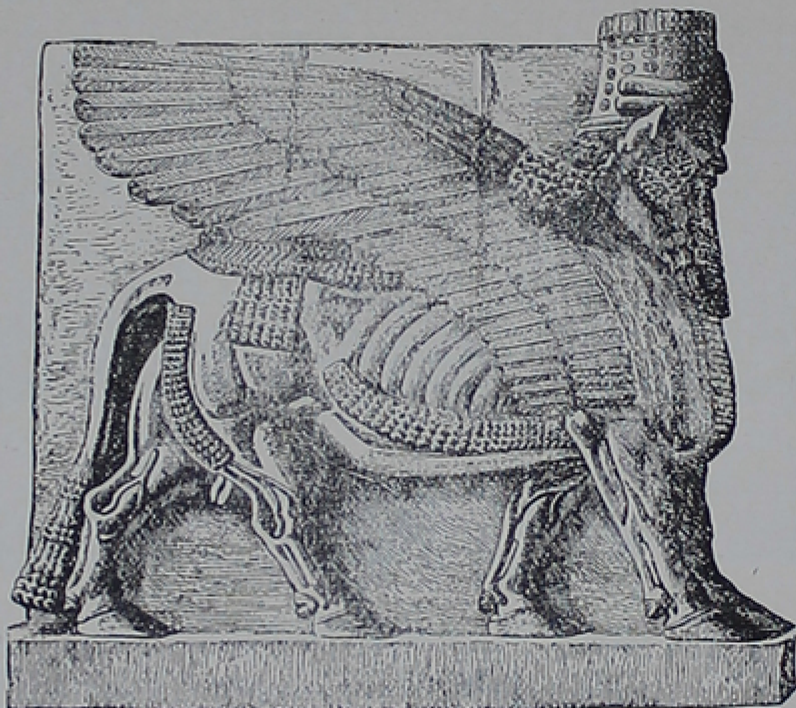
۱۳ـ تصویر دو زن بالدار در برابر درخت مقدس نقل از کتاب راگوزن. تفسیر در صفحه ۱۰۲.



۱۴ ـ تصویر جنگ ماردوک خداوند بزرگ بابل باطامات عفریت کائنات .
نقل‌از کتاب راگوزن. تفسیردرصفحه ۱۰۲.



۱۵ ـ تصویر سنگی آدم وحوا ومار از موزه بریتانیا . نقل از کتاب راگوزن .
تفسیر در صفحه ۱۰۳



۱۵ مکرر ـ تصویر کروبی آشوری در موزه بریتانیا . نقل از کتاب راگوزن
تفسیر درصفحه ۱۰۵ .



۱۵ مکرر - هیکل کروبی آشوری درموزه بریتانیا . نقل از کتاب راگوزن .
تفسیر درصفحه ۱۰۴



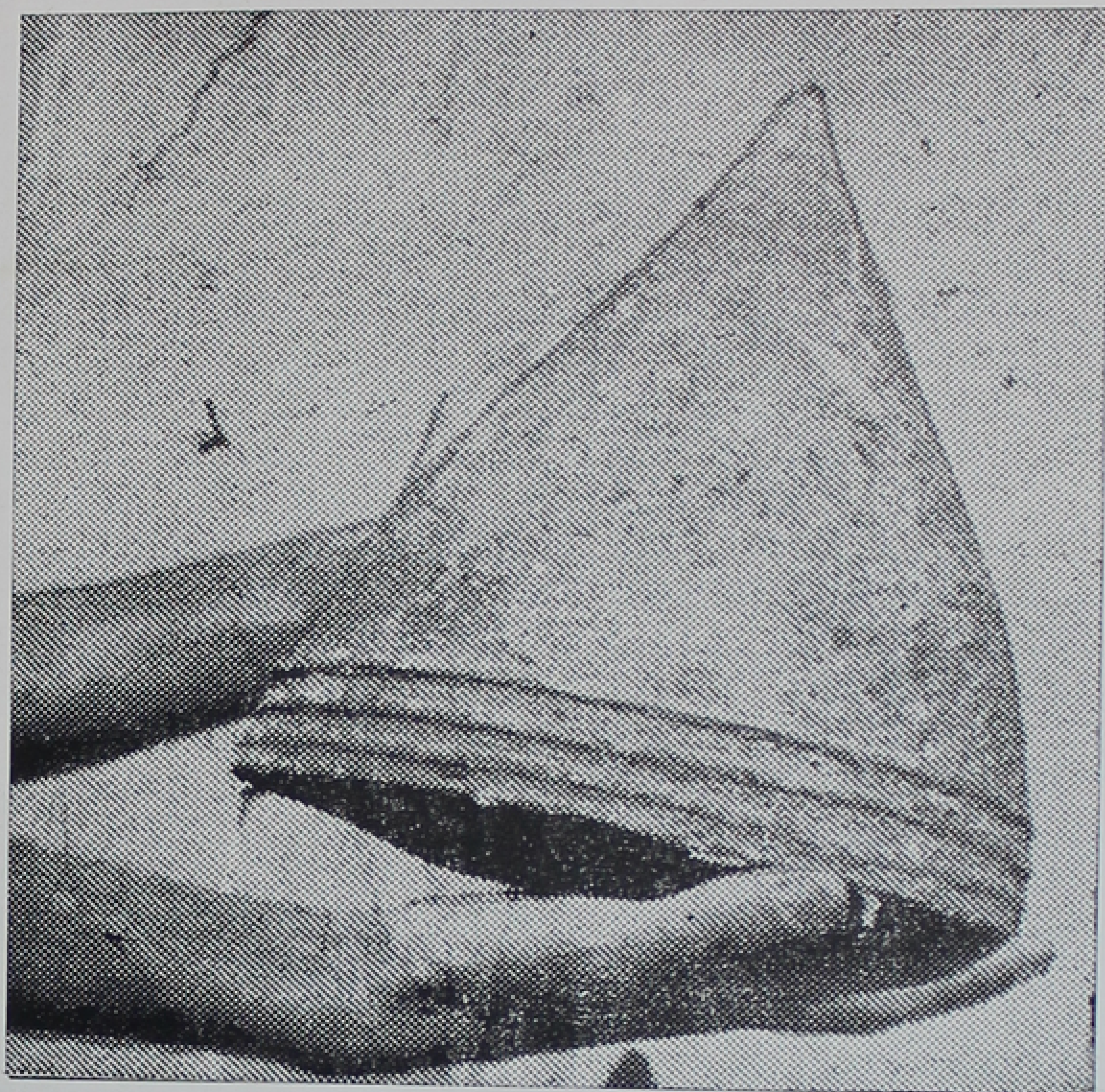
۱۶ – تصویر سارو کین آشوری (یاضحاک تازی) نقل از کتاب راگوزن ۰ عبارت (یاضحاک تازی) رامحض توضیح اضافه نمودیم؛ ودراصل کتاب؛ از این عبارت ویا ازآزی دهاك بابلی صحبت بمیان نیامده است . تفسیر درصفحه ۱۲۲.



۱۷ ـ تصویر کاسه طلائی کشف شده ازتپه حسنلو . نقش ماهی کارا *Cara* که در اوستا آمده زیراین تصویر دیده میشود . تفسیر درصفحه۱۲۳ .



۱۸ـ تصویر کلاه خود آرگیشتی پادشاه اورارتو مربوط بسده هفتم قبل ازمیلاد ازموزه مسکو.
نقل از کتاب مون گیت • تفسیر در صفحه ۱۲۶ .



۱۹ ـ تصویر کلاه خودجنگجوی اورارتو ازتپه حسنلو. نقل‌ازروزنامه اطلاعات
تفسیر درصفحه ۱۲۶.

بخش پنجم

کوروش بزرگ هخامنشی

۵۵۰ تا ۵۲۸ ق . م .

اوضاع جهان درطلیعه سلطنت کوروش بزرگ

کوروش بزرگ رامورخان یونانی از فتوحات وی در کشور های غربی شناخته‌اند و از حوادث سلطنت او درمشرق وشمال شرقی ایران بی اطلاع بودند . نام پارس و ماد در یونان وقتی بمیان آمد که کوروش بزرگ لیدیه و فینیقیه و بعضی جزائر دریای مدیترانـه را تحت حکمرانی خود قرار داد و از اینجهت در کتابهای یونانی آنچه راجع بکورش و شرح احوال وی یاد شده تماماً مربوط بحوادثی است که در کشور های غربی اتفاق افتاده و کمتر از لشگر کشیهای او در مشرق وشمال شرقی ایران بحث و گفتگو شده است وچون کتابهای فارسی نیز تا کنون در اینموضوع از کتب یونانی اقتباس گشته بر اثر آن تاریخ لااقل یك سوم ازسلطنت کوروش بفراموشی سپرده شده است و حال اینکه معقول نیست یك پادشاه جهانگشائی‌مانند کوروش‌بزرگ بهترین‌اوقات جوانی وابتدای‌سلطنت خود رادرمدت هفت سال بتعطیل‌وتسامح گذرانده باشد واقدام درتسخیر بابل را که دروسط امپراطوری وسیع وی مانند یك مرکز فساد بشمارمیرفت بتأخیر انداخته باشد . حقیقت این است که کوروش در اینمدت دقیقه‌ای آرام ننشسته و اوقات گران بهای خودرا درجنگ با تورانیان دشمن دیرینه ایرانیان و کیانیان سپری

ساخته است و در این جنگها نیز بایك پادشاه سرسخت و مقتدر و لجوجی مانند افراسیاب تورانی سروکارپیدا کرده وبالاخره بردشمن فائق‌آمده وهمه را مغلوب و تار و مار ساخته است. این جنگها از خونین ترین حوادث زنده گانی کوروش بزرگ محسوب می‌شود وشرح آنها باختصار در کتاب اوستا و بتفصیل درشاهنامه فردوسی بنام کیخسرو کیانی‌متحد کننده اقوام ایرانی‌نقل‌شده است وهردوشخصیت با یکدیگر مطابقت مینمایند.

در زمانی که کوروش پدید آمد پادشاه مصر مانند فراعنه دو هزار سال قبل خود را خدای روی زمین می پنداشت و کوشش میکرد هرم خود را که خوابگاه ابدی ومقبره وی بود بلندتر از پیشینیان بنا کند تا به‌آسمانها نزدیکتر باشد.

نابونائید پادشاه بابل با کوروش‌بزرگ همزمان بود وچون ازمردم پایتخت خود رضایت نداشت در صدد بر آمد ماردوك **Marduk** خداوند بزرگ بابل را ضعیف سازد تا براثر آن مردم پایتخت نیز ناتوان شوند و از اینجهت خداوند ماه را در شهرحران بدرجه بزرگ خداوندی رسانید وخواهرخودرا بسرپرستی معبد وی گماشت.

وقتی کوروش بزرگ شهر بابل را در محاصره گرفت پادشاه بابل درمقام چاره جوئی‌برآمد و دستورداد‌هیکل ومجسمه همه خداوندان‌خارج را درشهر بابل جمع کردند و با آنان در بتخانه ازاکیل و با حضور ماردوك خداوند بزرگ بمشورت پرداخت.

دولت ماد درمغرب ایران تازه باستقلال رسیده ودرشاهراه ترقیات وارد شده بود اما بوالهوسی وبی خبری‌آستیاك پادشاه ماد مانع بزرگی دراین ترقیات پدید آورد وجریان امور را دراین کشور وسیع بحالت وقفه ورکود انداخت.

ازقلمرو سلطنت پادشاهان کیانی چهار کشور ایرانی نشین یعنی سغد وبلخ و پارت و خوارزم در مدت چند سده بترقیات شایانی نائل آمده بودند و پایه‌های بزرگ از مدنیت آریائی در هر کدام استوار گشته بود اما تورانیان در زمان

مقارن با سلطنت کوروش در کشورهای نامبرده رخنه کردند وایرانیان دربرابر آنان ضعیف شدند وپهلوانان وبزرگان ایران درسیستان وجنوب پارت جمع آمدند و بفکر چاره جوئی افتادند . دراین زمان است که وقتی از لشکرکشی کوروش بزرگ بشمال ایران با خبر گشتند همه از وی پشتیبانی کردند و بردشمن فائق آمدند . اگر کوروش بزرگ پدید نمی آمد از کجا معلوم که افراسیاب تورانی دمار از روزگار ایرانیان درنیاورده بود .

مقصود اینست که خواننده گرامی توجه حاصل نماید پیدایش کوروش بزرگ در دنیای قدیم از مهمترین حوادث جهان بشمار می آید . کوروش در آن زمان بایك دنیای کهنه و ناجور روبرو شد و همه کشور ها را درهم ریخت و بر روی آنها شالوده نوین برپا کرده و این شالوده را برپایه و اساس تمدن آریائی و ایرانی استوار نمود و همه اقوام متمدن جهان را زیر یك پرچم قرارداد و اختلاف را از میان این اقوام برانداخت و همه را در عبادت خدایان خود آزاد گذارده و بهمین جهت است که دانشمندان و محققان اروپائی ازعظمت و بزرگ منشی و رادمردی کوروش بسی‌سخنها گفته ووی‌را بلقب بزرگ ملقب ساخته‌اند واکنون بشرح احوال وی میپردازیم .

کوروش بزرگ و تشکیل دولت پارس

راجع بسلطنت اجداد کوروش بزرگ در میان محققان بحث فراوان شده و این بحث ناشی ازاین است که داریوش کبیر در کتیبه بیستون خود را پادشاه نهم از دو شاخه ازاولاد هخامنش دانسته وچنین مینویسد (داریوش شاه گوید . از نژاد من هشت تن پادشاه بودند و نهمین منم . ما از دوشاخه پادشاهیم) . موضوع دو شاخه بودن پادشاهی همان است که در پیش نقل کردیم واولاد هخامنش هم در آنشان وهم درپارس و گاهی درهردو دستگاه سلطنت داشته‌اند وبشرحی که راجع بسلطنت کوچك آنشان توضیح دادیم قبل از کوروش بزرگ از اولاد هخامنش شش تن بشرح زیر بسلطنت رسیده‌اند و کوروش بزرگ هفتمین میباشد .

۱ - هخامنش — درپارسوماش‌دستگاه سلطنت داشته است.

۲ - چیشپش پسر هخامنش — پادشاه بزرگ، پادشاه آنشان.

۳ - کوروش اول پسر چیشپش — پادشاه بزرگ، پادشاه آنشان.

٤ - آریا رمنس پسر چیشپش — پادشاه بزرگ، پادشاه پارس.

۵ - آرشام پسر آریا رمنس — پادشاه بزرگ، پادشاه پارس.

٦ - کامبوجیه‌اول‌پسر کوروش‌اول — پادشاه بزرگ، پادشاه آنشان.

۷ - کوروش‌بزرگ پسر کامبوجیه — پادشاه بزرگ، پادشاه پارس، پادشاه همه ممالك، پادشاه بابل.

درمیان محققان بعضی‌آرشام وبعضی دیگرخود هخامنش‌را درجزو پادشاهان بشمار نیاورده‌اند و برخی دیگر ویشتاسب پدر داریوش را از جمله نه نفر که داریوش در کتیبه بیستون یاد آور شده محسوب داشته‌اند اما جد ولی که مادربالا ترتیب دادیم بحقیقت نزدیکتر است زیرا پس از کشف کتیبه آرشام ازخرابه‌های اکباتان سلطنت وی قابل تردید نیست وهخامنش نیز گرچه عنوان شاهی نداشته ولی تردید نیست که دستگاه سلطنت برای خود برپا ساخته بود و ویشتاسب پدر داریوش کبیر اگر درپارت بنام کی گشتاسب سلطنت نموده پادشاه دست نشانده از طرف کوروش بزرگ بود نه اینکه از سلاطین مستقل باشد.

کوروش بزرگ پس از فوت کامبوجیه در سال ۵۵۹ ق.م. خود را در پارس پادشاه آنشان نامید و از طفولیت راجع باوضاع دربار ماد و بوالهوسی آستیاگ پدر بزرگ مادری خود آگاهی داشته و با هارپاکوس سردار بزرگ ماد درباطن ارتباط برقرارنمود ونقشه تسخیرماد را فراهم کرد ودرسال ۵۵۰ ق.م. برضد آستیاگ لشگر کشید وتا نزدیك اکباتان پایتخت ماد تاخت و درنخستین بر خورد بی‌آنکه جنگ و نبرد بمیان آمده باشد سرداران ماد بکوروش تسلیم شدند و آستیاگ گرفتار و اسیر گردید و اکباتان پایتخت ماد بدست کوروش افتاد وهمه خزائن و گنج ماد جزو غنائم بشهرشوش پایتخت کوروش فرستاده شد

و اکباتان پایتخت دوم وی گردید و دفتر بایگانی کوروش دراین شهر بر قرار شد. کوروش دراین جنگ باآستیاگ خوش رفتاری کرد و وی تا آخر عمردر یکی از شهرهای ماد برفاهیت گذرانیده وباین‌ترتیب کوروش هخامنشی در کشور وسیع ماد وپارس وآنشان تسلط یافته است.[۱]

نابونائید Nabonaid در زمان کوروش بزرگ در بابل سلطنت میکرد و حوادث و اتفاقات را در هر سال روی کتیبه‌های سنگی و آجری می نگاشته و اکثر این کتیبه‌ها از حفریات بدست آمده از آنجمله در یك کتیبه سنگی راجع بوقایع سال ۵۵۰ ق. م. چنین مینویسد (آستیاگ پادشاه ماد با سپاه خود برضد کوروش پادشاه آنشان پیش رفت اما این سپاه بر ضد آستیاگ شورید و وی در دست کوروش گرفتار و اسیر شد. کوروش بسوی اکباتان پیش رفت و همه طلا و نقره و اشیاء نفیس پایتخت ماد را برسم غنیمت بشهر شوش فرستاد). در این کتیبه کوروش بنام پادشاه آنشان نامیده شده اما نابونائید در کتیبه‌سال ۵۴۶ق.م. کوروش را بعنوان پادشاه پارس خوانده و ازاین دو کتیبه معلوم میشود کوروش در این مدت سه سال تسلط خود را در شهرستانهای دیگر ماد از قبیل ارمنستان و آذربایجان برقرار کرده وسپس درپارس تاجگذاری نموده و خود را پادشاه پارس خوانده وتصویرخودرادرسنگ‌تراشی‌پازارگاددرتخت‌جمشیدبیاد گار گذارده واین تصویررا از کتاب (قدیم‌نقش‌ایران) تحت شماره۲۰ نقل‌مینمائیم‌ودرمحل‌خودتوضیح خواهیم‌داد ودراین‌زمان‌است که دولت بزرگ پارس‌درایران‌رسماً تأسیس‌یافته‌است.

در زمانی که کوروش بتأسیس دولت پارس توفیق حاصل کرد دولت بابل در مجاورت آن یگانه دولت مقتدر بشمار میرفت ولی نابونائید خودرا دراموردینی گرفتارنموده وضعیف شده بود ویگانه خطرممکن‌بود ازناحیه کرزوس Croesus پادشاه لیدیه فراهم شود باینمعنی که وقتی کوروش بتصفیه کار مشرق و شمال

---

۱ - رجوع شود بکتاب اولمستید صفحه ۲۶. ایضاً تاریخ کمبریج جلد سوم صفحه یك وجلد چهارم صفحه ۷.

شرقی ایران مشغول شود پادشاه لیدیه با فرعون مصر متحد گردد و در پیشرفت کار وی اسباب زحمت فراهم آید. بنابر این کوروش پس از تاجگذاری در پازارگاد لشگری آماده ساخت ودر زمستان سال ۵۴۷ ق.م به‌آسیای میانه عزیمت نمود و بسوی سارد پایتخت لیدیه پیش رفت و چون کرزوس برای تسلیم حاضر نگردید در بهارسال ۵۴۶ ق.م. سارد را در محاصره گرفت و پس از چند جنگ سخت بتسخیر لیدیه موفق شد و وقتی فاتحانه وارد پایتخت گردید معروف است کرزوس تل آتش فراهم ساخته و در نظر داشت خود و خانواده خود را در آن بسوزاند اما کوروش سر رسید و از منظور وی جلو گیری کرد وبا وی‌بمهربانی رفتار نمود ویکنفر حاکم در سارد گماشت وبتصفیه امور جزائر یونان که بعضی مانند فینیقیه از لیدیه تبعیت مینمودند و بعضی دیگر نزدیك سواحل مدیترانه باستقلال میزیستند پرداخت و این جزائر را با سرزمین لیدیه بدو ساتراپی منقسم کرد و هردو را جزو قلمرو دولت پارس قرار داد و خود با غنائم و گنج فراوان که ازسارد بدست آورده بود همراه باپادشاه لیدیه وخانواده وی بایران‌باز گشت. در اینموقع چنین بنظر میرسید که کوروش پس از تسخیر لیدیه بفکرفتح بابل افتاده باشد تابفراغت خاطر بتواند متصرفات وسیع خودرا تحت سازمان جدید قرار دهد و از آنها دنیای نوی بسازد اما کوروش در انجام این منظور مدت هفت سال تأخیر نموده و بعجله بایران باز گشته است.

اکنون باید دید کوروش در انجام این منظور مدت هفت سال که بابهترین دوران جوانی و ابتدای جهانگشائی وی مصادف است و لااقل یك سوم از سلطنت او را تشکیل میدهد در چه امور اشتغال داشته است. محققان ارجمند ایرانی تا کنون نتوانسته اند باین پرسش جواب دهند و فقط باختصار اشاره کرده‌اند که کوروش در اینمدت بتصفیه کار مشرق ایران پرداخته است از آنجمله در کتاب ایران باستان صفحه ۲۲۹ مینویسد (درلشگر کشی کوروش بممالك شرقی تردید نیست و این لشگر کشی بین سالهای ۵۴۶ تا ۵۳۹ ق.م. روی داده و کوروش

همینکه از سقوط سارد مطمئن شد بایران باز گشت وممالك شرقی را تحت اطاعت خود در آورد وتا سیحون پیش رفت وشهری در کنار آن بنانهاد که بعدها بنام شهر کوروش موسوم شد) این اندازه توضیح برای هفت سال حوادث سلطنت یك پادشاه جهانگیر وجهانگشا مانند کوروش کافی نیست و محققان دیگر نیز در این زمینه کم وبیش بطور مبهم سخن گفته انداما ما عقیده داریم که حوادث ووقایع سلطنت کوروش در این مدت افزون تر ازاتفاقات بقیه مدت پادشاهی وی وبلکه خونین‌تر ومهمتر از همه آنهابوده واین حوادث را میتوانیم درجنگ باتورانیان شمال ایران خلاصه نمانیم . کوروش بزرگ در تمام مدت مزبور با افراسیاب پادشاه مقتدر تورانی پنجه نرم کرده و بالاخره بر وی غالب آمده و بجنگ طولانی ایرانیان مشرق وشمال شرقی ایران باتورانیان پایان داده وایران را از مزاحمت آنان رهائی بخشیده ودولت تورانی را تارومار ساخته است وازاینجهت عقیده دارم که کوروش بزرگ هخامنشی همان کیخسرو کیانی است که جنگهای وی همراه پهلوانان ایرانی با افراسیاب در اوستا و در شاهنامه فردوسی بتفصیل نقل شده و ضمناً با افسانه ها وداستانهای ملی آمیخته وباید دلائل خود را برصحت این عقیده توضیح دهیم واین موضوع در تاریخ قدیم کشور ما بسی اهمیت دارد و از این راه است که بخوبی میتوانیم حوادث زمان کیانیان و داستانهای ملی باستانی را با سلطنت هخامنشیان ارتباط دهیم واین تاریخ را از ابهام خارج سازیم .

مطابقت کوروش بزرگ هخامنشی باکیخسرو کیانی .

کوروش درسال ٥٤٦ ق . م . درمراجعت ازتسخیر لیدیه عجله وشتاب داشت واو بهمین علت برای فتح بابل توجه ننمود و بشوش باز گشت . هردوت مورخ یونانی در کتاب خود مینویسد (چون کوروش در زمان فتح لیدیه بکار های شرقی بیشتر از غربی اهمیت میداد شخصی از اهل سارد موسوم بپاکتیاس **Paktias** را بحکومت این مملکت تعیین نمود و سپس کرزوس را همراه خود برداشته عازم ایران شد . پاکتیاس همینکه کوروش را دور دید دعوی استقلال کرد . این خبر

در راه بکوروش رسید و وی مازارس از اهل ماد را بساره فرستاد که پاکتیاس را گرفته نزد وی روانه کند). ازاین عبارت معلوم میشود کوروش ازحوادث شمال ایران و اقتدار افراسیاب تورانی با خبر بوده و تصفیه این امور را بـر فتح بابل و تنبیه پاکتیاس مقدم شمرده وبعجله بایران باز گشته و بجنگ تورانیان ویکسره کردن کار شمال و شمال شرقی ایران پرداخته است و چون این حوادث در اوستا وشاهنامه فردوسی بنام کیخسرو کیانی نقل شده است قبلا باید دلائل خود را راجع بمطابقت این پادشاه باکیخسرو کیانی نقل نمائیم.

بنا بدلائل عدیده ثابت وواضح می شود که کوروش بزرگ هخامنشی همان کیخسرو کیانی است واین دو نام متعلق بیك شخص ویك پادشاه میباشد و توجه در این دلائل شایان بسی دقت است واز روی آنها بسیاری از مشکلات ومبهمات تاریخ باستانی کشور عزیز ماحل وروشن میگردد وبعضی راباختصاردرزیر نقل مینمائیم:

اولا ـ نام کیخسرو در ترجمه پهلوی اوستا بلفظ هئوسروه Haosravah یا هوسروه Husravah آمده و در فارسی بخسرو تبدیل شده است و خسرو یا هئوسروه ازحیث تلفظ با کوروش شباهت کامل دارد ومختصر تفاوت نیز ازتفاوت در لهجه شمالی نسبت بلهجه جنوبی ایران پدید آمده است.

دوم ـ کوروش در زبان یونانی بلفظ سیروس Cyrus ذکر شده و این لفظ مخفف سئوسروس Seosravas میباشد و سئوسروس نیزدر زبان سانسکریت نام کیخسرو کیانی است ودرحقیقت میتوان گفت که لفظ سیروس نام یونانی کوروش از نام اصلی کیخسرو درزبان سانسکریت اشتقاق یافته است واصولا حرف (س) در سانسکریت به(ه) اوستائی تبدیل میشد چنانچه سوما Soma بمعنی شربت مخصوص به هوما Homa ولفظ ویوسوانت vivasvant پدر جمشید به ویوهوانت و آسورا Asura به اهورا و سند به هند مبدل شده است.

سوم ـ در اوستا برای کیخسرو کیانی اوصاف و مشخصاتی ذکر شده واین اوصاف در تاریخ ایران قدیم بغیر از کوروش بزرگ هخامنشی نمی‌تواند شامل حال

پادشاه دیگری باشد از آنجمله کیخسرو دریشت دهم اوستا بصفت (متحد کننده اقوام ایرانی) توصیف شده و این صفت وقتی میتواند شامل حال کیخسرو شود که با کوروش بزرگ منطبق باشد والا هیچکدام از پادشاهان کیانی در هیچ زمان از ازمنه تاریخی در میان اقوام ساکن درشهرستان های غربی ایران سلطنت نکرده‌اند وسروکار آنان باتورانیان در بلخ و سغد وخوارزم وپارت ومازندران سپری گشته است وحتی سر گذشت اقوام ماد ومانای وپارس نیز در کتیبه های آشوری، معلوم و مشخص است وهمه وقت باپادشاهان آشوری ارتباط داشتند وازساکنان مشرق وشمال شرقی ایران جدا بوده‌ند وفقط کوروش بزرگ است که اقوام ایرانی مغرب را با مشرق وشمال شرقی متحد ساخته و زیر یك پرچم گردآورده است .

چهارم ـ دریشت دهم اوستا چنین مینویسد (کیخسرو کیانی متحد سازنده کشورهای ایرانی روبروی دریاچه ژرف و شور چئچست **çaeçest** (یا ارومیه) یکصداسب، یکهزار گاو وده هزار گوسفند به ایزد درواسپ**Druasp** قربانی کرد و از وی درخواست نمود که در همه کشور های ایرانی شهریار گرده و بهمه انسانها ، دیوها ، پریها وجادوها مسلط باشد وبتواند گردونه خود را در جنگ با افراسیاب نابکار تورانی جلوتر براند واز راه طویل وتاریك وازجنگلها عبور کند ودرخواست وی پذیرفته شده است) . همچنین در محل دیگرازیشت نامبرده چنین مینویسد (هومای درخشنده باچشمهای طلائی دربالای کوه به ایزد درواسپ**Druasp** یکصداسب، یکهزار گاووده هزار گوسفند قربانی کرده وازوی درخواست نموده که بتواندافراسیاب خرابکار تورانی را دربند وزنجیر کشد واسیرسازه وبه کیخسرو کیانی تسلیم نماید تا وی را روبروی دریاچه ژرف وشور چئچست بهلاکت رساند ودرخواست مزبور پذیرفته شده‌است [۱].

دریشت های نامبرده همه جا نام دریاچه ارومیه یا چئچست بمیان آمده و

۱ـ رجوع شود به هارلز کتاب اوستا صفحه۴۱۹ و۴۴۳و۴۴۴. ایضاًدارمستتر کتاب زند اوستا جلد دوم صفحه ۳۷۹و۴۳و۴۳۷.

این دریاچه ویا این ناحیه در زمان قدیمتر جزومتصرفات پادشاه آشور بشمارمیرفت ومعقول نیست که قلمرو سلطنت کیخسرو کیانی در بلخ وسغد وپارت و خوارزم و سیستان باشد ولی افراسیاب را درخارج از کشورخود بقتل رساند اما کوروش پس از تسخیر ماد درآذربایجان نیز تسلط داشته است و وقتی بشمال ایران لشگر کشیده و در مازندران و گرگان بجنگ تورانیان پرداخته مرکز فرماندهی و ستاد خود را در ناحیه ارومیه ومانای که محل سکونت و تجمع اقوام ایرانی بود قرار داده واز این جهت در اوستا ازناحیه مزبور بکرات یاد شده است.

پنجم ـ اولمستید دانشمند امریکائی در کتاب خود نقل کرده که کوروش بزرگ در لشگرکشی به شمال ایران پس ازتسخیر گرگان گشتاسب یاویشتاسپ را بحکومت پارت و گرگان گمارده است و این گشتاسپ همان ویشتاسپ پدر داریوش کبیرو کی گشتاسپ کیانی‌است که طبق‌اوستا و شاهنامه فردوسی جانشین کیخسرو کیانی بود و در شمال ایران به سلطنت رسیده و از کیانیان بشمار رفته است. این گشتاسب باکوروش خویشی داشته و هر دو از خاندان هخامنشی بودند وزمان سلطنت گشتاسپ با سلطنت کوروش و کامبوجیه و اوائل سلطنت پسر خود داریوش کبیرمصادف است ودر شمال ایران دستگاه سلطنت داشته وبهمین جهت در اوستا بنام کی گشتاسپ از پادشاهان کیانی شمرده شده است.

ششم ـ زرتشت طبق‌مندرجات کتب زمان ساسانیان درسال ۵۷۰ ق.م. متولد شده وسن و سال وی در ابتدای سلطنت داریوش کبیربه پنجاه رسیده بود ودر همین زمان است که گشتاسب یا ویشتاسب از سلطنت پسر خود استفاده کرده و در شمال ایران دستگاه سلطنت خود را رنگین ترساخته و از زرتشت حمایت نموده و دین وی را در پارت و شمال شرقی ایران رواج داده است واکثر دانشمندان غربی از آنجمله اولمستید و برستد Bristead نیز تولد زرتشت را در سال مزبور تأیید نموده‌اند.[۱]

---

۱ ـ رجوع شود به کتاب اولمستد صفحه ۹۴ وکتاب برستد صفحه ۲۵۹.

بنابراین مطابقت کوروش هخامنشی با کیخسرو کیانی ومطابقت ویشتاسپ پدر داریوش کبیر با کی گشتاسپ و همچنین تاریخ تولد زرتشت در سال پانصد و هفتاد قبل از میلاد قابل تردید نیست و هریك از این سه موضوع مانند سرنخی است که وقتی بدست آمد برای گشودن گره و عقده های دیگر نخ کافی خواهد بود و از روی آن بخوبی میتوانیم مشکلات تاریخی داستان های ملی را حل و روشن کنیم و زمان پادشاهان کیانی را معلوم داریم و با پادشاهان هخامنشی ارتباط دهیم و بسیاری از مسائل تاریخی ایران قدیم را که بنظر محققان ارجمند ایرانی لاینحل مانده حل و واضح سازیم و ما دراین عقیده ابتکار ننموده‌ایم بلکه دانشمندان ارجمند اروپائی امثال دارمستتر فرانسوی و یوستی آلمانی در کشف این راز حق تقدم دارند و باید ازافکار وعقاید این دانشمندان درخدمت بفرهنگ و تاریخ ایران قدردانی نمائیم ولی متأسفانه در عصر حاضر بعضی‌ازمحققان ایرانی نه تنها از عقیده آنان پیروی ننموده اند بلکه مخالفت کرده‌اند و بالاتر از همه ابراهیم پورداود دراین‌مخالفت افراط کرده و درصفحه۲۶۱ جلد دوم کتاب ادبیات مزدیسنا مینویسد (راست است برخی از اعمال کیخسرو آنطور که درداستانهای ملی است ببعضی از اعمال کوروش بزرگ هخامنشی شبیه است ازآنجمله بزرگ شدن کوروش در میان‌شبانان آنطوری که هردوت و مورخین دیگر یونانی ذکر کرده‌اند وبخوبی یاد آور داستان کودکی کیخسرواست وقسمتی از اخبارات این مورخین راجع بهخامنشیان افسانه ها و داستانهائی بوده که در همان عهد در میان ایرانیان رائج بوده وبگوش یونانیان رسیده است) . این استدلال از سرتا پا مبنی بر اشتباه است زیرا ما نیز در افسانه بودن داستان طفولیت کوروش یا کیخسرو کیانی تردید نداریم وبهمین جهت در جرگه دلائل خودمان وارد ننمودیم اما این افسانه ها موجب نخواهد بود که مدارك صحیح ویقینی را نادیده انگاریم و براثر آن سر گذشت پادشاهان کیانی و داستانهای ملی را غیر واقعی ویا مربوط بسده هشتم و نهم ق . م بدانیم وبابهام مطلب بیافزائیم .

پور داود در تأیید استدلال مزبور در صفحه ۲۱۲ کتاب خود چنین مینویسد (ازاینکه در گاتها بهیچوجه اسمی ازهیچیك از پادشاهان هخامنشی بمیان نیامده و ابداً اشاره بسلطنت پادشاهان مقتدر این سلسله نگردیده بجای خود محفوظ است ودر سائرقسمتهای اوستا نیز که بحکم علم اشتقاق چند سال متأخر از گاتها است ابداً نامی ازهخامنشیان ونامواران آن عهد نیست وشاهنشاهان این سلسله که کوروش و کمبوجیه و داریوش وخشیارشا وغیره باشد در سراسر دنیای قدیم معروف بودند چطور ممکن است که در کتاب دینی ایرانیان از آنان ذکر نشده باشد) . این عبارت بقدری بی پایـه و سست است که خواننده گرامی میتواند با مختصر دقت بر بی اساسی آن توجه نماید . در اوستا علت اینکه نام هئو سروه یا کیخسرو ذکر شده برای این است که وی بدلائلی که ذکر کردیم همان کوروش بزرگ میباشد و هم زمان با زرتشت بوده وبااین ترتیب مورد نداشت نام پادشاهان دیگر هخامنشی امثال کمبوجیه و داریوش و خشا یارشا دراین کتاب بمیان آمده باشد زیرا همهآنان اززمان زرتشت متأخر بودند وهر گاه تصور شود فرضایشتهای اوستا در زمان بعد از زرتشت سروده شده در اینصورت از عدم ذکر نام پادشاهان هخامنشی باکی نخواهد بود زیرا درتدوین آنها چنین وانمود شده که منسوب به زرتشت است و از اینجهت مورد پیدا نمیکرد که از پادشاهان متأخر از زرتشت ذکر شده باشد چه رسد باینکه روحانیان زرتشتی و نویسندگان زمان ساسانیان نه تنها نام همه پادشاهان هخامنشی را ازلحاظ اینکه در دین قدیم آریائی باقی مانده بودند و یا تعصب دینی نداشتند همه جا بفراموشی سپردهاند بلکه از ذکر نام پادشاهان اشکانی نیز که در سرزمین ایران پانصد سال سلطنت کردهاند بهمان علت خودداری نمودهاند واین موضوعیاست که جملگی برآنند وقابل انکارنیست. بنابراین انتظار پورداود باینکه دراوستا بایستی ازپادشاهان هخامنشی نامی بمیان آمده باشد بیمورد است و اما استدلال باینکه پادشاهان هخامنشی همه زرتشتی مذهب بودند مبنی براشتباه است و در محل خود توضیح خواهیم داد و در زمان

هخامنشیان دین زردتشت در ایران رواج یافته اما این پادشاهان نه تنها در دین قدیم آریائی باقی بوده‌ند بلکه برخلاف پادشاهان ساسانی بهیچوجه تعصب دینی نداشته‌اند و در هر کشور وارد میشدند ویا فتح میکرده‌ند خودشان را به دین همان کشور رنگ آمیزی میکرده‌ند وحتی داریوش کبیر بشرحی که نقل نموده‌یم نه تنها در کتیبه بیستون لفظ دیو را که مطرود زرتشت است بمعنی خداوند استعمال نموده ازاقدام گماتا راجع بخراب کردن معابد قدیم ایران و اشاعه دین زرده‌تشت درباقی شهرستانها جلوگیری کرده است و حال اینکه پدر وی ویشتاسپ یا کی گشتاسپ درشمال ایران دین زرتشت را ترویج میداده است .

اکنون میتوانیم ازلشگر کشی کوروش بزرك هخامنشی یا کیخسرو کیانی در شمال و شمال شرقی ایران باختصار توضیح دهیم ومعلوم داریم که این شاهنشاه مدت هفت سال ازابتدای سلطنت خود تازمان تسخیر بابل راچگونه گذرانیده است .

لشکر کشی کوروش بزرگ بشمال ایران

کوروش بزرك پس از مراجعت از تسخیر لیدیه بشمال ایران لشگر کشید و این زمان مصادف با موقعی است که تورانیان در سغد و خوارزم و نیسایه وسپس در گرگان ومازندران نفوذ یافته وتحت رهبری پادشاه کاردان خودشان افراسیاب تورانی که در اوستا بنام فرانراسیان **Franrasian** نامیده شده بقدرت فراوان رسیده و متصرفات کوروش را در ماد و آذربایجان بمخاطره انداخته‌اند و بر اثر آن ایرانیان شمال شرقی ایران افزون تر از همه در معرض تجاوز و تاخت و تاز تورانیان قرار گرفته‌اند . این وضعیت را فردوسی درشاهنامه از بوالهوسی وسستی کیکاوس ناشی دانسته وبرای وی افسانه‌ای ترتیب داده وازآسمان پیمائی کیکاوس وجدا شدن فرایزدی از وی سخن گفته‌است اماقطع‌نظر ازاین‌افسانه ها بقیه داستان ازقبیل افراسیاب وشکست ایرانیان دربرابر وی وپدیدآمدن قحطی تماماً درایران حقیقت دارد . دراین زمان است که بزرگان وپهلوانان ایرانی در سیستان و یا در بلخ دورهم گرد آمده وبفکرچاره جوئی افتاده‌اند و وقتی ازلشگر کشی کوروش

بزرك بشمال ایران واز داستان جنگ وی با افراسیاب با خبر شده‌اند همه یکدل و یکجهت بحمایت و پشتیبانی وی برخاسته‌اند و با جان و دل همراه کوروش با تورانیان جنگیده و پس از جنگهای ممتد و متوالی بردشمن فائق آمده‌اند و سپس کوروش را بنام خسرو در ردیف پادشاهان کیانی قرار داده و بفر و برز ایزدی آراسته و بنام هئو سروه کیانی نامیده‌اند و پس از مراجعت وی بجنوب ایران ویشتاسپ یا هیستاسپ پدر داریوش بزرك راکه در تمام جنگها همراه کوروش و بحکومت سرزمین وسیع پارت و گرگان منصوب بود ودستگاه سلطنت برای‌خود ترتیب داده بود در اوستا بنام کی گشتاسپ جانشین او شمرده‌اند. اولمستید دانشمند امریکائی در کتاب خود از استرابون مورخ یونانی نقل نموده که هنگام لشگر کشی کوروش در شمال ایران اریاسپی **Ariaspi** پادشاه کوچك سیستانی خواربار لشگر کوروش را بعهده گرفت واز اینجهت درجدول پادشاهان نیکوکار وی وارد گردید. من عقیده دارم که این آریاسپی همان رستم دستان پهلوان نامی‌ایران‌است که زمان جنگ تورانیان در رکاب کیخسرو کیانی دلیریها کرده است.

بشرحی که در پیش یاد آور شدیم هیچیك از محققان راجع بلشگر کشی کوروش در شمال ایران شرح و توضیح نداده‌اند اما اولمستید دانشمند عالیقدر امریکائی در صدد بر آمده این نقیصه را رفع کند بی آنکه از مطابقت کوروش با کیخسرو صحبت کرده باشد تحت عنوان (فتوحات کوروش در مشرق ایران) شرحی نگاشته و چون مطالب این دانشمند در اینخصوص بسیار عالمانه است ولو اینکه بعضی نواقص را دارا است عیناً ترجمه و در زیر نقل مینمائیم.

«کوروش توجه‌خود‌را بسوی‌ایرانیانی که‌درمشرق‌وشمال‌ایران‌سکونت‌داشتند معطوف‌نمود. گرگان یا وارکانا **Varkana** درجنوب دریای‌هیرکانی‌قرار گرفته وحاصلخیزی آن بعلت کوه هائی است که ابرها وباد شمال را درخود جای میدهد و بارانهای سیل‌آسا بوجود می آورد. دشت مرتفع پارت یا پارتاوا **Partava** در

جنوب شرقی گرگان واقع شده و هر دو شهرستان را کوروش تحت حکومت ویشتاسپ یا هیستاسپ پسر آرشام قرار داد و این حکومت برای ویشتاسپ بهتر از آن بود که بلقب کی یا کاوی Kavi ملقب باشد و در یك حوزه کوچکتر از پادشاهان کوچك بشمار آید. پارت ازسمت مشرق تاهرات یا هراوه Haraiva که ازنام هری رود شهرت یافته امتداد دارد و مرکز آن شهر آرتوکان Artocana نام قدیم شهر هرات میباشد.

«زرنگه یا درانگیانا Drangiana (یاسیستان) درجنوب هرات ودر کنار رود اتی ماندور Etymandr واقع شده و آریاسپی Ariaspi در ناحیه این رود تدارکات خواربار لشگر کوروش را بعهده گرفت و از اینجهت نام وی در میان پادشاهان نیکو کار قرار گرفت و برای همیشه از پرداخت مالیات معاف شده است[1]. رود آراکوتا Aracota ازاتی ماندور منشعب شده و نام هارووائیش Haravatish یا آراکوزیا Araehosia (یارخج)[2] از نام این رود شهرت یافته ومرکزآن شهر قندهار Kandahar است. کوروش ازهرات بشمال متوجه شد و از رود جیحون (یا آمو دریا) گذشته وبه وخش آب Vakshab رسیده و قسمت عمده از این دشت بی‌زرع و کاشت ممکن بود از رودآبیاری شود ومحصول فراوان بدست آید و کوروش این سرزمین را بقلمرو حکمرانی خود افزود وسپس در طول رود جیحون پیش رفت و در دشت سغد Sogda قدم گذاشت و این دشت پر از باغات سبز وخرم بین جیحون وسیحون واقع شده ومرکزآن بنام مارکاندا Marcanda همان سمرقند است.

«رود جیحون در محل نامبرده بسیار پر آب بود و کوروش با لشگر خود

۱ـ لفظ آریاسپ باحتمال‌قوی نام‌یونانی رستم پهلوان نامی‌ایران است که در زمان کیسخرو یاکورش در زرنگه یاسیستان دستگاه سلطنت داشت واز خانواده زال‌ونریمان سیستانی است.

۲ ـ منظور دانشمند تعیین محل رخج یا زد همین کشور ایرانی نشین است که در وندیداد آمده وما در ابتدای کتاب نقل نمودیم.

بوسیله خیکهای بادی که برای عبور ازآب درآن زمان معمول بود ازرود گذشت و قوم ماساژت Massageta را در آنطرف رود سیحون یایا کسارت Jaxartes و همچنین خوارزمیها را درفلات خیوه و در طول جیحون سفلی مطیع خود ساخت و همه اراضی دراین‌سرزمین جزواملاك اختصاصی گردید ورود سیحون را مرزطبیعی قلمرو حکمرانی خود تعیین نمود و برای جلو گیری از تجاوز احتمالی اقوام تورانی از آسیای مرکزی هفت پاسگاه در این محل بنا نمود و آنها را بنام غزه gaza نامید و شهری درآنجاساخت که بنام شهر کوروش موسوم شده است.

کوروش از مرز مزبور مراجعت کرد و پس‌ازعبور ازقسمت علیای جیحون فلات حاصلخیز مار گوش Margush یا مرورا متصرف شد و جزو بلخ قرار داد.

«بلخ یا باکتریا Bactria نام خود را از رودی‌بهمین نام گرفته و این رود از جیحون منشعب میشد و شهر مرکزی‌آن بنام بلخ شهرت داشته ونام سابق آن زاریاسپی Zariaspi میباشد و در این شهر مرده ها را طبق معمول مغها دفن میکردند و اسکندر مقدونی ازآن جلو گیری کرده است و شهر دیگرآن موسوم به دراپساکا Drapsaca است و کوروش از این محل به آخرین نقطه شرقی ایران نزدیك مرز هندوستان موسوم به کوفن Kophen رسید و این محل در اصطلاح ایرانیها بنام پاراپارسانا Paruparaesana بمعنی زمین ماورای کوه نامیده شده و در اصطلاح محلی بنام قندهار موسوم بود. در دامنه سفلی کوه هندو کوش موسوم به تاتا گوش Tattagush یا ساتا گیش Sattagish در پامیر اقوام ساکاهوما ورگا Saka Haumavrga یا آمیر گا ساکا Amyrgaen Saka سکونت داشتند و شربت مقدس هوما در این محل بوسیله این اقوام تهیه میشد.[۱]

این بود مندرجات کتاب دانشمند امریکائی راجع بلشگرکشی کوروش درشمال ایران وهمه را نیز از روی مدارك یونانی وغیر یونانی نگاشته و کوشش

۱ــ رجوع شود بکتاب اولمستد صفحه ۴۵ وبعد.

نموده که نام اماکن و شهرها با مندرجات اوستا و کتیبه ها منطبق باشد و مطالعه آن بسیار سودمند است اما در چند قسمت نقیصه هائی است که باید تکمیل شود یکی اینکه در عنوان مطلب صحبت از فتوحات کوروش را بمیان آورده ولی در حقیقت خط سیر لشگر کشی اوراتوضیح داده بی‌آنکه معلوم نماید طرف مخاصمهٔ کوروش چه شخصی و یا کدام قوم بوده و چه حوادث دراین‌هفت سال رخ داده است ودیگر اینکه درتعیین محل وموقعیت سرزمین پارت باشتباه افتاده واین‌اشتباه نیز ناشی ازاین‌است که در زمان‌این‌دانشمندا کتشافات باستانشناسی‌ازطرف دانشمندان شوروی انتشارنیافته و محل دقیق شهر نیسایه نخستین پایتخت دولت پارت اشکانی معلوم نگشته بوده و همچنین از محل سرزمین اوروایا خوارزم هشتمین کشور ایرانی‌نشین طبق اوستا بی‌اطلاع بوده و از اینجهات نتوانسته نواحی وشهر های ایرانی نشین در ماورای شمالی ایران را که بوسیله کوروش بزرگ در جزو قلمرو حکمرانان ایرانی قرارگرفته مشخص بدارد واین‌نقائص‌از مراجعه به آنچه در ابتدای کتاب نقل نمودیم مرتفع خواهد شد.

بنابراین واضح گردید که کوروش بزرگ در لشگر کشی بشمال ایران ابتدای‌امردر گرگان‌ومازندران‌باتورانیان‌مصاف‌داده ومدت جنگ‌دراین‌شهرستانها بطول‌انجامیده و دراوستا بنام کیخسرو کیانی وجنگ پهلوانان ایرانی با دیوان مازندران ودروغ پرستان ورنه بکرات یاد شده وتفصیل را در پیش نقل نموده‌ایم. کوه های بلند و انبوهی جنگل و موقعیت جغرافیائی در این محل چنان است که دفاع را همه وقت برای‌مدافعان سهل و آسان کرده وتسخیر وفتح را برای مهاجمان مشگل ساخته است. همین امر سبب شده که نه تنها اقوام آریائی دیر تر در این نواحی رخنه نموده‌اند بلکه مسلمین نیز در نوبت خودشان تا یکصد و بیست سال پس از هجرت نبوی در فتح این نقاط توفیق نیافته‌اند و در مدت مزبور شهر های ری وقزوین ودیلم از ثغوراسلامی به شمار می‌رفت. از اینجهت کوروش اوقات عمده خود را در این لشگر کشی برای تسخیر گرگان ومازندران گذرانده واین

شهرستانها را پس از فتح بضمیه پارت که تا آمودریا امتداد داشته تحت حکمرانی ویشتاسب قرار داده وسپس بشمال شرقی ایران رفته وبالاخره تورانیان را برای مرتبه دوم شکست داده است . دراین مرتبه افراسیاب درپایتخت خودشهر گنگ دژ اقامت داشته[1] و این شهر بشرحی که در شاهنامه فردوسی آمده تا چین هفت روز راه داشته و وی وقتی شکست لشگرخود راشنیده سپاه فراوان گردآورده وباستقبال کوروش یا کیخسروشتافته وازرود جیحون عبورنموده وپس ازجنگ سخت مجدداً شکست خورده وناچار فرار اختیار کرده و به فغفور چین پناهنده شده است ولی فغفور درخواست افراسیاب را نپذیرفته وبگفته فردوسی چنین جواب داده است :

چو بشنید فغفور هنگام خواب فرستاد کس نزد افراسیاب
که از مرز چین وختن دورباش ز بد کردن خویش رنجورباش
هرآنکس که او گم کند راه خویش بد آید بد اندیش را کار پیش

افراسیاب پس ازآخرین شکست خود مدت زمانی در کوه و بیابان متواری بود وبالاخره طبق یشت پنجم اوستا که در پیش نقل نمودیم بوسیله هوما جنگجوی ایرانی در مخفی گاه خود گرفتار وسپس به قتل رسیده است .

کوروش پس از شکست قطعی تورانیان تمام سرزمین ایرانی نشین واقع دردشتهای آمو دریا وزرافشان را درقلمرو حکمرانی خود وارد ساخته ومرزطبیعی شمال شرقی کشورپنهاورایران را درسیردریامجاور با مسکن اقوام وحشی ماسارژت

۱- دارمستتر درجلد دوم کتاب زند اوستا راجع بگنگ دژتوضیح داده که این کلمه در اوستا بلفظ کانها *Kanha* یاکاندز *Kandiz* برابر کنهادزا *Kanha - deiza* ذکرشده وگنگ دژعبارت از دژمحکمی است که نزدیك بخارا بالای کوه بوسیله سیاوش بناشده و مقبره سیاوش دراین دژواقع بود وخوارزمیها مبدء تاریخ خود را ازروز ورود وی بتوران زمین محسوب میداشتند ومغها درهرسال یك روز برای سیاوش سرودهای مذهبی میخواندند و در روز نوروز برای وی خروس فدیه مینمودند .

از مطالعه در تابلو نقاشی راجع بسوگواری درمرگ سیاوش که تحت شماره یك نقل کردیم گفته های دارمستتر تأیید میشود اما انتساب کیخسرو کیانی بسیاوش افسانه است وحقیقت ندارد .

تعیین کرده و درآنجا شهری بنا نموده که بنام شهر کوروش نامیده شده و سپس مراجعت کرده است ودر این مراجعت از شهرهای بلخ ومرو و هرات بازدید نموده و همه نیز در برابر وی سراطاعت فرود آورده‌اند .

مرکز فرماندهی کوروش بزرگ در لشگرکشی به شمال ایران در ناحیه مجاور با دریاچه اورمیه قرار داشت واین ناحیه درآن زمان نه تنها از سمت مغرب در امان بود وبه استان اورارتو که در قلمرو دولت ماد ازمتصرفات کوروش بشمار میرفت محدود بود بلکه همه ساکنان آذربایجان از قبیل مردم مانای و پارسوا وماد درآن حدود تمرکزداشتند و همه از هواخواهان جدی وی محسوب میشدند وبهمین جهت است که دراوستا بشرحی که در پیش نقل نمودیم بکرات از دریاچه چئچست (یا ارومیه) یاد شده واین‌ناحیه ازاماکن مقدسه ایرانی‌بشمار آمده است .

کوروش درمدت هفت سال جنك با تورانیان ستاد فرماندهی خود را دراین ناحیه قرارداده وازاین ناحیه گاهی شخصاً بخراسان و شمال شرقی ایران رفته و درجنك با افراسیاب شرکت میکرده است .

کوروش پس ازتصفیه‌کارشمال‌شرقی‌ایران وضمیمه کردن قسمتی ازهندوستان بقلمروسلطنت خود فاتحانه بپایتخت خود شوش بر گشت و بفکرفتح بابل افتاد . موضوع قابل‌ذکر اینست که ویشتاسب پدرداریوش بزرك یا کی گشتاسب درلشکرکشی کوروش بشمال ایران‌همراه وی‌ومورد اعتماد وعلاقه اوبود وهردوباهمدیگر منسوب وازخاندان هخامنش بودند وتفصیل را درپیش توضیح داده‌ایم .

تسخیر بابل درسال ۵۳۸ ق . م . بدست کوروش بزرك

کوروش پس ازمراجعت ازشمال ایران وپس ازآنکه همه اقوام ایرانی را تحت رهبری خود با همدیگر متحد گردانید و ازاین اتحاد قدرت بزرك جنگی و سپاهی فراهم‌نموده‌درصدد برآمدآخرین دولت مقتدرآن روزی را دربین‌النهرین که دولت بزرك بابل باشد ازمیان بردارد ومتصرفات شرق وغرب خودرا با هم مربوط سازد اما درانجام این مقصود کمال حزم واحتیاط را بکاربرد وازاوضاع و احوال

داخلی بابل ومعتقدات وروحیات مردم آن کشورحد اکثر استفاده را نمود. اکنون باید ببینیم اوضاع بابل درآن زمان چگونه بود ومردم بابل باچه عوامل ومعتقدات دست بگریبان بودند.

نابونائید آخرین پادشاه بابل برای جلو گیری ازپیشرفت کوروش در صدد برآمد ازنفوذ وقدرت خداوندان بابل وآشوراستفاده کند و ضمناً تسلط خودرا در مردم افزون‌تر نماید وزمینه رابرای سلطنت پسرخود موسوم به بلشاسار **Belshasar** فراهم داره وازاین جهت چنین اندیشید که ماردوك خداوند بزرك بابلیان را از مقام بزرك خداوندی پائین آورده وخداوند ماه موسوم به سین **Sin** را برجای وی نشاند [۱] واز این راه مردم پایتخت را از عنایت و لطف و مساعدت ماردوك خداوند بابل محروم کند وآنان را در مقابل خود ضعیف و ناتوان سازد و از نفوذ و قدرت خداوند ماه که مجسمه وی در بتخانه شهر هران **Harran** قرار داشت بهره مند گردد و باین منظوردرتعمیر وتزیینات معبد ماردوك بی اعتنائی کرد و با العکس بتجلیل از معبد خداوند ماه پرداخت و مادر خود را بریاست روحانی این معبد گماشت و مردم را درپرستش و عبادت‌آن تشویق میکرد وخود وی اوقات خود را اغلب در شهرهران بسرمیبرد و بلشاسار در پایتخت بجای پدر در رتق و فتق امور میپرداخت.

بدیهی است این اقدام نابوئید درمیان مردم نارضایتی شدید پدید آورد زیرا مستدعیات وخواسته‌های آنان بدست ماردوك خداوند بابل برآورده میشد و مطابق عقایدآن روزی خداوندان شهرهای خارج برای مردم پایتخت بیگانه محسوب میشدند. نابونائید برای اینکه مردم شهرستانها را نیزاز برکت خدایان خود محروم کند دستور داد مجسمه هریك‌ازخداوندان شهرهای خارج بابل را ازمعبد

---

۱ - عقیده مزبور یعنی رسانیدن یکی‌ازخدایان بمقام بزرگ خداوندی درعهد قدیم معمول بود و در اصطلاح دانشمندان معاصراروپائی بنام هینوته ئیزم *Henotheisme* نامیده میشود ودرمحل خود توضیح خواهم داد.

خودشان خارج سازند و همه را دربابل جمع کنند ودراین اقدام چنین بهانه میکرد که برای حل معضلاب امور کشور بمشورت همه خدایان احتیاج پیدا کرده است واین خداوندان باید دریکجا گردآیند و بمشورت پردازند و حتی یکسال قبل از سقوط بابل درروزجشن اول سال که معمولا درحضورمجسمه ماردوك بر گذارمیشد دستورداد همه خدایان را دراین جشن حاضر نمودند واین امر برخلاف رسوم وعادات وعقاید بابلیان بود .

رفتارنابونائید درمیان مردم خارج ازشهربابل نیزتولید نارضایتی کرد زیرا نه تنها مردم را مانع ازعبادت خداوندان خود میشد بلکه روحانیان نیز درجواب مراجعات مردم بلاتکلیف بودند ونمیتوانستند سئوالات و درخواست‌های آنان را پاسخ دهند . همه این امورسبب شدند که درزمان جنك بابل با کوروش و در حین محاصره پایتخت بوسیله سپاهیان ایرانی مردم بابل ازدل وجان شکست دولت‌بابل را دربرابر دشمن آرزومیکردند وعلاوه ازآن رفتاریهودیان دراین شهر نیز مؤثر افتاد . قوم بنی‌اسرائیل اززمان بخت النصردرشهربابل باسارت بسرمیبردند وراجع بانهدام بابل ونجات خودشان خوابها میدیدند و پیشگوئیها میکردند . این امور همه درشکست سریع بابل درمقابل کوروش عامل بزرك محسوب میشوند .

کوروش درآغازسال ۵۳۸ ق . م . ببابل لشکر کشید وپس ازیك‌جنك‌سخت که درکناره‌جله اتفاق افتاد بپایتخت نزدیك شد واین شهررا درمحاصره گرفت . نابونائید سپاهیان خود را برای دفاع ازشهرافزود وبرای اینکه همه خدایان را دراین جنك شرکت دهد دستورداد بقیه آنان را ازشهرهای اشنوناك **Eshnunak** زامبان **Zamban** ،میتورن **Miturn** ودیر **Dear** وبالاتر ازهمه مجسمه ایشتار را **ishtar** را ازشهر اوروك ببابل آوردند وبالاخره درمدت محاصره پایتخت از خداوندان‌بابل آنچه درآسمان وزمین‌یافت میشد دربابل جمع‌آمدند . کوروش‌وقتی لشکریان‌بابل‌را درشهراوپیس **Opis** شکست داد حلقه محاصره پایتخت را تنگتر نمود ودراین زمان‌است که فتح بابل را بعهده سردار بزرك خودموسوم به گبریاس

Gobriasسپرد وخود بجنوب بابل رفته و شهر اگد را برای ایجاد ترس و هراس به‌آتش کشید وسپس شهر هران را درمحاصره گرفت وساکنان آن بدون مقاومت تسلیم شدند . نابوئید دراین شهراقامت داشت وبشهر بابل گریخت غافل ازاینکه این شهر یك روز قبل از ورود وی بدست سپاهیان پارس افتاده است . نابونائید وقتی وارد شهر شد مشاهده نمود که مردم مانند همیشه بکار های روزانه و کسب وکار خود اشتغال‌دارند واز اینجهت احتمال شکست وسقوط بابل رانمیداد ودر این زمان‌است که گبریاس باسربازان خودسررسید ونابونائیدرا گرفتار واسیرساخت .

اکثر مردم بابل درروز سقوط پایتخت بعادت قدیمی‌خودشان انتظار داشتند سپاهیان کوروش‌هنگام‌ورودبپایتخت بقتل‌وغارت پردازند زیرا تاآن‌زمان هریك‌از جنگجویان بابلی و آشوری وقتی‌فاتحانه درشهردشمن‌وارد میشدند برای‌خوشنودی خداوندان خود بقربانی مردم بیگناه و کشت و کشتار آنان میپرداختند اما این مردم وقتی مشاهده کردند که سربازان ایرانی از هر اقدام وحشیانه خودداری مینمایند وبخوبی وخوشی با مردم رفتار میکنند با هلهله وشادی از خانه‌ها بیرون ریختند وبا ساز وآواز ورقص از فاتحان استقبال کردند . وقتی گبریاس در سال ۵۳۸ ق . م . وارد شهر شد مردم این شهر سر راه وی را با گل و شاخه درختان مفروش می‌ساختند وفدیه وقربانی نثارمیکردند .[۱]

کوروش بزرگ درفتوحات خود ترتیبی پیش گرفت که برای دنیای قدیم تازگی‌داشته است وازاین‌ترتیب است که برتری وتفوق‌تمدن‌آریائی نسبت بسامی بثبوت رسید و براثر آن رضایت و خوشنودی مردم مغلوب در فتوحات کوروش زائدالوصف بود . کوروش وقتی وارد پایتخت شد حکومت بابل را به گبریاس سردار برازنده خود سپرد وسپس باستمالت مردم پرداخت وازمعبد ماردوك دیدن نمود وازاین معبد تجلیل کرد ودستور داد نه تنها درتعمیرات وتزیینات آن کوشش

---

۱ ـ رجوع شود بکتات کمبریج جلد سوم صفحه ۲۱۸ وبعد . ایضاً کتاب اولمستید صفحه ۴۹ وبعد .

نمایند بلکه خداوند هر شهر را از بابل بشهر خود باز گردانند و در اینخصوص کتیبه‌ای بدست آمده که از شهرهای خارج بابل هیئتهای مخصوص از روحانیان برای عودت دادن مجسمه خداوند هر شهر ببابل آمده و همراه مجسمه مراجعت کرده‌اند وبموجب کتیبه دیگریك کشتی مخصوص از شهر آشور همراه عده‌ای از روحانیان برای عودت دادن مجسمه خداوند وارد پایتخت شده‌اند.

کورش‌بزرگ یهودیان را ازاسارت بابلیان آزاد نمود و به آنان اجازه داد به اورشلیم مراجعت کنند ودربنای معبد یهوه بکوشند وظروف طلا ونقره واثاثیه راکه بخت‌النصر بعنوان‌غنیمت ازفلسطین‌همراه آورده بود به‌آنان پس‌داد ومصارف این مسافرت را نیز از خزانه شاهی پرداخت. تورات راجع بکوروش بزرگ و تسخیر بابل بطور مکرر سخن رانده و از وی‌به نیکی نام برده و او را مبعوث از طرف یهوه خداوند یهوه خوانده ودر کتاب اشعیاء چنین مینویسد (کوروش‌مسیح یهوه خداوند زمین و آسمان است و این خداوند دست راست کوروش را گرفت تا وی امتها را مغلوب سازد و کمر های پادشاهان را بگشاید). کوروش یك سال پس از فتح بابل در اکباتان فرمانی صادر نمود که یهودیان از بابل باورشلیم عودت نمایند و معبد آنان ازنو بنا شود و عبارت این فرمان در کتاب عز را چنین است (کوروش پادشاه فرمان داد که خانه خدا در اورشلیم بنا شود و بلندیش ۶۰ ذراع وعرضش ۶۰ ذراع باشد با سه صف سنگ بزرگ و یك صف چوب باشد وخرجش ازخزانه پادشاه داده شود وظروف طلا ونقره‌خانه خدا راکه نبوکدنصر از اورشلیم گرفته و ببابل آورده بود پس بدهند وبجای خود در اورشلیم باز گردانند).

موضوع جالب‌دقت این است که درتورات تسخیر بابل بحساب یهوه خداوند یهود گذارده شده وازقول رسولانی که پیش از زمان کوروش زیسته‌اند غیب گوئی وپیش گوئیها شده ودراین پیش گوئیها برای اینکه قابل‌قبول باشد بجای کوروش نام پادشاهان ماد و مانای واسکیتها بمیان‌آمده تا با اوضاع زمان‌مقدم بر کوروش

منطبق باشد از آنجمله در کتاب اشعیاء از قول یهوه چنین مینویسد (اینك من مادی ها را بر بابل خواهم برانگیخت که نقره را بحساب نمی‌آورند وطلارا دوست نمیدارند . کمانان ایشان جوانان را خورده خواهد کرد و ترحم نخواهد نمود و بابل که جلال ممالك و زینت فخر کلدانیان است تا به ابدآباد نخواهد بود ونسلا بعد نسل غیرمسکون خواهد گردید) .

یرمیا درباب پنجاه ویکم مینویسد (خداوند چنین میگوید . اینك من بر بابل وبرساکنان آن بادی‌مهلك برمی‌انگیزم وبر بابل خرمن کوبان خواهم‌فرستاد وآن را خواهند کوبید وزمین آن را خالی خواهند ساخت . بر جوانان بابل ترحم منمائید.وتمام لشکر آن‌را هلاك‌سازیدوایشان برزمین کلدانیان‌مقتول وبر کوچه‌ها مجروح خواهند افتاد واسرائیل ویهودا ازخدای خویش متروك نخواهند شد . پرچمها را درزمین برافرازید وامتها را برضد بابل حاضر سازید و ممالك آرارات ومانای (یامی‌نی) واشگناز را جمع کنید . سرداران را بر ضد بابل نصب نمائید . اسبان را مثل ملخ مودار برآورید و امتها را بر ضد وی مهیا سازید . پادشاهان مادیها و حکام مادی و تمام اهل زمین سلطنت بابل را متزلزل و دردناك خواهند ساخت زیرافکرخداوند برضد بابل‌ثابت میماند تازمین‌بابل‌راویران وغیرمسکون نماید) .[۱]

گرچه بابل در برابر کوروش بزرگ سقوط کرد ودرجزو قلمروحکمرانی وی قرار گرفت اما برخلاف آنچه درتورات پیش گوئی شده نه به ویرانه تبدیل‌شد ونه غیرمسکون گردید بلکه شهربابل پایتخت دوم کوروش گردید و ساکنان آن بهترازپیشتر به امنیت وآسایش رسیدند .

کوروش با نابونائید پادشاه بابل که اسیرشده بود بمهرومحبت رفتار نمود وحتی پس ازیکسال وقتی فوت کرد دستورداد برای وی ازطرف دولت مجلس ختم

۱- رجوع شود به تورات کتاب یرمیا فصل پنجاه و یکم . عزرا باب ششم . اشعیا باب ۴۵ .

برپا کردند وخود کوروش شخصاً دراین مجلس آمد ودرسوگ وی شرکت نمود.

کوروش راجع بفتوحات واقدامات خود در بابل دواعلامیه صادر نمود و هردو جنبه تبلیغاتی دارد یکی از طرف کاهنان بتخانه ماردوك **Marduk** و دیگری از طرف خود کوروش است و کتیبه هردو از حفریات بدست آمده و ترجمه آنها را درقسمتی نقل مینمائیم . دراعلامیه کاهنان بتخانه ماردوك چنین مینویسد (نابونائید پسر خودرا درپایتخت تسلط داد وازتقدیم هدایا بمعبد ماردوك جلوگیری کرد و روز بروز بردشمنی وضدیت با این خداوند افزود · ماردوك درابتدای امرخشمناك گردید وپشت بمردم کرد وخداوندان شهرها نیزمعابد خودرا ترك گفتند وبراثر آن مردم پایتخت باخدایان بیگانه هم نشین شدند اما قهروخشم ماردوك خداوند بزرگ بزودی فرو نشست و در صدد بر آمد مردم را در حمایت خود بگیرد و خرابیها ومصائب را ترمیم نماید ودرجستجوی شاهزاده‌ای برآمد که دست ماردوك را بگیرد و صدمات را جبران کند کوروش پادشاه آنشان را انتخاب کرد و وی را آقا و خواجه بزرگ بابلیان قرار داد . تمام مردم بپای وی افتادند . ماردوك ببابل و مردمان آن عنایت و توجه کرد و کوروش نیز مانند یك دوست و رفیق همراه وی بود و بدون خونریزی وارد شهرشد و تمام ملت بابل و سومر واکد و همه شاهزادگان و کارمندان عالی رتبه بپای کوروش افتادند و بخاك پای وی بوسه زدند) .

کوروش در آغاز اعلامیه خود چنین مینویسد (من هستم کوروش پادشاه جهان، پادشاه‌بزرگ، پادشاه ممالك، پادشاه مقتدر، پادشاه بابل، پادشاه سومرواکد ازتخمه ونسل شاهان پادشاه پارس وپادشاه چهارقاره روی زمین. خدایان بل **Bel** ونابو **Nabu** در قلب خود نسبت بسلطنت من محبت میورزیدند . وقتی‌وارد بابل شدم جایگاه سلطنت خودم‌را در کاخ پادشاهان قراردادم و سپاهیان بیشمار من در همه شهرها پیش رفتند و رفتار آنان همه‌جا بمهر و محبت بود و یوغ اسارت را از گردن همه برانداختم و خرابیها و ویرانیها را ترمیم کردم و مساکن را بحالت

اول بر گرداندم . ماردوك از رفتار واعمال من خوشدل و شاد بود و کامبوجیه پسر مرا و سربازان مرا متبرك ساخت و همه پادشاهان از هر نقطه جهان هدایا نزد من آوردند و نسبت به من ابراز اطاعت وبنده گی نموده‌ند . بکند خداوند.ن از بل و نابو طول عمر برای من مسئلت کنند واز ماردوك خداوند بزر گ تمنا نمایند که کوروش و پسر وی کامبوجیه همه وقت متبرك باشند) . [۱]

اعلامیه کوروش مفصل است و نقل ازهمه را زائد میدانیم . در این اعلامیه شرح داده شده که چگونه باید مجسمه خداوندان بمعابد خود باز گردند و همه روزه مانند سابق اغذیه روی میز معبدها چیده شود وتصویر نابونائید ازاین معبدها بیرون انداخته شود و نام اورا بفراموشی سپارند .

این بود خلاصه‌ای از روحیه مردم بابل و رفتار سپاهیان و سرداران ایرانی با این مردم در زمان فتوحات کوروش بزر گ و برای اینکه بتوانیم در این موضوعات از عمق مطلب مطالعه کنیم باید ببینیم ایرانیها و یا پارسیها در فتح و تسخیر بابل با چه تمدن روبرو شده‌اند و از اینجهت مناسب میدانیم تحقیقات اولمستید دانشمند امریکائی را در اینموضوع ترجمه ودر زیرنقل نمائیم :

اوضاع اداری بابل درسلطنت کوروش بزرگ

« کورش پس ازتسخیر بابل بایك مدنیت کهنه و قدیمی سروکارپیدا کرد که امورآن بسیار پیچیده بود . بابل درمدت تقریباً بیست وپنج سده مر کز تمدن و محل نگاهداری کتیبه‌ها و کتابها و وسائل دیگر مدنیت قدیم بشمار میرفت و دراین کتیبه‌ها حتی گزارشهای راجع بمعاملات بازر گانی ازهر رقم نگاشته شده و اکثراً از حفریات بدست آمده است . عیلامیها علامات خط میخی را در زبان خودشان تغییر دادند و از بابلیان تقلید کردند . ایرانیان گرچه در نوبت خود حروف مخصوص میخی اختراع نمودند اما این حروف فقط در مکاتبات درباری و

۱ـ رجوع شود بکتاب اولمستید صفحه ٤۹ تا ٥۸ ایضاً تاریخ کمبریج جلد چهارم صفحه ۱۰ و بعد .

اداری استعمال میشد ودر موارد دیگر بکار نمی‌بستند . ازاینجهت کتیبه های‌زمان هخامنشیان بسه زبان عیلامی و اکدی و آرامی نوشته شده و خوشبختانه از این کتیبه‌ها هزاران عده بدست آمده و تماماً در فهرستها طبقه بندی و اغلب ترجمه وچاپ شده است .

دفتر بایگانی کوروش در شوش

« کوروش وقتی بسلطنت رسید وارث تاج و تخت پادشاهان عیلامی در شهر شوش شد . در بین‌النهرین از زمان قدیمتر کتابت بر روی آجر معمول بود . کتیبه هائی که ازحفریات شوش‌بدست‌آمده بسیاری راجع بزمان متأخراز سلطنت کوروش میباشد و تقریبا سیصد عده مربوط به زمان سلطنت کوروش است واکثر آنها در دفتر کارمندان دارائی و اداری شوش بایگانی و ممهور شده بودند . اسناد تجارتی دراین زمان از روی فورمول و عبارات معمولی بابلیان نوشته میشد چنانکه دریك سند مربوط باخذ وام و استقراض چنین‌آمده است (ده شیکلو نقره متعلق به اومانونو **Ummanunu** از طرف ریشی کیدین **Rishi - Kidin** در ماه مارس دریافت شده است . کاتب هوبان نوگاس **Huban - Nugas** پسر هورا را **Hurara**). در کتیبه های بابلی از این قبیل اسناد استقراضی زیاد دیده میشود بی آنکه ازربح ونزول درآنها ذکرشده باشد .

«درکتیبه دیگر گیرنده وام شخصی‌است موسوم به هوبان‌آپی **Huban-api** بمبلغ شش شیکلو طلا بمدت یکماه و درآن‌قید شده که درصورت تأخیر در تأدیه آن نزول تعلق میگیرد . از کتیبه ها معلوم میشود که بانکداران و صرافان شهر شوش از همان شرط و شروط معمول در بابل استفاده میکردند . در کتیبه دیگر از معامله گندم و از تسلیم گوسفند بچوپان بحث شده و در کتیبه دیگر اقلام مالیات و خواربار و مایحتاج سپاهیان و کتیبه دیگر مشتمل برصورت ریز تیر و کمان و سپر و پوست حیوانات که برای بسته بندی بکار میرفته و بعضی

ازاین اجناس وکالا ازطرف معبدهای شهرهران وشوشان فرستاده شده‌اند.

«متجاوز از ده هزار کتیبه‌راجع بامور اداری وبایگانی بابلیان وهخامنشیان بدست‌آمده و مندرجات آنها ترجمه وچاپ شده است . از این کتیبه‌ها مقداری به وام بذر وخواربار ونقره وقرارداد‌های بازرگانی ومعاملات ملکی مزارع وخانه‌ها وخرید وفروش برده وغلام بمقدار زیاد وصورت ریز نیمه غلامان وابسته باملاك بزرگ[1] وخرید و فروش آنان ضمن معاملات املاك ، اجاره املاك ، رسید وجه اجاره ، صورت و لیست رعایا ومأموران و گزارش کارمندان ، گزارش دادرسی‌ها و تصمیمات قضائی است وازمطالعه دراین کتیبه‌ها طرز زندگانی مردم بابل و شئون مختلفه‌آنان معلوم وروشن میشود .

«کوروش در زمان مزبور بنام پادشاه بابل و پادشاه ممالك خوانده میشد و این همان عبارت پادشاهان سابق بابل است . گبریاس **Gobrias** درزمان کوروش حاکم و ساتراپ بابل بود و سوگند وفاداری نزد وی یاد میشد و درخواست تجدید نظر نسبت باحکام قضات از وی بعمل می آمد و نظارت در امور اداری بعهده بازرسان بود و از طرف آنان بازرسی‌های دقیق انجام میشد و نظارت در امور مالی و درآمد معبدها بعهدهٔ مأموران درباری قرار داشت و از نامه‌ها و گزارش‌ها معلوم میشود متعاقب هرج و مرج و بی نظمی که در زمان نابونائید اتفاق افتاد از طرف مأموران دربار کوروش بازرسی دقیق بعمل آمده است . در یکی ازاین‌نامه‌ها ازطرف‌نابوموکین زیر **Nabu-Mukin-zer** (یکی‌ازکارمندان عالی رتبه) خطاب بنادیمی **Nadimi** نام چنین مینویسد (آیا عمل شما از لطف برادرانه شما ناشی شده است . شما گفته بودید من هر دستور کوچك یا بزرگ بدهم اطاعت خواهید کرد . شما میدانید من چهار رأس گوسفند احتیاج دارم وباید هدیه بفرستم و لازم بود یك مالیات برای مردم راسیبتو **Rasibtu** در نظر گرفته

۱ـ نیمه غلام ترجمه‌از لفظ *Serf* است که درزبان‌بابلی بلفظ مسکین‌یامسکیم *Meskim* نامیده میشد و بازمین مورد معامله قرارمیگرفت .

شود. این است راه و رسم انجام وظیفه. تأخیر حتی یك شب جایز نیست و در ارسال آن فوراً اقدام کن.) در نامهٔ دیگر خطاب بهمین شخص آمده. (مأموران پادشاه همه ماهه از ادارات بازرسی میکنند. هیچ کس در سر پست خود نیست. قریباً مأموران معبد برای مشاهده وضعیت خواهند آمد. پیش ازاینکه این مأموران برای شاه گزارش دهند هر کس پست ومأموریت خود را ترك نماید با بند وزنجیر نزد من بفرست).

جریان دادرسی در بابل

«مردی بنام گی‌می‌لو Gimilu از آشوب بابل استفاده کرد و مقداری دام و حیوانات که بمعبد بانوی اوروك Uruk تعلق داشت جهت خود برداشت و روی این حیوانات علامت ستاره که تعلق آنها را بمعبد مزبور ثابت مینمود استعمال شده بود و بدون اجازه معبد آآنا Eanna مقداری گوسفند از چراگاه املاك این معبد بدست آورده و چوپان خود را وادار ساخته بود پنج گوسفند ماده از معبد ایشتار سرقت کند و از پیشگار معبد دیگر سه گوسفند هر یك بیك شیکلو خریده و برادر او یك بزغاله نشان دار را از معبد لارسا Larsa گرفته بود. آردی گولا Ardi-Gula گزارش داده که اعمال خلاف کارانه گی می‌لو باید تحت رسید گی قرار گیرد. گی می‌لو در ماه هشتم سال ۵۳۸ ق. م. تحت محاکمه قرار گرفته و هیئت قضائی و مأموران شهر اوروك به تحقیقات پرداخته و چهار نفر از دبیران معبد برای ادای گواهی احضار شده‌اند. می‌دیتوم Miditum اعتراف کرده که در مقابل گوسفند سرقت شده سه شیکلو دریافت شده است. گواه دوم سرقت یك گوسفند و یك بزغاله را ازطرف گی می‌لو گواهی داده است. گواه سوم‌سو گند یاد نموده که نادیما در حضور وی بزغاله را گرفته و گی می‌لو اعتراف کرده که نادیما را نزد برادر خود فرستاده است. بالاخره حکم بمحکومیت گی می‌لوصادر شده که در برابر هر یك گوسفند سرقت شده شصت گوسفند تسلیم نماید و جمع محکومیت وی به ۹۲ گاو ۳۰۲ گوسفند و یك شیکلو طلا و ده شیکلو نقره بالغ

شده است. گی می‌لو از این حکم درخواست تجدید نظر نموده و این درخواست پس ازرسید گی مردود واقع گشته است.

اوضاع اجتماعی بابل

« مردم بابل بطبقات مختلفه منقسم بودند. پادشاه و اعضای سلطنتی و نزدیکان و دوستان شاه در طبقه اول قرار گرفته بودند. حکام و اطرافیان آنان اکثر از کسانی انتخاب میشدند که نسبت ببابلیان بیگانه محسوب شده وازخارج آمده و در بابل تسلط یافته‌اند و از مأموران عالی رتبه پارسی بودند و اگر از بابلیان بعضی در این طبقه قرار میگرفتند بعلت موقعیت مخصوصی است که در دربار شاهنشاه پیدا میکردند. کسانی که در این طبقه از نجبا بحسب نسل و ولادت و ثروت وارد میشدند مشاغل عالیه را در دست داشتند. نام آنان در اغلب اسناد و نوشته‌ها دیده میشود. نجبا هر کدام نسبت خود را بیکی ازاجدادصاحب عنوان می‌رساندند. یکی از خانواده‌های بزرگ بابلی خانواده اگی بی Egibi است. این شخص یکی از بانکداران بزرگ بابل بود. بعضی خانواده‌ها بعلت علم و دانش مانند خانواده نابوریمانی Nabu-Rimani شهرت داشتند و این شخص یکی از ستاره شناسان معروف زمان خود بود و در یونان بنام نابوریانوس Naburianus شهرت یافته و با داریوش بزرگ معاصر است و از بازماند گان یکی از روحانیان معبد خداوند ماه بود. یك خانواده بنام خانواده (مرد نمك) شهرت داشت و از بازماند گان شخصی است که در جمع آوری مالیات نمك تصدی داشته است و در واقع هر بنگاه بازر گانی و هر مؤسسه از فعالیت اعضای خود شناخته میشد. نجبا از همه حقوق متصوره در شهرهای آزاد بابل بهره مند میشدند و نسبت باملاك خود حق همه گونه معاملات دارا بودند. این نجبا اکثر در هیئتهای قضائی عضویت داشتند و تصمیمات مقتضی اتخاذ میکردند. این هیئتها هر کدام یك رئیس و یك معاون داشته و نماینده شاه وظائف دادستان را انجام میداد.

«امور اداری بابل در اختیار شورای وابسته بهر معبد بود و این شوری بنام همان معبد نامیده میشد و عضویت درآن افتخاری است . نظارت شاه بوسیله رئیس بازرسان پادشاهی انجام میگرفت و در امور مالی و حسابداری و خزانه داری معبد بازرسی میکردند . هر معبد تحت ریاست یك مدیر و معاون وی اداره میشد و مرد روحانی در معبد بمنزله یك کارمند اداری است . بازرسان مربوط بامور پرداخت و مصارف اهمیت بسیار داشتند و در آمد املاك و مزارع متعلق به معابد و یا بدربار شاه نظارت مینمودند . بیگاری و کار اجباری خصوصاً برای نگاهداری سدها و ترعه ها بصورت یك مالیات از قدیم الایام معمول بود و نام اشخاصی که به بیگاری گرفته میشدند و آنان که فوت میکردند و یا از کارفرار میکردند ثبت میشد و از روی این ثبت مقدار جو و خرما که برای تغذیه آنان بمصرف میرسید معلوم میگردید . بعضی ازکارهای سخت بوسیله بردگان ویا نیمه غلامان انجام میگرفت .

«اکثرمالیاتها بطورجنسی دریافت میشد واغلب ازمعبدها وصول میگردید . هدایای بسیار بنام نذر وقربانی بمعبدها میرسید وقسمت عمده از آنها بدولت تعلق می‌یافت . مجموع مالیات متعلق باین درآمدها از بیست تا سی در صد بالغ میشد . مالیات دیگربنام آبیاری ازمحصول خرما اخذ میشد . مالکان املاك مالیات مستقیم مخصوص بطور نقدی وبنقره می پرداختند . حمل و نقل مشمول عوارض مخصوص بود . اشخاصی که از همه حقوق متصوره بهره مند میشدند از قبیل صرافها ، بانکداران ، بازرگانان ، روحانیان معابد و کارمندان دولتی درجه اعلا از طبقه متوسط محسوب میشدند . نانوایان ، قصابان ، درودگران ، مسکران وصنعتگران دیگر درجه پائین از طبقه متوسط بشمار میرفتند و اشخاص درمعابد اکثراً بطور افتخاری مشغول خدمت بودند . دراین زمان تعداد برده وغلام درشهرها روبفزونی گذارده واسباب زحمت طبقه متوسط میشدند واکثرجای زنان کارگررا میگرفتند و درآمد خانواده ها را تقلیل میدادند .

« برده ها و غلامان در بابل ازطرف صاحبان آنان بکار گمارده می‌شدند واین برده‌ها گاهی اجازه میگرفتند بحساب شخصی خود بکار مشغول شوند. کتیبه‌های بسیار بدست آمده که در آنها صورت ریز کارگران آزاد برای دریافت اجرت بنقره و یا بجنس درج شده و از این کتیبه ها معلوم میشود در کارهای عمده مربوط به آبیاری و تعمیر سدها از کارگران آزاد بیشتر از بنده و غلام استفاده میشد. رعایای نیمه غلام در امور زراعتی گاهی سهم از محصول ملك دریافت میکردند و یا عهده دار میشدند مقدار معینه جنس بعنوان اجاره به مالك تحویل دهند. بعضی از افراد آزاد در شهرها اولاد خودرا بعنوان نیمه غلامی بمعبدها هدیه مینمودند و یا اشخاص ثروتمند غلامان خود را بعنوان وصیت پس از مرگ بمعبد ها وقف میکردند.

« برده و غلام در طبقه پائین اجتماعات بابل قرار داشت. اشخاص آزاد ممکن بود درمقابل وام و قرض ویا بعنوان کیفر درمقابل جرم وبزه آزادی خود را از دست بدهند و بغلام وبنده تبدیل شوند. بسیاری از غلامان از ازدواج غلام با کنیز بدست می آمد و صاحبان آنان از این قبیل زاد و ولدها بهره‌مند میشدند. رعایای نیمه غلام دراختیار معبدها قرارداشتند وغلامان وبردگان اکثراً بمردمان ثروتمند تعلق میگرفت.

اوضاع اقتصادی وواحد پول در بابل

« تسلط ایرانیان در بابل امور بازرگانی بابلیان را از جریان عادی خارج ننمود. منافع و نزول پول در حدود بیست در صد بود. نقره واحد پول محسوب میشد و گاهی در مقابل طلا نیز معاملات انجام میگرفت اما مسکوك طلا معمول نگشته بود. مس مدت زمانی جای نقره را گرفت ولی بعداً متروك شد. درهر کجا از طلا صحبت میشد قیمت آن تقریباً ده تا چهارده برابر قیمت نقره محسوب میگردید. مسکوك نقره رواج داشت و مبلغ آن در اسناد ذکر میشد اما کمتر دست به دست می گشته است و وزن نقره مورد دقت واقع میشد. شصت شیکلو

برابر یك منا Mana و هرمانا برابر یك پوند یا ٤٥٠ گرم بود و شصت شیکلو برابریك تالانTalent بنام‌بیلتو Biltu نامیده میشد. درمصارف عادی‌یك‌شیکلو بیشتر معمول بود و نصف شیکلو نیز استعمال میشد . یك شیکلو نقره مسکوك تقریباً برابر یك ربع دولار امروزی است . معاملات فلزات قیمتی‌افزون ترازعصر ما انجام میگرفت . توجه درارزش این‌قیمتهابرای‌مقایسه دراوضاع دو زمان‌اهمیت دارد . وقتی بخاطر آوریم که اجرت یك کار گر معمولی دریکماه یك شیکلونقره است میتوانیم توجه پیدا کنیم که این کار گر با این اجرت چه مقدار از وسائل معیشت میتوانست بدست آورد بشرطی که از قیمت کالا واجناس آ گاه باشیم .

« بعضی از محصولات زراعتی در بابل از روی وزن معامله میشد اماغلات را ازروی‌اندازه و کیل‌خرید وفروش میکردند. ۳٦قاع Qa عبارت ازیك پی‌Pi ، پنج پی عبارت از یك گورGur و یك گور باچهار و نیم چلیك Bushel برابرمیشد . واحدهای‌دیگربه بی‌اعتدالی‌منتهی‌میگردید.یك پی‌Pi در زمان‌سلطنت بخت‌النصر بعنوان واحد وزن‌شناخته شد . استعداد خاك وحاصلخیزی‌زمین‌بابل کثرت‌جمعیت را سبب میگردید . جو محصول عمده زراعت بوده و اغلب از املاك متعلق بمعابد بدست می‌آمد. ازیك کتیبه معلوم شده که برای‌معبد بانوایشتار خداوند مونث در شهراوروك ازیك مزرعه درحدود پنجاه هزارچلیك جودریك سال‌بدست‌آمده است . ازاین مقدارمیتوان بدرجه حاصلخیزی زمین و کثرت ثروت این معبد آ گاه شد . ارزش جو درآن زمان بتناسب مصارف زراعت بسیاربود . محصول گندم بالنسبه کم ومصرف آن به ثروتمندان اختصاص داشت . قیمت خرما خوشبختانه در همه ازمنه ارزان تر از جوبود و رعایا هر گاه نمیتوانستند برای معیشت روزانه خود جو بدست آورند ازخرما به‌آسانی بهره‌مند میشدند و از یك کف دست خرما خوراك مقوی بدست می آوردند . درخت خرما در کنار رودخانه ها ، نهرها و ترعه ها همه‌جا دیده میشد . در ابتدای سلطنت هخامنشیان با یك شیکلو نقره ممکن بود یك گور خرما خریده شود و پنج یا شش چلیك خرما با اجرت یکماهه یك

کارگر برابر بود و آن را میتوانست با جو یا جنس دیگر مبادله کند و معیشت خود وخانواده خود را در یکماه اداره نماید وبعداً قیمت محصولات ترقی‌نمود ولی در اجرت رعیت وزارع تغییری حاصل نگردید.

«شراب ازمیان نوشابه‌هابرای مصرف ثروتمندان بود وبهترین‌آنها ازخارج بابل وارد میشد. انواع شراب در یك کتیبه که از زمان بخت النصر باقیمانده معلوم شده است. اشخاص عادی انواع نوشابه‌های قوی‌ترمصرف میکردند وشراب معمولی ازخرما گرفته میشد وآب جو بمقدار کثیر مصرف داشته است.

«در ازمنه قدیمتر مردم بابل ازطبقه پائین به‌آسانی میتوانستند شیروپنیر بدست آورند و گله و رمه فراوان در املاك و اراضی متعلق بمعابد نگاهداری و تربیت میشد و هر یك گوسفند در زمان سلطنت کوروش بزرگ ممکن بود به دوشیکلو خریداری شود. حیوانات بارکش ودرشت برای شخم زمین بکار میرفت و بمقدار زیاد بمعبد ها تعلق میگرفت. این حیواناق همراه رعایای نیمه غلام به مالکان املاك خصوصی اجاره داده میشد و درآن زمان قیمت هریك گاو نر کمتر از قیمت‌آن درپانزده سال قبل‌است. این‌قیمت ها درزمان هخامنشیان‌ترقی‌نمود. قیمت یك رأس اسب چهارپوند نقره بود واین مبلغ با اجرت سالیانه یك کارگربرابری میکرد و قیمت یك الاغ ماده یا نر به پنج تا ده شیکلو بالا رفت و نسبت بسابق دوازده مقابل ترقی پیدا کرد. برای تشخیص دامها از یکدیگر نشان مخصوص بکار میبردند ودر گوش الاغ و گوسفند وبز علامت گزاری میشد. علامت ستاره بر روی حیوانات و یا غلامان دلالت داشت که بمعبد ایشتار در شهر اوروك تعلق دارد.

معاملات ملکی و واحد مساحی در بابل

«عمارت معبدها و کاخ‌ها دربابل ازآجر پخته ساخته میشد. در مقابل یك شیکلونقره مقدارپنجاه تاصد عددآجرخرید وفروش‌میکردند. در کاخ‌بخت‌النصر آجربوسیله آسفالت (مخلوط با قیر) کارگزارده شده است و این اسفالت بوسیله

کشتی از شهر اید ld واقع در بالای رود فرات حمل میشد و قیمت آن بالنسبه ارزان و هر ششصد فوند برابر یك شیکلو بوده . چوب کاج و سدر برای پوشش سقف خانه ها از سوریه وارد میشد و قیمت آن گران بود . یك اصله کاج یك شیکلو ارزش داشت وبا قیمت ده اصله چوب سدربرابراست . یك درب چوبی‌برای معبد به دو پوند ونیم نقره تمام میگردید. خانه های معمولی‌را ازخشت میساختند واین‌خشت گاهی‌درسر کاربوسیله قالب‌تهیه میشد و گاهی‌خرید وفروش‌میکردند . دریك کتیبه مقداربیست وپنجهزارعدد خشت معامله شده که سر کارتحویل‌دهند .

« فلزات گرچه در بابل ازخارج وارد میشد اما قیمت آن ارزان بود . راجع بمعامله فلزات از شخصی موسوم به ایدین آهو Iddin - Ahu مربوط به سال ۵۵۰ ق . م . آمار دقیق دریك کتیبه بدست آمده است . مس بمقدار زیاد از جزیره قبرس وارد میشد و هر شیکلو درمقابل سه و دوثلث پوند معامله شده است . آهن ازقبرس یا لبنان بقیمت ارزان وارد میشد وهرشیکلو یازده پوند است . این‌قیمتها نسبت به زمان قدیمتر بسیار پائین است و علت آن تسهیلاتی است که در طرز استخراج معادن بعمل می‌آمده است .

« برای اطلاع ازمعاملات ملکی دربابل باید از واحد مساحی توضیح دهیم. بیست وچهار انگشت برابر یك‌آماتو Amatu یا هیجده اینچ است . هفت‌آماتو برابریك قانو qanu یاده ونیم فوت (پا) میباشد دوقانوبرابر یك گار Gar بود. زمین ممکن است بمربعات کوچك و هر کدام برابریك قانو تقسیم شود . مزارع بزرگتر ازروی مقدار بذرافشان مساحت میشد . یك قارعبارت از زمینی است که مقدار چهار چلیك و نیم بذر و تخم پاشیده شود . یك قاع Qa برابر ده قار Gar زمین بذرافشان یا ۶۷۵ فوت مربع میگردید .

« یازده تا بیست وچهار قاع زمین بکرممکن بود دربرابر یك شیکلونقره خرید و فروش شود . در زمان کلدانیها دو تا چهار قاع زمین مزروعی برابر یك شیکلو بود اما در زمان نابونائید این مبلغ برابر یك تا دو قاع است . قیمتها در

زمان داریوش کبیر بالا رفته و هر قاع دو تا سه شیکلو ارزش پیدا کرده است. باغات وتاکستان بیشتر ارزش داشته و در دوره کلدانیها یك قاع برابریك و نیم شیکلوبود. در زمان کوروش بزرگ یك قاع برابردوشیکلو ودر زمان داریوش کبیر برابر دوتا سه شیکلو بوده است.

« در زمان کلدانیها یك قانا زمین برای خانه سازی بقیمت پانزده شیکلو معامله میشد. در زمان داریوش کبیر هریك قانا به چهل شیکلورسیده وسه برابر گران تر شده و براثر آن معاملات ملکی کمتر ولی معاملات شرطی بیشتر شده است. درزمان کلدانیها یك خانه ممکن است بطورماهیانه بده شیکلو اجاره داده شود و این اجاره در عصر کوروش به ۱۵ شیکلو و در سلطنت داریوش به بیست شیکلو و در عهد اسکندر به چهل شیکلو رسیده است. وجه اجاره معمولاجلوتر و در ابتدای ماه اول و هفتم پرداخته میشد و غالباً شرط میکردند که تعمیرات پشت بام و تعویض چوبهای پوسیده بعهده مستأجر است واگر بدرب تازه وجدید احتیاج می‌افتاد بخرج مستأجر انجام میگردید.

« عمل عمده اقتصادی در بابل معاملات بانکی و صرافی و رواج اعتبارات است. معاملات استقراضی در دست مأموران معابد بود واغلب باشخاص وابسته به معبدها وام داده میشد. مالکان اراضی در شهرهای آشور برعایای خود بذر و تخم مساعده میدادند و نزول نمیگرفتند اما اگر سر خرمن نمیتوانستند وام را از محصول ملك تصفیه نمایند نزول ومنافع برابرصدی بیست و پنج تعلق میگرفت و از اینجهت رعایا اغلب نسبت بمالکان ملك مقروض بودند. در زمان هخامنشیان مأموران معابد جو و خرما ومحصول دیگر بعنوان مساعده ووام میدادند وبایستی سر خرمن در انبارمعبد از روی واحد وزن درمعبد هرخداوند تصفیه شود. دراین مساعده گرچه دریافت نزول و منافع معمول نبود اما مقداری کاه و علوفه برای حیوانات و سرشاخه اضافه میگرفتند. این مساعده ها هر گاه سرخرمن تصفیه

نمیگردید وجه التزام و شرط وشروط سنگین بموقع اجرا گذارده میشد[1] .

فوت کوروش بزرگ

کوروش بزرگ در سال ۵۲۹ ق . م . وقتی خبر تجاوز اقوام بیگانه را از مرزهای شمالشرقی ایران شنید لشگری فراهم نموده و خود شخصاً برای سرکوبی آنان اقدام کرد و کامبوجیه را بجانشینی خود در بابل تعیین نمود و وی را دستور داد بـرای تسخیر مصر و لشگر کشی در این سرزمین آماده شود . اقوام مزبور بنا بگفته بروزوس مورخ کلدانی که درسده سوم قبل ازمیلاد میزیسته بنام قوم دها نامیده میشدند . کوروش بزرگ نزدیك رود جیحون بـا این قوم چند مصاف داد و در هر مرتبه فیروز شد اما در جنگ اخیر زخم مهلك برداشته و پس از سه روز در گذشته است . درمحل خود نقل کردیم که قوم مزبور بقیة السیف اقوام تورانی است که در ناحیه واقع درمشرق دریای خزر سکونت داشتند و در مرزهای ایران تجاوز میکردند اما پس از کشته شدن کوروش عقب کشیدند و از تجاوز منصرف شدند و خشایارشا جانشین داریوش کبیر بتعقیب و تنبیه آنان پرداخته و از رود جیحون گذشته وناحیه داها را فتح کرده وجزو قلمرو سلطنت خود ساخته وآن را بنام ساتراپی داها نامیده است .

کوروش یك مرد شجاع و بـی باك و عاقل و سیاستمدار ومدبر و عطوف و مهربان وجهان گیر و جهاندار بی‌نظیر بوده و نه تنها اسباب افتخار ایرانیان است بلکه نمونه کامل ازیك نسل ونژاد سالم ونیرومندآریائی بوده وبهمینجهت است که محققان غربی ازوی بسیار ستوده و به نیکی نام برده وبلقب بزرگ و کبیر ملقب ساخته‌اند. ازبناهای کوروش بزرگ درشوش وپارس آثار عمده باقی‌مانده و شرح آن از موضوع کتاب ما خارج میباشد اما تصویری که از کوروش درپازارگاد روی سنگ تراشیده شده است ازنقایس آثارباستانی شمرده میشود و باید باختصار از آن توضیح دهیم . در این تصویر کوروش بحالت عبادت ایستاده وچهار پروبال

۱ـ رجوع شود به کتاب اولمستید صفحه ٦٨ تا ٨٥ .

در پشت سروی نقش شده و در بالای آن بخط میخی و بسه زبان عیلامی و فارسی قدیم و اکدی چنین نوشته شده است (من هستم کوروش پادشاه هخامنشی) و این تصویر را از کتاب (قدیم نقش ایران) تحت شماره ۲۰ نقل نمودیم و این کتاب در سال ۱۸۸۹ میلادی در شهر بمبئی بچاپ رسیده است .

راجع بتصویر نامبرده اریك اشمید باستان شناس امریکائی در کتاب مفصل و مصور خود مربوط به آثار تخت جمشید توضیح داده که لباس این تصویر عیلامی است وخط آن دربالای سنگ تا سال ۱۸۴۱ میلادی بحالت اولیه باقی بود وحالیه شکسته شده وازبین رفته است. اولمسیتد توضیح داره که خط بالای تصویر به سه زبان مزبور است . بعضی از دانشمندان راجع بتصویر دراین سنگ باحتمال سخن گفته‌اند وآن را عبارت از فرو هرووروح کوروش تصورنموده‌اند . این عقیده صحیح نیست بلکه تصویر حقیقی از خود کوروش بزرگ میباشد نه روح وی . معقول نیست در چنین یاد بود روح ویا فر و هر شخصی را به حالتی که تاج بر سر داشته باشد مجسم دارند چه رسد باینکه تصور روح کوروش دراین تصویر اجتهاد در برابر نص است و قابل قبول نیست زیرا صریحاً دربالای سنگ نوشته شده است (من هستم کوروش پادشاه هخامنشی) . این خط دربالای تصویر نه تنها تا سال ۱۸۴۱ میلادی که محقق امریکائی توضیح داده روی سنگ باقی بود بلکه بشرحی که نویسنده کتاب قدیم نقش ایران نقل نموده خط آن را در تاریخ ۱۸۸۹ میلادی مصادف با ۱۳۰۶ هجری قمری مشاهده کرده است .

بنا بر این خط مزبور لااقل تا هفتاد سال قبل از زمان کنونی ما بر روی سنگ باقی بود وسپس شکسته واز بین رفته است . اشتباه بعضی از محققان راجع باینکه تصویر مزبور را روح کوروش تصور نموده‌اند ناشی از چهار پروبال است که درپشت سروی بکاررفته است وحال اینکه این پروبال از سنگ تراشیهای آشوری تقلید شده و در نقش وتصویر سلاطین وخداوندان واشخاص عادی آشوری ترسیم مینمودند واین پروبال نه تنها علامت عبادت و تقرب بخداوند بود بلکه از

نیروی خارق عادی صاحب عکس و تصویر حکایت میکرده و بهترین نمونه آن تصویر شماره های ۱۳ و ۱۴ میباشد که در محل خود نقل نمودیم . در تصویر ۱۳ پروبال برای دوزن علامت عبادت در برابر درخت مقدس و یا درخت معرفت است و یادآور شاهکار نه نه حوا است که بعلت تناول از میوه این درخت صاحب عقل و هوش شده و در تصویر شماره ۱۴ پروبال در ماردوك خداوند بابلیان ویا در طامات عفریت کائنات علامت قوت ونیروی خارق عادی میباشد .

مقصود این است که پروبال در نقش و تصویر کوروش بزرگ بروح وی دلالت نداره بلکه تصویر واقعی است وباحتمال قوی در زمان تاجگذاری کوروش در پارس آنهم بین سالهای ۵۵۰ و ۵٤٦ ق . م . و بیاد این تاجگذاری تراشیده شده است اما چیزی که عقیده ما را راجع بتصویر مزبور تأیید میکند کتیبه دیگری است که از حفریات شهر قدیم اوروك در بین‌النهرین بدست آمده و این کتیبه بیاد بود بنای معبد این شهر بدستور کوروش بزرگ تهیه شده و در آن مینویسد (من کوروش هخامنشی پادشاه بزرگ پسر کامبوجیه بنا کننده معبد ازاگیل وازیدا **Ezida** هستم) . جمله اول‌این عبارت بنوشته بالای سنگ تراشی کوروش درتخت جمشید شباهت دارد .

دراینجا شرح حال کوروش بزرگ را پایان میدهیم وازسر گذشت کامبوجیه جانشین وی وسلطنت داریوش کبیر باختصار دربخش ششم سخن خواهیم گفت .

---

۱ ـ رجوع شود به کتاب اولمستید صفحه ۵۱و۶۲. ایضاً به اریك‌اشمید *Erick Shmidt* کتاب مصور تخت جمشید .

بخش ششم

کامبوجیه هخامنشی و داریوش کبیر

کامبوجیه پسر کوروش بزرگ

کامبوجیه پادشاه دوم هخامنشی پسر کوروش بزرگ در یونان بلفظ کامبیز شهرت داشته است. کوروش ازابتدای تسلط خود در بابل کامبوجیه را قائم مقام وجانشین خود معرفی نمود و از اینجهت مراسم جشن اول سال بابلیان که مهم‌تر ازهمه جشنها بود درحضور وی بر گذار میشد. کوروش وقتی درسال ۵۲۹ ق. م. بقصد تنبیه اقوامی که از مرزهای شمال‌شرقی‌ایران تجاوز مینمودند ازبابل خارج شد کامبوجیه را بنام پادشاه بابل و خود را پادشاه ممالك نامید و بردیه **Bardia** پسر کوچك خود را بحکمرانی ماد و ارمنستان و کاپادوکیه منصوب داشت و باین طریق درصدد برآمد اختلاف احتمالی میان دوبرادررا مرتفع سازد اماچندی نگذشت که کامبوجیه نسبت به برادر خود سوءظن پیدا کرد و وی را مخفیانه بقتل رسانید وخبرآن را ازعموم مخفی نگاهداشت و سپس درسال ۵۲۵ ق. م. به مصر لشگر کشید و پس از چند جنگ سخت سپاهیان مصری را شکست داد و منفیس پایتخت مصر را در محاصره گرفت و بالاخره فاتحانه وارد پایتخت شد و پسامتیك **Psamtik** فرعون و پادشاه مصر را گرفتار کرد وبقتل رسانید و خاك مصر را جزو قلمرو کشور وسیع خود قرار داد. کامبوجیه قصد داشت متصرفات خودرا بتمام قاره افریقا توسعه دهد وازاینجهت سه سال متوالی درمصراقامت گزید

و در دومرتبه به حبشه ولیبی لشگر کشید وخود همراه لشگر دراین سفرشرکت نمود . کامبوجیه در لشگرکشی نامبرده گرچه بر تسخیر لیبی کامیاب شد و این سرزمین را بنام ساتراپی لیبی جزو متصرفات دولت پارس قرارداد اما سپاهیان وی درصحرای سوزان حبشه گرفتار بی‌آبی شدند وازپای درآمدند وخود بپایتخت مصرمراجعت کرد . کامبوجیه وقتی وارد منفیس شد ازایران خبررسید که شخصی بنام بردیه برادر مقتول وی از غیبت شاهنشاه استفاده کرده و مدعی تاج و تخت پارس شده و دراین امر پیشرفت کرده است . کامبوجیه بمحض دریافت این خبر یکی از سرداران خود موسوم به آریاندیس **Ariandes** از اهل پارس را بسمت ساتراپی و استانداری مصر منصوب داشت و بایران باز گشت اما در سوریه هنگام سوارشدن دراسب غلاف شمشیر وی بازشد وشمشیر بپای اوفرورفت و از این زخم بهلاکت رسید .

کامبوجیه وقتی مرگ خودرا نزدیک دید بزرگان ایران ومنسوبان را دور خود جمع کرد وبه‌آنان اعلام داشت که بردیه برادر خود را در سه سال قبل بقتل رسانیده وخبرآن را ازعموم مخفی داشته بود ومردی که در ایران بدعوی تاج و تخت برخاسته برادروی نیست بلکه شخصی است از طایفه مغ موسوم به گماتا **Gaumata** .

داریوش درآن زمان جزو همراهان کامبوجیه بود ووقتی از کشته شدن بردیه واحوال گماتا درایران آگاه شد پس ازفوت کامبوجیه بشهر شوش آمده و مقدمات سلطنت خود را فراهم کرده است .

مدت سلطنت کامبوجیه کوتاه بود وبیش ازهفت سال وپنجماه طول نکشیده اما تسخیرمصر ازکارهای برجسته اوبشمارمیرود . رفتارکامبوجیه درمصرچنان بود که این کشور لااقل تا یکصد سال تحت اطاعت پادشاهان ایرانی قرار گرفت . کامبوجیه در رفتارخود با مصریان ازپدرخود پیروی کرده ودرشهر سائیس **Sais** بمعبد نت **Neith** (مادر خداوندان مصر) رفته و او را مورد ستایش قرارداده

و با تقدیم هدایا خود را بنام رع مسوتی Ra-Mesuti یعنی خداونـد خورشید نامید ودراین عمل برطبق معمول فراعنه مصر رفتـار نمود چنـانچه در بابل نیز وقتی بدستور کوروش بـزرگ عنوان پادشاه بابل بخود گـرفت بمعبد از اگیل Esagil رفت وبامجسمه ماردوك خداوند بزرگ بابل دست داه و خود را متبرك گردانید.

هرودوت راجع برفتار کامبوجیه بـا مصریان خبری جعل کرده و مینویسد که‌کامبوجیه بمناسبت خشمی که ازناکامی در لشگرکشی حبشه پیدا کرده بود ومراجعت وی ازاین لشکرکشی بپایتخت با روزجشن مصریان مربوط بتولد گاو مقدس آپیس Apis مصادف میشد تصور نمود که این جشن بعلت شکست او در لشگرکشی حبشه برپا شده است لذا دستورداد گاومقدس را بقتل رسانیدند و از این امر تنفرمصریان را بخود جلب کرد. خبرمزبور حقیقت ندارد ومانند اکثر تهمتها ونسبتهای دروغ و ناروائی است کـه دامن گیر مورخان یونانی نسبت بـه پادشاهان ایرانی شده است واساساً آلوده بغرض میباشد زیرا بطوری که اولمستید دانشمندآمریکائی در کتاب‌خود ازروی کتیبه‌های مصری استدلال نموده است گاو آپیس خود فوت کرده نه اینکه کشته شده باشد وکامبوجیه درحین فوت این گاو درخارج از پایتخت مصر ودرلشگرکشی حبشه بسرمیبرد و گاومقدس بعدی‌مصر درسال پنجم سلطنت‌کامبوجیه متولد شده وتاسال چهارم سلطنت داریوش کبیر زنده بوده‌است. کامبوجیه درتدفین گاومقدس‌همه مراسم‌مصریان را معمول‌داشته وبرروی سنگ قبر این گاو چنین نوشته شده است (هوروس‌سامتووی Horus Samtowi پادشاه مصرعلیا و سفلی پسررع کامبوجیه جاویدان این‌سنگ را بیاد بود پدرخود آپیس‌اوزیریس Apis Osiris بر پا ساخته‌است).[۱]

---

۱ ــ رجوع شود به کتاب اولمستید صفحه ۸۹ وبعد. همچنین اریك اشمید کتاب مصور راجع به آثار تخت جمشید صفحه ۲۵.

داریوش کبیر هخامنشی

داریوش پسر ویشتاسپ یا گشتاسپ ازخاندان‌هخامنش پس ازفوت کامبوجیه بسلطنت رسید ونام وی در کتیبه‌ها بعبارت (دارا یا ووش) آمده و در کاردانی و حسن سیاست و کیاست از نوابغ دنیا شمرده شده و بداریوش کبیر شهرت یافته است. داریوش حوادث سلطنت خود را در کتیبه های تخت جمشید و نقش رستم واقع درپارس و در کوه بیستون نزدیك جاده‌ای که از همدان بکرمانشاه میرود بخط میخی نگاشته وبوسیله دانشمندان اروپائی ترجمه گشته است.

داریوش پس ازفوت کمبوجیه بشرحی که نقل کردیم وقتی ازماجرای کشته شدن برادر واقعی کامبوجیه و شرح حال گماتا از طایفه مغ مطلع شد از سوریه بایران آمد و با شش نفر از شاهزادگان ودوستان خود بگفتگو پرداخت وبا هم هم عهد و پیمان شدند گمانای مغ را که به دروغ خود را بردیه برادر کامبوجیه نامیده بقتل برسانند ونگذارند سلطنت پارس و ایران از خاندان هخامنش خارج گردد. گماتا **Gaumata** درآن زمان بشرحی که در کتیبه بیستون آمده دریکی از شهر های ماد موسوم به سیکایاووش **Sikauvatish** نزدیك نسایه اقامت داشته است. داریوش با همدستان خود ترتیب کار را چنین داد که ناگهان باقامتگاه گماتاواردشوند ومنظور خود را عملی سازند وبهمین طریق اقدام کردند و چون از شاهزادگان پارس بودند خواجه سرایان نتوانستند از ورود آنان جلوگیری نمایند و باطاق گماتا وارد شدند و وی را با یك مغ دیگر که مشغول صحبت بودند مقتول ساختند و سپس بیرون آمده و مردم را از کشته شدن او و حقیقت امرراجع بجریان وقایع آگاه نمودند و بالاخره داریوش بسلطنت رسید.

گماتا دراول ماه هفتم ازسال ۵۲۲ ق. م. در ایران بدعوی‌سلطنت برخاسته ودر ۲۹ ماه نهم سال مزبورمقتول شده اما چون کامبوجیه در قسمت عمده از این مدت درقید حیات بود وی را جزوپادشاهان بشمار نیاورده‌اند وداریوش را جانشین کامبوجیه شمرده‌اند.

داریوش در کتیبه بیستون نقل کرده که گماتا در مدت سلطنت کوتاه خود مردم را برای جلب رضایت برای مدت سه سال از پرداخت مالیات معاف داشت و از اینجهت بمحض اینکه خبر کشته شدن وی در شهرستانهای ایران منتشر شد همه جا آشوب و طغیان برضد داریوش پدید آمد. داریوش در ابتدای امر با لشگری که فراهم آورده بود بدفع شورشیان پرداخت و آنان را یك بیك مغلوب نمود و تفصیل جنگهای خود را در کتیبه بیستون بر روی سنگ کوه نگاشته و ماقسمتی را که مربوط بکشته شدن گماتا است از کتیبه مزبور در زیر نقل مینمائیم:

« بند دهم ـ داریوش شاه گوید. اینست آنچه من کردم پس از آنکه شاه شدم. کامبوجیه نام پسر کوروش از دودمان‌ما پیش ازاین شاه بود. این کامبوجیه برادری داشت بردیه نام ازیك پدرو یك مادر. بعد کامبوجیه برادر خود بردیه را کشت. مردم نمیدانستند او کشته شده است. پس ازآنکه کامبوجیه بمصر رفت دل مردم از وی بر گشت. اخبار دروغ در ماد و پارس و سایر ممالك منتشز شد. پس ازآن مردی از طایفه مغ موسوم‌به گئومات از پی‌شی‌واده برخاست درماه‌ویخن روز چهاردهم و مردم را فریب داد که من بردیه پسر کوروش و برادر کامبوجیه هستم. پس ازآن تمام مردم بر کامبوجیه شوریدند و پارس و ماد و ایالات دیگر بطرف وی رفتند. گماتا تخت را تصرف کرد و در ماه کرم پده روز نهم بود که او این تخت را تصرف نمود و پس از آن کامبوجیه مرد و بدست خود کشته شد.

« این اریکه سلطنت که گماتای مغ از کامبوجیه انتزاع نمود اززمان قدیم درخاندان ما بود. بنابراین گماتای مغ پارس وماد وممالك دیگررا از کامبوجیه انتزاع کرد وبخود اختصاص داد وشاه شد.

« کسی ازپارس وماد یا ازخانواده ما پیدا نشد که این سلطنت را از گماتای مغ بازستاند. مردم از او میترسیدند زیرا عده بسیاری از اشخاص را که بردیه را

می‌شناختند بکشت . از اینجهت میکشت که کسی نداند او بردیه پسر کوروش نیست. کسی جرئت نمیکرد چیزی درباره گماتای مغ بگوید . تا اینکه من آمدم اهورمزدا مرا یاری کرد . درماه باق پادیش روز دهم من با کمی ازمردم این گماتای مغ را با کسانیکه سردسته همراهان او بودند کشتم. درماد قلعه‌ای هست که اسمش سیکایاووش دربخش نسایه است. آنجا من او را کشتم . پادشاهی را از او بازستاندم. بفضل اهورمزدا شاه شدم . اهورمزدا شاهی را بمن عطا نمود .

«سلطنتی را که از دودمان ما بیرون رفته بود بر قرار کردم . آن را بجائی که پیش از این بود باز نهادم بعد چنین کردم . معابدی را که گماتای مغ خراب نموده بود برای مردم ساختم ، مراتع ، احشام ، مساکنی را که گماتای مغ از طوائف گرفته بود بآنها بر گرداندم . مردم پارس ، ماد و سائر ممالك را باحوال سابق آنان رجعت دادم . بدین نهج آنچه که انتزاع شده بود بجای پیش بر گشت. بفضل اهورمزدا این کارها را کردم .آنقدر رنج بردم تا طایفه خود را بمقامی که پیش داشت رساندم .

داریوش درابتدای سلطنت خود ببابل لشکر کشید وشوروش را دراین ناحیه خوابانید وشخصی را که خودرا بنام بخت‌النصر پسر نابونائید پادشاه بابل مینامید گرفتار نموده وبقتل رسانید وسپس شورشها را در ماد و شوش و پارس وارمنستان خوابانید و همه جا غالب آمد و از ری لشگری بکمك پدر خود ویشتاسب که در پارت و هیر کانی دستگاه سلطنت داشته فرستاد و وی نیز بر یاغیان فیروز شد و وسائل سلطنت داریوش همه جا فراهم آمد . شورش وطغیان برضد داریوش بسرزمین آریائی نشین محدود بود و در مصر ولیدیه وفینیقیه در صدد مخالفت برنیامدند زیرا اقوام ایرانی برای بدست آوردن تاج و تخت تلاش مینمودند و هریاغی خود را دراین سلطنت ذی حق میپنداشت . پارسی با پارسی برای بدست آوردن پادشاهی پارس . مادی با پارسی برای تحصیل استقلال از دست رفته ماد و بقیه یاغیان در استانهای دیگر از بزرگان پارسی و ایرانی بودند و بهمینجهت حاضر نبودند با

یکدیگر همدست شوند و داریوش را از میان بردارند . داریوش از این وضعیت استفاده کرده وبا هریك تك تك وجدا گانه جنگید وفیروز شد اما کشورهای غیر آریائی نمیتوانستند بفکر جانشینی کمبوجیه باشند وبرداریوش بشورند . این بود که درانتظار پایان جنگهای داخلی بودند و وقتی تسلط داریوش براوضاع معلوم گردید همه نسبت به او سر اطاعت فرود آورند و شش نفر متحدان و همدستان داریوش که درقتل گماتا شرکت داشتند ودر دفع شورشیان تلاش بسیار کردند و بعضی از آنان با سپاهیان خود با یاغیان جنگیدند و اسباب فیروزی داریوش را فراهم ساختند . این بود که شش نفر نامبرده نه تنها در زمان سلطنت داریوش قرب ومنزلت بسیار داشتند و امتیازات عمده بدست آوردند و حتی اختیار داشتند بی‌اجازه‌قبلی بحضورشاهنشاه برسند بلکه خاندان‌آنان‌نیز تاپایان دوره‌هخامنشیان درخدمات بزرگ وارد بودند وهمه‌جادرمشورت شاه بابزرگان‌شرکت می‌جستند. اسامی این شش نفر بقرار زیراست :[۱]

۱ ـ ویندافارنا Vindafarna یا اینتافرنس Intaphrenes پسروایاسپارا Vayaspara .

۲ ـ اوتانا Utana یا اوتانس Otanes پسرتوخرا TUkhra .

۳ـ گوباروا Gaubaruva یا گبریاس Gobryas پسرماردونیا Mardunya.

۴ـ ویدارنا Vidarna یاهیدارنس Hydarnes پسر باگابیگنا Bagabigna.

۵ ـ باگابوخشا Bagabukhsha یامگابیزوس Megabyzus پسر داتویا.

۶ ـ آردومانیش Ardumanish پسر واهوکا Vahauka .

حفر ترغه نیل و کتیبه‌های داریوش درمصر

داریوش پس ازدفع شورشها و استقرار سلطنت خود بمصر رفت و چندی در آنجااقامت کرد ودرآبادانی این کشور کوشید ودرنقاط مختلفه آن ساخلووپادگان ایرانی گماشت و از همه مهم تر در حفر کانال و اتصال رود نیل به دریای سرخ

۱ـ رجوع شود بکتاب اولمستید صفحه ۱۰۸ وبعد .

اقدام نمود واز این راه تجارت میان مصر و افریقا را با کشور وسیع ایران از راه دریا رونق داد بطوریکه کشتی‌ها توانستند مستقیما ازمصروروده نیل ودریای سرخ وخلیج فارس با دو رود دجله و فرات رفت و آمد نمایند . بعضی از مورخان ترعه مزبور را با ترعه و کانال سوئز Suez که دریای مدیترانه را بدریای سرخ متصل میداره و در اواخرسده نوزدهم میلادی حفرشده اشتباه کرده‌اند و این دو را با هم منطبق دانسته‌اند وحال اینکه ترعه داریوش رود نیل را با دریای سرخ اتصال‌میداد و اهمیت آن برای ترویج و تسهیل تجارت درعهد قدیم افزون تر بود .

داریوش در افتتاح ترعه نیل ستون سنگی از خود بیاد گار گذارده و در یکطرف این سنگ بسه زبان پارسی قدیم و عیلامی و بابلی و بخط میخی نگاشته شده است ودر طرف دیگر بخط و زبان مصری چنین آمده (آنتریوش Antrius که ازبانوی‌سائیس موسوم به نت Neith متولد شده تمام چیزهائی‌را که خداوند شروع کرد وی انجام داد . خواجه و آقای همه که قرص آفتاب را احاطه نمود و وقتی در شکم مادر قرار داشت و هنوز بدنیا نیامده بود نه ت Neith او را پسر خود دانست ودست خود را بطرف‌اوبرد تادشمنان وی را برافکند چنانچه ازبرای پسر خود رع (خدارند آفتاب درخشنده) کرد . او قوی شوکت است . اودشمنان خود را در تمام ممالك نابود میکند . شاه مصرعلیا و سفلی آنتر یاووش الی الاید پاینده است . شاهنشاه بزرگ پسرویشتاسپ هخامنشی و پسرنت Neith میباشد . تمام خارجی‌ها با هدایای خود روبه او آوردند و برای وی درتلاشند) .

درنسخه میخی کتیبه نامبرده چنین مینویسد (منم داریوش ، شاه بزرگ ، شاه ممالکی که ازتمام نژادها مسکون است . شاه این زمین بزرگ تا آن دورها پسر ویشتاسپ هخامنشی . من پارسی‌ام . ازپارس مصر را تسخیر کردم . امر کردم این ترعه را بکنند . از رود نیل که درمصر جاری است تا دریائی که از پارس به آن روند این کانال کنده شد چنانکه امر کردم کشتی ها روانه شدند چنانچه اراده من بود .) . در بالای کتیبه مصری تصویر داریوش مانند فرعون در سنگ

نقش شده وصورت او زیر قرص پردار آفتاب قرار گرفته است.[۱]

داریوش در کتیبه بیستون شرح داده که چگونه گماتا معابد را خراب کرد ووی از نو آباد وتعمیر نمود. این اقدام گماتا درخراب کردن معابد ایرانی ناشی ازاین بود که وی از طایفه مغ از اهل ماد بود و در زمان او دین زردشت در شمال ایران آنهم بوسیله ویشتاسپ یا گشتاسب کیانی پدر داریوش رواج یافته ومغها از آنجمله گماتا به این دین گرویده بودند وازاینجهت گماتا درابتدای سلطنت خود معابد قدیم ازقبیل معبد ناهید ومهر را به آتشکده تبدیل میکرد و در نظر داشت در دین ایرانیان تحول پدیدآورد و دین زردشت را در همه شهرستانهای ایران رواج دهد اما داریوش برخلاف آن رفتار نمود ومعابد را بحالت سابق بر گردانید.

پدر داریوش در شمال ایران گرچه از دین زردشت حمایت کرده و آن را بر ضد تورانیان مانند حربه بکار بسته و مندرجات اوستا شاهد این معنی است اما خود داریوش مانند کوروش بزرگ وکامبوجیه تعصب دینی نداشته ودر کشورهائی که فتح میکرد ادیان محلی را حرمت می گذارده وحتی خودرا بلباس این ادیان ملبس می‌ساخته است واین امرازملاحظه کتیبه داریوش که در مصر برپا نموده و باختصار نقل نمودیم وخودرا زاده نت **Neith** وفرعون مصرنامیده واضح میشود.

داریوش برای اینکه سلطنت خود را قانونی جلوه دهد در کتیبه ها چنین عنوان نموده که این سلطنت حق خاندان وی بود و گماتا غصب کرده بود و چون ازدودمان هخامنشی کسی نتوانسته این حق را پس بگیرد واوچنین عمل را انجام داده حقاً بسلطنت رسیده است وازاینجهت در کتیبه بیستون مینویسد (ازنژاد من هشت تن پادشاه بوده‌اند و نهمین منم وما از دو شاخه پادشاهیم). راجع بدوشاخه بودن سلطنت ازاجداد داریوش در صفحه ۱۵۲ توضیح داده‌ایم و تکرار را بیمورد میدانیم وضمناً معلوم داشتیم که ازنه نفرپادشاهان نامبرده شش نفرقبل از کوروش بزرگ از خاندان هخامنش به سلطنت رسیده‌اند و باضافه کوروش و کامبوجیه

---

۱ - رجوع شود به کتاب اولمستید صفحه ۱۴۷ وبعد.

قبل از داریوش به هشت نفرمیرسد و داریوش نهمین میباشد . داریوش در کتیبه ها راجع بسلطنت خود دلیل دیگر ذکر کرده وازاین راه نیز خود را سلطان برحق پنداشته و آن این است که پادشاهی را اهور مزدا بروی عطا کرده و این همان عقیده‌ای است که آریا رامنس وپسروی آرشام دونفرازاجداد داریوش دردو کتیبه زرین بیان داشته‌اند واین دو کتیبه ازحفریات اکباتان بدست آمده و تفصیل را درمحل خود نقل نمودیم و کوروش بزرگ و کامبوجیه نیزوقتی دربابل ومصر بسلطنت رسیدند پادشاهی‌خودرا برطبق رسوم معمول دراین دوسرزمین به ماردوك خداوند بابل ونت Neith مادرخداوندان مصری منتسب ساختند . اینموضوع در تاریخ کشورما شایسته بسی دقت میباشد وباستناد‌آن در سده‌های بعدی تا بامروز پادشاهان ایرانی سلطنت را درخاندان خودشان ودیعه خداوندی پنداشته‌اند و یا پادشاه را ظل‌الله تعبیر کرده‌اند. دانشمندان‌انگلیسی‌در کتاب کمبریج راجع باین موضوعات تحقیقات عالمانه نموده‌اند وباختصار در زیرنقل میکنیم :

اختیارات شاهنشاه در زمان هخامنشیان

«درایران قدیم‌پادشاه دررأس کشورقرار گرفته وسلطنت ارثاً باخلاف‌میرسید واین‌سلطنت دراعقاب کوروش‌بزرگ ودرناحیه‌آنشان ازپدربه پسرمنتقل‌میگردید و گماتانیزوقتی‌بدعوی‌سلطنت‌برخاست خودرا بنام‌بردیه پسر کوروش‌نامید وازاین راه سلطنت را ارثاًحق‌خودمیدانست. داریوش‌وقتی‌پادشاه شد در کتیبه‌بیستون گماتا راغاصب ودروغگومعرفی کردوخودرا‌بعلت‌اینکه ازخاندان‌هخامنش‌است ذی‌حق‌در سلطنت‌پنداشته وبهمین‌ترتیب‌است که سلطنت‌ازداریوش‌به‌پسربزرگ وی‌خشایارشا که ازآتوسادختر کوروش‌متولد شده‌است وازاوبجانشینان وی‌تازمان‌حمله اسکندر مقدونی رسیده است . بنابراین سلطنت داریوش کبیر در ایـران چنین نیست کـه هرودوت یونانی پنداشته ونتیجه توطئه با شش نفر همدستان وی ویا حاصل زور و اجبار ومبنی بریك امرنا گهانی وتصادفی باشد بلکه داریوش واقعاً ازخاندانی‌است که حقاً سلطنت به این خاندان تعلق میگرفت ووجود ویشتاسپ پدر داریوش و یا

آرشام جد وی درحال حیات مانع ازاین سلطنت نمیشد زیرا هر پادشاه میتوانست جانشین خودرا ازمیان فرزندان خود انتخاب کند.

«داریوش یك اصل واساس دینی ومذهبی نیز بسلطنت خود افزوده ودر کتیبه بیستون مینویسد (من بلطف وعنایت اهورمزدا پادشاه هستم واهورمزدا سلطنت را به من‌عطا نموده‌است). خشایارشا وارده‌شیر درازدست نیزدر کتیبه‌های خود سلطنت را عطیهٔ اهورمزدا دانسته اند. بهمین جهت است که پادشاهان ایرانی در صدد بر آمده اند سلطنت خود را در کشور های فتح شده برطبق مذهب همین کشور ها به ثبوت رسانند چنانکه کوروش‌تاج وتخت بابل را ازدست ماردوك‌خداوند بابلیان دریافت کرده و کامبوجیه و داریوش کبیر در مصربعلت اینکه از خویشان رع Ra خداوند خورشید بودند بشاهی رسیده‌اند واین‌سلطنت ولواسماً همان‌سلطنت فراعنه مصرمیباشد با این تفاوت که در ایران پادشاه پارس نیز نامیده میشدند. در واقع سلطنت سابق بابل ویا مصر درهیکل پادشاهان‌ایرانی ادامه داشته است. حکام در بعضی کشور های کوچك و یا شهرهای آزاد دیگر که از پادشاهان پارس اطاعت میکردند سلطنت خودشان را ولو در ظاهر حفظ مینمودند. درجزیره سیسیل از جزایر یونان و صیدون در آسیای میانه و شهر سیتیوم Citiun درجزیره قبرس به همین طریق رفتار شده و عنوان سلطنت را حفظ کرده‌اند و بهمین علت است که پادشاه پارس‌درآن زمان‌خود راشاه شاهان‌نامیده ومقصود وی همین‌پادشاهان کوچك بوده است.

«سلطنت در ایران باستان سلطنت مطلقه بود و اراده شاهنشاه اثر قانون داشته اما این اراده پس ازمشورت با بزرگان ونجبا آنهم با رعایت رسوم وعادات وعرف کشوربیان‌میشد وتشخیص این امور بعهده‌قضات‌محول‌میشدو این‌قضات‌بلفظ‌دات برياداد برخوانده شده‌اند و حق وقانون را ازعرف وعادت تشخیص میدادند و باین وسیله فرضاً‌معلوم‌میداشتند که پادشاه‌میتواند با اقربای‌نزدیك‌خود وصلت وازدواج کند یانه ویا درمقابل هریك شخص ازاهل متیلون Metylon که در مصر کشته

شده بودند چند نفر مصری بایست بقتل رسد . ازاین موارد در کتب مورخان یونانی نقل شده و از آنها معلوم میشود جریان مشورت چگونه بوده است اما اختیارات پادشاه دربعضی‌موارد بوسیله امتیازاتی که عملا نجبا وبزرگان دارا بودند محدود میشد از آنجمله امتیازات شش نفر متحدان و همدستان داریوش کبیراست که در قتل گماتا با وی همکاری کرده‌اند . شاهنشاه فقط ازخاندان این شش‌نفرمیتوانست همسر برای خود انتخاب کند و هر کدام از بزرگان این خاندانها میتوانستند بدون اجازه قبلی حضور شاه شرفیاب شوند . این شش خاندان در عهد قدیم املاك وسیعه دراختیار داشتند وبدون چون وچرا از آنها منتفع‌میشدند .

ساتراپها وحکام درزمان داریوش کبیر

« در زمان سلطنت داریوش کبیر سرزمین وسیعی که تحت تسلط دولت پارس قرارداشت به بیست ساتراپی یا استان منقسم میشد و ساتراپ یا استاندار در هریك از آنها از طرف شاهنشاه تعیین میگردید اما در زمره این استانها بعضی بخشهای کوچکتر نیز وجود داشتند که حکام آنها بنام ساتراپ نامیده شده‌اند . این تقسیمات گرچه از سازمان زمان کوروش بزرگ وکامبوجیه تقلید شده وحتی اساس آن بحکومت‌آشوریها وبابلیها ومادیها میرسد اما بدست داریوش کاملترشده وحدودهریك ازاستانها و وظائف هر کدام ازحکام و ساتراپها معلوم و معین گشته است . لفظ ساتراپ بمعنی‌نگاهبان وحافظ میباشد [1] . در کتیبه بیستون نام دوشخص بعنوان ساتراپ ذکر شده یکی دادارش استاندار بلخ و دیگری ویوانا استاندار رخج میباشد . این دو نفر در ابتدای سلطنت داریوش و در زمانی که انقلاب و آشوب پدیدآمد بسمت ساتراپی یا استانداری تعیین شدند . دراین کتیبه ویشتاسپ یا هیستاسپ پدرداریوش بهمان مقام ومنصب سابق در پارت و هیرکانی خوانده شده بی آنکه بنام ساتراپ نامیده شده باشد . گزنفن مورخ یونانی در کتاب خود

۱ - کلمه ساتراپ یونانی‌است ودر کتیبه ها بعبارت (خشترپاوان) آمده وبمعنی نگاهبان مملکت یا شهربان‌میباشد و کلمه شهربان‌همان خشترپاوان درپارسی قدیم است .

نقل کرده که کوروش بزرگ برای هریك از نواحی عربستان و کاپادوکیه Capadocia درآسیای میانه و فریکیه بزرگ ، لیدیه ، یونیه ، کاریه ، فریکیه هلسپونت وائولیس Eolis یك ساتراپ پارسی نصب نمود اما ساتراپ سیسیل و قبرس غیرپارسی بودند .

«هرودوت مینویسد که کوروش بزرگ شخصی را بنام اورتیس Oroites از اهل پارس باستانداری لیدیه تعیین کرده و کمبوجیه نیز آریاندیس را بساتراپی مصر منصوب داشت ومیتروباتس پارسی Mitrobates پیش ازداریوش درداشیلیوم سمت ساتراپی داشته است .

« حکام وساتراپها در زمان داریوش برای مدت نامعلوم به حکومت منصوب میشدند و گاهی این حکومت از زمان یك پادشاه به زمان پادشاه دیگر طول میکشید . سرزمین بابل و ماد چون وسعت داشتند هر کدام بچند ساتراپی تقسیم میشدند . وظائف واختیارات حکام درامور لشگری زیاد و درامور اداری زیاد تر بود . هرساتراپ مکلف بود درنگاهداری جاده‌ها وبهبود ارتباطات مراقبت نماید و این وظیفه نه تنها برای حفظ تسلط شاه و تأمین منافع وی بلکه برای این بود که مردم بتوانند در امنیت و آسایش بسر برند و از رونق تجارت و بازرگانی بهره‌مند شوند . دراین امور حاکم رأساً اقدام میکرد اما درامور مهمترازشاهنشاه کسب تکلیف مینمود و با وی مکاتبه میکرد چنانچه آرتافرن Artaphrenes برای لشگرکشی برضد جزیره ناکسوس Naxos از داریوش کسب اجازه نمود و تاتانی حاکم مغرب فرات دراختلاف یهودیها و ساماریتانها Samaritan راجع بتجدید بنای معبد اورشلیم دستورشاه را خواستار شده است .

« حکام و ساتراپها بطور کلی اشخاص مقتدر بودند وممکن بود این اقتدار و قدرت بشورش و طغیان جهت کسب استقلال منتهی گردد . داریوش باینموضوع توجه داشت و از رفتار اوریتس Oroites حاکم لیدیه و آریاندیس Aryandes ساتراپ مصر تجربه اندوخته و برای نظارت در امور حکام وسائل لازم تهیه دیده

بود ازآنجمله برای کسب اطلاعات واخبار از وضعیت ساتراپیها واستانها مراقبت وسرعت لازم بعمل می‌آورد ودبیران ومأموران همه‌جا درمعیت حکام گماشته میشد تا ضمناً در بهبود ارتباطات و نگاهداری نظم و ترتیب در پستهای دولتی نظارت نمایند . این مأموران در وصول وایصال گزارش‌ها و دستورها وحفظ رابطه پادشاه با ساتراپها ومأموران دیگر انجام وظیفه میکردند . برای بازرسی در امور حکام و مأموران عالی رتبه دفتری یا لشگری گاه بگاه بازرسان بلند پایه که اغلب برادر یا پسر و یا از منسوبان نزدیك شاهنشاه بودند در سرتاسر کشوررفت وآمد مینمودند وبنام چشم‌شاه نامیده میشدند و همراه آنان تعداد لازم افراد و افسران از سپاهیان پارسی قرار میگرفت . وظیفه بازرسی گاهی بفرماندار نظامی که در هر استان ازطرف پادشاه منصوب بود محول میشد و خود ساتراپها و حکام اغلب از سپهبدان و افسران ارشد انتخاب میگشتند ودروظائف اداری ووصول باج ومالیات مداخله مینمودند . درکتیبه بیستون ویوانا Vivana ساتراپ باختر یا بلخ و ویشتاسپ در پارت وهیرکانی خود فرماندار نظامی و سرلشگر پادگانهای محلی بودند . نیروی دریائی در لشگرکشی خشایارشا بیونان تحت فرماندهی هخامنش برادر شاهنشاه قرار داشت . اغلب پادگان قلعه‌های نظامی و مراقبت جاده ها و یا شهرها بفرماندهانی سپرده میشد که مستقیماً ازطرف شاهنشاه منصوب میگشت و از حکام وساتراپها جدا بودند و این فرماندهان و حکام نسبت بهمدیگر نظارت می کردند .[۱]

قوانین داریوش کبیر در مقایسه با قانون حمورابی

اولمستید دانشمند امریکائی در کتاب خود داریوش کبیر را در ردیف حمورابی یك پادشاه مقنن وقانون گزار پنداشته ومعتقد شده که وی در زمان خود به وضع قوانین مبادرت نموده و از این قوانین مجموعه‌ای تشکیل میشده و این مجموعه براثر حوادث و گذشت زمان ازبین رفته ومفقود گردیده اما آثار آن در

۱ - رجوع شود بتاریخ کامبریج جلد چهارم صفحه ۱۹۴ وبعد .

کتیبه ها باقی‌مانده ودر اصل واساس از روی قانون حمورابی نگاشته شده است . مطالب دانشمند امریکائی دراین موضوع شایان بسی دقت و جالب توجه میباشد و در زیر نقل مینمائیم :

« داریوش پس از دوسال زه وخورد با مخالفان داخلی توانست سلطنت خود رادرقسمت عمده از سرزمین وسیع آسیای غربی ثابت ومسلم بدارد اما در ابتدای امر اوضاع کشور براثر جنگها وشورشها چنان باختلال وضعف گرائیده بود که ترمیم و اصلاح آن بکاردانی و حسن تدبیر یك پادشاه مقتدر احتیاج داشته و این کاری است که بدست داریوش کبیر انجام شده است . داریوش از ابتدای امر متوجه شد که کشور وسیع وی بوجود قوانین نو وتازه نیازمند است که همه‌جا یکنواخت بموقع اجرا گذارده شود و از اینجهت در تدوین آن اقدام نمود و در کتیبه بیستون چنین مینویسد (بفضل اهور مزدا مردم این کشور از روی قانون من عمل میکنند و آنچه به آنان دستور میدهم بر طبق آن رفتار مینمایند) . این کتیبه و این گفتار پایه و اساس داشته وحکایت دارد که از طرف داریوش واقعاً وضع قانون شده است . در یك کتیبه بابلی مربوط بزمان داریوش راجع بمعامله یك برده وغلام‌چنین‌آمده است (عملی که مردم برطبق‌قانون پادشاه انجام میدهند باید بقاعده و خوب باشد) . در این کتیبه لفظ دات یا داد بمعنی قانون بجای لفظ حکم که دربابل مصطلح بود قرار گرفته‌است .

« تجارت و بازرگانی دربابل قدیم ازروی مقررات قانونی عمل میشد اما نه قانونی که در عصر حاضر در کشورهای اروپائی بطور مدون معمول است بلکه مانند قانون عرف وعادت درملل آنگلوساکسون بود که از مراجعه باحکام ماضیه قضات بدست می‌آمد واز اینجهت دربابل مجموعه‌ای از سوابق قضائی در دست‌رس دادرسان قرار داشت و این سوابق از زمان سومریان متداول بود و در آن معلوم میشد که فرضاً هر گاه شخص چنین نماید نتیجه آن چنان خواهد بود . مندرجات قانون حمورابی بهمین شیوه واسلوب نگاشته شده است . مقصود اینست که تدوین

قانون حمورابی یك مرحله از ترقیات انسانی باید شمرده شود و در آن تصمیمات قضائی از روی عرف و عادت مردم با شرائط جدید زندگانی از اقتصادی و اجتماعی تطبیق گشته است. عبارات این مجموعه در بابل بر روی کتیبه‌های آجری بخط میخی نگاشته شده ودردفتر بایگانی ازاگیل Esagil معبد ماردوك نگاهداری میگردید و نمونه‌آن ازحفریات خرابه‌شهر قدیم اکور Ekur ازمعبد انلیل بدست آمده و همچنین بر روی ستون سنگی نیز کنده شده و در دست‌رس قضات واصحاب دعوی قرار میگرفته است.

« قوانین دربابل تحت اختیار و حمایت شاماش خداوند آفتاب بود که یك قانون گذار آسمانی است و درروی سنگ قانون حمورابی قید شده که این قانون ازطرف خداوند مزبوربحمورابی عطا شده وباین علت رسمیت یافته است. درزمان قدیم یکی از پادشاهان عیلام که دربابل تسلط داشت یك نسخه از قانون حمورابی راکه بر روی سنگ کنده ونقش شده بود بشهر شوش حمل کرده ودر معبد این شهر گذارده ونسخ دیگر درمعابد شهرهای دیگر بابل وآشور ودر کتابخانه‌های آن زمان محافظت میشد و قضات ومردم در وقت حاجت به‌آنها مراجعه میکردند و ازاین راه است که مندرجات این قانون در دست رس داریوش قرار داشت وازآن در تدوین قانون جدید استفاده نموده است اما مجموعه داریوش بر اثر حوادث و اتفاقات مفقود شده و آثار آن در کتیبه‌ها باقی مانده و این کتیبه ها را وقتی با قانون حمورابی بسنجیم میتوانیم معادلهای بسیار از هر دو بدست آوریم و معلوم داریم که داریوش در سن جوانی واقعاً یك قانون گذار بود و در ردیف کارهای بزرگ خود دروضع قانون نیزمبادرت کرده واین قانون را ازروی قانون‌حمورابی مدون ساخته و ما قسمتی ازاین معادلها را در زیر نقل میکنیم:

« حمورابی در آغاز قانون خود مینویسد (دریك زمان آنو Anu خداوند آسمان و انلیل Enlil خداوند زمین به ماردوك نخستین مولودانکی Enki مأموریت دادند و دراین مأموریت نام بابل را بمیان‌آوردند وآن را در روی زمین

از همه بلند پایه تر ساختند و سلطنت آن را جاویدان نمودند . اساس این سلطنت مانند آسمان وزمین همه‌جا محکم واستواراست) اما داریوش در کتیبه خود بجای خداوندان مقتدر بابلیان خداوند بزرگ خود اهور مزدا را یاد نموده چنین مینویسد (خداوند بزرگی است اهور مزدا که آسمان بلند آفرید ، که بشر را آفرید ، که لطف وعنایت رابرای‌بشر آفرید ، که داریوش را شاه کرد، یگانه شاهی را از بسیاری ، یگانه آقائی را از بسیاری . خداوند بزرگی است اهور مزدا که چیزهای زیبا عطا کرد ، که لطف وعنایت برای بشر عطا کرد، که‌عقل و مهربانی برای داریوش شاه عطا کرد (. نقل‌از کتیبه شوش ونقش رستم).

« حمورابی سلطنت خود را به اراده خداوندان منتسب ساخته و مینویسد (در آن زمان آنو و انلیل ، من حمورابی ، شاهزاده عالیجناب ، پرستش کننده خداوندان را امر کردند که درستی و راستی را در مملکت رواج دهم ، مرارت و بدی را نابود کنم ، از تعدی و تجاوز قوی نسبت بضعیف بازدارم ومانند آفتاب بر مردم بابل مسلط باشم ومملکت را روشن ودرخشان سازم وسعادت و خوشبختی را برای مردم افزون گردانم) امادار‌یوش در کتیبه خودمینویسد (من‌هستم داریوش، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه همه ممالك با همه زبانها ، شاه این سرزمین بزرگ و وسیع ، پسر هیستاسپ ، یك هخامنشی ، یك پارسی ، یك‌آریائی ازتخمه آریائی). داریوش شاه گوید . (وقتی اهور مزدا مشاهده کرد که این ممالك بمخالفت یکدیگر بر خاسته‌اند و یکی با دیگری بنزاع پرداخته است ، آن را به من عطا کرد ومرا برای سلطنت درآن تعیین نمود . من شاه هستم و من بلطف و حمایت اهور مزدا هر کس را درجای خود برقرار کردم و من هرچه به‌آنان امر کردم بر طبق اراده من رفتارنمودند . آنچه بدو ناخوش بود به خوب وخوش تبدیل کردم . ممالکی بود که برضد یکدیگر جدال میکردند و مردمان آنها یکی دیگری را بقتل‌میرسانید . من بفضل اهور مزدا چنان کردم که کسی در صدد قتل دیگری برنیاید وهر کس را درجای خود نشاندم ودرپیشگاه حکم من ترسیدند وفهمیدند

که قوی نباید در صدد آزار ضعیف برآید) . نقل از کتیبه های نقش رستم وشوش.

« حمورابی قانون خود را تحت حمایت شاماش خداوند آفتاب قرار داده است . داریوش درنوبت خود اهور مزدا را واضع قانون معرفی نموده و مینویسد (ای بشر آنچه امر اهور مزدا است رو مگردان وازجاده راستی ودرستی خارج مباش و بر ضد وی طغیان مکن) . نقل از کتیبه نقش رستم .

«حمورابی در قانون خود پس از ذکر مقدمه صورت ریز شهرها و معابد را که در داخل و یا خارج بابل واقع بودند شرح وتوضیح داده که چگونه این‌معابد وشهر ها را آباد نموده وچگونه از آنها بهره مند شده است . همچنین داریوش مینویسد (این است ممالکی که بفضل اهور مزدا در خارج از پارس گرفتم و من شاه این ممالك هستم وهمه برای من باج میدهند وآنچه به آنان امر میکنم همان را انجام میدهند وحکم من شامل حال آنان میباشد) . نقل از کتیبه شوش .

« داریوش در کتیبه تخت جمشید صورت ریز ممالك تابعه خود را نوشته و این عبارت را درآن آورده است (پارس وماد و کشورهای دیگر بازبانهای مختلف و کوه ها و ممالك این طرف دریا و آنطرف دریا ، این طرف صحرا و آنطرف صحرا) .

« در قانون حمورابی چنین مینویسد (حمورابی پادشاه دانا وعاقل احکام راست و درست مقرر فرمود و از روی آنها مملکت را محکم واستوار گردانید . من حمورابی شاه تمام عیار و کامل هستم . من در امور مردمان بابل غفلت روا نداشتم . این مردم را بل Bel به من معرفی کرد و مراقبت از آنان را ماردوك به من عطا نمود . من مناطق صلح و صفا برای آنان مقرر داشتم و مشکلات را فائق آمدم . روشنائی را برای آنان تابانیدم . من با وسائل کافی که زاماما Zamama و این‌نانا Innana در اختیار من گذاردند وبا بینائی تیز و پهناوری که ا آ Ea به من عطا کرد وبا قدرتی که ماردوك شامل حال من‌نمود دشمن را درشمال وجنوب فائق آمدم . من به حمله و هجوم مهاجمان پایان دادم . من سعادت و خوشی را در

مملکت برقرار نمودم . من مردم را امنیت بخشیدم واجازه ندادم کسی آسایش را از آنان سلب نماید . خداوندان بزرگ مرا مأموریت دادند و من شبان محافظ و نگهبان کشور هستم. درستی و عدالت کار من است . سایهٔ مبارك و خیر خواه من برروی همه مملکت گسترده‌است . من مردم سومر واکد را درآغوش‌خود گرفته‌ام و آنان را درحمایت خود قرار داده‌ام . مرد قوی نباید ضعیف را زیان رساند . یتیم و زن بیوه باید در مملکت بابل تحت حمایت عدالت قرار گیرند . مملکتی که بزرگ و پیشوای آن عالیجنابان آنو و انلیل هستند و در ازاگیل ، معبدی که پایه آن مانند آسمان و زمین استوار است احکام و اوامر صادر مینمایند و مظلوم و ستمدیده را از نعمت عدالت بهره مند میسازند . کلمات با ارج و مقتدر خودم را بر روی این سنگ نگاشتم وآن را درحضور تصویر خودم که پادشاه عدل و راستی هستم پا برجا وبر قرارساختم . من هستم پادشاهی که در میان شاهان از همه بالاتر است . کلمات من بسیار ارج و ارز دارند . عقل من بی‌مانند است . باشد در معبد ازاگیل **Esagil** نام من برای همیشه بالطف وعنایت خداوندان باقی وپایدار بماند. بگذارید هرشخص مظلوم وستمدیده در مقابل تصویرمن که پادشاه عدالت وراستی هستم فرود آید . بگذارید نوشته های این‌سنگ برای وی‌خوانده شود . بگذارید این کلمات با ارج وارزش را توجه نماید . بگذارید از این کتیبه من مطلب برای او روشن شود . بگذارید از خواندن این کتیبه قلب او تسکین یابد . بگذارید بصدای بلند اعلام دارد که حمورابی‌نسبت بملت خود واقعاً پدرحقیقی است وپدری است که کلمات ماردوك خداوند خود را بسیار حرمت گذارده و وی را درشمال و جنوب غالب گردانیده وقلب ودل ماردوك خداوند خود را مسرور ساخته وفراوانی و نعمت را برای همه ارزانی داشته است . بگذارید باتمام قلب خود در برابر ماردوك خدای من وزرپانیت **Zarpanit** بانوی من دست نیازودعا بلند کند . باشد خداوندانی که در معبد ازاگیل وارد میشوند منظور آنان دربرابر ماردوك‌خداوند من وزرپانیت بانوی من پذیرفته شود) .

« در کتیبه نقش رستم چنین آمده است (داریوش شاه گوید . من بفضل اهورمزدا دوست دارم آنچه را که راست ودرست است ودشمن میدارم آنچه را که دروغ میباشد . بنا بر این در سلطنت من یك بنده و غلام نتوانست اسباب زحمت شخص آزاده شود ویا یك شخص آزاد نتوانست زحمت یك بنده وغلام رافراهم کند. من کیفر میدهم هر کس را که بدیگری زیان رساند . بی کیفر نمی‌ماند هر کس برخلاف حقیقت سخن گوید و بکلام وی اعتماد نمی‌نمایم) .

« حمورابی در آغاز مجموعه خود از قواعدی سخن گفته که از بدیهیات است . داریوش نیز در کتیبه های خود این قواعد را بمیان کشیده وسپس موارد خصوصی‌را ذکرنموده است . داریوش مانند حمورابی‌خود ستائی مینماید ومیگوید (این است عقیده من ، این است امرونهی من . آنچه را که من در کاخ خودم و یا در میدان جنگ انجام میدهم شما باید ببینید و بشنوید . من یك مرد جنگجو و رزم آزمای خوب هستم . تن و اندام من بسیار نیرومند است . من یك تیرانداز ماهرهستم خواه پیاده وخواه سواره . من درحین جنگ خوب سپرمیگیرم پیاده یا سواره . برای من اهورمزدا هوش وعقل فراوان عطا کرده وهرچه انجام میدهم از روی همین عقل وهوش‌است) .

« استرابون مورخ یونانی نقل کرده که وقتی اسکندر مقدونی از مقبره داریوش دیدن نمود عبارت سنگ قبربرای وی چنین قرائت شد (من همه وقت برای دوستانم دوست بودم . ازدست من‌انجام هر کارساخته بود .) .

« حمورابی در قانون خود چنین مینویسد (بگذارید هر پادشاه که در مملکت من سلطنت خواهد نمود کلام راستی و درستی را که بر روی این سنگ نگاشته‌ام رعایت کند . بگذارید از احکام من در روی این زمین تخلف ننماید . بگذارید تصویر مرا دراین‌سنگ زیان نرساند . اگراین پادشاه عقل درست داشته باشد ومردم را براه راست رهبری کند بکلام من که برروی این سنگ نگاشته‌ام توجه خواهد نمود. باشد عقل وی از مندرجات این کتیبه من در امور دادرسی و

احکام قضائی روشن و بینا شود . بگذارید مردم بابل را بخوبی رهنمائی نماید . بگذارید اوامر واحکام خود را بخوبی بیان دارد . بگذارید مرد شرور و بد نام را ازمملکت بیرون اندازد . بگذارید وسائل سعادت وخوشبختی را برای ملت خود فراهم دارد . من هستم حمورابی پادشاه راستی ودرستی که شاماش (خداوند عدالت وآفتاب) قوانین را برای‌من‌عطا کرده‌است . کلام من با ارج وارزش‌است . کردار و عمل من درخوبی بی‌مانند وبرای عموم عالیجناب است . هر کس بکلام من در روی این کتیبه توجه نماید و ازاین کلام چیزی کم و کسر نکند ومقررات مرا پس و پیش نگرداند خداوند عدالت سلطنت اورا مانند سلطنت من دراز نماید . اگراین شخص کلام مرا که برروی این‌سنگ نگاشته‌ام توجه نکند وازلعنت خداوندترس ولرز نداشته باشد وازاحکام و دستورهای من تخلف نماید و کلام مرا کم و کسر سازد ونام مرا ازاین کتیبه براندازه و نام خود را بجای آن بنگارد بلعنت آنو و انلیل خداوندان دیگر گرفتارآید) اما داریوش ازاین‌همه خداوندان بابل ترس و هراس بخود راه نداده و بجای آنان در کتیبه خود اهورمزدا را ترجیح و برتری داده وحتی‌عقیده راسخ داشته که‌لعنت این خداوندازلعنت خداوندان متعدد بابلیان مؤثرتر خواهد بود ولواینکه عبارت‌آن بهمان‌شیوه واسلوب کتیبه حمورابی بیان شده است .

« داریوش شاه گوید . آنچه من بفضل اهورمزدا دراین کتیبه نگاشته‌ام همه را در یکسال پایان داده‌ام . این حقیقت است نه دروغ . اهورمزدا گواه است که من چه بساکارهائی انجام داده‌ام که دراین کتیبه ننوشته‌ام . اگرمینوشتم خواننده ممکن بود تصور کند که همه آنها را انجام نداده‌ام . پیش ازمن پادشاهانی بودند که هیچکدام بقدرمن که بفضل اهورمزدا انجام داده‌ام نتوانسته‌اند عمل نمایند .

« داریوش شاه گوید . اگر شما باور دارید آنچه را که من انجام داده‌ام به مردم بگوئید و این کلام را کتمان مکنید . اهورمزدا یار ویاور شما باشد و نسل واولاد شما کثیرشود و اگر کلام مرا درهم نمائید اهورمزدا شما را نابود سازد و

خاندان شما را ویران کند .

« داریوش شاه گوید . این است آنچه من دریکسال بفضل اهورمزدا بپایان رساندم . اهورمزدا وخداوندان دیگر یار ومددکارمن بودند . ازاینجهت اهورمزدا وخداوندان دیگر مرا یاری کردند که من بد کار و دروغ گو نبودم . من تقصیر و خطامرتکب نشدم . آنچه من کردم تماماً با احکام وی مطابقت دارد . نه بمرد قوی و نه بضعیف هیچگونه جبر و فشار وارد نیاوردم . ای آنکه این کتیبه مرا و تصویرهای آن را دیدن خواهی کرد آنها را خراب مکن . اقتدار تو هر اندازه طولانی باشد درمحافظت آنها کوشش نما . باشد اهورمزدا دوست و یاور توباشد . باشد نسل واولاد تو کثیر شود . باشد عمر تو طولانی گردد و درآنچه اقدام نمائی کامیاب شوی .

« داریوش شاه گوید . وقتی از این کتیبه و این تصویرها دیدن کنی اگر در خرابی آنها اقدام نمائی و در پیش این کتیبه نیاز نیاری لعنت اهورمزدا شامل حال تو گردد واولاد تو پایدار نباشد و آنچه انجام دهی اهورمزدا نابود سازد .[۱]

« از مقایسه وسنجش در این کتیبه‌ها معلوم میشود داریوش و مشاوران وی یك نسخه از قانون حمورابی را در دست رس خود داشتند وممکن است این نسخه همان بوده که برروی‌سنگ نگاشته شده ودرمعبد اینشوشاك شهرشوش نگاهداری میشد واز حفریات خرابه این شهر بدست آمده است .[۲]

معادلهائی که دانشمند امریکائی ازکتیبه های داریوش و قانون‌حمورابی نقل کرده بسیارجالب دقت است واز این معادلها اگر وجود یك مجموعه قانونی که بوسیله داریوش بزرگ تدوین شده باشد نتوان مسلم دانست لااقل معتقدات وی در اداره امور کشور معلوم و روشن میگردد و از روی این معتقدات بوده که

---

۱ ـ این قسمت ازعبارت کتیبه داریوش را دانشمند امریکائی ازمتن اکدی کتیبه بیستون نقل کرده و درحاشیه کتاب به‌آن اشاره نموده‌است .

۲ـ رجوع شود به اولمستید کتاب *History of rhe Persian empire* صفحه۱۱۹ وبعد.

توانسته است اساس وشالوده یك مدنیت عالی‌تر ازتمدن ملل قدیم مشرق‌زمین‌سامی نژاد را بریزد و پایه های آن در سده‌های بعدی نیز استوار و پا برجا بماند و این امر ازملاحظه اوضاع اجتماعی‌ایران‌در زمان این پادشاه واضح میگردد.

اوضاع اجتماعی ایران درزمان‌داریوش کبیر

راجع باوضاع اجتماعی و اقتصادی ایـران در زمان داریوش کبیر و یا در سلطنت پادشاهـان هخامنشی گیرشمن **Ghirshman** باستان شناس فرانسوی در کتاب خود شرحی نگاشته که با کتیبه ها و مدارك تاریخی مطابقت مینماید و ترجمه آن را ازمتن انگلیسی کتاب در زیر نقل میکنیم:

« ایجاد وحدت درمیان کشورهای غربی قاره‌آسیا تحت سلطنت هخامنشیان، تقسیم این سرزمین وسیع به استانها و ساتراپیها تحت نظارت یك مرکز نیرومند وقوی، احداث طرق ارتباطیه زمینی و دریائی که قسمتهای مختلفه قلمرو سلطنت نامبرده را بیکدیگر پیوند میداده و بالاخره اتخاذ یك سیستم و روش متعادل در جمع آوری مالیاتها و در آمدها که براثر آن سیل طلا و ثروت بخزائن و گنج شاهی سرازیر میشده است تماماً از عواملی هستند که حیاط اقتصادی ایران را در زمان داریوش کبیرقدرت بی‌سابقه‌ای بخشیده‌است. همه این‌اموربضمیمه اصلاحاتی که در اوزان و مقادیر و واحد مساحی‌بعمل آمده و بالاتر ازهمه رواج مسکوکات پول درقلمروسلطنت‌داریوش‌سبب شدند که درتجارت داخلی وخارجی کشوربزرگ ایران رونق‌فراوان پدیدآمد ودرنتیجه‌آن دراقتصادیات عمومی وملی‌مردم ترقیات بسیارحاصل شد.

« مسکوك کوچك پول در سده هفتم قبل از میلاد در بعضی از کشورهای عهد قدیم رائج بود اما یك سیستم واقعی پولی ومسکوك دوفلزی طلا ونقره برای نخستین مرتبه ازطرف کرزوس پادشاه لیدیه معمول گشته واین سیستم از طرف داریوش کبیر در تمام قلمرو سلطنت وی بموقع عمل درآمده است. کتیبه هائی که ازحفریات تخت جمشید بدست آمده حکایت دارند که قسمتی ازاجرت ومزد

کارگران درساختمان کاخهای پادشاهی بمسکوك نقدی پرداخت میشد و اقلام ریز این اجرتها در کتیبه‌ها بتفصیل ذکرشده است . اجرت ومزد درقبل اززمان مزبور به جنس ازقبیل گوشت ، جو ، گندم ، شراب و امثال آنها پرداخت میگردید اما درزمان خشایارشا فقط یك ثلث به پول نقد و بقیه بجنس تأدیه میشد و در اواخر سلطنت این پادشاه پرداخت نقدی بدو ثلث اجرت و مزد رسیده و لااقل نیم سده بطول انجامیده تامعاملات نقدی همه جابجای‌مبادلات جنسی‌معمول گشته است . در زمان داریوش چیزی که بیشتر از هر چیز استعداد تولید ثروت را در رشته‌های مختلف ترقی‌داده‌کارهای عام المنفعه‌ای است که درتمام قلمروسلطنت وی آغازشده است. یکی‌ازاصلاحات بزرگ درسلطنت هخامنشیان‌احداث‌قنات ومجاری‌زیرزمینی آب‌است که درنواحی بی‌آب‌ایران و آسیای‌مرکزی و آسیای‌میانه بعمل‌آمده است. کشورهای‌خارج ایران نه تنها براثر فتوحات پادشاهان هخامنشی با اصول‌آبیاری و بهبود زراعت و فلاحت آشنا شدند بلکه بذر و تخم نباتاتی که فقط در سرزمین ایران کاشته میشد در کشورهای مزبور نیزترویج داده شده از آنجمله یونجه‌است که دردام‌داری وپرورش‌ستوربکارمیرفته ومخصوصاً درماد برای‌تغذیه‌اسب بهترین خوراك شمرده میشد و کاشت آن از زمان لشگرکشی خشایارشا در جزائر یونان معمول گشته است .

« داریوش کبیر علاقه مخصوص بتوسعه درخت کاری وترویج انواع مختلفه درختان مفید داشته و در یك نامه‌ای که به کاداتاس **Kadatas** یکی از حکام فرستاده و این نامه عیناً بدست‌آمده دستور داده که نباتات و درختان مشرق زمین را درسوریه و آسیای میانه بکارد وترویج دهد و درآن چنین‌مینویسد (باید مراقبت نمائید درختان‌میوه داروبذرنباتات مفید ازاین‌طرف رودفرات را درقلمروحکومت خود ترویج دهید و کشور مرا در قسمتهای دور دست آباد کنید) . این نامه یك دستور ساده ازیك پادشاه جوان بشمار نمیرود بلکه انجام آن جزو برنامه وسیعی است‌ که برای اصلاح و بهبود زراعت و کشاورزی در تمام متصرفات دولت پارس

طرح شده است . ایرانیان درناحیه دمشق و آسیای میانه کشت یك نوع مووددرخت انگور راکه در ایران بعمل می‌آمد و برای تهیه شراب عالی بکار می رفته معمول داشته‌اند و کشت درخت پسته برای اولین مرتبه درحلب و خرما دریونان وبرنج درآسیای میانه بوسیله آنان ترویج یافته است .

« ایرانیان در عهد قدیم همچنانکه در تشویق زراعت و توسعه کشاورزی کوشیده‌اند دراستفاده ازجنگلها و مراقبت دراصول جنگلداری نیزتوجه‌مخصوص داشته‌اند . چوب سدر ودرختان جنگلی درلبنان وجزیره قبرس وهند بعمل می‌آمد وبمصرف پوشش سقف عمارات وکاخ‌های سلطنتی وساختمان کشتی‌ها و گردونه‌های جنگی بکارمیرفته وتجارت آن رواج داشته است .

« محصول معادن فلز و چوبهای جنگلی درمتصرفات دولت پارس برای رفع احتیاجات داخلی کفایت میکرد . نقره ومس وآهن از جزیره قبرس ، مس و نقره از آسیای میانه ، مس و آهن ازلبنان و دره‌های علیای دجله وفرات وبالاخره طلا و نقره از شهرستان کرمان وسرب ازسیستان ونقره و آهن از قفقازیه جنوبی بدست می‌آمد . برنامه وسیعی که درسلطنت هخامنشیان برای ساختن عمارات و کاخها به موقع اجـرا گذارده شده در وسائل حمل و نقل رونق فراوان بخشیده است . در کتیبه‌های راجع بساختمان کاخهای شهر شوش توضیح شده که سنگ عمارات از کوه‌های عیلام واقسام سنگ مرمر ازبدخشان وخراسان حمل شده است .

« در عهد قدیم شکار حیوانات و صید ماهی بیش از عصر حاضر رونق داشته است . اکثر مردم درآن زمان خواه ثروتمند ویا بی ثروت درمعیشت روزانه نان ، ماهی ، روغن وشراب مصرف میکردند . قسمت عمده از ماهیگیری خلیج فارس و دجله وفرات بشکل ماهی دودی وماهی خشك برای فروش در کشورهای دوردست حمل‌میشد . هرودوت نقل کرده که مردم مصرازمنافع مربوط بمعاملات صید ماهی مالیات وباج بدولت پارس میپرداختند .

« محصولات زراعتی درزمان هخامنشیان بطورعمده ازاملاك بزرگ ووسیع

بدست می آمد و در این املاك رعایای نیمه غلام که وابسته بزمین بودند وبا خود زمین مورد معامله وخرید وفروش میشدند امورروستائی وزراعت را انجام میدادند و در این املاك برده‌گان و غلامان و اسیران جنگی بکار گمارده میشدند. زراعت و کشاورزی در ایران قدیم وسیله عمده معیشت و کسب و کار عادی یك مرد آزاد بشمار میرفت. زراعتهای کوچك در برابر زراعت عمده دراملاك بزرگ بی‌اهمیت بود. ساکنان شهرستان پارس‌ازپرداخت هر گونه مالیات وعوارض معاف بودند واملاك بسیار دراختیار داشتند ودراین املاك گندم و جو و انگور وزیتون بدست می‌آمد ورمه و گله گوسفند وبز و گاو و حیوانات بار کش از قبیل اسب و قاطر و الاغ بطور فراوان پرورش می یافته ودر تربیت و نگاهداری زنبورعسل اهتمام فراوان داشتند وقسمت عمده عسل برای‌تهیه یکنوع قند بمصرف میرسید.

« در زمان هخامنشیان همچنانکه محصول زراعت و کشاورزی رو بافزایش گذارد صنعت نیز درشهرها توسعه پیدا کرد ازآنجمله صنعت نساجی وتهیه البسه دوخته و کفش وظروف طلا ونقره ومفرغ درمعرض داد و ستد عمده قرار گرفت. زنهادرآن زمان بوسیله جواهرات وزینت‌آلات خودشان راآرایش میدادند. ظروف فلزی برای مصرف ثروتمندان وسفالی برای طبقات پائین وبی ثروتان تهیه میشد. هرچه قدر کسب و تجارت در دوره هخامنشیان وسعت یافته در سطح زنده گی ایرانیان ترقیات حاصل شده واین سطح زنده گی دربابل بالاتر از یونان بود. در دنیای قدیم وقتی سلطنت پارسیان و هخامنشیان پدید آمد نه تنها در اقتصادیات کشور ها ترقیات حاصل شد بلکه کسب و تجارت همه جا فرضاً در بابل و یونان نیز رونق یافت. تقاضا و سفارش برای خرید کالا هرچه قدر افزون میشد نرخ مرابحه و سرمایه گذاری بالا میرفت ولی در قیمت اجناسی که حمل و نقل آنها ازقبیل حیوانات باری و درشت مشکل بود کاهش پیدا شد. در آن زمان کشورهائی که درجنوب قاره اروپا قرارداشت به داد وستد وتجارت با ایران آغاز

کردند ورواج مسکوك نیز درپیشرفت آن موثر افتاد .

« در زمان هخامنشیان مسافرتهای بزرگ بقصد اکتشافات صورت گرفت واسکیلاکس Scylaxe بدستورداریوش بمسافرت دریائی بزرگ از رودخانه سند درهند اقدام نمود واز راه دریا تا مصرپیش رفت . این مسافرت مدت یك سال و نیم بطول انجامید . یك ملوان ایرانی موسوم به تاسپس Taspes در سده پنجم تا تنگه جبل‌الطارق راه دریا را پیمود . ملوانان یونانی وفینیقی ارتباطات دریائی در طریق هند ، خلیج فارس ، بابل تا مصر و بندرهای مدیترانه را در دست داشتند و بطور خلاصه در عصر هخامنشیان تجارت با خارج نیز تا نواحی رود دانوب ورن رونق فراوان پیدا نمود . از هند و جزیره سیلان فلفل و ادویه جات بایران وارد میشد وادوات جنگی ازقبیل سپر و شمشیر ازجزایر یونان و کارتاژ وارد و مبادله میگردید وبعضی ازمایحتاج ساختمانی کاخهای شاهی ازراه تجارت فراهم می‌آمد . درزمان قدیم تر تجارت درمیان کشورها از طریق مبادله جنسی در قسمت عمده به اشیاء وکالای تجملی شامل میشد اما درعهد هخامنشیان داد وستد خارجی دردرجه اول نسبت باجناس ضروری ومایحتاج عمومی صورت میگرفت وهمه گونه محصول از وسائل زنده گی و خانه‌داری تا البسه ارزان قیمت مورد معامله واقع میشد و برائر رواج مسکوکات فلزی داد وستد درقلمروسلطنت دولت پارس رونق بیشتر پیدا کرد و فعالیت در امور بانکی و صرافی همه‌جا افزون گردید . این عملیات بانکی گرچه درسده های قبلی دربابل و آسیای صغیر معمول بود اما بعلت ناامنی و عدم ارتباطات در میان کشورها رونق نداشته است و از زمانی که دولت پارس تأسیس یافت معاملات صرافی و بانکی همه‌جا عمومیت پیدا نمود واشخاص عادی نیز در این امور بفعالیت پرداختند و نقدینه اشخاص را نگاهداری میکردند و حساب جاری باز مینمودند وبوسیله چك وحواله داد وستد رواج پیدا کرد و حتی بعضی از اشخاص بوسائل مزبور ثروت فراوان نزد خود گرد آوردند و بعضی امتیازات برای صید ماهی وحفر ترعه وتوزیع و تقسیم و فروش آب جهت زراعت

بدست آورده‌ند .

«درزمان هخامنشیان برای احداث طرق اهتمام مخصوص بعمل می‌آمد واین اهتمام هرچه قدر توسعه می یافت امنیت در خارج شهرها افزون تر میشد و براثر آن تجارت داخلی و خارجی بیشتر رونق پیدا مینمود . در تعمیر و اصلاح راه‌ها قسمتهای سست زمین را سنگ فرش میکرده‌ند و یا برای حرکت ارابه و گاری و وسائل حمل ونقل چرخ دار راه مخصوص احداث مینموده‌ند . در سده چهارم قبل از میلاد نعل برای حیوانات بارکش ازمفرغ ویا مانند کفش ازچرم معمول گردید و این امر نیز در سرعت حمل و نقل مؤثر افتاد . در آن زمان بساختن کشتیهای بزرگ بظرفیت ۲۰۰تا۵۰۰ تن مبادرت نموده‌ند ودرحمل بار بوسیله کشتی بارنامه صادر میشد . مالیات و عوارض ازمحصولات صنعتی و یا ملکی بطور منظم دریافت مینموده‌ند وحتی معاملات وداد و ستد کالا مشمول عوارض مخصوص میگردید و همه این عوارض و مالیاتها در شهرستانها بصندوق حکام و ساتراپها واصل میشد و بالاخره بخزانه و گنج شاهنشاه تحویل‌میداده‌ند . این عوائد ودرآمد سرشار دولت برای تأمین مخارج دربارسلطنتی ومصارف هنگفت لشگر کشی واداری وهمچنین اصلاح وتعمیرات ونگاهداری طرق ارتباطیه کشور وترعه‌ها وسدها وهرآنچیزی که درامورواداری ولشگر کشی قابل استفاده بود بمصرف میرسید و دولت درامور دیگر عام‌المنفعه مداخله کمترمینمود .[۱]

لشگرکشی داریوش کبیربکشور اسکیتها

از زمانی که کورش بزرگ لیدیه وفینیقیه را درآسیای صغیر تسخیر کرد وجزائر یونان نزدیك به آسیای میانه را جزوقلمرو سلطنت خود واره نمود دولت پارس با جزائر اروپائی یونان تماس نزدیك پیدا کرد و تعدادی کشتی بوسیله صنعتگران فینیقی تهیه دید وبه تسخیرجزائرنزدیکتر پرداخت وبالاخره جزیره قبرس که مشتمل برنه شهرآزاد بود درقلمروحکمرانی ساتراب سارد قرار گرفت

۱ ـ رجوع شود بگریشمن کتاب *Iran* صفحه ۱۸۱ و ۱۸۶ .

و از این طریق است که دولت پـارس بتدریج در دیگر جزائر یونان نفوذ یـافت واین نفوذ وقتی افزون ترشد که‌کامبوجیه پسر کوروش بزرگ در فتح مصر کامیاب گردید وسلطنت خود را تالیبیه ومرزهای حبشه وسعت داد و بـر اثـر آن تجارت خارجی جزائر یونان با سواحل افـریقا و مصر و آسیای میانه تحت نظارت دولت پارس قرار گرفت .

جزائر یونان قبل از کوروش بزرگ هر کدام مستقل بودند و اکثر آنها تحت رژیم‌حکومت ملی اداره‌می شدند وآتن واسپارت نسبت‌به جزائردیگر اهمیت بیشتر داشتند ودر آتن‌حکومت ملی ودر اسپارت حکومت اشرافی برقرار بود . جزائری که از دولت پارس تبعیت می کردندبایستی همه ساله باج مقرر را بوسیله ساتراپ سارد بخزانه شاهنشاه در شوش تحویل نمایند و دستور های وی را انجام دهند واجرای این منظور با رژیم ملی در این جزایر منافات داشته و بمشکلات برخورد مینمود ناچار درهر جزیره و هریك از شهر های آزاد قبرس یك پـادشاه کوچك دست نشانده از اهل محل برقرار گردید واین امر با ذوق و سلیقه و میل مردم یونان موافقت نـداشته است و از اینجهت هر یك از پـادشاهان کـوچك محلی مزبور در جزائر یونان کـه از دولت پارس اطاعت مینودند در اصطلاح یونانی بلفظ تیران **Tyran** بمعنی جبار و مستبد نـامیده می شد و هیپیاس یکی از جباران معروف یونانی است که باپشتیبانی‌حاکم پارسی لیدیه در آتن بسلطنت رسید اما طولی نکشید که از طـرف اهالی آتن خلع شد و وی بـدر بار داریوش پناهنده گردید .

داریوش کبیر از ابتدای سلطنت خود توجه حاصل نمود که وجود دولت های مستقل کوچك ازقبیل آتن واسپارت در دریای یونان ممکن است برای حفظ متصرفات وی در افریقا وآسیای میانه تولید زحمت نمایـد وتسخیر این دولتها و جزائر نیزکار سهل و آسان بنظر نمیرسید لذا در صدد برآمد قبلا سر زمین اقوام اسکیت **Scyth** یاسگا **Saca** را که بـا یونانیان در ارتباط بودنـد و در روسیه

جنوبی سکونت داشتند وبداد و ستد چوبهای جنگی و غلات میپرداختند تصرف نماید . داریوش ازاین راه میتوانست ساکنان‌جزائر یونان را درمحاصره اقتصادی قرار دهد وآنان را بزانو در آورد . این بود که در شوش پایتخت خود لشگری فراهم نمود همراه تعدادی کشتی که بوسیله صنعتگران لیدیه وفنیقیه فراهم شده بود بقصد کشور اسکیتها حرکت کرد و از تنگه هلسپونت و از روی پل چوبی موقت که بوسیله کشتی در این تنگه آماده شده بود عبور نمود و در قاره جنوبی اروپا قدم نهاد و سردار پارسی خود مگابیز را مأموریت داد بتسخیر تراس و مقدونیه بپردازد وخود وقتی بروددانوب رسید از روی پل چوبی دیگر عبور کرد اما هرچه پیش رفت ملاحظه نمود که اسکیتها با عائله واحشام و اموال خود عقب نشینی مینمایند واز تماس بالشگر داریوش خود داری میکنند واین امر سبب شد که سپاهیان وی در بیابان خالی ازسکنه وآبادی بسختی وقحطی گرفتارشدند و ناچار بمراجعت گشتند و باین ترتیب داریوش بدون اخذ نتیجه مجدداً از رود دانوب وتنگه هلسپونت گذشته ودر خاك آسیا قدم نهاد وپس از استراحت در سارد بشهر شوش بر گشت ودر این لشگر کشی تنها نتیجه‌ای که حاصل شد این بود که مگابیز سردار داریوش توانست تراس یا تراکیه ومقدونیه و جزیزه ساموس Samos را تسخیر نماید ودر قلمرو متصرفات دولت پارس وارد کند .

راجع بلشگر کشی داریوش کبیر بکشور اسکیتها یا سگاها خط سیر و حرکت این لشگر ومراجعت‌آن در کتابهای تاریخ دقیقاً معلوم نگشته و بعضی تصور نموده‌اند که داریوش پس از عبور از رود دانوب که در اروپا ازمغرب‌بسوی مشرق جریان داره ودر دریای سیاه مبریزد در داخل خاك اروپاواره شده است اما حقیقت این است که وی پس ازعبور از تنگه هلسپونت یا تنگه بسفرساحل غربی دریای سیاه را در پیش گرفته واز روی رود دانوب نزدیک به مصب‌آن عبورنموده و سپس بسمت مشرق و داخل روسیه جنوبی متوجه شده و مسافت بسیاری طی نموده و پس از عبور از رود های دنیستر **Dniestr** و دنیپر **Dniepr** وتانائیس

Tanais که اکنون بنام رود دونا Don در مرکز روسیه بسمت جنوب جریان دارد درمرکز وقلب کشوراسکیتها وارد شده است[۱].

اما اسکیتها از زمان سلطنت هووخشتر پادشاه مقتدر ماد یادگار تلخی از جنگ با ایرانیان داشتند و مادیاس پادشاه آنان بشرحی که در صفحه ۱۳۵ نقل نمودیم نه تنها در جنگ کشته شد بلکه همه لشگریان وی در خاك ایران چنان شکست دیدند که برای‌همیشه سرزمین ایران را ترك گفتند واز اینجهت در برابر داریوش کبیر بیاد ایام شکست خود افتاده وفرار را برفرارترجیح داده بودند اما در این فرار وعقب نشینی حیله جنگی بکار می بستند باین ترتیب که غلات را از بین می بردند وچاه های آب را پر می کردند وسپاهیان داریوش‌را گرفتار قحطی ونگرانی می‌نمودند . اقوام اسکیت در زمان لشگر کشی داریوش کبیر باقتدار رسیده بودند و از کاوش و حفریات که در روسیه جنوبی بعمل آمده و در کتاب مون گیت دانشمند شوروی نقل شده معلوم گشته که قوم مزبور در آن زمان با یونانیان وافریقا ازمغرب وباقفقازیه وساکنان سغد وبلخ وپارت وخوارزم ازمشرق درتجارت بودند وبوسیله عقب نشینی‌دربرابرداریوش توانستند وی را دچار زحمت سازند وازادامه جنگ بااسکیتهامنصرف نمایند.آخرین‌نقطه‌ای که داریوش کبیر در لشگر کشی خود بکشوراسکیتهارسیده وازآن نقطه مراجعت نموده در داخل روسیه جنوبی پس‌ازمسافت بسیار درماورای رود دون قرارداشت واین‌محل‌ازطریق ففقازیه بخاك اصلی ایران نزدیکتر بود اما داریوش خط سیر اولیه خود راترجیح داده است زیرا ممکن بود وسایل حمل و نقل سنگین لشگر وی در عبور از کوه های صعب العبور قفقازیه بصدمات بیشتردوچار شوند .

بنا براین داریوش درلشگر کشی بکشور اسکیتها گر چه بدورترین نقطه امپراطوری خود رسیده وپس از وی هیچکدام ازجهانگشایان ایرانی بچنین‌نقطه

---

۱ ـ رجوع شود به کتاب *precis d' Histoire generale par F.T.D* چاپ پاریس صفحه ۷٤.

ومحل دور و دراز دست نیافته‌اند و نظیر آنرا فقط کوروش بزرك در لشگر کشی خود بشمال شرقی ایران انجام داده و پس از عبور از رود سیحون یا سیردریا به دورترین نقطه شمالی سر زمین ایران قدم نهاده و قسمت سفلای رود مزبور را در نزدیکی دریای آرال در روسیه شرقی و مجاور با مسکن اقوام وحشی ماساژتها مرز طبیعی شمالی ایران قرار داده است اما داریوش از لشگر کشی خود بکشور اسکیتها نتیجهٔ مطلوب بدست نیاورده ووقتی خبر باز گشت وی در جزائر یونان منتشر شد بعضی ازاین جزائر بفکر طغیان افتادند وبکمك آتنیها کشتی فراهم ساختند وحاکم سارد را غافگیر کردند وناگهان در این شهر پیاده شدند وبقتل و غارت پرداختند وشهر سارد راآتش زدند وچون اکثر خانه های این شهر ازچوب ونی ساخته شده بود تماماً طعمهٔ حریق شد و آرتافرن حاکم پارسی بـه ارك شهر پناهنده شد ودر محاصره افتاد . در این میان لشگریان پارسی از خارج رسیدند و شهر را نجات دادند ومهاجمان ناچار در کشتیها نشسته و در دریا متواری شدند . حاکم سارد کشتیهای پراکنده خود را جمع‌آوری نمود وبتعقیب وتنبیه مهاجمان پرداخت وجزائر آشوب دیده ازقبیل ینیان **ionian** وقبرس را ازنو تسخیر کرد وآرامش را دراین جزائر برقرارساخت. لشگر کشی داریوش بکشوراسکیتها در حدود سال ۵۱۲ ق . م . اتفاق افتاد واین قوم درجنوب روسیه بنام اقوام اسکیت و درنواحی شرقی دریای خزر ومجاور با سرزمین خوارزم ورود سیردریا بنام سگاها شهرت داشتند و ازآنان درمحل خود باختصاریاد نمودیم .

سرداران داریوش کبیر وجنگ ماراتن دریونان

درلشگر کشی داریوش کبیر بکشوراسکیتها گرچه تراکیه و مقدونیه و جزیره ساموس تسخیرشد و جزو متصرفات دولت پارس درآمد اما منظور داریوش حاصل نگردید و سطوت و حیثیات وی در یونان بمخاطره افتاد و در مستعمرات اوآشوب پدید آمد واین آشوب در سال ۵۰۰ق . م . شدت یافت و آتنیها نیز درآن شرکت داشتند . وقتی خبراین شورشها بداریوش رسید لشگری فراهم دید وتحت

فرماندهی دونفر ازسرداران خود یکی موسوم به داتس Dates و دیگری از اهل پارس موسوم به ماردونیوس بقصد جزائر یونان گسیل داشت و پناهندگان یونانی بالخصوص هیپیاس که ازسلطنت آتن رانده شده بود داریوش را دراین لشگرکشی تشویق وتحریك میکردند وهیپیاس وعده میداد که بمحض نزدیك شدن سپاهیان شاهنشاه طرفداران وی در یونان و آتن بمساعدت خواهند بر خاست . سرداران داریوش بسوی یونان رهسپارشدند وجزائرواقع درعرض راه رایکی پس‌ازدیگری تسخیر نمودند ودرسال ٤۹۰ ق . م . وقتی کشتیها درساحل ماراتن درآتیك پهلو گرفتند وسپاهیان دردشت ماراتن پیاده شدند با مقاومت یونانیها بالخصوص آتنیها مصادف شدند . سرداران داریوش وقتی از طرفداران هیپیاس اثری ندیدند وحریف را نیز سر سخت یافتند تعقیب جنگ را نامناسب دانستند و بعقب نشینی تصمیم گرفتند بی‌آنکه ازاین لشگر کشی نتیجه‌ای حاصل شده باشد در کشتیها نشسته ومراجعت کردندواین مراجعت در سال ٤۹۰ ق . م . اتفاق افتاده است .

مورخان یونانی و بالخصوص هرودوت عقب نشینی سرداران ایرانی را در جنگ ماراتن‌بشکست تعبیر کرده‌اند وبا آب وتاب بسیار از رشادت و وطن‌پرستی آتنیها دراین‌جنگ ستوده‌اند اماحقیقت غیرازآن‌است وخودهرودوت در کتاب‌خودتصدیق نموده که (پارسیها دراین جنگ وقتی ناکام شده‌اند در کشتیها نشسته و مراجعت کرده‌اند و فقط هفت کشتی بدست یونانیان افتاده است) . این عمل را نمیتوان بشکست تعبیر کرد .

وقتی عدم‌کامیابی داریوش درلشگر کشی بیونان درمستعمرات وی منتشرشد مصریان نیزدرسال ٤۸۷ ق . م . طغیان و شورش نمودند و داریوش برای مقابله با این شورشها بتهیه لشگرپرداخت و درنظرداشت خود بسوی مصر ویونان عزیمت کند اما اجل امان نداد ودرسال ٤۸٦ ق . م . فوت کرد .

داریوش در جهانداری و جهانگیری بی نظیر بود و همه مورخان از حسن سیاست و کفایت وی ستوده‌اند و بلقب بزرگ و کبیر ملقب ساخته‌اند و

مدت سلطنت وی بطول انجامیده و به سی‌وشش‌سال رسیده ودراین‌مدت همه را برای عظمت وبزرگی وطن خود کوشیده ودقیقه‌ای درآبادی کشور و رفاهیت و آسایش مردم غفلت نورزیده است . ازداریوش ابنیه و کتیبه‌های فراوان درتخت جمشید و نقش رستم وشوش وبیستون باقی مانده وشرح آنها از موضوع کتاب خارج است . تصویر داریوش همراه یاغیان که در ابتدای سلطنت از وی شکست خورده‌اند در کوه بیستون کنده شده واز کتاب قدیم نقش ایران تحت شماره ۲۱ نقل میکنیم . دراین تصویر نه نفر ازیاغیان بزنجیر بسته شده وخود داریوش کمان دردست چپ گرفته و گماتا راکه دعوی سلطنت میکرد زیرپای خود انداخته وتفصیل جنگها را برروی سنگ بسه زبان فارسی قدیم وآرامی و بابلی بخط میخی نگاشته است . راجع باین تصویر موضوع قابل ذکراین است که داریوش زمینه نقش بیستون را از نقش دیگری که لااقل در دو هزار سال قبل از وی بوسیله یکی از پادشاهان عیلامی موسوم **Annubani** درپشت کوه‌های بختیاری کنده شده اقتباس کرده است و از کتاب گیرشمن باستان شناس فرانسوی تحت شماره ۲۲ نقل میکنیم . پادشاه مزبور دراین تصویر پای خودرا مانند داریوش برروی سینه سردسته یاغیان نهاده و هشت نفر دیگر بزنجیر کشیده شده و از طرف خداوند جنگ در برابر قرص آفتاب بحضور شاه آورده‌اند . مقصود این است که داریوش درنقش بیستون ابتکار ننموده وازیك پادشاه قدیمتر و کوچکتر و گمنام تر تقلید کرده واین امر مقام وموقعیت وی را نسبت بکوروش بزرگ در مرتبه پائین تر قرار داده است . کوروش درسلطنت خوداستبداد رأی نداشته وحتی‌نسبت بدشمنان عطوف ومهربان بود اما داریوش نسبت بیاغیان و دشمنان شدت عمل داشته و از اینجهت می توان گفت که پایه استبداد وخودکامگی درسلطنت پارس وایران بوسیله داریوش کبیر بنا نهاده شده وبهمین علت است که ایرانیان قدیم کوروش بزرگ را بعنوان پدر ولی داریوش را بنام آقا خطاب میکردند .

داریوش کبیر از نوابغ دنیا و از مفاخر ایرانیان بشمار میرود و در سال

۴۸۶ ق . م . پس از ۳۶ سال سلطنت درسن ٦٤ سالگی فوت نمود و خشایارشا پسر بزرگ وی به تخت سلطنت نشسته است و از حوادث سلطنت او در بخش هفتم باید یاد کنیم .



بخش هفتم

خشایارشای هخامنشی وجانشینان وی تا سلطنت اردشیر دوم

خشایارشای هخامنشی از ٤٨٦ تا ٤٦٥ ق. م.

خشایارشا یاخشی‌یارشابیونانی گزرسس Xerxes نامیده شده وپسرداریوش کبیر از آتوسا دختر کوروش بزرگ متولد گشته و بنا بوصیت پدر بسلطنت رسیده ومدت این‌سلطنت بیست سال‌طول کشیده است. خشایارشا درابتدای سلطنت خود لشگری فراهم نمود و برای دفع شورش بمصر عزیمت کرد و شورشیان را مغلوب وسرزمین مصررا آرامش‌بخشید وبرادر خود هخامنش را به حکومت مصر گماشت و خود درسال ٤٨٤ ق. م. بایران مراجعت نمود و درراه اطلاع رسید که در بابل نیز آشوب پدیدآمده و بابلیان از اطاعت سرپیچیده اند. خشایارشا در دفع شورش اقدام کرد و بابل را در محاصره گرفت و در تسخیر آن کامیاب شد و چون از این شورش زیان فراوان بشاهنشاه رسیده بود به تنبیه بابلیان پرداخت و معابد آنان را خراب نموده و باج سنگین برقرار کرد و برای اینکه در آینده هیچکس نتواند در بابل بفکر طغیان بیفتد و با گرفتن دست مجسمه ماردوک دعوی سلطنت کند این مجسمه را که اززرناب ساخته شده بود ازمعبد بیرون آورد وبشوش حمل کرد وشهر بابل ازاین تاریخ ازردیف پایتختهای دولت پارس خارج شدوعنوان پادشاه بابل ازالقاب شاهنشاه حذف گردید وازاینجهت تاریخ مزبور را

که باسال ۴۷۳ ق . م . مصادف میباشد میتوان تاریخ انقراض قطعی بابل تلقی نمود.

خشایارشا پس ازرفع شورش مصر و بابل درصدد برآمد بیونان لشگر کشی نماید ومردم جزائررا مطیع خود سازد وناکامی پدرخودراازجنگ ماراتن جبران کند وباین منظورسپاهی بسیارفراهم نمود ودربهار سال ۴۸۰ ق . م . ازشوش بسارد آمد وبرای عزیمت بیونان راه خشکی راانتخاب کرد زیراعبورسواره نظام ووسایل سنگین جنگی از دریا مشکل بود در تنگه هلس پونت بوسیله کشتی پل چوبی ترتیب دادند وشاهنشاه ولشگریان وی ازروی این پل عبور کردند ودرخاك اروپا قدم نهادند وراه آتن و یونان را درپیش گرفتند وتا شهرآتن از یونانیان مقاومت ندیدند وفقط درترموپیل که معبر آن دروسط کوه قرار داشت جنگ سخت بعمل آمد و پادشاه اسپارت در این جنگ کشته شد و بفیروزی شاهنشاه پایان یافت . خشایارشا وقتی بشهرآتن وارد شد شهررا خالی ازسکنه دید و مدت دوماه دراین شهر استراحت کرد بی آنکه حادثه ای رخ داده باشد . در اینموقع خبر رسید که کشتیهای یونانی به تنگه سالامین نزدیك شده و بفکر حمله و هجوم افتاده‌اند . کشتیهای ایرانی بدستور شاهنشاه در این تنگه گرد آمدند و برای جنگ صف آرائی کردند و جنگ سخت واقع شد و این جنگ بشکست نیروی دریائی پارسیان خاتمه یافت و خود شاهنشاه در مدت جنگ بالای بلندی در کنار دریا ایستاده و دستورهای لازم صادر میکرد . شکست ایرانیان در این جنگ سه علت اساسی داشته است . یکی اینکه یونانیان گرچه ازحیث عده قلیل‌بودند ولی در جنگ دریا مهارت داشتند . دوم قسمت عمده از نیروی دریائی شاهنشاه در این جنگ شرکت نمود وحال اینکه تنگهٔ مزبور گنجایش حرکت کشتیهای زیاد را نداشته و این کشتیها در حین جنگ و حرکت بیکدیگر بر خورد میکردند و سرنگون میشدند . سوم ازهمه مهمترنیروی دریائی ایران فرمانده شایسته نداشته خود شاهنشاه فرمان را بدست گرفته بود و هر کدام از افسران دریائی مراقبت میکردند دستور را از خود شاه دریافت نمایند تا در صورت فتح و فیروزی بپاداش

رسند و درصورت شکست مورد توبیخ و عتاب قرار نگیرند . این سه عامل برای شکست نامبرده کفایت داشته است .

شاهنشاه وقتی از نتیجه جنگ و کامیابی یونانیان آگاه شد از عاقبت امر بهراس افتاد و ملاحظه نمود که هر گاه کشتیهای یونانی بسوی تنگه هلس پونت که یگانه وسیله ارتباط وی با آسیای میانه و سارد بود عزیمت نمایند و پل چوبی را در روی آن قطع کنند نتایج وخیم برای سپاهیان وی درپیش خواهد بود . این بود که به نیروهای دریائی و زمینی فرمان بر گشت و مراجعت صادر نمود و فقط ماردونیوس سردار پارسی و داماد خودرا باعده‌ای از افراد سپاهی مأموریت داد که جنگ را درخاك یونان ادامه دهد وخود بعجله وشتاب مراجعت کرد و ازروی پل موقتی هلسپونت عبور نمود و به آسیا قدم نهاد وماردونیوس نیزدرجنگ بایونانیان نتیجه نگرفت و دریکی از جنگها بقتل رسید . خشایارشا پس ازناکامی از جنگ یونان و شکست سالامین مدت یکسال در شهر سارد اقامت گزید و وقتی اطمینان حاصل کرد که یونانیان درتعقیب دشمن برنیامده و به‌خود مشغول شده‌اند بپایتخت خود شهر شوش مراجعت نمود و مدت پانزده سال باقیمانده عمر خود را به آبادی کشور وساختمان کاخهای تخت جمشید وشوش پرداخته و فکر جنگ بایونان و جبران شکست سالامین را از سرخود خارج نمود و بالاخره در نتیجه توطئه ای که در درون دربار صورت گرفت در سال ٤٦٥ ق . م . بقتل رسید . خشایارشا از پادشاهان بزرگ ومقتدرایران است واز کتیبه‌ها و آثاربسیاری که درتخت جمشید وشوش ازوی بیاد گارمانده واضح میشود که درآبادی وعظمت کشور خود کوشش فراوان کرده وبقلمرو سلطنت پارس افزوده است چنانچه پس ازمراجعت از جنگ یونان سرداران وی درشمال خراسان از رود جیحون گذشته و سرزمین داها واقع درمشرق دریای خزررا تسخیر نموده وبنام ساتراپی‌داهاضمیمه خاك ایران کرده‌اند واین قوم بقیة‌السیف اقوام تورانی بودند که پس ازشکست از کوروش بزرگ در ناحیه نامبرده سکونت داشتند و گاه بگاه درمقام تجاوز برمی آمدند واسباب زحمت

فراهم میکردند و اساساً شکست خشیارشا درجنگ سالامین از یونان نتوانسته از موقعیت وارزش وی کم و کسر کند واین قبیل اتفاقات درسلطنت یك پادشاه بزرگ همه وقت ممکن الوقوع میباشد همچنانکه در اواخر سلطنت داریوش کبیر نیز یونانیان بشورش وطغیان برخاستند و سرداران وی در جنگ ماراتن ناکام شدند وبدون نتیجه بر گشتند. یونانیان نه تنها مردمان دریائی بودند و در جنگ دریا مهارت داشتند وانتخاب راه خشگی ازطرف خشایارشا نتوانست آنان را دراستفاده از دریا مانع گردد بلکه جزائر یونان از قبیل آتن ، اسپارت و غیره از مزایای حکومت ملی برخوردار بودند و هر کدام از آنها استقلال داشتند و درهر موقع میتوانستند یك واحد نیروی دریائی تدارك نمایند واین واحدها دربرابرخشایارشا متحد شدند ودرجنگ سالامین فائق آمدند.

اما مورخان یونانی امثال هرودوت و کزنفن بمناسبت تعصبات و احساسات قومی ورقابت وضدیت که باایرانیان داشتند در کتابهای خود بی‌طرفی وحتی عفت قلم را از دست داده‌اند و برای بالا بردن اهمیت یونانیان و پست کردن موقعیت ایرانیان در ذکر هر گونه عیب وعلت ونسبتهای دروغ وناروا در باره پادشاهان ایرانی فرو گذار ننموده‌اند واین روش ناهنجار را نه تنها نسبت بخشایارشا که تا آتن تاخته وساکنان آن را تنبیه کرده بلکه نسبت‌به همه‌پادشاهان پارسی‌وایرانی معمول داشته‌اند و کتابهای خود را برای اینکه جالب‌دقت باشدبشکل قصه ورمان نوشته‌اند وبقدری در جزئیات مطالب وارد شده‌اند که از مختصر مطالعه در آنها خلاف واقع بودن اکثر این مطالب واضح و روشن می گردد. هرودوت در سده چهارم قبل از میلاد میزیسته واز زمان جنگ ایران با یونان چندان‌فاصله نداشته واز تسلط پارسیها وایرانیها در یونان کینه در دل گرفته بود و کزنفن نیز یکی‌از داوطلبان سربازی درخدمت کوروش کوچك بوده و فرماندهی ده هزار یونانی را بعهده داشته ودرجنگ با اردشیر دوم‌پادشاه هخامنشی شکست خورده‌است و کتب مورخان دیگر یونانی نیزازاین دومورخ اقتباس شده واکثر آلوده بغرض میباشند

چنانچه هرودوت راجع به کمبوجیه جانشین کوروش بزرگ که از شاهان خوب و برازنده ایران است نسبت جنون و سفه و آدم کشی داده و در شرح لشگر کشی خشایارشا به یونان از جزئیات مکالمات این شاهنشاه با اشخاص عادی و از رفتار وحرکات وی سخن رانده وهیچکدام عقلا قابل قبول نیست وتعداد سپاهیان‌پارسی و داوطلبان را بطور اغراق آمیز بالا برده تا بتواند فیروزی‌یونانیان را درجنگ دریائی سالامین یك امر خارق عادی وناشی از رشادت و جان بازی یونانیان جلوه دهد و ضمناً موضوعاتی را که قبول آنها جز توهین و ناسزا نمیتوان تعبیر کرد در کتاب خود بر خلاف حقیقت و واقع گنجانیده است چنانچه می نویسد خشایارشا در لشگر کشی خود بیونان دربین‌راه بیك درخت چنار رسید دستورداد درخت را با زر وزیور آراسته ساختند وبرای محافظت آن ساخلو گمارد. وقتی در عبور از تنگه هلس پونت طوفان برخاست و پل موقتی روی تنگه را از هم پاشید دستور داد مهندس پل را سربریدند وآب دریا را بقصد تنبه سیصد تازیانه زدند ویا زن خشایارشا وقتی به سن کهولت رسید امر کرد چهارده کودك پارسی را زنده بگور کردند وحتی می نویسد که خشایارشا وقتی از یونان شکست خورده و به ایران مراجعت نمود شرمنده خاطر گشت و تا آخر عمر در حرمسرا به عیش و عشرت پرداخت واز اداره امور کشور سر باز زد و حال اینکه همه این نسبتها و حکایتها ساختگی ودروغ محض است وخود هرودوت تصدیق کرده که خشایارشا پس از مراجعت از یونان مدت یکسال درسارد اقامت داشته و این اقامت برای این بود که هر گاه یونانیان در مقام دست اندازی برآیند ویا متصرفات دیگر وی طغیان وشورش آغازند فرونشاند وازاین زمان مدت پانزده سال با کمال اقتدار در کشور وسیع وپهناور خود سلطنت نموده و کوچکترین تمرد وطغیان رخ نداده و همه را به آبادی و احداث ابنیه و حفظ امنیت کشور پرداخته و حتی بشرحی که توضیح دادیم سرزمین دها واقع در مشرق دریای خزر و مغرب خوارزم را تسخیر نموده وبمتصرفات وسیع دولت پارس افزوده است. مقصود این است که کتب

مورخان یونانی بطور کلی در شرح تاریخ قدیم ایـران آلوده بغرض است وقابل اعتماد نیست مگر اینکه صحت هر مطلب بموجب دلائل دیگر تأیید شود وهرودوت کتابهای خود را برای اینکه جالب دقت باشد جنبه رمان‌نویسی وقصه گوئی‌داده وضمناً از ذکر بعضی حقائق خود داری کرده است واز اینجهت بهترین توصیف راجع بشخصیت هرودوت همان‌است که سرام Ceram دانشمندآلمانی ازوی ذکر کرده ودر کتاب خود چنین می نویسد (هـرودوت را نباید فقط پدر تاریخ نامید بلکه وی پدر دروغ هم‌میباشد).[۱]

در لشگر کشی خشایارشا بیونان موضوع قابل ذکر اینست که در مراجعت این شاهنشاه ولشگریان وی بایران همه ساکنان یونانی در خط سیر وی ازشهر آتن تا تنگه هلسپونت مساکن خود را تخلیه و ترك نموده و به اماکن دور دست کوچیده بودند وراجع باینکه پس از ترك مساکن خود بکدام کشور رفته باشند در کتب تاریخ ذکری بمیان نیامده اما ازا کتشافات باستان شناسی در روسیه‌جنوبی معلوم شده که یـونانیان در سال ۴۸۰ ق . م . کـه با سال لشگر کشی خشایارشا مصادف میباشد تماماً بنواحی و کناره های شمالی دریای سیاه ونزدیك شبه جزیره کریمه در روسیه جنوبی کوچیده و در این محل‌مستعمره بزرگ یونانی تشکیل داده‌اند و این مستعمره بعداً توسعه یافته و بنام دولت بسفر نامیده شده است.[۲]

آثار وابنیه و کتیبه بسیار از خشایارشا در تخت جمشید وشوش باقی مانده وشرح آنها از موضوع کتاب خارج‌است وفقط راجع بدو هیکل بالدار عظیم‌الجثه تراشیده از سنگ که در مدخل کاخ خشایارشا در تخت جمشید قرار گرفته باید توضیح دهیم و تصویر این دو هیکل را از کتاب قدیم نقش ایران تحت شماره ۲۳

---

۱ ـ رجوع شود به سرام *C. W. ceram* کتاب *Lesecret des Hittites* صفحه ۱۲۲. عبارت کتاب راجع به هرودوت راعیناً نقل میکنیم:

Hérodote, qu' on n' appele plus seulement le « père de l' histoire » mais le « pere du mensonge » .

۲ ـ رجوع شود بکتاب مون گیت .

نقل می نمائیم . محققان راجع باین هیکلها عقاید مختلفه بیان داشته‌اند وحقیقت آنها از روی‌آثار و کتیبه های آشوری واضح و روشن می شود . هر کدام از این دوهیکل بشکل‌سر انسان‌باریش‌بلند و کلاه مخصوص‌ونیم تنه یك حیوان‌عظیم‌الجثه از قبیل شیر یا گاونر میباشد . محققان اروپائی راجع باین هیکلها عقائدی بیان داشته‌اند که هیچکدام با حقیقت امر مطابقت نمینماید . ووکس **S w . waux** معتقد است که این هیکلها درمصر وسوریه وهندوستان مورد پرستش‌واقع میشدند و در کاخ خشایارشا از آنها تقلید شده است . کرپورتر **S . ker porter** عقیده دارد که این هیکلها در اوستا نخستین مخلوق‌خداوند است وتخمه آن در کره ماه پدید آمده وانسان ودیگر جانداران از آن پیدا شده‌اند . دوساسی **Desacy** اظهار نظر نموده که این هیکلها مجسمه کیومرث یا کیومرد نخستین پادشاه پیشدادی است که تن وی از یك گاو قوی وسر او بانسان شباهت داشته ولفظ کیومرث در اصل گاو مرد بوده است . هانری راولنسون **Henry Rawlinson** مینویسد که این هیکل را ایرانیان قدیم از مردم آشور تقلید کرده‌اند واز یك خداوند و یا از یك مخلوق نیکو کارحکایت دارد وخانه ها واماکن را محافظت میکرده است.[۱]

برای اینکه خواننده گرامی بحقیقت امر توجه نماید مناسب خواهد بود تصویر دوهیکل مزبور راکه تحت شماره ۲۳ نقل نمودیم با هیکل مشابه آنها که توسط لایارد باستان شناس انگلیسی ازحفریات تپه نمرود در کناررود دجله بدست آمده واکنون در مدخل تالارموزه بریتانیا درلندن نصب است وتصویر آن را تحت شماره ۱۵ مکرر صفحه ۱۵۳ نقل کردیم تطبیق و مقایسه نماید و ملاحظه خواهد نمود که هیکلهای‌نامبرده ازهرجهت بیکدیکرشباهت‌دارند وحتی‌میتوان گفت که هیکل بالدار درکاخ خشایارشا ازروی هیکل مدخل کاخ پادشاه‌آشوری تقلید شده واین هیکلها در زبان آشوری و اکدی بشرحی که درصفحه ۱۹۲ و بعد توضیح دادیم بلفظ کروبی یا کروبو **Kerubu** نامیده میشدند ونقش آنها دردیوارخانه‌ها

۱- رجوع شود بکتاب قدیم نقش ایران صفحه ۱۸۰.

ویا هیکل آنها در دیوار عمارات اثرسحری داشته واجنه واشباح وعفریتها ازرؤیت آنها بهراس می‌افتادند وفرار میکردند واین هیکلها بمنزله مستحفظ ونگاهبان خانه‌ها و کاخها بشمار میرفتند و اثرات سحری آنها در دنیای قدیم مانند اثراتی است که طبقه عوام در عصر حاضر برای بعضی ادعیه واوراد و نقوش و طلسمات و حتی برای بعضی اشیاء ازقبیل سنگ کبود ونعل وارونه وامثال آنها قائل میباشند اما ازاین هیکلهای بیجان وقتی در تورات کتاب تکوین باب سوم صحبت بمیان آمده روح وجان تازه‌ئی در آنها دمیده ودرباغ و بهشت عدن شمشیر بدست گرفته وبنگاهداری و حفاظت درخت حیات گماشته شده وبنام کروبی یا کروبیان نامیده شده‌اند وتفصیل را در صفحه ۱۰۳ نقل نمودیم.

منظور اینست که راجع بدوهیکل بالدارسنگی در تخت جمشید ازآثارزیر خاکی و کتیبه‌های عصرقدیم خلاف عقائد باستان شناسان اروپائی واضح میشود و این هیکلهانه‌تقلید ازمجسمه خداوندان مصروسوریه‌بوده ونه دراوستا ازآنهابحث شده ونه با کیومرث پادشاه پیشدادی ارتباط دارند و برخلاف گفتهٔ ووکس محقق انگلیسی درهندوستان نیزمجسمه‌ای که برای حفاظت خانه‌ها در بالای دربهانصب مینمایند دارای سرفیل است نه سرانسان واین مجسمه راجع بیکی از خداوندان هندی‌است که سروی‌بشکل سرفیل‌بوده وبنام گانشا **Gansha** نامیده شده‌واکنون نیزدر هندوستان مورد پرستش واحترام است وهمه ساله‌یك روز بنام وی جشن‌برپا مینمایند وبنام جشن گانشا معروف است و در این جشن بتهای کوچك بنام گانشا ساخته میشودواین بتهارابا آوازورقص مخصوص دررودهای مقدس به‌آب‌میدهند.[1]

بنا براین تردید نیست هیکلهای‌سنگی بالدار در تخت جمشید ازآشوریها تقلید شده و بنام کروبی نامیده میشدند و برای جلو گیری از نفوذ اجنه و ارواح خبیثه در مدخل خانه‌ها و کاخها قرار میدادند وآسارهادن پادشاه آشوری در ۷۰۰ سال قبل از میلاد دوعدد از این هیکلهای تراشیده از سنگ را در مدخل‌کاخ خود

۱ـ رجوع شود بمجله هند نوین چاپ تهران شماره ۳۱۵ صفحه ۷.

نصب کرده و در کتیبه‌ای که از همان محل بدست آمده چنین مینویسد (من در دروزاه این کاخ هیکلهائی قرارادم که‌ازورود اجنه‌وارواح واشباح‌موذی‌جلو گیری مینمایند و در طریق و معبر پادشاه صلح وصفا را پایدار میدارند)[1] . اما نصب این هیکلها در مدخل کاخ خشایارشا جنبه تقلید داشته و بفال نیك گرفته شده و الا ایرانیان درآن زمان تحت تأثیر این قبیل عقائدآشوری وسامی واقع نمیشدند واز خود معتقدات مخصوصی دارا بودند و تفصیل را درمحل‌خود توضیح خواهیم داد .

اردشیر اول‌معروف بدر ازدست از٤٦٥تا٤٢٥ق . م .

اردشیر اول معروف بدراز دست بیونانی ارتا گزرسر **Aretaxerxes** و در تورات ارت خشئتا آمده وبرحسب وصیت پدرخود خشایارشا بتخت سلطنت نشسته است . اردوان رئیس نگهبانان سلطنتی که‌درقتل خشایارشا شرکت داشته داریوش برادر پادشاه جوان را بقتل پدر متهم نمود ووسائل کشتن وی‌را فراهم کردوسپس با بغابوخش شوهر خواهر شاهنشاه برای قتل شاه توطئه نمود واین توطئه بوسیله خود بغابوخش فاش و اردوان با پسرانش بقتل رسیدند . ویشتاسب برادر بزرگ اردشیر که در شمال ایران حکومت بلخ را بعهده داشت طغیان کرد و شاهنشاه شخصاً برای سرکوبی وی شتافت و در سال ٤٦٢ ق . م . جنگ سخت واقع شد و ویشتاسب در حین جنگ کشته شد . اردشیر اول ازپادشاهان خوب وکاردان ومقتدر ایران است و سلطنت وی بطول انجامیده وبچهل سال رسیده و بلقب درازدست از اینجهت شهرت یافته است که دست وی در حوادث دورترین نقاط جهان ازآنجمله یونان مداخله داشت ویا بقول بعضی ازمورخان دستهای وی از حد معمول درازتر بود . اردشیرپس ازفوت پدر گرچه‌بفکرجنگ بایونان نیفتاد امابوسیله سرداران صدیق ومدبرخود توانست نفوذ دولت پارس را درجزائریونان افزون سازد وزمینه را برای تسلط در این جزایر فراهم دارد و ضمناً شورش مصر را خاموش نماید و حاکمیت خود را دراین کشورتثبیت کند وازاینجهت مناسب خواهد بودراجع‌باین

۱– رجوع شود به راگوزن کتاب کلده صفحه١٦٦.

دوموضوع باختصار توضیح دهیم .

در ۴۶۵ ق . م . سال فوت خشایارشا شخصی بنام ایناروس **Inaros** یکی از خاندان فرعون سابق مصر در لیبی از مستعمرات افریقائی دولت پارس شورید و دعوی سلطنت نمود ومردم مصر وقتی ازطغیان ویشتاسب برادر شاهنشاه جوان در خراسان آگاه شدند بمساعدت ایناروس برخاستند وشورش تا شهرممفیس پایتخت مصر گسترش یافت ودولت آتن نیز که ازاصلاح وضعیت خود دریونان‌فراغت یافته بود از مصر پشتیبانی میکرد . هخامنش برادر شاهنشاه با لشگر فراوان برای سرکوبی‌شورشیان‌منصوب وبمصرعزیمت کرد اما درجنگ شکست خورد و کشته شد وسپس دولشگر دیگر تحت فرماندهی دوسردار پارسی یکی‌بغابوخش حاکم سارد و لیدیه و دیگری آرتاباز **Artabaz** حاکم کیلیکیه بمصر گسیل شدند و در جنگهای سختی که نزدیك ممفیس واقع شد شورشیان شکست خوردندوطغیان خاتمه یافت وداوطلبان یونانی باکشتیهای خود که بکمك شورشیان شتافته‌بودند ودر شعبه‌ای از رود نیل لنگرانداخته وبمزاحمت میپرداختند در محاصره افتادند وبغابوخش در این جنگ دلیریها نمود از آنجمله دستور دادآب رود را در شعبه نیل از مجرای خود منحرف ساختند و بر اثر آن کشتیها بخاك نشستند و همه سرداران و داوطلبان یونانی که بالغ بر ششهزار نفر بودند پس از یکسال و نیم مقاومت دربرابر سرداران پارسی مغلوب واسیر شدند وبغابوخش پنجاه تن از این سرداران را همراه خود بشوش برد وعفوآنان را از شاهنشاه درخواست نمود ولی آمستریس**Amestres** مادرشاه بانتقام قتل‌هخامنش‌پسرخود ازعفوآنان‌جلوگیری کرد وهمه بقتل رسیدند .. بغابوخش ازاین اقدام شاهنشاه رنجیده خاطر گردید و وقتی بحکومت آسیای میانه ولیدیه‌مراجعت نمود بطغیان برخاست ودردو جنگ سخت که باسپاهیان شاه روبروشد فیروز گردید وبالاخره بوساطت زن‌خود بشوش برگشت ومورد عفو قرار گرفت ودرسن کهولت فوت کرد .

روابط دولت پارس با یونان وعهد نامه کالیاس درسال ٤٤٩ ق . م.

بشرحی که نقل نمودیم خشایارشا پس از مراجعت از سفر یونان دربقیه سلطنت خود بفکر جنگ بایونان نیفتاد و یونانیان نیز بعلت اینکه درجنگ با ایران فرسوده شده وضمناً درمیان آنان اختلاف شدید پدیدآمده بود لااقل در مدت ده سال بفکر تجاوز نسبت بمتصرفات دولت فارس نیفتاده‌اند و اختلافات داخلی در یونان ابتدای امر رویهم رفته بنفع آتن جریان داشت و چون دراین جزیره حکومت ملی برقرار بود اداره امورآن در هر زمان بدست یکی از افراد شایسته یونانی می‌افتاد واز این راه موجبات پیشرفت و ترقیات آتن فراهم میگردید وپریکلس Pericles یکی از این مردان شایسته است که آتن را بعظمت رسانید وآثار وابنیه فراوان درآن پدیدآورد وحصار بزرگ این شهر راکه در زمان تمبستوکل برای جلوگیری از حمله و هجوم پارسیها و یا دفع تجاوز اسپارتیها احداث شده بود تکمیل وتعمیر کرد. پریکس درتشویق علم وهنر بقدری کوشید که زمان وی بعصرپریکلس معروف شده است.

مدت اختیارات پریکلس دریونان تاسال ٤۲۹ ق.م. که زمان فوت وی میباشد بطول انجامید ودرابتدای این مدت کیمون Kimon پسر یکی از نجبای یونانی برای آزاد نمودن جزائر نزدیك آسیای میانه از نفوذ پارس اتحادیه ای تشکیل داد. مقراین اتحادیه درجزیره دلوس Delos قرار داشت و از اینجهت باتحادیه دلوس شهرت یافته و هریك از جزایر عضو این اتحادیه سالیانه تعدادی کشتی و سرباز بدولت آتن تسلیم مینمودند و کیمون ازاین راه توانست درسال ٤٦٦ ق . م . که باسال فوت خشایارشا مصادف است بیك دسته از کشتیهای فینیقه که درخدمت ساتراپ و حاکم لیدیه بودند حمله نماید و فیروز گردد اما پس از تاجگذاری اردشیر دراز دست نیروی دریائی دولت پارس بتعقیب کشتیهای یونانی پرداخت و از تجاوزات آنها جلوگیری نمود و این جنگ بشکل جنگ و گریز مدت چند سال ادامه داشت وهرطرف گاهی غالب وزمانی مغلوب میشد و یونانیها رویهم رفته

نتوانستند پشیرفت حاصل نمایند وچون در این زمان دولت آتن بترقیات رسیده بود جزائری که دراتحادیه دلوس وارد بودند حاضر شدند بجای کشتی وسربازسالیانه مبلغی پول بدولت مزبور بپردازند ودرواقع با جگذار آتن شدند وازاین راه دولت آتن درصدد برآمد مصریان را برضد شاهنشاه بطغیان و شورش تحریك نماید تا بتواند ضمناً درورود گندم از مصر بیونان تسهیلاتی فراهم سازد و بهمین منظور کشتی وافراد جنگی بدلتای نیل گسیل داشت اما از این امر نیز نتیجه نگرفت وبشرحی که درپیش نقل نمودیم شورش مصر خاموش شد و یونانیها دراقدام خود با ناکامی روبرو شدند.

کیمون سردار یونانی درابتدای امروقتی نسبت بکشتیهای پارسی درساحل فینیقیه بمزاحمت پرداخت و دراین مزاحمت نتوانست نتیجه مطلوب بدست آورد نفوذخودرا درآتن ازدست داد و درسال ٤٦١ ق. م. بخارج آتن تبعید شد ومدت ده سال در تبعید گذرانید ولی در زمانی که داوطلبان یونانی از سرداران ایرانی درمصر شکست خوردند کیمون مجدداً بشهر آتن فرا خوانده شد وتعدادی کشتی وسرباز همراه خود برداشته و برای جنگ با پادگان پارسی که در جزیره قبرس استقرار یافته بود عزیمت نمود و دراین جنگ کیمون گرچه درآغاز امر کامیاب شد و جزیره را درمحاصره گرفت اما اجل وی را امان نداد ودر گذشت وضمناً کشتیهای فینیقی با سربازان پارسی تحت فرماندهی آرتاباز سردار ایرانی بکمك رسید و پادگان قبرس از محاصره نجات یافت و بر اثر آن کالیاس **Callias** سردار آتنی بمعیت هیئتی ازطرف دولت آتن همراه آرتا باز بشوش آمد و بحضور شاهنشاه رسید وبمذاکرات صلح وسازش پرداخت وبالاخره قرارداد صلح معروف بعهدنامه کالیاس منعقد شد وازآن باید باختصار توضیح دهیم.

پس از فوت کیمون سردار یونانی ونا کامی وی در جنگ بادولت پارس پریکلس رئیس دولت آتن توجه حاصل نمود که مقاومت و ستیزه در برابرنیروی دریائی شاهنشاه و خود داری از تصدیق حاکمیت پارسیها درجزیرهٔ قبرس بی ثمرو

بیفائده میباشد واز اینجهت در صدد برآمد اختلافات مرزی وهمجواری را ازمیان بردارد وبحفظ وضعیت حاضر قبل از این جنگ اکتفا نماید و بهمین منظور بود که کالیاس دررأس هیئتی ازطرف دولت آتن بشوش عزیمت نمود وبحضوراردشیر درازدست رسید ودر همان زمان هیئت دیگری از جزیرهٔ آرگوس **Argos** که از متحدان آتن محسوب میشد درشوش پایتخت ایران حضور یافت و مذاکرات صلح جریان داشته است واین دو هیئت درقبول شرائط صلح و سازش با همدیگر همکاری مینمودند و این مذاکرات بعقد عهدنامه‌ای که مقررات آن بعهد نامه‌های سیاسی بین دول درعصرحاضر شباهت دارد منتهی گردید و در آن دولت آتن حاکمیت شاهنشاه را در جزیرهٔ قبرس که پایگاه دریائی دولت پارس در دریای مدیترانه محسوب میشد وهمچنین‌تسلط‌این دولت را در جزائرشرقی دریای مزبور باستثنای آنچه جزو اتحادیه دلوس وارد بودند تصدیق نمود و متعهد گردید که درآینده از مداخله درامور مصر ولیبیه خود داری کند ودربرابر آن‌شاهنشاه نیزموافقت نمود که جزائر اروپائی و آنچه در اتحادیه دلوس وارد بودند مطابق قوانین و عادات معمول ساکنان این جزائر اداره شوند. و مأموران مالیاتی دولت پارس از مطالبه باج و خراج از جزائری که تا ساحل شرقی مدیترانه بیش از سه روز فاصله داشته خودداری کنند وبالاخره آبهای بیطرف در این دریا معلوم و مشخص شد و هردو طرف توافق کردند که ازهر گونه‌عملیات سوق‌الجیشی‌دراین‌آبهاخودداری‌نمایند.
عهدنامه کالیاس در سال ٤٤٩ ق. م. بسته شده و این عهدنامه گرچه نتوانست از بروز اختلافات در میان دو دولت جلو گیری کند ولی در تاریخ ایران باستان از این لحاظ اهمیت دارد که در کشور گشائی و حکومت پارسی‌ها دوران جدیدی بوجود آورد باین ترتیب که در روابط دولت پارس با جزائر یونان ویا مستعمرات افریقائی بمعیت وسائل جنگی سیاست موازنه ونفوذ دیپلماسی از ناحیه سرداران ومأموران شایسته پارسی معمول گردید واین امر بجائی رسید که دولتهای یونانی درظاهر مستقل ودر باطن دست نشانده دولت پارس بشمار رفتند واز اینموضوع در

محل خود توضیح خواهیم داد.[۱]

اردشیر درازدست پادشاهی توانا و سیاستمدار بود و گرچه شخصاً در لشگر کشیها اقدام نمینمود ولی بوسیله سرداران صدیق خود از قبیل بغا بوخش ساتراپ لیدیه و آرتا باز حاکم کاریه و آرتافرن حاکم کلیله در دورترین متصرفات امپراطوری خود تسلط پیدا کرد و این حکام هر کدام نیروی دریائی جداگانه در اختیار داشتند و همه نیز با همدیگر همکاری مینمودند و در دفع تجاوز یونانیها با کمال توانائی مراقبت داشتند و این کشتیها در قسمت عمده از طرف ساکنان فینیقیه وبعضی از ناحیه صنعتگران مصری و یا تسالی ساخته و پرداخته میشدند و اکثر سربازان دریائی ازداوطلبان یونانی تشکیل میشد وچون این داوطلبان اغلب از متصرفات دولت پارس درکاریه وهلسپونت و قبرس اجیر و در خدمت حکام پارسی وارد میشدند همه گونه ابراز خدمت میکردند وباین وسیله نفوذ و قدرت شاهنشاه درجزائر اژه ودریای یونان بسیار وسعت یافت وازتوسعه دولت آتن بسمت مشرق آنهم در زمان اختیارات مردی مانند پریکلس که تشکیل امپراطوری آتن را در سرمیپرورانید جلوگیری بعمل آمد. پریکلس درزمان سلطنت اردشیر دراز دست مدت سی‌سال تا تاریخ فوت خود که باسال ۴۲۹ق. م. مصادف است شخص اول دولت آتن محسوب میشد ودراین مدت همه وقت در تولید طغیان در شهرهای یونانی آسیای میانه ودر مصر کوشیده وهمه وقت نیزبا ناکامی روبرو شده وپس‌ازعهدنامه کالیاس نیز طولی نکشید که ازمقررات آن تخلف ورزید و ازآن جنگهای محلی با حکام پارسی پدیدآمد چنانچه در سال ۴۴۰ ق. م. وقتی میان دو جزیره سامس Samos ومیلتوس Miltus که درنزدیك آسیای میانه قرار داشتند واولی تحت رژیم سلطنت ودومی با رژیم حکومت ملی اداره میشدند اختلافات پدیدآمد و این اختلافات بجنگ منتهی شد جزیره میلتوس ازدولت آتن وجزیره ساموس از حکام پارسی استمداد نمود وبالاخره یونانیها دراین کشمکش با ناکامی روبرو شدند.

۱ـ رجوع شود به کتاب اولمستید صفحه ۳۱۸ تا ۳۱۲.

پریکلس دریونان مردی سیاستمدار بود ودر سال ۴۴۵ ق . م . برای اینکه آتن را ازناحیه دولت اسپارت تقویت نماید عهد نامه‌ای با این دولت برای مدت سی سال منعقد نمود ولی‌طولی‌نکشید که ازمقررات آن تخلف بعمل‌آمدواختلافاتی تولید گردید واین اختلافات بجنگهای خانگی در یونان منتهی شد و این جنگها بنام جنگهای پلوپونز Peloponesus معروف شده ومدت بیست وهفت سال طول کشیده و شاهنشاه دراین‌جنگها ازطریق دیپلماسی‌بهره فراوان برده ودرمحل‌خود ازآن توضیح خواهیم داد .

در سلطنت اردشیر دراز دست شهرشوش پایتخت اول‌ایران محل‌پناهنده گان یونانی بشمار میرفت و درجزائر یونان هر کدام از رجال و سرداران نفوذ خود را از دست میدادند و بمحاکمه دعوت می‌شدند بدربارشاهنشاه پناهنده می گشتند از آنجمله تمیستوکل سردار معرف آتنی است که در لشگرکشی خشایارشا فرماندهی نیروی دریائی یونان را بعهده داشته و با حیله و تدبیر جنگی توانست نیروی دریائی شاهنشاه را در تنگه سالامین شکست دهد و چون مرد طماعی بود بعد ازجنگ مزبور وقتی درآتن شهرت پیدا نمود مورد حسد دشمنان خود قرار گرفت ووی را بعلت سوء استفاده‌ها بمحاکمه دعوت نمودند ناچار باخانواده‌خود بجزیره آرگس وسپس بحاکم پارسی درلیدیه پناهده شد و از آنجا با تغییرلباس بشوش‌آمد وازشاهنشاه درخواست عفو وبخشش نمود وبحضور پذیرفته شد و مورد عنایت قرار گرفت ودر مدت قلیل برای اینکه بتواند مطالب خود را مستقیماً بیان کند زبان پارسی تعلیم یافت وسپس بایك زن ایرانی ازدواج کرده وبحکومت شهر ماگنزی Magnesus درآسیای میانه منصوب گردید و در همان زمان دمارات Demaratus پادشاه‌تبعید شده اسپارت نیز بعنوان پناهنده در شوش اقامت داشت. هرودوت و گزنفون دومورخ یونانی در زمان اردشیر میزیستند . از گزنفون در محل خود یاد خواهیم نمود اما هرودوت در هالیکارناس Halicarnassus یکی ازشهرهای کاریه Caria واقع در جنوب لیدیه در آسیای میانه بسال ۴۸۴ ق . م .

متولد شده وچون شهرستان کاریه در قلمرو سلطنت شاهنشاه قرار داشت از اینجهت بطوریکه اولمستید دانشمند آمریکائی معتقد شده هرودوت تابعیت ایرانی داشته وحقاً تبعاً دولت پارس شمرده میشد ودرمسافرتهای خود نیز ازهمین عنوان استفاده نموده وتوانسته بدون زحمت بمصر وبابل وشوش مسافرت کند و تحقیقات خود را ازاخلاق وعادات ومذاهب وقصص و حکایات ملل مختلف در کتاب خود برشته تحریر درآورده واگر دراین کتاب راجع ببعضی از حوادث و وقایع و سر گذشت شاهان ایران باشتباه رفته وکاه را بصورت کوه جلوه داده واز اینجهت تاریخ‌نویسی وی جنبه افسانه پردازی بخود گرفته ناشی ازاین بود که زندگانی خود را اغلب درآتن ودر میان یونانیها گذرانیده وشخصاً بحکومت ملی در یونان خو گرفته و به‌آن عقیده داشته وازرژیم سلطنت و شاهنشاهی کراهت یافته و بر اثر آن در نگارشهای خود عنان خامه را باحساسات سپرده است . هرودوت درسال ۴۲۵ ق . م مقارن با فوت اردشیر درازدست فوت کرده است .

دیموکریت وسقراط دوحکیم عالیقدر یونانی با اردشیر دراز دست همزمان بودند . سقراط درسال ۴۷۰ ق . م . متولد شده ودر سال ۳۹۹ ق . م . مصادف با حکومت جباران درآتن بجرم ضدیت با دین و مذهب محاکمه و باعدام محکوم و کشته شده ووی تمام عمررا با خرافات وموهومات ستیزه کرده ودر بیان حقیقت وخدمت بخلق‌وتربیت جوانان‌عصرخود کوشش داشته وبفقروبیچیزی‌زیسته است .

دیموکریت **Democritus** ازاهل‌آبدرا **Abdera** ازجزائریونان‌یك‌حکیم طبیعی ودانشمند بی نظیر بود ومقارن با عهد نامه کالیاس در سال ۴۴۹ ق . م . از آرامش و صلح موقتی استفاده نموده و چند سال در شهرهای مصر و بابل و پارس بگردش وسیاحت پرداخته وراجع‌بعلوم متداول‌آن زمان ازروحانیان‌مصری وبابلی وازمغهای پارسی تحقیقات کرده ودرطبیعیات ونجوم‌رسالات متعدد ازخودبیادگار گذارده ومعتقد بود که جهان‌افلاك وکائنات ازجزء لایتجزا وغیرقابل تقسیم بسیار ریز و کوچك که بنام‌آتم موسوم ساخته ترکیب یافته است و در علم نجوم راجع

به حرکت و گردش ستارگان که هر کدام در آن زمان یك خداوند ویك موجودزنده وذی روح بشمارمیرفتند رسالاتی نگاشته است .

درزمان اردشیر درازدست از طرف جزائر یونان نمایندهگانی بدربار شوش فرستاده میشد و در آن بطوردائم اقامت داشتند و در سال ۴۲۵ ق . م . که با فوت اردشیر مقارن میباشد نامهای بخط میخی بابلی و بزبان آرامی برای دولت آتن ازطرف شاهنشاه فرستاده شد و آرتا فرن سردارایرانی حامل این نامه بود و در آن خاطرنشان شده که از جزائر یونان نمایندگان متعدد بشوش آمده و هر کدام درخواست هائی دارند و دراین تقاضاها اختلاف مشاهده میشود لازم است هر گونه درخواست دارند بوسیله آرتا فرن بفرستند تا پاسخ داده شود. درآتن پس ازخواندن این نامه نمایندهای همراه آرتا فرن بشوش اعزام شد تا با شاهنشاه گفتگو کند ولی دربین راه خبرفوت اردشیررسیده ونماینده آتن ازرفتن بشوش منصرف ومراجعت کرده است .

درزمان اردشیر شهربابل پایتخت دوم ایران محسوب میشد ودراین زمان گرچه روحانیان بابلی درعبادت خدایان خود آزاد بودند ولی کارمندان عالیرتبه وقضات ازپارسیها انتخاب میشدند واملاك واراضی مضروعی اغلب درتصرف پارسیان قرارداشت وبراثر آن مردم بابل بتدریج رو بتحلیل رفته وایرانیان دربین النهرین نفوذ یافته اند . اردشیر درسال ۴۲۴ ق . م . درشهر بابل در گذشته وپسروی اخس معروف بداریوش دوم بتخت نشسته است [۱]



۱ - رجوع شود بکتاب اولمستید صفحه ۳۹۰ و ۳۹۸ . همچنین بکتاب گریشمن صفحه ۱۹۴ وبعد .

بخش هشتم

داریوش دوم هخامنشی و جانشینان وی تا حمله اسکندر مقدونی

پس‌ازفوت اردشیر درازدست پسروی خشایارشای دوم بسلطنت رسیدولی‌پس از ٤٥ روز بوسیاله برادر خود سغدیان مقتول شد وبرادر دیگروی موسوم به اخس که دربابل اقامت داشت برضد سغدیان شورید ووی را پس از ششماه وپانزده روز سلطنت درشوش بقتل رسانید وخود بنام داریوش دوم بتخت نشست . در زمان این پادشاه نفوذدولت پارس درمستعمرات یونانی‌افزون تر گردید وازقلمرو حکمرانی پارسیها نه تنها چیزی نکاسته بلکه چندجزیره ازجزائر یونان نیز برآن اضافه گشته است . مدت سلطنت داریوش دوم به نوزده سال رسیده و این‌مدت باجنگهای داخلی یونان معروف به جنگهای پلوپونز مصادف میباشد و وی در این جنگها توانسته است بوسلیه سرداران شایسته و صدیق خود حداکثراستفاده کند و بعضی از جزائر مستقل یونان را تحت نفوذ امپراطوری پارس قرار دهد . پلوپونز نام ناحیه جنوبی جزیره اسپارت میباشد و جنگ دولت‌آتن با اسپارت بنام جنگهای پلوپونز نامیده شده است . در پیش توضیح دادیم که از زمان اردشیر درازدست و بالخصوص پس از صلحنامه کالیاس در سیاست خارجی دولت پارس تحول عمده پدیدآمد ودیپلماسی‌ونیرنگهای سیاسی‌بجای زور بازو ونیروی‌جنگی قرار گرفت واین‌امردر سلطنت داریوش‌دوم افزون ترازهرزمان درحفظ مستعمرات

وجلوگیری ازتوسعه طلبی یونانیها مؤثر افتاد وبراثرآن دو دولت دریائی آتن و اسپارت که دورقیب سرسخت پادشاهان هخامنشی درجزائر یونان بودند بروز سیاه افتادند وتوضیح ازاینموضوع درتاریخ ایران باستان بسیار جالب توجه میباشد و حوادث آن را باختصارنقل مینمائیم .

دیپلماسی ایران درجنگهای داخلی یونان از ۴۳۱ تا ۴۰۴ ق . م .

درمحل خود یادآورشدیم که پس ازتسخیر لیدیه و آسیای میانه از طرف کوروش بزرگ مرزهای غربی ایران به‌آبهای یونان ودریای مدیترانه اتصال‌پیدا نمود و کشورهای مصرولیبیه نیز درزمان کامبوجیه بنام دواستان افریقائی بقلمرو سلطنت دولت پارس افزوده شد وسرداران داریوش کبیرتوانستند جزیره قبرس را که نزدیك آبهای فینیقه قرارداشت تصرف نمایند ودراین جزیره یك‌پایگاه‌دریائی برای مراقبت درمستعمرات ایرانی تأسیس نمایند . کشورهای واقع درآسیای‌میانه که اکثرآنها ازمغرب بدریای یونان اتصال‌داشتند وتحت حکومت شاهنشاه‌ایران قرار گرفته بودند عبارت بودند ازتراکیه،کاپادوکیه ،هلسپونت ، مسیه **Messia**، فریگیه **PHrygia** ، یونیه **Ionia** ، لیدیه ، کلیکیه **Cilikia** ، کاریه **Caria** ، لیکیه **Licia** و فینیقیه . این کشور ها درحال حاضر درخاك ترکیه و لبنان و سوریه وفلسطین واقع شده اند وهریك از آنها قبل از حکومت هخامنشیان تحت سلطنت پادشاهی اداره میشدند و یا جزو قلمرو دولت بابل و ماد قرار داشتند و پادشاهان هخامنشی‌ازابتدای امر دریافتند که نگاهداری اینهمه کشورهای زرخیز آسیای میانه ویا مصرولیبیه وابسته براین است که در جزائر اروپائی یونان تسلط ونفوذ یابند وازتوسعه طلبی این جزائر بسمت شرقی جلو گیری نمایند . بهمین علت بود که داریوش کبیر بفکرتسخیر کشور اسکیتها افتاد و از طریق تنگه هلسپونت دراروپا قدم نهاد و تا مرکز روسیه جنوبی پیش رفت اما نتیجه مطلوب بدست نیاورد وسرداران وی نیز درجنگ ماراتن از یونانیها شکست خوردند و بایران مراجعت کردند وسپس خشایارشا به‌آتن لشگر کشید وناکام بر گشت . از

طرف دیگر دولت آتن واسپارت ازابتدای امر توجه داشتند که محصولات زراعتی درجزائر برای تغذیه یونانیها کفایت نداشته و ناچار بودند از مقدونیه و جنوب روسیه و آسیای میانه وارد نمایند و این امر بانفوذ پادشاهان مقتدر پارسی مشکل بود وازاینجهت در صدد بودند شهرهای یونانی آسیای میانه و یا مصررا بر ضد شاهنشاه برانگیزانند. بنابراین پادشاهان پارس همه وقت نسبت بجزائر یونان مراقبت مخصوص مبذول میداشتند وحکام وساتراپهای کارآزموده در آسیای میانه ومصر می گماشتند و هریك ازاین حکام بمناسبت استعداد مالی یك نیروی دریائی حاضروآماده دراختیارخود داشتند واین نیروها دروقت حاجت با یکدیگر همکاری مینمودند. حکام وساتراپها برای اینکه درساختن وپرداختن کشتی وتدارك وسائل جنگی توانائی داشته باشند اجازه داشتند اضافه ازمالیات وباج مقرر که بایستی همه ساله بخزانه شاهی بفرستند مبلغی نیز جهت مصارف خود از مردم وصول نمایند و این حکام گرچه تا زمان اردشیراول نمیتوانستند بنام خود ضرب سکه نمایند تا بمصارف ضروری برسانند چنانچه داریوش کبیردرمسافرت مصر آریاندیس ساتراپ مصررا بعلت اینکه بنام خود سکه زده بود تنبیه نمود و بقتل رسانید اما از زمان اردشیر درازدست ببعضی از حکام اجازه داده شد بنام خود مسکوك نقره تدارك نمایند و با آنچه بنام شاهنشاه رواج داشت درمصارف تبلیغاتی یونان ویا درمصارف جنگی برسانند.

اهمیت دیگر کشورهای آسیای میانه ومستعمرات افریقائی برای شاهنشاه در این بود که هریك ازاین کشورها منبع بزرگ درآمد وعوائد دولت پارس بشمار میرفتند واز این کشورها بقول مورخان یونانی همه ساله سیل طلا و ثروت بسوی پایتخت های ایران سرازیر میشد و از اینجهت پادشاهان هخامنشی در هر زمان کوشش داشتند ازتوسعه وتجاوز یونانیها جلوگیری نمایند ودراین جزائر مراقبت لازم بنمایند ولی جزائر مزبور ازحیث تعداد بسیاربودند وهر کدام بعلت موقعیت دریائی باستقلال میزیستند وهریك برای حفظ استقلال خودکافی بود تعدادی کشتی

فراهم دارد واز تجاوز دشمن جلوگیرد وهرگاه دشمن مشترك قوی تری بجزائر هجوم میکرد همه دست اتحاد بهم میدادند و در دفع وی میکوشیدند و از این جهات برای سرداران پارسی تسلط درجزائر دوردست یونان مشکل بود اما براثر تجربیات متمادی در یافتند که یونانیها بالخصوص آتنی‌ها مردمان طماعی هستند وآنان را به‌آسانی میتوان بوسیله رشوه وطلا وپول جلب نمود و در داخل جزائر رخنه کرد. این بود که درزمان اردشیر درازدست دررفتار وروش و سیاست حکام وسرداران پارسی تغییراتی حاصل‌آمد واز این راه دیپلماسی و نیرنگهای سیاسی بجای زور ولشگرکشی قرار گرفت وباین ترتیب طولی نکشید که دو دولت‌آتن واسپارت دربرابر شاهنشاه ضعیف وناتوان شدند وشاهنشاه فرمانروای مطلق جهان گردید واین امر ازمطالعه در روابط ایران بایونان‌آنهم درزمان جنگهای‌پلوپونز که مدت بیست وهفت سال طول کشیده واضح میشود.

در یونان قسمت شرقی مجاور با آسیای میانه بنام دریای اژه و جنوب بنام دریای مدیترانه نامیده میشد و مشتمل بجزائر بزرگ و کوچك موسوم بمجمع الجزائر یونان است وهر یك از این جزائر پیش از تأسیس دولت هخامنشی بعلت وضعیت جغرافیائی وموقعیت دریائی باستقلال میزیستند و بزرگتر از همه جزیره آتیك پایتخت آن شهر آتن وبندر عمده آن موسوم به پیره **Pirea** بود و دیگری جزیره اسپارت وجنوب آن بنام پلوپونز نزدیك جزیره سیسیل واقع شده و بندر عمده آن بنام سیراکوز شهرت داشته است. دور شهر آتن در زمان تمیستوکل و پریکلس حصار بلند ساخته شده بود و بین این شهر تا بندر پیره برای دفاع در برابر هجوم اسپارتیها دیوار بلند بطول شش کیلومتر بناشده واین دیوار ازاهمیت آتن حکایت مینمود.

ازابتدای امر درمیان ساکنان جزائریونان دونوع اختلاف پدید آمد یکی اینکه‌آتن وجزائر مجاورآن ازنسل‌یونیانها اما اسپارت‌ومجاورآن ازنژاددورینها **Dorian**[8] بشمار میرفتند وازاینجهت مردم این جزائر گر چه همه آریائی بودند

اما در میان آنان همه‌وقت دو دستگی بشرح بالا وجود داشته است . اختلاف دیگر راجع بحکومت در این جزائر است باین معنی که آتن و متحدان وی به حکومت ملی ودموکراسی خو گرفته وبه‌آن علاقه مند بودند اما اسپارت ومتحدان وی تحت حکومت اشرافی وسلطنتی میزیستند ونجبای آن نسبت بحکومت ملی ابراز تنفر میکردند واین تفرقه ودودستگی‌وقتی شدت یافت که‌آتن تحت‌حکومت پریکلس‌وسیاست و کیاست وی بترقیات رسید ووی بفکر تأسیس امپراطوری‌آتن افتاد ودر تشکیل اتحادیه دلوس بشرحی که درمحل خود توضیح دادیم توفیق‌پیدا نمود وجزائر نزدیکتررا تابع‌وباجگذارخود کردواین‌امر یعنی تشکیل‌امپراطوری وتوسعه طلبی پریکلس بطوریکه توسیدید مورخ یونانی ذکر نموده علت العلل جنگهای داخلی یونان محسوب میشود اماآنچه بیشتر در ادامه این جنگهاوشدت وحدت آنها تأثیر داشت این بود که درآتن حکومت ملی یعنی حکومت مردم بر مردم برقراربود واین مردم ازطبقه‌آزاد درمیدان‌عمومی وقت حاجت گردمی‌آمدند ودر انتخاب‌رئیس دولت ونماینده گان‌اقدام مینمودند وازاینجهت هریك‌ازسرداران وقتی در صدد کسب شهرت و نفوذ می‌افتادند تعدادی کشتی فراهم میکردند و یکی ازجزائر مجاور میتاختند واین جزیره را تابع‌آتن مینمودند وسپس با غنائم واسیران به‌آتن مراجعت میکردند ومورد توجه هموطنان خود قرار میگرفتند و بمقصود میرسیدند . این عوامل موجب شد که اسپارتیها از قدرت آتن و از عواقب امر بهراس افتادند ودرسال ۴۳۱ ق.م . تصمیم‌بجنگ گرفتند و کشتی‌بسیارفراهم ساختند با مردان جنگی درفصل بهار بخاك‌آتن حمله وهجوم‌آوردند ودراین خاك پیاده شدند . وقتی‌خبر حمله وهجوم اسپارتیها به‌آتن رسید همه دراضطراب‌افتادند وپریکلس درمقابل امر انجام یافته قرار گرفته بود وچاره‌ای جزجنگ نداشته و درابتدای امر حیله‌ای اندیشید ودستور داد‌مردم آتن مزارع خودرا درخارج‌شهر ترك گویند ودر داخل شهر گرد آیند تا از صدمات جنگ در امان باشند و وی امیدوار بود دردریا بتواندکامیاب شود واسپارتیها بعلت نرسیدن خواروبار درفشار

ومضیقه قرار گیرند ومراجعت کنند اما پریکلس درحساب خود باشتباه رفته بود زیرا پس ازچند ماه جنگهای سخت زمینی و دریائی نا امنی در دریا پدید آمد و ورود کشتیهای خوار و بار بداخل آتن بامشکلات روبروشد وقحطی درآتن ظاهر گردید وازهمه بدتر تعداد کشته گان بقدری زیاد شد که در جمع آوری آنها مردم بهراس افتادند وزبان بطعن واعتراض گشودند وضمناً بیماری طاعون دراین جزیره شیوع پیدا کرده ودر کشتن مردم بیدادنمود ومانندآن درتاریخ دیده نشده وخانه ها ومعابد وخیابانها ازبیماران و کشته ها پرمیشد.

دراینموقع پریکلس که یك مرد خطیب و نویسنده ماهر بود برای دفاع از خود و تسکین و تسلیت مردم و تشویق و تشجیع آنان بجنگ خطابه ای بنام سوگنامه موسوم به Oraison funèbre انتشار داد که عیناً در کتاب توسیدید نقل شده واهمیت تاریخی دارد. پریکلس در این سوگنامه ازحوصله وبردباری و جان بازی آتنیها وپایداری واستقامت آنان دربرابر مصائب وآلام وقحطی وبیماری بسیار ستوده ویادآورشده که آنچه درتدارکات جنگی واقدامات تدافعی بکاربرده همه بموافقت خود مردم انجام گرفته واین امرلازمه حکومت ملی است که هرچیز بتصویب خود مردم رسیده باشد اما این سوگنامه درمردم مصیبت زده و بیمار و گرسنه آتن سودی نبخشید ودرسال ۴۲۹ ق. م. پریکلس را ازکاربر کنار کردند و دیگری را برجای وی نشاندند و پس از آن گرچه طولی نکشید که وی را مجدداً در شغل خود منصوب داشتند اما خود او در پنجه طاعون گرفتار شد وفوت نمود. دراین زمان شخصی بنام کلئون Cleon در آتن باختیار رسید و وی مرده جاه طلب بود و نمیتوانست کاری از پیش ببرد ولی بیماری طاعون جنگجویان اسپارتی را وادارنمود دست ازتعرض وپافشاری بردارند وخاك آتن را ترك گویند وبه وطن خود بر گردند وبجنگ در دریا اکتفا کنند. کلئون ازفرصت استفاده کرده و بجای اینکه در ترمیم خرابیها بکوشد و وسائل صلح وسازش فراهم دارد کشتیهای پراکنده آتن را جمع آوری نمود وجنگ را دردریا ازسر گرفت و این

امر چند سال ادامه داشت وساکنان جزیره متیلن **Metylene** ازمتحدان آتن را که در کمك کوتاهی کرده بودند مورد حمله وتجاوزقرار داد وجوانان اینجزیره بقتل رسیدند وبقیه اسیرشده وبا غنائم بشهر آتن اعزام شدند و بالاخره در سال ۴۲۱ ق . م . دربندر پیلوس **Pylos** ازشهرهای بی دفاع ودور افتاده اسپارت پیاده شدند ودراین جنگ فائق آمدند وبدرخواست اسپارتیها قرار داد صلح منعقد شدو چون این صلحنامه باصرار نیکیه **Nicia** نام سردارآتنیمنعقد شده بنام عهدنامه نیکیه معروف شده ولیطولی نکشید که جنگ در دریا مجدداً شروع شد وازاین جنگ برای آتنیها مصیبتی رخ داد که باضمحلال وفنای آنان پایان یافت .

آلسیبیاد **Alçibiade** سردار آتنی یکی از بازماندگان پریکلس مرد جاه طلبی بود و درسال ۴۱۷ ق . م . تعدادی کشتی فراهم نمود و بجزیره ملس **Melos** که یك مستعمره اسپارتی بود تاخت و ساکنان این جزیره را بخاك سیاه نشانید و با غنائم واسیران به آتن مراجعت نمود و این امر موجب شهرت و قدرت وی گردید و باین وسیله توانست حس انتقام وجنگجوئی آتنیها را زنده تر سازد وموافقت آنان را برای حمله وهجوم بخاك اصلی اسپارت جلب کند واز این راه بقدری درتحریك وتشویق مردم کوشید که ازهر طرف جوانان وجنگجویان دور وی گرد آمدند وسازوبرگ جنگی و کشتیهای بسیارفراهم نمودندوباسپارت عزیمت کردند وتعداد کشتیهای آتنی در این تدارکات بدویست و شصت رسیده و مردان جنگی بچهل هزارتن بالغ میشد ودر روز عزیمت از اقوام ونزدیکان این جنگجویان همه در فیروزی آنان اطمینان خاطر داشتند و هر کس امید مراجعت آنان را دردل میپرورانید اما ازحقیقت امر غافل بودند و چندی طول نکشید که همه در بندر سیراکوز گرفتار خشم ودلاوری اسپارتیها شدند وبکنفر ازآنان نیز نتوانست زنده بماند وحتی سرداران آتنی نیز ازدم شمشیر گذشتند وتنها کسی که جان بسلامت برد آلسیبیاد مسبب این جنگ بود وتفصیل آن چنان است که پس ازعزیمت کشتیها و جنگجویان آتنی دشمنان آلسیبیاد زبان باعتراض گشودند و

وی را بعلت نزدیکی به پارسیها متهم نمودند و به تبعید ازخاك آتن محکوم کردند واز اینجهت وقتی خبر به آلسیبیاد رسید بخاك اسپارت پناهنده شد و تا پایان این فاجعه درمیان اسپارتیها میزیست .

چندحادثه را که دربالا نقل نمودیم برای روشن شدن روحیه آتنیها بود واز زمان شکست مزبور جنگ‌دردریا میان این دوملت همنژاد وهمزبان بشدت‌جریان داشت و درهمین زمان است که تیسا فرن **Tissapherne** سردار با کفایت و ساتراپ شایسته پارسی درلیدیه از طریق دیپلماسی وارد معرکه شد و بتضعیف هر دو طرف کوشید و از جنگهای داخلی یونان حداکثر بهره و فایده را بدست آورد و از آن باید باختصار توضیح دهیم و سپس راجع بخاتمه جنگهای پلوپونز اشاره نمائیم .

ازآغاز جنگهای پلوپونز در یونان حکام پارسی بدستور شاهنشاه تا سال ۴۱۷ ق . م . که با جنگ آتنیها با اسپارتیها در بندر سیراکوز مصادف است سیاست عدم مداخله دراین جنگ را پیش گرفتند واز این امر انتظارداشتند هردو طرف درجنگ بقدری ضعیف وناتوان شوند که یارای تجاوز بمتصرفات شاهنشاه و یا تحریك در مستعمرات آسیائی و آفریقائی دولت پارس را نداشته باشند اما طولانی شدن جنگ در میان آتن و اسپارت و لجاجت هر دو طرف در این جنگ وضعیتی را پدید آورد که مراقبت درآن و یا استفاده از آن برای حکام پارسی در آسیای میانه دردرجه اول اهمیت قرار داشت . دراین زمان کشتیهای جنگی‌یونان از هر طرف بدستجات متعدد تقسیم شده بودند و هر دسته تحت فرماندهی یك سردار آتنی ویا اسپارتی با حریف خود بسختی می‌جنگید واین دستجات در تمام آبهای یونان ازدریای سیاه گرفته تا دریای اژه وآبهای مدیترانه پراکنده بودند وهریك می کوشید راه تجارت دریائی وحمل خواربار را برای دشمن خود مسدود سازد تا بتواند برحریف غالب آید و فرماندهان این کشتیها برای فراهم نمودن تدارکات و خوار و بار بوسائل مختلف متشبث میگشتند و در درجه اول بحکام و

ساتراپهای پارسی پناهنده میشدند واز آنان درخواست کمك و مساعدت مینمودند ودربرابر این مساعدت حاضرمیشدند برطبق‌دستورومیل شاهنشاه ویا حاکم‌پارسی درخدمت‌بکوشند بشرطی که باحریف خودروبروشوند بایمعنی که اسپارتی‌برای حمله وهجوم به‌آتنی ویاآتنی برای جنگ با اسپارتی درخواست کمك میکردولو اینکه بهره جنگ عاید دولت پارس گردد و از این طریق بـرای حکام پـارسی وسیله‌ای بدست‌آمد که درهرموقع بخواهند بتوانند جزیره‌ای را از تسلط آتنیها خـارج سازند ویا دستجات اسپارتی را اجیر خود نمایند بی آنکه سربـاز پارسی درجنگ مداخله کند ویادستجات آتنی‌را اجیرسازند تادزدان‌دریائی‌ویاجنگجویان اسپارتی را نابود کنند.

امادرسال ٤١٥ ق. م. حادثه‌ای رخ داد که شاهنشاه را باسپارتیها نزدیکتر ساخت وحادثه چنین بود که پیسوتنس pissutnes ساتراپ پارسی درکاریه بخیال طغیان افتاد وازطرف شاهنشاه تیسافرن سرداربا کفایت پارسی برای سر کوبی‌وی مأمور گردید و چون پیسوتنس درطغیان خود مساعدت آتنیها را جلب نموده بود وچند دسته کشتی وجنگجویان‌آتنی درخدمت وی وارد بودند تیسافرن بالیکون Lycon فرمانده‌آتنی که داوطلب کمك به پیسوتنس بود ارتباط مخفیانه بر قرار نمود وبوسیله پول ورشوه وی را باخود همراه کرد وباین ترتیب داوطلبان اجیراز اطراف پیسوتنس پراکنده شدند ووی اسیر وبشوش گسیل گردید ولیکون برای همیشه در خدمت دولت پارس وارد شد. در اینموقع آمـر گوس Amergos پسر پیسوتنس‌بتقلید ازپدرخود شورید وچون‌آتنیها باپیسوتنس برضد شاهنشاه‌مساعدت نموده بودند تیسافرن ساتراپ لیدیه بانماینده اسپارت موسوم به کالسیداس‌بشوش عزیمت نمود ودرسال ٤١٤ ق. م. عهدنامه و اتحاد با دولت اسپارت امضا و مبادله گردید ودراین عهدنامه مقررشد تمام شهرهای یونانی درآسیای میانه که‌درتصرف شاهنشاه ویا اجدادوی بودند دراطاعت‌شاه پارس باقی بمانند واسپارتیها درهرموقع ازمداخله‌آتنیها در این شهرها جلوگیری نمایند و در برابر آن شاهنشاه موافقت

نمود که همراه اسپارتیها برضد آتنیها درجنگ باشد واین عهدنامه درواقع یك اتحاد نظامی ایران بااسپارت بشمارمیرفت وزمینه برای شکست آینده آتن دربرابر اسپارت ازاین عهدنامه فراهم گردید واین امرسبب شد که جزیره خیوس وشهرمیلوت برضد آتنیها شوریدند وبه تیسا فرن ساتراپ پارسی تسلیم شدند وسپس چون آمر گوس پسر پیسوتنس در دریا بحالت طغیان بسرمیبرد و سردار اسپارتی برای گرفتار کردن وی قراردادی باتیسافرن مبادله نموده وپول و کمك دریافت کرده و ناگهان برجزیره یازوس Iasos که درتصرف آمر گوس بوده حمله بردند و این جزیره را غارت و ساکنان آن را با خود آمر گوس اسیر و به تیسافرن تسلیم نمودند و در برابر هر اسیر یك دریك پول طلا دریافت کردند وآمر گوس بشوش اعزام ودر آنجا بقتل رسید.

مقصود ازنقل اینمطالب اینست که خواننده گرامی توجه نماید که سرداران ایرانی درآن زمان چگونه ازپراکنده گی حال یونانیان بهره‌مند شدند و استفاده نمودند ودراین بهره‌مندی نیزحکام دیگرپارسی با تیسافرن همکاری مینمودند وهروقت یك سردار آتنی ویا اسپارتی ازیکی ازساتراپها کدورت پیدا مینمود ساتراپ دیگری وی را بخود نزدیك ودلجوئی میکرد چنانچه آلسیبیاد آتنی پس ازآنکه ازوطن خود تبعید شد ومجدداً به آتن بر گشت برای جلب مساعدت تیسافرن نزد وی شتافت ومحبت دید واین امر اسپارتیها را بهراس انداخت و آنان موجبات رضایت تیسافرن را فراهم نمودند. آلسیبیاد ناچار به فارناباز حاکم هلسپونت مراجعه نمود وچون نتیجه‌ای بدست نیاورد کشتیهای خودرا برضد وی بکارانداخت وبالاخره مغلوب و گرفتار و کشته شد.

حکام پارسی گرچه پس ازعهدنامه کالسیداس برضد آتنیها قرار گرفتند اما همه وقت ازجنگ مستقیم باآتنیها احترازمیجستند وآتنیها نیزازدرمسالمت وارد میشدند ومیکوشیدند رضایت شاهنشاه را بخود جلب نمایند ودراین میان تیسافرن حاکم لیدیه که اختیارات وسیعتر داشته دراوضاع مراقبت مینمود و هر وقت یک

طرف درجنگ کامیاب میشد ازمساعدت باوی سر بازمیزد وسعی میکرد ضعیف‌را تقویت نماید وهرچند ضعیف قوی میشد رفتارخودرا تغییرمیداد و این همان قاعده دیپلماسی‌است که بعبارت (تفرقه بیاندازوحکومت کن) معروف شده‌است ومبتکر این قاعده درآن زمان تیسافرن سردار باکفایت وسیاستمدارشایسته داریوش دوم میباشد. ازاینموضوع اولمستید دانشمند امریکائی در کتاب خودشرح وبسط داده وما ازوی اقتباس ودراین میان نقل نموده‌یم.

اما درسال ۴۰۸ ق . م . کوروش کوچك پسردوم داریوش که یك جوان‌دلیر وجاه طلب‌بود بفرماندهی‌آسیای‌میانه منصوب‌وبسارد واردشد وتیسافرن‌درحکومت کاریه باقی‌ماند . تیسافرن نسبت بجنگهای‌یونان‌سیاست سابق خودرا تعقیب میکرد ولی کوروش با سلیقه وی مخالفت مینمود و از ابهام و دورنگی کراهت داشت و بصراحت سخن میگفت ومعتقد بود که‌آتن دشمن دیرینه شاهنشاه است ونزدیکتر بمتصرفات دولت پارس میباشد وازبزرگ شدن‌اسپارت برای این متصرفات ضرری حاصل نخواهدشد وخاك اسپارت ویا پلوپونز ولاسدمون به‌آسیای میانه دورتراست وهرچه زودتر جنگ باید بنفع اسپارتیها پایان پذیرد . تیسافرن بعلت همین اختلافات بزودی بشوش احضار شد و کوروش کوچك دریادار اسپارتی موسوم به لیزاندر راکه بدیداروی شتافته تود بخود نزدیك نمود ومقدم اورا عزیز داشت و به وی قول داد عهدنامه اتحاد نظامی با اسپارت را بموقع اجرا گذارد و بهمین منظور مبلغ دویست تالان مسکوك طلا در اختیار لیزاندر قرار داد تا بمصارف و تدارکات جنگی برساند ربرای هریك ازسربازان اسپارتی که تحت فرماندهی‌وی بودند یکدرهم جیره روزانه تعیین نمود ومخارج یکماهه را جلوترپرداخت. این خبر دراسپارت بخوشی وسرور تلقی شد وازهرطرف بتقویت سازوبرگ جنگی و تشویق وتحریك جنگجویان اسپارتی پرداختند واز این زمان جنگهای دریائی در میان‌آتن واسپارت‌همه‌جا شدت پیدا کرد واین جنگها اکثراً بشکست‌آتنیهاپایان میپذیرفت و از آنجمله در جنگی که میان لیزاندر اسپارتی باکونون Conon

دریادار آتنی در سال ۴۰۵ ق . م . اتفاق افتاد یکصد و هشتاد کشتی آتنی نیست و نابود شدند و فقط کونون توانست به‌آتن فرار کند و آتنی‌ها را ازوخامت اوضاع آگاه سازد .

دراین زمان است که دولت اسپارت بمساعدتهای مؤثر کوروش کوچك از هرطرف بتجهیرات‌پرداخت‌و کشتیهای اسپارتی درآبهای آتن گردآمدندوجزیره را درمحاصره گرفتند و این زمان باسال ۴۰۴ ق . م . مصادف میباشد و آتنیها همه جا باشکست روبروشده بودند ودراین‌میان‌خبر بیماری داریوش دوم برای کوروش کوچك رسید ووی ناچار جهت دیدارپدر بشوش رفت ولیزاندر راکه مورد اعتماد او بود بجانشینی خود تعیین نمود و نقدینه خود را نیز در اختیار وی گذاشت . دراینموقع لیزاندر همراه جنگجویان اسپارتی ازبندر پیره درخاك‌آتن پیاده شد و حلقه محاصره را تنگتر کرد واز وصول خوار وبار برای آتنیها جلو گیری نمود و براثر آن قحطی در آتن شدت گرفت و کشته گان جنگ و قحطی زده گان در خیابانها و معابر بر روی هم انباشته شدند و آتنیها جز تسلیم چاره نداشتند و نماینده گان خود را نزد لیزاندر و سپس باسپارت فرستادند و بالاخره بلاشرط تسلیم شدند .

روزی که لیزاندر وجنگجویان اسپارتی فاتحانه به‌آتن وارد میشدندبگفته توسیدید مورخ یونانی حصار شهر خراب میشد و دیوارهائی که آتن را به بندر پیره اتصال میداد باخاك یکسان میگردید ، جوانان آتنی از دم تیغ میگذشتند ، خانه‌ها بویرانه تبدیل میگشت وزنهای آتنی ازترس جان خود واطفال خود سرها را با تاج گل و برگ نخل و زیتون زینت داده و در پیشاپیش جنگیان اسپارتی میرقصیدند. توسیدید دروصف این‌شکست مینویسد (وقتی لیزاندردریا داراسپارتی وارد آتن میشد یکنفر سرباز پارسی در میان مهاجمان بچشم نمیخورد اما روشن بود که پول وطلای‌شاه بزرگ پارس فتح وفیروزی را برای اسپارتیها ممکن‌نمود و آتنیها را بروزسیاه نشانید) . تئوپومپوس **Teopompus** نویسنده یونانی در

نمایشنامه خود بنام ماد از کامیابی پارسیها در جنگهای پلوپونز بتفصیل سخن گفته است.[۱]

خاتمه بنای معبد یهود در اورشلیم

داریوش دوم مانند کوروش بزرگ یهودیان را نواخته ودرخواستهای آنان را پذیرفته است. یهودیان در زمان کوروش وقتی بسرپرستی زر بابل و یوشع باورشلیم رسیدند و در بنای معبد خودشان شروع کردند میان آنان با اقوام دیگر یهود اختلاف پدید آمد و در بنای این معبد تا زمان اردشیر دراز دست تأخیر رخ نمود و پس از شروع مجدد آن اختلاف و دو دسته گی شدت گرفت و در زمان داریوش دوم حجی و زکریا از رسولان یهود در تکمیل بنا آغاز کردند و مخالفان درصدد جلو گیری برآمدند واین اختلافات بشاهنشاه گزارش شد ودر سوابق امر بتحقیق پرداختند و بالاخره در کاخ اکباتان (یا احمتا در تورات) طوماری یافتند که در آن بفرمان کوروش بزرگ در بنای معبداجازه داده شده بود. ازاینجهت داریوش دوم در پاسخ نامه حاکم ماورای فرات دستور داد در تکمیل ساختمان اقدام شود واز مال خاص شاهی مخارج آن بکاهنان یهود پرداخته شود و گندم و نمک وشراب و روغن به آنان بدهندو هر کس مخالفت کند تنبیه گردد. برحسب این دستور بنای معبد درآن تاریخ بپایان رسیده است[۲]

دراواخرسلطنت داریوش دوم اقوام کردبا کردوك که درمجاورت ارمنستان و محل کنونی کردستان سکونت داشتند شوریدند اما عمر وی برای فرونشاندن این شورش وفانکرد ودرسال ۴۰۴ ق . م . فوت نمود وپسردوم او موسوم به اردشیر دوم بتخت نشست وشورش را خوابانیده است.

۱ـ رجوع شود به کتاب اولمستید صفحه ۳۵۸ وبعد. ایضاً راجع بعبارت توسیدیه رجوع شود بکتاب شارل رابنسون.

۲ـ رجوع شود بتورات کتاب عزرا باب اول وششم.

اردشیر دوم هخامنشی از ٤٠٤ تا ٣٦٢ ق . م .

ارشك پسر بزرگ داریوش دوم در سال ٤٠٤ ق . م . برحسب وصیت پدر بسلطنت رسید و بنام اردشیر دوم موسوم شد و در یونان بلقب ممنون Memnon بمعنی‌فکور وبا حافظه شهرت یافته‌است. مراسم تاجگذاری پادشاهان‌هخامنشی در شهر پازارگاد واقع در نزدیك تخت جمشید انجام میگرفت ودر این مراسم‌پادشاه درمعبد آناهید حاضر میشد ولباس قدیمی کوروش بزرگ را برتن مینمود و با حضور روحانیان وسرداران واعضای خاندان سلطنتی مقداری نان انجیر میخورد و کمی ریشه‌کوکنار در دهان میگرفت و شربت مخلوط از سرکه و شیر مینوشید ومراسم مذهبی وتاجگذاری بپایان میرسید . تیسافرن سردار شایسته پارسی پیش از شروع مراسم بحضور اردشیر رسید ووی را از حادثه قریب‌الوقوع آگاه نمودو اظهار داشت که برادر وی کوروش کوچك نسبت به اوسوء قصد دارد وبرای‌اثبات گفتار خود یکی از مغان را که مربی سابق کوروش بود نزد اردشیر آورد و وی گواهی داد که کوروش در نظرداره در حین تبدیل لباس وآغازمراسم تاجگذاری بشاه حمله کند واو را بقتل رساند . از اینجهت کوروش توقیف شد وپس از روشن شدن مطلب حکم‌اعدام وی صادر گردید اما پروشات parysatis مادر شاه‌وساطت نمود وبعجز والحاح پرداخت و اردشیر از تقصیر کوروش صرف نظر کرد واو را در مأموریت سابق خود بحکومت آسیای میانه منصوب داشت‌ووی به این‌مأموریت عزیمت نمود .

یاغی گری کوروش کوچك و کشته شدن وی

بعضی از محققان در شرح یاغی گری کوروش کوچك وجنگ وی با برادر بزرگتر خود اردشیر بتفصیل‌پرداخته ودراین تفصیل نیز گفته‌های گزنفون‌مورخ یونانی را که خود ناظر واقعه بود بی کم و کسرحقیقت پنداشته ونقل نموده‌اند و حال اینکه گزنفون از این حادثه صدمه فراوان دیده و در سفر خود با یونانیان همراه کوروش‌با شکست روبرو شده وبرضد پارسیهاجنگیده‌وتحت تأثیر احساسات

خصوصی قرار گرفته واز گفتن تمام حقیقت خود داری کرده است وما عقیده‌داریم که یاغی کوروش کوچك و کشته شدن وی یك حادثه ساده داخلی بوده و بزودی نیز خاموش شده است و حقیقت را باید از لابلای گفته های مورخان یونانی وحتی گفته های خود گزنفون بدست آورد وبطور خلاصه نقل نمود.

کوروش کوچك پس از تاجگذاری اردشیر دوم وقتی به آسیای میانه مراجعت نمود و بشهر سارد وارد گردید آتنیها در جنگ با اسپارتیها شکست خورده وشهر آتن با خاك یکسان ولیزاندر دریادار اسپارتی حکمران مطلق یونان شده بود . در همین زمان است که کوروش یاغی گردید و بامید دوستی لیزاندر و فارغ از امور یونان برای جنگ با برادر خود اردشیر بتدارکات و تجهیزات و جمع آوری سپاه پرداخت و از دولت اسپارت داوطلبان اجیر خواستار شد و وعده داد برای‌سواران‌اسب وارابه جنگی‌فراهم‌نماید وجیره‌افرادرا بقدر کفایت‌بپردازد. در اینموقع که با سال۴۰۱ ق . م . مصادف میباشد کوروش برای تهیه مخارج و مصارف‌لشگرکشی بنام‌خود مسکوك طلا ونقره‌بشکل‌داریك که واحد پول‌ایران بود ضرب کرد ودر یکطرف آن تصویرخود وی با تاج وتیار شاهی ولباس پارسی بحالت تیراندازی و در طرف دیگر نقش خداوند جنگ یونانی موسوم به پان Pan نمودار شده است .[۱]

کوروش از این راه توانست درحدود سیزده هزار نفر پیاده وسواره یونانی تحت فرماندهی یك سردار اسپارتی موسوم به کلارك Clearcus فراهم سازد و گزنفون نیز در جزو این سپاه وارد بود و همچنین یکصد هزار سرباز ایرانی و آسیائی‌تحت فرماندهی‌یك سردارپارسی‌موسوم به آریه Ariea زیرسلاح‌آورد‌غافل از اینکه سردار مزبور در باطن با کوروش مخالفت داشته و برادران وی در سپاه اردشیر خدمت‌میکردند وسربازان‌ایرانی نیز هرگز دست خود را بخون‌هموطنان خود آلوده نمینمودند .

۱ـ رجوع شود بکتاب اولمستید صفحه۳۷۳.

کوروش در حرکت بسوی ایران منظور اصلی خود را مخفی نگاهداشت وسرکوبی بعضی از یاغیان را بهانه‌نموده ووقتی نزدیك رود فرات رسید وسرداران ایرانی از مقصود وی آگاه شدند زبان بنکوهش گشوده‌ند وخواهی نخواهی ازرود گذشتند و در محلی موسوم به کوناکسا Cunaxa که هفده فرسخ تا شهر بابل فاصله داشت با سپاه اردشیر روبرو شدند وجنگ آغاز شد وآریه با سپاه ایرانی خود از شرکت در جنگ خود داری کرده و در حدود چهار فرسخ از میدان کارزار عقب نشست اما سپاه یونانی که در کنار رود موضع گرفته بودند بحمله پرداختند وبشدت بردشمن تاختند وسپاه اردشیر در برابرآنها چون بقلب لشگر کوروش توجه داشتند برای اینکه یونانیها را از کوروش جدا سازند حیلهٔ جنگی بکار بردند وفرار اختیار کردند و این امر سبب شد که سپاه یونانی از مرکز فرماندهی خود بدور افتادند ونتوانستند در قلب لشگراز کوروش پشتیبانی‌نمایند و کوروش وقتی با هجوم سپاه اردشیر روبرو شد ناچار با ششصد نفر سپاه زبدهٔ خود بحمله پرداخت و در این حمله چون برادر خود را از دور بدید بسوی وی تاخت واو را زخمی نمود و از اسب بپائین انداخت اما در اینموقع یك پارسی از محافظان شاه موسوم به مهردادزوبین خود را چنان برسر کوروش نواخت که‌دردم از اسب بزیر افتاد و جان بداد وبا کشته شدن وی جنگ بفیروزی اردشیر پایان یافت . این جنگ در بعد از ظهرآغاز شد ودرمدت سه ساعت خاتمه پذیرفت وسپاه یونانی در تعقیب جناح چپ لشگر اردشیر از قلب سپاه کوروش بدور رفته بودند نزدیك غروب به تپه‌ای رسیدند ومتوقف شدند وتصمیم بمراجعت گرفتند اما وقتی به اردوگاه خود بر گشتند و از کشته شدن کوروش آگاه شدند ملاحظه نمودند که سپاه اردشیردراردوی‌آنان بغارت مشغول‌شده‌اند وناچارادامه جنگ را بیفائده دیدند وعقب نشینی کردند .

کزنفون در کتاب خود یونانیها را درجنگ مزبورفاتح شناخته وازشجاعت ودلیری‌آنهابسی‌سخن‌ها گفته ودر چند مورد تکرار کرده که سپاه پارسی دربرابر

آنان فرار میکردند وحتی نقل نموده که سپاه یونانی پس از کشته‌شدن کوروش کوچك به آریه پیغام فرستاده‌اند که خود را در جنگ فاتح میدانند وحاضرندوی رابتخت شاهی ایران بنشانند و آریه ازقبول آن خود داری نموده‌است . همچنین بعضی ازمحققان معاصر ایرانی از قبیل حسن پیرنیا تحت تأثیر گفته های کزنفون قرار گرفته ودر صفحه ۱۰۲۹ کتاب ایران باستان چنین می‌نویسد (بهرحال جنگ کوناکسانشان داد که قشون عظیم ایران اهمیت جنگی را فاقد است و این قشون از دیر گاهی و بالخصوص از زمان داریوش دوم نه مورد توجه بود ونه بکاری می افتاد وشاهنشاه نیز سیره خود را بر این قرارداده بود که با پول وقشون اجیریونانی مقاصد خود را حاصل کند وبراثراین‌سیاست قشون ایران خراب و فاقد قوت و قدرت گردیده بود). سرپرسی‌سایکس درجلداول کتاب‌خود مینویسد (درجنگ کوناکسایونانیها از ابتدای امرآگاه بودند که به آسانی می‌توانند سپاه ایران‌راامانند گله گوسفند درجلوخودبیاندازند وتعقیب نمایند وفزونی‌عده‌آنان درفتح وفیروزی اثرنداشته و یونانیها وقتی به اردو گاه خودبر گشتندخود را فاتح میدانستند واسکندر مقدونی نیزدرجنگهای خود ازتجربیات یونانیها درجنگ کوناکسا استفاده کرده است). این عقائد هیچکدام صحیح نیست و با حقیقت امر مطابقت ندارند و در آن زمان نه تنها سپاه ایرانی در جنگجوئی بی مانند و در میهن پرستی و شاه دوستی شهرهٔ آفاق بودند بلکه حوادث بعدی نشان داد که تمام صفات خوب نیاکان خود را با خود همراه داشتند وبر اثر همین صفات بود که فارناباز سرداردلاور پارسی‌توانست در چند سال بعد اسپارتیها را! تنبیه نماید ودرآتن پیاده شود وسرداران اسپارتی‌را در خاك پلوپونز تعقیب کند ومغلوب سازد وتفصیل آن خواهد آمد .

از مطالعه دقیق در گفته های مورخان یونانی راجع بجنگ کوناکسا بخوبی واضح میشود که شکست سپاه یونانی و خاتمه طغیان کوروش کوچك و کشته شدن وی آنهم در چند ساعت نتیجه یك نقشه جنگی ماهرانه ای بود که بوسیله تیسافرن سردار باکفایت پارسی طرح ریزی شده بود . تیسافرن در آن

زمان قائم مقام شاهنشاه در میدان جنگ بود و فرماندهی کل لشگر را بعهده داشته و مدتها در آسیای میانه حکومت کرده و دشمن دیرینه کوروش کوچک بشمار میرفت و توطئه وی را برای کشتن شاه فاش نموده و سرداران اسپارتی را بخوبی میشناخته وترتیب کار را قبلا چنین داده بود که در آغاز امر حیلهٔ جنگی بکار برند و جناح چپ لشگر اردشیر در برابر حمله وهجوم سپاه یونانی بحالت فرارعقب نشینی نماید وآنان را باین وسیله ازمیدان‌کارزار وازقلب لشگر کوروش دورتر سازند و ضمناً آریه فرمانده سپاه آسیائی کوروش نیز بر حسب تبانی قبلی در ابتدای جنگ عقب نشینی کند تا کوروش با عده قلیل خود گرفتار یا کشته شودواین نقشه نیزبخوبی بموقع‌اجرا درآمده وسپاه یونانی‌وقتی بحمله‌پرداخته‌اند جناح چپ لشگر اردشیر را بحالت فرار دیده‌اند ودر تعقیب‌آنان بمسافت سی‌استاد (حدود پنج کیلومتر) از قلب لشگر کوروش بدور افتاده واز کوروش جدا شده و نتوانسته‌اند از وی پشتیبانی‌نمایند واز گفته های گزنفون راجع باینکه مینویسد (وقتی سپاه یونانی‌همراه کل‌آرك درتعقیب دشمن‌نزدیك غروب به تپه‌ای رسیده‌اند اردشیر دربالای این تپه قرار داشته وپرچم عقاب بال وپر گشاده ایران در اهتزاز و روی تپه از سواران جنگی پر بود و این سواران بی آنکه به یونانیها حمله نمایند از بالای تپه سرازیر شده و بر کنار رفته و روی تپه را خالی نموده‌اند) معلوم می شود که شاهنشاه از نقشه تیسافرن اطلاع داشته ودرانتظار نتیجه جنگ جریان کار را نظارت میکرده واز این جهت یونانیها را بحال خود واگذارده و تپه را ترك نموده است.

بنابر این واضح است که علت شکست سریع کوروش کوچك از بی‌توجهی سپاه یونانی در تاکتیك جنگی‌واز بی انضباطی آنان سرچشمه گرفته بود چنانچه بگفته گزنفون وقتی کوروش در آغاز جنگ برای کل‌آرك سردار یونانی پیغام فرستاده که به قلب لشگر نزدیك شوند از این دستورسرپیچی شده وجواب شنیده که درکارخود مراقبت خواهند نمود.

گزنفون راجع به عقب نشینی آریه با سپاه آسیائی کوروش می نویسد که این عقب‌نشینی پس از کشته شدن کوروش صورت گرفته است . این مطلب صحیح نیست بلکه عقب نشینی مزبور در آغاز جنگ وپیش از کشته شدن کوروش بعمل آمده وبهترین دلیل آن این است که آریه بلافاصله پس از پایان جنگ مورد لطف وعنایت شاهنشاه قرار گرفته وهمراه تیسافرن بحکومت فریکیه منصوب گشته و هرگاه وی طبق گفته گزنفون برضداردشیر و هموطنان وبرادران خود درجنگ شرکت میکرد مورد عنایت و پاداش شاه قرار نمی‌گرفت چه رسد باینکه برادران آریه در خدمت اردشیر وارد بودند و تحت فرماندهی تیسافرن برضد کوروش می جنگیدند و حتی پس از خاتمه جنگ نیز نزد سرداران یونانی آمده و فرمان شاه را به آنان ابلاغ نموده‌اند وتفصیل آن خواهد آمد .

بنابراین تردید نیست که مندرجات کتاب ایران باستان در صفحه ۱۰۳۲ و ۱۱۵۸ که از کوروش کوچك تمجید نموده ووی را عدالت گستر و شایستهٔ شاهی پنداشته و اردشیر را یك مرد تنبل وضعیف معرفی‌نموده صحیح نبست بلکه مسلم است کوروش کوچك در حین جنگ بیش از بیست وچهار سال نداشته و یك جوان متهور و بی‌باك ولی بی تجربه وبی تدبیر بوده و بیجهت در قتل برادر خود تصمیم گرفته و از پند و اندرز تیسافرن سردار کار آموزده و سیاستمدار پارسی سرپیچی نموده و در حدود پنجهزار تالان ثروت و نقدینه کشور خود را بنفع اسپارتیها مصرف کرده و در این امر تحت تأثیر لیزاندر سردار مغرض اسپارتی قرار گرفته بود . بهر صورت بهترین توصیف از روحیه کوروش کوچك همان عبارت یك سردار گیلانی است که در حین جنگ بیان داشته واین سردار گرچه درهمان موقع‌از دم شمشیر کوروش بهلاکت رسیده اما کلام وی در کتاب گزنفون باقیمانده و وی‌خطاب بکوروش چنین گفته بود (ای ظالم ودیوانه که نام کوروش بهترین نام پارسی را لکه دار کرده‌ای برای چه در این سفرشوم یونانی های پست را بخدمت خود درآورده‌ای . برای اینکه ثروت پارسیها را غارت کنند و کسی را

که آقا و برادر تو است بقتل رسانی و حال آنکه او بیك ملیون مرد که از تو رشیدترند فرمان میدهد . در حال این نکته برای‌تومسلم خواهد شد چه قبل از اینکه روی شاه را ببینی سرت بباد فنا خواهد رفت) .

اکنون باید دید رفتار اردشیر دوم با سپاه یونانی کوروش مقتول چگونه بود و آنان بچه ترتیب بیونان عودت داده شده‌اند .

مراجعت ده هزار یونانی بفرماندهی گزنفون

در زمانی که کوروش کوچك بقصد جنگ با برادر خود از آسیای میانه به ایران عزیمت نمود آبراکوما **Abracomas** سردار پارسی با سیصد هزار نفرات جنگی در سوریه اقامت داشت وبرای فرونشاندن شورش عازم مصر بود و وقتی از لشگر کشی کوروش آگاه شد باتمام قوای‌خود بر گشت وبسپاه شاهنشاه پیوست . بنابراین در پایان جنگ کوناکسا اردشیر دوم از آنچه در ابتدای امر همراه داشت تعداد سیصد هزار لشگر آبراکوما ویکصد هزار سپاه آسیائی آریه برآن اضافه شده بود وبا این ترتیب برای شاه ایران سهل وآسان بود که پس از کشته شدن کوروش سپاه یونانی وی را که بر ضد شاهنشاه جنگیده و شکست خورده بودند تنبیه کند و بزور واجبار به تسلیم وتحویل اسلحه وادار سازد اما تیسافرن فرمانده کل‌لشگر اردشیر دراین‌امرمداخله نمود وازخونریزی وتلفات جلو گرفت ویونانیان را چنان به وطن خود عودت داد که تحت ترس و هراس و با یك حالت فلاکت بار ازهر گونه اقدام بغارت دهات وآبادیها خود داری نمودند .

گزنفون تعداد سپاه یونانی را در حین حرکت ازآسیای میانه سیزده هزار ودر حین مراجعت ده هزار نفر قلمداد نموده و از این امر معلوم میشود سه هزار نفر آنان در جنگ کوناکسا کشته شده‌اند . یونانیها درغروب روز جنگ وقتی از کشته شدن کوروش کوچك و ازفیروزی اردشیرآگاه شده‌اند از میدان‌کارزار عقب نشینی نموده ومدت سه روز با ترس واضطراب وبا بی‌غذائی و تنگی خواربار بسربرده‌اندودر روز سوم چند نفر قاصد که برادران آریه نیزجزوآنان بودند نزد

سرداران یونانی آمده وفرمان شاه را راجع باینکه باید تسلیم شوند واسلحهٔ خود را تحویل دهند ابلاغ نموده‌ند . سرداران مزبور پس از مشورت جواب داده‌اند که با کشته شدن کوروش نیز جنگ پایان یافته وحاضرند بوطن خود مراجعت کنند وبقول شاهنشاه نیز اعتماد ندارند زیرا تسلیم و تحویل اسلحه با نیستی و نابودی آنان برابر است . رسولان مزبور پاسخ یونانیها را باره‌شیر رسانده‌اند اما مدت هیجده روز دربی‌تکلیفی بسر برده‌اند و در روز هیجدهم تیسافرن فرمانده لشگر اره‌شیر باعده‌ای نزد سرداران یونانی آمده وبه‌آنان اظهار داشته که چون برضد شاهنشاه جنگیده‌اند و اسلحه در دست گرفته‌اند دشمن شاه محسوب میشوند اما خود وی‌بجای کوروش کوچك بحکومت‌آسیای میانه منصوب شده وعازم مسافرت است ودر نظر داره سپاه یونانی را همراه خودبوطن خودشان عودت دهد تا دراین مراجعت ازحیث خواربار در زحمت نباشند وضمناً از خرابی وغارت احتمالی‌آنان در دهات وآبادیهاجلو گیری شود. یونانیها از شنیدن این سخنان خوشحال شده و در مراجعت بهمراهی تیسافرن موافقت نموده‌اند . سپاه یونانی با چنین حالت مدت سه روز طی طریق نموده‌اند ودر حین حرکت نیز از سپاه تیسافرن فاصله گرفته بودند تا از هراختلاف میان افراد دو سپاه جلو گیری بعمل آید اما در روز سوم چون کل‌آرك سردار یونانی احساس نموده که میان آنان با تیسافرن سوء تفاهم پدید آمده است با وی ملاقات کرده و برای رفع هر گونه شك و ظن بدرخواست تیسافرن پنج سردار بزرگ و بیست سردار کوچکتر و دویست سرباز همراه خود برداشته و برای مذاکره باردو گاه وی رفته اند غافل ازاینکه دراین‌ملاقات حیله دیگری بکار رفته است زیرا بمحض ورود آنان سواران تیسافرن برآنان تاخته و همه سرداران اسپارتی را گرفتار و پزنجیر کشیده و بشوش فرستاده و تماماً بقتل رسیده‌اند و سربازان نیز از دم تیغ گذشته و تنها یکنفر ازآنان جان بسلامت برده و خود را باردو گاه اسپارتیها رسانده و آنان را از جریان امر آگاه ساخته است .

سپاه یونانی ازشنیدن جنین‌خبر به هول وهراس‌افتادند وبلافاصله گزنفون را بفرماندهی خودانتخاب نموده وازسپاه تیسافرن فاصله گرفته وراه خود را منحرف ساختند و از بیراهه ها بسمت شمال یعنی از راه ارمنستان و کنار دریاچه وان بطرف شهر کنونی طرابوزان در ترکیه و بالاخره بشهر بیزانتن که اسلامبول کنونی باشد رهسپار شدند وپس‌ازطی‌لااقل دوماه راه بیونان‌مراجعت نمودند و در این‌راه بطوریکه گزنفون نقل نموده باسختیها وقحطیها و بیماریها دست بگریبان بوده‌ند ومخصوصاً در راه کردستان از اقوام کردوك و در خاك ارمنستان از ارمنیها صدمات فراوان دیده‌اند و درآن زمان تیریباز سردار پارسی بحکومت ارمنستان منصوب بود. این‌است شرح مراجعت سپاه یونانی‌ازایران بیونان امادرصفحه۱۰۹٤ کتاب ایران باستان راجع بگرفتاری سرداران اسپارتی و کشته شدن آنان ابراز تأسف شده و می نویسد (دستگیر کردن سرداران یونانی از طرف تیسافرن نامردانه صورت گرفته و شرم آور بود) و حال اینکه چنین ایراد غیر وارد و ناصحیح است زیرا یونانیها در آن زمان نه تنها در جنگ بر ضد شاه شرکت کرده و دشمن ایران شمرده میشدند بلکه با وجود فرمان شاهنشاه از تسلیم و تحویل اسلحه نیز خود داری کرده بودند و از اینجهت نسبت بگرفتار نمودن سرداران اسپارتی برطبق مقررات جنگی آن روز هر گونه اعتراض و نکوهش غیر وارد است چه رسد باینکه سپاه یونانی مزبور در قلب کشور ایران قرار داشتند و بسلاحهای جنگی مجهز بودند و وجود آنان مخاطرات بسیار در بر داشته است و تیسافرن با رفتار مزبور یونانیان را چنان ضعیف و ناتوان ساخت که در مراجعت از ایران تحت هول و هراس کمتر درصدد غارت و کشتار در آبادیها و دهات عرض راه برآمدند و همه وقت بقدر امکان از بیراهه‌ها حرکت مینمودند تا از برخورد با اقوام ایرانی پرهیز نمایند .

این بود شرح مراجعت اسپارتیها از ایران بیونان و اکنون باید دید پس از برقراری آرامش در آسیای میانه رفتار تیسافرن و دیگر سرداران پارسی با

دولت اسپارت چگونه بود و جنگی که میان دولت پارس و اسپارت بمیان آمد بکجا انجامیده است.

جنگ ایران با اسپارت و فرمان صلح بجای صلحنامه

در محل خود نقل کردیم که کوروش کوچك در حکومت آسیای میانه برخلاف سیاست ورویه تیسافرن که در آن زمان حکومت کیلیکیه را بعهده‌داشت در جنگهای داخلی یونان مداخله نموده واین جنگ را بنفع اسپارتیها وبشکست آتنیهاپایان داه وحال‌اینکه دولت پارس در خاتمه دادن‌بجنگ مزبور نفعی‌نداشته است وهردو طرف خواه آتن ویا اسپارت دشمن ایران محسوب میشدند وهر کدام در هرموقع از امور داخلی خود فراغت می‌یافتند نسبت بمتصرفات شاهنشاه درصدد تجاوز برمی‌آمدند و کوروش کوچك بیجهت تحت نفوذ لیزاندر دریادار اسپارتی قرار گرفت ونقدینه‌وثروت ایران را درراه فیروزی‌اسپارتیها مصرف کرد و کشتی وخواربار وداوطلبان از شهرهای یونانی آسیای میانه فراهم‌نمود وهمراه لیزاندر برای محاصره آتن گسیل‌داشت وآتنیها رابخاك سیاه نشانید اماحوادث بعدی‌ثابت نمود که کوروش کوچك دراین اقدام غرض‌شخصی‌وخصوصی داشته ودرصدد بودپس از خاتمه‌جنگهای یونان از مساعدت دولت اسپارت واز داوطلبان اجیریونانی‌برای جنگ با برادر خود اردشیر استفاده کند. اکنون باید دید تیسافرن وقتی بجای کوروش به آسیای میانه مراجعت نمود با چه وضعیت روبرو شد و یا چه رویه و روش در پیش گرفت.

تیسافرن وقتی پس از کشته شدن کوروش کوچك به آسیای میانه بر گشت شهرستان کاریه را مقر فرماندهی خود قرارداد ودرابتدای امر ازشهرهای یونانی آسیای میانه باج عقب افتاده را مطالبه نمود تا ضمناً نفوذ خود را دراین‌شهرها که از کوروش کوچك‌پشتیبانی کرده بودند برقرارسازد اما این‌شهرهابخصوص **Ionia** با اسپارتیها ارتباط داشتند واین ارتباط در مدت اقامت چند ماههٔ لیزاندردرآسیای میانه که تفصیل را در پیش نقل نمودیم‌افزونتر شده بود واز انتقام جوئی‌تیسافرن

و یا شاهنشاه در هراس بودند ناچار بدولت اسپارت متوسل شدند و این دولت که خود را در آن زمان پس از شکست آتن در عین قدرت میدید وضمناً از خبر کشته شدن کوروش کوچك ومراجعت نامطلوب سپاه یونانی ازایران احساسات اسپارتیها برضد شاه بزرگ پارس برانگیخته شده بود آزاد نمودن شهرهای یونانی رابهانه قرار داد وبرای جنگ با ایران تصمیم گرفت و در این زمان اوضاع آسیای میانه متعاقب یاغی گری کوروش کوچك بسیار درهم وبرهم شده وبحریه دولت پارس در دریای یونان بحالت تلاشی افتاده بود. اسپارتیها درصدد برآمدند از این وضعیت آشفته استفاده نمایند و از این جهت تیربون دریادار اسپارتی با تجهیزات کامل به آسیای میانه آمد و سپاه یونانی تحت فرماندهی گزنفون را بخدمت خود وارد نمود ودر قلمرو حکمرانی تیسافرن وفارناباز دوساتراپ پارسی درکاریه ویونیه و هلسپونت بغارت پرداخت وپیشرفتهائی نمود واین دوساتراپ بصلاحدید همدیگر حالت دفاعی برخود گرفتند وسپس فارناباز برای عرض گزارش و کسب تکلیف بشوش عزیمت کرد و این زمان مصادف با موقعی است که کتزیاس طبیب یونانی اردشیر برای معرفی کونون دریادار سابق آتن ودوست دیرینه خودنزد شاه بفعالیت پرداخته بود وازآن باید توضیح دهیم.

کتزیاس مورخ یونانی از اهل نیدوس یکی از شهرهای بندری قبرس مدت هفده سال بسمت طبیب مخصوص در دربار اردشیر دوم بخدمت مشغول بود و با اواگورپادشاه قبرس وهمچنین با کونون یونانی دوستی نزدیك داشته است. جزیره قبرس از زمان داریوش کبیر ازمتصرفات دولت پارس بشمارمیرفت ومشتمل برچند شهر مستقل بود و همه ساله باج مقرر را بخزانه شاهی میفرستادند و دستور شاهنشاه را بموقع اجرا میگذاردندوحکام پارسی آسیای میانه نیز در وقت حاجت از پادگان جزیره قبرس استفاده مینمودند و اواگور از اهل آتن در قبرس دستگاه سلطنت داشته وپایتخت وی درشهر سالامیس **Salamis** قرار داشت واز شاه بزرگ پارس اطاعت میکرد وبعلت کاردانی و کفایتی که داشته قدرتی بهم رسانید

ودر جنگهای آتن با اسپارت توانسته بود بیطرفی خود را حفظ کند اما در باطن امر با آتنیها ارتباط داشت و براثرآن در وقت شکست آتن پناهندگان آتنی از آنجمله کونون دریادار آتن را نزد خود پذیرفته ومورد حمایت قرارداده بود.

کونون دشمن دیرینه اسپارت وقتی از کشته شدن کوروش کوچك وجنگ ایران با اسپارت آگاهی یافت بصوابدید اواگور پادشاه‌قبرس درصدد برآمد خود را بشاهنشاه نزدیك سازد ودرجرگهٔ خدمتگذاران دولت پارس قرار گیرد وبهمین منظور بوسیله دوست خود کتزیاس نامه‌ای نگاشت و در آن آماده بودن خود را بقبول خدمت در دربار شاه بعرض رسانید واین نامه راکتزیاس بشاهنشاه قرائت نمود واین‌زمان مصادف باسال ۳۹۸ق. م. وموقعی‌است که فارناباز از آسیای میانه بشوش مراجعت کرده وبرای کسب تکلیف با اردشیر بمذاکره پرداخته بود و ضمناً از درخواست کونون و وساطت کتزیاس در اینموضوع اطلاع یافت چون با وی آشنائی داشت نظر موافق با درخواست اواظهارنمود وبراثرآن کونون بسمت دریادار ایران در آبهای یونان منصوب شد و مبلغ پانصد تالان طلا برای تهیه و ساختن کشتی و جمع‌آوری داوطلبان اجیر و تقویت نیروی دفاعی دولت پارس در برابر اسپارتیهابتصویب رسید وفارناباز بااین منظور همراه کونون به آسیای‌میانه مراجعت کرد و کونون درجزیره قبرس‌توانست درمدت قلیل هشتاد کشتی‌جنگی تهیه کند وبتعقیب اسپارتیها درآبهای یونیه بپردازد.

کونون‌آتنی مردی کاردان وصدیق وبا عزم‌واراده بود ودر نخستین‌برخورد خود باکشتیهای اسپارتی درآبهای یونیه پیشرفتی‌حاصل نمود وضمناً درشهرهای قبرس و فینیقیه بتهیه کشتی و تکمیل نیروی دریائی دولت پارس مراقبت ورزید اما اسپارتیها وقتی از جریان امر و مداخله کونون آگاه شدند آژزیلوس پادشاه اسپارت بمعیت لیزاندر دریادار اسپارتی همراه نیروی عظیم بسوی آسیای میانه روان گردید ودر قلمرو حکومت‌تیسافرن پیاده شد وبقتل وغارت پرداخت وچون حکام پارسی دربرابر حمله وهجوم اسپارت غافلگیرشده وازآشفته گی سابق فراغت

نیافته بودند ناچار وضعیت دفاعی بخود گرفتند و سواره نظام تیسافرن در حومه سارد نیز شکست خورد وخود تیسافرن در سارد بمحاصره افتاد اما آژزیلوس راه خود را منحرف کرد و بسوی یونیه و کیلیکیه پیشرفت و در این زمان فارناباز و تیسافرن بصوابدید کونون از یکطرف بوسائل ممکنه در برابرآژزیلوس دفاع میکردند وازپیشرفت وی جلو میگرفتند و ازطرف دیگر درتکمیل تجهیزات و ساختن کشتی کوشش مینمودند . در اینموقع است که تیسافرن برای پرداخت مصارف جنگی پول مسکوك بنام خود ضرب نمود ودر یکطرف مسکوك تصویر وی با سبیل بلندوریش کوتاه و تاج وتیار شاهی و در طرف دیگر تصویر اردشیر شاه بزرگ پارس بحالت تیراندازی دریك کشتی جنگی نقش بسته است .

اما وقتی خبر شکست تیسافرن دربرابر آژزیلوس و قتل و غارت اسپارتیها درکاریه ویونیه بشوش رسید مخالفان تیسافرن ازآنجمله پروشات ملکه مادرشاه که از دشمنان سرسخت تیسافرن بشمار میرفت واین سرداررا در حقیقت قاتلپسر خود کوروش کوچك تصور مینمود نزد شاه بسعایت وبد گوئی پرداختند و وی را بخیانت متهم ساختند وبراثرآن یك سردار پارسی موسوم به تیتروستس بحکومت لیدیه منصوبوضمناً بطور مخفیانهمأمور گردید تیسافرن را در اقامتگاه خودبقتل رساند وبه آریه ساتراپ فریکیه نیز دستور داده شد که با این منظور مساعدت و همکاری نماید واین دو سردار دریکی ازشهرهای کاریه بملاقات تیسافرنشتافتند وفرمان اردشیر را بموقع اجرا گذاردند وسر تیسافرن را از تن جدا کرده و برای شاهنشاه فرستادند وباین ترتیب یك سردار کهنسال وصدیق و باکفایت پارسی که در موقع حساس بکشورخود خدمات شایان نموده وحیات وتاج وتخت شاهنشاه را از مخاطره نجات داده بود بناحق کشته شد ولکهٔ سیاه آن درسلطنت اردشیر دوم برای همیشه جای گرفت .

تیتروستس ساتراپ جدید لیدیه ببهانهاینکه تیسافرن دشمن دیرینهاسپارت از طرف شاهنشاه تنبیه شده با آژزیلوس پادشاه اسپارت بمذاکره صلح پرداخت

وبراثر آن جنگ پرای مدت هشت ماه متارکه گردید واین زمان مصادف با سال ۳۹۵ ق . م . میباشد وحاکم جدیدبشوش مراجعت نمود وفارناباز بجای‌وی‌فرماندار آسیای میانه گردید .

فارناباز یکی از سرداران با کفایت وشایسته زمان هخامنشیان است و در مدت طولانی از حکومت خود درآسیای میانه نه تنها با تیسافرن همکاری کرده ودر اینمدت کوچکترین اختلافی با وی پیدا ننموده بلکه ازتجربیات وعقاید وی نیز همه وقت درس‌سیاست وتدبیر وفراست می‌آموخت وپس از کشته شدن‌تیسافرن اختیارآسیای میانه وروابط دولت پارس با یونان وبالاخره فرماندهی جنگ برضد اسپارت بدست فارناباز افتاد . فارناباز از ابتدای امر مانند تیسافرن توجه داشت که توفیق و کامیابی در هرامر وقتی فراهم خواهد بود که زور با زر همراه باشد و عقل و تدبیر در پایه و اساس کار قرار گیرد و از اینجهت با کونون دریادار خودبمشورت پرداخت ودرصدد برآمد ازمدت هشت ماه متارکه جنگ که بوسیله تیتروستس ساتراپ سابق در مذاکره با پادشاه اسپارت بعمل آمده بود حداکثر استفاده نماید و از سه طریق بکار پرداخت باین ترتیب که از یکطرف شخصی یونانی موسوم به تیموکرات Timocrates از جزیره رودس را با پنجاه تالان پول طلا بیونان گسیل داشت تا جزائر را برضد اسپارت برانگیزاند و در داخل اسپارت شورش برپا سازد و وی در مدت چند ماه توانست مردم آتن و جزائرتب وآرگس و کرنت را بامید نجات ازیوغ اسپارت بسوی‌شاهنشاه جلب کند وازآنان برضد اسپارت اتحادیه‌ای تشکیل دهد و از طرف دیگر کونون نه تنها در برنامه تجهیزات وتهیه وساختن کشتی جدیت و سرعت لازم بکار برد و پیشرفت بسیار حاصل نمود بلکه بوسیله اواگور پادشاه‌قبرس که نزدآتنیها محبوب بودتبلیغات را در آتن برضد اسپارت بجائی رسانید که داوطلبان جنگی از هرسوی بقبرس روانه شدند و در خدمت فارناباز درکشتیها جای گرفتند و از همه بالاتر تبلیغات تیموکرات در یونان به نتیجه رسید ودولت‌اسپارت از خیر اتحادیه جزائربهراس

افتاد و آژزیلوس را برای مشورت و تدبیر فرا خواند و وی در زمانی که مدت متارکه بپایان میرسید و مقدمات حمله و هجوم و شروع جنگ را فراهم مینمود بکشور خود مراجعت کرد و چون از توطئهٔ فارناباز درجزایر یونان آگاه بود بطوریکه مورخان یونانی نقل نموده اند علت مراجعت خود را چنین بیان داشته بود که وی بدستور ده هزار تیرانداز پارسی فرا خوانده شده است. منظور وی نه ده هزار سپاه شاه بزرگ پارس بلکه ده هزار پول داریك طلای ایرانی بود که دریکطرف آن تصویر تیرانداز پارسی نقش بسته است.

بنا براین پس از بازگشت آژزیلوس پادشاه اسپارت از آسیای میانه فارناباز و کونون باتجهیزات کامل و نیروی تازه نفس کشتیهای اسپارتی را در آبهای یونان مورد تعقیب قرارداده‌اند و دریك جنگ بزرگ دریائی که نزدیك نیدوس **Knidus** بندرقبرس اتفاق افتاد توانستند نیروی دریائی اسپارت راشکست دهند و بکلی متلاشی سازند و فارناباز فاتحانه در دریا پیش رفت و همه جزائر را از تسلط اسپارتیها خارج ساخت و وقتی وارد آتن گردید مردم آتن وی را نجات دهنده خود از یوغ اسپارتیها می‌پنداشتند و تاج گل نثار میکردند و بدستور فارناباز است که کونون در آتن باختیار رسید و وی بتجدید حصار آتن که هنگام غلبه و فیروزی اسپارتیها با خاك یکسان شده بود و مورد علاقه ساکنان آتن بود آغاز نمود و باین ترتیب آتنیها استقلال خود را بدست آوردند اما درواقع خدمتگذار پارسیها و تحت نفوذ شاهنشاه ایران قرار گرفتند.

فارناباز پس از ورود به آتن و برقراری آرامش درجزائر یونان نیروی خود را همراه کونون بسوی اسپارت روانه نمود و کشتیهای اسپارتی همه جا باشکست مواجه بودند و بالاخره فارناباز درلاکونی ناحیه جنوبی اسپارت پیاده شد و بغارت پرداخت اما قحطی در میان سپاهیان پارس پدید آمد و ناچار بمراجعت شد و از این طریق دولت پارس توانست پس از یکصد و هفتاد سال پافشاری و مجاهدت بوسیله سردار باکفایت خود فارناباز بفتح و فیروزی در خاك اسپارت نائل آید و پرچم

پارسی را در آبهای یونان باهتزاز درآورد.

شکست قطعی اسپارتیها وفیروزی شاه پارس درسال ۳۹۳ . م . صورت گرفته اما در آن زمان بر اثر یاغی گری سابق کوروش کوچك وتسلط چند ماهه لیزاندر اسپارتی در آسیای میانه و طولانی‌شدن مدت جنگ نظم و آرامش درشهرهای آسیای میانه ازهم گسیخته بودوعلاوه ازآن وقتی تیموکوات مردم‌جزائررا برضداسپارت تحریك میکرد و همه جانوید می داد که منظور شاه در این جنگ نجات دادن یونانیها از یوغ اسپارتیها است همه آنان بالخصوص آتنیها برای خدمت در سپاه فارنا باز داوطلب شدند وبخوبی جنگیدند واسپارتیها را باشکست روبرو ساختند با این ترتیب بدیهی است پس ازآنکه اسپارت مغلوب وازمیدان معرکه خارج شد شاهنشاه ناچار بود بوعده خود وفا نماید وجزایز یونان را آزادی بخشد و از این جهت در پایان جنگ نماینده گان وسفیران از هریك ازجزایر یونان نزدفارناباز شتافتند و بمذاکره پرداختند وفارنا باز نیز شخصاً بشوش احضارشد ومورد اعزاز واکرام شاه قرار گرفت وبجای وی تری بازساتراپ سابق ارمنستان بسمت حاکم سارد وبرای نظارت در امور یونان منصوب گردید.

تریباز وقتی وارد سارد شد از طرف دولت اسپارت شخصی موسوم به آنتالسیدات **Antalcidate** نزد وی‌آمد وبمعیت او برای گفتگوی صلح بشوش عزیمت نمود ودراین‌ضمن کونون نیز برای‌شرکت دراین‌مذاکرات رهسپارایران گردید ودرآن زمان سفیران متعدد از دیگر جزائر یونان از قبیل کرنت و تب و آرگوس درشوش گرد آمدند وهر کدام استقلال و آزادی کشور خودرا درخواست میکردند وچون کونون برضد اسپارتها سخن‌میگفت میان وی با تری بازاختلاف پدیدآمد واو از ترس جان‌خودبیونان فرار کرد ونزد اوا گور پادشاه سالامیس در جزیره قبرس‌پناهنده شد ودر سال ۳۹۱ق. م. فوت نمود ومذاکرات بانمایندگان و سفیران مزبور مدت چند سال‌بطول انجامید واین‌مذاکرات گرچه بعقدعهدنامه‌ای منتهی نگردید ولی درسال ۳۸۷ . م . ازطرف اردشیرفرمانی صادرشد که وضعیت

همه را روشن نمود واین فرمان در تاریخ ایران باستان بسیار اهمیت داره و بنام فرمان صلح اردشیرشهرت یافته است .

در فرمان اردشیر چنین آمده است (اردشیر شاه حق خود میداند که تمام شهرهای آسیای میانه و همچنین جزائر کلازومن Clazomenae وقبرس از مستملکات وی باشد وشهر های دیگر یونان خواه بزرگ و خواه کوچك خود مختار و آزاد شوند باستثنای جزائر لمنوس Lemnos وایمبروس Imbros واسکیروس Scyrus که مانند گذشته به آتنیها متعلق خواهد بود . هر کس مضمون این صلح را نپذیرد با وی در معیت کسانی که پذیرفته باشند درخشگی و دریا در جنگ خواهم بود) .[۱] این فرمان گرچه نسبت بیونانیها حقارت آمیز بود زیرا بشکل امریه صادر شده و جزائریونان و حتی آتن و اسپارت را شایسته برابری با شاهنشاه ندیده تا با آنان صلحنامه مبادله کند بلکه شرائط صلح را یکطرفه تحمیل نموده و همه را نیز باطاعت وادار ساخته است ولی مدلول و عبارات آن بقدری ماهرانه و بطور خلاصه و موجز نگاشته شده که یونانیها همه باجرای آن تن دادند . آتنیها خوشحال بودند که چند جزیرهٔ از دست رفته و استقلال خود را باز یافته‌اند . اسپارت مسرور بود از اینکه پس از شکست قطعی از نو باستقلال رسیده‌است . جزائر دیگر نیز بعلت اینکه از یوغ آتن ویا اسپارت نجات یافته بودند از فرمان مزبور پشتیبانی میکردند و بهمین جهات است که بگفتهٔ گزنفون وقتی تری باز فرمان را همراه خود بسارد آورد و با حضور نمایندگان آتن واسپارت وجزائر دیگر قرائت نمود همه بعلامت احترام سرها را بپائین انداختند و اطاعت نمودند و از این تاریخ نه تنها شاه پارس در یونان حکمران مطلق جهان بشمار آمد بلکه همه این جزائر تا انقراض هخامنشیان از فکر تشکیل اتحادیه بر ضد دولت پارس ویاتشکیل امپراطوری آتن ویا اسپارت منصرف شدند و هیچکدام در مقام معارضه با نفوذ و تسلط شاه بزرك برنیامدند و

---

۱ ـ رجوع شود بکتاب اولمستید ۳۹۵ .

بطور خلاصه یونان بصدها جزیزه آزاد و مستقل تقسیم‌شد و تعلق شهرهای یونانی آسیای میانه بپارسیها محرز ومسلم گردید.

نلد که محقق آلمانی راجع بفرمان اردشیر معتقد است که در دربار پارسی نمی توانستند اهمیت واقعی این سند را بفهمند. این‌عقیده درست نیست زیرا مسلم است که در صدور این فرمان مطالعات کافی بعمل آمده ودراین مطالعات اشخاص شایسته وتجربه دیده امثال فارنا باز مداخله داشته اند واین فرمان در حقیقت یك شاهکار سیاسی است که ازایران باستان بیادگار مانده وازهوش وفراست وتوانائی پارسیها در امر جهانداری و از توجه آنان برموز سیاستمداری و دیپلماسی حکایت دارد.

اما فرمان اردشیر برخلاف انتظار اواگور پادشاه سالامیس درجزیره قبرس بود زیرا این پادشاه بشرحی که در پیش نقل نمودیم درکامیابی فارناباز سردار پارسی و شکست اسپارت سهم عمده داشته و بعلت محبوبیتی که در میان آتنیها بدست‌آورده بود در جلب داوطلبان جنگی ازیونان برضد اسپارت کوشش فراوان کرده و بوسیله دوست خود کتزیاس طبیب اردشیر توانسته بود کونون دریادار لایق آتنی رادرخدمت‌شاه‌بزرگ‌وارد سازد ودرساختن وپرداختن کشتی‌وسازوبرگ جنگی در جزیره قبرس برای سپاه فارناباز مساعدتهای معنوی بکار برد چه رسد باینکه درحین یاغی گری کوروش کوچك با منظور وی همراهی ننموده و بیطرفی خود را درجنگ‌آتن بااسپارت حفظ کرده بود ولی اکنون بموجب فرمان‌اردشیر نه تنها قبرس از مستملکات دولت پارس بشمار آمده بلکه مقام و موقعیت وی از کوچکترین جزائر یونان نیز پائین تر قرار داده شده و هریك از این جزائر باستقلال و آزادی‌رسیده بودند و از همه بالاتردوست وی کونون‌آتنی پس‌ازاینهمه خدمات برجسته مورد بی‌مهری شاه قرار گرفته وناچار بیونان فرار کرده ونزد او پناهنده شده بود. بنابراین اواگور پس از آگاهی از فرمان اردشیربفکرطغیان افتاد و در مدت قلیل توانست یکصد و بیست کشتی فراهم نماید و درفینیقیه پیاده

شود و شهر صیدا را متصرف گرده و ضمناً با پادشاه مصر و بعضی از جزائر یونان ارتباط مخفی برقرار نماید و بتقویت خود پردازد و در حدود شش سال در برابر سپاهیان اردشیر مقاومت نماید و دراین مدت برای پرداخت مصارف جنگی مسکوك پول بنام خود ضرب کرده و در یکطرف آن نام اواگور **Euwagoro** بیونانی و در طرف دیگر تصویر هرکول نیمه خدای یونانی نقش بسته بود و در سال ۳۸۱ ق . م . لشگرعظیم تحت فرماندهی تریباز حاکم سارد و اورونتاس پارسی که با شاهنشاه خویشی داشته و یکی از دختران وی را بزنی گرفته بود همراه سیصد کشتی بقبرس هجوم آورده و دراین جزیره پیاده شد و شهر سالامیس را درمحاصره گرفت و در اینموقع است که تریباز بنام خود مسکوك پول ضرب نمود و در یکطرف آن نام تری باز **Tribasus** بخط ارامی و در طرف دیگر تصویر اهورا مزدا نقش بسته است . اواگور پادشاه قبرس درخواست صلح کرد و تری باز جنگ را برای کسب تکلیف تعطیل نمود و همین موضوع بهانه شد که اورونتاس **Orontas** برضد وی سعایت کرده و تری باز بشوش احضار شد اما اواگور در غیاب وی از طغیان و شورش صرف نظر کرده و مانند سابق نسبت بشاه بزرگ پارس سر اطاعت فرود آورده .

از حوادث سلطنت اردشیر دوم شورش مصر است و این شورش در سال ۴۰۵ ق . م . آغاز گردید و تا آخر سلطنت اردشیر ادامه داشت و فارنا باز پس از خاتمه جنگ اسپارت بدستور شاه برای خاموش کردن شورش مصر لشگر عظیم فراهم نمود و داوطلبان بسیار از جزائر یونان جمع آوری و بمصر عزیمت کرده و بهمراهی ایفیکرات سردار آتنی که فرماندهی نیروی دریائی شاهنشاه را بعهده داشت در آغاز جنگ فائق آمد و تا نزدیك منفبس پایتخت مصر پیش رفت اما بعلت اختلافی که میان وی با ایفیکرات در نقشه جنگ پدید آمد سپاه پارسی در برابر مصریان شکست خوردند وفارناباز ناکام بشوش بر گشت ودرسن کهولت فوت نمود. فارناباز وقتی در یونان بجمع آوری داوطلبان مشغول بود مسکوك پول بوسیله

صنعتگران یونانی بنام خود ضرب کرد و در یکطرف آن نام یکی از خداوندان محلی و درطرف دیگر دو لفظ فارناباز و کیلیکیه بیونانی نقش شده است. فارباز گویا دریونان بنام حاکم کیلیکیه شهرت داشته است.

تردید نیست که اردشیر دوم درابتدای سلطنت خود لیاقت و حسن کفایت و درایت ابراز نموده و نفوذ خود را در یونان بدرجه اعلا رسانید و از اینجهت در ردیف پادشاهان خوب ایران بشمار رفته است اما وی در اواخر سلطنت خود و بالخصوص پس از ناکامی در جنگ مصر و بعلت کهولت سن که عمر او به ۹٤ سال رسیده بود بانحطاط اخلاقی گرفتار شد و به بوالهوسی و عیاشی آغاز کرد و معروف است که درحین فوت سیصد زن عقدی و غیر عقدی ویکصد پسر داشته و این امر کافی بود که در دستگاه سلطنت وی فساد پدید آید و از این فساد تار و پود مملکت از هم گسیخته و استقلال و عظمت کشور بپرتگاه نیستی و انقراض کشیده شود. حکام و ساتراپها بالخصوص در شهرستانهای غربی سربشورش و طغیان نهادند و سعایت وتحریکات دردربار رواج گرفت. داتام **Datame** یکی ازسرداران با کفایت ولایق که تمام عمر را در خدمت شاه و میهن ابراز لیاقت نموده و همه جا در جنگها بفتوحات رسیده بود وقتی یکی ار یاغیان را در جنگ شکست داد و همراه خود بشوش آورد توجه پیدا کرد که دشمنان وی درنزد شاه بسعایت پرداخته اند از عاقبت کار بهراس افتاد و از پایتخت فرار کرد و درکاپادوکیه شورید و در چند جنگ برلشگر اردشیر فائق آمد وبالاخره مهرداد یکی از حکام آسیای میانه از طریق غدر و حیله درآمد و خود را یاغی جلوه داد و به داتام نزدیك شد و با وی مجلس ملاقات ترتیب داد و بدستور اردشیر در همین مجلس داتام را کشت. در این زمان شورش و طغیان درمیان حکام عمومیت پیدا کرد وموسولوس **Maussolus** پادشاه کاریه که همه ساله باج خود را بخزانه شاهی میفرستاد ودرخدمت شاهنشاه ثابت قدم بود یاغی شد وپس از وی حکام بی تی نیا، ایکیه، مسیه، لیدیه، پی سیدیه، پانفلیه و کیلیکیه وبعبارة آخری همه شهرستانهای غربی شوریدند وضمناً مردم نیز بعلت

کثرت مالیاتها وفشار وتعدیات مأموران بستوه آمده وبایاغیان همصدا شدند واین طغیان وشورش درمیان حکام و ساتراپها نه بقصد کسب جاه وجلال بلکه برای این پدید آمد که دراوضاع درهم وبرهم کشور سروسامان دهند واز فساد دربار و سقوط حتمی امپراطوری بزرگ پارس جلو گیرند وبهمینجهت بود که همه با همدیگر متحد شدند واورونتاس حاکم کیلیکیه را بفرماندهی کل انتخاب وبمنظور خلع شاه بسوی شوش عزیمت کردند و از رود فرات گذشتند اما غافل از اینکه ارونتاس برآنان خیانت نموده وبااردشیر تبانی کرده وبراثر آن همه سران شورشی را ناگهان گرفتار و باردشیر تسلیم داشت و از این طریق طغیان موقة خاموش شد اما آثار آن همه جا باقی ماند و درعایدات خزانه نقصان فاحش پدید آمد ونارضایتی مردم روز بروز افزون گردید ومأموران لایق وسرداران باکفایت بعضی از میان رفتند و بعضی از تقرب بشاهنشاه خود داری میکردند و دربار در اختیارخواجه سرایان وفرزندان بی‌بندوبار اردشیر افتاد واز همه بالاتر اخس پسرناراحت وخونخواروی بجنایاتی دست زد که نظیر آنها را تاریخ ایران به خود ندیده است .

اردشیر دوم از استاتیرا ملکه و زن عقدی خود سه پسر داشت موسوم به داریوش ، آریاسب ، اخس واز زن غیرعقدی نیزآرشام را که جوان عاقل و باهوش بود مهر و محبت مخصوصی ابراز میداشت و داریوش‌را چون بزرگتر از همه بود ولیعهد خود قرار داد اما میان این پسر با اردشیر برسر عشق ومهر نسبت بیکی از زنان درباری اختلاف افتاد و این اختلاف بدشمنی تبدیل گردید و اخس برادر داریوش اختلاف را دامن میزد و برادر را برضد پدر تحریك مینمود و بالاخره داریوش برای قتل اردشیر توطئه کرد و این توطئه بوسیله خواجه سرایان فاش و داریوش توقیف وبقتل رسید .

اخس برای هلاکت آریاسپ برادر دیگرخود نقشه‌ای ترتیب داد وبوسیله کسان وی اخبار ناصحیح به‌آریاسپ رسانید وذهن او را نسبت بمهر ومحبت پدر مشوب ساخت ووی را تحت ترس وهراس قرار داد وچنان وانمود که شاهنشاه بر

او سوء ظن پیدا کرده و وی را شریك توطئه داریوش میداند واین فکر در نظر آریاسپ بقدری قوت گرفت که از غایت‌کار واز زجر وشکنجه‌ای که در پیش‌داشت هراسید وخود کشی نمود. اردشیر از این پیش‌آمد ملول گشت وآرشام را بخود نزدیك ساخت ودر نظر گرفت وی را ولیعهد خود سازد اما اخس او را مهلت نداد وبطور مخفیانه زهری براو خورانید و باین طریق مسموم و مقتول نمود. اردشیر ازخبر کشته شدن آرشام بسیار ملول گشت وضمناً این خبر برناتوانی وی افزود واز اینجهات در سال ۳۵۸ ق . م . در گذشت .

اردشیر سوم از ۳۵۸ تا ۳۳۸ ق . م .

اخس **Okhos** بعد از فوت اردشیر دوم یگانه‌و ارث تاج وتخت وی بشمار میرفت وچون‌میدانست مردم از وی متنفرند مدت ده ماه فوت شاه را مکتوم‌نگاه داشت ودر این مدت بنام پدر فرمان صادر مینمود و در یکی از این فرمانها خود را بولایت عهد منصوب داشت وسپس فوت اردشیر را فاش کرد و بتخت سلطنت نشست وخود را بنام اردشیر سوم نامید اما وی جوانی بود سخت دل و بداندیش و خون آشام وچون خویشان واقوام خود را دشمن میداشت یك‌یك را بقتل رسانید و حتی نقل شده که یکصد وده نفر برادران وعموزاده گان را در یکجا جمع کرد وبطور دسته جمعی همه را بقتل رسانبد و از این شدت عمل در ابتدای سلطنت آرامش در کشور برقرار گردید وحتی وقتی ازطغیان شهر صیدا یکی از شهرهای فینیقیه آگاه شد شخصاً لشکر کشید وشهر را پس‌ازمحاصره تسخیر وساکنان‌آن رامقتول وشهر را باخاك یکسان کرد وبهمین طریق‌چند سال‌بجنایتها وقتلها ادامه داد وبالاخره در سال ۳٤٤ ق . م لشگر عظیم فراهم نمود و بمصر عزیمت کرد و پس از جنگهای سخت درفتح پایتخت وتسخیر مصر کامیاب شد وپس ازچندی‌بشوش مراجعت کرد غافل از اینکه باگواس خواجه سرا و محرم راز و دوست نزدیك وی کینه شاه را در دل گرفته وبقتل او کمر بسته است . خواجه باگواس بوسیله طبیب مخصوص اردشیر زهری تهیه نمود و بـه وی خورانید و او ار این زهـر

در سال ۳۳۸ ق . م . در گذشت . خواجه حیله گر پس از قتل شاه آرسس Arses پسر وی را بتخت نشانید . آرسس وقتی از جریان قتل پدر آگاه شد قصد خواجه را کرده اما خواجه پیشدستی نمود واو را نیز در سال ۳۳۶ ق . م . بهلاکت رسانید .

داریوش سوم وانقراض سلطنت خاندان هخامنشی .

پس از کشته شدن آرسس در خاندان هخامنشی کسی باقی نمانده بود مستحق سلطنت باشد . همه بر اثر جنایتهای درباری بقتل رسیده بودند . مدتی درجستجو بر آمدند داریوش نواده داریوش دوم را یافتند که گمنام زندگی میکرد واز کشتارها جان بسلامت برده بود و وی را بتخت شاهی نشاندند و بداریوش سوم شهرت یافت .

داریوش سوم حاضر نشد از خواجه باگواس اطاعت کند و از این جهت خواجه مکار قتل وی را نیز تصمیم گرفت اما شاهنشاه مطلع شد و زهری را که قبلا حاضر شده بود در حضور خود بخواجه مزبور خورانید وبزندگی ننگین وی پایان داد .

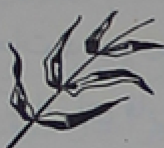
داریوش از ابتدای سلطنت خود با اوضاع درهم و برهم کشور روبرو شد و نزدیکان و خویشان وی که بحسب معمول بایستی در حل معضلات امور مداخله وشرکت کنند همه از بین رفته و بهلاکت رسیده بودندودر عایدات خزانه نقصان فاحش پدید آمده وروز بروز اوضاع روبوخامت میرفت و از همه بدتر این بود که آغاز سلطنت داریوش سوم با ابتدای سلطنت اسکندر مقدونی مقرون گردید . اسکندر توانست در مدت کوتاه بوسیله سرداران لایق و باکفایت خود جزائر یونان را تسخیر وشهرستان های غربی ایران و مصر را ضمیمه حکمرانی خود نماید وشاهنشاه پارس را در برابرخطرعظیم قراردهد . داریوش برای اصلاح امور وترمیم خرابیها هرچه کوشش کرد بی نتیجه ماندو وسائل کافی دراختیارنداشت وسرداران‌شایسته ورجال‌وبزرگان مجرب را فاقد بود ووقتی‌خبرشکست سرداران وی دردوجنگ گرانیکوس وایسوس بگوش او رسید ناچار برای مقابله بادشمن

لشگری فراهم دید واز شوش ببابل آمد ودر محل اتصال رودزاب با دجله ومجاور شهر اربل ودر دشت گوگامل موضع گرفت ودرنخستین جنگ و برخورد با سپاه اسکندر شکست خوره و بدین وسیله سلطنت خاندان بزرگ هخامشنی پایان یافت واین شکست در سال ۳۳۱ ق . م . اتفاق افتاده است .

محققان ومورخان راجع بشکست داریوش سوم از اسکندر مقدونی علل متعدد ذکر کرده‌اند اما حقیقت مطلب در این است که از آغاز سلطنت این‌پادشاه بداقبال موجبات انقراض سلطنت هخامنشیان ارهمه جهت فراهم آمده بود واز همه بدتر سرداران‌لایق وشایسته را فاقد بود وبدیهی است سپاهی بی‌سرپرست ویاسرباز بی‌سردار هرچه قدر از حیث عده وعدت افزون بود نمیتوانست در برابر لشگر فاتح‌اسکندروسرداران‌کاردان وکارآزموده وی ازقبیل پارمنیوم ونیکاتور که درمدت پنجسال همه را درجنگ تجربه اندوخته وبا ظفر وفیروزی روبرو بودند مقاومت ومقابله نماید . داریوش پادشاه ناکام ایران بجای سرداران دلسوز و توانا توانسته بود لشگر خود را با زر و زیور و تجملات بیاراید وزن و فرزند وخانواده خودرا همراه خود درمیدان جنگ حاضر نماید تا جریان جنگ وسرنوشت شوم خود را ناظر باشند بی‌آنکه احتمال شکست و فکر عقب نشینی را پیش‌بینی کرده باشد وبهمینجهت بود که وقتی در برابر اسکندرشکست خورد از گردونه شاهی پائین جست و براسب سوار شد وراه شمال ایران را درپیش گرفت و پایتختهای بزرگ خود یعنی بابل وشوش وتخت‌جمشید را درپشت سر گذاشت .

این بود شرح حال شکست داریوش سوم و انقراض سلطنت دویست ساله خاندان هخامنشی در سال ۳۳۱ ق . م . و در اینجا تاریخ اتفاقات و حوادث سیاسی وسرگذشت‌پادشاهان ایران‌باستان پایان می‌پذیرد واکنون باید راجع بدین وآیین ایرانیان دراین عهد توضیحات دهیم‌وبرای‌اینکه تحقیقات ما مربوط باقوام‌ایرانی وآریائی‌کامل تر باشد مناسب خواهد بود قبلا از اقوام آریائی که قبل از سلطنت کوروش بزرگ درآسیای میانه سکونت داشتند و مقدم همنژدان ایرانی خود را

در فتوحات کوروش گرامی داشته اند باختصار توضیح دهیم وسپس دراصل مطلب به گفتگو پردازیم وضمناً اضافه مینمائیم که توضیحات ما در بخش نهم درتکمیل اطلاعاتی است که در ابتدای کتاب راجع بمسکن اصلیه اقوام آریائی بیان داشتیم وخط سیر مهاجرت اولیه این اقوام را معلوم وروشن میدارد.[۱]



۱ - رجوع شود بکتاب اولمستید صفحه ۲۷۱ تا ۴۱۱ . ایضاً بکتاب گریشمن صفحه ۱۰۷ وبعد . ایضاً بکتاب روبنسون صفحه ۲۹۸ وبعد .

بخش نهم

اقوام آریائی در آسیای میانه قبل از فتوحات کوروش بزرگ

مطالبی که درپیش بیان داشتیم بمنزله زمینه‌ای است که بتوانیم راجع به اوضاع اجتماعی ایران باستان توضیحات دهیم ودراین توضیحات چون از موضوعاتی بحث خواهیم نمود که تا کنون در کتابهای فارسی مورد تحقیق قرار نگرفته ناچار باید اطلاعات بیشتری دردسترس خواننده گرامی قرار دهیم وازاین جهت بخش نهم را برای توضیح ازاین اطلاعات تخصیص میدهیم و آن راجع باقوام آریائی است که درآسیای میانه و آناطولی آنهم قبل از فتوحات کوروش بزرگ سکونت داشتند وهمه نیزازنژادآریائی و ایرانی بشمارمی آمدند وازاین جهت مقدم کوروش را عزیز و گرامی داشته اند.

مرزهای شمالی و شرقی ایران در زمان پادشاهان هخامنشی تا اندازه‌ای ثابت بود وتغییراتی درآن‌ها حاصل نمی‌شد و اگرهم در داخل این مرزها شورش وطغیانی پدید می‌آمد باسانی خاموش میگردید اما مرزهای غربی که تا دریای یونان ومصر ولیبی درافریقا امتداد داشت بعلت اینکه گاهی مورد تجاوز اقوام غیر ایرانی قرار میگرفت بمراقبت بیشتری احتیاج پیدا میکرد واز این جهت قلمرو حکمرانی دولت پارس عملا بدوقسمت منقسم شده بود یکی قسمتی که ازمغرب بدجله یا اروند رود محدود می‌شد و سر زمین اصلی ایران را تشکیل

میداد ودیگری قسمتی که در مغرب رود نامبرده قرار داشت و ازحیث وسعت خاك وتعداد جماعت با قسمت اول برابری مینمود و از اینجهت باید معلوم داریم اقوام ساکن دراین قسمت از چه نژاد و ملیت بودند و ازحیث عادات و اخلاق ومذهب و زبان باایرانیها چه تناسب داشتند واین موضوعی است که حتی مورخان یونانی نیز درآن باره سخنی بمیان نیاورده اند .

تردید نیست که ساکنان کشورهای بابل وآشور و فلسطین و مصر از نژاد سامی بشمار میرفتند اما بقیه ازقبیل کاپادوکیه ، فریکیه ، کیلیکیه ، تراکیه ، لیکیه ولیدیه که در آسیای میانه واقع شده‌اند و از جنوب دریای سیاه تاسوریه امتداد داشتند تماماً از نژادآریائی و ایرانی و قبل از تشکیل دولت پارس درآن نواحی سکونت یافته بودند ودر مدت سلطنت پادشاهان هخامنشی همه وقت دوش بدوش برادران ایرانی خود ازوطن ومرز وبوم خود دفاع کرده‌اند .

بنابراین چنین نیست که ایرانیان درفتوحات کوروش بزرگ پس از عبور ازدو رود دجله وفرات بسمت غرب همه را با اقوامی سروکاریافته‌اند که از حیث زبان و عادات اختلاف داشته‌اند بلکه اقوامی که بالخصوص در ناحیه‌آناطولی و آسیای میانه وجنوب دریای سیاه و دامنه غربی کوه‌های البرز اقامت داشتند تماماً با ایرانیها هم نژاد وهم قوم بودند واین بحثی است که باید توضیحات بیشتردهیم تاضمناً معلوم شود کوروش بزرگ‌نه تنها اقوام مشرق و شمال ایران را با مغرب آن متحد ساخته بلکه همه‌آنان را با اقوام‌آریائی که از سده‌های قبل در ماورای غربی رود فرات توطن داشتند زیر پرچم با عظمت دولت پارس گردآورده و از مجموع آنان‌ملت واحدی‌بنام ملت ایران تشکیل داد واین نام را درصفحه روزگار برای همیشه ثابت وجاویدان ساخت . بنابراین دردرجه اول ضرور می‌دانیم ازملت هاطی که درزمان خود دولت مقتدری تشکیل داده وآثارارزنده‌ای ازخودبیادگار گذارده واین‌آثار سده‌های طولانی زیر خاك مدفون مانده و اخیراً بدست باستان شناسان و دانشمندان اروپائی رسیده است صحبت بداریم و سپس از هوریانها یا

میتانی‌ها توضیحات دهیم وضمناً معلوم داریم که قلمرو حکمرانی این دو دولت در کدام‌سرزمین قرارداشته‌ومبارزات متمادی‌آنان با اقوام سامی‌بکجا انجامیده‌است.

دولت آریائی هاطی در آسیای میانه از ۱۹۵۰ تا ۷۱۷ ق ق . م .

هنگامی که بوتا **Botta** دانشمند فرانسوی ولایارد **Layard** باستان شناس انگلسیی درنیمه سده نوزدهم میلادی زیر آفتاب سوزان بین‌النهرین در جستجوی شهرهای گم شده بابل و آشور تلاش‌می کردند وتفصیل را درمحل خود نقل‌نمودیم شارل فلیکس تگزیه **Charles Felixe Texier** فرانسوی در بیابانهای نا امن و پرخطر آسیای میانه برای پیدا کردن تاویوم **Tavium** یکی از شهرهای روم قدیم از کوهی بکوهی واز دره‌ای بدره‌ای می گشت وازهرصخره واثری که ازایام گذشته حکایت میکرد دیدن مینمود تا درسال ۱۸۳۷ میلادی براهنمائی یکمرد بومی نزدیك قصبه بغاز کوی **Bogaz - koy** واقع در ناحیه آناطولی ترکیه و در مجاورت محلی که رود قزل ایرماق انحراف پیدا میکند و این رود در قدیم بنام هالیس **Halis** شهرت داشته دیوار کهنه‌ای را مشاهده کرد که بداخل دره‌ای سرازیرشده است . تگزیه از داخل دره بگذر گاهی وارد شد و پس از طی مسافت ازبیابان مجاور سردرآورد و دراین گذر گاه مجسمه‌های انسانی و حیوانی و نقش ونگارهای تراشیده درسنگ مشاهده نمود و درآغاز امر تصور کرد بشهر تاویوم رسیده و مقصود خود را دریافته است اما پس از مدتی تحقیقات تخته سنگی را ملاحظه نمود که برروی‌آن خطوط تصویری شبیه‌هیر وغلیف مصری نگاشته‌شده است و ازاین راه بروی مسلم شد که‌آثار نامبرده قدیم ترازتمدن رومیان است .

تگزیه درمحل‌مزبور مدت زمانی‌بتجسسات و کاوشها پرداخت وآثار عتیقهٔ گرانبهائی بدست‌آوردوبپاریس‌مراجعت کردو کتابی‌درتوصیف‌آسیای میانه‌منتشر ساخت اما وی دراین کتاب نتوانست معلوم بدارد که شهر مزبور مربوط بکدام یك از ملتهای باستانی است . کتاب تگزیه توجه باستان شناسان ومحققان را به خود جلب کرد و از هرسوی بمحل قصبه بغاز کوی‌آناطولی شتافتند و بتحقیقات

پرداختند از آن جلمه ویلیام هامیلتون انگلیسی **William Hamilton** وفرانس لانگوا **France Langlois** و ژرژ پروی فرانسوی **George Perrot** است و هر کدام در مجاورت بغاز کوی خرابه‌های دیگر و آثار بیشتری را کشف کرده‌اند اما تحقیقاتی که جان‌لود ویك بور کارد **Joan Ludwik Burknrd** بعمل آورد در کشف راز از این آثار خدمات کرانبها انجام داد و وی مدت چند سال درشهر های مصر و آسیای میانه بنام مستعار شیخ ابراهیم رفت و آمد مینمود و دراین راه صدمات فراوان دید و توانست کتیبه‌های بسیار ارزنده تر بدست آورد و ضمناً از شهرهای حمی‌وحلب سنگ نوشته هائی‌چند دیدن نمود وازخطوط آنها قالب گیری کرد و کتابهای متعدد درباره آنها بچاپ رسانید و این کتابها علاقه دانشمندان را برای پیدا کردن یك تمدن گم‌شده باستانی افزون تر نمود .

اما وقتی آر کیبالد هنری سی‌سی **Archibald HenrySaysy** دانشمند انگلیسی از محل خرابه ها و آثار نامبرده دیدن کرد توانست پرده ازاین راز بردارد و درسخن رانی‌جالب توجهی که دریك مجمع علمی بیان نمود روشن کرد که آثار مزبوروسنگ نوشته‌ها و کتیبه‌ها تماما مربوط بیك ملت آریائی است که مدت چند سده درآناطولی وآسیای میانه سلطنت کرده‌اند و سپس دولت آنها منقرض شده است وبنام دولت هاطی وملت‌هاطی **Hatti** نامیده میشدند . آر کیبالد در سخن رانی خود بچند قسمت از مندرجات تورات استناد کرده ازآنجمله در کتاب پیدایش فصل ۱۵ بند ۱۹ نقل شده که سلیمان بایکی از زنان قوم هاطی ازدواج کرده واین‌قوم بیگانه بوده است . در کتاب اعدادفصل ۱۳ بند ۱۹ و کتاب یوشع فصل ۳ بند ۱۰ و کتاب اول پادشاهان فصل۱۱ بند ۲ سخن ازقوم هاطی بمیان آمده . همچنین در کتاب دوم پادشاهان فصل ۷بند ۶مینویسد که آواز لشگروشیهه اسبها بگوش شنیده میشد وبنظر میرسید که بنی‌اسرائیل پادشاهان هاطی ومصررا بیاری خواسته است .[۱]

۱ـ رجوع شود به سرام کتاب *Le secret des Hittites* ترجمه فرانسه صفحه ۹ وبعد .

سخن رانی مزبور توجه دانشمندان اروپائی را بیشتر از پیشتر بخود جلب کرد ودر کتیبه‌های بابلی و آشوری از دو کتابخانه بابل و نینوا که تفصیل را در محل خود بیان داشتیم ودرموزه بریتانیا نگاهداری میشوند بجستجو پرداختند وازمیان آنها چند کتیبه بدست آمد که عقیده آر کیبالد سی سی را تأیید مینمود از آن جلمه آدات نیناری **Adad - ninari** پادشاه آشور دریکی ازاین کتیبه‌ها چنین مینویسد (من آدات نیناری ، پادشاه آشور ، پادشاه جهان ، پادشاه مقتدر هستم و نگاهداری امپرا طوری آشور از طرف خداوند بزرگ ازطفولیت به من سپرده شده است کشورهای سابان **Saban**، سیلونا **Siluna** ، الی‌پی **Ellipi**، خرخار **Kharkhar**، مادای **Madai** ،پارسوآ **Parsua** ، مانای **Mannai** ونه‌ری **nairi** را که تادریای بزرگ مشرق (مقصود دریای خزراست) امتداد دارندتسخیر کردم وسپس‌ازبالای رود فرات سرزمین هاطی را درسمت‌غرب تحت اطاعت درآوردم .

اطلاعات نامبرده سبب شد که دانشمندان در قسمتهای مختلف آناطولی و سوریه تحقیقات و کاوشها را دنبال کردند و بالاخره نام و نشان و محل چند شهر راکشف نمودند ومعلوم گردیدآثار و خرابه های نزدیك قصبه بغاز کوی همان شهرهاطوزا **Hattusa** پایتخت با عظمت دولت هاطی است که تگزیه فرانسوی برای نخستین بار به آن راه یافت و کار کمیش **Karkemish** شهر دیگرهاطی درکنار شرقی فرات علیا است و از خرابه‌های قره تپه در کیلیکیه وزنجیرلی در کاپادوکیه کتیبه‌هائی بدست آمد که تعدادآنها به ۱۷۳۰ عدد رسیده است و این کتیبه ها بخط میخی وبعضی بخط هیروغلیفی هاطی نوشته شده اما آنچه در کشف تاریخ ملت هاطی بیشتر مؤثر افتاد ۳۰۰ عدد کتیبه از کاپادوکیه و ۲۰۰ عددازشهر تل العمارن واقع درسیصد کیلومتری جنوبی قاهره‌است و کتیبه‌های اخیر از دفتر بایگانی آمنوفیس چهارم پادشاه مصر مربوط بسال ۱۳۷۰ تا ۱۳۵۰ ق . م . میباشد واکثرآنها بخط میخی نگاشته شده ومشتمل برمکاتبات پادشاهان هاطی ومیتانی

۱ـ رجوع شود به کتاب شارل ژان صفحه ۲۴۳.

با پادشاه مصراست و چون در این زمان خط میخی بوسلیه دانشمندان بابل شناس خوانده میشدبخوبی توانستند کتیبه‌های تل العمارن را قرائت کنندوباسرار بزرگی ازیك تمدن باستانی واقف شوند.

در اوائل سده بیستم هیئت حفاری بزرگ تحت سرپرستی و ینکلر آلمانی Winkler در قصبه بغاز کوی محل شهر هاتوزا تجسسات را از سر گرفت و موفقیتهای بسیار بدست‌آورد. وینکلر شخصاً درخواندن خط میخی تخصص داشت ودرچند سال کاوش دراین شهر بقدری کتیبه بدست‌آورد که تعدادآنها ازده هزار عدد تجاوز کرده و تماماً بموزه برلن حمل شده و این اکتشاف بعد از کتیبه های کتابخانه‌آشوربانی بال درنینوا بزرگترین‌موفقیت باستان شناسی شمرده میشود. وینکلر درسال ۱۹۱۳ میلادی فوت نمود و متعاقب وی هیئت حفاری انگلیسی در محل نامبرده بکارپرداخت و کتیبه های بیشمار کشف کرد وبموزه بریتانیا حمل شد وازآن زمان تاکنون از قرائت این کتیبه ها هر سال معلومات تازه‌تری بر اطلاعات انسانی افزوده میشود و اگر بخواهیم همه مطالب راجع به ملت هاطی را یاد نمائیم از اصل‌مطلب دور خواهیم شد ناچار بنقل مختصری ازآنچه برستد Breastide دانشمند امریکائی‌در کتاب خود ذکر کرده‌اکتفا می کنیم ودراین کتاب چنین مینویسد:

«اقوام هاطی (یا هیتها) وقتی برای سکونت وارد‌آناطولی شدند هنوز در مراحل تمدن پیشرفت نکرده بودند. بازرگانان بابلی وآشوری در ابتدای امر برای تجارت بشهرهای‌آسیای میانه رفت وآمد مینمودند. هاطی ها بتدریج راه و رسم معاملات را ازآنان‌آموختند. از حفریات و کاوشها درآسیای میانه کتیبه‌هائی بدست‌آمده که مانند لغتنامه‌های عصر حاضر درسه ستون و بسه زبان نوشته شده است. اول بزبان‌آشوری، دوم بزبان بابلی، سوم بزبان هاطی. هرسه ستون بخط میخی است. هاطی‌ها درابتدای کار بکتابت میخی در زبان بابلی و آشوری‌آشنا شدند وسپس این خط را برای نوشتن زبان‌هاطی بکار بردند و از اینجهت اکثر

کتیبه‌های هاطی باعلائم و کلمات بابلی آمیخته شده و از این آمیخته گی است که هروزنی Herozny دانشمند چکسلوواکی توانست خطوط میخی بزبان هاطی را قرائت کند . امیل فورر Emile fourer دانشمندآلمانی توجه پیدا کرد که بعضی ازاین کتیبه ها درجنب زبان هاطی برشش زبان دیگر مشمول است وهرچه زمان پیش رفته کتابت خط میخی بزبان هاطی عمومیت یافته و بعلت رواج خط هاطی میتوان معتقد شد که هاطی‌ها در حدود دو هزار سال قبل از میلاد یك ملت مترقی بشمار میرفتند و دولت‌آنان از دیر زمان درآسیای میانه تشکیل بوده و تمدن این دولت سده‌های چند ادامه داشته است و در این مدت رقیب سر سخت دو دولت بزرگ مصرو بابل مخسوب میشدند اما سلطنت‌آنان در دو دوره اهمیت داشته است . یکی امپراطوری قدیم هاطی از ۱۹۰۰ تا ۱۶۶۰ ق . م . و دیگری امپراطوری جدید هاطی از ۱۴۰۰ تا ۱۲۰۰ ق . م . میباشد . از اینجهت میتوانیم دولت هاطی را بعبارت امپراطوری هاطی موسوم داریم .

« قدیمترین پادشاه هاطی بنام آنی‌تا Annita نامیده میشد ودرحدود دوهزار سال قبل ازمیلاد درشهر کوسار kussar حکومت می کرده‌است . محل وموقعیت این شهر هنوز معلوم نیست . اقوام هاطی درآن زمان ملت واحد تشکیل نمیدادند بلکه مانند یونانیان درشاه نشینهای کوچك ومتعدد پراکنده بوده‌ند واین شاه‌نشینها گاهی با یکدیگر نیز بجنگ و جدال میپرداختند وبالاخره شاه نشین‌مرکزی هاطی که دروسط آسیای میانه قرار داشت شاه نشینهای کوچك را تحت اطاعت خود درآورد وشهر هاتوزا نزدیك رود هالیس سابق را پایتخت خود قرار داد واز آن زمان است که دولت واحد هاطی تشکیل یافته است .

مارسل اول Marsil درسده هیجدهم قبل‌ازمیلاد بعنوان پادشاه بزرگ هاطی اهمیت پیدا کرد ودرایامی که سلطنت دراعقاب حمورابی دربابل رو بضعف میرفت مارسل دوم پادشاه هاطی از رود فرات عبور کرد و بسوی بابل پایتخت کلده پیش رفت واین شهررادر ۱۶۶۰ ق . م .تسخیر نمود وآخرین بازمانده ازنسل حمورابی

را ازسلطنت بر انداخت اما جانشینان مارسل اول باحتمال قوی درحدود سال ۱۶۰۰ روبضعف نهادند ودراین‌زمان است که دوره امپراطوری اول هاطی پایان یافته‌است

«دوره جدید امپراطوری هاطی درسال ۱۴۰۰ ق . م .آغاز میشود . پادشاهان هاطی دراین دوره مدت دویست سال بزرگترین قدرت درآسیای غربی بشمار میرفتند ومؤسس آن بنام سوپی لولیوما **Suppiluliuma** نامیده میشد. طوطمس سوم پادشاه مصر که در یکصد سال قبل از وی می‌زیست بزرگترین جهانگیر و جهانگشای آسیای غربی محسوب میشد و در این زمان دیگر طوطمس سوم وجود نداشته که از پیشرفت پادشاه هاطی جلو گیرد و از اینجهت وی از موقعیت بد و گرفتاری آخنوتون **Akhnuton** فرعون مصر که براثر اصلاحات مذهبی مورد مخالفت مردم قرار گرفته و ضعیف شده بود بسوی سوریه مستعمره مصر لشگر کشید واین ناحیه را درقلمرو سلطنت هاطی وارد نمود وسپس از رودفرات گذشته دولت میتانی را در شمال بابل تحت اطاعت خود درآورد و پس از تسخیر میتانی درآشور رخنه کرد ودرآن زمان سرزمین آشور جزو متصرفات دولت بابل بشمار میرفت .

«ازمیان کتیبه‌هائی که‌ازمحل‌شهرهاتوزابدست آمده‌نامه‌ای‌بخط‌میخی‌است که ازطرف‌ملکه مصر بپادشاه‌بزرگ هاطی‌نگاشته‌شده واین‌ملکه گویازن‌بیوه‌اخنوتون فرعون مصربود و دراین‌نامه یادآورشده که پس از شوهرسابق خود شوهر دیگری اختیارننموده تادرمصر سلطنت کند وفرزند ذکورندارد واز پادشاه هاطی‌درخواست کرده که یکی ازپسران خود را نزد او بفرستد تا باوی ازدواج کندو بجای‌شوهر سابق درسلطنت مصربرقرار شود . هر گاه چنین ازدواج صورت میگرفت خانواده سلطنتی‌هاطی در دو کشور بزرگ مصر و هاطی بسلطنت میرسید و بزرگترین امپراطوری دردنیای قدیم تشکیل میشد اما پادشاه هاطی دراین اقدام تأخیر کرد و در پیشنهاد ملکه مصر سوء ظن پیدا نمود و بتحقیقات پرداخت و برای انجام درخواست‌ملکه‌مصر مهلتی‌خواست‌وپس انقضای‌مهلت‌یکی ازپسران‌خودرا بمصر اعزام

داشت اما این شاهزاده نا کام زمانی بپای تخت مصر رسید که مردم بر ضد ملکه قیام نموده و آشوب وطغیان همه جا را فرا گرفته بود وملکه را ازسلطنت برانداخته ودیگری را بجای وی نشانده بودند وشاه زاده هاطی نیز دراین گیرودار کشته شده است .

وقتی خبر قتل پسر به پادشاه هاطی رسید وی پسر دیگر خودرا بسوریه فرستاد و در آنجا بسلطنت رسانید و از این طریق تمام سوریه را در قلمرو حکمرانی خود واره ساخت. بنابراین قلمرو حکمرانی هاطی از جنوب به فلسطین وازمشرق بکشور میتانی ودرشمال و مغرب قسمت اعظم آسیای میانه و کناره دریای یونان را شامل میشده است .

«امپراطوری دوم هاطی در تمدن بمقام بلند رسید و دردورترین شهرها نفوذ یافت. دولت هاطی[۹] برشاه نشینهای متعدد شامل میشد و قسمت مرکزی آن نسبت بهمه حکومت میکرد وشاه نشینهای تابعه همه ساله تعدادی پیاده نظام و گردونه جنگی برای شاه بزرگ هاطی میفرستادند واین جنگجویان درمعیت سپاه دولت مرکزی حاضر بخدمت بودند . ساکنان هاطی بموجب قوانینی اداره میشد که پادشاه نیز خودرا به تبعیت ازاین قوانین مکلف ساخته بود . درجه تمدن هاطی‌ها ازمطالعه درقوانین هاتوزیل **Hatusil** پادشاه هاطی روشن میشود واین قوانین پس از انجام صلح با مصر وضع شده ونسبت بقوانین قبلی معتدل تر بود ومشتمل بر دویست ماده ومجموعه کاملی است . درقانون سابق یك سارق در برابر سرقت یك حیوان بایستی سی برابر آن را تسلیم نماید اما درقانون اخیر مقدار مزبور به ۱۵ برابر تقلیل یافته ومجازات مثله کردن وبریدن گوش وبینی منسوخ گشته است . قانون مزبور نسبت بقوانین آشور وبابل معتدل‌تر وبرعایت حقوق انسانی نزدیکتر میباشد و در این قانون رعایت اجرای قوانین مورد توجه قرار گرفته وبهمین جهت سوپی‌لولیوما در کتیبه خود اعتراف نموده که تجاوزوی در سوریه نسبت بقلمرو سلطنت پادشاه مصر غیر قانونی بود وانتظار داردازاین تجاوز یك بیماری واگیر در کشوروی پدید آید.

«هنر وصنعت معماری درتمدن هاطی‌ها اهمیت بسیار داشته و دیوارهای قطور

ومحکم دردور شهرهاتوزاازاهمیت واستحکام ابنیه‌هاطی حکایت مینماید وازاین حیث نسبت بابنیه بابل وآشور که در ششصد سال بعد ساخته شده مزیت دارند. جبهه کاخ پادشاه هاطی درشهرهاتوزا مشتمل برایوانی است که دروسط قرار گرفته وبوسیله دوستون بلند برپای ایستاده ودرجهت مقابل آن یك برج مربع شکل بنا شده است. ساختمان وطراحی این ایوان بقدری عالی است که درسده‌های بعدی در ساختمان کاخهای پادشاهان بابل وآشورازروی آن تقلید بعمل آمده. معماران هاطی ازتزیینات معماری بخوبی آشنائی داشتند ودردوطرف درب ورود کاخ پادشاه سنگ تراشی از دوشیر نصب شده است. این مجسمه‌های حیوانی بمنظور نگاهبانی کاخ از ابوالهولهای مصری تقلید شده است.

«هاطیها علامت و آرم قرص بالدار آفتاب را ازمصریها اقتباس نموده و از آنان به آشوریها رسیده اما علامت عقاب بابال وپر گسترده وسرشیر ازبابلیها تقلید ودرهاطی معمول گشته و این علامت بوسیله یونانیها در کشورهای اروپائی نفوذ کرده است.»[1]

این بود خلاصه ای از تاریخ دولت هاطی که از کتاب دانشمند معاصر امریکائی نقل نمودیم وبرای تکمیل آن اضافه میکنیم که هاتیها خداوندان بیشمار را میپرستیدند و در پرستش این خدایان نیزتحت تأثیر عقاید مصری وبابلی قرار گرفته بودند. پرستش آفتاب در درجه اول است و بنام آفتاب آرینا Arina نامیده میشد وآرینا شهری است که معبد آفتاب در آنجا واقع بود ودر تصویر ها اغلب صورت شیر و کبوتر همراه وی است. خداوند زمین بمنزله خدای مادر است ودربرابر او خداوند رعد وطوفان بمنزله شوهر خداوند زمین است ودر تصویرها صورت دو گاوهمراه وی است. خداوند رعدوطوفان خدای جنگ میباشد و پسر این دو خداوند موسوم به تله پینوس اهمیت بسیار داشته است. پادشاه هاطی خود را تحت تأثیر عقاید مصری بلقب آفتاب می‌نامید و مردم در ادعیه و

۱- رجوع شود بکتاب برستد صفحه ۲۴۶ وبعد.

خطابه ها وی را بعنوان (ای آفتاب من) خطاب مینمودند و در اسناد و معاملات نام همه خداوندان را ذکر میکردند و هرچه تعداد نام خدایان افزون ترذکر میشد اسناد معاملات محکم تر ومعتبر تر بشمار می‌آمد وسعی میشد از قید نام همه خدایان دراین اسناد غفلت نشود تا مبادا مورد خشم خداوندی واقع شود و معامله و قرارداد بی اعتبار گردد . سه خداوندی که در بالا یاد نمودیم یعنی خداوند آفتاب ، خداوند رعد وطوفان وپسر آنان موسوم به تلپینوس در مقام بالاتر قرار گرفته‌اند ومانندسه خداوندبزرگ بابلیهابودند که بنام آنو Anu خداوندآسمان، انلیل Enlil خداوند زمین وآ Ea خداوند دریاها نامیده میشدند واساساً بطوری که ساباتینو دانشمند ایتالیائی نقل نموده (امپراطوران هاطی مانند پادشاهان هخامنشی تعصبات مذهبی‌نداشتند وخداوندان‌بیگانه را نیزحرمت میگذاشتند).[۱]

هاطیها ازنژادآریائی بودند ودرمهاجرت به‌آسیای میانه ازدیگراقوام هم نژاد خود مقدم شمرده شده‌اند و در کتیبه‌ای که بدست‌آمده استنباط میشود که از روسیه جنوبی وازطریق مغرب دریای سیاه ویاازجنوب قفقازیه ومغرب دریای‌خزر آمده باشند و دراین کتیبه خطاب به پادشاه بزرگ هاطی چنین مینویسد (توای آفتاب‌آسمان وای سرورمن وای حافظ انسانی ، تو هستی که ازدریا طلوع میکنی وبسوی‌آسمان صعود مینمائی ، ای‌آفتاب‌آسمان وای سرور من وای سرور انسان وسرور حیوانات روشنائی تو همه روزه در امور قضاوت میکند و احکام صادر مینماید) .

ازعبارت (تواز دریا طلوع میکنی) چنین معلوم میشود که هاطیها وطن اصلی‌خود را از مشرق دریای سیاه میدانستند .

لفظ هاطی در کتیبه‌ها گاهی بعبارت هیطی نیزآمده ودانشمندان انگلیسی در تاریخ کمبریج جلد سوم اکثراً لفظ هاطی را استعمال کرده‌اند و ازتمدن هاطی وزبان هاطی‌بحث نموده‌اندودانشمندان اروپائی لفظ هیتی وهیتیت را بکارمی‌برند

---

۱ ـ رجوع شود بکتاب آندره ایمار صفحه ۱۸٤ . ایضاً بکتاب سابایتنوموسکاتی صفحه ۱٦٦

وامیل‌فورر مینویسد که ملت هاطی ازنژادهند واروپائی‌بوده وبا اقوام بومی‌آسیای میانه آمیخته شده‌اند و هاطی های آریائی درسده های طولانی رهبری این ملت را بعهده داشتند ودر کتیبه‌هالفظ هاطو قید شده واین لفظ بسرزمین‌هاطی وزبان هاطی نیز اطلاق میشود .[1]

بنا براین ما در نقل مطالب ترجیح دادیم لفظ هاطی **Hatti** را بجای هیتی استعمال کنیم همچنانکه لفظ پارس‌بجای پرس ویا ماد بجای مد استعمال‌شده‌است.

بشرحی که دربالا نقل کردیم دولت هاطی درآسیای میانه از سده دوازدهم قبل از میلاد رو بضعف گذارد ودرسده‌های بعدی اکثراًمورد تاخت وتاز پادشاهان آشور قرار میگرفت و بالاخره در سال ۷۱۷ قبل ازمیلاد دربرابر ساروکین دوم تاب مقاومت نیاورده ومنقرض شده‌اند و ازآن زمان سرزمین هاطی جزومتصرفات دولت آشور بشمار رفته اما پس از انقراض این دولت در قلمرو حکمرانی ماد وارد شد و براثر آن حدود غربی متصرفات مادیها در آسیای میانه تا رود هالیس گسترش یافته است واین موضوعی است که ساباتینودانشمند ایتالیائی به آن‌توجه یافته و در کتاب خود چنین مینویسد (امپراطوری دولت ماد در عهد‌قدیم فصل جدیدی درتاریخ عمومی عالم بازنموده زیرا مادیها ازنسل‌ایرانی‌بودند و باپارسیها ارتباط نزدیك داشتند . مادیها درسدهٔ هفتم قبل‌از میلاد یك دولت نیرومندتشکیل دادند ودر سلطنت هووخشتر دولت آشوررا مغلوب ومنقرض‌ساختند ودر ارمنستان وآناتولی پیش رفتند ودر رود هالیس بعلت تصادف بامتصرفات دولت لیدیه متوقف شدند اما این دولت مانند شهاب ثاقب زود گذر بود زیرا درنیمهٔ سده ششم ق.م. کوروش بزرگ پادشاه پارس یوغ مادیها را از هم گسست و در قلمرو حکمرانی پادشاه ماد تسلط یافت ودر شاهراه بزرگی برای تشکیل امپراطوری عظیم قرار گرفت).[2]

---

۱ - رجوع شود بکتاب سرام صفحه ۹۱ ایضاً بکتاب ساباتینو موسکاتی صفحه۱۶۶ .
۲ - رجوع شود بکتاب ساباتینوموسکاتی صفحه ۲۷۳.

مقصود ما درنقل از عبارت کتاب دانشمند ایتالیائی اینست که خواننده گرامی توجه حاصل نماید که سرزمین هاطیها در آسیای میانه و جنوب دریای سیاه تاقسمت شمالی سوریه درجزو متصرفات دولت ماد بشمار میرفت ووقتی کوروش بزرگ وارث تاج وتحت پادشاهان ماد شده حقا در سر زمین نامبرده بسلطنت رسیده است ونیز معلوم گردید وقتی پس از شکست و انقراض دولت آشور متصرفات آشوریها درمیان پادشاه بابل وپادشاه ماد تقسیم شد منظور دیگری دراین تقسیم بکاررفته باین معنی که متصرفات دولت آشور آنچه آریائی نشین بوده از قبیل ارمنستان و میتانی وهاطی وپارس بپادشاه ماد تعلق گرفته و بقیه بعلت سامی بودن ساکنان آن درقلمرو حکمرانی پادشاه بابل منظور گشته ودراین تقسیم بوسعت ومساحت خاك نظر نداشته اند .

دولت آریائی میتانی درقسمت شرقی آسیای میانه

دولت میتانی درسده هیجدم قبل از میلاد از هورینها **Hurrians** تأسیس یافته و سرزمین میتانی در قسمت شرقی آسیای میانه و دامنه غربی کوه‌های البرز قرار داشته و ازشمال بخاك اورارتو و از جنوب بمتصرفات آشوری محدود میشد . هوریانها از نژاد آریائی در حدود دو هزار سال قبل از میلاد از سرزمین قفقازیه بسمت جنوب مهاجرت کردند و درناحیه مزبور سکونت نموده‌اند . این اقوام در ابتدای امر خدایان آریائی ازقبیل اندرا و وارونا را که در کتاب وید پرهمنان هندو درجزو خداوندان آریائی ذکر شده می پرستیدند و در طول چند سده با دولتهای بابل وهاطی ومصر درارتباط بودند وچون تا کنون درشهرهای این سرزمین تجسسات باستان شناسی بعمل نیامده پایتخت این دولت بدرستی معلوم نیست و در کتیبه‌های هاطی ومصری وآشوری بکرات ازدولت میتانی وهوریانها یاد شده است . برستد دانشمند امریکائی در بحث از اقوام آریائی راجع به هوریانها و میتانیها چنین مینویسد (اقوامی که نام آریا را از قدیم الایام محافظت کرده‌اند ایرانیان میباشند. این اقوام وقتی وطن اصلی خود را ترك گفتند وبسمت جنوب ومغرب ایران مهاجرت

کردند در کوه‌های زاگرس مجاور بین النهرین اقامت گزیدند . میتانیها از همین اقوام بشمار میروند ودرمجاورت شرقی میتانیها دوملت نیرومند ایرانی بنام‌مادیها وپارسیها سکونت‌داشتند . این‌اقوام‌بودند که ساکنان بین النهرین را تحت‌اطاعت خود درآوردند ویك امپراطوری بزرگ ایرانی تشکیل دادند)[1] .

تیگلات پیلسار پادشاه بزرگ آشور در کتیبه خود از هوریانها یاد نموده وچنین مینویسد (خداوندان اینورتا ونرگال‌مرا بسیار دوست میداشتند ونیروهای خود را دراختیار من گذاردند و بیاری اینورتا چهار گاو وحشی را در سر زمین میتانی ازپای درآوردم وسپس بحمایت آشور خداوند بزرگ در کشور هوریانها و دستجات کردها پیش رفتم و از کوه‌هائی عبور کردم که تاکنون هیچکدام از پادشاهان در ایام گذشته نتواسته اند عبور نمایند) .[2] مقصود از کشور کرد ها دراین کتیبه همان شهرستان کرد نشین امروزی ایران درمجاورت کوه البرزاست واین کردها در کتاب گزنفون مورخ یونانی بنام کرد و کها یاد شده ویونانیان‌را پس ازشکست کوروش کوچك درمراجعت ازایران بستوه‌آورده‌اند .

سالمانصر پادشاه‌آشوری در سال ۸۴۲ ق . م . در کتیبه خود چنین مینویسد (درتعقیب فتوحات پدر خود از کوه‌های البرز عبور کردم و در سرراه خود اقوام تورانی راکه دردامنه شرقی این کوه سکونت داشتند و همچنین اقوام ماتا **mata** یا ماتیانی **matiani** را پراکنده ساختم و در سر زمین آرازیا **Arasia** (گویا ارس باشد) اقوام مانای **manai** را تحت اطاعت خود درآوردم و به پرداخت باج وادار ساختم)[3] . پادشاه‌آشور در کتیبه بالا اقوام میتانی را بنام ماتا یا ماتیانی نامیده است .

توسراتا **Tusrata** پادشاه میتانی در زمان خود خطاب بفرعون مصر که

۱- رجوع شودبکتاب چاپ برستد ۱۹۴۴صفحه۲۵۶ .

۲- رجوع شود بکتاب شارل ژان صفحه ۲۳۹ .

۳- رجوع شود بکتاب دولا نونت صفحه ۳۶ .

گویا بایکدیگر خویشی‌داشتند نامه‌ای نگاشته واین نا.ه از کتیبه‌های تل‌العمارن درمصرقدیم بدست‌آمده وقسمتی را درزیرنقل مینمائیم:

« به نینموریا **Ninmuria** پادشاه بزرگ مصر ، برادر من ، داماد من که مرا دوست میدارد ومن نیزوی را گرامی میدارم . چنین گوید توسرانا **Tusrata** پادشاه بزرگ ، پدر زن تو، پادشاه میتانی ، برادر تو. احوال من‌خوب است وبرای تو نیز سلامتی حاصل‌میباشد . خانه تو، خواهر من ، زنهای تو، اطفال تو، گردونه های جنگی تو ، اسبهای تو ، لشگرتو ، کشورتو وهرچه بتو تعلق دارد امیدوارم خوش وسلامت هستند. در زمان گذشته پدران تو و پدران من دردوستی بسبار ثابت قدم بودند . تو نیز باپدر من روابط دوستی محکم داشتی واکنون نیزبین من وتو دوستی متقابل برقرار است و این دوستی را توده مقابـل افزون ترو محکم تراز زمان پدرم ساخته‌ای .» [۱]

سرام **ceram** دانشمندآلمانی راجع‌به‌دولت میتانی چنین مینویسد(سوپولو لیوما پادشاه مقتدر هاطی شهر هاتوزا پایتخت خود را مستحکم ساخت ودرجنوب این شهردیوارمحکم‌وقطوربرای‌محافظت‌آن بنا کرد وبدولت میتانی اعلان‌جنگ داد وسپس‌ازرود‌فرات‌عبورنمود وپایتخت هورینهارا‌تسخیر کرداماسا کنان‌این‌شهر را بجای اینکه اسیر سازد و به بنده و غلام تبدیل نماید از متحدان خود گردانید ویکی‌از دختران خود رابعقدازدواج ماتی‌زاوا **Matisawa** وارث وجانشین پادشاه میتانی درآورد) [۲] .

تفصیل نامبرده را دانشمندآلمانی‌ازیك کتیبه هاطی‌نقل نموده وازاین کتیبه معلوم میشود که پادشاه میتانی درسال ۱۳۳۵ ق . م . بقتل رسیده وپایتخت وی‌نیز درمشرق رود فرات علیا قرار داشته است .

این بود تاریخچه مختصر ازدولت وملت میتانی یا هورینها که درهزاره‌دوم

۱ـ رجوع شود بکتاب شارل ژان صفحه ۱۴۰ .

۲ـ رجوع شود بکتاب سرام صفحه ۱٦٤

قبل ازمیلاد مدت چند سده در آسیای میانه ودرمجاورت غربی کوه‌های البرز استقلال
داشته‌اند ودر حدود سده سیزدهم قبل از میلاد رو بضعف گذارده وبالاخره دربرابر
پادشاهان آشوری تاب مقاومت نیاورده در زمان سلطنت سارو کین خونخوار آشوری
منقرض شده وقبل از سلطنت کوروش بزرگ درجزوقلمرو حکمرانی دولت ماد
بشمار می‌آمدند.

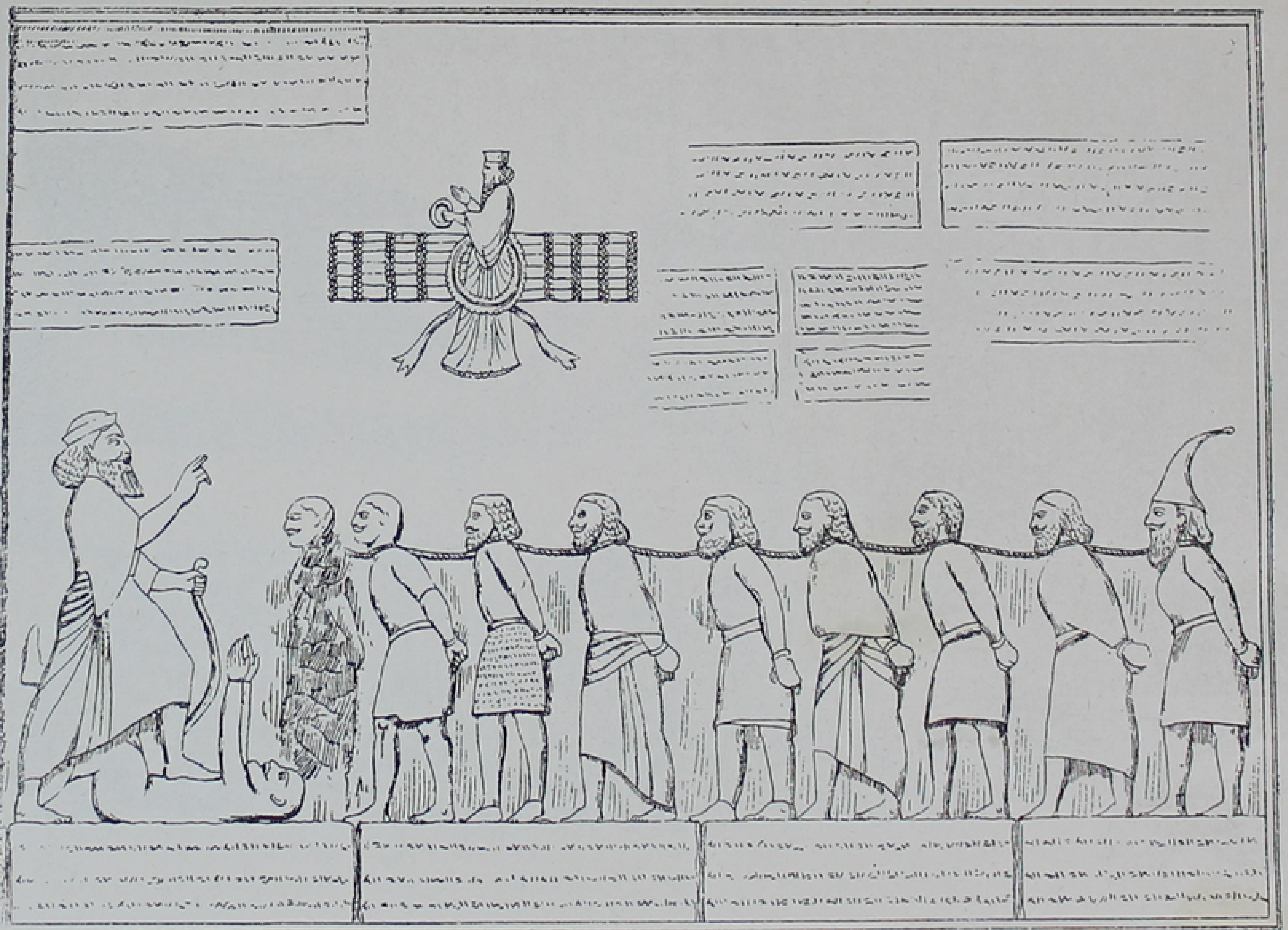
ازمطالعه درتوضیحاتی که راجع به دوملت بزرگ هاطی ومیتانی نقل نمودیم
وهردو درآسیای میانه ونواحی جنوبی دریای سیاه متجاوز ازیکهزارسال سکونت
داشتند و دو دولت بزرگ آریائی تشکیل داده بودند معلوم میشود که این اقوام
درزمان خود از روسیه جنوبی بمحل مزبور مهاجرت نموده‌اند واین امرنیز دلیل
روشنی‌است که مسکن اصلیه اقوام آریائی درعهد قدیم در سرزمین وسیع روسیه
جنوبی قرار داشته وازمشرق تا کناره غربی‌دریای‌خزر امتداد‌می‌یافت ودر اینموضوع
بقدر حاجت درابتدای کتاب توضیح داده‌ایم وتکرار بی‌لزوم میباشد ومحض‌تکمیل
اضافه می‌کنیم که باستانشناسان شوروی درسی‌سال اخیردرققفازیه وروسیه جنوبی
تجسسات‌وحفریات وسیع‌بعمل آورده‌اند ومسکن‌اولیه اقوام‌آریائی‌ازقبیل کیمریها،
اسکیتها، سارماتها ومستعمرات یونانی‌را درسرزمین مزبور کشف کرده‌اند وبر
اثر این اکتشافات عقیده بعضی از دانشمندان سابق اروپائی که مسکن آریانهای
اولیه را بحدس واحتمال دردشتهای‌آسیای‌مرکزی تصورمیکردند باطل‌شده‌است و
دراینموضوع مطالب کتاب مون گیت دانشمند شوروی بسیار ارزنده ومفیدمیباشد
وازمندرجات این کتاب درمحل‌خوداستفاده واستناد نموده‌ایم وموجب سپاسگزاری
است اما درنگارش این کتاب نقیصه‌ای بنظر میرسد وآن اینست که دانشمندان
شوروی در مطالب خود اغلب کوشش نموده‌اند موضوعات علمی‌را بایك مقدار
فورمولها و افکار بی اساس کمونیستی تطبیق نمایند و از این راه صحبت از
مبارزات طبقاتی آنهم فرضا در سه هزار سال قبل از میلادرا بمیان آورده‌اند وحال
اینکه تحقیقات علمی برای جستجوی حقیقت است وباید دور از منازعات سیاسی

ومسلکی انجام گیرد واز اینجهت است که ما بدون توجه در این قبیل تفکرات واستدلالات آنچه از لابلای تجسسات ذی ارزش این دانشمندان قابل استفاده بود در محل خود نقل نمودیم وضمناً از ابراز تاسف در موضوع دیگری نیز ناگزیر هستیم و آن تفرقه وجدائی است که درعصر حاضر میان دانشمندان شوروی ازیکطرف ودانشمندان اروپائی وغربی از طرف دیگر پدید آمده واین دودسته دانشمندان را از همکاری در اکتشافات علمی باز داشته است. رهبران کمونیسم درابتدای انقلاب شوروی از بهبود زندگانی زحمت کشان واز رعایت حقوق انسانی واصول اخلاقی صحبت میکردند اما بتدریج معلوم گردید که این کمونیسم در دنیای کنونی جز يك بازیچه سیاسی دراختیارسیاستمداران دوبلوك شرقی وغربی چیز دیگری نیست واز اینجهت میتوان گفت که رفع اختلاف درمیان شرق وغرب ویا وقوع جنگ سوم جهانی درمیان این دو دنیای ناجوربسیار بعیداست واگرهم روزی چنین جنگی واقع شود گرچه تردید نیست بشکست کمونیستها پایان خواهد یافت اما ازکانون فساد آن ولوبحالت نطفه و جنین نگاهداری خواهند نمود. بهرصورت آرزومندیم عوامل تازه‌تری در دنیا پدید آید واین سیستم دو رنگی وناموزونی را از میان بردارد.

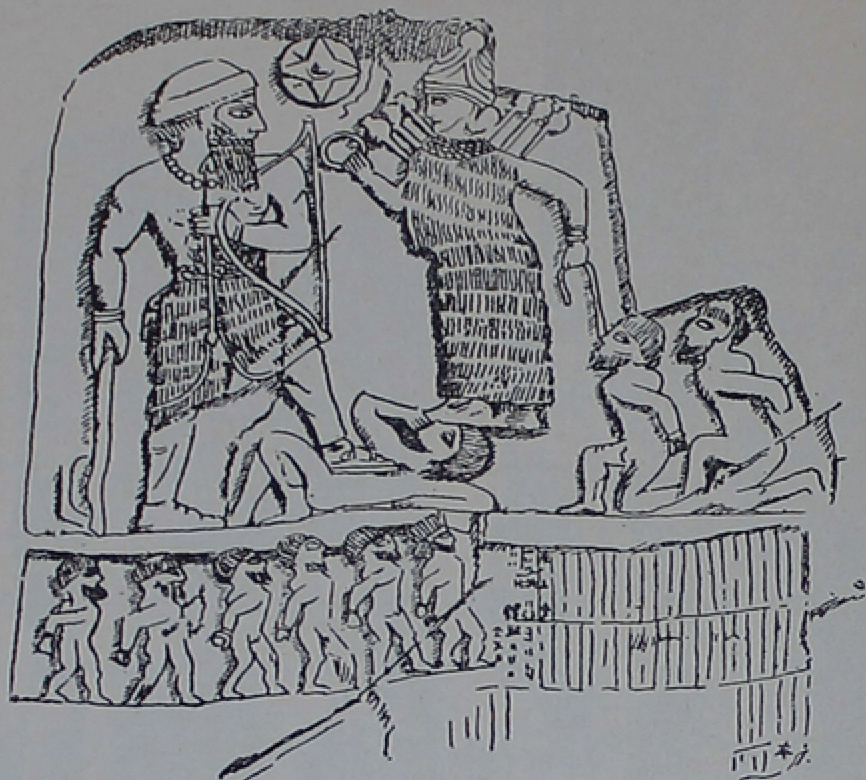
مطالب بخش نهم را دراینجا پایان میدهیم واکنون باید راجع بدین و آئین ایرانیان درعهد باستان توضیحات دهیم.



۲۰ـ تصویر کوروش بزرگ هخامنشی یا کیخسرو کیانی از نقش پازارگاد . تفسیر در صفحه ۲۳۱



۲۱ – تصویر داریوش کبیر و نه تن یاغیان از نقش بیستون ، تفسیر در صفحه ۲۳۱



۲۲ ـ تصویر آنوبانی‌نی پادشاه عیلام با یاغیان . تفسیر درصفحه ۲۳۱



۲۳ـ تصویر دوهیکل کروبی ازتخت جمشید . تفسیر در صفحه ۲۳۹

بخش دهم

دین ومذهب درایران باستان قبل از زرتشت

راجع بدین و آیین ایرانیان درزمان باستان میان محققان کمتر بحث وتحقیق بعمل آمده و در اینموضوع بعضی باختصار توضیح داده‌اند که دین زرتشت در زمان هخامنشیان درایران رواج داشته وپادشاهان هخامنشی نیز زرتشتی مذهب بودند وبرخی دیگر عقیده دارند که پادشاهان مزبور دردین قدیم آریائی باقی بودند اماحقیقت مطلب دراین است که درسلطنت هخامنشیان وحتی درزمان اشکانیان که بعداًقریب پانصدسال در ایران سلطنت کرده‌اند دین ومذهب از سیاست کشور جدا بود و هیچکدام از پادشاهان این دو سلسله دین خود را بعنوان دین رسمی دولت معرفی ننموده‌اند و هر کس وهرقوم درقلمرو سلطنتی آنان درپرستش خدایان خود آزاد بودند وهمین آزادی سبب شد که دین زرتشت در زمان هخامنشیان بوسیله طایفه مغها که از روحانیان زرتشتی بودند درتمام ایران رواج پیدا کرد واز اینجهت میتوان گفت که همه ایرانیان در اواخرسلطنت هخامنشیان بدین زرتشت گرویده بودند وچون قلمرو حکمرانی آنان وسیع ومشتمل بر کشورهای متعدد بود میان دین ایرانی نسبت بدین اقوام وملل تابعه دیگر ازقبیل مصروبابل ویونان تفاوت نمیگذاردند چنانچه کوروش بزرگ پس ازتسخیر بابل دربتخانه ازاگیل از ماردوك خداوند بزرگ بابلیان دیدن نمود ودست خود را بر روی دست مجسمه این خداوند نهاد

وخود را برطبق معمول بابلیها متبرك گردانید وهمچنین معبد خداوند آسمان را درشهر اروك و معابد دیگر را دربین‌النهرین تعمیروتجلیل نمود ودراعلامیه‌کاهنان بابل قید شده که کوروش درفتوحات خود ازجانب مارد‌وك خدای بابل برانگیخته شده است وهمچنین داریوش کبیر وکامبوجیه پسر کوروش بزرگ بشرحی که در دو کتیبه مصری نقل شده خودشان را فرزند نت **Neith** مادر خدایان مصری و پسر هروس **Horus** خداوند بزرگ مصر نامیده‌اند. ارد‌شیر دوم هخامنشی در کتیبه‌های شوش وهمدان سه خداوند ایرانی‌را ستوده واز اهورمزدا ومهروناهید درخواست نموده که‌وی را از گزند دشمنان محفوظ دارند وداریوش کبیردر کتیبه بیستون لفظ‌دیو یا دیوا **Diva** رابمعنی خداوند استعمال نموده ووی‌را یارومددکار خود پنداشته وحال اینکه دیو در اوستا خداوند مطرود زرتشت و مخلوق اهریمن است ودرصفحه ۵۰ کتاب نقل نمودیم.

بنابراین دربحث ازدین وآئین ایرانیان باستان باید دوموضوع مورد‌تحقیق قرار گیرد یکی اینکه اقوام ایرانی درقبل اززرتشت دارای چه دین ومذهب‌بوده‌ند ودیگر اینکه حقیقت دین زرتشت چیست واین دین نسبت بدین‌آریانها چه تفاوت داشته‌است. بعضی ازمحققان دین‌زرتشت را مبنی‌برتوحید ویکتاپرستی پنداشته‌اند وبعضی دیگر عقیده دارند که زرتشت ثنوی مذهب بود واهورمزدا واهریمن هردو آفریننده و خالق است اما بعقیده ما برطبق مندرجات اوستا و دلائلی که در محل خود نقل‌خواهیم نمود هردوعقیده نامبرده بی اساس است وزرتشت نه موحد ویکتا پرست ونه ثنوی ودوخدائی میباشد بلکه وی مانند همه ملتها واقوام زمان خود خداوندان متعدد را می‌پرستید ودر جنب اهورمزدا خدایان دیگررا نیز معتقدبود واین خدایان را از جرگه ستارگان انتخاب نموده بود و هر ستاره در عهد قدیم خداوندی محسوب میشد و بعبارة اخری همه اقوام وملل در زمان زرتشت ستاره پرست و یا آسمان پرست و آفتاب پرست بودند و چنین عقیده با اوضاع و احوال محیطی و طرز تفکر انسانی در ازمنه باستانی تناسب داشته است واین مطلب باید

بتفصیل مورد بحث واقع شود ودراین بحث ناچار باید معلوم داریم که اساساً دین و مذهب درعهد قدیم برروی چه پایه‌واساس استواربود ویا چه اوضاع واحوال‌درعهد قدیم سبب شد که انسان حتی درزمان ماقبل تاریخ خداوندان متعدد را پرستیده و راه باطل را درپیش گرفته است .

بدیهی است هر گاه ازابتدای تمدن انسانی از جانب خداوند واحد و متعال پیغامبر ورسول ظهور مینمود ومردم را بسوی حق دعوت میکرد و این مردم نیز بدعوت وی گرویده میشدند چنین بحث وتحقیق مورد پیدا نمیکرد بلکه ظهور چنین پیغامبر کفایت داشت که فکر خدا پرستی در اجتماعات انسانی پدید آید و بتدریج عمومیت یابد . از اینجهات مهمترین موضوعی که در عصر حاضر میان دانشمندان غربی مورد تحقیق قرار گرفته این است که در دنیای قدیم و پیش از ظهور پیغمبران چه علل و اوضاع و احوال سبب و موجب گردید که انسان خدا پرست شد ولواینکه دراین خدا پرستی راه را باشتباه رفته وخدایان متعدد را پرستیده است .

صحبت ازدین ومذهب یك بحث اجتماعی است و این بحث با عقاید مشترك وجمعی مردم سروکار دارد وباید درضمن تاریخ اجتماعی مورد تحقیق قرار گیرد . یك عقیده وقتی بصفت اجتماعی متصف میشود که بعده ای از افراد و بجماعتی از جماعات انسانی تعلق پیدا کند اما دین هر چقدر بدوره‌های اولیه از زندگانی انسانی نزدیکتر باشد اجتماعی تر میگردد وبعبارة اخری انسان در مراحل اولیه ازتمدن خود با دین ومذهب بیشتر سروکار داشته است وهر اندازه در طریق مدنیت جلوتررفته ازقید دین آزادتر شده تا بجائی رسیده که امروزه درقانون‌اساسی اکثر کشورهای جهان دین‌ازسیاست جدا شده است اما این‌تفکیك وجدائی دلالت ندارد که علاقه و رابطه مردم در اموردینی کمتر شده باشد بلکه علت ناشی از این‌است که معنی ومفهوم دین وپایه واساس‌آن از آنچه درعهد قدیم تصورمیشد تغییر پیدا کرده‌است. همه مردم‌درعهدقدیم ازهرنژاد وهرقوم خداوندان متعددرامیپرستیدند

ودراین پرستش نیز عقیده داشتند آسمان محسوس دربالای سرانسانی مسکن این خداوندان است وهریك ازستاره‌ها نیز عبارت ازخداوندی است واین ستاره‌هابعلت جنبش وسیر و گشت منظم وسرمدی که دارند هر کدام دارای روح وجان و عقل و تدبیر میباشند . این عقیده درطول هزاران سال ازتمدن انسانی تازمان حضرت ابراهیم عمومیت داشته است وابراهیم نخستین پیغامبری است که درحدود دوهزارسال قبل از میلاد ظهور نمود وانسان را بسوی خدای واحد ویکتا ومدبر وبی همتا دعوت کرد واساس وپایه ستاره پرستی را متزلزل گردانید وسپس حضرت موسی پدید آمد اما موسی دردین خود قوم یهود و اسرائیل را براقوام وملتهای دیگرجهان ترجیح میداد ویکتا پرستی را در میان این قوم محدود ساخته بود وپس از وی عیسی ابن مریم است که خداوند موسی را خدای همه عالمیان معرفی کرد وپرستش و عبادت این خداوند را برای همه واجب گردانید اما عیسی دین حود را فقط ازدیده ضمیر واخلاق مینگریست ودرامورمعاشی وزنده گانی خصوصی مردم احکام و تکالیف بیان نداشته بود وفقط حضرت محمد پیغامبر اسلام است که دین عیسی را تکمیل نمود ونبوت را درخود ختم کرد وباب رسالت را پس از خود برای همیشه مسدود ساخت وپس ازوی پیغمبرورسول دیگری ظهور نخواهد نمود .

بنا براین برای شناختن حقیقت دین و مذهب در دنیای قدیم و توضیح از ماهیت دین زرتشت باید معلوم شود عقاید دینی در آن زمان چگونه پدید می‌آمد ویا چه علل موجب گردید که انسان درآغازتمدن ویا در قدیمترین دوره زندگانی خود ودرقبل‌ازظهورپیغمبران خداپرست شد و دراین خداپرستی بوجوه‌خداوندان کثیر ومتعدد معتقد گردید .

در این موضوع دانشمندان اروپائی بحث فراوان کرده‌اند و در این بحث اختلاف در میان آنان پدید آمده و به نتیجه مثبت نرسیده‌اند و عقاید آنان را در سه قسمت میتوانیم خلاصه نمائیم . بعضی عقیده دارند که خداپرستی در انسان مبنی‌بریك حس درونی‌است واین حس در نهاد وضمیر هرشخص سرشته است ومانند

قوه نطق در انسان است وهر کس در هر درجه از تمدن وقتی به نفس خود توجه نماید معتقد میشود که‌این‌دنیا وموجودات را صانع وپرورد گاری هست ولواینکه این صانع وخالق را انسان در ابتدای زند گانی خود کثیر ومتعدد پنداشته وراه را باشتباه رفته است .

بعضی دیگر از دانشمندان معتقد شده‌اند که عقاید دینی در ابتدای تمدن انسانی ازمیان کلدانیان وبابلیان دربین‌النهرین پدیدآمده واز این سرزمین‌باقوام دیگر جهان سرایت نموده است . اوضاع واحوال طبیعی در بین‌النهرین چنان بود که ساکنان‌آن ازآغاز تمدن خود تحت تأثیرونفوذ ستار گان آسمان قرار گرفته و به مینوی بودن آسمان و جاندار بودن ستاره‌ها معتقد شده است . آسمان در این سرزمین بالخصوص هنگام شب چنان صاف و شفاف است که حرکات وسیر و گشت منظم ستاره گان نظر هربیننده را جلب مینماید واو را درجهات یابی وتعین روز و شب وفصول مختلفه سال راهنمائی میکند وخواهی نخواهی انسان رابعظمت‌آسمان وپرستش وعبادت ستاره ها واداد ومعتقد میسازد .

دسته سوم از دانشمندان عقیده دارند که انسان از آغاز تمدن خود تحت تأثیر جلوه‌های طبیعت از قبیل نور وآفتاب وآتش ورعد و برق وستاره ها و باد و طوفان واقع شده واین عناصر را مورد پرستش قرار داده وبعبارت اخری هریك از ظهورات و جلوه های طبیعت را بالاتر از خود پنداشته و بعبادت آنها پرداخته و سپس از همه عبادتها وپرستشها نفخه روحانی ازوجود خداوند واحد وقادر ومدبر وتوانا در مشام وی دمیده واین امر بیکتاپرستی منتهی شده است .

این عقاید هیچکدام صحیح نیست زیرا نه درانسان یك حس‌مخصوصی است که‌وی‌را بخداپرستی سوق دهد والا ظهور بیغمبر ورسول ضرور نمیشد ونه‌آسمان کلده وآشور صاف‌تر وشفاف‌تر ازآسمان کشورهای دیگر روی زمین است و نه عظمت و جلوه‌های طبیعت میتواند انسان را چنان تحت نفوذ خود قرار دهد که آسمان را بهشت برین پندارد وستاره‌ها را پرستش کند .

بهرصورت عقیده سوم‌وموضوع پرستش طبیعت‌ویا جلوه‌های طبیعت درعصر حاضر میان دانشمندان عمومیت دارد و بعضی از این عقاید را جیمس بون ویك James Bonwick دانشمند انگلیسی‌در کتاب خود خلاصه نموده وضمناً توضیح داده که حل مطلب از مطالعه در اوضاع آسمان ستاره دار بدست می‌آید ودر پایان مطلب عقیده ماکس‌مولر Maxe Muller دانشمند دیگر انگلیسی را چنین‌نقل کرده است (علم ادیان بطور کلی جریان کامل از توسعهٔ افکار انسانی را معلوم میدارد واز مطالعه دراین علم واضح میگردد که دین ومذهب همه جا بازنده گانی انسانی همراه وتوأم بوده است‌اما وقت‌آن نرسیده ودرآینده نیز نخواهد رسید که آغاز وپیدایش دین در میان اقوام انسانی روشن شود .[۱]

این بود عقاید مختلفه دانشمندان که بطور خلاصه اشاره نمودیم اما برای حل مطلب لازم است قبلا عقاید دینی هریك از اقوام باستان را باختصار نقل کنیم وسپس معلوم داریم که این عقاید در عهد قدیم برروی چه پایه واساس استوار بود و از این رو خواهیم توانست بعلت‌العلل پیدایش دین و مذهب در دوره‌های اولیه زنده گانی انسان وبالاخره در ماهیت وحقیقت دین زرتشت توجه حاصل نمائیم و ازآنچه در زیر نقل خواهیم کرد واضح خواهد شد که اقوام انسانی در عهد قدیم ازهرقوم وهرنژاد همه جاستاره پرست بودند وآسمان‌محسوس ومشهود دربالای‌سر انسان‌را بهشت برین‌وجایگاه خدایان می‌پنداشتند اما چه شده که انسان ازابتدای تمدن خود و حتی در دوره های ماقبل تاریخ تحت تأثیر چنین عقاید باطل قرار گرفته موضوعی است که در محل خود مورد تحقیق قرار خواهیم داد.

آفتاب پرستی در مصر قدیم

راجع‌بدین قدیم مصریان اسناد ومدارك بیشماربوسیله باستان شناسان ومصر شناسان اروپائی بدست آمده و تاریخ بعضی از این اسناد بچهار هزار سال قبل از میلاد میرسد واکثرآنها از قبور مرده‌ها واهرام مصر کشف شده‌است . مردم مصر

۱ـ رجوع شود بکتاب جیمس بون ویك صفحه ۵ وبعد .

از ابتدای تمدن خود بخلود نفس و بقای روح معتقد بودند و بهمین علت جنازه مرده‌ها را مومیائی میکردند وازفساد آن جلو گیری‌مینمودند تا روح مرده بتواند در وقت و بیوقت ازکالبد خود دیدن نماید و بهمین منظور در مقبره مرده‌ها همراه جنازه‌ها بتناسب‌موقعیت وحرفه وشغلی که متوفی درزمان حیات خود داشته‌مقداری ازمایحتاج‌زندگانی‌ازقبیل‌اثاثیه وظروف‌واغذیه وحتی‌زینت‌آلات وجواهرات مورد علاقه وی را درپهلوی تابوت وی قرار میدادند و برای اینکه روح مرده در وقت ملاقات باخدایان خوداز‌مقررات دینی وازمراسم مذهبی آگاه باشد ادعیه واوراد و تلقینات مقتضیه را بر روی کاغذ پاپیروس و یا روی سنگ می‌نگاشتند و درپهلوی مرده می نهادند و یا در تالار سوگواری مقبره نصب میکردند و ضمناً تاریخچه مختصر از حوادث زندگی وتفصیل خیرات ومبرات وکارهای نیکی که‌بوسیله وی انجام شده می‌نوشتند ودر مقبره جای میدادند ودر دیوار بعضی از قبور صحنه‌ها و تابلوهای گوناگون از سرگذشت ومشاغل او را نقش‌ورسم میکردند باین‌ترتیب که‌متوفی‌هرگاه مرد جنگی بود ازفتوحات وخدمات نظامی‌وی ، اگراهل‌زراعت وکشاورزبود ازنوع‌زراعت وکاشت وبرداشت محصول‌وهرگاه‌اهل‌خیرات وروحانی بود از سدها وترعه‌ها ومعبدها که احداث نموده در دیوار مقبره و یا برروی کاغذ پاپیروس می‌نگاشتند واین قبیل نقش ونگارها وادعیه واوراد وتاریخچه‌ها واثاثیه وزینت‌آلات والبسه وامثال آنها است که بوسیله باستان شناسان ارجمند از اهرام‌و قبور مرده‌های مصر قدیم بدست آمده ودر موزه‌های بزرگ‌جای گرفته وازمطالعه دراین‌آثار و کتیبه‌ها ونوشته‌ها است که خصوصیات زندگانی اشخاص وسرگذشت فراعنه وپادشاهان و عقاید دینی و غیردینی مصریان در عهد قدیم معلوم و روشن شده است .

اما باید دید چه شده که اینهمه آثار و اشیاء و اثاثیه گران بها و گنجهای نهفته درمقبره‌ها واهرام‌مصر آنهم درمدت چندهزارسال ازدستبرد‌انقلابات وحوادث گوناگون مصون مانده ودر سده نوزدهم و یا بیستم میلادی بدست دانشمندان و

محققان غربی افتاده موضوعی است که جواب آن ازمطالعه درمعماری وطرز ساختمان داخلی این هرمها بدست می آید. بنای درونی هریك ازهرمهای مصری ازسه قسمت تشکیل یافته است . نخست تالار سو گواری است که معمولا با سطح زمین هم کف ویا چند پله بلند تر میباشد واقوام و دوستان متوفی در روز دفن و یا در ایام مخصوصی در این تالار جمع میشدند و هدایای خود را برای روح مرده تقدیم مینمودند و از خداوندان طلب مغفرت میکردند . قسمت دوم در تالار مزبور مدخل مخصوصی مانند چاه بعمق شش تا هفت متر کنده میشد وازعمق این چاه راه زیرزمینی بشکل تونل تعبیه میگردید وطول آن بسیار و گاهی غیرمستقیم ودارای اعوجاجات بود وبقسمت سوم منتهی میشد . قسمت سوم مشتمل بر اطاقی است کـه تابوت سنگی دارای پوشش سنگی در این اطاق گذارده میشد واثاثیه ومایلزم زندگانی و زینت آلات وجواهرات مورد علاقه مرده و یك ظرف سنگی ویا چینی محتوی روده های وی ومقداری ادعیه وتلقینات را در این اطاق جای میدادند و سپس مدخل اولیه و سرچاه را در تالار سو گواری چنان مسدود میکردند که برای همیشه از انظار مخفی می ماند. در میان این مقبره ها و اهرام از همه مهمتر اکتشافات بلزونی **Belzoni** باستان شناس امریکائی ازهرم امنپتاح **Oimenepthah** یکی ازفراعنه مصر مربوط به سال ۱۱۴۷ ق . م . میباشد . این دانشمند در این مقبره از چاه ها وپلهها وتونلهای متعدد عبور کرده وبتابوت سنگی وجسدمومیائی فرعون وظرف محتوی رودههایوی واثاثیه واشیاء نفیسه ونوشتههایهمراه جسد راهیافته وهمه را بامریکا حمل ودر موزه ساون **Soan's Museum** جای داده وساختمان درونیهرم را چنین وصف کرده است (در تالار سو گواری سر چاه را باز نموده و ۱۸ فوت[۱] پائین رفته واز پله ومعبر وتونل بطول ۳۶ فوت گذشته واز چاه دوم بعمق ۲۳فوت واز تونلدوم بطول ۲۷ فوت عبورنموده وبیك اطاق بمساحت ۱۳ فوت مربعرسیده

۱ـ هر فوت *Foot* برابر ۰/۳۰۴۸ متر و هر یارد برابر سه فوت ویا ۰/۹۱۴ متر است بنا براین سه فوت تقریباً برابر نود ویك سانتیمتر میباشد .

واز چاه سوم بعمق ۲٦ فوت بیك سالون بزرگ دارای چهار ستون وبمساحت۲٦ فوت مربع دست یافته واز پلهٔ سوم بعمق ۱۳ فوت ودالان بطول ۳٦ فوت وسپس از پله‌چهارم بعمق ۱۷ فوت به دوتالاررسیده یکی بمساحت ۲٤ در ۱۳ فوت ودیگری ۵۸ در ۲۷ فوت ونصف سقف این تالار بوسیله شش‌ستون ونصف دیگربوسیله طاق پوشیده شده وزیر این طاق تابوت سنگی محتوی جسد مومیائی فرعون و اشیاء و اثاثیه همراه وی قرار داشت و از شش سمت تالار مزبور شش معبر و تونل اضافی تعبیه‌شده وهر کدام بدواطاق کوچك منتهی میشد و درهراطاق مجسمه‌های چوبی قرار داده بودند و بطور خلاصه طول معبرها تا محل تابوت در مقبره اصلی جمعاً به ۳۲۰ فوت یا ۹۷ متر وعمق‌چاه ها بطور عمودی جمعاً ۱۸۰ فوت یا ٥٤ متربالغ شده‌است اما عجیب تر از همه این‌است که از زیر محل تابوت مرده پله های‌دیگر ساخته شده و این پله ها بتونلها و معبرها منتهی میشد که طول آنها به ۳۰۰ فوت رسیده ودر این‌معبرها بغیراز مقداری مصالح ساختمانی بی‌مصرف چیزدیگر وجود نداشته است .[1]

دانشمندان مصرشناس‌معتقد شده‌اند که اینهمه چاه وپله ودالان وتونل برای این‌تعبیه میشد که مقبره واثاثیه‌آن‌از دستبرد سارقان ودزدان قبورمحفوظ باشد اما من عقیده دارم که در بنای داخلی این هرمها و مقبره‌ها علاوه بر جلو گیری از سرقت قبور منظور دیگری نیز درکار بوده وآن این است که روح مرده به آسانی بتواند به‌عالم برزخ که در زیرزمین قرار داشت دست یابد وبه این عالم نزدیکتر باشد ودرآن زمان مصریان معتقد بودند که عالم برزخ برای محاکمه و رسیدگی به نیك وبد اعمال مردگان وهمچنین مسکن آنوبیس **Anubis** خداوند این‌عالم در زیر زمین واقع شده واز اینجهت می کوشیدند بعمق زمین بیشتر وارد شوند و جسد مرده را نزدیکتر باین عالم قرار دهند تا روح وی هرچه بیشتر از حمایت آنوبیس برخوردار باشدوبهترین دلیل براین عقیده معبرها وتونلهای‌اضافی است

۱- رجوع شود بکتاب‌بون و یك صفحه ۱٦ .

که در زیر اطاق تابوت جنازه‌فرعون کنده شده ودر بالا نقل نمودیم وبر طبق عقاید مصریان روح مرده سه روز وسه‌شب در قبر همراه جسد در انتظار بسرمیبرد وشب چهارم وی را بعالم برزخ میبرده‌ند وبدیدار آنوبیس نایل میشد ودرداد گاه واپسین حضور میرسانید.

اکثر هرمها ومقبره‌های مصری بوسیله خود اشخاص ودر زمان حیات آنان ساخته و آماده شده و روح مرده در آن زمان هر چه قدر نیکوکار بود نمیتوانست مستقیماً به بهشت یعنی به آسمان صعود کند بلکه قبلا بایستی بعالم برزخ رفته در داد گاه عدالت و با حضور اوزیریس خدای بزر گ محا کمه شود و از توجه در این امر است که بسیاری از مسائل دینی در عهد قدیم روشن میشود و از اینجهت مناسب میدانیم راجع بسازمانی که مصریان قدیم برای هردو عالم تصور مینموده‌ند توضیحات دهیم . روحانیان مصری در عهد قدیم عقیده داشتند که زمین خاکی همه جا مسطح‌وافقی ومانند یك سینی‌مسی‌است وبر آمدگی‌اطراف آن بمنزله کوه‌های زمین میباشد واین کوه‌ها ازهرطرف با دریا واقیانوس‌محاط شده واین‌دریاها مانند آسمان بی کرانه وبی‌پایان بود وبهشت برین ومسکن خدایان که بعدد ستار گان بودند درآسمان‌بالای زمین‌واقع شده‌است امابرزخ ومنطقه جهنم در زیرزمین قرار گرفته وهمه این‌عوالم در درجه اول تحت نظارت وسلطنت اوزیریس خداوندآفتاب درمعیت خدایان دیگربوده‌است وآفتاب خدای بزر گ مصریان نصف اوقات خود را در هرروز در آسمان میگذرانید و انوار رحمت خود را بر آدمیان می تابانید و نصف دیگر را هنگام شب بزیر زمین رفته و امور عالم برزخ وجهنم را نظارت میکرد واز اینجهت است که در پایان روزغروب مینماید وهنگام صبح ازنوطلوع میکند . بهشت نزدمصریان با لفظ آسمان مرادف‌بودو گاهی بنام (سرزمین ایدیت) یا (خانه صلح وصفا) نامیده میشد وعالم برزخ بلفظ آمنتی **Amenti** موسوم شده و بنامهای مکان اسرار آمیز ، سرزمین ظلمانی ، سرزمینی که بر گشت ندارد ، سرزمین سکوت و آرامی وامثال آنها خوانده میشد و در این عالم است که خوب

از بد جدا میشود و سعادت و شقاوت انسانی واضح میگردد . از این عالم است که اهل جنت به بهشت و آسمان صعود میکنند ودوزخیان در جهنم و جحیم مخلد میگردند . دادگاه واپسین تحت ریاست اوزیریس خدای آفتاب تشکیل میشد و چهل ودو خداوند دیگر برای اجرای حکم در برابر وی صف می‌بستند و نام و نشان هریك از این خدایان در (کتاب مرده‌ها) که از مقبره‌های مصر قدیم بدست آمده معلوم ومعین‌است واشخاص‌دیندار درحیات خود نام‌آنان را بخاطرمیسپردند وپس از مرگ از یاد وخاطره این نامهابهره‌مند میشدند وتصویر دادگاه نامبرده برروی سنگ رسم شده وعیناً بدست باستانشناسان اروپائی رسیده ومحض اطلاع‌از کتاب بون ویك دانشمند انگلیسی تحت شماره ۲۴ نقل مینمائیم ودر این تصویر بشرحی که در کتاب مزبور توضیح شده آنوبیس **Anubis** خداوند مرده‌ها ترازو دارعدالت‌است ودرسمت‌چپ‌ترازوقلب مرده ودرراست‌آن وزنهٔ‌حقیقت‌جای‌میگرفت وسراین خداوند مانند سر شغال میباشد ودر پشت سروی خداوند کتابت موسوم‌به تاوت **Toath** برای نوشتن‌حکم اوزیریس حاضروآماده است وروح مرده‌آخرین کس در دست چپ در انتظار ایستاده است .[۱]

روح نیکوکار در عالم برزخ افزونتر از ارواح بدکار از حمایت آنوبیس خدای مرده ها بهره مند میشد و بهمینجهت است که این روح کمتر از دیگران درانتظار حکم واپسین وبلاتکلیفی بسر میبرد وبمحض اینکه روح نامبرده در حضوراوزیریس‌حاضرمیگردیدقلب وی درترازوی دقیق‌وزن‌میشد وسپس‌حکم‌قطعی صادر میگردید واین‌حکم‌بوسیله تاوت خداوند کتابت نوشته‌شده و بوسیله هروس **Horus** ثبت‌واعلام میشد ودر این‌زمان است که دیده روح نیکوکار بجلال وانوار خدای بزرگ روشن میگردد وبرای صعود به آسمان وبهشت‌به‌کشتی مخصوصی که جهت‌حمل ارواح نیکوکارتعبیه شده بود هدایت میشود.

سرگذشت ارواح مردگان مصرقدیم که قسمتی رادربالا نقل نمودیم‌بتفصیل

۱ـ رجوع شود بکتاب بون ویك صفحه ۳۳۵ .

در کتاب مرده‌ها نقل وتوضیح شده و نسخه‌های متعدد از این کتاب در یکجا و یا در فصول متعدد وجدا گانه از مقبره و اهرام مصر بدست باستانشناسان رسیده و در موزه‌ها بایگانی وبزبانهای اروپائی ترجمه گشته و قدیمترین نسخه از این کتاب بسه هزار سال قبل از میلاد میرسد ونسخه کامل آن ازمقبره منکرس **Menkers** یکی ازفراعنه‌مصر وبنیان گذار هرم سوم کشف شده واین نسخه دارای ۱۶۵ فصل برروی کاغذ پاپیروس نگاشته شده است . این قبیل کتیبه‌ها تماماً بخط هیروغلیف مصری است ودانشمندان غربی برای خواندن وفهم مندرجات وترجمه‌آنها زحمات فراوان کشیده وبمقصود نایل شده‌اند وشرح آن از گنجایش کتاب ما بیرون است . در هریك‌از مقبره‌های مصری یك یا چند فصل از کتاب نامبرده خارج نویس شده‌و برروی جسد مومیائی قرار داده میشد و از این نوشته ها نسخه های متعدد بدست آمده ازآنجمله از درون تابوت منتوهت **Mentohet** ملکه مصر از سلسله چهارم است که چند فصل برروی‌کاغذ پاپیروس با تصویرهائی مربوط بمطالب‌آن نگاشته شده و در موزه بریتانیا نگاهداری میشود . افلاطون در کتاب خود یاد آور شده که مصریان دارای کتاب مقدس بودند وقدمت آن بده هزارسال قبل میرسید . مقصود او همین کتاب مردگان در مراسم دینی است که تفصیل را نقل نمودیم . دراین کتاب از سر گذشت و احوال روح مرده از زمان فوت تا صدورحکم واپسین و صعود به بهشت یا سقوط در جهنم شرح داده شده و ضمناً از ادعیه و اوراد که مسافرت روح مرده را بعوالم برزخ و بهشت سهل وآسان مینمودند بحث شده ونام اکثر خدایان مصری ووظایف واختیارات هریك در آن توضیح گشته است .[۱]

مطالبی که دربالا نقل نمودیم زمینه‌ای است که راجع بخداوندان مصرقدیم توضیحاب دهیم . تعداد این خدایان کثیر و بیشمار است بعضی مذکر و بعضی مؤنث میباشند ویا بعضی بزرگتر وبرخی کوچکتر هستند اما سه خداوند از همه

۱ــ رجوع شودبکتاب بون ویك راجع بمراسم دینی‌مرده‌ها صفحه ۱۸۵ وبعد. ایضاًراجع بعالم برزخ وآمنتی صفحه ٤٦. ایضاً راجع به‌آسمان وجهنم صفحه ٥٤ و٦٢ وبعد .

عالیجناب تر واز حیث مقام وموقعیت در درجه اول قرارداشتند . نخست اوزیریس Osiris خداوند آفتاب ومنشاء خیرات وبرکات و قاضی و حاکم علی‌الاطلاق در هردو عالم‌است . دوم - ایزیس Isis زن وخواهراوزیریس. سوم - هروس Horus پسرآنان میباشد . این سه خداونـد اصل و اساس تثلیث را در مصر قدیم تشکیل میدادند وتثلیث دراکثر ادیان عهد قدیم پذیرفته‌شده وازتشکیل خانواده درمیان خدایان حکایت میکرد واین عقیده از مصر در دین عیسی نفوذ یافته وبنام اب‌وابن وروح قدس نامیده شده است .

اوزیریس وایزیس دو خداوند عالیقدر مصری از نت Neith خدای آسمان متولد شده‌اند . خداوند زمین موسوم به گب Geb وخدای هوا یافضا موسوم به شو Shu بودند . نت خدای‌آسمان درحقیقت دخترشوخداوند هوا وهمسر گب‌خداوند زمین است و از اینجهت نت را همه جا مادر خدایـان مصری میدانستند و بلقب (بانوی هردو عالم) نامیده‌اند . این هم تثلیث دوم میباشد وتصویر این سه خداوند در یك کاغذ پاپیروس‌ازعهد قدیم بدست‌آمده واز کتاب جیمس دانشمند انگلیسی تحت شماره ۲۵ نقل مینمائیم و در این تصویر خدای آسمان بشکل کمـان قوسی شکل رسم شده وانگشت پاهای وی در مغرب و انگشت دستها در مشرق باسطح زمین تماس یافته است وبر روی دو دست خداوند هوا نگاهداری شده است .[۱]

راجع بدو خداوند آفتاب وماه ساباتینوموسکاتی دانشمند ایتالیائی شرحی نگاشته ودر زیر نقل مینمائیم :

« برای هریك از ستاره‌ها در مصرقدیم مراسم دینی بر گذار میشد وازمیان آنها مهمتر ازهمه خدای‌آفتاب موسوم به رع Ra میباشد . این خداوند هرروز در وقت صبح از بـالای اقیانوسها طلوع میکند و در کشتی بزرگ از آسمان عبور مینماید و عصر غروب میکند باین ترتیب که در کشتی دیگر نشسته و از آبهـا می گذرد . خداوند آفتاب هنگام غروب خدای ماه را جا نشین خود میسازد . این

۱- رجوع‌شود بکتاب‌جیمس *James* صفحه۸۵. ایضاً کتاب سابا تینوموسکاتی‌صفحه۱۱۵.

خداوندبنام تاوت **Toath** نامیده شده ودریك کتیبه مصری از فرمان آفتاب خطاب به ماه چنین مینویسد (ای تاوت **Toath** من خدای آفتاب بر زیر زمین خواهم رفت تا روشنائی خود را بساکنان این عالم بتابانم . تو جانشین من خواهی بود و تو با اینکه کوچکتر از خدایان دیگر هستی باید قدرت ونیروی خودت را شامل همه‌آنان بنمائی . من زیبائی واشعه تابناك تو را در همه‌آسمانها خواهم گسترانید، تو جانشین ونماینده من خواهی بود ، دیده عالمیان وقتی بجمال تو افتد درتو مرا خواهند دید وبوسیله تو برای من درود وستایش خواهند فرستاد .) [۱]

آفتاب خدای‌بزرگ مصریان درهرشهری بنام مخصوصی‌نامیده میشد . این خداوند در مصر علیا بنام آمون **Amoun** ودر مصر سفلی بنام رع **Ra** موسوم‌بود واز زمانی که این‌دو قسمت از امپراطوری مصردرحدود سه هزار سال قبل ازمیلاد با یکدیگر متحد شدند و تحت سلطنت یك فرعون قرار گرفتند خداوند آفتاب بنام آمون رع **Amoun - Ra** نامیده شده اما آفتاب جلوه‌های متعدد ومختلف‌دارد وهریك ازاین جلوه‌هاومظاهر وی نام‌جداگانه پیدا کرده وشرحی راکه بون‌ویك دانشمند معاصر انگلیسی در اینخصوص نوشته درزیر نقل نمائیم :

« ازجلوه های مختلف آفتاب درمصرقدیم خدایان متعدد پیدا شده وتشخیص هر کدام ازدیگری مشگل میباشد . رع خداوندآفتاب رئیس عالیقدر همه خدایان است . این خداوند پیش از طلوع وبحالتی که در زیر زمین است بنام‌آتوم **Atum** خوانده میشد وهمسر وی موسوم بعروس **Arusa** بنام (سرچشمه‌حیات وزندگی) لقب یافته ولباس وی در تصویرها آبی رنگ وتاج طلائی برسر دارد . آفتاب‌طلوع کننده موسوم‌به نوورآتوم **Nowr - Atum** میباشد ودر کتیبه‌ای ازقول‌وی چنین نوشته شده است (نام من آتوم آفریننده‌آسمانها ، خالق موجودات ، خداوندحیات و زندگی و خود آفریده هستم) . آفتاب وقتی بوسط‌السماء میرسید بنام مانت **Month** خوانده میشد ویك خداوند جنگنده بود . یك خدای دیگر بنام منتورع

۱ــ رجوع شود بکتاب ساباتینوموسکاتی صفحه ۱۱۶ .

Mentu - Ra در تصویر خود شمشیر بدست میگرفت . خداوند آفتاب غروب کننده بنام آتمو **Atmu** نامیده شده و حمایت و نگاهداری عالم بعهده وی قرار داشت . خدای آفتاب بحالتی که پرتو افشانی میکند و نور و روشنی از خود پدید می آورد بنام کپررع **Keper - Ra** خوانده میشد .[۱]

در پیش نقل نمودیم که رع خدای آفتاب درروی زمین بهیکل فرعون پادشاه مصر نمایان میشد و سلطنت میکرد و از اینجهت بطوریکه دانشمند انگلیسی توضیح داده واژه فرعون **Phraon** ازلفظ رع یا فرع بمعنی خورشید اشتقاق یافته است وتصویر آخنوتون **Akhnuton** یکی ازفراعنه مصر درسده چهاردم هم قبل از میلادرا از کتاب ایستون دانشمند امریکائی تحت شماره ۲۶ نقل مینمائیم ودراین تصویرپادشاه مصرزیر اشعه وپرتو آفتاب همراه همسروفرزند خودقرار گرفته است .

راجع به اوزیریس **Osiris** خدای آفتاب وخانواده وی افسانه ای است که در عهد قدیم موضوع بسیاری از حکایتها بود . اوزیریس وقتی در روی زمین بهیکل آدمی سلطنت مینمود با برادر خود موسوم به تیفون که خداوند زشتی و شقاوت بود اختلاف و دشمنی پیدا کرد و این اختلاف بجنگ و جدال کشید و اوزیریس در این جنگ بدست برادر خود بقتل رسید . ایزیس **Isis** همسر اوزیریس وقتی از قتل شوهر خودآگاه شد در جستجوی جسد وی برآمد واعضای این جسد را که در چهارده مکان مختلف پراکنده شده بود پس از زحمات وتلاش بسیار در یکجا گرد آورد وسپس برای زنده کردن وی نزد خدایان دیگر وساطت وشفاعت نمود وبا نفخهٔ روحانی خود توانست شوهر خود را زنده سازد و از این زمان است که اوزیریس پس از زنده شدن به آسمان صعود کرد ودر مقام بزرگ خداوندی قرار گرفت اما هروس **Horus** پسر اوزیریس در صدد برآمد از خون پدر خود انتقام جوید بجنگ تیفون عموی خود شتافت ووی را بهلاکت رسانید اما در این جنگ یك چشم خود را از دست داد واز یك چشم نابینا و کور شد واین چشم است که در

۱ـ رجوع شود بکتاب بون ویك صفحه ۹۱.

آسمان بشکل ماه در شب چهارده می‌درخشد .

تیفون عموی هروس چون از خدایان بود در زمان قدیمتر در مصر پرستیده میشد اما وی‌را پس‌ازمرگ اوزیریس خدای شقاوت‌وپلیدی دانسته‌اند وباهریمن در دین زردشت تطبیق میشد باین ترتیب که اوزیریس خداوند نیکوکار و تیفون خداوند زشتی بود واین خداوند گاهی بنام ست Seth نامیده میشد واز اینجهت‌در مصر قدیم گرچه برای هردو خداوندپرستشگاه ساخته بودند اما معبد اوزیریس مجلل‌تر بنا میشد ومعبد تیفون یا ست درجنب آن کوچکتروحقیرتر بنامیگردید ومعروف است که تیفون در زمان جنگ با برادر خود ۷۲ عفریت همراه داشته و این عفریتها را با هفتاد ودو روز تابستان که باد گرم وخشک در مصر از صحرا میوزد تطبیق مینمودند.[۱]

خدای آبها در مصر قدیم بدو شکل ظاهرمیشد یکی بنام خداوند رود نیل ودوم بنام خدای آب . اولی بشکل رود و دیگری بشکل دریا واقیانوس . این دو خداوندبا هم درارتباط بودند . خوراك وغذای مصریان از خدای نیل فراهم‌می‌آمد ووی راخداوند حیات بخش مینامیدند واین‌خداوند همه وقت باعفریت خشکسالی در جنگ بود واین دو را میتوانیم با تشتر خداوند فراوانی و آب و اپوش دیو خشکسالی‌وقحطی که در اوستابتفصیل یاد شده برابربدانیم ودر یکی‌از کتیبه‌های مصری راجع بخداوند آب چنین مینویسد (ای آب ، پدر خدایان ، جمال خود را بسوی من بر گردان و به نزد من فرود آی . من پسر خدای بزرگ هستم و تو خداوندی هستی که همه چیزرا جوانی‌وشادابی‌می‌بخشی) . خداوندآب‌چنین جواب داده (من هستم آتوم Atum و در نزد خداوند آفتاب بسیار گرامی میباشم و نخستین‌زاده وفرزند اوزیریس هستم . من ازآسمان همراه خداوند آفتاب آمده‌ام . من کسی هستم که‌آسمان را همراه پتاحPtah در بر گرفته‌ام).[۲]

۱ـ رجوع شود بکتاب بون‌ویك صفحه۲۸٦ و بعد .

۲ـ رجوع شود بکتاب بون ویك صفحه۹۵ و۱۱٤.

آمون Amun یا آمن Amen خدای بزرگ آفتاب در شهر طب پادشاه خدایان نامیده شده است . این خداوند در سرزمین نوبی Nubia خدای همه‌عالم شمرده میشد ودر بالای کوه مقدس مسکن داشت و در محسمه وی دو تاج بر سر ودو بال در شانه‌ها دیده میشود . بعقیده مصریان بسیاری از خدایان خود آفریده هستند واز خود پدید آمده‌اند وآمون نیزاز خود پدیدآمده‌وبی‌پدر بود . درحبشه يك کتیبه بدست آمده که برآن چنین مینویسد (من پدر فرزند خود وپسر آمون خدای آفتاب هستم) . در کتاب مرده ها مینویسد (آمون خداوند آفتاب اعضای تن خود را خود آفریده و هريك از این اعضا خداوندی است و همه آنان همراه وی میباشند) .

آمون‌خداوندی است که ازانظار مخفی ونهان میباشد واز اینجهت بنام‌آمن نامیده میشود واین لفظ در زبان مصر قدیم بمعنی نادیده و پنهان است و در تورات وانجیل‌لفظ‌آمن Amen بعبارت (آمن یا رب العالمین) یکی‌از اوصاف خداوند میباشد واستعمال کلمه (آمین) دراین‌مورد غلط است .

دریکی‌از کتیبه های‌مصری خداوندآفتاب را ستوده وچنین مینویسد (درود برآمون رع خدای آفتاب ، سرور خداوندان ، خدای نیکوکار ، خداوندی که تمام موجودات زنده وجانداران را جان بخشیده است . درود برتو ای‌آمون صاحب تاج وتخت درآسمان وزمین که از همه قدیمتر هستی . تو خدای کائنات واصل واساس همه‌موجودات میباشی، توخداوند سرمدی وخدای ابدیت هستی وتو هستی که نور وروشنی را پدید آوری ودشمنان خود را درآتش سوزان می‌افکنی و بدکاران را تباه می‌سازی . درود بر تو ای رع خدای حقیقت و راستی . قلب تو مهربان است . تو هستی که شکایت ستمدیدگان را دادرسی و ظلم و ستم را نابود میکنی .) . اوزیریس خدای بزرگ مصربنامهای متعدد ازقبیل خداوند حیات ، خدای زمان ، روشنائی عالم ، شاه خدایان ، آفریننده خدایان ، مفتح‌الحقایق ، خدای ابدیت . موجود اعلا وخداوند آسمان نامیده میشد .

در دعای اوزیریس چنین آمده (ای اوزیریس ، ای خداوند متعال ، من بسوی تو رو آوردم و بتماشای جلال و کمال تو می پردازم ، اجازه میخواهم در میان خدمتگزاران تو قرار گیرم ، من از دیدار زیبای تو در سروروشادی بسر میبرم ، دستهای من برای عبادت وستایش تو دراز است ، ای اوزیریس و ای خدای ایام و زمان وای قاضی‌الارواح وای سلطان عالم برزخ ، تو هستی که فضا را پاك وپاکیزه نگاه میداری وستاره‌ها در بالای آسمان بفرمان تو هستند . تورحیم وعادل وسرور کائنات میباشی ، همه بسوی تو رو آورده‌اند ، تو خدای همه هستی و هست ونیست هرچیز وابسته از تواست).

دعای اوزیریس را محض نمونه در بالا نقل نمودیم . این قبیل ادعیه برای خدای آفتاب درمصرقدیم بسیاراست وازمطالعه در این ادعیه واوصافی که در کتیبه های مصری برای خدای آفتاب آمده‌است بعضی ازدانشمندان غربی دین مصریان قدیم را مبنی بروحدت و توحید پنداشته‌اند و معتقد شده‌اند که مردم مصر در عهد قدیم خداوند واحد ویکتا را بنام خورشید می‌پرستیدند . این عقیده صحیح نیست زیرا خورشید در آسمان بچشم دیده میشد ومانند آن در میان ستاره‌ها بسیار است اما خداوند موسی وعیسی ومحمد نادیده وبی‌جسم ومدبر وبی‌همتا است وباآفتاب وماه قابل قیاس نیست .

ایزیس isis زن وهمسر اوزیزیس در میان خدایان مصری موقعیت برجسته داشته است وهیکل وی به تنه انسانی و سر یك گاو بحالتی که طفل خود هروس را شیر میدهد مجسم میشد واین خداوند بلقب ملکه آسمان ، ستاره دریا ، کدبانو ، مادر زمین ، گل‌سرخ، مادرخدا ونجات دهنده ارواح نامیده‌شده است . نطفه هروس وقتی در جنین مادر بسته شد که پدر وی اوزیریس بقتل رسیده بود و از اینجهت بعضی ازروحانیان مسیحی‌وی‌را باحضرت مریم مادرعیسی تطبیق کرده اند .ایزیس خود مظهر آفتاب است اما گاهی وی را با ستاره ایزیس در کهکشان کلاب برابر دانسته‌اند و مجسمه اورا بشکل‌تنه انسان‌وسرسگ‌می‌ساختند و گاهی‌با ماه

تطبیق میکردند. ایزیس مظهر مهر مادر وعفت وعلاقه وعاطفه نسبت بشوهر بود وبعداً در یونان وروم نیز مورد عبادت قرار داده‌اند.

هروس فرزند اوزیریس خداوند مقتدر و محبوب آسمان از یك چشم نابینا است و این چشم را در جنگ با تیفون عموی خود از دست داده و در آسمان بچهره ماه شب چهارده جلوه گر است. بتخانه هروس درشهرهای قدیم مصر بسیار مجلل وبا شکوه ساخته میشد ومصریان عقیده داشتند که هروس در بتخانه زاییده شده است. جشن ولادت هروس همه ساله با جلال‌وجبروت بر گذارمیشد و مجسمه وی بشکل انسان ویا با تنه انسان وسر شاهین ساخته میشد واین مجسمه را طبق معمول در روز جشن از معبد بیرون می‌آوردند و در شهر گردش میدادند و محض نمونه تصویروی رااز کتاب بون‌ویك دانشمند انگلیسی‌تحت شماره۲۷ نقل‌میکنیم.

هروس یك خداوند پرهیزکار وبا تقوی اما جنگنده و پرزور و قدرت بود. وی‌در عالم برزخ روزه‌ادرسی حاضر میشدوارواح نیکوکار را برپدر خوداوزیریس معرفی میکرد. زمین وآسمان هردو تحت فرمان هروس قرار داشت.

آنوبیس **Anubis** خداوندتر ازوه‌ارعدالت‌ره‌ادرسی‌واپسین‌وپسر گاومقدس است وتصویر وی بشکل تنه انسانی وشغال میباشد و روح مرده را در عالم برزخ بحضور خدای آفتاب برای داد رسی حاضر مینمود. هر شخص در حالت احتضار ومرگ خودآنوبیس را یاد میکرد. آنوبیس‌نگاهبان مرده‌ها وپاسبان‌قبرمیباشد. آنوبیس همان ستاره کلب درآسمان وراهنمای زمان ووقت است وازاینجهت‌هیکل وی دارای سر سگ یا شغال است. آنوبیس را بعضی با ستاره مرکور تطبیق نموده‌اند. آنوبیس مانند سگ پیك و قاصد خداوندان میباشد. آنوبیس وقتی بجهنم ودوزخ سر کشی میکند رنگ سیاه دارد اما درآسمان وعالم‌برزخ ترجمانی خدایان را بعهده گرفته وطلائی رنگ است.[۱]

هاتورخداوند مؤنث‌درآسمان است وازاینجهت نت **Neith** خدای‌آسمان‌مادر

۱ــ رجوع شودبکتاب بون‌ویك صفحه۱۴۰و۱۵۳وبعد. ایضاًبکتاب ا. او. جیمس صفحه۷۳

وی ورع پدر او می‌باشد. هاتور را اغلب به ایزیس‌تشبیه کرده‌اند ووی را درشهر هلیوپولیس مادر هروس می پنداشتند اما در حقیقت هاتور است که از هروس پرستاری کرده و به او شیر داده نه اینکه مادر او باشد و از اینجهت بهیکل گاو مجسم میشد وبنام خدای گاوماده شناخته شده است. پرستش هاتور خداوندمؤنث گاو ماده ازقدیم‌الایام درمصرمعمول بودودرآسمان بشکل گاویاثور نموداراست و بنام بانوی ستاره‌ها و کدبانوی آسمان خوانده میشد. بعضی از ستاره‌ها در مدار و مسیرآفتاب ودر دوازده برج قرار گرفته‌اند واین آفتاب در هرماه ازیك برج عبور میکرد واین بروج باشکال مختلف دیده میشوند ودرهریك از این برجها عده‌ای از ستاره ها گرد آمده‌اند وبشکل گاو جلوه میکنند و در عربی ببرج ثور نامیده شده است. هاتور در روی زمین بشکل گاو پرستیده میشد و همان‌ستاره برج ثور است ودر مسیر خدای آفتاب دیده میشدو هریك ازستاره ها و یا مجموع ستاره ها در هربرج بشکل یك حیوان جلوه میکند بعضی بشکل پرنده و بعضی باشکال گاو وخرس و گوسفند وافعی و سگ و بعضی باتنه انسانی و سر حیوانی بودند و هیکل ومجسمه هریك نیز بشکل یك حیوان ساخته میشد. بعضی از دانشمندان علت را در این تجسمات ناشی از این پنداشتنه‌اند که انسان از حیوانها بهره و نفع میبرد ویا بعضی را مانند افعی از هول وهراس میپرستید تا از ضرر وزیان در امان باشد و این امر بتدریج بعبادت کشیده و هر کدام در آسمان جای خدائی را گرفته است. این عقیده هر گاه صحیح باشد دردرجه دوم میباشد وعلت‌اصلی در این است که ستاره ها در آسمان خواه در کهکشان و خواه در خارج آن وقتی عده‌ای نزدیك یکدیگر واقع شده باشند و یا چند عدد بدور یك ستاره بچرخند وبا چشم ساده بدون تلسکوپ دیده شوند باشکال‌مختلف حیوانات جلوه میکنند اما در حقیقت فاصله آنها نسبت بیکدیگر بسیار و سرسام‌آور است و این اشکال نیز تصادفی میباشند ومانند این است که هر گاه قطره‌مرکب سیاه در وسط دوکاغذ سفید ریخته شود واین دو صفحه را بررویهم قرار دهند و سپس از یکدیگر جدا

کنند خواهید دید مرکب پخش شده برروی کاغذ اشکال مختلف پیدا نموده‌است وستاره‌ها نیز در فضای بیکران همان حالت را پیدا میکنند بعضی در منطقه ستاره قطب بشکل خرس بنام دب اکبر ودب اصغر ویا بشکل بنات‌النعش‌دیده میشوند و یا در بروج دوازده گانه آفتاب باشکال حمل (زورق)، ثور (گاو) تا دلو وحوت مجسم میشوند. این است که در مصر قدیم اکثر خدایان را بشکل حیوانات میدیدند وهیکل بتها را بشکل این حیوانات میساختند و بهترین دلیل آن نقشه ستاره‌های قطبی است که بر روی کاغذ پاپیروس ترسیم شده و از مصر قدیم بدست آمده‌ودرموزه متروپولیتن آمریکانگاهداری‌میشود وتصویر آن‌را از کتاب‌بون‌ویك تحت شماره ۲۸ نقل مینمائیم.

این بود شرح آفتاب پرستی در مصر قدیم واکنون باید از ستاره پرستی‌در کلده وآشور توضیحات دهیم.

ستاره پرستی در کلده وآشور

از دین ومذهب کلدانیان وآشوریان درمحل خود باختصارتوضیح داده‌ایم‌اما راجع بستاره پرستی این اقوام باید اطلاعات بیشتری دراختیارخوانندگان گرامی قرار‌دهیم تا از روی‌آن توجه حاصل شود که این ملت در عهد قدیم چگونه آسمان محسوس دربالای سرانسانی را بهشت برین وجایگاه خدایان می‌پنداشتند و یا این عقیده چگونه بتناسب اوضاع واحوال‌محیطی‌وموقعیت‌جغرافیائی کشورهاجلوه‌های متعدد پیدا کرده دربعضی بعنوان‌آفتاب پرستی ودربرخی ستاره پرستی ویا آسمان پرستی ظاهرشده ودر هرسه عقیده معتقد بودند ستاره‌ها درآسمان هریك بوسیله‌نور وروشنائی که ازخود منتشر میسازند با زمین خاکی و با آدمیان در ارتباط بوده‌ند واین عقاید گرچه همه جا دراصل واساس یکسان بود اما در فروعات از یکدیگر متفاوت شده‌اند وازتوجه دراین تفاوتها است که میتوانیم مشخصات ادیان ومذاهب اقوام را درعهد قدیم معلوم وروشن بداریم.

کلدانیان ازابتدای امربخدایان متعدد وکثیر معتقد بودند و این خدیان را

در میان ستاره گان آسمان جستجو میکردند. راگوزن دانشمند انگلیسی راجع بستاره پرستی در کلده و آشور چنین مینویسد (کلدانیان از ابتدای امر بخدایان کثیر معتقد بودند و این خدایان را ازمیان ستاره‌ها در آسمان جستجو میکردند و این ستاره‌ها هر کدام درنظر آنان جلوه وتظاهری ازیك نیروی نامرئی بشمارمیرفت وعلامت ستاره دراکثر کتیبه‌های آشوری و بابلی استعمال شده واین علامت بمعنی خداوند آمده خواه مؤنث وخواه مذکر واز آن خدای بالخصوص در نظر نداشتند بلکه علامت‌ستاره را دربرابر نام هرخداوند رسم‌میکردند ومقصود این بود که‌پس ازاین‌علامت نام خداوند بایستی ذکرشود. علامت ستاره‌درزبان‌سومری‌بلفظ دینگیر **Dingir** خوانده میشد ووقتی اقوام سامی کتابت را از سومری‌ها اقتباس نمودند علامت ستاره را درزبان‌خودبلفظ ایلو **Ilu** نامیدند. این‌لفظ والفاظ الله واله درعربی و الوهیم درعبری ازالفاظ ایلوو‌ایل بمعنی ستاره اشتقاق یافته است.

دین ومذهبی که اساس آن‌درستاره پرستی است‌بنام صابئی **Sabeism** نامیده میشد واین عقیده درمیان اقوام اولیه سامی که بیابان نورده و صحرا گرد بودند و از گله داری ودام پروری کسب معیشت مینمودند عمومیت داشته است. این اقوام درپرستش ستاره‌ها آفتاب‌را دردرجه اول قرارمیدادند اما ساکنان اولیه اکدوسومر ماه را درعبادت بستاره گان دیگرمقدم میداشتند وازاینجهت است که روحانیان در این سرزمین ازآغازتمدن در میان مردم نفوذ عمده داشتند واطلاعات آنان در باره خدایان وستاره‌ها همه‌وقت مورد حاجت ساکنان این دیاربود ومردم نیز از آنان حمایت ونگاهداری میکردند تا وقت‌کافی برای مطالعه درحالات مختلفه ستاره‌هاو فهم اراده ومشیت آنان داشته باشند.

«کلدانیان ازابتدای تمدن خودمعتقد بودند که ستاره‌ها هر کدام‌یك‌موجود مینوی‌وصاحب عقل واراده وهوش میباشند ومیتوانند دراداره امور انسانهاوتعیین مقدرات آنان نفوذ اسرارآمیز داشته باشند و این‌نفوذ از گردش ستاره‌ها و موقعیت هریك درآسمان‌وتغییرات وتبدیلات درحالات آنها ونزدیکی‌ومقارنت هریك نسبت

بدیگری ناشی میشد وباین سبب بود که کاهنان کلدانی این حالات را مورد مطالعه قرارمیدادند تا ازمیل و مشیت ستاره‌ها آگاهی یابند و از اینجهت کاهنان نامبرده نه تنهاستاره شناسان ماهری بودند بلکه بعلت نفوذ واحترامی که درمیان مردم داشتند حکومت را نیزدراین سرزمین دردست گرفته بودند ورئیس آنان بنام پاتسی Patesi بمنزله سلطان وپادشاه کشور محسوب میشد)[۱].

بنابراین ستاره شناسی در کلده و آشور بیشتر ازاقوام دیگر اهمیت پیدانمود واین امررا دانشمند انگلیسی ناشی ازاین دانسته که ساکنان این سرزمین چون آسمان وستاره‌ها را میپرستیدند برای فهم وادراك میل و اراده خدایان بمطالعه در احوال ستاره گان میپرداختند. این عقیده در مورد خود صحیح است اما چنین احتیاج درمصرقدیم نیزوجود داشته ولی بستاره شناسی دراین کشورمنتهی نگشته است بلکه علت ناشی ازاین است که ستاره ها درهردو سرزمین بشرحی که توضیح دادیم ازخداوندان محسوب میشدند اما تفاوت دراین بود که خدای آفتاب درهیکل و جسم فرعون پادشاه مصر مجسم میشد و مستقیماً با مردم تماس داشته ودراداره امور کشور تصدی مینمود و امر ونهی میکرد و مردم در مشکلات خود به او مراجعه مینمودند وبرای فهم اراده ومشیت خدایان بمطالعه دراحوال ستاره‌ها احتیاج نداشتند اماپادشاه دربین‌النهرین یك انسان‌عادی بود وبهیچوجه جنبه خدائی نداشته ودرروی زمین بمنزله پیشکار خداوندان محسوب میشد ومانند روحانیان دیگر مکلف بود بوسائلی که درمحل خود نقل نمودیم ازطریق خواب وفال بینی ومطالعه وتجسس درروده حیوانات قربانی وامثال آنها ازستاره‌ها وخدایان مشورت کند واز آنان دستوربگیره وهیکل این خدایان کوچك یا بزرگ دربتخانه ها قرارداشت واین هیکلها مالك واقعی املاك واراضی مزروعی بشمارمیرفتند و براثر آن ثروت و املاك دراختیار معبد ها جمع شده بود و روحانیان نیز هرشب ستاره ها را رصد میکردند و گزارش‌حال آنان را به پادشاه تقدیم می‌داشتند.

۱- رجوع شود بکتاب راگوزن صفحه ۲۳۱ وبعد.

بنابراین خداوند ومعبود مصریان همه وقت بهیکل فرعون بامردم مستقیماً درارتباط بود ودرمیان آنان سلطنت میکرد وچنین خداوند نمیتوانست بر خلاف عقل ومنطق رفتارنماید ونسبت به نیکی ویا بدی بنده گان خود بی اعتنا باشد و ناچاربایستی پاداش و کیفر بمیان آید وبدوخوب اعمال مورد رسیده گی قرار گیرد وبرای تشخیص این خوب وبد نیز بغیر از ترازوی عدل الهی آنهم درروز واپسین و در آخرت وسیله دیگری متصور نمیشد زیرا دراین رسیده گی بایستی اندیشه و مکنونات انسانی ظاهرشود وخداوند نیز عالم السر والخفیات بود ولی در کلده و آشور خدایان بشکل ستاره‌ها دور از مسکن آدمیان و در اعماق آسمان سکونت داشتندو امور مردم رااز دور تحت اراده ونفوذخودشان قرارداده بودند وانسان ناچاربود ازمطالعه درخسوف و کسوف ونزدیکی ودوری ستاره‌ها وتغییرات درحالات مختلفه و رنگ وروشنائی وبزرگی و کوچکی آنان بوسیله روحانیان وستاره بینان وستاره شناسان خودازاراده ومیل واحکام این خدایان اطلاعات بدست آورند این بود که مردم بین النهرین همه وقت در برابر خدایان خود تحت هول و هراس بسرمیبردند و ناچار بودند بی‌چون وچرا ازدستور واحکام آنان اطاعت ورزند ودر مقابل این اطاعت نیز توقع خیروبرکت ویا پاداش و کیفر نداشته باشند وبهمینجهت است که دردین کلدانیان همه وقت نه عالم برزخ وجود داشته ونه ارواح نیکوکار ببهشت وآسمان راه داشتند بلکه این آسمان وبهشت جایگاه خدایان بود ویك انسان هراندازه درزنده گی خود نیکوکارمیشد پس ازمرگ پاداش عمل خود را نمیدید.

بنابراین دردین بابلیان و آشوریان عالم کون ومکان ازدنیا و آخرت بسه قسمت مشتمل میشد. اول ـ آسمان دربالای سرانسانی که درآن خدایان همه وقت بشکل ستاره جلوه گری میکردند وهریك درمدارخود بسیرو گشت میپرداختند. دوم ـ زمین خاکی مسکن آدمیان. سوم ـ عالم مرده‌ها بنام آرالو در زیرزمین قرار داشت وروح دروقت مفارقت ازجسد خود بعالم مرده‌هادرزیرزمین میرفت ودرآن مخلد میشد اما دراین عالم بایك وضعیت بدتری زنده گی مینمود و اغلب در گرسنگی و

دریك حالت شبیه بخواب وخیال آنهم در تاریکی بسر میبرد . خـدایان مخوف و عفریتان وحشتناك ازاین عالم پاسداری میکردند تا روح مرده نتواند بعالم‌خاکی مراجعت‌نماید واسباب زحمت و آزارانسانهارا فراهم دارد اما چه بسا اتفاق میافتاد که روح مرده راه فرارپیدا میکرد وبزمین خاکی‌می‌آمد ومزاحمت زنده‌ها وآزار واذیت کسان وخویشان خود را سبب میگردید وموجبات بیماری ومرگ و جنون را درانسانها پدید می‌آورد ومردم برای جلوگیری ازمزاحمت این ارواح بسحر و جادو ودعا متوسل میشدند وچاره‌کاررا ازجادوگر وسحاورمال ودعانویس‌وفالگیر وتسخیر کننده ارواح وامثال آنان جستجومیکردند وهریك ازاین اموردرعصرقدیم یك رشته ازعلوم محسوب میشد واین‌عقاید ازمطالعه در کتیبه‌ها و کتابها ورسالات از دو کتابخانه بابل ونینوا بدست‌آمده وتفصیلا درمحل خود توضیح دادیم واکثر کتابها دراین دو کتابخانه مربوط باین علوم میباشد .

بنابراین مردم کلده وآشور در عهد قدیم در برابر خدایان خود بی آنکه انتظار پاداش داشته باشند بتقدیم هدایا وقربانی ونیاز ناچار بودند و در معبدها به گناهان خوداعتراف میکردند وباین وسیله ازخدایان‌خودطلب مغفرت وبخشایش می‌نمودند و کوشش می کردندهرچه توانند خشم وسخط آنان را تخفیف وتسکین دهند اما اوضاع واحواق طبیعی وجوی وجغرافیائی نیز در پدیدآوردن این اوهام وخرافات در بین‌النهرین تأثیربسزائی داشت وهمه ساله دورود دجله وفرات‌طغیان می نمود ومردم را بی‌خانمان می کرد ومحصولات زمینی راتلف می‌نمود وموجبات فقر وبدبختی فراهم میداشت و این مردم اغلب در معرض هجوم اقوام و ناامنی و سیل وقحطی وشدت گرما قرار می گرفتند وجزتوسل بدرگاه خدایان آسمانی که بشکل ستاره به چشم دیده میشدند چاره‌ای نداشتند . این بـود که ساکنان این سرزمین همه وقت در زندگانی خود بدبین بودند و نه در این دنیا روی آسایش می دیدند و نه درآخرت هر چند نیکوکار می شدند و تنها چیزی که می‌توانست انسان را از گرسنه‌گی آنهم پس از مرگ درآخرت نجات دهد این بود که

بازمانده گان وفرزندانی داشته باشد و این بازمانده گان در مراسم سوگواری وی شرکت جویند و در تقدیم هدایا و اطعام و قربانی مراقبت نمایند. مردم بین النهرین عقیده داشتند که روح مرده در آخرت از اطعام و هدایا و قربانی که بوسیله معابد تقدیم می‌شد تغذیه میکرد و رفع جوع و گرسنه گی می نمود و از این جهت هر کس میکوشید صاحب اولاد شود تا در مراسم نامبرده مبادرت ورزد و هر کس بی فرزند میشد اطفال دیگران را بفرزندی قبول می کرد تا دراین مراسم شرکت جوید.

این بود خلاصه‌ای ازعقاید دینی کلدانیان در عهد قدیم و در توضیح از این عقاید نیز میان دانشمندان اروپائی اختلاف نیست و برای اطلاع بیشتر مطالب ژرژ کنتونو دانشمند فرانسوی را در زیر نقل می نمائیم:

«در بابل و آشور روح هرمرده از شاه گرفته تا شخص عادی ناچار بود بعالم مرده ها که در زیر زمین قرار داشت مسافرت کند. این عالم در حقیقت جهنمی بود که هفت ردیف حصار دردور آن بنا شده بود و بلفظ آرالو **Arallu** یا بنام (سرزمینی که برگشت ندارد) نامیده می‌شد. روح مرده ها در این عالم مانند پرنده گان پروبال دارند و این پر وبال در تصویر مرده های مصری نیز مجسم می شد و هریك را به شکل پرنده وبچهره انسانی نمایان میکردند. انکیدو **Enkidu** یکی از روحانیان کلدانی توانسته بود در عالم خواب و خیال بمسکن مرده‌ها و آرالو مسافرت کند و از ارواح روحانیان وپادشاهان وبزرگان در این عالم دیدن نماید و سرگذشت آنان را در کتیبه خودشرح وتوضیح دهد[1]. ساکنان این عالم از نعمت روشنائی وهوا وآشامیدنی واغذیه محروم بودند واز هدایا وقربانی که بازماندگان آنان در روی زمین وهنگام مراسم دینی و سوگواری تقدیم می داشتند تغذیه می کردند و اگر در این مراسم و در تقدیم این هدایا کوتاهی می شد ارواح در

۱ـ کتیبه انکیدو در بابل به آرداویرا ونامه شباهت دارد. ارداویرا ومرد روحانی زردشتی مانند انکیدو نوانسته بود در عالم خواب به آخرت سفر کند و از بهشت ودوزخ دیدن نماید وسپس نقل کند.

گرسنگی بسر می برند وناچار می‌شدند بدنیای خاکی تردد ورفت و آمد نمایند وآزار واذیت آدمیان را فراهم دارند.

«در کتیبه های کلدانی وآشوری ازمحاکمهٔ روزواپسین درعالم برزخ صحبت بمیان نیامده اما خدایان در زیرزمین می‌توانستند درباره مرده ها تصمیماتی بگیرند ونظم را درمیان آنان برقرار دارند.

«بعقیده آشوریان و کلدانیان زمین خاکی کروی شکل نیست اما سطح آن محدب وقوسی وبکوه ها محدود می باشد وآسمان در بالای زمین مانند یك سرپوش مقعر قرار گرفته ودر کوه‌ها دو مخرج یکی برای طلوع و دیگری برای غروب آفتاب وجود داشته است. تکیه گاه زمین خاکی بر روی آب بود. این آب طعم ومزه تلخ داشته اما آب شیرین که چشمه ها ورود ها پدید می‌آورد در درون زمین جاری است نه در زیرآن. عالم مرده‌ها در زیر و درماورای آب تلخ قرار داشت[۱].

تعداد خدایان در کلده وآشوربعدد ستاره گان بیشمار بودونه تنها هرشهر وهرقوم بلکه هرفرد برای خود خداوندی داشته که درآسمان میزیست وباصطلاح معروف هرشخص فرزند خدای خودبود اما ازخداوندان بزرگتر در میان کلدانیان باید توضیح دهیم وازاین خدایان در درجه بالاتردوتثلیث پدید آمده. ژرژ کنتونو از هردو شرح داده و در زیرنقل می کنیم:

«تعداد خدایان در میان اقوام قدیم بین النهرین بیشمار است بعضی بزرگتر وبرخی کوچکتر هستند. نخستین دسته ازخدایان عالیجناب که همه جهان تحت اختیار آنان قرار گرفته بود عبارت از سه خداوند می باشد. اول ـ آنو. دوم ـ انلیل Enlil. سوم ـ اآ Ea. آنواززمان قدیم موقعیت ارجمند داشته ودرآسمان زندگی می کرد اما ترجیح داده بود مراسم دینی وی در شهر دئیر Dear دراکد ویادر شهر اوروك و سومر برگذار شود و معبد این خداوند بنام آآنا Eanna نامیده می شد واین لفظ بمعنی خانه‌آسمان است وعلامت ستاره در برابر نام خداوند

۱ـ رجوع شودبکتاب ژرژ کنتونو صفحه ۳۰۷.

وهم در برابر نام معبد وی رسم می شد .

« در معبد خدای آسمان برای ایشتار دختر وی نیز مراسم مخصوص انجام میگرفت واین مراسم بتدریج بقدری اهمیت پیدا کرد که با عبادت و پرستش‌پدر وی برابری می نمود . آنو بنام پادشاه خدایان خوانده می‌شد وعلامت تاج وعصای شاهی در برابر مجسمه وی نصب می گردید . خداوند دوم درتثلیث نخستین‌موسوم به انلیل Enlil است ودر اصطلاح آشوری بنام بل Bel نامیده می‌شودور روی‌زمین مسکن داشته ودر میان خدایان بعقل ودرایت وتیزی هوش شهرت داشت وطوفان نوح بدستور او اتفاق افتاده است اما از وقتی که ماردوك در بابل بمقام بزرگ خداوندی رسید عبادت انلیل در درجه دوم قرار گرفت وعلت آن ناشی از این بود که ماردوك بنام بل ماردوك خوانده می شد و همسر ماردوك بنام بلیت Belit شهرت داشته‌است . خدای‌سوم موسوم به اآ EA درسومر بنام انکی Enkl می‌باشد وخداوند آبها است وخدای عالم مرده ها در زیر منطقه آبها بنام نرگال Nergal موسوم گشته است. این خداوند از علم ومعرفت حمایت می کرده واز اینجهت چشم تیزبین داشته وازهرچیز آگاه و با خبربود . این بود تثلیث نخستین در کلده و آشور باآسمان وزمین وآب مرادف شده‌اند وفضای‌آسمان‌نیزدرمیان‌این‌سه خداوند تقسیم شده وهر کدام مدار ومسیر وجاده جداگانه ومخصوص دارند .

« تثلیت دوم از خدایان کلدانی‌ازآفتاب وماه وزهره تشکیل می‌شد . خدای ماه موسوم به سین Sin وخدای آفتاب موسوم بشاماش Shamash و خدای ستاره زهره موسوم بایشتار بود واین دو خداوند اخیر دو فرزند ماه بشمار رفته‌اند . ماه در نزد کلدانیان برخلاف دیگر اقوام سامی یك خدای مذکر است . خدای ماه اهمیت مخصوص داشته واین اهمیت از تغییراتی است که درچهره وسیمای ماه‌پدید می شود ودوازده ماه را به وجود می‌آورد وسال‌ازدوازده ماه قمری تشکیل میشد و و یکی از نامهای خداوند عدد سی است و این عدد از تعداد روزها در ماه حکایت میکرد .

خداوند دوم از تثلیث دوم خدای آفتاب موسوم بشاماش پسر خداوند ماه بود .
آفتاب گرچه هنگام صبح در بین النهرین زمین را گرم میکند و تاریکی را از میان میبرد و حیات بخش بود اما وقتی بوسط السماء می رسد سوزاننده و طاقت فرسا میگردد و رستنیها و گیاهان را از بین می برد و چندان مطلوب نیست و از این جهت مقام وی نه تنها پس از خداوند ماه قرار داشت بلکه هنگام ظهر در هیکل نر گال خدای زیرزمین و خدای عالم مرده ها ظاهر میشده . صفت اصلی خداوند آفتات بسط عدالت در میان آدمیان است و بهمین جهت است که حمورابی پادشاه بابل در کتیبه خود قانون را از خدای آفتاب دریافت کرده است ،

« خداوند سوم در تثلیث دوم موسوم بایشتار میباشد این خداوند در اکثر شهر های بین النهرین پرستیده میشد و نامهای متعدد پیدا کرده است و در واقع خدای فراوانی و نعمت است و زنان کلدانی تحت حمایت ایشتار قرار گرفته بود و بهمینجهت است که حمورابی در قانون خود برای زنها مزایا و حقوق بیشمار قائل گشته است . ایشتار چون نامهای متعدد داشته بنام دختر ماه نامیده میشد اما در حقیقت دختر آنو خدای آسمان و خواهر شاماش خدای آفتاب بود . تعداد کثیر از خدایان مذکور دلباخته ایشتار و عاشق وی بودند و ایشتار نیز در برابر همه مقاومت مینمود و بهمین سبب بنام خدای عشق و هم بنام خداوند جنگ موسوم شده است .[۱]

از مطالبی که در بالا نقل کردیم واضح میشود که علم نجوم و ستاره شناسی Astronomy در میان کلدانیان از ستاره بینی Astrology یعنی از علم باحوال ستاره ها پدید آمده و بوسیله یونانیان بدانشمندان اروپائی رسیده و بتدریج تکمیل شده است اما دانشمندان کلدانی در مطالعات خود تلسکوپ و وسائل دیگر در اختیار خود نداشتند و کوشش میکردند زیقورات و رصد خانه را بلند تر بسازند تا بآسمان نزدیکتر باشند و باچشم ساده درستاره خیره شوند و بدقت مطالعه نمایند

۱ــ رجوع شود بکتاب ژرژ کنتونو صفحه ۲۵۴

وحرکات وتغییرات وطلوع وغروب و کسوف وخسوف و حالات مختلفه ستاره ها را تحت مراقبت قرار دهند واز این طریق توانسته‌اند پایه تقویم نگاری را چنان استوار نمایند که بعضی از اکتشافات آنان در عصر حاضر نیز مورد استفاده دانشمندان واقع شود از آنجمله سال را بدوازده ماه قمری تقسیم میکردند و نام این ماه ها همان است که در زبان فارسی بنامهای رومی شهرت یافته و در کتاب نصاب‌الصبیان در دو بیت جمع آمده و مینویسد (شهور روم هشت و چهار است. دوتشرین و دو کانون و شباط ،آذر ، نیسان ، ایار ، حزیران ، تموز ، آب و ایلول) و ژرژ کنتونو نام ماه هـای مزبور را از روی کتیبه‌های بابلی چنین تعیین میکند (نیسان ، ایار، سیوان ، تموز،آب ، ایلول تشریط ، اراشاما ، کیشلمو ، تبت ، شباط وادار) . اختلافی که در نام بعضی نامها نسبت به ماه های رومـی دیده میشود از تفاوت در نامهای بابلی نسبت بماه های آشوری پدید آمده و در کتیبه ها بجای تشرین لفظ تشریط است .[1]

اما آنچه قابل دقت میباشد نام برجهای خورشیدی است وسال به دوازده‌ماه خورشیدی تقسیم شده وهر ماه بلفظ برو Beru نامیده میشد و لفظ برج در عربی وفارسی ازلفظ برو اشتقاق یافته و این دوازده برج بشرحی که درصفحه۳۲۸ توضیح دادیم در دوازده منزل از دوازده ستاره است که در مدار ومسیر خدای آفتاب قرار گرفته‌اند واین ستاره‌ها وقتی بدون تلسکوپ وبچشم ساده تحت دقت قرار گرفته شوند اکثراً باشکال حیوانات ویابعضی اشیاء دیده میشوند و از اینجهت نام این برجها بنام‌حیوانات ازقبیل ثور واسد ویافرضاً حمل بمعنی زورق و یامیزان بمعنی ترازوشهرت یافته‌اند واین‌نامهادرتقویم‌سابق کشورمانیزمعمول‌بود وهمه‌ازکلدانیان گرفته شده است .

روحانیان کلدانی معتقد بودند که زمین مرکز عالم است و خورشید و ماه وپنج ستاره دیگر در منطقه شمالی آسمان بدور زمین میگردند وزمین را ساکن

---

۱ - رجوع شود بکتاب کنتونو صفحه۲۳۳ .

تصور مینمودند و این عقیده ناشی از این بود که گردش ماه را بدور زمین بچشم میدیدند وحرکت آفتاب را نیز مانند آن می‌پنداشتند غافل از اینکه طلوع و غروب آفتاب نتیجه حرکت وضعی زمین بدور محور خود میباشد و بدیهی است وقتی زمین بدور خورشید در حرکت باشد خورشید نیز از روی قاعده نسبیت در حرکت دیده میشود مانند قطاری که درحرکت باشد زمین ودرختان وعمارات نیز متحرک دیده خواهند شد . بهرصورت در این اشتباه از حرکت زمین‌بدور خورشید نتیجه معکوس میگرفتند اما در اندازه گیری و تشخیص محل دوازده برج درآسمان و تعیین تعداد ایام درماه‌های‌خورشیدی یاقمری دقت مخصوص بکارمیبردند و ازاینجهت است که دانشمندان کلدانی دراندازه گیری‌بتعیین‌درجه اکتفا نمینمودند ودقیقه و ثانیه وثالثه را نیزدرنظرمیگرفتند وبرای‌اینکه خواننده گرامی‌توجه حاصل‌نماید که روحانیان مزبور چگونه در گزارشها واندازه گیریهای نجومی خود ستاره را عبارت ازیك‌خداوند مدبرولایزال‌می‌پنداشتند قسمتی‌ازتوضیحات اولمستید‌دانشمند امریکائی‌را که از کتاب دیمو کریت حکیم یونانی‌اقتباس‌نموده درزیر نقل مینمائیم و قبلا مقتضی است توضیح دهیم که دیمو کریت از حکمای طبیعی مسلك یونانی است وبا خرافات دینی یونانیان مخالفت ورزیده و در زمان اردشیر اول هخامنشی می‌زیسته و متعاقب عهد نامه کالیاس که در سال ۴۴۹ ق . م . میان آتن و دولت پارس منعقد شد از آرامش موقتی در کشور های مجاور یونان استفاده کرده و مدت چند سال درمستعمرات وشهرهای ایران‌بگردش وسیاحت پرداخت وقبلا‌بمصر وحبشه مسافرت کرده وبا زبان‌مصری‌وخط هیروغلیف‌آشنا شد وسپس‌ببابل پایتخت دوم پادشاهان هخامنشی رفت و پس از آشنائی با زبان بابلی و خط میخی و کسب اطلاع ازعلوم متداول کلدانی بپارس‌مسافرت نمود ومدتی بامغها وروحانیان‌پارسی ومادی همنشین‌بود وپس‌ازمراجعت بیونان کتب ورسالات متعدد نگاشته ازآنجمله کتاب در آسمان شناسی ، ستاره شناسی ، کتاب راجع بمغها ، کتاب در طبیعیات ، کتاب درهندسه و غیره و بعضی از این کتابها تا بعصرحاضر باقیمانده وبزبانهای

اروپائی ترجمه شده است . دیمو کریت در کتاب ستاره شناسی خود قبلا از احوال ستاره ها برطبق تقسیماتی که روحانیان کلدانی برای آسمان قائل بودند و این آسمان را برسه منطقه تقسیم میکردند بشرح زیرتوضیح داده است :

« ستاره شناسان بابل قسمت مقعر آسمان را برسه منطقه تقسیم میکردند و مرکز هرمنطقه داخل در منطقه دیگربود . اول ـ جاده ومسیر آنو خداوندآسمان دربالای ستاره قطب . دراین جاده ستاره‌هائی است که قطب رامی بینند ونظاره میکنند وغروب وافول ندارند . دوم ـ جاده انلیل خدای هوا وفضا . سوم ـ جاده اِ EA خداوند اعماق دریا واقیانوس دور دست در آسمان .

«درجاده آنو گردونه خداوند قرار گرفته وراننده آن درپشت سروی ایستاده و کمی دورترستاره ویرژین virgin درپشت شانه ستاره پروتروکس Protruges و اسپیکا Spica ایستاده‌اند . دربرابر گردونه خداوند ستاره دیگر موسوم بـه آکتورس Actures در میان دوزانوی راننده از بالای سر گردونه دربرابرپاهای جدی برروی شاخهای ثور دیده میشود .

«ستاره افعی بانوك زبان خود ازبالای قوس وعقرب ومیزان تاج را میبوسد . چند ستاره دروسط موکب خداوند بزرگ افعی را بدست خود در برابر پیشانی عقرب گرفته‌اند [۱] .

توضیحات دانشمند امریکائی مفصل است وچند جمله را محض نمونه نقل نمودیم والابحث ازمطالب ستاره شناسی خارج ازموضوع ومقصود است ودیمو کریت از اهل آبدرا همان حکیم یونانی است که جهان‌را مرکب ازاجزای غیرقابل‌تقسیم موسوم به‌آتم Atom میدانست ومعتقد بود که نه ازنیستی ممکن است هستی‌پدید آید ونه هستی‌میتواند به نیستی‌تبدیل شود . این قبیل تحقیقات سبب شد که‌حکمت دریونان پایه گرفت وامثال سقراط وافلاطون وارسطو پیدا شدند ودر افکار منجمد وبی‌روح ستاره شناسان وروحانیان کلده ومصر انقلاب پدیدآورده‌ند .

۱ـ رجوع‌شود بکتاب اولمستید صفحه ۳۳۴.

موضوع مهمی که دردین اقوام وملل درعهد باستان پدیدآمده وموجب تحول دراکثراین ادیان گشته این است که اقوام مزبور گرچه هر کدام عده‌ای ازستاره‌های آسمانی را میپرستیدند اما بسیار اتفاق افتاده که ازمیان این ستارها ویااین خدایان یکی را بدرجه عالی تر و بمقام بزرگ خداوندی میرسانیدند و به وی ارادت بیشتر میورزیدند ازآنجمله درمصرقدیم اوزیریس ویارع خدای آفتاب را برخدایان دیگر ترجیح داده‌ند وفرعون پادشاه مصر درهیکل این خداوند مجسم میشدوهمچنین در کلده وآشور درزمان قدیمتر آنوخدای آسمان مقام بزرگ خداوندی داشته و سپس از زمان سلطنت حمورابی ماردوك پسر خداوند مزبور درصف مقدم قرار گرفت واین خداوند درسده هفتم وششم قبل ازمیلاد بقدری اهمیت پیدا کرد که سارداناپال پادشاه کلده وی را آفریننده زمین وآسمان پنداشته ودر دعای خود چنین مینویسد (ای ماردوك وای یگانه آفریننده آسمانها وآبهاوقاره‌ها وای کسی که راه‌های پرطول ودرازی را که بعالم مرده‌ها میرسد بخوبی میشناسی . ای ماردوك که در بتخانه ازاگیل اقامت داری ، من ساردانا پال پادشاه بزرگ ، پادشاه آشور ، پادشاه بابل واکد وشومرهستم ، من هستم که جماعت بابل را افزون ساختم ومعبد تورا از نو بنا کردم وبتخانه تورابعظمت رسانیدم وفراموشکاران را وادار نمودم درمراسم دینی وتقدیم هدایا وقربانی مراقبت کنند و معبد ترا ازطلا ونقره مالا مالِ مملوساختم)[1].

درایران باستان اهورمزدا درردیف خدایان دیگر آریائی ازقبیل مهروناهید و وایوپرستیده میشد ودردین زرتشت بمقام بزرگ خداوندی رسید واین موضوعی است که در اکثر ادیان عهد قدیم عمومیت داشته واین حقیقت را ماکس مولر دانشمند انگلیسی بنام هینوتوئیزم **Henotheism** نامیده است ودانشمندان دیگر نیز صحت این عقیده را تصدیق نموده‌اند اما این امر دلیل نخواهد بود که اقوام در عهد قدیم ازتصور یك خداوند عالیجناب وعالیقدر به وحدت وتوحید رسیده باشند وامثال ماردوك کلدانی وفرعون مصری ویا اهورای زرتشتی درردیف خدای واحد

۱- رجوع شود بکتاب آلبرت شامپدور صفحه ۱۰۲ .

ویکتای‌موسی وعیسی ومحمد قرار گرفته شده باشند و از اینموضوع درمحل خود بتفصیل صحبت خواهیم داشت .

این بود خلاصه‌ای از عقاید دینی کلدانیان و آشوریان ودرتاءیید این عقاید دو کتیبه ازپادشاهان بابل را تحت شماره ۲۹ وشماره ۳۰ نقل مینمائیم اولی تصویر شاماش‌خدای‌آفتاب از کتاب راگوزن ودویمی تصویر پادشاه بابل وخورشید وماه و ستاره در بالای‌آن از کتاب ایمار. اکنون باید راجع به آسمان پرستی در چین قدیم توضیحات دهیم .

آسمان پرستی درچین قدیم .

لفظ شانگتی **Shangti** در زبان چینی بسه معنی‌آمده یکی ـ آسمان . دوم ـ خداوند . سوم ـ نام اجداد امپراطورچین‌وازاین‌سه لفظ معنی‌واحد استنباطمیکردند ومیان‌خداوند و آسمان وپادشاه چین‌تفاوت نمیگذاردند وامپراطور را درواقع‌پسر آسمان می‌پنداشتند ووی برای سلطنت در چین در هیکل انسانی از جانب خداوند سمت نماینده گی داشته است . امپراطورانی که‌از سال۱۷٦٦ تا۱۱۲۲ ق . م .درچین سلطنت کرده‌اند ازخاندان شانگک **Shang** شمرده شده‌اند وشانگک بمعنی آسمان است ولفظ تی **ti** بمعنی‌اجداد میباشد واز سال۱۱۲۲تا۲۴۹ق . م . سلسله چو دراین کشور سلطنت نموده‌اند وازآن الفاظ چو **Chu** وشن **Shen** و شانگک **Shang** هرسه بمعنی‌خداوند وهم بمعنی‌آسمان‌استعمال شده‌است . کنفوسیوس **Confuçius** حکیم عالیقدر چینی که ازسال ۵۵۱ تا ۴۷۹ ق . م . زیسته وبا زردشت همعصربود عقاید دینی زمان‌خود را با سیاست‌روزتطبیق‌نمود ومعتقد شد که‌چین کشورآسمانی است وامپراطور حق‌سلطنت و حکمرانی را در این کشور از آسمان دریافت کرده وریاست‌روحانی داردونه‌تنها‌اجداد ونیاکان وی‌در آسمان اقامت دارند بلکه‌پادشاهان کوچکتر وملوك الطوائف چین نیز که ازامپراطور اطاعت میکردند با آسمان ارتباط داشتند وبایستی پرستیده شوند ومیان امپراطور با مردم چین رابطه پدر فرزندی برقراربود .

عقاید کنفوسیوس درچین ازیکطرف بامذاق ومنافع امپراطوران ومتنفذان ساز گار بود وازطرف دیگردرحفظ امنیت و آرامش عمومی کشورتأثیرعمده داشته است وازاینجهت بتدریج پیروانی پیدا کرد وازسال ۱۲۶ق. م . بدستوروو‌تی Wuti امپراطور چین مذهب رسمی کشور گردید واز آن زمان است که دین کنفوسیوس درچین‌عمومیت یافته وبتدریج برای وی معبدی ومجسمه‌ای برپا نموده‌اند . پیروان کنفوسیوس وقتی از وی راجع بحکومت وسیاست پرسیدند درچهار جمله موجز چنین جواب داد (چون چون Chun – Chun ، چن چن Chen – Chen ، فو فو Fu – Fu ، تسو تسو Tsu – Tsu یعنی بگذارید پادشاه سلطنت نماید ، مأموران‌دولت درخدمت‌خودمشغول‌باشند، پدر وظائف‌پدری‌راانجام دهد ، فرزندنیز وظیفه‌فرزندی را اما کنفوسیوس‌خود را رهبر دینی نمیدانست ودرصدد تأسیس یك مذهب‌برنیامده بود. پیروان وی‌وقتی‌ازاحوال‌روح‌پس ازمرگ سئوال‌نمودندجواب داد که (ماهنوز حقیقت حیات را درك نکرده ایم چگونه میتوانیم باحوال‌مرگ آگاه‌شویم)[۱] . کنفوسیوس‌با این‌جمله ضمناعقایدزمان‌خودرا نیز تشریح‌نموده‌است زیرا چینیان ازابتدای‌تمدن خود گرچه بخداوند وآفرید گارمعتقد بوده‌نداما‌نسبت بحشر ونشر ومعاد وآخرت وبهشت ودوزخ علاقه نداشتند واز این عوالم بحثی بمیان نیاورده‌اند واززمانی که مذهب تائوپرستی Taoism درچین رواج پیدا کرد عقاید قدیمی راسخ تر گردید .

مذهب تائوپرستی با افکار کنفوسیوس موافقت داشته واز اینجهت در جنب وی قرار گرفت ومردم‌چین ازهردو پیروی کرده‌اند . لفظ تائو بمعنی نظام عمومی عالم‌است واین عالم ویا اساساً عالم خلقت ازسه قسمت تر کیب یافته است .

اول – آسمان . دوم – زمین خاکی . سوم – انسان و این سه جزء بحسب ذات وطبیعت ازتائو یعنی از نظام عمومی عالم تبعیت وپیروی مینمایند و از این

۱– رجوع شود بکتاب ادواردچورجی صفحه۴ وبعد. ایضاً بکتاب مصورادیان عالم‌نگارش نویسنده‌گان مجله لایف‌ترجمه فرانسیه .

نظام است که هم‌آهنگی در همه عالم پدیدآمده است و تائو در واقع عبارت از این هم‌آهنگی است و هر آنچیزی که با این هم آهنگی و نظام عمومی موافق باشد نیکو وخیر و منطبق با مصلحت خواهد بود و ضدیت ومخالفت از تائو ببدی و شرارت واختلال می گراید وانسان‌وظیفه دارد همه‌وقت کوشش نمایدازتائوپیروی نماید وبا تائو هم آهنگ باشد. آسمان جایگاه خدایان است ومانندزمین خاکی وانسان از تائو پیروی میکند. باید دید این تائو ویا این نظام عمومی در عالم و یا این هم آهنگی در اجزای عالم چگونه پدید می آید. این موضوع در کتاب (مذاهب بزرگ عالم) بانگلیسی توضیح شده ومافسمتی را در زیر ترجمه ونقل می نمائیم:

« مردم چین برخلاف هندوها در امر دین و مذهب از ابتدای امر بی علاقه بودند و کمتر در جستجوی یك حقیقت روحانی برمی آمدند ودر تحقیقات خود همه‌وقت کوشش کرده‌اند بیك سعادتی که درآینده نزدیك قابل وصول باشد نایل آیند نه بیك سعادت طول و درازاخروی و از این جهت‌است که چینیان در مباحث اخلاقی افزون تر از موضوعات مذهبی گفتگو کرده‌اند از آنجمله افکار و عقاید کنفوسیوس‌حکیم چینی است.

« مفهوم خداوند در مغرب زمین درپایه واساس بسیاری از موضوعات ادبی وهنری قرار گرفته است اما در کشور چین غیر ازآن است وخداوند دراین کشور برخلاف ادیان دیگر شخصیت معلوم ومشخصی پیدا ننموده وبراثر آن در چین نه پیغامبر ورسول ظهور کرده و نه کسی که مردم را برای نجات از عذاب اخروی وعده داده باشد وحتی در زبان چینی رؤسای مذهبی بنام روحانی و کشیش موسوم نگشته‌اند بلکه آنان را بنام دانشمند ویا شخص با سواد نامیده‌اند و بهمین سبب است که در طول تاریخ سرزمین وسیع چین جنگ مذهبی بمیان نیامده و حتی از نفوذ ورواج مذاهب خارج از کشور نیز در داخل چین جلو گیری نکرده‌اند و این امرسبب گردید که مذهب بودا از هندوستان در داخل چین رخنه نمود ودوش

بدوش دو مذهب کنفوسیوس وتائوپرستی رواج یافته است واصول عقاید در این سه مذهب با همدیگر متوافق شده ودر میان پیروان آنها اختلافی پدیدنیامده است .

کنفوسیوس در افکار خود قسمت اخلاقی مذهب را درنظر گرفته وازحقوق ووظائف انسانی بحث و گفتگونموده است . مذهب تائوپرستی با تائوئیسم ازافکار لائوتسو **Lao - Tsu** حکیم چینی که در سده ششم قبل از میلاد میزیسته و با کنفوسیوس هم زمان بود سرچشمه گرفته است . این حکیم معتقد بود که انسان باید کوشش کند برمقتضای طبیعت رفتار نماید و اعمال خود را با تائو هم آهنگ سازد واین تائویك طریق ابدی وسرمدی ویك نیروی جاودانی است که جهان از روی آن نظم وترتیب یافته‌است . صحبت از هم‌آهنگی وتائودر هرسه مذهب چینی بمیان آمده واین مذاهب را با یکدیگر متوافق ساخته و مقصد و مطلوب در هرسه رسیدن بتائو و به یك هم آهنگی در نظام عمومی عالم است و پیروان هرسه مذهب عقیده دارند که انسان بحسب ذات نیکو آفریده شده ووقتی نیکوکارخواهدبود که باقتضای طبیعت اصلی خود رفتار کند .

منسیوس **Mençius** از متفکران عالیقدر چینی است ودر سده پنجم قبل‌از میلاد می‌زیسته و از کنفوسیوس پیروی کرده و در کتاب خود مینویسد (انسان بحسب طبیعت همه وقت بخیر ونیکی تمایل دارد واین تمایل بجریان آب شباهت یافته وهمه وقت بسرازیری می گراید . هر گاه بعضی از انسانها ببدی وزشتی میل مینمایند از طبیعت اصلیه آنان ناشی نیست زیرا هر کس در عمل زشت و بد در نفس خود احساس‌شرمنده گی می کند وهر کس میتواند خوب را ازبد تشخیص‌دهد واز وظیفه‌ای که نسبت بهم‌نوع خود دارد آگاه می‌باشد) .

مطالب کتاب نامبرده راجع بعقاید وافکار حکمای قدیم چین مفصل است و آنچه نقل کردیم محض نمونه بود وازمطالعه دراین کتاب واضح‌میشود که چینیان قدیم چگونه آسمان محسوس در بالای سرانسانی را پرستش می کردند و در این پرستش‌نیز مانند کلدانیان ومصریان بجمال‌و کمال وعظمت آسمان‌اکتفانموده‌اند

بلکه بحکمت وفلسفه نیز پرداخته‌اند و از آن نتایج عملی در زندگانی فردی و اجتماعی گرفته‌اند وضمناً در عبادت خودشان از خدایان دیگریاد میکردند وحتی معتقد بودند که روح انسانی مظاهر وجلوه های متعدد پیدا میکند وپس‌از مرگ رابطه خود را از فرزندان وخانواده خود قطع نمیکند بلکه اوقات خود را پس‌از مرگ با این خانواده میگذراند واز اینجهت پرستش اجداد و نیاکان در کشور چین ازقدیم‌الایام معمول ومرسوم بود و هرخانواده کوشش میکرد شجره اجداد و پدران را درخانه خود محفوظ نگاهدارد وتصویر این‌اجداد وجدول‌اسامی آنان‌را تا پنج نسل دراطاق‌پذیرائی‌نصب میکردند وبالاتر را درمقبره مخصوص‌خانواده قرار میدادند چنانچه درعصرحاضر آخرین‌بازمانده ازاولاد وفرزندان کنفوسیوس‌موسوم به کنگ ته چنگ . **Kong Te Cheng** حیات دارد و وی از نسل هفتاد و هفتم حکیم چینی‌است وپس‌ازانقلاب‌اخیر کمونیستی‌ازچین به‌فورموزمهاجرت کرده‌است ودراین‌جزیزه تمام مراسم‌و آداب قدیم‌چینی‌معمول‌است از آنجمله جشن‌بزرگ ملی ومذهبی سالیانه است که یکی در پرستش خداوندآسمان ودیگری درعبادت خدای زمین بر گذار میشود و تفصیل آن در کتاب ادوارد جورجی **Edward Jurgi** دانشمند امریکائی نقل شده واین جشن در سال بدو مرتبه یکی در معبد خداوند آسمان ودر ابتدای فصل زمستان ودیگری در معبد خدای زمین درابتدای تابستان انجام میشد . معبد آسمان در جنوب شهر پکن پایتخت قدیم امپراطوران چین قرار داشت ومشتمل برسه محراب مدورشکل ازمرمرساخته شده ودرقسمت شمالی محراب‌اول که بلندتراست‌لوحه‌شانگتی**Shangti**مشتمل‌برنقش‌آسمان قرار گرفته ودر سمت چپ وراست این‌لوحه جدول اسامی وتصویراجداد امپراطورنصب میشد . در محراب یا سطحه دوم معبد الواحی چند مشتمل برنقش وتصویر خورشید و ماه وهفت ستاره از اعماق‌آسمان وپنج کواکب سیار و۳۲ کهکشان ومنطقة البروج و ابر وباران وباد وتندر آویخته شده اند . در برابر محراب آسمان یك باغ بزرگ مشتمل بریك مزرعه نمونه ویك محراب عبادت برای خدای زراعت وفلاحت واقع

بود . امپراطور پس از آغاز مراسم جشن ار معبد آسمان بمحراب دوم می آمد و با یك خیش طلائی نخستین شخم را درسه شیار بر روی زمین رسم میکرد ودراین زمان درتمام کشور چین عملیات شخم وتخم کاری آغاز میگردید .

اما درشمال شهر پکن معبد دیگری برای خدای زمین مشتمل بر یك مزرعه نمونه ومحراب و سطحه قرار داشت ومحیط و دور این سطحه بشکل خندق کنده شده واز آب احاطه داشت ومجموعاً ازشکل زمین خاکی واقیانوس ودریا درمحیط ودور آن حکایت مینمود . در سطحه بالاتر لوحه خداوند زمین و الواح مربوط باجداد امپراطور وقت دیده میشد اما مراسم جشن برای این خداوند در ابتدای فصل تابستان ودر روزی که طویلترین ایام سال بود بر گذارمیگردید ودر محراب این معبد الواح متعدد دیگر مشتمل برنقش ونگار کوه های پنجگانه و چهاردریا وچهار رود مقدس چین بچشم میخورد ودرمجاورت این معبد معابد دیگر نیز بنا شده بود از آن جمله معبد خداوند مؤنث پیله ابریشم وامثال آن است .

عبادت آسمان و زمین و پرستش اجداد و امپراطوران چین در سده چهارم ق . م . وقتی اهمیت بیشتر پیدا کرد که خبر اکتشافات جدید نجومی از کشور های غربی بکشور آسمانی چین واصل شد و در این اکتشافات موقعیت مخصوص ستاره قطبی درآسمان کلده و دریای مدیترانه بثبوت رسیده بود و این اکتشافات منتسب به نابوریانوس یا نابوریمانی ستاره شناس وروحانی معروف کلدانی درسده پنجم ق . م . است ودموکریت حکیم یونانی افکار و عقاید وی را در کتاب خود شرح وتوضیح داده وروحانیان چینی عقاید خود را با این اکتشاقات ویا با این ستاره شناسی نوبنیاد تطبیق مینمودند ومنظومه قطبی ویا ستاره قطب شمال را با مسکن اجداد امپراطوران چین درآسمان یکسان می پنداشتند وامپراطور چین ومشاوران و وزیران وی عبارت از منظومه قطبی بودند و ستاره ها بدور وی می چرخیدند و گردش میکردند .[1]

۱- رجوع شود بکتاب ادوارد جورجی صفحه ۸ وبعد . ایضاً بکتاب آندره ایمار صفحه ۵۹۱.

این بود خلاصه‌ای از عقاید دینی چینیان در عهد قدیم و اکنون باید راجع بدین ومذهب اقوام آریائی در زمان باستان توضیحات دهیم.

دین و آیین اقوام قدیم آریائی

اقوام آریائی درعهد قدیم پس ازمهاجرت از مسکن اصلیه خودشان بچند شعبه منشعب شده‌اند. اول ـ اقوام هاطی است که در دوهزار سال قبل ازمیلاد به آسیای میانه کوچیدند ودولت هاطی را دراین ناحیه تأسیس کردند و این دولت قریب یکهزار سال دوام داشته است وتفصیل را دربخش نهم نقل نمودیم. این‌اقوام از ابتدای امر مانند ملل دیگر بخدایان متعدد معتقد بودند و خداوند آفتاب در میان این خدایان موقعیت بلندی داشته است. مردم هاطی برطبق کتیبه‌هائی که بدست‌آمده پادشاه خود را بعنوان (ای‌آفتاب من) خطاب میکردند و دراکثر این کتیبه ها تصویر آفتاب و ماه وستاره رسم شده است از آن جمله مهر تودال چهارم Tudal یکی از پادشاهان هاطی مربوط بسده هفدهم قبل ازمیلاد است که تصویر آن را از کتاب سرام دانشمند آلمانی تحت شماره ۳۱ نقل می‌نمائیم ودراین‌تصویر خداوند کوه‌ها دروسط قرار گرفته و نام پادشاه بخط هیرو غلیف در دو طرف آن نوشته شده ودربالای سراین خداوند قرص‌آفتاب وستاره نقش بسته است.[۱]

دوم ـ اقوام ایرانی‌است که تفصیل مهاجرت آنان را درمحل خود نقل‌نمودیم و تمدن ایرانی را بوجود آوردند و از دین آنان بتفصیل در محل خود توضیح خواهیم داد.

سوم ـ اقوام یونانی است که خدایان خود را از آریان‌های هندی مربوط به قبل ازمهاجرت اقتباس کرده‌اند و سپس از لحاظ مجاورت تحت تأثیر دین و آیین مصریان‌قرار گرفته‌اندوزئوس خداوندآسمان را که نزدهندیان بنام دیوش Dyus معروف بود میپرستیدند و این خداوند نزد رومیان بنام ژوپیتر Jupiter که از لفظ دیوش پیتر Dyus peter ترکیب یافته شهرت داشته‌است ولفظ دیوا Diva

---

۱ـ رجوع شود بکتاب سرام ترجمه فرانسه صفحه ۱۲۶.

که در سانسکریت بمعنی موجودات درخشنده آسمانی است در زبان لاتین بمعنی خداوند و در زبان‌فرانسه بلفظ دیو Dieu ودر اکثر زبان‌های اروپائی بهمان‌معنی استعمال شده است .

چهارم ـ اقوام آریائی هندوستان است که ازمطالعه دردین آنان میتوانیم از خدایان اولیه آریائی مربوط بعهد قدیم اطلاعات ارزنده تری بدست آوریم و از آن باید بتفصیل توضیح دهیم .

دین ومذهب درهند قدیم

درحدود سده چهاردهم قبل ازمیلاد چند دسته و جماعت از طوائف و اقوام آریائی ازنواحی‌روسیه جنوبی بسوی‌مشرق بمهاجرت‌آغاز نمودند ودراین‌مهاجرت طریق قفقازیه وشمال دریای خزررا درپیش گرفتند و پس از سکونت در خوارزم و سغد و پارت و بلخ بسرزمین هندوستان متوجه گشتند و قسمت شمالی این‌سرزمین ازقبیل پنجاب ونواحی‌غربی رود‌سند را متصرف‌شدند وسپس‌بتدریج‌درشهرستانهای دیگرهند وجنوب آن رخنه نمودند ودر همه نواحی این کشور وسیع تسلط یافتند اما تسلط این اقوام مانند همنژادان آنان در ایران زمین با مشکلات مصادف شده ودرمیان‌آنان با بومیان هندوستان ازآغاز امرمخالفت وضدیت شدید پدیدآمد واین مخالفت بجنگهای خونین منتهی شد وبومیان درصدد مقاومت در برابر مهاجمان برآمدند وحتی وقتی مغلوب گشتند ازشهر ها بکوه ها پناهنده شدند و با طوائف کوه نشین‌هندی دست اتحاد بهم‌دادند ودرجنگ خود با آریان‌ها پافشاری‌نمودند و این حقیقت از اکتشافات اخیر باستان شناسی که در شمال و مغرب هند بعمل آمده واضح می‌شود از آن جمله اکتشافات و کاوشها در شهر های موهانجودارو Mohanjo - daro وهاراپا Harappa واقع در پنجاب ومغرب هند مربوط بسده چهاردهم قبل ازمیلاد است و آثار سوخته گی درخانه‌های شهر واستخوان‌مرده‌ها در داخل‌خانه‌ها همه حکایت دارند که براثرجنگ بویرانه تبدیل‌شده وساکنان آنها

بحالت فرارازخوف دشمن بهلاکت رسیده‌اند.[۱]

بنابراین آریان‌های‌هندی پس ازمدت متمادی جنگ وجدال با بومیان‌محلی که بنام دراویدها Dravidiens نامیده میشدند توانسته‌اند در هندوستان تسلط پیدا کنند وحکومت وسلطنت دراین کشور پهناور را بدست آورند اما پس از این تسلط ضدیت ودشمنی با بومیان هندی ازمیان‌برنخاسته بلکه بعلت اختلاف‌درقیافه وبشره ورنگ پوست ضدیت نامبرده شدید تر شده وبجائی رسیده که آریان‌های مهاجم همه وقت بومیان را بلفظ داسو Dasyu بمعنی غلام و پست مینامیدند واین لفظ در کتابهای قدیم هندی بکرات استعمال شده است و بشرحی که در ابتدای کتاب یاد نمودیم نظیرچنین اختلاف ودشمنی درمیان آریانهای ایرانی باتورانیان بومی ایران نیز در زمان مهاجرت پدید آمد اما تفاوت در این بود که بومیان محلی درایران ازآریانهای ایرانی اطاعت ننمودند وبتدریج بشمال‌ایران وبنواحی گیلان ومازندران کوچیدند ودر این شهرستانها دولت بزرگی بنام دولت تورانی تشکیل دادند واین‌دولت درسلطنت‌افراسیاب تورانی‌بقدرت رسید وپس‌ازجنگهای متوالی دربرابر کیخسرو کیانی که همان کوروش‌بزرگ هخامنشی‌است مغلوب و منکوب و از ایران بیرون رانده شدند اما بومیان هندی از حیث عده و جماعت بسیار و انبوه بودند و نمیتوانستند مرز و بوم خود را ترك گویند ناچار پس از مغلوبیت از آریانها اطاعت نمودند ودر معاشرت با آنان بهر گونه سختی ومذلت تن در دادند و از اینجهت در مشاغل این دو ملت غالب با مغلوب جدائی و امتیاز پدید آمد باین‌ترتیب که تصدی درحکومت وسلطنت وامورفرهنگی‌و روحانیت و استفاده از املاك واراضی مزروعی که وسیله مهم برای کسب ثروت بشمار میرفت به آریانها تعلق یافت وبعداً در جنب آریانها بتدریج ثروتمندان و روحانیان بومی نیز وارد شدند اماانجام‌کارهای سخت وخدمات پرزحمت و کم منفعت ببومیان‌تعلق

۱ـ رجوع شود بکتاب آلبرت شامپدور در صفحه ۱۲۰ . ایضا بکتاب آندره ایمارصفحه ۵۴۲ وبعد .

گرفت واین امر سبب شد که ساکنان کثیر هندوستان بچهار طبقه منفك وجدا از یکدیگر تقسیم شدند و معاشرت و رفتار و آمیزش و مشاغل در میان این طبقات تحت مقررات سخت قرار گرفت . طبقه اول بنام برهمن مشتمل بروحانیان و اهل فرهنگ . طبقه دوم بنام کشاتریا **Kshatria** مشتمل برسپاهیان ودولتیان . طبقه سوم بنام‌ویشیو **Vishyu** از ثروتمندان وملاکین . این سه طبقه جزوطبقات حاکمه وممتازه کشوربشمار رفتند اماطبقه چهارم بنام سودر**Soudra** مشتمل بر کارگران ورعایای املاك وخدمتگذاران گرچه درجر که طبقات اجتماعی‌محسوب شدند ولی‌چون ازحیث عده کثیروبابومیان‌مخلوط بودند بمنزله غلام وبرده نسبت بطبقات ممتازه قرار گرفتند و بقیه جماعات هندی که از بومیان خالص واز مردم فقیر وبدبخت بشمار میرفتند بنام داشوها درخارج ازطبقات اجتماعی واقع شدند و از هر نوع حق و حقوق بشری محروم گشتند و بنام طبقه نجسها نامیده شدند .

بنا براین براثر طبقه بندی مزبورطبقات حاکمه وثروتمندان هندی نسبت بطبقات دیگر امتیازاتی بدست آوردند واین امتیازات بتدریج در قدیمترین‌قوانین هندی بنام قانون مانو **Manu** وارد گردید واین‌قانون از قول مانو یکی‌ازخدایان هندی نگاشته شده وازسده دهم قبل از میلاد جزوقوانین مقدسه این سرزمین‌بشمار میرود و از قوانینی است که در آن ظلم و تعدی بر تعداد کثیر از افراد بشری بدرجه اعلا رسیده است و اطلاع از این قانون برای شناختن درجه تمدن قدیم و جدید هندوان که از همسایه گان کشور عزیز ما شمرده میشوند واجب و ضرور میباشد خصوصاً طبقه بندی مزبور در هندوستان بتدریج رنگ دینی به خود گرفته وباموضوع تناسخ‌ارواح که ازاهم‌عقاید مذهبی‌این‌ملت‌است ارتباطیافته‌است. قانون‌مانومفصل‌ومشتمل‌برفصول‌مختلف‌ومواد‌متعدد‌میباشد و آنچه‌مربوط‌بتقسیمات اجتماعی جماعت وموضوع تناسخ ارواح است شارل‌مور**charles moore** دانشمند انگلیسی با همکاری راجا کریشنان **rdja krishnan** از سانسکریت ترجمه ودر کتاب خود نقل نموده وما عیناً بفارسی در زیر نقل‌مینمائیم :

قانون مانو راجع بطبقات اجتماعی هندی

الف ـ مقررات عمومی :

۱ ـ سه طبقه اولیه در طبقات چهار گانه از متولدین مجدد بشمار می‌روند[1] وهرطبقه باید وظایف مقرر در این قانون را انجام دهد و کتاب مقدس ودا Veda را تعلیم یابد اما تعلیم دادن وآموز گاری فقط در اختیار برهمنان است.

۲ ـ برهمن باید معاشرت ورفتار خود را با این قانون تطبیق کند ودیگران را تعلیم دهد وتربیت نماید وبداند که‌مردم در طبقات خودشان بچه وسیله‌میتوانند کسب معیشت نمایند.

۳ ـ برهمن بعلت بلندی مقام‌وممتاز بودن اصل ونژاد خود و بعلت مراقبتی که در رعایت قوانین دارد ویا بعلت تقدسی که دراعمال خود نائل شده‌است سرور طبقات دیگر بشمار میرود.

٤ ـ سه طبقه برهمن Brahmin (یا روحانیان و فرهنگیان) و کشاتریا Kshatria (یا سپاهیان و دولتیان) و ویشیو Vishyu (یا بازرگانان و ملاکین) از متولدین مجدد (یا زاده دوم) بشمار میروند ولی طبقه سوم بنام سودرا Sudra (یا رعایا وخدمتگزاران) از متولدین نخستین (یا زاده نخستین) محسوب میشوند وصنف پنجم وجود ندارد.[2]

۵ ـ فرزندانی که در هرطبقه از نسل مستقیم واز ازدواج پدران با زنان هم طبقه خود متولد میشوند مانند پدران بهمان طبقه خود متعلق خواهند بود.

۲٤ ـ کسانیکه ازغیرطبقه هم صنف خود ازدواج میکنند بعمل نامشروع مبادرت مینمایند و وظائف ومشاغل اختصاصی هریك ازطبقات را رعایت نمینمایند

---

۱ ـ اصطلاح متولدین مجدد یا زاده دوم که درانگلیسی بلفظ *Twice Born* ترجمه شده مربوط بموضوع تناسخ ارواح میباشد ودر محل خود توضیح خواهیم داد.

۲ـ صنف پنجم در حقیقت خارج از طبقات اجتماعی‌چهارگانه نامبرده بوجود آمده وبنام داسوها یا نجسها نامیده شده اند و تعداد آنها در عصر حاضر بموجب آمارگیری اخیر رسمی‌دولت هندوستان به ۵۵ ملیون نفربالغ می باشد ودرمحل خود توضیح‌خواهیم داد.

اختلاط وامتزاج طبقاتی راسبب میگردند .

۳۱ ـ برهما (یاخدای بزرگ) برای ایجادفراوانی ونعمت دراین عالم برهمن را از دهان خود و کشاتریا را از بازوان خود و ویشیورا از ران پای خود و سودرا را ازپاهای خود پدیدآورد[1] .

۴۱ ـ پادشاه که از قانون مقدس بخوبی آگاه میباشد باید دراجرای قوانین مربوط بهریك از طبقات ونواحی وخانواده ها مراقبت کند وهر کدام را درجای خود مستقرسازد .

۴۲ ـ کسانی که درمشاغل اختصاصی خود ثابت قدم باشند و وظائف خودرا بخوبی انجام دهند در نظر همه گرامی خواهند بود ولو در امکنه دورازهم زندگانی نمایند .

۴۵ ـ طوایف و اقوامی که در این دنیا خارج ازطبقاتی باشند که از دهان، بازوان وپاهای برهما متولد شده اند بنام داسونامیده میشوند خواه بزبان بیگانه ووحشیها صحبت کنند ویا بزبان آریائی .

۸۷ ـ خداوند برای محافظت وحمایت جهانیان درهریك ازطبقات مردم که ازدهان، بازوان وپاهای وی پدیدآمده‌اند وظایف ومشاغلی را مقرر داشته است .

۳۵۲ ـ پادشاه باید کسانی‌را که بازنان خارج ازطبقه خود ازدواج مینمایند کیفردهد واز کشور تبعید نماید .

۳۴۳ ـ کسانی که اختلاط طبقاتی را در میان مردم سبب میشوند مرتکب گناه میگردند وخرابی وفساد در ریشه هرچیز پدیدمی‌آورند.

---

۱ ـ لفظ برهما *Brakma* از برهمن تفاوت دارد . اولی نام خدای بزرگ ودومی نام طبقه روحانیان هندی است وخود روحانی هند ونیز بلفظ برهمن *Brahman* نامیده میشود . بنابراین سه‌لفظ برهما *Brhma* وبرهمن*Brahmin*وبرهمان*Brahman* ازحیث معنی تفاوت دارند اولی نام خدای بزرگ هندوان. دومی نام طبقهٔ روحانی وسومی نام شخص روحانی است .

ب - طبقه برهمن Brahmin (یاروحانیان وفرهنگیان) .

۹۷ - انجام وظیفه بطور ناقص در داخل هرطبقه بهتر از آن خواهد بود که درغیرطبقه خود بطورکامل انجام شود زیرا هر کس برطبق قانون طبقه دیگرغیر خودرفتار نمایدبخودیخود وفوراً ازطبقه اختصاصیخوداخراج شده‌محسوب‌میشود.

۷٤ - برهمنان برای تقرب بخداوند باید شش عمل و وظیفه زیررا درطبقه خود انجام دهند .

۷۵ - شش‌عمل ووظیفه نامبرده عبارتند ازتعلیم دادن ، تعلیم گرفتن، انجام مراسم دینی برای‌خود ، انجام مراسم دینی‌برای دیگران ، تقدیم هدایاوقبول‌هدایا.

۷۶ - برهمن ازشش عمل نامبرده میتواند از سه وظیفه زیرمعیشت خود را فراهم کند . یکی تعلیم دادن . دوم انجام مراسم دینی برای دیگران . سوم قبول هدایا ازاشخاص‌پاک سرشت .

۷۷ - ازشش عمل نامبرده انجام سه عمل زیر برای کشاتریا Krhatria ممنوع میباشد . اول تعلیم دادن . دوم انجام مراسم دینی برای دیگران . سوم قبول هدایا .

۷۸ - انجام‌سه عمل نامبرده در بند ۷۷ برای طبقه ویشیو Waishgv نیز ممنوع میباشد زیرا مانو Manu سرور مخلوقات این سه عمل را خارج از وظیفه دوطبقه کشاتریا و ویشیوقرارداده است .

۷۹ - حمل‌اسلحه وسیله معیشت برای طبقه کشاتریا (یاسپاهیان‌ودولتیان) شمرده میشود. تجارت‌و کسب ووام‌دادن‌وزراعت مخصوص‌طبقه ویشیو (یابازر گان وملاکین) است اما این طبقه وظیفه دارد در تعلیم گرفتن کتاب مقدس‌وداوانجام مراسم دینی کوشا باشد .

۸۰ - درمیان‌مشاغل‌نامبرده وظیفه تعلیم‌دادن‌بعهده برهمن‌ووظیفه‌پاسداری ومحافظت مردم بعهده کشاتریا وبازر گانی وداد وستد بعهده ویشیو ازاهم مشاغل بشمار میرود.

۸۱ ـ هر گاه برهمن نتواند بوسیله شغل اختصاصی خود کسب معیشت کند مختار است برطبق قوانین مربوط بطبقه کشاتریا زند گی نماید زیرا این دو صنف بیکدیگر نزدیکتر هستند .

۸۲ ـ هر گاه برهمن بوسیله مشاغل نامبرده نتواند معیشت خود را فراهم کند میتواند بزراعت ودام داری اشتغال جوید .

۸۳ـ هر گاه برهمن یا کشاتر یا بوسیله ای که در اختیار طبقه ویشیو قرار گرفته کسب معیشت نمایند باید ازتعقیب هرنوع زراعت که سبب زیان دیگران را فراهم کند اجتناب وخود داری کنند .

۹۲ ـ برهمن هر گاه در فروش گوشت ، نمك ، کتیرا مبادرت کند از همه طبقات خارج شده محسوب میشود .

ج ـ طبقه کشاتریا (یا سپاهیان ودولتیان)

۱ـ اکنون من وظائف پادشاهان را معلوم میدارم و روشن خواهم نمود که رفتار آنان باید چگونه باشد ودر این رفتار چگونه میتوانند توفیق حاصل نمایند .

۲ـ یك کشاتریا پس ازآنکه برطبق مقررات کتاب ودا مراسم دینی مربوط بشغل خود را انجام داد باید در وظیفه پاسداری و نگاهداری از این عالم قیام و اقدام کند .

۳ـ مخلوقات این عالم وقتی بی‌شاه زند گی کنند در جهات مختلفه جهان پراکنده میشوند . ازاینجهت است که پادشاه را خداوند برای محافظت و حمایت مردم بوجود آورده است .

۸ ـ پادشاه را هرچند طفل باشد نباید ناتوان فرض کرد ویا تصورنمود که حیات جاودانی نداره زیرا وی یك خداوند در هیکل انسانی است .

۱۳ـ هرشخص باید قانون پادشاه را محترم شماره ودرمقام نقض این قانون وتخلف از اوامری که وی برای‌متخلفان صادرمیکند برنیاید .

۱۴ـ خداوندبزرگ که برای‌پشتیبانی ازپادشاهان‌مجازات و کیفرراپدیدآوره

واین کیفر پسر وزاده خود خداوند است وقانون در کیفر تجسم‌یافته وازمخلوقات حمایت ونگاهداری میکند.

۱۸ ـ مجازات و کیفر به تنهائی در همه موجودات تسلط دارد و آنان را هنگام خواب نیز پاسداری مینماید واین کیفر با قانون یکسان است.

۱۹ـ مجازات وقتی از روی دقت رسیدگی و بموقع اجرا گذارده شود همه را شاد ومسرور میسازد اما هر گاه بی‌مطالعه وبی‌رسیدگی اجرا گردد هرچیز را ویران وخراب میسازد.

۲۰ـ هر گاه پادشاه ازاجرای‌مجازات‌نسبت‌بکسانی که سزاوار کیفرهستند خودداری کند مردقوی‌خواهد توانست ضعیف را گرفتار نماید همچنانکه ماهی در تور گرفتار میشود.

۲۲ـ کمتر کسی است که بی‌تقصیر وبی گناه باشد وفقط مجازات است که میتواند هرچیزرا تحت نظم وانضباط قرار دهد.

۲۴ ـ هر گاه مجازات و کیفر از میان برداشته شود طبقات مردم بفساد میگرایند وحدود وموانع در میان آنان شکسته میشود و هر کس برضد دیگری برمی‌خیزد.

۲۶ـ پادشاه در واقع مجازات دهنده عادل میباشد و کیفررا پس ازرسیدگی ودقت بموقع اجرامیگذارد واز ارزش فضیلت وخوشی‌وثروت بخوبی‌آگاه‌میباشد.

۳۵ـ پادشاه بوجودآمده تا مردم طبقات را پاسداری کند وهرشخص برطبق مقام ومنزلت خود وظیفه و شغل خود را انجام دهد.

۸۷ ـ پادشاه درجنگ هر گز پشت بدشمن نمیکند و از احترام برهمن و ازحمایت مردم خودداری‌نمینماید وبهترین چیزنزد وی کسب سعادت وخوشبختی است.

۴۱ ـ پادشاه باید ویشیوها را بتجارت ووام دادن پول و زراعت و دام داری وادار نماید و سودرا را مجبور سازد نسبت بطبقاتی که از متولدین و زاده دوم

میباشند خدمت نماید .

۴۱۸ ـ پادشاه باید از روی دقت دو طبقه ویشیو وسودرا را در انجام اعمالی که بعهده دارند وادار نماید و این دو طبقه هر گاه در وظائف خود کوتاهی کنند دنیا بویرانی خواهد گرائید .

د ـ طبقه ویشیوها (یا بازرگانان وملاکین)

۳۲۶ ـ یك ویشیو Wishiyu پس از آنکه مراسم دینی مربوط بطبقه خود راانجام داد ویك زن بهمسری خود بر گزید باید بداد وستد پردازد تا معیشت خود را کسب کند وحیوانات ودام را پرورش دهد .

۳۲۸ ـ یك ویشیو نباید هر گز از دام داری کوتاهی کند و یا نگاهداری حیوانات را به خارج از طبقه خود بسپارد .

۳۲۹ـ یك ویشیو باید ازارزش جواهرات ، مروارید ، صدف ، فلزات ، پوشاك وعطریات بخوبی آگاه باشد.

۳۳۰ ـ یك ویشیو باید از خوب وبد بذر وتخم وصفات خاك وزمین ومزارع واوزان ومقادیرو کیل بخوبی آشنا باشد .

۳۳۳ ـ یك ویشیو باید از اجرت خدمتکار و از زبانهای مختلفه مردم و طریقه نگاهداری امتعه وانجام معاملات وداد وستد کالا واقف باشد .

ر ـ طبقه سودرا (یا رعایا وخدمتکاران)

۳۳۴ ـ خدمت برای برهمنها و خانه دارها [1] وظیفه اصلیه یك سودرا بشمار میرود .

۳۳۵ ـ یك سودرا وقتی صدیق باشد و در خدمت کسانی که در طبقه بالاتر هستند کوشش نماید و در کلام خود رعایت ادب کند و از غرور و نخوت عاری

۱ـ مقصود از خانه داری مرحله دوم از چهار نوع زندگانی است . اول ـ مرحله تعلیم یافتن (در جوانی) . دوم ـ مرحله خانه داری و تشکیل خانواده . سوم ـ مرحله تجرد و عزوبت. چهارم ـ مرحله ترك دنیا . مرحله خانه داری برهر سه مرحله دیگرمزیت دارد .

باشد در زندگانی مجدد خود پس از مرگ بطبقه بالاتر ترقی پیدا خواهدنمود.[۱]

۴۱۳ ـ یك سودرا خواه زرخریدویا غیرزرخرید بخدمت گماشتة میشودزیرا وی بحسب طبیعت بنده وغلام برای یك برهمن خلق شده است.

۴۱۴ ـ یك سودرا هرچند از جانب خواجه ومالك خود آزاد شود از خدمت به وی معاف نخواهد بود.

۱۲۱ ـ یك سودرا هرگاه‌نتواند درخدمت‌برهمن کسب معیشت کند میتواند برای یك کشاتریا خدمت نماید و یا نزد ویشیوی ثروتمند اقامت گزیند.[۲]

این بود مندرجات قانون مانو راجع بطبقات اجتماعات هندی و این قانون در ردیف وداهای چهارگانه ازیکهزارسال‌قبل‌ازمیلاد درجزو کتب مقدسه هندوها بشمار میرود ودر عصر حاضر نیز بمنزله قانون اساسی هندوستان میباشد وقوانین دیگر دراین کشور پهناور براساس قانون مانووضع شده است ومانویکی ازخدایان این ملت است وهیکل وی را بشکل‌یك مردسالخورده با ریش بلند مجسم‌میدارند و در این قانون سه چیز جلب توجه مینماید. اول ـ عقیده بتناسخ ارواح. دوم ـ امتیازات در میان طبقات مردم هند. سوم ـ رابطه دینی در میان این دو موضوع واز هرسه باید باختصار توضیح دهیم.

تناسخ ارواح درهند

عقیده بتناسخ ارواح در همه طبقات وصنوف هندی عمومیت دارد و بموجب آن روح مرده پس از مرگ در مدت محدود و معین در آخرت توقف میکند و مجدداً بدنیای خاکی مراجعت مینماید و در این مراجعت بشکل نوزاد متولد

۱ـ این بند مزبوط به تناسخ ارواح است ودر محل خود توضیح خواهیم داد.

۲ـ رجوع شود بکتاب شارل مور صفحه ۱۸۴ وبعد. دانشمند انگلیسی مقررات راجع بطبقات اجتماعی هندوان را از قانون مور گلچین نموده و از اینجهت شماره مواد از روی ترتیب ونظم نمیباشد وما عیناً از کتاب نامبرده ترجمه ونقل نمودیم و ضمناً بچهار قسمت از روی حروف ابجد تقسیم کردیم تا مواد از همدیگر تفکیك شوند.

میشود ودرقالب انسانی دیگر زندگی از سرمیگیرد وباین ترتیب مرگ و تولد تکرار شدنی است ومنظور از این مکررات تصفیه روح در چرخش حیات است و این چرخش در اصطلاح هندی بلفظ کارما **Karma** نامیده میشود .

روح انسانی در نزد هندوان فناناپذیر وجاویدان میباشد اما از یك قالب در قالب دیگر میرود ودر حقیقت تغییرلباس میدهد ودر هرمرتبه پس از مرگ در پیشگاه یا ما (یاجم)خدای عالم‌مرده گان حاضر میشود وبحساب خوب وبداعمال وی رسیده گی بعمل می‌آید و در این رسیده گی نیز احتساب وتهاتر در کارنیست و کردار نیکو هراندازه پسندیده باشد از کیفر گناه کم و کسر نمیکند ویا عمل زشت هرچه قدر نکوهیده شود در پاداش ثواب خلل نمیرساند بلکه تکلیف هر گناه ویاهرخیر وثواب جدا ازیکدیگر تعیین میگردد باین ترتیب که روح مرده درآخرت قبلا کیفر گناه رامی‌چشد ودرجهنم‌بعذاب وشکنجه گرفتارمیشود وبعداً ببهشت میرود وپاداش‌حسنات می‌یابد وسپس‌برای‌تصفیه کامل مجدداً درقالب‌انسان دیگربدنیای خاکی‌برمیگردد ودراین‌بر گشت‌اگردر زندگانی قبلی‌از گناهکاران بود بنسبت گناه خود بطبقه سود را ویا بطبقه نجسها تنزل می‌یابد و در اینصورت زندگی پرمشقت خواهد داشت وبا بی چیزی وفقر وبدبختی سردر گریبان‌میشود ودر این زندگانی باید صبر وتحمل و حوصله بکار بنده و تن بمقدرات دهد واز بخت خود گله وشکوه نداشته باشد تا روح وی پاك وتصیفه شودو گناهان گذشته شسته گردد وبتواند برطبق فقره ر ـ ۳۳۵ قانون مانو که در پیش نقل نمودیم در تولد مجدد بطبقه بالا ترقی پیدا کند ودر جرگه ویشیوها و ثروتمندان وملاکین زندگی خوش وآسوده وراحت داشته باشد و از نعمت حیات برخوردارشود اما هرگاه گناهان انسانی درحیات قبلی افزون باشد در تولد مجدد ممکن است در قالب یکی از حیوانات وارد شود یا در جمادات رسوخ یابد واز اینجهت است که ابوریحان‌بیرونی‌دانشمند عالیقدرایرانی که درسده چهارم‌هجری‌میزیست در کتاب تحقیق‌ماللهندعقیده بتناسخ ارواح را درنزد هندوان‌بچهارقسمت دانسته و بنامهای

نسخ و مسخ و فسخ و رسخ خوانده است. نسخ یا تناسخ وقتی است که روح مرده مجدداً درقالب آدمی متولد شود. مسخ وقتی است که در هیکل حیوانی زاییده گردد وهر گاه در زندگانی وحیات قبلی خود از هرجهت پاك وبی گناه باشد پس از مرگ ممکن است از چرخش حیات وممات نجات یابد وبرای همیشه دربهشت مخلد شود وبا حور وغلمان وخدایان همنشین باشد و این حالت نجات ورهائی از تولد های مکرر در اصطلاح هندوان بلفظ موکشا **Moksha** نامیده میشود و در اینصورت تن وکالبد وی متلاشی و برای همیشه منفسخ خواهد شد وا گرروح مرده از اشقیا بوده وبا وجود تولد های مکرر استعداد تصفیه نداشته باشد در عالم جماد وارد میشود و در جسم جامد رسوخ می‌یابد و اینحالت بنام رسخ نامیده شده است.

بنابر این در عقیده بتناسخ ارواح عالم غیب با شهود بهم آمیخته و بهشت و جهنم در هر دو عالم بوجود آمده و دراین عقیده کسانی که در طبقه سودرا **Soudra** قرار گرفته اند واز صنف کارگران ورعایا وخدمتکاران بشمار میروندو یا در جزو جماعت نجسها محسوب شده‌اند عمر عزیز خود را در این دنیا در یك نوع جهنم بر گذار مینمایند وخلاصی از این جهنم هم ندارند مگراینکه روزاجل فرا رسد وازکابوس وحشتناك زندگی در یك محیط سرتا پا ظلم وجور وستم رهائی یابند. این عقاید در عصر حاضر نیز در هندوستان رواج دارد و دولت و متصدیان حکومت در این سر زمین پهناور ازاین عقاید پشتیبانی می کنند وجماعت این دو طبقه محرومه درهند بانصف دیگر جمعیت این کشور که ازطبقات‌ممتازه محسوب می‌شوند برابر میباشد.

اما جماعت نجسها در هندوستان زندگانی تلخ‌تر از زهر و بدتر از مرگ دارند وبرطبق فقره الف ـ ۴۲ قانون مانو که در پیش نقل نمودیم بنام داشونامیده شده‌اند ودر خارج از طبقات چهارگانه اجتماعات هندی قرار گرفته‌اند وازهرحق وحقوق انسانی محروم‌هستند وتماس ومعاشرت با افراد این جماعت ممنوع میباشد وازاین جهت بنام طبقه نجسها ویا در اصطلاح‌اروپائی بنام **Intouchable** ودر

اصطلاح محلی بلفظ پنجامس **Panchamas** یا پاریه **Pariahs** خوانده میشوند وزندگانی این بدبختان از حیوانات بدتر است و این جماعت بعقیده هندوان در زندگانی قبل از تولد اخیر جزو گناهکاران بوده‌اند و عذاب گناهان خود را در زندگانی کنونی باید تحمل نمایند وحتی‌نمی‌توانند در ردیف کارگران و رعایای املاك قبول خدمت کنند ومشاغل دیگر نیز در اختیار طبقات ممتازه قرار گرفته وفقط میتوانند از کارهای پست وپرمشقت امرار معاش نمایند و حق مراوده و رفت وآمد در قسمتهای آباد شهرها را ندارند واز نزدیکی بمجاری آبها ونهرها باید خودداری کنند ودر قصبات و میدانهای قدیمی و کهنه شهرهای بزرگ جمع میشوند وباچشمان مرگ بار از عابرین رحم وشفقت می طلبند و یا با ریاضتهای بدنی از قبیل روزه گرفتن و حبس نفس در سینه وعادت به بیخوابی و یا خوابیدن در زیر برف وامثال آنها خود را بانواع مشقات وآلام زندگی عادت میدهند و یا تمرین گرسنگی مینمایند و از این جهت است که در هندوستان صنف مرتاضین وجوکیان پدید آمده است . مهاتما گاندی از طبقهٔ نجسها جانب داری میکرد و آنان را هریجان **Harijan** بمعنی مردان خدا نامیده است اما افکار وی دراین کشور ظلم و فساد بی اثر مانده و دین بودا نیز که از هند برخاسته است چون از جماعت نجسها پشتیبانی میکرد در این کشور رواج نیافته و از پیشرفت آن جلوگیری کرده‌اند وتعداد جماعت نجسها در آمارگیری سال ۱۹۵۲ هندوستان به پنجاه وپنج ملیون نفر بالغ شده است وهمین آمارگیری دلالت دارد که دولت هند در صدد بهبود واصلاح حال این جماعت کثیر نیست والا آمار مخصوصی بنام این بدبختان تهیه نمینمود ویا آنان را برطبق قانون سه هزار سال قبل از جرگه جوامع هندی‌خارج نمیکرد واین‌جماعت نه کوه نشین‌هستند ونه ازطایفه مخصوص بشمار آمده‌اند واز اینجهت باید دید مأموران رسمی آمارگیری از روی کدام علائم و مشخصات توانسته‌اند ۵۵ ملیون جمعیت را از طبقات وصنوف دیگر هندی جدا سازند . تشخیص و تفکیك جماعت نجسها از جماعات دیگر هندی در تاریخ

هندوستان سوابقی پیدا کرده واساس و پایه آن درسابق برروی رنگ بشره وقیافه قرار میگرفت وطبقه نجسها مانند بومیان اولیه غیر آریائی هندی دارای پوستی سیاه رنگ مایل بسفیدی بودند وازاینجهت واژه طبقه وصنف که دراصطلاح اروپائی بلفظ کاست Caste نامیده شده دراصطلاح محلی بلفظ وارنا Varna بمعنی رنگ نامیده میشود اما مرور زمان آنهم در مدت متجاوز از سه هزار سال علامت مزبور را ازمیان برده ودر عصر حاضر همه هندوان ازحیث بشره وقیافه ورنگ پوست یکسان ویکنواخت شده‌اند اما آنچه از قدیم الایام باقیمانده فقر و بدبختی و بیکاری و بیخانمانی و بی غذائی وبی لباسی است که درافراد این جماعت همه جا مشهود میباشد ومأموران آمار گیری دولتی هند فقط از روی چنین مشخصات است که این جماعت را از طبقات دیگر جدا ساخته و آمار جداگانه گرفته‌اند و آنچه دراین کشور وسیع بوسیله جرائد ورادیوومجلات و کتب‌ازاصلاحات در زمینه اجتماعی صحبت میکنند تماماً جنبهٔ تبلیغاتی دارد وعاری از حقیقت میباشد.

این بود شرح حال طبقات محرومه در سرزمین پهناور هند و مانند این محرومیت درهیچیك از اقوام وملل عقب مانده جهان دیده نمیشود اما جای تأسف است که اخیراً در تهران کتابی بنام (سرزمین هند) بقلم علی‌اصغر حکمت انتشار یافته ونویسنده این کتاب مدت چهار سال بسمت سفارت ایران درهند اقامت داشته واز این جهت مجامله و خوش گوئی و تملق را نسبت ببرهمنان و دولتیان هندی بدرجه اعلا رسانیده واز تشابهات فرهنگی میان دو ملت ایرانی و هندی داد سخن داده وحتی این دو ملت را (در عواطف واحساسات و سبك اندیشه و طرز تفکر) یکسان پنداشته است وحال اینکه نه تنها کوچکترین تشابه فرهنگی‌واحساساتی در میان این دو ملت وجود ندارد حتی زرتشت نیز در زمان خود برضد افکار و عقاید هندی مبارزه کرده واکثر خدایان هندی را در اوستا مطرود خود و مخلوق اهریمن پنداشته واین موضوعی است که جملگی برآنند وقابل‌انکار نیست.

جماعت هندوستان در آمار گیری سال ۱۹۵۲ میلادی بسیصد و پنجاه و شش ملیون بالغ شده و از این جماعت در حدود سیصد و سه ملیون از مذهب هندو یا هندوئیزم پیروی مینمایند و ابتدای این مذهب بیکهزار سال قبل از میلاد میرسد و پایه و اصول آن در کتب مقدسه هندی از قبیل ودا و اوپانیشادها و قانون مانو گذراده شده و این کتابها بزبان سانسکریت ازطرف متفکران هندی درعهدقدیم نگاشته شده و در حدود سده ششم قبل ازمیلاد دریکجا جمع ومدون گشته است. کتاب ودامشتمل برسرودها واوراد وادعیه دینیومباحثومذهبیوفلسفیاست. مردم هندوستان در این مذهب خدایان متعدد را میپرستند و بت پرست میباشند و برای هریك از این خدایان نیز معبدی و بتخانه‌ای دارند اما تعداد خدایان و یا تشتت عقاید در مذهب هندو تولید اختلاف ننموده و هر کس در عبادت و پرستش خدای خود آزاد است و این آزادی ناشی از این است که این مذهب درقدیم الایام با همکاری روحانیان وبرهمنان آریائی غالب با روحانیان بومی هندی پایه گذاری شده واز این همکاری دین جدید هندو پدید آمده ودر این دین خدایان هردو ملت غالب و مغلوب پذیرفته شده اند باین ترتیب که برهما **Brahma** خداوند قادر و متعال وخالق موجودات عالم است وباقی خدایان ازغیرآریائی ویاآریائی ازمظاهر وجلوات برهما بشمار میروند واین خدایان ازحیث شماره بی‌حد وحساب هستند و بهمین جهت است که بعضی از دانشمندان عقیده دارند که در دین هندوها با اینکه خدایان متعدد پرستیده میشوند پای وحدت وتوحید بمیان آمده اما وحدتی که‌در کثرت جلوه میکند ویا کثرتی که در وحدت جمع آمده است غافل از اینکه هر وحدت وواحد را نمیتوان با ذات‌باری منطبق دانست آنهم واحدی که شریك‌وندی برای وی تعبیه شده باشد.

بنا براین دین ومذهب هندو که لااقل سه هزارسال است در هندوستان رواج دارد از فلسفه جدید هندی آبیاری شده و روحانیان بومی نیز در جرگه برهمنان وارده شده‌اند و ابتکار واختراع چنین دین بروحانیان آریائی اختصاص ندارد و از

اینجهت است که خدایان اولیه آریائی در درجه دوم قرار گرفته‌اند واز این طریق خدایان دوملت غالب و مغلوب با یکدیگر آمیخته و عقاید دینی هردو باهمدیگر متوافق گشته واختلاف ازمیان برخاسته‌است وازاین توافق دراجتماعات هندی‌دنیائی ساخته شده که اساس آن در تناسخ ارواح و امتیازات طبقاتی قرار گرفته و ازاین امتیازات است که روحانیان وثروتمندان وملاکین هندی بهره مند میشوند.

برهما در دین هندو خالق کل موجودات ومدبر عالم نه از خدایان آریائی ونه بومی است بلکه خداوند واحدی است که از فلسفه و حکمت برهمنان پدید آمده و صفات ومشخصات آن دراوپانیشاد ها وسرود های دینی کتاب ودا بیان شده است اما دو خدای باستانی بو یان یکی بنام شیوا **Shiva** و دیگری بنام ویشنو **Vishnu** ازهمکاران نزدیك برهمابشمار آمده‌اند اولی خداوند مخرب وبرهم‌زننده ولی‌دومی خدای آباد کننده وسازنده‌میباشد واین تثلیث دراساس وبنیاد دین‌هندوقرار گرفته وهر کدام از این سه خداوند برای خود همسری دارند و این همسران نیز از خداوندان شمرده شده‌اند و برای هریك مجسمه ای و معبدی برپا شده است. تصویر برهما دارای چهار سر و چهار دست میباشد و زن و همسر وی موسوم به سارا سوالی **Sarasvalli** خداوندمؤنث هنرها میباشدو در تصویر خودیك کمانچه در دست گرفته بحالت نواختن است و پای خود را برپشت طاوس گذارده و مانند این است که در عالم هنر بپرواز درآمده واز پرهای زیبای این مرغ رنگ و روی زیبا بخود گرفته‌است. ویشنو خداوندی است که ازمخلوقات‌عالم پاسداری‌میکند و زن وی موسوم به لاکشمی **Lakshmi** در تصویرها نزد شوی خود بر روی تختخواب نشسته ویك افعی‌دارای‌سرهای‌متعدد تخت وی را احاطه نموده‌است. این خداوند گاهی برپشت مرغ عجیب‌الخلقه که دارای سر انسان و منقار عقاب است سوار شده ودر آسمان بگردش میپردازد و این مرغ بنام گارودا **Garuda** نامیده میشود و گاهی برزمین خاکی آمده بشکل ماهی یا لاك پشت تجسم پیدامیکند وبکمك خدایان دیگر با عفریتان میجنگد.

خداوند سوم موسوم بشیوا در خرابکاری و برهم زدن عالم قدرت نامحدود دارد وقضاوت در امور بعهده وی قرار گرفته ودر تصویرها برروی گاو عظیم‌الجثه سوار شده وزن خود موسوم بپارواتی **Parvati** راپهلو گرفته ومیتازد.

پائین‌تر از سه خدای نامبرده خدایان متعدد وبیشمار است وهریك شخصیت جدا گانه ومعبد ومحراب وروحانیان جدا گانه دارند و از میان این خدایان بعضی بزرگ وبعضی کوچك وبرخی آریائی وبرخی دیگر از بومیان هستند و همه نیز با هم آمیخته و تفکیك نژاده‌ی از میان آنان برخاسته و هر کدام نیز مظهر و جلوه‌ای از برهما خداوند کل عالم وخالق لایزال بشمار میروند وشرح از همه‌این خدایان از گنجایش کتاب خارج است وزمین وآسمان وآتش وباد وطوفان وجنگ وصلح وطبابت وامثال آنها هریك را خدائی‌است و بتفصیل‌در کتاب ادواره جورجی دانشمند انگلیسی و در کتاب مصور راجع بمذاهب عالم بقلم نویسندگان مجله لایف امریکا و کتاب فلسفه هندی نگارش شارل مور دانشمند انگلیسی و راجا کریشنان دانشمند هندی واستاد دانشگاه در لندن که سابقاً معاونت نخست وزیر هندوستان را بعهده داشته شرح و توضیح شده و آنچه نقل نمودیم اکثراً از این سه کتاب اقتباس نمودیم.

بعضی از نامهای خدایان هندی از قبیل ویشوه دیوا **Vishvediva** و یا مهادیوا **Mahadiva** بلفظ دیوا اگرمذکر باشند ودیوی **Divi** اگرمؤنث باشند پیوسته است اما راجع بخدایان آریانهای اولیه ویا بومیان هندی هنوز از طریق باستانشناسی‌تحقیقات بعمل نیامده ومعلوم نیست این خدایان چگونه پیداشده‌اند واز مطالعه‌در کتب مقدسه هندی وبالخصوص کتاب ریگ ودا **Rg – veda** میتوان خدایان اولیه آریائی را از دیگران تفکیك وجدا نمود از آنجمله دیوش **Diyus** خداوند آسمان‌وسوریا**Suria**خداوندآفتاب وآگنی**Agni**خدای آتش‌واندرا**Indra** خداوندرعد وبرق واوشاس **Ushas** خدای فجر و میترا یا مهر خدای خورشید درخشنده ووآتا **Vata** یا وایوخداوند باد میباشند واوشاس خدای فجرهختر خدای

آسمان است و خداوند آفتاب نیر در مظاهر و جلوه‌های متعدد نامهای متعدد پیدا کرده و بتوضیح از همه آنان نیازی نیست و اکثر این خدایان آریائی از قبیل اسورا و مهر یا میترا و آکنی یا آذر و وایو یا واتا درایران نیز پرستیده میشدند و زرتشت از میان این خدایان آنچه با یکی‌ازستاره‌ها تطبیق‌میشد ویا ازجلوه‌های این ستازه ها بشمار می آمدند در دین خود پذیرفته اما آنچه با ستاره ها ارتباط نداشته‌اند مانند آندرا بنام دیونامیده ومطروده خود و مخلوق اهریمن‌پنداشته ودر محل خود توضیح خواهیم داد .

پایه وبنیاد دین ومذهب در عهد قدیم

مطالبی که دراین بخش بیان داشتیم ثابت ومسلم میداره که همه ملل‌واقوام جهان درابتدای تمدن‌خود وحتی در دوره‌های ماقبل تاریخ انسانی‌هریك ازستاره‌ها را موجودی جاندار و صاحب روح و عقل و تدبیر میپنداشتند وآنان را پرستش میکرده‌ند واز این پرستش موضوع دین ودینداری در همه عالم پدید آمده و برای اینکه در صحت این عقیده تردید باقی نماند دلیل واضح تر بیان میداریم وآن اینست که همه اقوام و جماعات در عهد قدیم‌هراندازه از حیث نژاد و مسکن از یکدیگردور ومتفاوت وبی‌ارتباط‌بودند همه‌جالفظ ستاره را بمعنی‌خداوند استعمال نموده‌اند وباختصار در زیر نقل مینمائیم :

اولا ـ در میان کلدانیان بشرحی که در محل خود یاد نمودیم لفظ ایل و ایلو Ilu را در معنی ستاره بخداوند اطلاق میکردند و در بالای هر کتیبه و هر گزارشی که بوسیله کاهنان معابد نوشته میشد علامت ستاره را رسم مینموده‌ند و این علامت از نام خداوند حکایت میکرد وبجای بسم الله بکارمیرفت وحتی علامت ستاره را برروی اموال معبد ایشتار در بابل و یا بوسیله داغ برروی گوسفندان و غلامان مربوط بمعبد مزبور نقش مینموده‌ند و این نقش از تعلق اموال بخداوند ویا بمعبد دلالت مینمود و کلمه بابل نام شهر قدیم کلدانیان از دو لفظ باب ـ ایلو بمعنی باب الله ترکیب یافته است .

دوم ـ لفظ الوهیم در تورات ویا الفاظ الله واله درزبان عربی بمعنی خدا از لفظ سامی ایل وایلو بمعنی ستاره اشتقاق یافته است .[۱]

سوم ـ در تمدن قدیم مصریان فرعون پادشاه مصر که دعوی خدائی میکرد وخود را آفتاب در قالب انسانی میپنداشت در احکام و کتیبه ها مهری استعمال مینمود که درآن یك دایره برروی خط افقی باین شکل رسم شده بود و این دائره ازمفهوم ومعنی ستاره بمعنی خداوند و همچنین خط افقی ازسطح زمین حکایت میکرد ونام فرعون درداخل این دائره نوشته میشد .



چهارم ـ در میان اقوام آریائی از ایرانی و هندی و یونانی لفظ دیو و دیوا بمعنی موجودات درخشنده آسمانی برای خداوند استعمال میشد واین لفظرا بر آخر بعضی از نامهای خدایان هندی از قبیل ویشوه دیوا و مها دیوا اضافه میکردند و داریوش کبیر در کتیبه بیستون واژه دیو را بمعنی خداوند بکار برده و در صفحه ۵۰ نقل نمودیم .

اکنون باید دید عقیده بستاره پرستی در دنیای قدیم چگونه پدید آمد و یا چه علل وموجبات در اجتماعات اولیه انسانی مردم را به مینوی بودن آسمان و الوهیت آفتاب وماه وستاره معتقد نمود واز اینجهت راه را باشتباه رفتند وبعبادت صنم و بت پرداختند . دانشمندان اروپائی در اینموضوع بحث فراوان کرده‌اند و بشرحی که درآغاز بخش یاد نمودیم عقاید مختلفه بیان داشته‌اند واکثر آنان معتقد شده‌اند که انسان درابتدای تمدن خود مظاهر وقوای طبیعت در زمین خاکی ویا درآسمان درخشنده را بالاتر و والاتراز خود پنداشته ودر برابر این قوا و مظاهر سرتعظیم فرود آورده وبعبادت آنان پرداخته است . این عقیده برفرض اینکه صحیح باشد ملازمه نخواهد داشت که انسان چنین موجودات آسمانی را خالق وآفریننده

۱ـ رجوع شود بکتاب راگوزن صفحه ۲۳۲ و۲۴۹

۲ـ رجوع شود بکتاب بون ویك صفحه ۱۱

پندارد ویا مفهوم خداوند وخالق را بی‌آنکه رسول و پیغامبری ظهور کرده باشد درخاطر خود خطور دهد .

اما ما عقیده‌داریم که هر گاه دانشمندان غربی‌تاکنون نتوانسته‌اند حقیقت را در اینموضوع دریابند وبعلت‌العلل عقاید دینی در دنیای قدیم واقف شوند ناشی از این است که اختلاف و تفاوت فکر و اندیشه انسانی را در عصر حاضر نسبت بعهد قدیم مورد توجه قرار نداده‌اند واز مطالعه ودقت دراین‌تفاوت واختلاف است که بخوبی میتوانیم حقیقت مطلب را بدست آوریم . انسان در ابتدای تمدن خود وحتی در دوره‌های ماقبل تاریخی وقتی‌آسمان را مینگریست هریك از ستاره‌ها از آنجمله ماه وآفتاب را بهمان حجم وبزرگی تصور میکرد که بچشم خود میدید و این ستاره‌ها در فکر وی عبارت از موجودات بسیار ریز و درخشنده بودند که در آسمان پراکنده شده‌اند وچون خورشید بزرگتر از همه بشکل یك صفحه مسین روشنائی وحرارت بی‌پایان از خود منتشرمیکرد وبا طلوع وغروب و گردش‌منظم وسرمدی خود روزوشب و فصول مختلفه را پدید می‌آورد و تاریکی و ظلمت را از میان میبرد وماه نیز هنگام شب روشنائی نقره فام خود را برآدمیان می‌تابانید و شکل خود را در اوقات معینه تغییرمیداد وبصورت هلال وشب چهارده جلوه گری میکرد ویا انسان در کسوف وخسوف ومحاق وقران ستاره‌ها چون از علل طبیعی وفیزیکی آنها بی‌اطلاع بودهر کدام ازاین ستاره‌ها را جاندار وصاحب عقل‌وتدبیر واز غیرجنس زمین خاکی میپنداشت و همین صفات‌کافی بود که ستاره‌ها را مورد پرستش وعبادت قرار دهد .

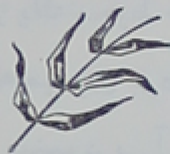
انسان اولیه در تجربیات روزانه بچشم خود میدید که جنبش و حرکت در موجودات دلیل برزنده بودن آنها است وچون آفتاب وماه و ستاره‌ها در جنبش و حرکت بودند از نعمت حیات وزندگی برخوردار میشدند و چون حرکات منظم وسرمدی داشتند صاحب عقل وتدبیر بشمار میرفتند وچون نور وروشنائی بی‌پایان از خود منتشر میکردند از غیرجنس زمین خاکی محسوب‌میشدند وچون‌سرمدی

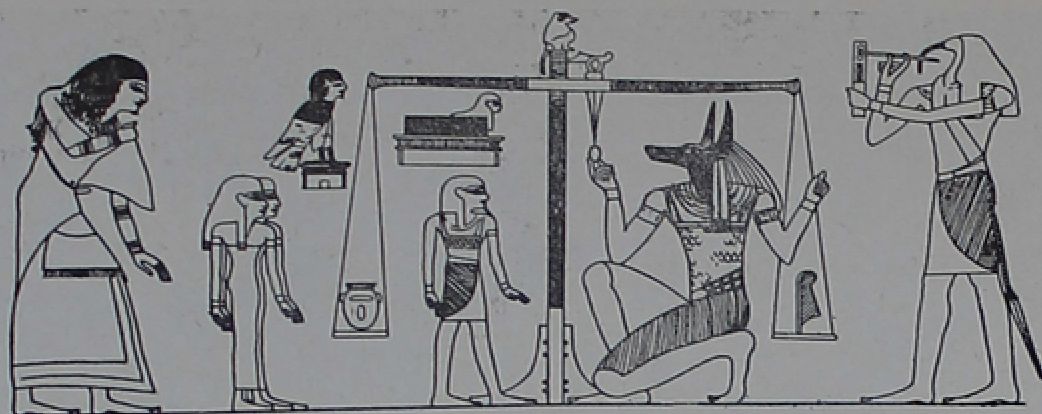
وجاویدان وبی‌مرگ بودند بر آدمی مزیت و برتری داشتند و همه این امور سبب میشد که انسان ستاره ها و ماه و آفتاب را مینوی پنداره و به پرستش و عبادت آنها پردازه و هر کدام را خالق و پرورده گار تصور کند و این خالق را نیز مانند ستاره‌ها متعدد و کثیرپنداره و آسمان رابهشت برین وجایگاه خدایان‌محسوب داره.

اما انسان وقتی در تمدن خود چند مرحله پیش رفت و پرده جهل و نادانی از جلودید گان وی برداشته شد ودرعصری قرار گرفت که بظهور پیغمبران‌منتهی گردید و یا فرضاً از طریق علم و دانش دریافت که هریك ازستاره ها در حجم و بزر گی با زمین خاکی متناسب هستند و یا آفتاب هزاران مرتبه از کرهٔ زمین بزر گتراست واگر کوچکتر جلوه میکند بعلت دوری ازدید انسانی وتابع قاعده معلوم و معین ریاضی است و نور و روشنائی و حرارت در ستاره‌ها و آفتاب انرژی مخصوصی‌است واین‌انرژی خواه‌ازانفجار آتمها وخواه ازشدت درجه حرارت‌حاصل میشود و ستاره‌ها در جنس و ماهیت از زمین خاکی تفاوت ندارند و همه از مواد معدنی وعناصر شیمیائی تر کیب یافته‌اند وهمه نیزتحت قاعده جاذبه عالم ویانفوذ میدان مغناطیسی در فضا می‌چرخند و در این چرخش وحرکات نیز بعقل و تدبیر احتیاج ندارند .

بنا براین انسان‌درابتدای تمدن خود چون ازاینهمه قواعد وقوانین‌فیزیکی وطبیعی و ریاضی بی‌اطلاع بود ودر یك محیط جهل ونادانی میزیست آنچه بچشم ظاهر میدید حقیقت میپنداشت و به مینوی بودن آسمان و جاندار بودن ستاره‌ها معتقد میشد وناچارهمه را پرستش مینمود بی‌آنکه پیغمبرورسول ازجانب‌خداوند واحد ویگانه ظهور نموده باشد وضمناً حوادث واتفاقات طبیعی دیگردر روی‌زمین نیز عقیده وی را در پرستش آسمان و ستاره‌ها تأیید میکرد از آنجمله حیات و زند گی وابسته بوجوه آب بود وآب نیز بشکل باران ازآسمان نازل میشد و ابر وباد وطوفان وهوا ورعد وبرق وروشنائی همه از آسمان بزمین میرسید و انسان را در پرستش آسمان تحت نفوذ قرار میدادند .

اما همه این معتقدات ابتدائی سبب شد که انسان در دوره جاهلیت بسیاری از مجهولات خود را در محیط زندگانی بوسیله همین معتقدات موهوم و بی‌اساس حل وفصل وتعبیر وتفسیر نماید ولو اینکه راه را باشتباه میرفت و گمراه‌تر میشد از آنجمله وقتی از علل امراض وبیماری ومرگ بی‌اطلاع بود هریك را از نفوذ و عمل یك موجود نامرئی ویااز مداخله یك جن وپری ناشی‌میدانست وبرای‌معالجه ودفع آنها باوراد وادعیه وطلسم وجادو متوسل میگردید ویا چون از علل طبیعی وزش باد و طوفان وزمین لرزه و رعد و برق و باران و امثال آنها آگاهی نداشت هر کدام را بعمل ونفوذ یکی ازخدایان آسمانی منتسب می‌ساخت ویا بعبارة اخری انسان در پشت سر هریك ازمجهولات خود یکی از خدایان کثیر وبیشمار آسمانی ویا یکی از اجنه وعفریتها وپریهای نامرئی زمینی را قرارمیداد وهر کدام را نیز بنام مخصوصی می‌نامید واز اینموضوع در محل خود بتفصیل صحبت داشته‌ایم واز تکرار بی‌نیازیم وموضوعی است که در دین زرتشت جلوه بیشتر پیدا کرده است.
منظور ازاین توضیحات این بود که علت‌العلل رواج دین ومذهب درعهد قدیم‌یعنی در زمان قبل‌ازظهور پیغمبران‌را توضیح داده باشیم واکنون میتوانیم راجع بدین وآئین زردشت در ایران باستان به بحث وتحقیق پردازیم.

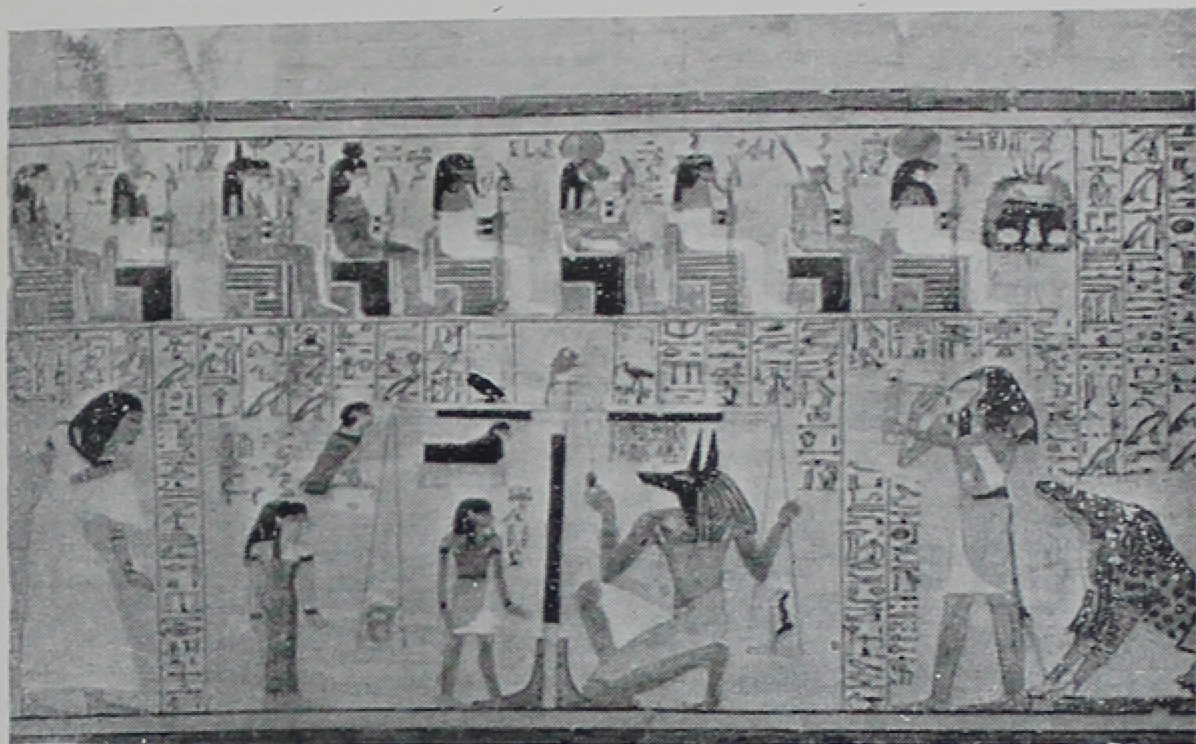




COURTESY OF THE METROPOLITAN MUSEUM OF ART

Balance used to weigh the heart in the judgment of the dead. Anubis, the jackal-headed God of the Dead, adjusts the scales on which the heart of the deceased (on extreme left) is being weighed against right and truth, symbolized by the feather. Thoth, the Ibis-headed God of Learning, stands ready with scribe's palette and brush to write down the verdict. (28th Dynasty)

۲٤ـ کتیبه محاکمه روح مرده در عالم برزخ از مصر قدیم در موزه بریتانیا مربوط بدو هزار سال ق.م.
نقل از کتاب بون ویك . تفسیر در صفحه ۳۱۹ .



۲۴ مکرر- کتیبه کامل ازجلسه محاکمه روح مرده مصری درعالم برزخ مربوط بدوهزار سال ق.م. درموزه بریتانیا. نقل از کتاب ا. و. جیمس. تفسیر درصفحه ۳۱۹.



35 The Sky-goddess Nut, supported by the Air-god Shu. Papyrus from Deir el-Bahri. 10th century BC. (*See p.* 85)

۲۵ـ تصویر سه خداوند آسمان وهوا و زمین درمصرقدیم . کتیبه درموزه بریتانیا.
نقل‌از کتاب ا. و. جیمس. تفسیر درصفحه ۳۲۱.



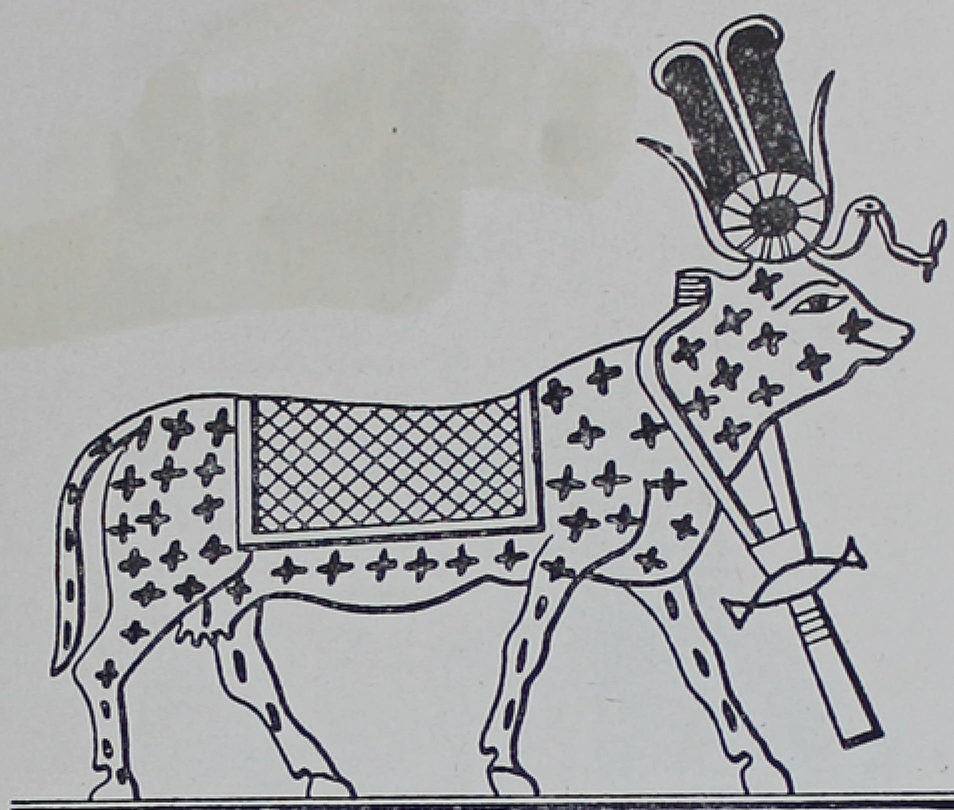
۲۶ـ کتیبه آخنوتون فرعون مصر زیرپرتو آفتاب درموزه لوور پاریس مربوط سده چهاردهم ق.م. نقل‌ازکتاب ایسترن . تفسیر درصفحه ۳۲۴ .



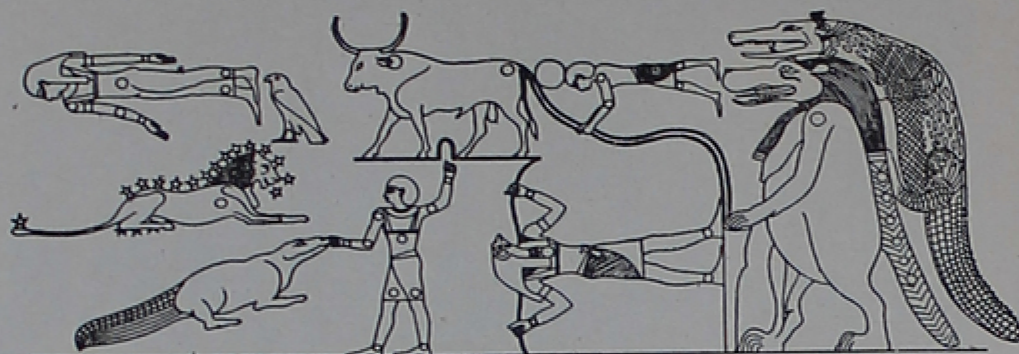
COURTESY OF THE METROPOLITAN MUSEUM OF ART

The Hawk-God Horus with figure of King Nectanebos. (30th Dynasty)

۲۷ ـ هیکل هروس خداوند مصرقدیم بشکل‌عقاب ازموزه اوور . نقل از کتاب بون ویك .
تفسیر درصفحه ۳۲۷.



۲۷ مکرر - تصویر هاتور دختر خداوند آفتاب درهیکل گاو ماده ازموزه لوور .
تفسیر درصفحه ۳۲۸ .



COURTESY OF THE METROPOLITAN MUSEUM OF ART

Chart of the stars in the region of the North Pole. The sky was considered the abode of the Gods and certain mythical creatures, who were given definite places in the heavens, as here indicated by stars and circles on the figures. (19th Dynasty)

۲۸ـ نقشه ستاره های قطبی بشکل حیوانات از مصرقدیم. کتیبه درموزه بریتانیا . نقل‌از کتاب بون ویك . تفسیر درصفحه ۳۲۹ .



۲۹ ـ کتیبه شاماش خداوند آفتاب در بابل از موزه بریتانیا . نقل از کتاب راگوزن .
تفسیر درصفحه ۳۴۲ .



۳۰ـ پادشاه بابل وتصویر آفتاب وماه وستاره دربالای آن کتیبه درموزه لور پاریس. نقل‌از کتاب ایمار. تفسیر درصفحه ۳۴۲ .



۳۱ـ مهر تودال چهارم پادشاه هاطی در موزه بریتانیا مربوط بسده هفدهم ق.م. نقل از کتاب سرام . تفسیر درصفحه۳٤۸ .

بخش یازدهم

دین و آئین زرتشت

اوستا شناسی در کشورهای اروپائی

تحقیق از دین و آئین زرتشت گرچه در ظاهر با عقاید مذهبی ایرانیان در عهد باستان مربوط است اما درحقیقت با فرهنگ وادبیات وسنن واخلاق و عادات ملی ایرانی بیشتر سر و کار دارد. زرتشت پیش از آنکه در دین قدیمتر ایرانی اصلاحاتی پدید آورد نسبت بتاریخ وفرهنگ واستقلال وتمامیت وطن خودخدمات گرانبها انجام داده است. اوستا کتاب زرتشت در درجهٔ اول مشتمل برتاریخ‌ایران باستان ودردرجه دوم برجغرافیای قدیم‌ایران ودرمرتبه سوم براحساسات وعواطف نژادی‌وملی‌ومبارزه وجانبازی‌است که‌وی‌درحفظ وطن‌خودبکاربرده وبالاخره‌درشهر بلخ بدست یکمرد تورانی بشهادت رسیده است وموضوع دین و مذهب زرتشت در درجه آخر قرار گرفته است.

ایرانی اگر شاعر محبوب خود فردوسی را از جان و دل دوست میدارد نه تنها بعلت اشعار نغز و دلکشی است که در شاهنامه سروده است بلکه در قسمت عمده ناشی از این است که تاریخ تمدن قدیم ایران و نام دلاوران و پهلوانان ایران باستان را زنده وجاویدان ساخته است اما این شاعر سخن پرور باید دید حماسه‌ها و داستان های شاهنامه را از کدام منبع و مستند اقتباس کرده است. تردید نیست اساس واصول مطالب را فردوسی از کتاب زرتشت الهام گرفته است وشاید خودوی

نیز تحت تأثیرعواطف واحساسات وطن پرستانهٔ زرتشت قرار گرفته است .

زمانی که اوستا بوسیلهٔ دانشمندان ایرانشناس اروپائی بدست آمد و متون آن ازپهلوی ساسانیویابکمك سانسکریت از زبان اصلی اوستا بوسیله دانشمندان مزبور ترجمه شد واضح و روشن گردید که فردوسی در تنظیم شاهنامه خود یك نسخه از زند اوستا را در اختیار داشته و کتاب خود را از روی مطالب آن برشته نظم درآورده است اما زرتشت نه یکتاپرست ونه ثنوی مذهب بود بلکه مانند همه اقوام و ملل زمان خود خدایان متعدد را میپرستید و این خدایان را نیز از آسمان واز ستاره‌ها انتخاب کرده بود ولی پس از انقراض ساسانیان وقتی دین اسلام در ایران رواج یافت و برای همه واضح وروشن گردید که خداوند و خالق عالم فقط یکی است وعقیده برتعدد خدایان باطل وبی‌ارج وارزش میباشد روحانیان زرتشتی و کسانی که دین دو هزار سال قبل ایران را در فکر خود میپرورانیدند در صدد برآمدند زرتشت را در ردیف موسی وعیسی و محمد قرار دهند و براثر این قبیل افکار کتاب‌های چندی بفارسی در کشور ما انتشار پیدا کرد واز این کتابها آنچه بزمان‌حاضرمانزدیکتراست کتاب‌فروغ مزدیسنی بقلم کیخسرو شاهرخ کرمانی و کتاب‌ادبیات مزدیسنا و گاتهابقلم‌ابراهیم‌پورداود استاد ادبیات دردانشگاه تهران میباشدونویسنده‌هردو کتاب‌مزبورزرتشت رادرجرگه‌پیغامبران‌دانسته واهورمزدا راباخدای‌واحد متعال‌تطبیق کرده‌اند وما درابرازچنین‌عقیده ازجانب‌این‌دونویسنده نیز کوچکترین‌ایراد واعتراض‌نداریم‌زیرا هر کس‌وهرمحقق دربیان‌عقاید شخصی خود آزاد است و در این عقیده و اقدام از حق خود استفاده کرده‌اند اما ابراهیم پورداود کتاب‌های خود رابصورت ترجمه متون‌اوستا انتشارداده‌است . بدیهی است هر گاه وی دراین کتابهابترجمه صحیح‌جزوات اوستاپرداخته بود ودراصل مطالب زرتشت دخل وتصرف نمیکرد باز هم در بیان عقاید شخصی و یا تفسیر اوستا بهر نحو مقتضی میدانست آزاد بود و ضمناً نسبت بفرهنگ و ادبیات ایرانی خدمات بسزائی انجام میداد ولی متأسفانه نویسنده مزبور در کتابهای خود از قاعده

اصلی ترجمه که در درجه اول حفظ شخصیت اصل کتاب است خارج شده و بعضی مطالب آن را چنان تغییر داده که خواننده بجای اطلاع از افکار زرتشت تحت تأثیر عقاید شخصی مترجم قرار میگیرد و ناچار میشود زرتشت را بر خلاف مندرجات اوستا یك رسول موحد و یکتا پرست پندارد و محض مثال موضوعی را نقل میکنیم.

در اوستا و بالخصوص در یشتها و خورده اوستا لفظ یزدان و ایزد لااقل در یکصد مورد تکرارشده وبدیهی است این لفظ در زبان فارسی کنونی ویا درپهلوی ساسانی وزبان اصلی اوستا درردیف لفظ بغ و Bagha بمعنی خداوند استعمال شده وحتی خود پورداود نیز در دیباچه کتاب بجای بسم‌الله جمله (بنام یزدان بخشنده) بکار برده واز اینجهت واضح وروشن‌است که مهر، ناهید، آذر، تشتر، وایو، ارت، واناتت وامثال آنها در جرگه خدایان دیگر زرتشت قرار گرفته‌اند واین خدایان دراوستامانند اهورا بلفظ ایزد ویزدان و گاهی‌بنام بغ بمعنی خداوند نامیده‌شده‌اند اماابراهیم‌پورداود‌نه‌تنهادرمقدمه کتاب خودتوضیح‌داده که‌لفظ‌ایزد ویزدان‌دراوستا بمعنی‌فرشته‌است نه خداوند بلکه درمتن‌ترجمه نیزواژه‌های‌بغ ویزدان وایزد ویزد را بلفظ فرشته تبدیل کرده و فقط اهورمزدا را از دیگر خدایان زرتشت تفاوت گذارده‌خداوند نامیده است واین‌امرسبب شده که هرخواننده ناچار معتقد میشود هرمزدخدای‌واحدزرتشت وبقیه‌خدایان‌وایزدان‌ازفرشته گان وی‌هستند. بدیهی‌است هر گاه چنین رویه فرضاً در ترجمه کتاب ودا ویا کتاب مراسم دینی مصریان‌معمول میشد یعنی فقط اوزیریس خداوند آفتاب و برهما خدای بزرگ هندیان بلفظ خداوند وباقی خدایان بعبارت فرشته ترجمه میشدند ناچار آفتاب پرستان مصرقدیم ویا بت پرستان هندی نیزاز یکتاپرستان شمرده میشدند وحال‌اینکه ازدانشمندان اوستا شناس اروپائی گرچه بعضی ازآنان زرتشت را موحد ویکتاپرست‌پنداشته‌اند اما درترجمه اوستا برخی از قبیل دهارلزدانشمند فرانسوی لفظ ایزد وبغ رابدون ترجمه عیناً نقل کرده‌اند و برخی دیگر مانند دارمستتر **Darmsteter** دانشمند

دیگر فرانسوی دو لفظ نامبرده را همه جا به واژه **Dieu** و خداوند ترجمه کرده است .

بنا براین و دلائل دیگری که در محل خود نقل خواهیم نمود بعقیده ما ترجمه‌های فارسی ابراهیم پورداود از جزوات اوستا بی‌اعتبار است واز مراجعه به آنها نمیتوان عقاید زرتشت را بدست آورد اما در کشورعزیزما ترجمه های مزبور وقتی‌انتشارپیدا کرده که اکثرروشن‌فکران ومحققان‌ایرانی‌برای‌اطلاع‌ازمندرجات کتاب زرتشت شوق وذوق فراوان یافته بودند و این ترجمه‌ها درعصرحاضر نیز در دانشگاه‌های ایران مورد مراجعه استادان و دانشجویان و طلاب قرار گرفته و از مطالعه دراین ترجمه‌ها نه تنها حقیقت درباره عقاید وافکار زرتشت و دین ایرانیان باستان مخفی ومکتوم میماند بلکه مشکلاتی درتفسیراوستا پدید میشود که همه لاینحل میگرددوضمناً ازتوسعه وپیشرفت فرهنگ ایرانی‌وادبیات فارسی درقسمت اوستاشناسی باز می‌دارد وازاینجهت است که واجب دیدیم درتوضیح از این‌موضوع بتفصیل پردازیم و ضمناً علاقه جوانان و روشن فکران ایرانی را برای مراجعه و مطالعه درترجمه‌های اوستا بزبانهای اروپائی‌افزون سازیم وبه‌این وسیله‌امیدواریم محققان ارجمند ایرانی در ترجمه متون اوستا بفارسی از زبانهای اروپائی همت گمارند وبترجمه‌های ناقص ومخدوش ابراهیم پورداود اکتفا ننمایند .

ازآنچه در بخش دهم نقل نمودیم واضح گردید که اکثر اقوام وملل قدیم هر کدام در طول تاریخ تمدن خود آثار مکتوب و یا مجموعه ای بشکل کتاب مشتمل برقوانین وعادات و دین و آئین خود بیاد گار گذارده‌اند از آنجمله تورات از قوم یهود ، کتاب مراسم دینی از مصر قدیم ، دو کتابخانه بابل و نینوا از کلدانیان وآشوریان ، کتاب ودا و قانون مانو و کتابهای بودا از هند ، کتاب های کنفوسیوس ودیگر حکمای چینی از چین قدیم ، کتب تاریخ و حکمت از یونان و بالاخره مجموعه قوانین ژوستینین **Justinien** و اولپین **Ulpien** و گایوس **Gaius** وامثال آنها از رومیان قدیم باقی مانده است اما ازایرانیان باستان که در

مدت چند سده دنیای متمدن قدیم را تحت سلطه واختیار خودشان اداره نموده‌اند براثر حوادث ناگوار تاریخی از قبیل حمله اسکندر، عرب ، مغول بغیر ازجزوات اوستا آثار مکتوب دیگر بشکل کتاب در دست نیست ولی خوشبختانه مندرجات این کتاب بقدری دلکش و برای ایرانی ارزنده و نفیس است که هرچه در تمجید آن نگاشته شود حق مطلب ادا نخواهد شد ومطالعه آن برای هر ایرانی واجب و ضرور می‌باشد . اصل وریشه اکثر لغات وواژه‌های فارسی از مراجعه به این کتاب بدست می‌آید . شانزده کشور ایرانی نشین در عهد باستان ونام ومشخصات شهرها و کوه‌ها ورودها و دریاها درآن یاد شده همچنین سرگذشت مهاجرت ایرانیان و تاریخ پادشاهان ایران باستان راجع بقبل از زمان کوروش بزرگ در آن شرح وتوضیح شده است واز اینجهت میتوان گفت اوستا نه تنها یك کتاب جغرافیا و تاریخ ایران‌باستان بشمارمیرود بلکه بمنزله سند مالکیت ایرانی‌دراین۱۶ کشور محسوب میشود .

اما ایرانی از وجود چنین کتاب ارزنده ونفیس تا اواخرسده نوزدهم‌میلادی بی‌خبر وبی‌اطلاع بود وفقط محققان اروپائی از دویست سال قبل از زمان کنونی و حاضر ما در صدد برآمدند کتاب زردشت را بدست آوردند و بترجمه آن همت گمارند وازاینجهت نخست بکشورعزیزما یعنی‌به وطن وزاد وبوم زرتشت‌مسافرت کردند وبجستجوی گمشده ایرانی پرداختند واثری ازآن نه در مراکز علمی و فرهنگی آن روزی ایران ونه درنزد زرتشتیان ساکن‌ایران بدست نیاوردند ناچار رنج سفربهندوستان‌را برخود هموار کردند وبالاخره ازمعابد پارسیان این‌سرزمین بچند نسخه ازاوستا دست یافتند و همراه خود بکشورهای اروپائی بارمغان بردند اما ترجمه این نسخ از زبان پهلوی ویا از سانسکریت و زبان اصلی اوستائی کاری بس سخت و دشوار بود ومجاهدت و سعی و کوشش فراوان لازم داشت و عده‌ای از دانشمندان فرانسوی وسپس آلمانی وانگلیسی دراین امرپیشقدم شدند ودرزحمات خود بجائی رسیدند که ترجمه ها و تفسیر های متعدد در زبانهای اروپائی پدید

آورده‌ند واز این ترجمه‌ها وکار و کوشش ومشقات دانشمندان ارجمند اروپائی است که ایرانی درعصرحاضر میتواند از این ترجمه‌ها بهره‌مند شود وفرهنگ وادبیات وتاریخ خود را درآینده با رونق‌ترسازد. اکنون باید از تاریخچه اکتشاف اوستا وترجمه آن توضیح دهیم.

تاریخچه اکتشاف اوستا وترجمه آن بزبانهای اروپائی

دارمستتر دانشمند فرانسوی در نیمه دوم سده نوزدهم میلادی لااقل مدت بیست سال از عمر خود را برای تحقیق و تتبع در متون اوستا و تحصیل زبان فارسی کنونی، زبان پهلوی ساسانی وزبان اصلی اوستا وسانسکریت صرف کرده و بترجمه وتفسیر جزوات مختلف این کتاب پرارج وارزش ایرانی در سه جلد کلان آن هم بدو زبان فرانسه و انگلیسی توفیق یافته و در مقدمه جلد اول آن بفرانسه تاریخچه مختصر از اکتشاف اوستا را تا زمان خود توضیح داده و ما ترجمه این قسمت را در زیر برای اطلاع خوانندگان گرامی باختصار نقل مینمائیم.

« نویسندگان یونانی در کتاب‌های خود مدت ده سده از ۴۵۰ ق. م. تا ۴۵۰ بعد ازمیلاد راجع باوستا کتاب زرتشت اطلاعات مفیدی‌بیان داشته‌اند وتئوپومپوس Théopompus در کتاب ایزیس و اوزیریس از مذهب ثنوی پارسیان توضیحات داده اما این مذهب پس از حمله اسکندر مقدونی در ایران بفراموشی سپرده شد ودر سلطنت ساسانیان از نو رونق گرفت وپس از اسلام مجدداً متروك گردید تا در سالهای اخیر بعضی سیاحان اروپائی در ملاقات خودشان با پارسیهای ایران و هندوستان از اوستا ارمغان ارزنده و سودمند باروپا آورده‌ند از آنجمله توماس‌هاید Thomas Hide شرق شناس انگلیسی در سال ۱۷۰۰ میلادی راجع بدین وآیین پارسیان بتحقیق پرداخت ودرباره آن کتابی منتشر نمود و در این کتاب بعضی از متون‌اوستا را درج کرد ویادآور شد که‌باید از آثار باقیمانده ازاین کتاب‌تجسسات بیشتر بعمل آید وبالاخره ازمطالعه درآرداویرا ونامه که ازپهلوی بفارسی ترجمه شده وهمچنین از فرهنگ جهانگیری که در سال ۱۶۰۹ میلادی بدستور جهانگیر

شاه نگاشته شده اطلاعات بیشتری بدست آمد و در آرداویرا ونامـه تفصیل رفتن آرداویراو به آسمان و گردش دربهشت وجهنم نگاشته شده وبنام نزول آرداویراو در دوزخ نامیده شده است .

اما هیجده سال بعد جرج بورشه George Burcher یك تاجر انگلیسی‌در شهر سورات هند توانست یك نسخه از وندیداد ساده زرتشت را بدست آورد و در سال ۱۷۲۳ میلادی بدانشگاه اکسفورد‌انگلستان‌تقدیم‌نمود وچند سال‌بعد فرایزر Frazer از اهل اسکاتلند بمأموریت هندوستان رفت ودر آنجا با پارسی‌های سورات معاشرت نمود و در این معاشرت با زحمات مواجه شد زیرا دستورهای پـارسی از ملاقات با وی دوری مـی‌جستند و بهر نحو بود توانست دو نسخه خطی دیگر از وندیداد را خریداری وهمراه خود بانگلستان ببرد .

اما آنـکتیل دوپرون Anquetil Duperron جوان‌پرشوق‌وشورفرانسوی در سال ۱۷۵٤ میلادی وقتی در سن بیست سالگی در مدرسه السنۀ شرقیه پاریس تحصیل میکرد چند کپیه از عکس کتاب وندیداد اکسفورد نزد پرفسورلورو را Leroux ملاحظه کرد وتصمیم گرفت بهندوستان مسافرت نماید و نسخه کامل از این کتاب را بدست آورد وبترجمه آن اقدام کند وبهمین منظور بعنوان یك‌سرباز ساده نزد کمپانی انگلیسی هند نام‌نویسی نمود ودرسال ۱۷۵۵ میلادی باین کشور مسافرت کرد وپس از سه سال کوشش توانست خـود را بشهر سورات Surat هند رساند ودر این شهرراجع بکتاب زرتشت بتحقیق وتجسس پردازد . در ابتدای‌امر بسرنوشت فرایزر Frazer دوچار شد باین معنی که از طرف پارسی‌ها درمعاشرت وآشنائی با وی استقبال بعمل نیامد اما درآن زمان میان پارسیان هند راجع‌باینـکه بستن پارچه موسوم به پنام Penam حین مراسم دینی ونماز در برابر دهان واجب است یا نه اختلاف رخ داده بود ودر این اختلاف روحانیان زردشتی سورات دودسته شده بودند. وی‌حاضرشد اطلاعات لازم را به‌آنکتیل‌بدهد بشرط اینکه ازپشتیبانی فرانسوی‌ها برخوردار شود و آنـکتیل از این راه توانست در سال ۱۷۶۱ میلادی

نسخه‌های متعدد خطی از جزوات مختلفه اوستا را بدست آورد وهندوستان راترك گوید و قبلا باکسفورد رفت و نسخه های وندیداد را با نسخه خطی اوستا در اکسفورد تطبیق کرد ووقتی منطبق دید بفرانسه آمد واین نسخه‌هارا درسال ۱۷۶۲ میلادی بکتابخانه شاهی پاریس هدیه نمود و مشتمل بر ۱۸۰ عدد جزوه خطی پهلوی‌زند اوستا وسانسکریت بود وسپس مدت ده سال برای ترجمه‌آن صرف‌وقت کرد ودر سال ۱۷۷۱ میلادی در سه جلد انتشار داد.

«انتشار کتاب‌های آنکتیل دوپرون از ترجمه اوستا درفرانسه و انگلستان میان دانشمندان هیجانی پدید آورد و بیشتر از همه در انگلستان مورد حمله و انتقاد قرار گرفت و نخست ویلیام جونس **William Jones** در مقالات خود از راه اعتراض یادآور شد که (آنکتیل دوپرون فریب خورده است ومعقول نیست‌یك قانونگزار بنام زرتشت این قبیل موهومات نوشته باشد. مندرجات این کتاب‌ها‌ن بدهان رسیده و کتاب اصلی‌زرتشت نیست. دعای زور می‌خوانند وبرای آن یشتی تهیه میکنند. برسم دردست میگیرند یشت مینویسند وحال اینکه زور **Zaor** یك نوشیدنی است و برسم هم درخت است ممکن نیست زرتشت چنین مقررات وضع کرده‌باشد. این موضوعات را به وی‌نسبت داده‌اند وشما را تحقیر کرده‌اند. چرا باید جملاتی گفته شود که یك بانووقتی‌به زبان‌آورداز‌خجالت سرخ‌شود. مقصود از دنبال اینموضوع چه بود. برای اینکه بفهمانید زبان فارسی یاد گرفته‌اید. فرض کنید این همه قوانین که بزرتشت نسبت داده‌اید واقعاً از وی باشد از دانستن‌آنها چه فایده حاصل است. اروپای متمدن بچنین زند اوستا احتیاج ندارد. خواسته‌اید بگوئید دو زبان باستانی که اروپائیان نمیدانند شما تعلیم یافته‌اید زبان باید ارزش معنوی داشته باشد. یاد گرفتن این همه جملات و کلمات زننده و خشن و ناجور چه بهره دارد. شما در اوستا کلمه دین رابمعنی مذهب و قانون ترجمه کرده‌اند و حال اینکه این کلمه عربی است و غیرممکن است در اوستا استعمال شده باشد. شما از دستور داراب آنچه شنیده‌اید نقل کرده‌اید. این مرد بایستی

زبان‌ملت خود را آشنابوده‌باشد اماچون‌کلمات عربی‌ازقبیل‌دنیا ، آخرت ، دوعالم ، ملك Malik ، زمان ، غنم ، دم ، سنه ، اب ، ام ، اول، شمس وغیره را بنام واژه‌های فارسی‌نقل نموده‌اید یا باید گفت دستور داراب مرد فریب‌کاربود وشما را فریب‌داده ویا شما خوانند گان را فریب داده‌اید . بنا براین‌معلوماتی را که ادعا کرده‌ایدفاقد هستید ویا این معلومات تماماً موهومات است).

«ریکاردسون Richardson ازاعتراضات ویلیام‌جونس‌جانبداری کرد وباین اعتراضات جنبه استدلالی داد ویادآور شد که زبان عربی قبل از سده هفتم میلادی در زبان فارسی نفوذ نداشت . منیه Menier درآلمان اعتراضات جونس را تصدیق نمود و اضافه کرد که ممکن نیست اینهمه کلمات عربی از حیوانات و درختان و انسانها وعفریتها درزند اوستا وارده‌شده باشد . کدام یونانی از هوم وجمشیدصحبت کرده است .

«اما کلیکر Kleiker در آلمان از ترجمه‌های آنکتیل دوپرون پشتیبانی کرد و کتاب وی را درسال ۱۷۷۶میلادی به‌آلمانی‌ترجمه نمود واز صحت ودرستی آن‌دفاع کرد و توضیح داد که در زند اوستا کلمات عربی نیست بلکه اساساً زبان پهلوی که از حیث تاریخ مؤخر از زند است با کلمات سامی آمیخته است و این کلمات عربی نیستندبلکه‌آرامی میباشند وارتباط زبان فارسی قدیم با آرامی‌مسلم است . پس از این زمان موضوع اوستاشناسی دراروپا طرفدارانی پیدا نمود ودراین باره کتابهائی منتشرشد ازآنجمله کتاب سیلوستردسی‌سی Silvester de sasy در سال ۱۷۹۳ در پاریس انتشار یافت و در این کتاب راجع ببعضی از متون اوستای آنکتیل توضیحات داده و از مسکوکات پهلوی ساسانی نقل کرده و قید شده که زبان پهلوی در زمان ساسانیان زبان درباری بود واردشیر بابکان از این زبان‌تشویق کرده‌ودین زرتشت را رواج داد .

«درسال ۱۸۱۹ میلادی ارسکین Erskine در کتاب خود اظها نظر نمود که زند یك لهجه از سانسکریت است و از هند در پارس وارد شده و زبان مغها

میباشد. بهلم Bohlem در سال ۱۸۳۱ توضیح داد که زبان اوستا یك رشته از سانسکریت میباشد. بنا بر این پس از کتاب های آنکتیل دوپرون بتدریج معلوم گردید میان زبان اوستا و سانسکریت ارتباط نزدیك وجود دارد و آنکتیل نیز ترجمه اوستا را از پارسی‌ها شنیده و درس استاد را نقل کرده است. در سال ۱۸۲۵ میلادی بورنف Burnouf معتقد شد که پارسی ها اگر بزبان پهلوی آشنا بودند از سانسکریت اطلاع نداشتند واوستا را باید بکمك سانسکریت فهمید و ترجمه کرد و بالاخره بورنف در میان نسخه های خطی اوستا که بوسیله آنکتیل بدست آمده بود یك نسخه بزبان قدیمتر پیدا کرد و این نسخه از سانسکریت یسنا بود ودر پنج سده قبل بوسیله یك دستور پارسی ترجمه شده است. بورنف درسال ۱۸۵۲ میلادی فوت نمود ودراین زمان کتابهای وستر گارد دانمارکی Wester Gaard واشپیگل آلمانی Spigel منتشر گردید و وستر گارد وقتی از مسافرت هندوستان مراجعت کرد وبا گبرهای پارسی معاشرت کرد متن کتاب بندهشت را انتشار داد واختلافاتی که درنسخه‌های اوستا در کپنهاك واکسفورد و پاریس بود روشن نمود ومجموعه‌کامل از متون اوستا را منتشر کرد و در همان زمان کتاب اشپیگل نیز بچاپ رسید و در آن قسمت وندیداد ساده از یشتها و خورده اوستا جدا شده است. اشپیگل بضمیمه این کتاب ترجمه‌کامل از اوستا را با یك دستورزبان فارسی‌انتشار داد وجیمس یوستی Justi فرهنگ کامل از زبان زند اوستا بضمیمه قواعد قرامری زند را با توضیحاتی منتشر ساخت و بوپ Bopp باستناد نوشته های بورنف راجع به اوستا توضیحات مفید داد.

در موازات اوستا شناسی تحقیقات دانشمندان دیگر راجع به ودا Vaida کتاب مقدس هندوها انتشار یافت و این دانشمندان توجه یافتند که میان ودا با اوستا از حیث زبان ارتباط نزدیك وجود دارد. آقای وست West مدت بیست‌سال در شهربمبئی بسمت مهندسی انجام خدمت میکرد ودراین مدت توانست لهجه‌های بومی هندی وسانسکریت وپارسی وعربی را تعلیم یابد ودرسال ۱۸۷۱ میلادی یك

نسخه از مینوخرد را بچاپ برساند و بتدریج بر تعداد کتابها و تحقیقات در زمینه اوستا شناسی افزوده شد و متودهای مختلف در این باره معلوم و معین گردید و امروزه برای ترجمه صحیح اوستا تنها دانستن سانسکریت کافی نیست بلکه اطلاعات بیشتری لازم است ودر پانزده سال اخیر اوستا شناسی در ردیف ودا شناسی اهمیت شایان پیدا کرده است و آقای روت Roth در هردو مکتب یعنی در ودا شناسی و اوستا شناسی وارد بود و گلدنر Geldner شاگرد آقای روت نیز در این زمینه تحقیقات ارزنده نموده است .

این بود خلاصه‌ای از تاریخچه اوستاشناسی تازمان دارمستر دانشمند ارجمند فرانسوی و کتاب وی بفرانسه در سال ۱۸۹۲ میلادی در پاریس در سه جلد کلان بچاپ رسیده وترجمه انگلیسی اوستا بقلم همان دانشمند یکسال پس از فوت وی در سال ۱۸۹۵ تحت نظر پرفسور وست West وبا مقدمه این دانشمند انتشار یافته است.[۱] دیباچه کتاب دارمستر مفصل است و ما بطور خلاصه نقل نمودیم وضمناً در این مقدمه توضیح داده که مدت بیست سال در تحقیق از متون اوستا صرف وقت نموده وچندمرتبه بهندوستان وایران مسافرت کرده واز گوشه و کنار یزد بوسیله یك هیربد پارسی نسخه‌های متعدد از اوستا بدست آورده و با نسخ دیگر در اروپا تطبیق نموده ودر ترجمه اوستا توفیق یافته است .

در تکمیل تاریخچه مزبور مناسب خواهد بود قسمتی از توضیحات دهارلز De Harlez دانشمند دیگررا از پایان گفتار وی در اینخصوص نقل نمائیم و این دانشمند درصفحه ۴۹ مقدمه کتاب خود چنین مینویسد :

« شاردن Chardin یك تاجر وبازرگان فرانسوی در اصفهان تجارتخانه تأسیس نمود وضمناً کارشناسی جواهرات سلطنتی شاه ایران را بعهده داشت و با پارسیان گبرآباد Geberhabad طرح دوستی ریخت و با آنان معاشرت کرده .

۱ـ کتابهای دارمستتر در ترجمه جزوات اوستابفرانسه یابانگلیسی نایاب است ودر کتابخانه موزه بریتانیا تحت شماره ۱۵۰۱۱ـ۲ و۱۷۱۲ـ۲ بایگانی است .

بعضی از پارسی‌ها چند نسخه‌از کتاب زرتشت را برای فروش بروی پیشنهادنمودند و چون قیمت گزاف مطالبه میکردند از معامله منصرف شد اما نخستین اوستای کاملتر را اروپا از دست آنکتیل دوپرون دریافت نمود. این دانشمند بی باك در مراجعت از سفر هند نسخه‌های خطی متعدد از کتاب مقدس را بوطن خود همراه آورد. بعضی ازاین نسخ بدون ترجمه وبرخی‌بخط پهلوی باترجمه فارسی و کتابها ورسالات از قبیل بندهش ومجموعه روایات وغیرآنها را نیزهمراه داشت. درهمان زمان یك تاجر انگلیسی موسوم به دو گیز **De Guise** نسخه‌های متعدد دیگر را همراه خود از هندوستان بارمغان آورد و بکتابخانه هند در لندن تحویل داد. راسك **Rask** در تجسسات وتحقیقات خود در شهربمبئی توانست نسخه‌های‌ارزنده کثیر از اوستا وزند را بدست آورد و کپنهاك پایتخت دانمارك را در داشتن نسخ اوستاغنی‌ترین شهرها سازد اما هو گ **Haug** دانشمند آلمانی در مدت اقامت‌خود در شهر پونه هندوستان توانست با پارسیان این شهر معاشرت کند و دوستی آنان را نسبت بخود جلب نماید واز این راه نه تنها اطلاعات و معلومات تازه تر کسب نمود بلکه کتاب‌های خطی از جزوات اوستا را جمع‌آوری کرد و همراه خود به آلمان برد واین نسخه ها اکثراً بسانسکریت با ترجمه پهلوی و گاهی به پهلوی با ترجمه فارسی است و کتاب نیرنگستان و بعضی کتب دیگر در جزوآنها دیده میشود واین‌نسخ خطی را تا آخرعمر نزد خود نگاه داشت ودولت پس ازفوت وی از ورثه او خریداری کرد ودریادداشت‌های خود یادآور شد که نتوانسته است همه مندرجاب این نسخ را مطالعه وبررسی نماید.

«بنابراین شهرهای پاریس، لندن، کپنهاك ومونیخ امروز از مراکزمهم در نگاهداری نسخ خطی اوستا بشمار میرود و نسخه‌های ارزنده دیگر در شهرهای اکسفورد، کمبریج و کانتربوری موجود است. این نسخ بعضی از ایران و برخی از هند بدست آمده و آنچه از ایران بدست رسیده مرتب تر است و نسخه های هندی مانندابن است که همه ازروی‌نسخه واحدی نگاشته شده واین همان‌نسخه‌ای

است که پارسی‌ها در هنگام تبعید یا مهاجرت همراه خود از ایران داشتند .

توضیحات دهارلز دانشمندی فرانسوی راجع باوستا شناسی و متون اوستا مفصل است ونقل از همه از گنجایش کتات بیرون است واین دانشمند ضمناً توضیح داده که نسخ اوستا چگونه بوسیله دانشمندان فهرست بندی و تطبیق شده و نسخ قدیمتر وصحیح تر معلوم ومعین و گلچین گشته ویا چگونه جزوات و متون کامل آن در یکجا و یا جدا گانه بوسیله امثال اشپیگل ، هو گ ، راسك ، گلدنروسٹ چاپ وانتشار یافته است .

این بود تاریخچه اوستا شناسی در کشورهای اروپائی تا اواخر سده نوزدهم میلادی واز آن زمان تا عصر حاضر که درحدود هفتاد سال گذشته دانشمندان‌متعدد و کثیر اروپائی دیگر تحقیقات دررشته‌های مختلف اوستا شناسی راکاملتر ساخته‌اند وازاین‌راه درپیشرفت وتوسعه فرهنگ زبان فارسی کوشش‌فراوان مبذول داشته‌اند ازآنجمله وست **West** دانشمند انگلیسی‌ترجمه کتاب پنجم وهفتم وهشتم دینکرد را بانگلیسی انتشار داد و گلدنر آلمانی ویسپرد و خرده اوستا را بآلمانی تبدیل نمود و کریستیان‌بارتولومه**Christian Bartholomae** ترجمه گاتها را بآلمانی در سال ۱۹۰۵ خاتمه داد و این قبیل کتابها در شرح و تفسیر از جزوات مختلفه اوستا بزبان‌های اروپائی بسیار است ومهمتر ازهمه متون اوستا خواه بزبان پهلوی وخواه بسانسکریت وزبان‌اصلی‌اوستابوسیله عده‌ای ازدانشمندان از قبیل‌اشپیگل ووست بچاپ رسیده دهمه نیز در رونق وتوسعه وپیشرفت زبان شیرین فارسی عامل مؤثر وارزنده بشمار میروند اما متأسفانه تا کنون در کشور عزیزما ازاین زحمات و کوشش های خستگی ناپذیر محققان و دانشمندان اروپائی استقبال شایان و یا استفاده مطلوب بعمل نیامده وترجمه فارسی مندرجات اوستا منحصر بکتاب های بی‌سر وته ابراهیم پورداود میباشد واین کتابها نیز بشرحی که توضیح خواهیم‌داد بقدری آلوده باشتباه و خطا است که انتشار آنها بجز زیان وضرر نسبت بادبیات وفرهنك زبان‌فارسی‌حاصل دیگری‌ندارد وچون‌مستند ومدرك ما درتحقیق ازدین و

آیین زرتشت در درجه اول مندرجات کتاب اوستا است ناچاریم من باب مقدمه از بی اعتباری ترجمه های فارسی مزبور توضیحات دهیم تا معلوم شود در تحقیقات خود بچه علت ناچاریم دست نیاز بترجمه های اوستا بزبانهای اروپائی دراز نمائیم تادر اصل مطلب بگفتگو پردازیم .

بی‌اعتباری ترجمه‌های فارسی ابراهیم پورداود از اوستا

از مطالعه در مندرجات کتاب اوستا واضح و روشن میشود که زرتشت مانند دین قدیمتر ایرانیان ویا مانند ادیان دیگر زمان خود خدایان متعدد را میپرستید واین خدایان را از میان ستاره‌ها وموجودات آسمانی انتخاب نموده بود ویکی از آنان موسوم به هرمزد یا اهورمزدا راکه در ایران افزونتر از خدایان دیگر پرستیده میشد بمقام بزرگ خداوندی‌رسانیده وقاعده هنوتوئیزم راکه در صفحه ۳٤۱ از قول ماکس مولر دانشمند انگلیسی نقل نمودیم در درجه اعلا معمول داشته است . در دین زرتشت آسمان اعلا در بالای ستاره‌ها بهشت برین و مسکن خدایان بشمار رفته و سرچشمه و کانون روشنائی و آب وآتش و خاك در آسمان قرار گرفته است . هرمزد خدای روشنائی ، آذر پسر وی خدای آتش ، اسفندارمذ دختر هرمزد خداوند زمین ، ارت دختردیگروی خدای ثروت ، ستاره ناهیدخدای رودها ، اپم نپات خداوند آب ، ستاره تیر یا تشتر خدای باران ومهر وبهرام وماه وخورشید از خدایان جلیل‌القدر زرتشت محسوب شده‌اند و این خدایان را وی در اوستا بلفظ ایزد و یزدان وبعضی را بواژه بغ بمعنی خداوند نامیده وهمه آنان در جنگ وستیز برضد اهریمن و دیوها با یکدیگرهمکاری میکنند ودر این همکاری نیز همچنانکه برخی ازآنان بدرگاه اهورمزدا خدای بزرگ استغاثه کرده و از وی یاری طلبیده‌اند هرمزد نیز در نوبت خود بدرگاه بعضی از آنان راز و نیاز برده و از آنان استمداد نموده است و در تمام اوستا نامی از فرشته بمیان نیامده وبجای آن از فره وشی سخن رفته و این فره وشی یا فروهر نیز غیر از یزدان و ایزد می‌باشد .

این بود اصول عقاید زرتشت وباختصار نقل نمودیم اما ابراهیم پورداود در کتاب ادبیات مزد یسنا و ودر ترجمه گاتها ویسنا همه جا هرمزد یا اهورمزدا را خداوند یکتا نامیده و خدایان دیگر زرتشت را از فرشته گان وی شمرده است و برای اینکه چنین عقیده را با اوستا منطبق سازد و در فکر خواننده رسوخ دهد لفظ ایزه ویزدان وبغ را که هرسه در زبان فارسی قدیم وجدید بمعنی خداوند است در ترجمه های خود گاهی بلفظ فرشته تبدیل کرده و گاهی در بعضی عبارات اوستا الحاقاتی نموده و گاهی معنی بعضی عبارات وواژه‌ها را چنان تغییر داده که خواننده تحت تأثیر عقاید مترجم قرار میگیرد و از توجه باصل مطلب و مقصود زرتشت باز می‌ماند .

پورداود درصفحه ۲۹ جلد اول کتاب ادبیات مزد یسنا چنین مینویسد (پس از ظهور حضرت زرتشت خدای یگانه به اهورمزدا موسوم شده است) . همچنین در صفحه ۳۶ همین کتاب مینویسد (زرتشت بقوم خود گفت آنچه در بالا وپائین است جمله را یك آفریننده وسازنده است وجزاز او کسی را شایسته ستایش‌نیست) وحال اینکه در کتاب زرتشت وحتی‌در کتب زمان‌ساسانیان هیچ کجا هرمزد بصفت واحد ویگانه توصیف نگشته وهمچنین زرتشت هیچ کجا قید ننموده که (بجز اهورمزدا کسی شایسته ستایش نیست) بلکه برعکس آن بنام هریك از خدایان زرتشت یشت مخصوصی در ستایش ونیایش هر کدام تنظیم یافته است واکثر جزوات اوستا مشتمل براین نیایشها وستایشتها میباشد .

پورداود در صفحه ۱۶ جلد اول کتاب خود مینویسد (بیشتر از یشتهای اوستا دارای اسامی ایزدان است که سی‌روز ماه نیزدارای اسامی‌آنان است . اسامی این سی‌ایزه یا سی فرشته در دو سیروزه مرتباً یاد شده است) . همچنین در صفحه ۱۷ همین کتاب مینویسد (از امشا سپندان گذشته‌باسم پانزده ایزد ماه یشتی داریم وبه اسم نه فرشته دیگریشتی دردست نیست) . درصفحه ۸۳ کتاب گاتها مینویسد (از امشاسپندان باید سخن را کوتاه کنیم بدسته دیگر از فرشته گان که ایزدان

نام دارند بپردازیم) وحال اینکه در تمام جزوات اوستا از فرشته ولو یك مرتبه سخن نرفته است چه رسد باینکه ایزد عبارت از فرشته باشند . در صفحه ۷۰ جلد اول کتاب ادبیات مزد یسنا مینویسد (نام امشاسپند بیك دسته از بزرگترین فرشته گان مزدیسنا داده شده است واسپنتامینو و بعدها اهورمزدا در سرآنها قرار داده شده است) . در صفحه ۴۳ همین کتاب مینویسد (کلمه ایزد که در فارسی بمعنی خدا میباشد در اوستا برای اهورمزدا استعمال شده غالباً اسم گروهی از فرشته گان است که اهورمزدا در سرآنها قرار دارد) .

این بود چند نمونه از گفته های پورداود در شرح و تفسیر ازعقاید زرتشت گاهی پس از لفظ ایزد و یزدان عبارت (یا فرشته) را افزوده و گاهی سی یزدان ونهایزد را به نه فرشتهوسیفرشته تعبیر کرده است ومقصود پورداود از اینعبارات کهدر ترجمههای خودبکرات یاد کردهاین است که همه جا لفظ فرشته رابخدایان دیگر زرتشت اطلاق نماید و فقط هرمزد را بلفظ ایزد و یزدان بمعنی خداوند بخواند . تردید نیست هر گاه پورداود توضیحات مزبور را در مقدمه کتاب ویا در شرح وتفسیر اوستا نگاشته بود مورد اعتراض ونکوهش قرار نمیگرفت زیرا هر خواننده میتوانست صحت و سقم این توضیحات را از مطالعه در ترجمههای فارسی اوستا معلوم وروشن بدارد ولی وی دراین ترجمهها بعضی واژهها وعبارات راچنان از معنی حقیقی خود منحرف ساخته که زرتشت در نظر خواننده خواهی نخواهی یکتاپرست وهرمزد خدای واحد وديگر خدایان زرتشت از فرشته گان وی جلوه میکنند وازاینجهت ناچاریم بعضی از این موارد وانحراف را در زیر نقل نمائیم تا واضح شود ترجمه های مزبور بیاعتبارمیباشد وبا اصول مطالب وعقاید زرتشت در اوستا مطابقت نمینماید .

اولا ـ پورداود در ترجمه فقره ٥٤ فروردین یشت صفحه۷۷ جلد دوم کتاب ادبیات مزد یسنا چنین مینویسد (٥٤ ـ اما اکنون آنها در راه مزدا آفریده بسوی امکنهای که ازفرشته گان معینشده و بسوی سرزمینهای پرآب که ازپیش

مقرر گردیده جاری است) . در عبارت اوستا لفظ (فرشته گان) وجود ندارد و بجای آن واژه بغ یا Baghas ذکر شده است و خود پورداود در صفحه ٤٢ جلد اول ادبیات مزدیسنا تصدیق کرده که بغ بمعنی خداوند است و چنین مینویسد (لابد بغ اسم مطلق همه پرورده گاران بوده است ودر کلیه کتیبه‌هخامنشیان اهورمزدا بغ بزرگ نامیده شده است) وبا وجود این در ترجمه فقره نامبرده لفظ بغ را بواژه فرشته تبدیل کرده است و حال اینکه ترجمه صحیح عبارت چنین است (بسوی امکنه ای که از طرف خدایان ساخته شده است) . دانشمندان اروپائی عبارت مزبور را بطور صحیح ترجمه نموده اند از آنجمله دارمستتر دانشمند فرانسوی در صفحه ٥١٩ جلد دوم کتاب زند اوستا چنین مینویسد :

Et maintenant elles coulent dans le chemin fait par Mazda , dans la voie faite par les dieux , la voie aqueuse qu' ils leur ont frayée .

دهارلز De Harlez دانشمند دیگر فرانسوی در ترجمه خود از فقرهٔ نامبرده لفظ بغ را عیناً نقل نموده ودرصفحه ٤٨٨ کتاب خود چنین‌مینویسد :

Mais maintenant elles coulent par la voie etablie par Ahura mazda , dans l' atmosphere formée par les baghas, dans la région des eaux delimitée au temps fixé .

دوم ـ در کتاب پورداود ترجمه لفظ بغ به واژه فرشته تکرار شده از آن جمله در فقره ٥٦ فروردین یشت صفحه ٧٢ جلد دوم همان کتاب چنین مینویسد (اما اکنون آنها در راه مزدا آفریده درامکنه‌ای که ازطرف‌فرشته گان‌معین‌شده و در وقتی که از پیش مقرر گردیده نمو میکنند) . در اصل عبارت اوستا لفظ بغ ذکر شده نه فرشته و این لفظ را دارمستتر همه جا بلفظ خداوند و

Dieu ترجمه کرده و عبارت وی را از صفحه ۵۲۰ کتاب زند اوستا در زیر نقل مینمائیم :

Et maintenant elles poussent dans le chemin fait par Mazda , dans la voie donnée par les Dieux et dans le temps fixé .

دهارلز در ترجمه خود لفظ بغ را عیناً از اوستا نقل نموده ودر صفحه ۴۸۹ کتاب خود چنین مینویسد :

Et maintenant elles croissent sur la voie créée par Mazda , dans l' air formé par les baghas , au temps qui leur est assigné .

بنابراین لفظ بغ در فارسی قدیم همه جا به معنی خداوند است ودر هیچ کجا بمعنی فرشته نیامده‌و کلمه بغداد نام شهر معروف نیزبمعنی خداداد است واردشیر دوم پادشاه خامنشی در کتیبه خود لفظ بغ را بصیغه جمع بمعنی خداوند بکار برده و از آنان یاری طلبیده و داریوش کبیر در کتیبه بیستون لفظ بغ را بشرح زیر بمعنی خداوند استعمال نموده است .

Baga vazravka auramazda ,
Hya imam bumim ada ,
Hya avam açmanam ada ,
Hya martiyam ada,
Hya darayavum khsayathiyam akunaus aivam paruvnam khsayathiyam .

ترجمه عبارت مزبور چنین است (هرمزد خدای‌مقتدر میباشد ، او زمین را

آفرید ، اوآسمان را آفرید ، او انسان راآفرید ، او داریوش را شهریاری بخشید ، شهریاری از بسیاری [۱]

سوم ـ پورداود در بعضی عبارات اوستا بعلت صفات خداوندی که برای بعضی ایزدان وخدایان ذکر شده نتوانسته است لفظ بغ را بواژه فرشته تبدیل نماید ناچار عیناً نقل نموده از آنجمله در صفحه ۳۲۳ جلد اول ادبیات مزدیسنا فقره ماه یشت چنین مینویسد (من میستایم ماه حامل نـژاد ستوران ، بغ ریومند ، فرهمند ، نیرومند ، تابنده ، ارجمند ، دولتمند ، مالدار ، چست و چالاك ، سود‌مند ، سبزی رویاننده ، آباد کننده ، بغ درمان‌دهنده را) اما برای اینکه خواننده را از ترجمه لفظ بغ بمعنی خداوند منصرف بدارد در حاشیه چنین توضیح‌داده است (بغ در اینجا بمعنی خدا نیست بلکه بمعنی اصلی خود که بخت و بهره باشد استعمال شده و بمعنی بخشنده است) و حال اینکه این تعبیر نه تنها در جمله دوم عبارت نامفهوم میشود بلکه باترجمه فارسی فقرات ٥٤ و٥٦ فروردین یشت که لفظ بغ‌را به واژه فرشته تبدیل کرده تنافی پیدا میکند اما دهارلزدر صفحه ٤٣١ کتاب‌خود از فقره ٥ماه یشت لفظ بغ و Bagha را بعبارت Être divine بمعنی‌ذات الهی و دار مستتر بجمله Dieu Libèral بمعنی‌خداوندبخشنده‌ترجمه کرده ودارمستتر در صفحه ٤٠٩ کتاب خود چنین مینویسد :

Je sacrifie à la lune qui contient le germe du taureau, dieu libéral , magnifique et glorieux ; maître des nuées , de la chaleur , de la science , de la richesse , de la fortune , de la reflexion , bien être , de la verdure des richesses . Dieu libéral et guérissant .

۱ـ رجوع شود به مقدمه کتاب دهار از صفحه ۱۰

دارمستتر راجع بواژه بغ در حاشیه همان صفحه چنین مینویسد :

Le mot bagha qui signifie Dieu, sighifie proprement (qui distribue, qui donne, وبخشنده vabakshtaram). le pehlevi, bagha, porte en marge la glose persane, (hissa kunanda yané rozi mardumanra bakhshad); qui donne sa part c'est à dire qui donne aux hommes la portion quotidienne.

ترجمه عبارت حاشیه‌چنین است (واژه‌بغ بمعنی خداوند آمده است ودرلغت یعنی کسی که تقسیم میکند ومی‌بخشد وبخشنده. در تفسیر پهلوی این لفظ در حاشیه چنین‌آمده ـ حصه کننده یعنی روزی‌مردمان را بخشد ـ).

پورداود در توضیحات خود لفظ (بخشنده) را از عبارت دارمستتر اقتباس نموده ولی واژه خداوند را حذف کرده است. بهرصورت تعبیر از لفظ بغ بکلمه بخشنده مانند این است که نام شخص را بجای محمد بمعنی لغوی آن بواژهٔ ستوده تبدیل نمایند.

چهارم ـ پورداود در صفحه ۳۵۷ جلد اول کتاب ادبیات مزدیسنافقره ۳۵۰ تیریشت‌چنین‌مینویسد(تشتر ستاره رایومند وفرهمند رامیستائیم که‌از آنجا ازسپیده دم درخشان براهی که از باد دور است بمحلی که از بخشنده گان مقرراست به آن جای مقرر پرآب روان گردد). در اصل عبارت اوستا فقره نامبرده بجای لفظ (بخشنده گان) واژه بغ یا **Baghas** آمده و چون لفظ مزبور آنهم بصیغهٔ جمع دلالت داره که زرتشت خدایان متعدد را می پرستید پورداود نه تنها لفظ بغ را بواژه (بخشنده گان) تبدیل نموده بلکه عبارت ساخته شده را نیز بجمله (مقرر شده) تبدیل کرده‌تابرای‌ترجمه‌خود مفهوم ومعنی‌فراهم نماید وحال اینکه‌ترجمه صحیح عبارت چنین است (از راهی که بوسیله خدایان ساخته شده روان گردد).

در ترجمه دهارلز لفظ بغ ها و **Baghas** عیناً نقل شده و دارمستتر در صفحه

۴۲۴ کتاب خود لفظ مزبور را به واژه خدایان و Dieux ترجمه کرده و در زیر نقل میکنیم :

Nous sacrifions à Tishtra, étoile magnifique et glorieuse qui de l'orient brillant va le chemin de sa longue revolution, dans la voie faite par les dieux.

پنجم - پورداود در صفحه ۵۰۰ جلد اول کتاب ادبیات مزدیسنا فقره ۱۴۱ مهریشت چنین مینویسد (آن پیروزمندی که یك سلاح خوب ساخته شده با خود همراه دارد، کسی که در ظلمت پاسبان فریفته نشدنی است، در میان زورمندان زورمندترین است، درمیان بخشنده گان داناترین است) . وی در این عبارت لفظ (بخشنده گان) را برای ترجمه واژهٔ بغها یا Baghas استعمال کرده است . این یشت در توصیف مهر خداوند روشنائی خورشید است و زرتشت درعبارت بالا مهر ایزد را از بغها وخدایان خود شمرده است . دهارلز در ترجمه فقره مزبورلفظ بغ یا Bagha را بصیغهٔ جمع عیناً نقل نموده و دارمستتر به واژه Dieux یعنی خدایان ترجمه کرده وعبارت وی را از صفحه ۴۷۸ جلد دوم کتاب زند اوستا در زیر نقل مینمائیم :

Le victorieux qui a une arme bien faite, qui veille dans les ténèbres et que l'on ne trompe pas ; il est le plus fort des plus forts, le plus robuste des plus robustes, le plus intelligent des Dieux, il est victorieux et la gloire l'accompagne, il a mille oreilles, dix milles yeux, dix milles espions. il est le Dieu puissant, qui sait tout, qui nul ne trompe.

ایزد مهر در ترجمه دارمستتر در دو مـورد از فقره بالا بعبارت خداوند مقتدر و (داناترین خدایان) خوانده شده است .

ششم - پورداود در ترجمه فقره ۸ هفتن یشت صفحه ۱۰۵ جلد اول ادبیات مزدیسنا لفظ (فرشته گان) را الحاق کرده وچنین لفظ دراصل عبارت اوستاوجود ندارد و چنین مینویسد (سفندارمـذ نیك را میستائیم ، راتـای نیك دور بیننده مقدس مزدا آفریده را میستائیـم ، فرشته گان مقدس سال ، سروران تقدس را ما میستائیم) .

-ترجمه دهارلز در صفحه ۴۰۷ کتاب وی از فقره۸هفتن‌یشت‌بشرح‌زیراست :

Nous honorons l'auguste et sainte Armaiti , qui prodigue ses dons , sainte dont les regsrds pénétrent an loin, créée par mazda , pure , â Haurvatat amsha - spenta . nous honorons la prosperité de l'année .

دارمستتر در ترجمه فقره نامبرده چنین مینویسد :

Nous sacrifions à spenta Armaiti , la bonne . nous sacrifions à la bonne Rata , qui a le bon ouil , créée par mazda et sainte. nous sacrifions à haurvatat , amsha - spenta. nous sacrifions au bonheur des saisons . nous sacrifions aux années saintes , maîtres de sainteté .

ترجمه فارسی عبارت‌هردو دانشمند صرف‌نظر از اختلافی که اغلب در نسخ اصلی اوستا موجودمیباشد چنین است (ما میستائیم اسفندارمذ نیك را ، راتای‌نیك دوربیننده‌مزداآفریده مقدس‌را، ما میستائیم فراوانی‌سال را . ما میستائیم سالهای مقدس وسروران تقدس را) .

هفتم ـ پورداود درصفحه ۲۳ فقره ٤ یسنای ۳۱ کتاب گاتها چنین مینویسد (هنگامی که از راستی استغاثه نموده مزدا وفرشته گانش بیاری خوانده شدند). در این فقره جمله (وفرشتگانش) الحاق شده ودر هیچیك ازترجمه‌ها ونسخ‌اوستا چنین جمله وجود ندارد. عبارت دهارلز درصفحه ۳۲۲ کتاب وی بشرح زیراست وعبارت دارمستر نیز بهمین مضمون میباشد.

Lorsque Ahura mazda et la sainteté et la sagesse sont invoqués selon la loi de vérité.

ترجمه فارسی عبارت چنین است (هنگامی که اهورمزدا و تقدس و دانائی بنا بقانون راستی وحقیقت بیاری خوانده شدند). در این فقره از ترجمه پورداود جمله (وفرشتگانش) اضافه والحاق شده وبراثرآن در عبارت اصلی اوستا از یك طرف نام (فرشته گان) بمیان آمده واز طرف دیگر لفظ مزبور بوسیله ضمیرسوم شخص به اهورا منتسب گشته و حال اینکه هر گاه در تمام اوستا جمله (اهورا و فرشتگانش) ولو یکمرتبه ذکر شده بود در وحدانیت اهورمزدا و یکتاپرستی زرتشت تردید حاصل نمیشد.

هشتم ـ پورداود درصفحه ۷۱ کتاب گاتها ترجمه فارسی یسنای٤٤ را چنین نقل کرده است (از تو میپرسم ای‌اهورا کیست پدر راستی، کیست‌آفریننده فرشته مهر ومحبت آرمیتی، کیست از روی دانش وخرد احترام پدر در دل پسر نهاد) وحال اینکه نه تنها در ترجمه‌های فرانسه وانگلیسی یسنای مزبور جمله (فرشته مهر ومحبت) وجود ندارد بلکه در کتاب خود پورداود نیز چنین جمله نیامده است ووی‌در فقره ۷ صفحه ۷۳ گاتها چنین مینویسد (از تو میپرسم ای اهورمزدا مرا ازآن آگاه فرما کیست آفریننده خشترا وارمیتی ارجمند، کیست که ازروی خرد احترام پدر در دل پسر نهاد).

نهم ـ پورداود در ترجمه فقره ۳ یسنای ۳۹ اوستا صفحه ۱۲۳ کتاب گاتها

چنین مینویسد (ما فرشته گان نیك مؤنث ومذکر را که جاودان زنده اند میستائیم).
در این عبارت واژه (فرشته گان) الحاق شده ودر اوستا درهمان فقره نه فرشته ونه ایزد ونه بغ هیچکدام نیست وترجمه دهارلز درصفحه ۲۳۹ کتاب وی فقره ۳۰ یسنای ۳۹ بشرح زیر است وعبارت ترجمه دارمستتر از آن تفاوت نداره.

Nons honorons les saints et les saintes , vivifiants , immortels , toujours vivants , toujours grandissants .

جمله اول ترجمه این عبارت چنین است (ما میستائیم پارسایان مذکر و مؤنث را). واژه Saint را در اصطلاح فرانسه میتوانیم بلفظ مقدس یا پارسا ترجمه نمائیم.

دهم - پورداود در تأیید عقیده خود راجع بفرشته بودن ایزدویزدان بکتاب پلوتارك مورخ یونانی استناد کرده ودرصفحه ۸٤ گاتها چنین مینویسد (پلوتارخس نیز میگوید پس از شش فرشته گان بزرگ دین ایرانیان ۲٤ فرشته دیگر نیز وجود دارند هرچند که ایزدان هزارها باشند). متأسفانه چون دلیل دردست دارم ناچارم یادآور شوم که پورداود درعبارت مورخ یونانی نیز تحریف کرده وخداوند وکرده گار را بواژه فرشته تبدیل نموده است و خود وی در صفحه ۸۳ جلد اول کتاب ادبیات مزدیسنا تصدیق کرده که پلوتارك در کتاب فیلیپینا فرشته گان نامبرده را بنام کرده گار نامیده وچنین مینویسد (در کتاب فیلیپینا اطلاع مختصری بتوسط پلوتارخس در خصوص امشاسپندان رسیده از جمله میگوید هرمزد شش آفرید گار آفرید، فرشته راستی، فرشته قانون ونظم، فرشته خرد ودانائی، فرشته ثروت ومال، فرشته بخشنده و نیکی دهنده. گذشته از آنکه مورخ مزبور این فرشته گان یا بقول خود او این پرورده گاران را از خصائص دین زرتشتی وآیین مغ میشمرد). پورداود در ترجمه این عبارت معنی لفظ پرورده گار را در چند مورد بواژه فرشته تبدیل نموده اما برای اینکه مورد اعتراض وانتقاد اهل تحقیق قرار

نگیره ناچار شده تصدیق نماید که پلوتارخس این فرشته‌ها را در کتاب خود بلفظ پرورده گار نامیده است.

یونانیان در زمان پلوتارك بخدایان کثیر و بیشمار معتقد بودند و مفهوم فرشته در زبان آنان بمیان نیامده بود و بجای آن ازنیمه خدا وهرو Hero صحبت میکردند وعبارت دهارلز در صفحه ٤٦ مقدمه کتاب وی که ازقول پلوتارك اقتباس کرده بشرح زیر است :

Ainsi Plutarque , sur Ia foi de théopompe dit que les mages sacrifient aux mauvais ésprits que , Ahura - mazda créa vingt quatre dieux et les enferma dans un oeuf , après quoi Areimanios créa vingt quatre démons qui brisérent l'oeuf .

ترجمه فارسی این عبارت چنین است (پلوتارك از قول تئوپومپ نقل نموده که مغها ارواح خبیثه را میستودند واهورمزدا ٢٤ خداوند آفرید وهمه رادرجوف يك تخم مرغ قرار داد و سپس اهریمن در برابر وی ٢٤ عفریت خلق کرد و این عفریتهاتخم مرغ را شکسنند) . پلوتارك دراین‌عبارت٢٤ خداوند رابلفظ کرد گار خوانده نه فرشته .

یازدهم - چند مورد از اشبباهات پورداود ویا تخلفات وی را از قاعده‌اصلی ترجمه نقل نمودیم محض نمونه بود وامثال آنها در ترجمه های فارسی وی بسیار است واکثراً لفظ ایزد ویزدان وبغ را که در اوستا برای هريك ازخدایان‌زرتشت اطلاق شده بلفظ فرشته تبدیل کرده ویا این لفظ را دربعضی جملات الحاق واضافه نموده ویا معنی بعضی لغات دیگر را چنان تغییر داده که مفهوم آنها را با عقاید خود در تفسیر اوستا منطبق سازد .

بهرصورت الفاظ بغ وایزد ویزدان در زبان وفرهنگ فارسی بمعنی‌خداوند استعمال شده ودرهیچ کجا بمعنی‌فرشته نیامده است ودر کتیبه پادشاهان هخامنشی

نیز واژه بغ بمعنی خداوند بکرات ذکر شده ودر محل خود نقل نمودیم و ایزد ویزدان نیز در همه کتب فارسی و بالخصوص درشاهنامه فردوسی بمعنی خداوند بکار رفته ومعقول نیست این الفاظ در اوستا درباره اهورمزدا بمعنی خداوند و درباره خدایان دیگر زرتشت وایزدان وی بمعنی فرشته باشد ودر مهریشت ، مهرنیایش ، خورشید نیایش ، بادنیایش و امثال آنها نام اهورمزدا بکرات همراه هر یك از مهر و وایو ورشن و ماه و خورشید ذکرشده ومعاً بلفظ دو ایزد و یا دو بغ نامیده شده‌اند .

واژه فرشته اساساً از لغات مستحدثه در زبان فارسی است که پس از زمان ساسانیان برای ملك و ملائکه مصطلح شده وازلغت فره وشی اشتقاق یافته ودرواقع لفظ فرشته مخفف فره وشی است وخود پورداود نیز درصفحه ۵۸۳ جلد اول ادبیات مزدیسنافره وشیها را ازفرشته گان شمرده است وبا این سابقه جای تعجب است که در صفحه ۵۸۷ همین کتاب مینویسد (فره وشی بکلمه فرشته مربوط نیست) وحال اینکه درتمام جزوات اوستالفظ فرشته ولویکمرتبه بمیان نیامده وهیچکدام ازدانشمندان اوستاشناس اروپائی نیز در ترجمه خود الفاظ بغ و ایزد و یزدان و یزت را بلفظ آنژ Ange بمعنی فرشته ترجمه ننموده‌اند وفره وشیها دراوستا بروح وروان آدمی اختصاص ندارد بلکه زمین وآسمان و گیاهان وحیوانات مفید نیز هر کدام دارای فره وشی است وهر فره وشی در دین زرتشت دارای عقل و تدبیروهوش میباشد وبا خدایان و ایزدان وبغ های زرتشت در جنگ برضد اهریمن یاری میکنند و این فره وشیها طبق فقرات فروردین یشت از دریای فراخکرت و از نطفه زرتشت که سوشیانت در آخرالزمان از آن متولد خواهد شد پاسداری مینمایند و آب و باران را در کشورهای آریائی‌نشین ودر رودها جاری میسازند واهریمن و عفریتها ودیوها را بستوه می‌آورند وزمین وآسمان در دین زرتشت پر ازاین فره وشیها یا فروهران است و در چنین مذهب بوجود موجودات نامرئی دیگری بنام فرشته که غیر از فره‌وشی‌بوده باشند احتیاج و نیاز نخواهد بود . بنا براین تردید نیست

که فره وشیها در دین زرتشت همان فرشته گان و غیر از ایزد و یزدان و بغها میباشند ولفظ فرشته نیزاز واژه فره وشی اشتقاق یافته وازحیث معنی یکسان است.

اما انحرافات پور داود در ترجمه فارسی اوستا بالفاظ مزبور انحصار ندارد بلکه وی برای اینکه ترجمه ها را با عقاید خود در تفسیر اوستا همه جامنطبق سازد معانی بسیاری از الفاظ وجملات دیگر اوستا را نیزتغییرداده وازاین‌موضوع باید محض نمونه جداگانه توضیح دهیم.

دوازدهم - در اوستا بکرات ازآسمان و زمین گفتگو شده و لفظ آسمان و سپهر عیناً در زبان اصلی اوستا ودر زبان پهلوی ذکر شده و گاهی بلفظ مینوی آمده تا معلوم شود که غیر از جنس زمین خاکی است واین آسمان دردین‌زرتشت جایگاه خدایان است و گرزمان یا بارگاه اهور مزدا خداوند بزرگ در اعماق بسیار دور آسمان قرار گرفته وهمه جا مالامال پراز نوروروشنائی میباشد ومکان اهریمن در تاریکی ودر زیر زمین واقع شده وتفصیل هر دو در محل خود خواهد آمد وچون چنین سازمان عالم‌از دنیاوآخرت با وحدانیت اهورمزدا ویکتا پرستی زرتشت منافات داره پور داود در ترجمه های فارسی همه جا لفظ (زمین) را بواژه مادی و گاهی بواژه (این جهان) وهمچنن لفظ آسمان را بکلمه (معنوی) و گاهی (مینوی) ترجمه کرده تا لفظ زمین در اوستا با دنیای فانی و لفظ آسمان مانند ادیان موسی وعیسی ومحمد به آخرت قابل تعبیر وتفسیر شود وچند مورد را در زیر نقل عینمائیم :

در ترجمه فارسی فقره یك یسنای ۳۵ صفحه ۱۱۳ جلد اول ادبیات مزدیسنا چنین مینویسد (کلیه آفریده گان مقدس‌معنوی ومادی‌را مامیستائیم) ؛ این‌عبارت در صفحه۳۳٤ کتاب دهارلزبشرح زیر میباشد.

Noue honorons toute la création de l'esprit pur, céléste ou terrestre.

ترجمه فارسی چنین خواهد بود (کلیه آفریدگان مقدس آسمانی ویازمینی را ما میستائیم). ترجمه دارمستتر از دهارلز تفاوت ندارد. پورداود در این عبارت لفظ آسمانی و Céléste را بواژه معنوی ولفظزمینی و Terrestre را بکلمه‌مادی ترجمه نموده است وحال اینکه در اوستا همه جا صحبت از زمین و آسمان بمیان آمده‌ولفظ زمینی و Terrestre قرینه است که مقصوداز لفظ قبلی عبارت از آسمانی است نه مینوی چه رسد باینکه در اوستا برای الفاظ معنوی و مادی واژه‌های دیگری بکار رفته که در زبان‌های اروپائی بلفظ Spirituel و Corporel ترجمه میشوند.

سیزدهم – پورداود در فقره یك یسنای ۳۷ صفحه ۳۵ کتاب یسنا مینویسد (مامیستائیم اهورمزدارا که جانور وراستی بیافرید، آبها و گیاههای نیك بیافرید، روشنائی و زمین و همه چیزهای نیك بیافرید). در عبارت اوستا لفظ (روشنائی) وجود نداره وبجای آن عبارت (ستاره‌ها) آمده و منظور پورداود در تبدیل واژه ستاره به روشنائی این است که اهورمزدا را آفریننده وخالق روشنائی جلوه دهدو حال اینکه روشنائی مطلق در اوستا بشرحی که در محل خود نقل خواهیم نمود همه جا خود آفریده و سُرمدی است و فقره مزبور در ترجمه های اروپائی بلفظ ستاره است نه روشنائی و عبارت ترجمه دهارلز را عیناً درزیراز صفحه ۳۳۶ کتاب وی نقل میکنیم.

Nous honorons par ce culte, Ahura mazda qui a créé la vache et la saintêté, qui a créé les eaux et les plantes pures qui a créé les astres et la terre.

چهاردهم – پورداود درفقره ۵و۶ یسنای ۳۶ صفحه ۳۴ کتاب یسنا مینویسد (ترا نمازبریم وسپاسگزاریم، ای اهورمزدا، بتو باهمهٔ اندیشه نیك، باهمه گفتارنیك، باهمه کردارنیك نزدیك شویم. زیبا ترین پیکررادر میان پیکرها ازآن‌تودانیم،

ای مزدا اهورا . این روشنائی و آن فروغ بلندترین جهان زیرین را که خورشید خوانند) . جمله دوم این فقره با عبارت اوستا بهیچوجه مطابقت ندارد و ترجمه فرانسه را از صفحه ۳۳۶ کتاب دهارلز عیناً در زیر نقل میکنیم :

Nous t'implorons par toutes les bonnes pensées, par toutes les paroles saintes, par toutes les bonnes actions.

Nous proclamons ton corps le plus brillant de tous les corps, ô Ahura.

Nous proclamons ces lumières la plus elevée des élevées, celle qui s'appelle soleil.

ترجمه عبارت فرانسه چنین است (ما تو را میستائیم با همهٔ اندیشه نیک ، با همه گفتار نیك ، با همه کردار نیك . ما تصدیق داریم که پیکر تو درخشنده‌تر از همه پیکرها است ، ای اهورا . ما تصدیق داریم این روشنائی‌ها بلندترین بلندها هستند ، روشنائی که بنام‌خورشید نامیده میشود) . اهورمزدا دراین فقره درپیکر روشنائی خورشید جلوه کرده وچون این موضوع با عقیده شخصی پورداود مخالفت دارد معنی ومفهوم جمله دوم را تغییر داده وبه جملهٔ (زیباترین پیکر را از آن‌تو میدانیم) تبدیل کرده است . درمحل خود توضیح‌خواهیم داد که حقیقت اهورمزدا دراوستا با روشنائی خودآفریدهٔ بی‌پایان تطبیق شده است .

پانزدهم - برای اینکه معلوم شود ترجمه های فارسی پورداود چه اندازه بیحساب است موضوع عجیب‌تری‌را نقل‌مینمائیم و آن اینست که وی کتاب‌دیگری بنام ترجمه یسنا در فروردینماه ۱۳۳۷ خورشیدی انتشارداده ودراین کتاب ترجمه هفت‌هات از یسنای ۳۵ تا ۴۲ را که در جلد دوم ادبیات مزدیسنا بچاپ رسانیده بود مجدداً در صفحه ۳۰ تا ۴۵ انتشار داده و بعبارت دیگر چند فقره از اوستا را در دو کتاب بطور مکرر ترجمه نموده است. اکنون ملاحظه نمائید این دوترجمه

با یکدیگر چه اندازه اختلاف دارند . وی در ترجمه فقره یك از یسنای ۳۵ جلد دوم ادبیات مزدیسنا چنین مینویسد (اهورمـزدای مقدس و سرور تقدس را ما میستائیم، شهریاران خوب، امشاسپندان نیکخواه راما میستائیم، ما کلیه آفریدگان مقدس معنوی ومادی رامیستائیم) اما همین عبارت را در صفحه ۳۰ کتاب یسنای مجدداً چنین ترجمه کرده است (اهورمزدای پاك ورد پـاکی را مـا میستائیم ، امشاسپندان ، شهریاران نیکخواه راما میستائیم ، سراسرهستی پاك مینوی وجهانی را ما میستائیم) . ترجمه فرانسه این عبارت را از دانشمند فرانسوی تحت شماره دوازدهم نقل نمودیم . در این دو ترجمه فارسی صرف نظر از اختلاف در واژه های دیگر ملاحظه ومقایسه در دولفظ زمینی و Terrestre با آسمانی و Celeste جالب دقت میباشد ، در ترجمه قبلی لفظ زمینی را بواژه مادی و یا آسمانی را بـه (معنوی) اما در ترجمه بعدی همین دو لفظ را بدو واژه (جهانی) و (مینوی) ترجمه کرده است . ترجمه الفاظ ولغات در اختیارمترجم نیست ومعانی لغات را باید از لغتنامه‌ها وفرهنگها جستجو کرد . لفظ زمینی و Terrestre در هیچ کجا بواژه جهانی ومادی استعمال نگشته‌است آنهم با قرینه هردولفظ درمعیت یکدیگر ترجمه آنها بعبارات دیگر غیر از زمینی وآسمانی معقول نخواهد بود . پورداود با ترجمه غلط وناصحیح خواسته است در کتاب اوستا برای زرتشت جهانی بسازد که لفظ آسمان با آخرت ولفظ زمین با دنیای مادی منطبق شود .

شانزدهم ـ پورداود در فقره ۱۴۰ مهریشت صفحه ۴۹۹ جلد اول کتاب ادبیات مـزد یسنا چنین مینویسد (ای اسپنتمان من مهر را می ستایم ، آن نیك نخستین دلیر مینوی بسیار رحیم بی نظیر بلند مقـام نیرومند دلاور رزم آزما را) در این ترجمه نه تنها لفظ آسمـانـی را بواژه مینوی ترجمه کرده است بلکه جمله (که خـانه مهر در مناطق بـالاتر قرار گـرفته) را از تـرجمه فارسی حذف کرده است . ترجمه‌دارمستتر از فقره مزبور درصفحه ۴۷۸ کتاب وی

بشرح زیراست .

Je veux offrir le sacrifice , o Spitma , à Mithra , le bon , le fort, le céleste, le superieur qui est plein de pitié; l'incomparable qui a sa maison dans les hauteurs, le guerrier fort et robuste .

ترجبه فارسی‌این عبارت چنین است (من میستایم ای اسپنتمان ،مهرنیرومند آسمانی وعالیجناب بسیاررحیم‌را که خانه وی دربلندیها واقع شده ودلیرورزم‌آزما است) . ترجمه دهارلز از فقره مزبور در صفحه ٤٦٨ اوستا بشرح زیر میباشد :

Je veux honorer Mithra , ardent de nature , celeste , supérieur á tout , indulgent , incapable de nuire , habitant les régions elevés , puissant , guerrier , valeureux .

ترجمه فارسی این عبارت چنین است (من میستایم مهررا ، ای مقدس ، مهر دلیر آسمانی‌عالیجناب ترازهمه ، رحیم بی‌زبان را که درمناطق بالاترسکونت داره).
از مقایسه در این ترجمه‌ها واضح میشود که پورداود در ترجمه خود جمله (خانه مهر در مناطق بالاتر واقع شده) را از عبارت حذف کرده است و حال اینکه این جمله در فقره مزبور دلالت داره که مسکن ایزد مهر بعقیده زرتشت مانندجایگاه خدایان دیگر وی ویامانند ادیان‌دیگرزمان‌زرتشت درآسمان‌واقع‌شده واین‌جمله با ترجمه لفظ قبلی بواژه آسمانی بیشتر تناسب داشته است .

این بود چند نمونه از اشتباهات پورداود در ترجمه‌های فارسی اوستا و این قبیل اشتباهات وخطاهای وی بقدری کثیر ومتعدد است که ذکر همه از گنجایش کتاب ما بیرون میباشد . منظور پورداود در این ترجمه‌ها این بود که مندرجات اوستا را در نظر خوانندگان فارسی زبان با عقاید شخصی خود منطبق سازد و یك

اوستای نوبنیاد ونوظهور وغیرواقعی بمحققان ایرانی عرضه دارد وراهی را که امثال آنکتیل دوپرون ودیگر دانشمندان غیرایرانی در توسعه فرهنگ وادبیات فارسی پیموده‌اند درنظر محققان یا دانشجویان ایرانی معکوس ووارونه جلوه دهد.

دهارلز دانشمند فرانسوی در مقدمه کتاب خود بتفصیل توضیح داده که محققان ومترجمان ایرانی در زمان ساسانیان همه جا کوشیده‌اند در ترجمه اوستا ازسانسکریت بپهلوی عبارات را کلمه بکلمه ترجمه نمایند ودرحاشیه کتاب توضیح دهند وتفسیر نمایند ومترجمان اروپائی نیز از همین رویه و روش پیروی کرده‌اند. جزوات اوستا از عهد قدیم رسیده ولااقل دو هزار تا دوهزار و پانصد سال از عمر آن گذشته ودر اینمدت اضافات والحاقاتی در متون آن بعمل آمده و این اضافات سبب شده اصول افکاروسبك انشاء دریشنها فرضاً نسبت بوندیداد ویا گاتهاوویسپرد وخورده‌اوستا متفاوت شود وباترجمه صحیح است که شخصیت هریك ازاین جزوات ومطالب آنها حفظ میشود.

اما پورداود بشرحی که توضیح دادیم در ترجمه های فارسی از قاعده اصلی ترجمه منحرف شده وبرای هیچیك از خواننده گان ومحققان فارسی زبان مجال نداده که در تفسیر کتاب زرتشت همت گمارند وعقیده‌ای غیر ازآنچه وی راجع بدین زرتشت بیان‌داشته اتخاذ کنند واین امرسبب شده که‌تاکنون‌ازجانب‌محققان واوستاشناسان ایرانی در صدد انتقاد از گفته‌های بی‌سر و وته ابراهیم پورداود ویا در تفسیر وتحقیق از فلسفه وافکار زرتشت نیامده‌اند و حال اینکه در اینموضوع میان دانشمندان اوستاشناس اروپائی عقاید وافکار مشتت ومختلف بیان شده و در محل خود نقل خواهیم نمود.

اشتباهات وانحرافات پورداود در ترجمه فارسی منحصر نیست باینکه درباره خدایان دیگرزرتشت الفاظ بغ وایزد ویزدان رابواژه فرشته تبدیل کرده ویاالفاظ آسمانی و زمینی را به مینوی و جهانی ویا به معنوی و مادی ترجمه نموده بلکه بسیاری ازجملات اصلیه اوستارا که برخلاف عقیده وی دلالت میکرددرترجمه‌های

فارسی حذف کرده ویا بعضی کلمات را الحاق واضافه نموده ومثال آنها را باختصار نقل کردیم . این روش ناصحیح شباهت دارد باینکه شخصی ده‌صده ترجمه کلام‌الله مجید وآیات قرآنی برآید اما در این ترجمه لفظ الله واله را بواژه ملك و ملائکه تبدیل کند .

پورداود در مقدمه جلداول کتاب ادبیات مزدیسنا یادآور شده که در ترجمه اوستارنج سفر هند را برخود هموارنموده ومدت زمانی باهیربدان وپارسیان‌مقیم‌این کشورهمنشین شده ومعاشرت کرده‌است وحال اینکه برای اقدام درترجمه وتفسیر اوستا در عصرحاضر ویا در سی‌سال قبل یعنی در زمانی که ترجمه‌های متعدد ازاین کتاب بزبانهای اروپائی انتشار یافته ودر دسترس عموم محققان قرار گرفته بود نه احتیاج بسفر هندوستان ونه استمداد از معلومات محققان‌پارسیان هندی درمیان بود وچنین اقدام در دویست یا یکصد سال قبل از امثال آنکتیل دوپرون وراسك وهو گ مطلوب بود تا بتوانند متن کتاب گم شده زرتشت را بدست آورند و در دسترس عموم قرار دهند . این اقدام پورداود در مسافرت بهند و مطالعه در متن پهلوی اوستا مانند اینست که شخص در عصر حاضر بخواهد بامریکا مسافرت کند و یا دور دنیا گردش و سیاحت نماید اما بجای استفاده از هواپیما در یك کشتی بادی نشیند و مانند کریستوف کلمب و ماژلان دو ماه در دریا سر گردان شود . منظور پورداود ازعنوان مسافرت هند ویاچاپ نسخه پهلوی اوستا اینست که وقتی در ترجمه های فارسی وی نسبت بترجمه های اوستا بزبانهای اروپائی اختلاف پدید آید چنین جلوه دهد که این اختلاف از توجه وی بمتن پهلوی اوستا ناشی شده است .

دهارلز دانشمند فرانسوی در مقدمه کتاب خود بتفصیل توضیح داده که نسخه‌های متعدد از اوستاخواه بسانسکریت وزبان اوستائی بی‌ترجمه پهلوی ویابا ترجمه درموزه‌ها و کتابخانه های چهارشهر بزرگ اروپایعنی پاریس ولندن‌ومونیخ و کپنهاگ جمع آمده ودر دسترس محققان قرار گرفته است واین نسخه‌های خطی

پس از مطالعات وتطبیقات وتنقیحات دقیق بوسیله دانشمندان معروف اوستاشناس امثال اشپیگل‌وهو گ وراسك ووست‌چاپ ومنتشرشده وخود پورداود نیزدرمقدمه کتاب خود بتفصیل از این ترجمه‌ها توضیح داده است .

عجیب‌تر اینست که پورداود در ترجمه‌های فارسی خود متن پهلوی اوستارا در هر صفحه و ترجمه آن را در صفحه مقابل بچاپ رسانیده و در این امـر چنین وانمود کرده که در ترجمه‌ها بنسخه اصلی اوستا بخط و زبان پهلوی توجه داشته است ودر صفحه ۱۲ جلد اول کتاب ادبیات مزدیسنا چنین مینویسد (دیگر هیربد دانشمند بهمن جی سروانجی دهابر با دقت عالمانه که مخصوص ایشان است تمام متون‌اوستای این‌نامه را تصحیح نمودند وقسمت فارسی آن را نیزاز نظر گذراندند) وحال اینکه در صفحه ٤ دیباچه همین کتاب مینویسد که ترجمه های فارسی وی با متن اوستائی گلدنر مطابقت دارد . در اینصورت برای تجدید چاپ ونقل عبارت پهلوی اوستـا از کتاب گلدنر احتیاج بتصحیح نداشته بلکه در این امر کافی بود یکجلد از کتاب دانشمند آلمانی را بچاپخانه تسلیم نمایدتا بوسیله عکس‌برداری و کلیشه سازی چنانچه معمول ومرسوم در همه‌مطابع است بچاپ رسانند واین‌طرز چاپ در چاپخانه های تهران نیز معمول میباشد ازآنجمله تجدید چاپ دو کتاب شرائع‌الاسلام محقق در فقه و معالم در اصول فقه است و هر دو بخط قدیمتر نایاب بود بوسیله عکس برداری تجدید چاپ شده است . پورداود هر گاه ازاین اعتراض پاسخ دهد که در ترجمه های خود بنسخه خطی دیگر غیر از متن اوستائی گلدنـر نظر داشته و در چاپ سنگی آن اقدام شده قابل قبول نخواهد بود زیـرا بایستی معلوم‌بدارد چنین نسخه خطی فعلا در کجاونزد کیست واگر نزدیکی ازهیربدان ودستوران پارسی باشد یقیناً قابل اعتماد نیست وعلت نداشته کـه از اینهمه متون معتبر اوستا که بوسیله دانشمندان اوستاشناس‌اروپائی انتشار یافته صرف نظر کند وبیك نسخه خطی نامعلوم ومجهول استناد نماید .

راجع به بی‌اعتباری تـرجمه های فارسی پورداود از اوستا بـه بحث بیشتر

احتیاج نیست و از طول کلام معذرت میخواهم وبتوضیح از اصل مطلب میپردازم وبرای اینکه خواننده گرامی قبلا ازاختلاف عقیده دانشمندان اوستاشناس اروپائی نسبت بافکارزرتشت واصول دین وی آگاهی حاصل نماید مناسب خواهدبودتوضیحات دهارلز دانشمند فرانسوی را در زیر نقل نمائیم .

اختلاف عقیده بین دانشمندان اروپائی راجع بدین زرتشت

دهارلز **De Harlez** دانشمندفرانسوی در کتاب خود معتقد شده که‌جزوات اوستا گرچه منسوب بزرتشت است اما همه از گفته‌های خود وی نیست بلکه‌مانند تورات یا ودا **Véda** درازمنه متفاوت بوسیله اشخاص مختلف نگاشته شده وبراثر آن در اوستا افکار متشتت بوجود آمده و هریك از دانشمندان اوستا شناس بتناسب ذوق ونوع اطلاعات خود یکی از این‌افکار را پذیرفته وبایکدیگر اختلاف عقیده پیدا کرده‌اند . دانشمندفرانسوی پس‌ازاین‌مقدمه عقاید دانشمندان‌معروف‌را اخلاصه کرده وما از مقدمه کتاب وی گلچین کرده ودر زیر نقل مینمائیم .

«دانشمندان‌ایران شناس (یا **Eranistes**) راجع بافکارزرتشت ومندرجات اوستا عقایدمختلفه‌بیان‌داشته‌اند . امروزه کتاب اوستا دردسترس عموم قرار گرفته وهر کس میتواند از مطالب آن کسب اطلاع نماید و اجمال در بعضی از این‌مطالب مانع از کسب اطلاعات نخواهد بود . از مطالعه در اوستا با سه یا چهار عقیده متشتت وبلکه متضاد ومتخالف روبرو خواهیم شد وهریك از محققان یکی ازاین عقاید را بر گزیده‌اند ازآنجمله عقاید هو گ **Haug** ، اشپیگل **Spiegel** و روت **Roth** قابل توجه‌است وازهر کدام باختصار درزیرنقل‌میکنیم وافکارهو گ دردو کتاب وی بتفصیل بیان شده و درصفحه۲۴۳ کتاب در شرح گاتها چنین‌مینویسد.

« زرتشت کسی است که در دین قدیم ایران اصلاحاتی پدید آورد و زمان وی به دو هزار یا دو هزار ودویست سال ق . م . میرسد . زرتشت از یك خانواده روحانی ایرانی برخاسته و در کشور خود بشغل قضاوت اشتغال داشته است . وطن زرتشت در بلخ بود ووی در این شهر است که خود را دشمن خدایان کاذب و باطل معرفی

کرد . زرتشت برای اینکه درپیروان خودنفوذ پیدا نماید خود را فرستاده‌آسمان نامید و آیین خود را از خداوند بزرگ خود وبا مکالمه با وی الهام گرفته‌است. تعلیمات زرتشت گرچه ازتوجه وتفکر درونی‌وباطنی‌وی حکایت دارد اما درواقع از یك فلسفه محضه عمیق سرچشمه گرفته است . در این فلسفه هرآنچیز که نظر ودقت انسان را جلب‌میکند ناچار تحت نفوذ یکی از دوقوه ونیروی اصل واصیل قرار میگیرد و این دو نیرو در جنبش و فعالیت با یکدیگر متقابل و متضاد میباشند . یکی هستی **Être** و دیگری نه هستی **Non Être** است . یکی آغاز و دیگری انجام میباشد . هستی عبارت از حیات ، حقیقت ، نیکی و راستی یا اشا **Asha** است . نه هستی عبارت از مرگ ، پلیدی و دروغ یا دروج **Druj** میباشد . این دو نیرو وقتی بعمل وفعالیت‌پرداختند دو جهان مادی ومینوی بوجودآورده‌ند. این دو نیرو نه تنها در عالم خارج و برون ذات انسان بلکه در درون ذات و در اندیشه و گفتار و کردار وی نیز تسلط دارند . کشاورزان وپرستنده گان آتش از پیروان اصل واصیل نیکو بشمار میروند زیرا برمبنای اشا وراستی قرار گرفته و بنام اشووان **Ashavan** نامیده میشوند اما پرستنده گان خدایان دروغ از نیروی پلیدی وخباثت پدید آمده‌اند وبفریب ودغل میپردازند وبرضد راستی وپاکی‌قرار گرفته‌اند . منظور زرتشت از این خدایان دروغ ودغلکار خداوندان هندی است و وی برضد آریانهای هندی بمبارزه برخاسته و از اینجهت است که نام زرتشت در کتاب ودا ببدی برده شده است . زرتشت در کتاب خود از سه خرد یا سه اندیشه سخن گفته است یکی خرد نیك در جلوه روشنائی ، دوم خرد خبیث در جلوه تاریکی ، سوم اسپنتامینو اما زرتشت عقیده سابق ایرانیان بمفهوم یك خداوند نیکوکار را نگاهداشته و در جنب وی از خدایان متعدد بصیغه جمع سخن رانده است .

این بود خلاصه افکار هوگ راجع بدین زرتشت اما دکتر کاسوویچ **Kassovitz** استاد دانشگاه سن پترسبورغ بشرح زیر بیان میدارد .

« زرتشت در دین خود بوجود خداوند واحد آفریننده جهان و خالق همه موجودات طبیعت معتقد بود و این خدا همه وقت مراقبت دارد که موجودات را حمایت و پاسداری نماید و انسان میتواند در این دنیا از نعمتهای زمینی بهره مند شود ودر آخرت بسعادت آسمانی نایل آید اما وی در کسب این سعادت اختیارمطلق دارد ودر این اختیار هر گاه طریق ناصواب و بدی بر گزیند خطاکار و گناهکار وپرستنده دیو واهریمن بشمار خواهد آمد . زرتشت عهده‌دارشده که مردم‌را بطریق صواب وراستی و نیکی رهبری کند و آنچه در کتاب گاتها از خرد نیك و یا خرد خبیث صحبت شده مقصود دو خداوند نیست بلکه دو نوع اندیشه متفاوت در زنده گانی است .

« این دو عقیده که در بالا از دو دانشمند نقل کردیم هر دو در مورد خود بافراط ویا تفریط گرائیده‌اند اما فردریك اشپیگل حد وسط ومیانه را گرفته و از عقیده وی در محل خود توضیح خواهیم داد واین عقاید درباره دین زرتشت همه از همدیگرمتفاوت ومتخالف هستند وبرای توجه درحقیقت مطلب مناسب میدانیم از عقاید مکتب وداشناسی‌راجع بدین‌وآیین زرتشت‌برمبنای افسانه‌های هندی‌باستانی نقل نمائیم .

« صحنه‌های طبیعی که از ابتدای امر افکار اجداد ونیاکان نژاد آریائی‌را بخود مشغول داشته موضوع نور وظلمت وخشکسالی و بارندگی است . چکامه‌ها وسرودهای این قوم اکثراً توجه داشتند که این دوموضوع را در ضمن افسانه‌های خود مجسم دارند . در سرزمین سوزان آریانهای هندی خشکسالی علامت فقر و بدبختی اما ابر وباران نوید فراوانی وخوشبختی است . وقتی در نزول باران تأخیر میشد با ادعیه وراز ونیاز از خدایان خود استمداد میکردند وطوفان در نظر آنان بمنزله جنگی بود در میان دو نیروی مساعد با نامساعد و یا در میان دو نیروی نیکوکار با بدکار . اکثر افسانه‌های هند واروپائی‌ازجنگ وستیزه میان این‌دو نیرو حکایت دارد . ابرها در این افسانه ها بمنزلهٔ گاوان خوش پستان بودند و

باران از شیر حیات بخش آنان حکایت میکرد و اگر در باران و سیلاب تأخیر حاصل میشد ازعمل عفریتهای حسودی می‌پنداشتند که توانسته‌اند گاوهای آسمانی را بربایندودربند نهند. دراینموقع است که خدایان بجستجوی گاوان میپرداختند واز مخفیگاه آنان وجایگاه عفریتان آگاه میشدند. جنگ شدید آغاز میشد و گردباد ورعد وبرق نشانه این جنگ بود. جنگ خداوند نیکوکار با عفریت بدکار و ابرهای سیاه برنگ عفریتان رنگین میشدند. وقتی عفریت شکست میخورد گاوها رها میگشتند وبارندگی وفصل فراوانی آغاز میگردید.

«این بود خلاصه‌ای از جنگ وستیزه خشکسالی با بارندگی وفراوانی در افسانه‌های هند واروپائی اما باید دید این افسانه با اوستا چه ارتباط دارد.

«بعقیده مکتب وداشناسی در اوستا همه چیز از افسانه برخاسته آنهم از افسانه بارندگی و سیلاب و گردباد و طوفان. زرتشت درحقیقت نه شخصیت واقعی دارد ونه افسانه‌ای بلکه جزخدای‌باران وسیلاب‌چیزدیگر نیست. متفکران‌ایرانی در عهد قدیم ماهیت این خداوند را فراموش نموده‌اند ووی را با یك مصلح ورسول بنام زرتشت شخصیت انسانی داده‌اند. بنا براین اهورمزدا یا هرمزد در اوستا خداوند مینوی‌نیست بلکه یك‌خداوندازآسمان‌مرئی‌ویاخودآسمان باجسم‌درخشان ستاره داراست وابرها همسران این خداوند وآتش بنام آذر پسر وی میباشد وخرد خبیث یا اهریمن بنام آنرومینو **Anro - Mainyu** همان عفریت خشکسالی است که برضد خرد نیکو به پیکار پرداخته وبعثت آخرالزمان و میعاد نموداری از روشنائی پس ازتاریکی ویا شکست قطعی اهریمن‌دربرابر هرمزد میباشد. مکتب ودا شناسی درصدد برآمده هرچیز را بدیده افسانه های هند و اروپائی تعبیر و تفسیر نماید.

«اکنون باید دید علت اختلاف عقاید راجع باصول دین زرتشت درمیان دانشمندان اروپائی چیست. این اختلاف ناشی از این است که جزوات اوستا را اکثراً مربوط به زمان واحد و یا شخص واحد و هیئت واحد از نویسندگان

ومتفکران ایرانی پنداشته‌اند اما فراموش کرده‌اند که این کتاب از قلم وافکار نویسندگان متعدد در ازمنه متعدده پدید آمده است و هر محقق از اوستاشناسان اروپائی کوشیده‌است مطالب این کتاب را به‌اصل واساس واحدمربوط سازد اما اصل و اساسی که در نظرخود محقق جلوه گر میشود. این است علت اختلاف در میان دانشمندان ایرانشناس راجع بعقاید وافکار زرتشت واز مطالعه در مندرجات اوستا میتوان سه نوع عقاید وافکار بدست آورد وهرسه با یکدیگر متخالف هستند و محققان بیجهت درصدد برآمده‌اند هرسه عقیده را در منشاء واساس واحد تعبیر و تفسیر نمایند. این سه نوع افکار در اوستا از سه نوع اندیشه و تفکر حکایت میکند. اول- تعدد خدایان یاپولیتئیسم **Polythéisme**. دوم - دوخدائی‌وثنویت یا دوئالیسم **Dualisme**. سوم - وحدت پرستی یا مونوتوئیسم**honotméisme** است و پیروان این عقیده سوم سعی دارند دو عقیده قبلی را با افکار خود منطبق سازند.

«ملت ایران در ابتدای امر چون عضوی از نژاد و خانواده هند و اروپائی بشمار میرفت دردین خود افسانه‌های اولیه این‌نژاد را پذیرفته بود وبراثرآن‌قوای طبیعت را میپرستید وهریك را بمقام خدائی رسانیده بود چنانچه میترا یا مهر را بنام خداوند روشنائی‌ومستقل‌وجدا ازآفتاب، هوما را بنام عصاره شفابخش گیاهان وهمچنین ستاره‌ها وآبها وآتش‌را میپرستید ودراین پرستش‌مراقبت داشت عناصررا ازهر گونه‌آلودگی‌بکثافات محفوظ دارد وازانداختن‌آب دهان‌درآب وقطع‌بیجهت شاخه های درختان اجتناب کند. هرودوت از این عقیده ایرانیان در کتاب خود سخن گفته‌است اما درماد وپارت یك‌تحول وتغییردیگر دراین‌اعتقاد پدیدآمد واین تحول برمبنای دوخدائی وثنویت از اقوام خارج ایران نفوذ کرده بود وبموجب‌آن مافوق همه نیروها وقوای طبیعت دو ذات سرمدی یکی نیکوکار ودیگری بدکار قرار گرفته وهمه خدایان وموجودات نامرئی‌تحت نفوذ وسلطه این دو ذات ویا این دو نیرو واقع شده‌اند وبراثرآن یك سلسله ذوات‌آسمانی در مقابل موجودات‌پست

ورزل وخفیف خودنمائی میکنند اما درجنب این دوتفکر ویا این دو اعتقادعقیده سوم نیز پدید آمد وبموجب آن انسان همه وقت تمایل داشت در میان این عقاید وحدتی پدید آورد اما نه وحدتی که بیکتاپرستی و مونوتئیسم تعبیر شود بلکه وحدتی که اساس آن بقول ماکس مولر **Maxe Muller** بنام هنوتئیسم **Hénothèisme** نامیده شده است وانسان بموجب این عقیده همه وقت درجستجوی یك ذات عالی ومتعال بود که از حیث قدرت وسلطه بالاتر از همه قرار گرفته باشد ولو اینکه قوه خلاقه وی شامل هرچیز نگردد. از این عقیده ویا از این هنوتئیسم است که در دین زرتشت یك عامل مؤثر ویکتا بنام اهورا پدید آمد واین واحد و یکتا وقتی در قدرت وقوت افزون گردید که دو نیروی خلاقه یکی خوب ونیك و دومی بد وپلید در مرحلهٔ دوم پذیرفته شد ونیروی اولی مافوق دومی قرار گرفت واز این مزیت ورجحان است که اوستا رنگ یکتاپرستی بخود گرفته است.

«بنا براین دراوستا عقیده برتعدد خدایان مبنی برطبیعت پرستی یاناتورالیسم **Naturalisme** و سپس ثنویت و دوپرستی وبالاخره وحدت ویکتا پرستی همه جا جلوه گر است واین اختلاف در عقاید زرتشت در هریك از جزوات اوستا بلکه در هرفصل از فصول آن دیده میشود. وحدت پرستی وقتی جلوه بیشتر دارد که از خدایان زرتشت بعبارت مزدا آفریده یا مزداداتا **Mazda - Dhata** تعبیر شود و این وحدت پرستی در کتاب گاتها عمومیت دارد اما کتاب وندیداد از دو پرستی وثنوی بودن زرتشت و فصول یسنا ازطبیعت پرستی وی حکایت میکند. پرستش خدایان متعدد در یشتها بیشتر جلوه گر شده است.

مقصود از نقل مطالب دهارلز این بود که خواننده گرامی عقاید دانشمندان اروپائی را از قلم و قول خود آنان شنیده باشد و تحقیقات دانشمندان در عصر حاضر نیز از حدود این افکار تجاوز نمی کند واکنون راجع به آیین ودین زرتشت باید بتحقیق پردازیم وخواننده گرامی در این تحقیقات ملاحظه خواهد نمود که تشخیص واستنباط دانشمند فرانسوی راجع باینکه اوستا ازسه نوع افکار وعقاید

متشتت حکایت دارد گرچه در مورد خود صحیح است ودین زرتشت در حقیقت از سه عقیده متفاوت ترکیب یافته است یکی ثنوی پرستی، دوم وحدت پرستی وسوم عقیده برخدایان متعدد است اما در میان این عقاید تناقض واختلاف وجود ندارد بلکه هرسه مانند زنجیر بهم پیوسته واز این پیوسته گی است که در دین زرتشت یك فلسفه عالی ویا یك حکمت عمیق جلوه گر شده واین فلسفه وحکمت ازحیث بلندی فکر و عمق مطلب نسبت بافکار حکمای یونان برجسته تر گشته است و برای اینکه در توضیح ازاینموضوعات زمینه مناسب فراهم‌شده باشد ناچار باید دو امر را یادآور شویم یکی اینکه در دین زرتشت بشرحی که در بخش دهم نقل نمودیم آسمان وستاره‌ها عبارت از جهان مینوی واز غیرجنس زمین خاکی است و هریك از این ستاره‌ها موجودی جاندار وعاقل وبا تدبیر میباشند و دیگر اینکه زرتشت در کتاب خود معتقد شده است که در این دنیای محسوس ومرئی بعضی از موجودات وذوات خودآفریده وسرمدی هستند ودرخلقت خودقائم بذات واز وجود خالق وپرورده گار بی‌نیاز میباشند و هرمزد خداوند بزرگ زرتشت از یك طرف خدایان دیگربنام ایزد ویزدان وبغ آفریده و ازطرف دیگرزمین‌خاکی‌ومخلوقات این زمین را خلق کرده است.

بنا براین موجودات مادی و یا مینوی در دین زرتشت بدو قسمت اساسی منقسم شده است یکی خودآفریده و دیگری مزدا آفریده هستند و از مطالعه در مندرجات اوستا خودآفریده‌های زرتشت را میتوانیم در چهار قسمت معلوم بداریم. اول ـ روشنائی بی‌پایان. دوم ـ فضا یا مکان. سوم ـ زمان یا زروان. چهارم ـ تاریکی یا ظلمت. این ذوات از خود پدید آمده‌اند و هرمزد یا اهورمزدا درخلقت وآفرینش آنان دخالت نداشته است. خواننده گرامی از توجه در این امر شاید چنین تصور کند که زرتشت در دین خود طبیعی مسلك بوده است اما چنین نیست بلکه اوضاع واحوال محیطی وسبك فکر و اندیشه انسانی در عهد قدیم بشرحی که در بخش دهم بتفصیل یاد نمودیم نسبت بعصر حاضر تفاوت داشته است و این

ذوات چهار گانه در آن زمان از جهان مینوی بشمار میرفتند وحقیقت دین زرتشت ویا فلسفه زرتشت از تحقیق در اینموضوعات معلوم وروشن خواهد شد و در زیر باختصار توضیح میدهیم.

روشنائی خودآفریده بی‌پایان در دین زرتشت

در اوستا دو واژه بکرات استعمال شده و این دو واژه از یك تقسیم اساسی در موجودات عالم حکایت مینماید یکی خوداتا **Khudata** ودیگری مزداداتا **Mazda - data** اولی بمعنی خودآفریده ودومی بمعنی مزدا آفریده است. واژه خوداتا را دارمستتر بخط لاتین گاهی **Hvadhata** و گاهی **Khutat** نوشته و دهارلز بعبارت **Qadhada** درج نموده‌واین لفظ را دارمستترچنین توصیف‌میکند (خوداتا در دین زرتشت هر آنچیزی است که از قانون اختصاصی خود پیروی مینماید ومنوط ووابسته به غیر نمیباشد و در تفسیر پهلوی عبارت از چیزی است که در انجام کارهای خود یا درخویشکاری **Khishkari** بی‌نیاز از غیرباشد).[۱] دهارلز چنین مینویسد (لفظ خوداتا **Qadhada** در اوستا صفت برای مکان و فضا وروشنائی بی‌پایان است که از یك منبع سرمدی سرچشمه گرفته‌اند ودر برابر آن روشنائی خورشید وستاره‌ها میباشد).[۲]

لفظ خوداتا در حقیقت از دوواژه ترکیب یافته است یکی (خود) بمعنی نفس وخویشتن ودیگری (داتا) یا (آدا **Ada**) بمعنی‌آفریده میباشد. دارمستتر در تعریف واژه داتا چنین مینویسد (عبارت داتا - اسپنتا - مینوش - **Datha Spenta - Mainyush** ببعنی آفریده اسپنتامینو تصدیق بخالقیت اهورمزدااست و نخستین وظیفه مزدا پرست در این است که هورمزد را همه وقت آفریننده ولی اهریمن را خراب کننده پندارد)[۳]

۱- رجوع شود بکتاب دارمستتر جلد دوم صفحه ۲۶۳.

۲- رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ۱۴.

۳- رجوع شودبکتاب دارمستتر جلددوم‌صفحه۲۶۲.

در کتیبه بیستون لفظ **Ada** بمعنی آفریدن در چند مورد ذکر شده ودرصفحه ۳۹۸ نقل نمودیم . بنا براین ترجمه صحیح لفظ خوداتا که در اوستا شده تکرار شده وهریك از ذوات سرمدی نامبرده را توصیف مینماید بمعنی خودآفریده وخود پدیده میباشد و دارمستتر در محل دیگر توضیح داده که دو لفظ داتو **Dhato** ودادار **Dadar** بمعنی آفریننده است[1] . لفظ دادار درفارسی بمعنی خداوند میباشد. دارمستتر و دهارلز در ترجمه‌های خود لفظ خوداتا را بعبارت (**Souverain**) بمعنی ذات مستقل وقائم بذات تعبیر کرده و در حاشیه توضیح داده‌اند که مقصود همان خوداتا میباشد و دهارلز مینویسد (موجودات‌جهان دراوستا بدو دسته‌منقسم شده‌اند یکی خوداتا **Qadhata** بمعنی ناآفریده و **Increé** وچیزی که قانون‌وی در نفس خود اواست ودیگری چتیداتا **çtidhdata** یعنی مخلوق وآنچه از قانون آفرینش وخلقت پیروی میکند)[2] .

بنا براین در اوستا هر کجا لفظ خوداتا استعمال شده بمعنی سرمدی و خود آفریده وبی‌نیاز از خالق وآفریننده میباشد از آنجمله عبارت آنا گرارو کائو یا روشائو**Raocao** ـ **Anagra** بمعنی روشنائی‌بی‌پایان (یا **Lalumière infinie**) است که‌همه جا همراه لفظ‌خوداتا آمده است وعبارت (آنا گرا ـ روشائو ـ خوداتا) در پهلوی بگفته دارمستتر بمعنی روشنائی بی‌پایان خود آفریده است .[3] لفظ آنا گرا **Anagra** از واژه (آن) علامت نفی و (گرا **Gra**) بمعنی کرانه و پایان جمعاً عبارت از بیکرانه وبی‌پایان میباشد و علامت نفی مزبور وقتی با لفظ کرانه در زبان پهلوی یا فارسی استعمال شود بشکل اکرانه **Akarana** بمعنی بی کرانه خواهد بود ولفظ روشائویارو کائو**Raoçao** یا**Raocao** بخط‌لاتین‌همان واژه روشنی‌است ودر زبان اروپائی گاهی‌بحرف (ç) باسدیل ازقبیل کتاب لافونت

۱ـ رجوع شود بدارمستر جلد دوم صفحه ۲۶۳ .

۲ـ رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ۸۶ مقدمه .

۳ـ رجوع شود بکتاب دارمستتر جلد دوم صفحه ۱۷۱ حاشیه ۹۸

دانشمند فرانسوی صفحه ۱۸۲ و گاهی بی‌سدیل نوشته‌شده است و این‌سه لفظ جمعاً بمعنی (روشنی خودآفریده بی کرانه) میباشد و صفتی است که همه جا در اوستا برای نور وروشنائی بی‌پایان ذکر شده است . در وندیداد فصل ۱۹ فقره ۳۶ ازقول زرتشت مینویسد (ما میستائیم روشنائی بی‌پایان خودآفریده را)[۱] . همچنین در سی روزه فقره ۳۰ مینویسد (ما میستائیم روشنائی سرمدی خود آفریده را)[۲] . دهارلز در این فقره لفظ آنا گرا Anagra را بلفظ Etérnél و سرمدی ترجمه کرده است اما آفتاب و ماه وستاره‌ها در اوستا با اینکه در روشنائی جلوه گرند بلفظ مزدا آفریده (Mazda – Datha) توصیف شده‌اند زیرا محل روشنائی بی‌پایان در اعماق آسمان دربالای افلاك ستاره گان قرار گرفته است[۳] . بهمین جهت است که در وندیداد از فصل دوم فقره ۱۲۹ـ۱۳۱ پس ازذکرواقعه طوفان جمشید ویخ بندان وغارجمگرد که قصه آن را در صفحه ۴۳ نقل نمودیم زرتشت ازهرمزد میپرسد (ای آفریننده جهان جسمانی ، ای مقدس ، بگو بدانم کدام روشنائی‌است که درغارساخته شده بوسیله جمشید میدرخشد). اهورمزداچنین‌پاسخ‌داد (روشنائی است که‌ازخودپدیدآمده وخودآفریده‌میباشد وروشنائیهای‌دیگرغیر آفریده هستند روشنائی بی‌پایان از منطقه اعلای آسمان میرسد اما روشنائی مخلوق وغیرآفریده از پائین در درون غار می‌تابد)[٤] . دارمستتر راجع بفقره نامبرده از وندیداد چنین مینویسد (روشنائی بی‌پایان سرمدی و خود آفریده میباشد اما روشنائیهای دیگر مصنوع و مخلوق است وچتیداتا çtidhata نامیده میشود) و سپس توضیح داده وعبارت وی را عینا در زیر نقل میکنیم .

La lumière infinie (anagra – raocao) éclaire d' en haut ,

۱ـ رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ۶۰۵ .

۲ـ رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ۶۰۵ .

۳ـ رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ۵۹۸ .

٤ـ رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ۲٤ .

étant daus les hauteurs célèstes, toutes les autres lumières faites dans le monde éclairent d'en bas.

یعنی روشنائی بی‌پایان از بالا می‌تابد ودر بلندیهای آسمان قرار گرفته اما روشنائیهای دیگر در جهان از پائین میرسد[1].

دارمستتر در صفحه ۲۷۲ کتاب خود ازمینوخرد نقل کرده وچنین‌مینویسد (هرمزد منبع روشنائی و کسی است که بنام سرچشمه روشنائی بی‌پایان نامیده میشود). اکنون می توانیم راجع بحقیقت و ماهیت اهورمزدا خداوند بزرگ زرتشت توضیح دهیم.

حقیقت اهومزدا در روشنائی بی‌پایان خودآفریده

خداوند بزرگ زرتشت دراوستا گاهی بنام هرمزد یا اورامزد **Auramuzd** و گاهی بنام اهورمزدا **Ahura - mazda** بمعنی سرور دانا و گاهی بنام اهورا ویا مزدا خوانده شده است ووی را دربعضی کتابهای فارسی با ستاره مشتری تطبیق کرده‌اند وحال اینکه این ستاره درفارسی بنام برجیس تسمیه شده ودرصفحه ۵۸ کتاب وهومن یسن[2] چنین‌مینویسد (چون ستاره هرمزد باوج بلندی برسد وناهید افروافکند گوندبیشمار زیناوند بادرفش افراشته بیایند وپادشاهی به کی رسد). دراین عبارت لغت گوند بمعنی لشگر وزیناوند بمعنی مسلح میباشد. تسمیه هرمزد بستاره مشتری گویااز اینجهت باشد که ستاره مزبور دریونان بنام زئوس **Zeus** پرستیده میشد وبزرگترین خدایان یونانی است ودر آسمان ازستاره‌های دیگر درخشنده‌تر میباشد ودر اوستانیز اکثر خدایان وایزدان دیگر بنام هریك ازستاره‌ها خوانده شده‌اند. بهر صورت تطبیق خداوند بزرگ زرتشت باستاره مشتری بی‌تناسب است و آنچه از اوستا استنباط میشود لفظ هرمزد مخفف اهورمزدا بمعنی سرور دانا نامی است که در دین زرتشت برای روشنائی

۱ـ رجوع شود بکتاب دارمستتر جلد دوم صفحه ۳۰.

۲ـ کتاب زند وهومن یسن بزبان پهلوی در زمان سلطنت مغولان نگاشته شده و سپس بفارسی سره ترجمه گشته وبوسیله مرحوم صادق هدایت چاپ وانتشار یافته ومطالب آن از کتب پهلوی قدیمتر از قبیل بندهش ومینوخرد اقتباس شده است.

خود آفریده بی پایان داده شده و بعلت عقل وهوش و خرد ذاتی که دراین‌روشنائی نهفته در ایران باستان پرستیده می‌شد و مسکن و بار گاه وی در منطقه بیحد و بیکرانه آسمان در بالای افلاك ستاره‌ها واقع شده وبصفات ایزدی متصف گشته و روشنائی آفتاب وماه وستاره های دیگر ازنورازلی اهور مزدا کسب شده‌است. هریك از این ستاره ها خداوندی است که بنام ایزد و یزدان و بغ باراده هرمزد آفریده شده‌اند واز این جهت است که در اوستا بکرات روشنائی بی پایان به صفت خود آفریده متصف گشته وعقل وعاقل ودانائی از صفات وی شمرده شده است ومسکن اهورمزدا ویا بار گاه وی بنام گرزمان یا گرونمان Grao – Nman و همچنین بهشت برین در روشنائی بی پایان و در بالای افلاك ستار گان که بعلت دوری خارج از دید انسانی است قرار گرفته‌اند . در وندیداد فصل ۱۹ فقره ۳۶ مینویسد (من میستایم بهشت درخشان ، جایگاه پارسایان و گرزمان مسکن‌اهورمزدا را). دار مستتر در تفسیر فقره مزبور از کتاب بندهش‌نقل کرده ومی‌نویسد که مسکن اهور مزدا در روشنائی بی پایان قرار گرفته است .[1]

دراردیبهشت یشت فقره یك ودو می‌نویسد (اهورمزدا بزرتشت مقدس گفت که اشای زیبا برای سکونت در روشنائی های با نزهت ومسکنهای زیبای بهشت ستایش نمود) . در فقره ٤ همان یشت می‌نویسد (گرزمان برای سکونت ارواح پارسایان است وبدکاران وشریران درآنجا راه ندارند و این مسکن از اهورمزدا برخاسته است) . درسی روزه کوچك فقره ٤ می نویسد (اهور مزدا در روشنائی بی‌پایان سکونت دارد وموجودات مادی ومینوی را پاسداری‌می کند وهمه وقت در نزد این موجودات حاضر و ناظر میباشد) .[2] دهارلز در تفسیر فقره ٤ سی روزه می نویسد (گرزمان برای سکونت ارواح پارسایان است و هیچیك از بدکاران و شریران بساحه اهور مزدای درخشان که در فضای وسیع و بیکران مسکن دارد

---

۱ ـ رجوع شود بکتاب دار مستتر جلد دوم صفحه ۲۷۱ و۲۷۲ .

۲ ـ رجوع شود بکتاب دار مستتر جلد دوم ۳۰۳ ، ۳۰۶ ، ۳۳۰ ، ۳۵۲ و ۳۵۳

راه ندارند) . روشنائی بی پایان خود آفریده در اوستا گاهی بنام روشنائی اصلیه و نخستین خوانده شده است چنانچه در یسنای ۷ فقره ۵۰ و یسنای ٤ فقره ۵۰ و یسنای ۲۷ فقره ۶۰ در شمارش موجودات عالم بجای روشنائی بی پایـان مینویسد (من میستایم روشنائیهای اصلیه ـ یا اولیه ـ خودآفریده را) . [۱] اما این روشنائی بی پایان ویا این خداوند بزرگ زرتشت بحسب طبیعت وذات خود متصف بعقل و خرد است وبلکه خود وی عبارت ازعقل محض وجوهرخردمی باشد . درهرمزد یشت فقره ۷ می‌نویسد (دانائی نام من است ، دانا نام من‌است ، خرد نام من است ، خردمند نام من است) . [۲]

بنا براین هرمزد بعقیده زرتشت از یکطرف با نورروشنائی بی پایان خود آفریده که در منطقه اعلای آسمان و بالاتر از افلاك ستارگان جای دارد تطبیق می کند واز طرف دیگر ذات وماهیت وی از جوهره عقل وخرد تشکیل یافته‌است اما تردید نیست که این روشنائی ونور همان روشنائی محسوس ومادی است که در خورشید وماه وستاره هاجلوه گر شده‌ودر کتاب فروغ‌مزدیسنی صفحه۲٤۳مینویسد (اهور مزدا برطبق مندرجات اهنود گات ابدان فلکی را ازروشنائی خودآفرید). زرتشت تصور کرده که کانون روشنائی در طبقات عالیه آسمان و مافوق افلاك ستاره گان واقع شده وچون وی مانند همه ادیان دیگر زمان خود هریك ازستاره‌ها را موجودی مینوی وجاندار و صاحب عقل وتدبیر می‌پنداشت و روشنائی در آنها جهت مشترك در ستاره ها بود همه را از یك منبع دانسته و این کانون و منبع را در هیکل روشنائی بی پایان و خود آفریده وسرمدی بنام اهورمزدا نامیده است و بهمین‌جهت‌است که دریسنای‌یك فقره ۳٤ اوستاخورشید را چشم‌اهورمزدا پنداشته وچنین مینویسد (من نماز میکنم به اهور مزدا ومهرپاك وجاویدان و به ستاره‌ها ، آفریده اسپنتامینو ، به تیشتر ستاره درخشان‌وارجمند ، به ماه حامل‌نژاد ستوران ،

---

۳ ـ رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ۲۲۶ ، ۲۷۱ و۲۷۷
۲ ـ رجوع شود بکتاب دارمستتر جلد دوم صفحه ۳۳۹

به خورشید درخشان تیزاسب ، چشم اهورمزدا وبه مهردارنده سرزمینها) . همچنین در یسنای ۳۶ فقره ۱۲ پیکر اهور مزدا را درخشنده ترین پیکرها خوانده و این فقره را در صفحهٔ ۴۰۹ نقل نمودیم.[۱] ازمطالعه در خود آفریده های دیگرزرتشت از آنجمله موضوع فضا ومکان بیکران که در زیر نقل می کنیم مطلب روشن‌تر می‌شود .

فضای بیکران خودآفریده دردین زرتشت

فضا یا مکان در اوستا همه جا بدو صفت خود آفریده و بیکران ذکر شده ودر آفرینش بی نیاز از خالق ومزدا است . در اوستا هر کجا روشنائی بی پایان مورد ستایش قرار گرفته فضا ومکان نیز در پشت سرآن ذکر شده است . این قضا هم مسکن خود اهورمزدا وهم جایگاه ستاره ها و مخلوقات دیگر وی می باشد . اهورمزدا چون عین روشنائی بی پایان است مکان آن نیز نامحدود و بیکران و خودآفریده میباشد. دهارلز در توضیح از مکان یا فضا چنین مینویسد (فضای بی‌پایان وبیحد در دین زرتشت بنام تواشم **Thwashem** نامیده شده و عبارت از گنبد دوار بیکرانه آسمانها است وبسرعت می چرخد و مشتمل برهمه ستاره ها و کواکب و کهکشانها است ودر اوستا همه جا همراه زروان بیکران و مقدم بر وی ذکرشده است . تواشم‌زمین وآسمان را احاطه نموده وحتی‌روشنائیها وتاریکی های سرمدی را نیز شامل می‌باشد)[۲]

دارمستتر راجع بفضای نامحدود وآسمان چنین‌می نویسد (فضا یامکان‌دراوستا **میشوانهه Mishvanahe ـ گتواهه Gatvahe ـ خوداتهه Hvadatahe** ذکر شده و معنی آن مکان خود آفریده موجود نیك سرمدی است و لفظ گتواهه **Gatvahe** ومعنی مکان در اوستا با روشنی بی پایان همراه می باشد و در بند هش آمده که مکان و مسکن اهور مزدا در روشنائی بی پایان خود

۱ـ رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ۲۵۸.

۲ـ رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ۸۷

آفریده واقع شده است)[1]

از تفسیر وتوضیحی که دربالا ازدو دانشمند نقل نمودیم واضح میشود که روشنائی ونور بی‌پایان در دین زرتشت لازم ملزوم مکان بیکران می باشد وفضا یا مکان‌نسبت به مخلوقات مزداویانسبت به‌خود وی‌بمنزله‌ظرف‌است وروشنی بی‌پایان درهیکل‌هرمزد ومخلوقات او همه بمنزلهٔ مظروف میباشند ودرمقابل این روشنائی تاریکی بی‌پایان‌قرار گرفته وبنام اهریمن‌نامیده شده ودرمحل خود بتفصیل‌توضیح خواهیم داد .

در اردیبهشت یشت فقره ٤ می‌نویسد (گرزمان جایگاه سعید وخوشبخت برای اهور مزدا است و به پارسایان تعلق دارد وبدکاران وشریران دراین مکان و در ساحه اهورای درخشان که در فضای بیکران سکونت دارد راه ندارند).[2] در وندیداد فصل ۱۹ فقره ۳۶ می‌نویسد (من میستایم آسمان نیکو و زیبا را ، من میستایم روشنائی بی پایان خود آفریده را ، من میستایم بهشت درخشان پارسایان را ، من میستایم گرزمان بار گاه اهور مزدا را ، مسکن امشاسپندان و پارسایان را ، من میستایم مکان وفضای سرمدی خودآفریده پرخیر وبر کت را) .[3]

در اوستا دولفظ آسمان وسپهر بکرات استعمال شده ودر تفسیر هر کدام و موقعیت هریك بدیگری در میان دانشمندان اختلاف است و هردو در زبان پهلوی مصطلح بود . دار مستتر معتقد شده که قسمت اعلای فضا بالا تر از آفتاب و افلاك ستاره گان بنام آسمان اما قسمت پائینتر بنام سپهر یاتواشم نامیده‌شده واین تواشم در زبان فرانسه بلفظ فیرمامان **Firmament** بمعنی گنبد نیلگون آمده است.[2]

اماتوضیحات دهارلزراجع بلفظ آسمان صحیح بنظرنمیرسد وچنین[1] مینویسد (لفظ آسمان ومرادف آن درسانسکریت بلفظ (آس As) بمعنی سنگ آمده‌است. این

---

۱ ـ رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ۴۰۹

۲ ـ رجوع شود بکتاب دار مستتر جلددوم صفحه ۲۷۱

۳ ـ رجوع شود بکتاب دارمستترجلد دوم صفحه ۲۰۳و۳۱۵

آسمان بعقیده ایرانیان درعهد باستان مدورشکل وجامد ودرخشان برنگ فولادین بود و همه زمین و ستاره ها را احاطه داشته و محتمل است که سطح آسمان را در عقیده مزبور ساخته شده از احجار کریمه وجامد می پنداشتند) .[۱] این توضیحات راجع بلفظ آسمان مبنی بر اشتباه است و بعضی از دانشمندان دیگر نیز در این اشتباه با وی موافقت کرده‌اند و ناشی از بی توجهی در وجه اشتقاق لغت آسمان میباشد وچون ملاحظه نموده‌اند که لفظ آس درسانسکریت یا پهلوی بمعنی سنگ آمده آسمان را نیز بهمان معنی پنداشته‌اند و به نتیجه ناصحیح رسیده‌اند وحال اینکه لفظ آسمان درفرهنگ فارسی کنونی ویا اوستائی وپهلوی ازدو واژه ترکیب یافته یکی آس ودیگری مان می‌باشد . لفظ (آس) در فارسی بمعنی سنگ آسیاب است نه سنگ مطلق ولفظ (مان) مخفف واژه مانند میباشد وآسیاب نیز از دولفظ آس وآب ترکیب یافته ودرآن گندم وغلات را به آرد تبدیل میکنند وچون آسمان در حرکت وچرخش خود بسنگ آسیاب شباهت دارد بلفظ آسمان بمعنی(مانندسنگ آسیاب) موسوم شده ودر زبان عرب نیز دوك نخ ریسی بعلت اینکه در چرخش و حرکت بگردش فلك و آسمان شباهت دارد بعبارت (فلكة المغزل) نامیده شده‌است . مقصود اینست که آسمان را در ایران باستان بهیچوجه مانند سنگ واحجار کریمه جامد وبی حرکت تصور نکرده‌اند .

بهر صورت آسمان در دین زرتشت قسمتی از مکان یا فضای بیکران بالاتر از افلاك ستاره گان واقع شده وبعلت دوری خارج از دید انسانی و جایگاه بهشت برین و مالامال پر از روشنائی خالص وپاك و بی پایان است و لفظ سپهر یا تواشا برای قسمت پایین و زیرین آسمان که با زمین خاکی تماس دارد ومحل و مکان ستاره گان وماه وآفتاب میباشد تسمیه گشته اما در زبان‌فارسی کنونی دولفظ‌سپهر وآسمان از حیث معنی مرادف یکدیگر شمرده شده‌اند . در خورشید یشت فقره ۷و۸ می‌نویسد (ما میستائیم خورشید بی‌مرگ و زیبای تیزاسب را ، ما میستائیم

۱- رجوع شود بکتاب دهارلزصفحه ۱۱۲

ستاره ونند مزدا آفریده را ، ما میستائیم آسمان خودآفریده را ، ما میستائیم زمان بیکرانه را ، ما میستائیم باد نیکوکار پرخیر و برکت را) . [۱] در این فقره علت خود آفریده بودن آسمان این است که در قسمت اعلای فضا و بالا تر از افلاك ستاره ها واقع شده و در واقع از دو خود آفریده سرمدی تشکیل یافته یکی روشنائی بی پایان ودیگری فضای بی کرانه . درسی روزه فقره ۳۰ می نویسد (ای روشنائی بی پایان خود آفریده ، ای گرزمان درخشان ، ای مکان خود آفریده و سرمدی نیك ، ای پل چنواد مزدآفریده) [۲] . اما دریسنای ۲۵ اوستا مینویسد (ما میستائیم آسمان درخشان نخستین مخلوق را که به جهان آفرینش زمینی تعلق دارد). [۳] مقصود ازلفظ آسمان در این فقره همان تواشم یا سپهر مزدا آفریده و درمجاورت زمین خاکی است واز اینجهت است که مادر توضیحات خودآسمان را در جزوخود آفریده های زرتشت نقل نکردیم .

اما مکان با فضای مطلق دراوستا اغلب بازروان بیکران باهم آمده وباید از آن توضیح دهیم .

زروان بیکران خود آفریده در دین زرتشت

زروان یا زمان در اوستا بدو صفت خود آفریده وبیکران توصیف شده ودر آفرینش بی نیاز ازخداوند واهور مزدا میباشد وبلکه هرمزداست که مخلوقات خود را درجوف زروان وفضا آفریده ومکان وبارگاه وی وهمچنین بهشت جایگاه خدایان وارواح پارسایان در آسمان بالاتر از افلاك ستاره گان واقع شده اند . لفظ زمان یك لغت تازی است ودر عصر ساسانیان از زبان آرامی درپهلوی وارد شده است . تفاوت زمان از لفظ زروان پهلوی دراین است که گذشت زمان وقتی مطلق باشد بنام زروان نامیده میشود وبا مفهوم دهر در اصطلاح حکمای اسلامی مطابقت مینماید امازمان

۱ ـ رجوع شود بکتاب دار مستتر جلد دوم صفحه ۶۹۴
۲ ـ رجوع شود بکتاب دار مستتر جلد دوم ۳۰۴
۲ ـ رجوع شود بکتاب دارمستتر جلد دوم صفحه ۶۱۲

یك امر نسبی ومقید با وقات مانند زمان درتاریخ‌اقوام‌است . فرقه زروانیه درزمان ساسانیـان پایه عقاید خود را از مندرجات اوستا اقتباس نموده اند و زمان را بنام زروان بحالت اطلاق و بی قید وتعینات مبدء کائنات و خالق موجودات پنداشته‌اند . بهرصورت تردید نیست که زروان بعقیده زرتشت درآفرینش عوالم مادی و مینوی عامل مهم و مؤثر بشمار رفته و گاهی جنبه خلاقیت پیدا کرده است چنانچه در وندیداد فصل ۱۹ فقره ۲۹ راجع بروح مرده گناهکار مینویسد (در اینموقع است که دیوویزارش Vizaresh ، ای اسپیتما زرتشت ، روح مرده گناهکار را درطریق و راهی وارد میکند که بوسیله زمان برای بدکاران آفریده شده ودرسر پل‌چنواد حاضر میشود . [۱]

در پیش توضیح دادیم که فضا دراوستا بدو قسمت منقسم شده‌است یکی‌بالاتر از افلاك ستاره‌ها مکان روشنائی خود آفریده بی‌پایان و جایگاه خدایان میباشد و بنام آسمان نامیده می شود . دیگری مکان ستاره ها و در مجاورت زمین خاکی ودر دید چشم انسانی است وبنام سپهر یا تـواشا **Thwasha** موسوم گشته‌است . از اینجهت زمان یا زروان نیز بدو نوع منقسم شده است یکی زروان یا دهر و دیگری زمان مقید به صفت طویل و دراز میباشد . در سیروزه کوچك ویشت ۱۵ فقره ۲۱ می نویسد (آسمان خود آفریده و زمان بیحد و طویل را میستائیم) . در سی روزه بـزرگ فقره ۱۲ مینویسد (آسمان خود آفریده و زمان بیکران و خود آفریده را میستائیم . سپهر است که خیر و برکت می‌بخشد و برزگران وقتی‌دانه وتخم‌می‌پاشند بتوزیع وتقسیم‌آن میپردازد). دارمستتر درتفسیر این‌فقره مینویسد.

Thwashem Hvadhatem,
Zrvanem Akaranem,
Zrvanem Daregho Hvadhatem,

سپهر یا تواشا نباید باآسمان مشتبه شود . تواشا در گردش افلاك وارد است

۱ــ رجوع شود بکتاب دارمستتر جلد دوم صفحه ۲۶۹

وهمان آسمان دوار ومتحرك وعبارت از فلك میباشد اما آسمان جایگاه خدایان و پارسایان خوشبخت است). [۱]

اما در برابر روشنائی بی پایان تاریکی بی پایان قرار گرفته واز آن باید توضیح دهیم .

تاریکی خود آفریده در هیکل اهریمن

در پیش توضیح دادیم که روشنائی بی‌پایان در اصطلاح اوستایك ذات سرمدی خود آفریده وبی‌نیاز از خالق و آفرید گار است ودر فضا یامکان بیکرانه وبیحد و حدود بالاتر از خورشید وافلاك ستاره گان واقع شده وبعقل وخرد و تدبیر آراسته وبنام اهور مزدا یا هرمزد همه جا جلوه گراست اما هرچیز در این عالم یك جبهه مخالف وضدی داردچنانچه ضدهستی عبارت ازنیستی وضد روشنائی عبارت ازتاریکی میباشد اما تاریکی را دردین زرتشت نمی‌توان به عدم ونیستی روشنائی تعبیر کرد وبلکه یك ذات متعین وفعال است و بنام اهریمن یا انهره مینو بمعنی خرد خبیث نامیده شده وجنبهٔ خلاقیت دارد ومیتواند دیوان و عفریتان نامرئی و یا موجودات زشت‌وپلید وزیانبخش بیافرینده مرگ وبیماری‌وآفت پدیدآورد . دراوستا همچنان که اهورمزدا یك خداوند نیکو کار وآفریننده خدایان ومخلوقات سودمند ومفید در جهان مادی است ودر چهرهٔ روشنائی بی پایان نمودار شده اهریمن بـرضد وی یك خالق بدكار وآفریننده دیو های نامرئی و موجودات زیانکار است و در سیمای تاریکی ظاهر میشود . اولی صاحب عقل و تدبیر سرشار و خرد نیك و از آینده ومستقبل آ گاه و با خبر است اما دومی دارای انـدیشه خبیث وزشت میباشد ودر پیش گوئی وپیش بینی از حوادث واتفاقات جهان عاجز و ناتوان است و فقط زمان حال وحاضر را می بیند ودر صدد است هر کجا اندیشه پاك وآفریده مفید و نیکو بیند بر ضد آن قیام کند وبه پیکار پردازد . در فصل اول وندیداد اوستا نقل شده

۱ــ رجوع شود بکتاب دارمستتر جلد دوم صفحه ۳۱۰. معنی سه جمله پهلوی نامبرده چنین است (تواشا یاسپهر خودآفریده ، زروان بیکرانه ، رزوان طویل خود آفریده) .

که خداوند زرتشت وقتی برای سکونت اقوام ایرانی شهرها و کشورها آفرید اهریمن برضد وی قیام کرد و درهر کدام یك مخلوق زشت و بدکار پدید آورد. آریا ویچ مسکن اولیه این اقوام بسیار با نزهت بود ودرآنجانه مرگ، نه بیماری و نه دروغ هیچکدام وجود نداشت اهریمن برضد آن سرمای سخت و مار بزرگ خلق کرد. وقتی سرزمین سغد خلق شد آفت ملخ در آن پدید آمد. همچنین در آفرینش مرو، بلخ، ری، پارت، گرگان ودیگر کشورهای ایرانی نشین درهر کدام یك مخلوق دیو آفریده پدید آمد و زحمت ایرانیان را فراهم نموده است. بنابر این در اوستا و بالخصوص در گاتها تصریح شده که قبل از خلقت وآفرینش جهان دو اندیشه وخرد اصل و اصیل متخالف و متضاد با یکدیگر وجود داشته است یکی خردنیك وپاك موسوم باسپنتا مینو **Spenta - minu** و دیگری خرد خبیث و ناپاك موسوم بانهره مینو **Anro - minu**. اولی درذات اهورمزدا و در چهره روشنائی بی پایان اما دومی بنام اهریمن‌درسیمای تاریکی بی پایان جلوه‌گر هستند. ازاین جهت است که اهریمن در دین زرتشت از تاریکی پدید آمده ودر تاریکی بسر میبرد وبصفت آنهره یا آنقره مینوبمعنی خردخبیث وتیره دل متصف میباشد. این اهریمن نه تنها در دنیای خاکی مردمان بدکار وشریر را یاری میکنند وآنان را برای پیروی از دروغ وخشم وادار مینماید بلکه ارواح مردگان گناهکار وپلید را نیز درآخرت به راه دوزخ وجهنم راهنمائی مینماید. در وندیداد فصل ۱۹ فقره ۱۵۰ صفحه ۲۰۳ دهارلز مینویسد (این دیوهای بدکار بایکدیگر گفتگومی کنند وبه اعماق تاریکیهای بی پایان وبه دوزخ مخوف می گریزند). در یسنای ٦۱ فقره ۵صفحه ۳۸۲ کتاب دهارلزمینویسد (برای برانداختن‌اهریمن، آفریننده موجودات زشت وپلید وآفرینش پرمرگ وی به نماز ودعا بپردازیم). در وندیداد فصل ۱۹ فقره ٤٦ صفحه ۲۷۵ دار مستتر مینویسد (بدکاران و دیوان پست نابکار فریاد میزنند و میگریزند به جهان تاریکی و بجهان جهنمی). در یسنای ٤٤ فقره ۲ صفحه ۳۵۰ کتاب دهارلز مینویسد (من از دو اندیشه و خرد

اصل واصیل تراآگاه میسازم . ازاین دو اصل یکی حیات وزندگی بخشد ودیگری خرابی و ویرانی بارآورد . اولی بر دومی گفت هر دو ازما نه در اندیشه ، نه در معرفت ، نه در میل وآرزو ، نه در گفتار ، نه در کردار ، نه درقانون و نه در جان و روح باهمدیگر توافق نداریم) . در یسنای ۳۰ فقره ٥ صفحه ۳۲۱ کتاب هارلز مینویسد (از دو اندیشه مزبور خرد خبیث گناه و بدی را بر گزید اما اندیشه وخرد مقدس پاکی وراستی واشوئی را انتخاب کرد) . در خورشید یشت فقره ٤ صفحه ٤٠٤ جلد دوم کتاب دارمستتر مینویسد (کسی که خورشید بی‌مرك زیبای تیزاسب را ستایش کند در برابر تاریکیها ، در برابر دیوها ، در برابر پدیده های زشت و پست و رزل تاریکی ، در برابر دزدان و بدکاران ، در برابر جادو وپری ودر برابرخرابکاران نامرئی ایستادگی ومقاومت مینماید) . دریشت ۲۲ هادخت فقره ۳۳ صفحه ٦٥٧ جلد دوم کتاب دارمستتر راجع باحوال روح مرده گناهکار و رفتن وی بسوی دوزخ چنین مینویسد (در نخستین گام که روح مرده بدکار برمیدارد بسوی دژمت Dujmat یامنطقه اندیشه بد در دوزخ رهسپار میشود . در دومین گام که روح مرده بدکار برمیدارد بسوی دژخت Dujkhat یا منطقه گفتار بد در دوزخ رهسپار میشود ، در سومین گام که روح مرده بدکار برمیدارد بسوی دژورشت Dujvresht یا منطقه کرداربد در دوخ رهسپارمیشود. درچهارمین گام که روح مرده بدکاربرمیدارد بسوی تاریکیهای بی‌پایان رهسپار می‌شود) .

دارمستتر درتفسیراین‌فقره چنین‌مینویسد(سه منطقه نامبرده دردوزخ برابر سه منطقه اندیشه نیك ، گفتار نیك و کردار نیك در بهشت قرار گرفته و روح مرده بدکار پس ازعبور ازسه منطقه دوزخ بتاریکیهای بی‌پایان که جایگاه‌دیوان ومسکن اهریمن است میرسد) .

خواننده گرامی از مطالعه و مقایسه دراین فقرات ملاحظه خواهد نمود که در اوستا نه تنها اهریمن‌برضد اهورمزدا قرار گرفته بلکه تاریکی برضدروشنائی

و اندیشه و خرد بد بر ضد اندیشه و خرد نیك واقع شده است و بشرحیکه نقل نمودیم روشنائی بی‌پایان در فضا و آسمان بیکرانه در بالای افلاك ستاره گان است اما جهان تاریکی در زیر زمین مسکن اهریمن و دوزخیان میباشد و روح مرده بد کار پس از محاکمه روز واپسین از بالای پل چنواد در اسفل السافلین دوزخ وجهان تاریکی سقوط مینماید.

زرتشت در دین خود برای رفتار ومعاشرت انسان در روابط با هم نوع‌خود قوانین‌ارزنده وجالب دقت وضع نموده واین قوانین در جزوات مختلف اوستا بطور پراکنده مندرج میباشد اما اصول وپایه آنها برمبنای مبارزه و پیکاری است که درمیان دواندیشه نیك وبد ویامیان روشنائی‌وتاریکی برقرارمیباشد وباختصار باید توضیح دهیم.

پاکی واشوئی در پایه قوانین زرتشت

دو اصل اصیل یا دو گوهر همزاد که در اوستا آمده و در پیش نقل نمودیم هر کدام در واقع صفتی است که از موصوف خود حکایت میکند یکی ضمیر تیره‌دل و خبیث بنام آنقره مینو و دیگری ضمیر نیك وپاك بنام اسپنتا مینو. تحقیقات دهارلز دانشمند فرانسوی در این موضوع جالب دقت میباشد واز مقدمه کتاب وی در زیر نقل مینمائیم.

« آنره مینو **Anro - Mainyus** همان موجود نامرئی و نخستین است که بر طبق گاتها همزاد اسپنتا مینو **Spenta - Mainyus** بنام اهورمزدا و همزمان با وی پدید آمده ومرگ وبدی وپلیدی را در سهم خود پذیرفته است. اصول عقایدوآیین اوستا در کتاب‌بندهش بیان شده وآنهره مینو برطبق این کتاب در تاریکی سرمدی زیست میکند و در آغاز امر از وجود اهورمزدا و از نور و روشنائی و کار های وی بی خبر بود. آنهره مینو رهبر و سردار ارواح خبیثه بنامهای مختلف از قبیل روح بدمنش (یا **Dregvao**)، روح ناپاك (یا **Açista**)، دوه دیوها، دیوترین دیوها (یا **Daevotema**)، آفریننده بد کردار

و آفریننده ذوات خبیثه (یا Duzdhamal)، هوش خبیث (یا Duzhdao)، بزه‌کار (یا Mairya) ، پرمرگ (یا Pourmahrka) و آدم کش (یا Mashi Marava) موسوم شده است . لفظ آنرو مینو یا آنهرو مینو نام اصلی اهریمن بمعنی روح خرابکار و ویران کن در زبان پهلوی بعبارت Ganak minui یعنی روحی که ضربت وارد میکند تعبیر شده است . لفظ آنرو Anro ازواژه آنهه Anh بمعنی سرنگون کردن وبرانداختن اشتقاق یافته است . این لفظ را بعضی با لغت آنقره Angra که از انگ Ang بمعنی فشردن ریشه گرفته اشتباه کرده‌اند و از این راه خواسته‌اند در مقابل صفت اسپنتا مینو قرار دهند و حال اینکه در اوستا لفظ آنهره Anro از آنقره Angra تفکیك شده و در یسنای ۴۲ فقره ۱۲ مینویسد (آنهره وه Anrovae ، آنقره وه Angrovae) . در این تفکیك نمیتوان تصور کرد که نوشتن یك لفظ در یك فقره بدو مرتبه تکرار شده باشد ، واژه‌هائی که در اوستا در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند از همه جهت مقابله ندارند و هم وزن نیستند . لفظ دروند Druanta بمعنی ارواح موذیه در برابر امشاسپندان واقع شده‌اند . دیو ها در برابر یزدان قرار گرفته اند . بهرصورت آنهره بهیچوجه در قدرت و توانائی با اسپنتا مقابله نمیکند وعقیده بعضی راجع باینکه دیو بزرگ را در ضدیت و دشمنی برابر و مساوی با اهورمزدا پنداشته‌اند صحیح نیست . مندرجات گاتها را با دیگر جزوات اوستا نباید آمیخت . در دو فقره از گاتها اهریمن درمقابل هرمزد قرار گرفته است واین دوفقره یسنای سوم فقره ٤ ویسنای دهم فقره ۲ میباشد وثنویت ودوخدائی در این فقرات جلوه گر است اما اهورمزدا در فقرات دیگر اوستا همه جا از رقیب خود بالاتر قرار داده شده است . هرمزد یك خداوند مقتدر وتوانا است . اهریمن از آینده ومستقبل آگاهی ندارد فقط از آنچه میبیند مطلع میشود وحتی از نتایج اعمال شخص خود نیز مادام که بوقوع نپیوسته باخبر نیست. اهریمن درمسکن اصلیه خود یعنی در تاریکی سرمدی بسر میبرد از اهورمزدا واز مخلوقات و آفرینش وی آگاه نیست . اهورمزدا جهان مرئی و

جسمانی را آفریده اما اهریمن بغیرازمعایب وبعضی موجودات بدکار نمیتوانست چیز دیگری خلق کند ووی در اوستا اختیار دیگری ندارد وبدواً ورأساً نمیتواند چیزی پدید آورد فقط میتواند زیان رساند وتقلید نماید. قدرت و اختیارات خرد خبیث بسیار محدود است. یك دعا و نماز ساده و با یك کلام ایزدی کافی است که اهریمن ناتوان و مخلوقات وی نیست و نابود شوند. اهریمن در یشت سوم فقره ۱۳ و در وندیداد فصل ۱۹ فقره ۱۵۰ در برابر امشاسپند اردیبهشت میگریزد ودر مقابل زرتشت از ترس وهول میلرزد.

«اهورمزدا درآسمان مسکن دارد واین‌آسمان پرازکامیابی و ملذات میباشد اما رقیب وی اهریمن برطبق وندیداد فصل ۱۹ فقره ۱۵۰ در تاریکیهای مخوف و نفرت انگیز بسر میبرد. آنچه بیشتر موقعیت این دو رقیب را معلوم و روشن میدارد مقدرات نهائی وسرانجام کارآنان است. اهریمن در پایان امر کشته‌میشود ودر دوزخ می‌افتد و قدرت و توانائی از وی سلب میگردد و از دوزخ نیز خلاصی ندارد وبعضی نقل کرده‌اند که برای همیشه نیست و نابود میشود و تمام‌موجودات خبیثه وآفریده‌های زشت وپلید وی نیز همراه خود او بهلاکت خواهند رسید.

«بنابراین دوروح وخرد در گاتها گرچه دراساس ومنشاء خود هردوسرمدی وبرابر هستند اما علم وخردنیکو ونیروی‌خلاقه فقط بخردنیك تعلق‌دارد. تنها او است که برطبق یسنای ۲۹ فقره ٤ توانا ومتعال وآفریننده است ودرهرچیز تصمیم میگیرد. تنها اوست که برای همیشه سلطنت‌مینماید ودوزخ وعذاب درسهم‌دیوها قرار گرفته است[1].

تحقیقات دانشمند فرانسوی راجع بالفاظ آنهرومینو واهریمن وترجیح‌آن بلفظ آنقره مینو که بعضی از محققان تصور کرده‌اند از لحاظ علم‌اللغه و همچنین مقایسه وسنجش در اختیارات اهورمزدا نسبت باهریمن بسیار جالب دقت میباشد ومناسب خواهد بود بقیه توضیحات این دانشمند ونتایجی را که در تحقیقات خود

---

۱ ــ رجوع شود بمقدمه کتاب دهارلز صفحه ۱۲٦ .

راجع باصول اخلاقی زرتشت بدست آورده در زیر نقل نمائیم .

« تفاوت دین زرتشت نسبت بادیان دیگر باستانی در این است که در این دین اخلاق و رفتار انسانی برمبنای یك فلسفه عمیق پایه گذاری شده است و این اخلاق در اصل و اساس خود از قاعده ثنویت و دو خدائی سرچشمه گرفته اما از طبیعت پرستی نیز سهمی‌دارد . این ثنویت و دوپرستی مفهومات فضیلت را در همه افعال و کردار انسانی دربر گرفته است . طبیعت پرستی ملازمه داشته که عناصر مادی وارواح نامرئی نیز پرستیده شوند ودر انجام بعضی مراسم دینی که در میان اقوام هندوژرمن معمول‌بود مراقبت بعمل‌آید . اساس وقاعده اخلاقی درمزداپرستی برمبنای قوانین اهورمزدا است که برای زرتشت الهام شده است . مفهوم فضیلت اخلاقی در معنی لفظ اشا **Asha** جمع آمده است . مزدا پرست پارسا بنام اشووان **Ashavan** نامیده میشود اما دیو پرست و غیر مزدا پرست بلفظ ان اشووان **Anashavan** موسوم شده است .

«باید دید اشا واشوئی عبارت از چیست . بعضی‌معتقد شده‌اند که اشا **Asha** برپایه یك نظم جهانی در رعایت فضیلت دینی است ودرآن مراسم وتشریفات دینی باید دقیقاً انخام شود وادعیه ونمازها بموقع‌خود معمول گردند . این عقیده‌صحیح نیست . اشوئی از نظر بشر دوستی تنها یك فضیلت سادهٔ اخلاقی بشمار نمیرود بلکه اعمال ورفتار انسانی وحرکات ظاهری وی را نیز شامل شده است . اشابجهان اهورمزدا وبه آفرینش وی که در اصل و اساس نیکوآفریده شده‌اند تعلق دارد . انسان بحسب ذات وطبیعت میتواند از رعایت قانون مزدائی و اشوئی سرباز زند وببدی وزشتی گراید اما راه توبه وبر گشت باشوئی‌همه‌وقت برای وی بازومفتوح است‌وناپاك‌وبدکار یا دروات **Drvat** دربرابرپاك واشوپرست واشووان **Ashavan** قرار گرفته است . واژه اشا **Asha** با معنی پاکی منطبق میباشد و این لفظ نه تنها در پاکی سجایا و اخلاق درونی است بلکه باید از هر گونه عیب و علت و گناه و بدی که ممکن است از مجالست بـا ناپاکان و خبیثان سرایت کند دور و مبرا

باشد وبالاخره طبیعتی را دارا شود که بدی وپلیدی در آن کوچکترین اثرونفوذ نداشته باشد.

«اعمال انسانی در اوستا بحسب اندیشه و گفتارو کردار برسه قسمت منقسم شده است. مزداپرست باید همه بدیها وپلیدیها را از خود دور کند وهر گونه نیکی و پاکی را در رفتار و گفتار و اندیشه خود ظاهر سازد. این دستور در یشت دهم فقرات ۴۶ تا ۵۰ ویشت ۱۲ فقره یك تا ٤ و دیگر جزوات اوستا مندرج است اما مفهوم فضیلت در مزدا پرست بر پایه ومبنای صفات خداوند عالیجناب و خرد نیك وپاك و مقام وموقعیت معنوی روح انسانی قرار گرفته است. اهورمزدا ذاتاً پاك و در عین روشنائی وراستی ودانایی است واز دروغ وفریب ودغل کمال نفرت رادارد ووی دوست وپدر کسانی است که ازاوپیروی نمایند ووی را پرستش کنند وبرای خاطر مزدا پرستان است که موجودات مفید وسودمند آفریده شده وقدرت وفرشاهی از اهورابرخاسته ودنیای مرئی وجسمانی را برای ظفروفیروزی خوبی ونیکی بربدی وزشتی پدیدآورده است. فقط دیوها وارواح خبیثه است که برای نابودی مخلوقات اهورمزدا در کوشش هستند.

«بنابراین قانون زرتشت است که انسان رابه پاکی وراستی ونیکی واحسان ونفرت ازدروغ دعوت نموده وبا ناپاکی وفریب ودزدی وبا هر گونه عمل ورفتاری که برای بنی نوع انسان زیان داشته باشد مبارزه کرده است. وظایف اصلیه مزدا پرست بشرح زیر است:

۱ـ مزداپرست باید اهورا را پرستش کند ونعمتها ونیکیهای وی رابستاید واز قانون او پیروی نماید وروح و جسم خود را پاك سازد ودر انجام مراسم دینی کوشا شود واندام خود را تطهیر ودر طهارت باطن خود مراقبت ورزد.

۲ ـ مزداپرست باید موجودات و خدایان مزدا آفریده راکه در اداره امور عالم با اهورا همکاری مینمایند محترم بدارد ودر نیایش وستایش آنها فرو گذار نباشد.

۳ ـ مزدا پرست باید همه وقت کوشش نماید خیرات اهورا ونیکی و پاکی در همه جهان انتشار یابد ورواج پیدا کند واهریمن وارواح خبیثه را دشمن بداره واز نابود کردن مخلوقات وی فرو گذار نشود.[۱]

از مطالبی که نقل نمودیم اصول اخلاقی دین زرتشت وپایه فلسفه وافکار وی واضح و روشن میگردد واکنون مناسب خواهد بود از خدایان دیگر زرتشت که در اداره امور عالم با اهورمزدا همکاری مینمایند توضیحات دهیم و این خدایان در قسمت عمده با بعضی از ستاره گان مطابقت مینمایند و هر کدام در اوستا بنام یزدان و گاهی بغ نامیده شده‌اند و باختصار در زیر باید توضیح دهیم.

پرستش ستاره در دین زرتشت بنام یزدان وبغ

در پیش توضیح دادیم که زرتشت در دین قدیمتر ایرانی تغییرات اساسی پدید نیاورد ودر آن فقط اصلاحاتی انجام داد ودر این اصلاحات نیز پای فلسفه و حکمت را بمیان کشید. زرتشت مانند ادیان دیگرزمان خود آسمان محسوس در بالای سر انسانی را جهان مینوی وهریك ازستاره‌ها را موجودی جاندار وصاحب عقل و تدبیر واز غیر جنس زمین خاکی می پنداشت. بدیهی است تغییر و تبدیل در چنین عقیده وقتی ممکن بود که انسان در تمدن خود لااقل یکهزار سال جلوتر رفته وامثال سقراط وارسطو ودیمکریت پدید آمده واز طریق علمی معلوم شده باشد که این ستاره‌ها در جنس وماهیت از زمین خاکی تفاوت ندارند و اگر کوچکتر جلوه میکنند بعلت دوری ازدید انسانی وتابع قاعده ریاضی است واگر میدرخشند بعللطبیعی وفیزیکی است والا ستاره‌ها با چشم ساده جز ذرات ریز و درخشنده و لرزان چیز دیگر بنظر نمیرسند. این است مطلب اساسی ما راجع بدین زرتشت وبتفصیل دربخش دهم‌توضیح‌دادیم وامیدوارم خواننده گرامی‌مطالب این بخش را مجدداً مطالعه نماید.

اشخاصی که باعقیده نگارنده مخالفت دارندوزرتشت را موحدویکتاپرست

۱ـ رجوع شود بکتاب دهارلزمقدمه صفحه ۱۵۰.

می‌پندارند ناچارند معتقد شوند که ستاره‌ها و خورشید و ماه درنظرزرتشت مانند زمین خاکی موجوداتی بی‌جان و بی‌روح بوده‌ند. چنین‌عقیده صحیح نیست زیرا انسان فقط ازطریق‌علمی آنهم‌علوم ریاضی و طبیعی میتوانست از این‌حقیقت آگاه شود. در زمان زرتشت نه تنها مغهای ایرانی بلکه روحانیان واهل تحقیق در همه اقوام و ملل دیگر از مصر و کلده و هند و یونان راجع بمحیط زنده‌گی خود در جهالت وبی‌اطلاعی بسر میبرده‌ند چه رسد باوضاع فلکی و حقیقت ستاره ها. علت نداشت که معلومات زرتشت افزونتر ازآنان بوده باشد و مندرجات اوستا صحت عقیده ما را روشن میدارد. زرتشت چون میدید که آب بشکل باران از آسمان نازل میشود وبوسیله رودها در دریا جمع میگرده‌د تصور میکرد که منبع آبها در ستاره ها قرار گرفته وسه خداوند بنام ایزد ناهید، ایزد تشتر و ایزد اپم نپات در جنگ با آپوش **Apaosh** دیو خشکسالی همکاری میکنند واز اینموضوع درمحل خود توضیح خواهیم داد. در اوستا گرچه دریای و وروکاش (یا دریای خزر) محل تجمع آبها است اما این دریا از باران مایه میگرفت وباران نیز از ستاره‌ها میرسید نه اینکه آب دریا بعلت اختلاف در درجه حرارت ببخار تبدیل شود و بوسیله باد در هوا پراکنده شده وبزمین فرو ریزد. فره وشیها یا ارواح پارسایان درآسمان بوده‌ند که باران را بشهرها وخانه‌ها میرسانیدند. اهورمزدا وقتی زمین وافلاك را آفرید مایه گیاه وستور وخاك را در ستاره‌ها قرار داد. در ماه یشت‌فقره ۷ مینویسد (من میستایم ماه حامل نژاد و مایه گاو جد ستوران و جانوران را)[۱] در رشن یشت خداوند قانون و قضاوت همه جا در گردش و سیاحت و نظارت است ودر فقرات ۲۹ تا ۳۱ مینویسد (ای رشن مقدس، هر کجا باشی ما تو را ستایش میکنیم، در ستاره هایی باشی که مایه آب را در بر دارند تو را ستایش میکنیم، در ستاره‌هائی باشی که مایه خاك را دربردارند تورا ستایش میکنیم، درستاره‌هائی باشی که تخمه گیاهان را در بر دارند تو را ستایش میکنیم). زرتشت در این

۱ـ رجوع شود بکتاب دارمستتر جلد دوم صفحه ۴۱۰

پشتها افسانه سازی نکرده بلکه بعقیده خود حقیقت گوئی نموده ولو اینکه باشتباه رفته است.[۱]

اما تفاوت زرتشت از متفکران دیگر زمان خود در این بود که وی درصدد بر آمد از علل آفرینش وحوادث واتفاقات طبیعی درجهان بتحقیق پردازد و برای رفتار انسانی در روابط با همنوع خود قواعد ودستورها بدست آورد تا بتواند آنان را بسعادت و خوشبختی رساند و از بی‌نظمی و ناامنی و دروغ و فریب و دغل در اجتماعات جلو گیری کند. زرتشت در فقرات یسنای ٤٣ از خداوند خود چنین میپرسد (بگو بمن ای اهورمزدا، بهشت چیست و برای چه آفریده شده است، کیست که آفتاب و ستاره‌ها را در راه و معبر خود نهاد، از چیست که ماه گهی می‌افزاید و گاهی میکاهد، کیست که گیاهان و آبها را آفرید، کیست که زمین را در پائین و ابرها را در بالا نگاه میدارد، کدام هنرمندی است که روشنائی و تاریکی پدید آورده، روز وشب و بامداد را برقرار کرده، کیست که عقل و دانائی آفرید ومحبت پسر در دل پدر نهاد)[۲]. در پاسخ از این پرسشها وامثال آنها است که زرتشت در دین ایرانی شالوده نو برپا نمود و فلسفه وافکار تازه تر بیان کرد اما وی در این فلسفه و افکار خدایان سابق را که در ایران پرستیده میشدند انکار نکرد وحتی از خدایان دیگر آریائی آنچه با یکی از ستارگان تطبیق مینمود در جرگه ایزدان خود پذیرفت وبقیه خدایان هندی را بنام دیو مطرود خود ومخلوق اهریمن معرفی کرد.

اکثر خدایان زرتشت آفریده و مخلوق اهورمزدا خدای بزرگ زرتشت میباشند واین وصف در نظر بعضی از محققان ممکن است چنین جلوه نماید که خدایان مزبور از ایادی و مأموران اهورمزدا شمرده شده‌اند. چنین تصور صحیح نخواهد بود زیرا زرتشت در اوستا این خدایان را همه جا بنام خداوند و

۱ـ رجوع شود بکتاب دارمستتر جلد دوم صفحه ٤٩٧.

۲ـ رجوع شود بکتاب دارمستتر جلد دوم صفحه ٣٤٦.

بلفظ ایزد ویزدان و گاهی بلفظ بغ نامیده است ومخلوق بودن آنان موجب نخواهد بود که از جر گه خدایان خارج باشند . در میان همه اقوام در عهد قدیم معمول چنان بود که خدایان کثیر و متعدد روابط پدر فرزندی و خانواد گی با یکدیگر داشته‌اند . یکی از دیگری متولد میشد ویا یکی مخلوق دیگری بود چنانچه در مصر قدیم نت Neith خدای آسمان مادر اوزیریس بود وهروس خداوند بزرگ پسر اوزیریس و ایزیس شمرده شده و ست یاتیفون عموی وی است و همچنین در کلده و آشور اکثر خدایان از نسل طامات پدید آمده‌اند و ماردوك خداوند عالیجناب بابل پسر انکی و نوه آنو خدای آسمان بود و در هند قدیم دو خداوند ویشنو وسیوا از برهما خالق کل عالم پدید آمده‌اند وهر کدام در توانائی پائین‌تر از برهما نیستند . مقصود اینست که بعقیده روحانیان در عهد قدیم اکثر خدایان منسوب بیکدیگر بوده‌ند بعضی بزر گتر وبرخی کوچکتر و این امر مانع از این نمیشد که همه مینوی وغیرجسمانی‌وبی‌مر گ واز ردیف خدایان بشماررفته‌باشند. در دین زرتشت نیز همین حقیقت جریان داشته است .

خدایان زرتشت در اوستا بنام بغ و ایزد و یزدان نامیده شده‌اند و از حیث عده بیرون از حد و شمار میباشند و بعضی از آنان مانند ایزد و ایو خداوند هوا خودآفریده هستند . خدایان زرتشت از حیث قدرت وتوانائی متفاوت شده‌اند واین خدایان را میتوانیم بسه قسمت منقسم بداریم .

اول ـ خدایانی که مقرب تر از ایزدان دیگر به اهورمزدا میباشند و هریك با یکی از صفات اهورا تطبیق میکنند و هر کدام در حقیقت جلوه‌ای از اوصاف خدای بزر گ میباشد و تعداد آنان با خود اهورمزدا به هفت رسیده است و بنام امشاسپند نامیده شده‌اند .

دوم ـ خدایانی‌هستند که مانندخود اهورمزدا بنام ایزد وبغ ویزدان نامیده شده‌اند وهر کدام با یکی از ستاره گان مطابقت مینماید .

سوم ـ خدایانی هستند بنام ایزد و گاهی بغ وهر کدام با یکی از مجردات

ویا یکی از عناصر طبیعت تطبیق شده‌اند .

شش امشاسپند در قسمت اول پس ازخود اهور مزدا بشرح زیر است :

۱ ـ وهومن **Vohu – Manu** بمعنی منش پاك یا بهمن امشا سپند و از دو لفظ وه یا و هو بمعنی به و نیك ، من یا مانو **Manu** بمعنی من و ضمیر ترکیب یافته است .

۲ ـ اشا وهیشتا **Asha – Vahishta** یا اردیبهشت امشاسپند بمعنی پاك و درست است .

۳ ـ کشتر یا وریا **Kshatria – Vairia** یا شهریور امشا سپند بمعنی سلطنت ایزدی است .

٤ ـ اسپنتا آرمیتی **Spenta – Armaiti** یا اسفندارمذ امشاسپند خداوند زمین بمعنی وفا و صلح مقدس‌میباشد . این‌خداوند در اوستا دختراهور مزدا شمرده شده‌است .

٥ ـ هروات **Harauvat** یا خرداد امشا سپند بمعنی کامل و بی نقص است .

٦ ـ امرتات **Amertat** یا امرداد امشاسپند بمعنی‌جاودان و بی‌مرگ است .

لفظ امشاسپند ازسه واژه (اَ) بمعنی‌بی‌وبدون، مش‌بمعنی‌مرگ، سپند بمعنی مقدس‌ترکیب یافته وجمعاً بمعنی‌بی‌مرگ مقدس می‌باشد . هر کدام‌ازامشاسپندان مزبور در حقیقت یکی از صفات اهور مزدا میباشد واز لحاظ اهمیت وشایسته گی شخصیت‌مستقل‌وجداگانه‌پیدا کرده‌اند ودراوستاازجملهٔ‌خدایانی‌هستند که‌همه وقت در گرزمان همراه خداوند بزرگ مسکن دارند .

قسمت دوم از خدایان زرتشت با یکی از ستارگان و یا موجودات آسمانی تطبیق‌شده‌اند ودراداره‌امور آدمیان ودرجنگ وپیکار بادیوان واهریمن‌افزونتر از امشاسپندان دخالت دارند واز بعضی محض نمونه در زیر باید توضیحات دهیم .

مهر ایزد خداوند روشنائی خورشید

ایزه مهر در اوستا گاهی بلفظ‌ایزد ویزدان و گاهی‌بغ‌بمعنی خداوندخوانده

شده است . در مهر یشت فقره ۱۴۰ و۱۴۱ مینویسد (من میستایم‌مهر را ای‌مقدس، مهر دلیر آسمانی والاتر از همه ومهربان بی‌زیان را که در مناطق بلند اقامت دارد وتوانا ورزم‌آزماست ، مهرداناتراز همه بغها را)[۱] . درفقره ۹۸ همان‌یشت‌مینویسد (ما دربرابر مهر خشمناك مقابله نمی کنیم و مهر تواناترین ایزدان ، دلیرترین ایزدان، چالاك ترین‌ایزدان، فیروزمندترین‌ایزدان، درهمه روی زمین‌تسلط دارد).[۲]

مهر ایزد در قبل از زمان زرتشت نیز درایران پرستیده میشد واردشیر دوم پادشاه هخامنشی معروف باردشیر با حافظه در کتیبه‌خودمهر رادر ردیف‌اهورمزدا و ناهید ستوده و هرسه را بلفظ بغ از خدایان شمرده و در زمان ساسانیان درخارج ایران نیز نفوذ پیدا کرده وپرستش وعبادت وی دریونان بالخصوص دررم معمول شده است . مهر پرستی در میان رومیان چنان‌رواج گرفت که مدت زمانی‌در کشور های جنوبی اروپا با دین مسیح رقابت مینمود و سپس رو به زوال گذارده و متروك گردید .

مهرایزد را بعضی‌محققان‌خداوند خورشید پنداشته‌اند وحال اینکه شخصیت وی جدا ازخورشید می‌باشد و درحقیقت خداوند روشنائی‌خورشید است وبرخی از محققان مهرایزد را خداوند روشنائی مزدا آفریده در همه ستاره‌ها پنداشته‌اند اما چون در اوستاهر کجا نام مهر بمیان‌آمده ایزدخورشید نیزهمراه‌آن است بروشنائی خورشید عالمتاب‌اختصاص‌دارد. خورشید دردین‌زرتشت درواقع‌دردوچهره جلوه گر شده‌است یکی‌بحالتی که پرتو افشانی می کند ونور و روشنی از خود می‌پراکند و بنام مهر ایزد خوانده شده ودیگری خورشیدایزد است که بشکل‌یك صفحه‌مسین همه روزه در آسمان ظاهر و سپس غروب می کند . خورشید در این دو جلوه و یا در این دوشخصیت بـه خدایان مصر قدیم شباهت دارد و در صفحه ۳۲۲یاد نمودیم. این خورشید پیش از طلوع بنام آتوم و بحالت طلوع نوور آتوم خوانـده میشد

---

۱ ـ رجوع شود بکتاب دهارلز صفصفه ٤٦٨

۲ ـ رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ٤٦٠

اما درنیمروز وقتی‌سوزنده میشدبنام‌مانت Month خدای‌جنگ موسوم‌میگردید . همچنین خورشید دردین کلدانیان بنام شاماش خداوند قانون وعدالت بود اماوقتی بوسط السماء میرسید بنام نر گال خدای عالم مرده ها موسوم میشد .

مهر ایزد در فقرات‌مهریشت غالباً با خورشید ایزد همراه است . در فقره۱۳ یشت مزبور مینویسد (کیست نخستین خدایان آسمانی که در بالای کوه البرز جلو تر از خورشید تیز اسب حر کت میکند و جلوتر از همه در قله های زیبای کوه جای میگیرد واز مسکن ایرانیان دیده بانی مینماید) [۱] . این فقره و امثال آن دلالت دارد که مهر ایزد خداوند روشنائی آفتاب از خورشید ایزدجدا ومستقل است . مهر ایزد در اوستا مزدا آفریده میباشد اما در فقره یك مهریشت درستایش ونیایش با اهورمزدا هم پایه وبرابر است و در این‌فقره چنین مینویسد (اهورمزدا باسپنتمازرتشت گفت ای‌زرتشت مقدس، وقتی‌من‌مهردارنده دشتهای‌فراخ راآفریدم درستایش ونیایش‌مانندخودم قرار دادم) . اهمیت مهر ایزد دراین‌است که اهورمزدا خداوند روشنائی بی‌پایان‌وسرمدی‌خودآفریده میباشد امامهرایزد درهیکل‌روشنائی خورشید جلوه‌ای از روشنائی بی‌پایان‌است . لافونت Lafonte دانشمند فرانسوی راجع به مهر ایزد بشرح زیرتوضیح داده‌است .

«مهر ایزد یکی از شخصیتهای قابل دقت دراوستا است‌ومشخصات دین قدیم وجدید آریائی وایرانی در وی جمع‌آمده است . ازمطالعه دراوصاف وموقعیت مهر است که بخوبی میتوان توجه پیدا کرد که چگونه یك خداوند مربوط بقبل از زمان زرتشت در دین مزدا پرستی تغییر شکل داده و با افکار جدید متوافق شده است . ازفقرات مهر یشت واضح می‌شود که مهردارای دوجبهه یادو چهره میباشد یکی طبیعی وفیزیکی ودیگری معنوی است اما امشاسپندان در دین زرتشت فقط چهره معنوی و اخلاقی را دارا شده‌اند . مهر از یکطرف خداوند روشنائی مزدا آفریده است واز طرف دیگرخداوند حقیقت وصداقت‌وراستی‌میباشد . مهر درجلوه

---

۱ ــ رجوع شود بکتاب دارمستتر جلد اول صفحه ۳۴۸

روشنائی مزدا آفریده از خورشید پرتو افشانی مینماید ولز این چهره است که وی در اوستا (دارنده دشتهای فراخ) و (پادشاه کشورها) نامیده شده اما مهر ضمناً جنبه وساطت ومیانجی را داراست و برای رسانیدن روشنائی‌مزدا آفریده بعالمیان واسطه میباشد . در بند هش توضیح شده که در میان روشنائی بی پایان و تاریکی بی پایان یك فضای خالی قرار گرفته ومهر ایزد در این فضا واسطه ووسیط است و چون روشنائی وی‌آفریده ومخلوق مزدا است‌می‌تواند رابطه انسان‌را با اهور مزدا برقرار دارد . مهر خداوندحقیقت وراستی‌است زیرا روشنائی‌علامت ونشانه حقیقت میباشد . بهمین جهت است که خورشید در اوستا چشم اهورمزدا نامیده شده و وی همه جهان را بوسیله خورشید دیده بانی ونظارت مینماید وآنچه راست و یا دروغ باشد درك میکند. مهر ایزد‌خدای‌روشنائی‌است ونگاهبانی‌حقیقت وعدالت دراوستا بعهده وی بر گذار گشته است . بنابراین میتوان گفت در مهر ایزد دوچهره یا دو جهت مادی‌ومعنوی‌نهفته است . این ایزد دراوستاازحقیقت وراستی پاسداری‌میکند واحترام بسوگند ومراقبت در اجرای معاملات و تعهدات بر وی سپرده شده و در انجام این وظیفه هزار گوش وده هزار چشم دارا میباشد و وی‌نه کسی رامی‌فریبد ونه فریفته میشود واگر ایرانیان از دروغ وفریب ودغل کراهت و نفرت داشتند برای اینست که در اوستا تصریح شده است . اما مهر ایزد در امور مربوط بارواح مرده ها نیز قاضی القضات است ودر این امر دو ایزد دیگر یکی سروش ایزد و دیگری رشن ایزد با وی همکاری مینمایند . مهر ایزد در کتاب ودا بنام میترا بمعنی دوست ورفیق از خدایان هند واروپائی است .[۱]

راجع بمهر ایزد اکثر دانشمندان اوستا شناس بتفصیل پرداخته‌اند از آن جمله دهارلز دانشمند فرانسوی است واز کتاب وی در زیر نقل مبکنیم .

«مهر در اصل واساس یك خداوند آریائی است وروشنائی در آسمان جدا از خورشید وستاره‌ها در وی تجسم یافته و بتدریج روشنائی معنوی و راستی و حقیقت

۱ــ رجوع شود به لافونت کتاب لومزدائیسم صفحه ۱۷۰ وبعد

نیز بر آن افزوده شده است . مهر چون خدای روشنائی است جهان را پرتوافشانی میکند وبرخورشید سبقت میجوید وپس از غروب مدتی خود نمائی مینماید . مهر در اوستا اشعه وپرتو خود را در همه جا می‌تاباند و دیوها را میگریزاند . مهر در مزارع ودشتها حاضر وناظر است و بذورات و آب را بهمه جا میرساند و فراوانی پدید می آورد . همه چیز در جهان زیر نگاه و دقت مهر قرار گرفته است. مهر خدای حقیقت و راستی است و نور و روشنی را همه جا میپراکند . پاسداری و مراقبت در اجرای عدالت برعهده مهر است و وی نظارت دارد که قانون درهرجا ودر همه موجودات مسلط باشد وقول وتعهدات وقرار دادها در میان مردم بخوبی رعایت شود وفریب ودروغ ودروئی از میان برداشته شود . این‌تعهدات و قرارداده‌ها در اوستا بنام میترا نامیده شده و متخلف از قول وقرار بنام میترا دروج **Mithra Druj** موسوم گشته است . این است مندرجات یشت ۱۰ وندیداد فصل ٤ و یسنای ۵۵ فقره ۱۳ .

«صفت اصلی مهر ایزد دراوستا دارنده چراگاه های فراخ است و این صفت بلفظ وورو گا یوئیتی **Vourugayoiti** آمده و وی در همه‌دشتها ومزارع‌تسلط دارد ودرستایش‌ونیایش با اهورمزدا هم‌پایه شمرده شده‌است . رام ایزد خداوند هوا ورشنو خدای قانون اغلب با مهر ایزد همکاری میکنند . مهر است که دیوها را همه جا زبون وناتوان میسازد وآنان را درپیکار شکست میدهد وسلامت وکامیابی و ظفر و نجات را در جهان شامل مردم مینماید اما اهورمزدا آفریننده مهر ایزد است و یك گردونه زرین برای وی ساخته است . مهر پرستی در ابتدای مسیحیت با پرستش خورشید بهم آمیخت وبتدریج دراروپا نفوذ یافت . مهر بعقیده پارسیها قاضی القضات ارواح مرده ها است . درمینوخرد و کتاب پلوتارك نقل شده که مهر در میان زمین وآسمان واسطه‌است وعدالت‌آسمانی را در روی زمین‌رواج میدهد .

این بودتوضیحات دو دانشمنداوستا شناس راجع به مهرایزد وهر کدام‌یکی از جنبه های قابل دقت وی را ازمندرجات اوستا نقل کرده‌اند و از مطالعه در این

توضیحات واضح میشود روشنائی آفتاب همه وقت همراه خورشید یك خداوند مینوی و صاحب عقل و تدبیر وخرد است و باچشم ساده انسانی مرئی و محسوس می باشد . مهر درواقع جلوه‌ای از روشنائی بی پایان ذات اهورمزدا است ودرهیکل نور خورشید تجسم یافته است . مهر هنگام غروب در زمین خاکی با اهریمن و دیوها به پیکار میپردازد و وقت طلوع درسحر گاهان بالای کوه البرزپرتوافشانی میکند وهزاران عفریت وپریان زیانکار را بهلاکت میرساند و نابود مینماید .
مسکن مهر ایزد در زمین خاکی است اما اهورمزدا برای وی در بالای کوه‌البرز خانه‌ای ساخته است . در فقره ۹۵ مهریشت می‌نویسد (ما مهر ایزد رامیستائیم که پس از غروب خورشید در دور زمین بگردش میپردازد و میان زمین و آسمان را بدقت‌نظاره میکند).[1] درفقره ٤٤و٥٠یشت مزبورمینویسد (ماميستائیم مهردارنده دشتهای فراخ راکه مسکن وی‌درزمین خاکی پهناور ودر جهان جسمانی واقع‌شده و اهور مزدا برای او خانه ای در بالای کوه البرز ساخته است ،کوهی که بسیار درخشان و شفاف میباشد و در آن نه شب ، نه تاریکی ، نه باد سرد ، نه باد گرم ، نه مرگ و نه آلوده گی دیو آفریده هیچکدام وجود ندارد) .[2] مهر ایزد همه روزه پیش ازطلوع‌خورشید از اهورمزدا خداوند بزرگ دیدن میکند ودر بارگاه وی سوار گردونه درخشان شده ازبالای کوه البرز در زمین خاکی نمایان‌میگردد وعده ای از ایزدان‌وخدایان دیگر دراین گردش‌وحرکت‌با وی همراهی مینمایند .
در فقره ١٢٤ مهر یشت مینویسد (ما میستائیم مهر ایزد دارنده دشتهای فراخ را که سوار گردونه‌شده واز گرزمان درخشان روان‌میگردد ، گردونه‌ای که با زینت های زرین آراسته است واین گردونه راچهار اسب‌سفید باپوشاك آسمانی‌میکشند . در بیرون از گردونه مهر هزاران تیر از پر کرکس با نوك زرین و ساقهٔ آهنین ، هزار گرزه فولادین با صد گره وصد تیغه ، یکهزارنیزه بلند ، یکهزار شمشیردو

۱ــ رجوع شود بکتاب دارمستتر جلد دوم صفحه ٤٦٧

۲ ــ رجوع شود بکتاب دارمستترجلد دوم صفحه ٤٥٢

تیغه موجود است وهمه در فضای آسمان بالای سر دیوان پران هستند)[۱].

یشت نامبرده در توصیف گردونه وهمراهان مهر ایزد یاد آور شرحی است که نابوریمانی **Naburimani** ستاره‌شناس کلدانی درسده‌پنجم قبل ازمیلاد راجع بسیر و گشت آنو خداوند بزرگ آسمان نگاشته و دیمکریت حکیم یونانی ازآن توضیح داده وما از کتاب اولمستید دانشمند آمریکائی در صفحه ۲۴۰ نقل نمودیم . همچنین درمصر قدیم ارواح‌پارسایان پس ازمحاکمه واپسین درعالم‌برزخ در یك کشتی درخشان می نشستند واز بالای ابرها بسوی بهشت جایگاه خدایان رهسپار میشدند . شرح وتوضیح از گردونه مهر ایزد تصوراتی است که زرتشت از حالت طلوع خورشید هنگام صبح وسحرومنظره ابرهادربالای کوه برنگ‌طلائی وزرین در نظر خود مجسم داشته واز اعتقاد وی به مینوی بودن موجودات‌آسمانی حکایت مینماید و این قبیل عقائد را در دنیای قدیم از مصرو کلده در محل خود نقل نمودیم . اکنون باید راجع به تیر ایزد خدای باران از مندرجات اوستا نقل کنیم .

ستاره تیر یا تشتر خداوند باران

در مطالب پیش توضیح دادیم که بحث در تعدد و کثرت خدایان در دین زرتشت مربوط بتفسیر از مندرجات اوستا است نه اینکه بحث دینی‌باشد . زرتشت خواه موحد یا مشرك در زمان خود برای حفظ استقلال وشعائر ملی ایرانی برضد تورانیان وتازیان وبیگانه ها مبارزه کرده وبا افکاربلند حکیمانه در تاریخ وطن خود یادگاری گذارده است که بطور مسلم از افتخارات کشور ما بشمار میرود اما این امرموجب نخواهد برد که حقیقت را درتاریخ نویسی وارونه جلوه دهند و افکار وی را چنان تعبیر نمایند که هیچکدام بامندرجات اوستا تطبیق‌نکند ازآن جمله موضوع عبادت وپرستش‌ستاره‌هادردین زرتشت است ودرمحل‌خود نقل کردیم که ستاره پرستی در اساس دین کلدانیان قرار داشت وروحانیان و کاهنان این

---

۱ ـ رجوع شود بکتاب دار مستتر جلد دوم صفحه ۷۵۴

قوم ستاره ها را هرشب در آسمان با چشم ساده رصد میکردند و گزارش احوال آنان را همه روزه بپادشاه تقدیم میداشتند وصدها از این گزارشها بر روی کتیبه های آجری از کتابخانه های بین النهرین مربوط به قبل از میلاد بدست آمده است اما از مطالعه در مندرجات اوستا روشن میشود که این ستاره‌ها در دین زرتشت افزونتر ازادیان دیگر زمان وی مورد پرستش وعبادت قرار گرفته‌اند وبسیاری ازستاره ها دراین دین نام مخصوص ویشت و ادعیه مخصوص پیدا کرده‌اند و بعنوان خداوند ویزدان وبغ ستوده‌شده‌اند وهمه آنان در اداره امور عالم وبالخصوص در رتق وفتق امور آدمیان عامل مؤثر بشمار رفته‌اند .

کسانی که زرتشت را موحد می پندارند وقتی پرسش شود که ستاره‌ها در دین وی چگونه در جنگ با دیو و اهریمن نامرئی صف آرائی کرده و به نبرده و پیکار پرداخته‌اند پاسخ میدهند که این داستانها در اوستا از افسانه های دینی و تعبیرات مجازی از حوادث عالم است . چنین پاسخ بی منطق و بی‌پایه است وزرتشت درهمه جا بادروغ مبارزه کردم وازحقیقت وراستی جانب داری نموده وممکن نیست دردین خود داستانهای موهوم وخلاف حقیقت رادرسیمای حق وحقیقت جلوه داده باشد بلکه وی در همه این داشانها بعقیده خود حقیقت گوئی کرده ولو بعداً کشف شده که مانند متفکران دیگر زمان خود باشتباه رفته است . وقتی ایزدان وفره وشیها وارواح پارسایان را در آسمان وزمین بحالت مینوی زنده وجاویدان پنداریم داستان وسر گذشت آنان درجنگ با اهریمن ودیوها جامه حقیفت میپوشند وعنوان افسانه از میان برمیخیزد واساسا میتولوژی یاعلم بافسانه های ملل واقوام درمقایسه وسنجش نسبت بازمنه‌ای است که باطل و منسوخ شده‌اند والا هر افسانه در زمان خود از حقایق مسلمه شمرده میشود چنانچه در عصر حاضر نیز میان ملل واقوام جهان حتی در کشورهای مترقی بسیاری از مسائل دینی ویا علمی است که در جرگه حقائق بشمار میروند اما پس از مرور زمان جزو افسانه و موهومات محسوب شده افکار صحیح تری جای آنها را خواهند گرفت . اکنون میتوانیم راجع بستاره تشتر و

پرستش آن در دین زرتشت توضیحات دهیم.
ستاره تشتریا تیر دراوستا خداوند باران است و مانند این خداوند درادیان دیگر عهد قدیم نیزوجود داشته است ازآنجمله درمیان مصریان دو خداوندی است یکی بنام نیل‌خدای رودها ودیگری خداوندآبها وهردو پرستیده‌میشدند وآب وخوراك مصریان ازاین‌دوخداوند میرسید و مردم درخشکسالی دست نیاز ودعابدرگاه‌آنها دراز مینمودند. ستاره تشتر همه ساله در ماه چهارم سال درآسمان ایران نمایان میشود وازاینجهت‌بنام ستاره‌تیرموسوم‌شده واین ماه باآغازتابستان مصادف‌میباشد ودراین ماه است که گیاهان ودرختان و مزارع و دشتها به باران وآب نیاز بیشتر دارند. خداوند باران دراینماه طلوع میکند وبنام تیریا تشتر نامیده میشود وبا اهریمن ودیوخشکسالی به پیکار میپردازد. دراوستا بکرات نقل شده که منبع ومایه‌آب درستاره تشترقرار گرفته وخرداد‌امشاسپند وایزه باد ازیاران وی‌شمرده شده‌اند اما سعی و تلاش این خداوند به تیرماه اختصاص ندارد بلکه پیکار او با اهریمن‌ودیوان ازفروردینماه آغاز میشود. اهریمن‌بوسیله یکی‌ازمخلوقات‌خطرناك خود موسوم به‌آپوش دیوخشکسالی از باران جلوگیری میکند. تشتر درابتدای امراز دیونامبرده شکست میخورد واین شکست نتیجه غفلت و کوتاهی مردم در ستایش ونیایش اواست واساساً‌ستایش ونیایش ویاادعیه و کلام ایزدی‌دردین‌زرتشت برای شکست اهریمن و گریزاندن اجنه و دیوان اثرات سحری دارد و هر کجا نام خداوند بمیان‌آید دیوها از هول جان می گریزند. زرتشت نیز برطبق اوستا وقتی درجنگ بااهریمن روبرو شد بوسیله منترو کلام ایزدی توانست وی را شکست دهد و بردشمن خود فیروز شود اما وقتی مدت خشکی و بی‌آبی طولانی باشد مردم بااهمیت پیکار خداوند باران وبموقعیت باریك وی توجه پیدا میکنند ودست استغاثه ودعا بدرگاه‌اهورا بلند مینمایند وقوت ونیرو برای ایزد تشترطلب میکنند. دراین‌هنگام است که دیوها ناتوان میشوند وشکست میخورند. دریای خزر یا دریای وورو کاش بجوش وخروش‌می‌آید، ابرها دربالای دریا انبوه میشوند

وخداوند باران بکمك ایزه باد آب را در دشت ومزارع وروده‌ها جاری میسازد.

تشتر درمیان خدایان زرتشت قرب و منزلت مخصوص دارد و مایه آب دروی قرار گرفته اما ستارگان دیگر نیز هستند که مایه ونطفه آب رادر بردارند چنانچه ماه حامل نطفه چارپایان و گاو است وبعضی دیگر تخمه گیاهان وبعضی مایه خاك را درخود جای داده‌اند. درفقره ۵۰ یشت نامبرده درفقره ٤۵ تشتریشت مینویسد (ما میستائیم تشتر ستاره زیبا ودلیر را، ستاره‌ای که اهور مزدا برای وی هزاران فضل‌وفضلیت بخشیده ونیکو کارترین ستاره‌هائی‌است که مایه آب رادربر گرفته‌اند و درساحه روشنائی رفت وآمد مینمایند). درفقره ۵۰ یشت نامبرده مینویسد (من که اهورمزدا هستم‌ای زرتشت مقدس، ستاره تشتررا باندازه خودم شایسته ستایش ومایه خوشنودی آفریدم).

ازمشخصات دین زرتشت وتفاوت آن نسبت بادیان دیگر عهد قدیم در این است که اهور مزدا ویا دیگرخدایان در اداره امور عالم همه وقت جانب مصلحت وخیر مردم را در نظردارند و ازحس انتقا مجوئی و یا خشم و غضب بدورهستند و جزیاری ونیکی‌درباره ایرانیان وپیکار ومبارزه برضداهریمنان منظوری ندارند. درتیریشت فقره۳۷و۳۸ مینویسد (ماميستائيم تشترستاره زیبا ودلیررا که درتندی مانندتیرارخش‌بسوی‌دریای وورو کاش‌درفضای آسمانهاپران‌است، تیری که از کوه خشوت‌**kshuth**بسوی کوه‌خوانت **hvanant** رها گردید. اهورمزدا وامشاسپندان درپرش‌این‌تیریاری کردند ومهرایزد دارنده دشتهای‌فراخ‌راه را بروی‌هموارساخت واشا وپارندی‌**parendi** سوار گردونه نیك درپی‌آن روان‌شدند تاوقتی که بر کوه خوانت‌فرود آمد). ارخش یا ارش‌دراین‌فقره تیرانداز ماهرایرانی‌است که جان‌خود رادر راه وطن فدانمود وتفصیل آن‌را دارمستتر ازابوریحان‌بیرونی‌ومجمل‌التواریخ و کتاب شایست نقل کرده وچنین مینویسد(درجنگ افرا سیاب تورانی‌بامنوچهر شاه ایران قرار شد تیری از رویان طبرستان بسوی شمال رها شود وهر کجا افتاد مرز ایران و توران باشد. اسفندار مذامشاسپندخدای زمین در آنجا حاضر بود و

دستور داد تیرو کمانی آماده ساختند و به ارش یا ارخش Érekhsh ایرانی که یك مرد حکیم و پاك دل بود داد تا رها سازد . ارش پذیرفت اما وی آگاه بود که پس از رها شدن تیر قطعه قطعه شده وجان بجان آفرین تسلیم خواهد نمود . تیر را باتمام قوت بدن خود رها کرد و در دم جان بداد . در این موقع است که ایزد باد بدستور امشاسپند اسفندارمذ تیر را همراهی کرد واین تیر یکهزار فرسخ راه پیمود و در شمال خراسان بین فرغانه و طبرستان برزمین افتاد و این محل سرحد ومرز ایران گردید) .

اپم نپات Apam napat خداوند دیگر آب است و با تشتر و ایزد باد و فره وشیها درتقسیم آب ها همکاری مینماید . درفقره ۳۴ تیریشت صفحه ٤٢٣ کتاب دارمستر مینویسد (اپام نپات است که آبها را ای زرتشت مقدس همراه باد ایزد توانا وفر کیانی وفره وشی پارسایان در دنیای جسمانی تقسیم میکند) .

دارمستتر راجع بستاره تشتر توضیحات عالمانه داده و از کتاب وی در زیر نقل میکنیم .

«دردو کتاب بندهش ومینو خرد توضیح شده که درجنگ وپیکار اهورمزدا با اهریمن ستاره های ثوابت (یا Etoiles) ازهرمزد پشتیبانی مینمایند و بیاری وی برمیخیزند اما کواکب(یا Planetes) اهریمنی هستند وبرضد سیر ثوابت حرکت میکنند . ثوابت بچند دسته تقسیم شده اند وهردسته تحت فرماندهی یك سپهبد قرار گرفته است .[1] ستاره تشتر یا تیر نسبت بستاره های شرقی در آسمان منصب سپهبدی دارد ولفظ سپهبد یا سپهبت عینا در بند هش نقل شده است . ستاره و نند vanant فرمانده ستاره های غربی است . ستاره استویش Stovésh سپهبد ستاره های جنوب میباشد و هفتورنگ Haftoiring فرماندهی ستاره های شمال را بعهده دارد و این سپهبدان و فرماندهان در جنگ بر ضد اهریمن همکاری میکنند

۱ـ مقصود از ثوابت ستاره هائی هستند که مانند خورشید از خود نور افشانی میکنند اما کواکب از ستاره دیگر کسب روشنائی مینمایند و بردور ثوابت میچرخند .

ستاره مز گاه Mas - gah در فضای آسمان فرمانده کل ستاره‌ها است . از این پنج ستاره چهار اولیه در اوستا تصریح شده اما ستاره مز گاه در بند هش آمده‌است . ستاره هفتورنگ یا هفت دختران همان دب اکبر است و در فقره ۱۲ تیریشت برضد جهی ها و پریها پیکار میکند و بهمینجهت است که فرماندهی ستاره های شمال را بعهده گرفته است . جهیها و پریها دیو هائی هستند که در شمال مسکن دارند اما درفقره ٤٤ تصریح شده که ستاره تشتر نسبت بهمه ستاره‌ها فرماندهی دارد . تشتر ستاره باران است ووقتی درزمین خاکی خشگی وبی‌آبی پدید شوددر دریا فرودمی‌آید وآبها را به ابر تبدیل‌میکند واین ابرها است که بوسیله ایزدباد همه‌جا پراکنده میشوند . درتیریشت‌بتفصیل توضیح‌شده که چگونه‌دیوها ازباران جلوگیری میکنند ودیوخشکسالی برضدتشتر پیکار مینماید .

«روز سیزدهم هرماه بنام تیرنامیده شده وستاره تشترموکل براین‌روزاست.
واژه تیر درپهلوی وفارسی دومعنی دارد یکی نام تیری است که از کمان خارج میشود . دیگری نام یکی از کواکب موسوم به مرکور Mercure میباشد . تیر نشانه و علامت ستاره تشتراست ودرتندی وحرکت به تیری شباهت یافته که در داستان ایرانی بوسیله ارخش یا ارش انداخته شده است . تیردرزند اوستا بلفظ تیگری tighri آمده و واژه تیرپهلوی از آن اشتقاق یافته و کلمه تیگری همان تیژ - ری tij-ri است وتیژ بمعنی تیز میباشد وازاین امر ریشه لفظ تشتر معلوم میشود واین‌لفظ بمعنی‌ستاره تیر کمان (یا L'étoile à la flèche) است .

ارتباط ستاره تشتربامرکور Mercure ازیك‌مقایسه کلی‌واضح میگردد. ثوابت برطبق‌مندرجات بند هش اغلب باسیارات درجنگ وپیکارهستند وهر کدام سپهبد یا فرمانده‌دسته‌ای ازستاره‌ها میباشند وتوانسته‌اند یکی‌ازسیارات را اسیر خود سازند ودربند نهند ازآنجمله ستاره تیر بوسیله تشتر اسیر شده و از این راه است که هر دو با یکدیگر مشتبه گشته‌اند . تیر نام روز تیر وهم نام نخستین ماه تابستان وچهارمین ماه سال میباشد وروز۱۳ تیرماه باجشن تیرگان Tiragan

مصادف است و روزی است که بگفته البیرونی ارخش پهلوان تیرانداز معروف ایرانی تیر را از کمان خود رها کرد و از آن مرز شمالی ایران در دورترین نقطه معلوم گردید.[۱]

اما خداوندان آب در دین زرتشت بستاره تشتر و یا اپم نپات منحصر نیست بلکه ستاره ناهید از خدایان بزرگتر بشمار رفته است و این خداوند در زمان قدیمتر و درقبل اززرتشت نیز در ایران پرستیده میشد و یک خداوند ایرانی است و درمیان آریانهای هندی نفوذ نداشته و نام کوچک وی آردویسور **Ardavissor** بمعنی آب میباشد و از اینجهت یشت مخصوص برای ستایش و عبادت وی بنام آبان یشت که از لفظ آب اشتیاق یافته خوانده میشود و این خداوند و یا این ستاره باستاره زهره یا ونوس **venus** تطبیق مینماید و اهمیت وی در زمان پادشاهان هخامنشی افزون تر گردید و مجسمه ناهید بدستور اردشیر دوم درمعابد شهر های ایران نصب و مورد عبادت قرار گرفت و بشرحی که درصفحه ۲۵ بیان داشتیم از کاوشها و حفریاتی که بوسیله باستانشناسان شوروی درسرزمین قدیم خوارزم نزدیک آمو دریا بعمل آمده مجسمه‌های کوچک آناهید مربوط بسده چهارم قبل از میلاد بدست آمده و این مجسمه‌ها حکایت دارند که پرستش و عبادت ناهید در دورترین شهرهای ایران باستان معمول بود اما مسکن این خداوند برطبق اوستا در بالای کوه البرز که محل گردش اکثر ستاره هاست قرار دارد و کانون و مایه آب در آن واقع شده و در محل خود نقل خواهیم نمود.

درمیان خدایان و ایزدان زرتشت بعضی بامجردات و معانی مطابقت دارند از آنجمله رشن راست خداوند قانون و ترازو دار عدالت است و در آخرت برای رسیده گی به نیک و بد اعمال آدمی همراه مهر ایزد و سروش ایزد تصدی دارد و از مطالعه دریشت این خداوند مطالب ما راجع بدین و آیین زرتشت روشن تر میگردد اما قبلا لازم است راجع بدنیا و آخرت دراین دین توضیحات دهیم.

۱- رجوع شود بکتاب دار مستتر جلد دوم صفحه ۴۱۲ و بعد.

دنیا و آخرت دردین زرتشت

منظور مادربحث ازدنیا و آخرت دردین زرتشت توضیح از عقاید و افکاری است که متفکران ایرانی درعهد باستان راجع بموقعیت زمین و آسمان وافلاك ستاره گان بیان داشته‌اند . این بحث بسیار جالب دقت میباشد زیرا ابتدای علوم از این افکار آغاز شده است . خواننده گرامی پیش ازمطالعه دراین گفتار ممکن است ایراد واعتراض کند که موضوع زمین و آسمان بادنیا و آخرت چه ارتباط دارد . چنین اعتراض وارد نخواهد بود زیرا تحقیقات ما راجع بعهد قدیم آنهم عهدی است که نسبت بعصر حاضر لااقل دو هزارسال ویا بیشتر فاصله دارد . در این فاصله و مدت نه تنها در طرز تفکر و اندیشه انسانی مربوط بمحیط زندگانی تغییرات پدیدآمده بلکه درمعانی ومفهومات بسیاری از لغات و کلمات نیز تبدلاتی حاصل گشته است وبدون توجه‌دراین تبدلات توضیح ازازمنه و افکار نامقدورخواهدبود ازآنجمله دوواژه‌آخرت ودنیا درزبان فارسی است . هر کدام ازاین دولفظ بمنزله قالبی است که یك مقدار از مفاهیم و افکار در آن جای گرفته است . این دو لفظ گرچه تازی‌است ودرعهد قدیم‌ازارامی‌درپهلوی وارد ومصطلح شده‌است امامعنی و مفهوم هریك نسبت بعصرحال وحاضرتفاوت پیدا کرده است .

مقصود ازلغت‌آخرت درعصرحاضرعبارت ازعوالم غیبی‌است که حقیقت‌آنها درنظر انسانی‌پوشیده ومخفی‌میباشد وصرفا جنبه دینی‌دارد اما درعهد قدیم‌عبارت از آسمان و جایگاه ستاره ها است که بچشم ظاهر در بالای سر انسانی محسوس ومرئی میباشند . مقصود ازدنیا درعصرحاضر عبارت ازجهان مادی مشتمل برزمین خاکی وفضای بیحد وبیکرانه وموجودات‌آسمانی‌است اما دنیا درعهد قدیم‌بزمین خاکی وهوای مجاورآن محدودبود وهرآن حادثه واتفاقی که درآسمان رخ میداد ازطلوع وغروب خورشید وماه وستاره‌ها تارعد وبرق وباران همه ازآخرت وجهان مینوی سرچشمه میگرفته است . انسان درعهد قدیم خداوند را بشکل ستاره و خورشید و ماه بچشم خودمیدید وبرآنهاسجده میکرد وعبادت مینمود اما درعصر

حاضر خداوند واحد ومتعال وخالق آسمانها و زمین ازدیده انسانی مخفی و پنهان است وهیچ کس ازذات وماهیت وی آگاه نیست. اینست تفاوت افکار درعهد قدیم نسبت بعهد حاضر وازاین تفاوت است که همه چیز درعهد باستان جنبه دینی داشته است وزندگانی انسان درآن زمان مستقیماً زیردقت و دید خدایان که درآسمان بشکل خورشید و ستاره خود نمائی میکردند قرار داشت. انسان وقتی خداوند را بچشم خود میدید و از حقیقت و ماهیت وی بی اطلاع بود از معتقدات خود به‌آسانی منصرف نمیگشت و خدای واحد و نادیده را خالق و آفریننده نمی پنداشت. تغییر وتبدیل دراین معتقدات وقتی‌ممکن بود که انسان درمرحله علوم بترقیات رسیده وپرده جهالت ازدیدگان وی برداشته شده و واضح و روشن گشته باشد که خورشید وماه وستاره‌ها درماهیت وحقیقت اززمین خاکی تفاوت ندارندو همه ازعناصرترکیب یافته‌اند وجزماده وانرژی چیزدیگرنیستند اما درعهد قدیم چیزی که انسان را بیشترازپیشتر دردوران جاهلیت متوقف میساخت وازپیشرفت وترقیات وی جلومیگرفت این‌بود که درمیان اقوام‌وملل جهان درآن زمان‌ارتباط معنوی وجود نداشت وهر کس هرچقدر بتناسب معلومات زمان خود روشن فکر بشمار میرفت ازمحیط کوچك وساده زندگانی‌خودنمیتوانست قدمی‌بالاتر گذارد وازنقاط دورتروااماکن خارج ازمسکن‌خود کسب اطلاع نماید وبهمین جهت‌است که فرضا مصریان قدیم‌لااقل پنجهزارسال‌وهمچنین کلدانیان سه هزارسال درتمدن خود پیشرفت کردند اما نتوانستند ازکشورهای مجاورویا از وضعیت جغرافیائی دریاها واماکن دوردست اطلاعات بدست‌آورند ووسائل لازمه نیز برای کسب‌این اطلاعات دراختیارخود نداشتند واین اطاعات ازحکمت یونان آغاز گردید و وقتی بحقیقت نزدیکتر شد که کریستوف کلمب درسده پانزدهم میلادی‌بکشف امریکا توفیق یافت و کروی ومدوربودن زمین و معلق بودن‌آن درفضا محسوس و واضح گردید. مقصود اینست که مرحله علوم یقینی وحقیقی ازحیث زمان نسبت بعصر کنونی ما چندان بعید نیست و سازمان زمین و آسمان ویا دنیا و آخرت بعقیده

مصریان قدیم همان است که دریکی از کتیبه‌های مصری ترسیم شده وتحت شماره ۲۵ در صفحه ۳۷۳ نقل نمودیم و دراین کتیبه زمین خاکی بشکل خداوندزمین زیرپاهای خداوند هوا دراز کشیده وخداوندآسمان دربالای سرخدای هوا برزمین وهوا احاطه دارد وخدایان دیگرنیز ازآنجمله هروس‌خداوندآفتاب بشکل عقاب درپشت سر گاوماده موسوم به هاتور درسمت راست دیده میشود و مصریان‌بشرحی که در محل خود نقل نمودیم سطح زمین را مانند یك سینی مسین میپنداشتند وکوه‌ها بمنزله برجسته گی اطراف سینی بود و اطلاعات کلدانیان راجع بزمین خاکی نه تنها قلیل بود ودرپیش توضیح دادیم بلکه ازمحیط زنده گی و ازحدود و مرز کشور خود نیزبی‌اطلاع بودند و نقشه‌ای که از حفریات و کاوش در کلده مربوط بقبل ازمیلاد بدست‌آمده میزان اطلاعات جغرافیائی این قوم را بخوبی واضح میدارد و از کتاب ژرژ کنتونو **contenau** دانشمند فرانسوی در تحت شماره ۳۲ نقل میکنیم واین‌نقشه مربوط بسده هیجدهم قبل ازمیلاد برروی کتیبه آجری ترسیم وبخط میخی توضیح گشته ودرموزه بریتانی موجود است واز لحاظ باستانشاسی بسیارارزنده میباشد ومیتوان گفت قدیمترین وبلکه نخسیتن نقشه جغرافیائی‌است که بدست انسانی ترسیم شده و این‌نقشه را ادوارد شیرا **Edward chiera** دانشمند دیگرفرانسوی‌نیزدر کتاب‌خودنقل کرده وتوضیح‌داده که بابل در وسط وآشوردرجنوب‌آن واقع شده ودراطراف این نقشه دودائره مدور رسم‌شده ووسط این دو دایره راآب فرا گرفته واین‌آب درجنوب بنام خلیج فارس و درشمال شرقی گویادریای خزر باشد ومقصود ازجند مثلث اشاره بکشورهای خارجی است ودرمثلث شمال غربی چنین مینویسد (کشوری که درآنجا خورشید دیده نمیشود) این بود اطلاعات کلدانیان دردنیای قدیم راجع بزمین خاکی و تردید نیست که اطلاعات متفکران ایرانی درآن زمان ازحدود این معلومات تجاوز نمیکرد واین اطلاعات را میتوانیم ازمندرجات اوستا بدست‌آوریم.

زمین خاکی بعقیده زرتشت مرکز عالم است اما نه‌عالمی که بقول‌حکمای

یونانی بشکل پوست پیاز تعبیه شده وزمین خاکی در مرکز هندسی فلك اول قرار گرفته باشد بلکه عالم کون ومکان ویادنیا و آخرت دردرجه اول بدو قسمت منقسم میشد واین دوقسمت هردو بیکرانه و بی‌حد است یکی محل روشنائی بی پایان و دیگری محل تاریکی بیکران وهر دو نیز خود آفریده وخودساخته میباشند واز خود پدید آمده‌اند وبی نیاز از خالق هستند . این دو قسمت در قبل ازآفرینش از یکدیگر دور وجدا بودند . دروسط این دوعالم فضای خالی‌میدان کار زار وپیکار اهور مزدا بااهریمن است ودراین‌فضااست که زمین‌خاکی‌وستاره‌ها بوسیله‌روشنائی بی پایان موسوم به اهور مزدا آفریده شده و دیوان و موجودات زیانکار و پلید بوسیله تاریکی بی پایان یا اهریمن خلق شده‌اند و سر گذشت آنها در اوستا ذکر شده و در کتاب بندهش ومینوخرد ودینکرد بتفصیل توضیح گشته و هر يك از دانشمندان اوستاشناس در دوقسمت نقل کرده‌اند قسمت اول راجع بآفرینش جهان قسمت دوم مربوط بزمین خاکی است وقسمت اول را از کتاب لافونت دانشمند فرانسوی در زیر نقل میکنیم :

«برطبق مندرجات بندهش از آغاز جهان روشنائی ، تاریکی ، زمان وفضای بیکران وجود داشته است . خرد نیك یا اهورمزدا خداوند متعال و دانا در قسمت اعلای روشنائی مسکن داشت اما اهریمن یا خرد خبیث در اعماق تاریکیها مخفی بود . این دو خرد از همدیگر جدا بودند ودر میان آنان يك فضای خالی ومشترك فاصله داشت . اهور مزدا چون بحسب ذات‌خود دانا وتمام‌و کامل بود ازموجودیت اهریمن آگاهی داشت اما اهریمن‌ازوی‌بی‌اطلاع بود . اهورمزدا بعلت همین آگاهی ودانائی خود همه وقت ازآینده ومستقبل با خبر بود واعمال خود را از روی همین اطلاعات تحت نظم وانضباط قرار میداد اما اهریمن نمی‌توانست نتیجه کار های خود راپیش‌بینی کند مگراینکه بوقوع پیوسته باشند. اهورمزدا موجودات‌مینوی وغیرجسمانی را آفرید واهریمن برای هلاکت آنها دیوها ودروجها (یا دیو های دروغ) را خلق کرد . اهور مزدا چون از آینده آگاه بود پیشنهاد صلح و آشتی

کرد . این پیشنهاد ازجانب اهریمن رد شد . اهورمزدا پیشنهاد دوم داد مبنی بر اینکه خوب وبد در مدت نه هزار سال بایکدیگر آمیخته باشند . این پیشنهاد را اهریمن پذیرفت اماا‌هورمزدا کلام ایزدی ودعای اهووریه Yatha ahu vairya را خواند . اهریمن ناچار درتاریکی فرو رفت ومدتی در این تاریکی جدا ودوراز روشنائی می‌زیست . در این مدت است که اهورمزدا دنیای مادی وهوای فاصل‌میان روشنائی و تاریکی را آفرید وسپس روشنائی زمین و ستاره‌ها و آسمان مرئی و آب وزمین خاکی را خلق کرد ودر روی زمین درختان وجانوران مفید ومردمان پدید آورد . این آفرینش درشش دوره از زمان وجمعاً در مدت یکسال صورت گرفت و هردوره بنام گهنبار Gahanbar نامیده می‌شود . ازاین مدت ٤٥ روزبرای خلقت آسمان ، ٦٠ روز برای آبها ، ٧٥ روز برای خلقت زمین خاکی ، ٣٠ روز برای گیاهان ، ٨٠ روز برای جانوران وبالاخره در گهنبار ششم ٧٥ روز برای آفرینش مردمان صرف شده است .

« اما پس ازسه هزار سال است که اهریمن را دیوها تحریك و وادار نمودند مخلوقات اهورا را مورد حمله وهجوم قرار دهد . اهور مزدا دو موجودنیك دیگر آفرید یکی بنام کیومرث Gayo – Maretan دارنده حیات فناپذیر و دیگری گاو بزرگ . اهریمن‌تصمیم گرفت درآسمان‌نفوذ کند ، ازآنجارانده شد ، برزمین خاکی آمد ، بوسیله بهمن امشا سپند و آذر ایزد (خدای آتش) جلو گیری شد . اهریمن روی زمین را در نوبت خود از بدیها ، پلیدیها ، افعیها ، عقربها پوشانید و گیاه ها را خشگانید .

این بود توضیحات‌دانشمند فرانسوی درنقل ازبندهش‌راجع بابتدای‌آفرینش جهان و درتوضیحات بعدی بجزئیات پرداخته واز کلام ایزدی واثرات سحری آن درتضعیف اهریمن ونابودی مخلوقات وی بتفصیل‌سخن گفته ونقل‌آنها از گنجایش کتاب خارج‌است وازاین‌جهت‌بقیه مطالب را از کتاب دهارلزدر زیرنقل‌می‌نمائیم :

«اهریمن موجودات آسمانی را مجدداً مورد تعرض قرارداد و در این مرتبه

نیز مغلوب ومنکوب شد واز هول جان برزمین خاکی گریخت ومرکز زمین را سوراخ نمود تا در آن مخفی شود وازاین سوراخ وشکاف است که کوه البرز (یا Hara barezaiti) پدید آمد وخورشید در بالای این کوه همه روزه خودنمائی می کند وتختگاه مهرایزد درآنجا واقع شده ودرآن نه شب، نه تاریکی، نه سرما ، نه گرما ، نه باد ونه دره هیچکدام وجودندارند . کوه های دیگر در زمین خاکی از پائین کوه البرز پدید آمدند و شماره این کوه‌ها بسیار و در اوستا ذکر است . اهریمن در صدد برآمد گیاه ها را بخشکاند . امرداد امشاسپند از هرنوع گیاه یکی را انتخاب کرده ودرآب ستاره تشتر فروبرده وسپس آب فراوان بوسیله تشتر برزمین بارید وازاین‌آب‌است که دریاهاتشکیل‌شد ونصف روی‌زمین‌رافرا گرفت . اهریمن دربرابر آن ده هزار رقم درد و بیماری در زمین پدید آورد . اهور مزدا برای مداوای آنها ده هزار نوع گیاه خلق کرد هر کدام برای معالجه یك بیماری کفایت داشت واز این گیاه ها یکصد وبیست هزار نوع تخم وبذر پدید آمد واز مجموع این تخمها درخت بزرگی در وسط دریای وورو کاش (یا دریای خزر) روئیدن گرفت واین درخت بنام (نابود کننده دردها) خوانده می‌شد . نزدیك این درخت گیاه کوکرن Gaokerena پدیدار شد واز این گیاه است که مردم درروز بعثت و حشرو نشر عمرجاویدان پیدا می کنند اما اهریمن برای‌نابود کردن این گیاه یك لاك پشت بزرگ (یا وزغ بزرگ) خلق کرد و اهورمزدا در برابرآن یك ماهی‌بزرگ موسوم به کارو Caro یا کارا برای‌محافظت‌آن‌آفرید . ازباران که بوسیله ایزد تشتر برزمین باریده بود دریاها تشکیل شد و خشکی در زمین بر هفت قسمت منقسم گردید وهرقسمت بنام کشور خوانده شده و کشوری که در وسط قرار داشت ببزرگی شش کشور دیگر بود وهر کدام از دیگری بوسیله یك رشته وشعبه از دریای وورو کاش جدا میشد .

« کوه البرز Hara Berezaiti تمام زمین را احاطه کرده وتا آسمان سر بفلك کشیده ودرقله این کوه موسوم به تیرا Taera ستاره‌ها قرار گرفته‌اند وقله

دیگر موسوم به هو کر **Hukairya** را آب آردا ویسور (نام کوچك ایزد ناهید) فرا گرفته وسرچشمه آسمانی آبها میباشد اما در مرکز زمین کوهی است موسوم به چینواد **çinvad** وبلندی آن باندازه بلندی قد یکصد مرد است وازبالای این کوه‌است که ارواح مرده‌ها به‌آخرت میروند ویك پل برروی آن‌قرار گرفته وهردو جهان را بیکدیگر متصل میسازد و در قسمت غربی یك کوه مخوف و منزوی است و دروازه و مدخل دوزخ دراین کوه واقع شده وبنام آرزور **Arezura** نامیده میشود و از این مدخل است که دیو ها بیرون آیند ودر زمین پخش و پراکنده میگردند . دریای ووروکاش در پائین کوه البرز در سمت جنوب واقع شده و درآن یکهزار مخزن بزرگ و کوچك آب است ومتوسط آنها بمساحت یکصد و هفتاد فرسخ میباشد وازآب ستاره ناهید پرشده‌اند . این آب همه وقت در جریان است و بوسیله هزار تونل طلائی رنگ درزمین پراکنده‌می‌شود . چهل سال پس ازمرگ کیومرث از تخمه و مایه وی یکجفت آدم پدید آمد یکی مرد موسوم به مشیه **Mashia** ودیگری زن موسوم بمشیانه **Mashyana** (یا آدم وحوا) .

«این بود دو نوع مخلوقات جهان وهردو درذات وطبیعت ومقصد ومنظور از یکدیگر متفاوت بودند ودر فصل اول وندیداد ذکر شده که اهور مزدا چگونه برای سکونت اقوام‌ایرانی کشورها وشهرها خلق کرد اماهریمن در هر کدام یك آفت وپلیدی پدیدآورد . بنابرین همه جهان در دین زرتشت از سه قسمت تشکیل یافته یکی‌فضای‌بیکران مشتمل برروشنائی‌بی‌پایان‌سرمدی . دوم تاریکی‌بی‌آغاز . سوم فضای خالی در میان این دو که مکان مخلوقات نامرئی ومیدان‌جنگ وپیکار دو خرد واندیشه اصل و اصیل میباشد · این میدان و یا مکان فاصل دراوستا بنام میشوانه گاته **Miçvano gata** نامیده شده و در بندهش بنام وای **Vai** ، قسمت اعلای هوا یا آتمسفر خوانده شده است .

«اما زمین درمرکز جهان قرار گرفته ودر محیط آن پشت سرهم مناطق‌هوا، ابرها ، اتر **Ether** ، ستاره ها و روشنائی بی پایان و گرونمان (یا بار گاه الهی)

واقع شده‌اند واهورمزدا برروی تخت زرین قرار گرفته وایزدان وامشاسپندان نیز همراه وی اقامت دارند. بهشت مکان ارواح پارسایان برطبق یسنای ۱۷ گاهی با گرزمان وبارگاه اهور مزدا آمیخته بنظر میرسد. دوزخ جایگاه دیوها و مکان مخوف درد وشکنجه‌ها است و از اینجهت بنام دوزنها **Daozhanha** نامیده شده و لفظ دوزخ مخفف آن است.[۱]

این بود مندرجات کتاب بندهش و توضیحات دو دانشمند فرانسوی راجع بعوالم مادی ومینوی دردین زرتشت ودراین‌توضیحات آنچه بیشتر ازهرچیز جالب دقت میباشد پل چنواد در بالای کوه البرز فاصله در میان زمین خاکی و آسمان یا فاصله در میان دنیا و آخرت است ویك سر این پل به آسمان و سر دیگر بزمین خاکی مسکن آدمیان اتصال دارد و در زیر این پل یك شکاف مخوف و عمیق و تاریك قرار گرفته واین پل در نظر ارواح گناهکار از موباریکتر است ودر عبور از آن بردورخ سقوط میکنند اما در دیده ارواح پارسایان راه ومعبر چمنزار عطر آگین میباشد واز بهشت وآسمان سردر می‌آورند.

بنابراین دراوستا هر کجا ازموجودات هردو جهان سخن‌رفته اززمین‌خاکی واز کوه البرز وپل چنواد در بالای این کوه شروع کرده به ستاره‌ها و خورشید و روشنائی بی پایان و گرزمان وبهشت پایان یافته است از آنجمله در رشن‌یشت قبلا هفت کشور روی زمین را یك یك و رود ها و کوه ها حتی درخت‌بزرگ راکه در وسط دریای خزروئیده نام برده و سپس صحبت ازپل چنواد وفاصله مکانی درمیان دنیا وآخرت وستاره ها وخورشید وبهشت و گرزمان را به میان‌آورده ومطالعه در مندرجات فقرات ۱۶تا ۳۶ این یشت بسیار جالب دقت میباشد واز کتاب دارمستتر در زیر نقل مینمائیم:

۱۶ ـ ما ترا میستائیم ای رشن مقدس ، اگر در دریای ووروکاش

---

۱ ـ رجوع شود بکتاب دهارلز صفحه ۱۳۶ وبعد مقدمه.

vouru kasha باشی .[۱]

۱۷ ـ ما ترا میستائیم ، ای رشن مقدس ، اگر در نزدیك درخت بزرگ درمان بخشنده باشی که در وسط دریـای وورو کاش روئیده است ، درختی که بذر وتخمه گیاهان درآن نهفته است .

۱۸ ـ ما ترا میستائیم، ای رشن مقدس اگر تو در سر زمین رنها یا رنگها باشی .[۲]

۲۰ ـ ما ترا میستائیم‌ای‌رشن مقدس ، اگرتودر کرانه زمین خاکی باشی .

۲۱ ـ ما ترامیستائیم ای رشن‌مقدس ، اگرتو درمرز زمین‌خاکی باشی .

۲۲ ـ ما ترا میستائیم ای رشن مقدس ، اگرتو در هرنقطه از زمین خاکی بـاشی .

۲۳ ـ ما ترا میستائیم ای رشن مقدس ، اگرتو در بالای کوه البرز باشی ،

---

۱ ـ دریای وورو کاش را اکثر دانشمندان اوستا شناس با دریای خزر تطبیق کرده‌اند ودر این تطبیق نیز بمشخصات این دریا که در موارد متعدد از اوستا ذکر شده استناد نموده‌اند بی‌آنکه از وجه اشتقاق این لفظ وواژه کاشا توضیح‌داده باشند اما هرگاه در اشتقاق آن توجه داشتند در مطابقت دریای وروکاش بادریای خزر تردید نمی ماند . وورو کاش Vouru - Kasha ازدولفظ (وورو)و(کاشا) ترکیب‌یافته‌اولی‌بقول‌دارمستتر در پهلوی بمعنی فراخ وپهن میباشد ودومی نام قوم‌کاشی نخستین اقوام آریائی است که قبل از همه آریانهاباپران مهاجرت کرده‌اند ولفظ‌کاشی نیزدر کتیبه های قدیمتر آشوری وهمچنین در زبان یونانی همان واژه کاسی یاکاسپی میباشد ودریای کاسپین در زبانهای اروپائی همان دریای خزر است .

۲ ـ سرزمین رنها یا رنگها دراوستا شانزدهمین کشوری است که اهورمزدا درمجاورت ایران ویج برای سکونت ایرانیان آفریده واز رود رنگها مشروب میشود و محل دقیق آن را در قفقازیه کنونی تعیین نمودیم و میان دانشمندان مورد اختلاف است و این اختلاف از بی توجهی در نقشه جغرافیائی قفقازیه پدید آمده والا رود مزبور از قدیم الایام تاکنون در قفقازیه از غرب بشرق‌درجریان میباشد و اکنون بنام زنگاZanga یا زنگها نامیده میشود .

کوهی درخشان که در آنجا نه تاریکی، نه باد سرد، نه باد گرم، نه بیماری، نه هزار گونه مرگ، نه آلودگی دیو آفریده هیچکدام وجود ندارند و حتی ابرها نیز بر بالای این کوه نمیرسند.

۲۴ ـ ما ترا می‌ستائیم ای رشن مقدس، اگر تو در قله هوکر **Hukairya** باشی، کوهی که در آنجا اردویسور ناهید در بلندی یکهزار قدآدمی درجست وخیز می‌باشد.

۲۵ ـ ما ترا میستائیم ای رشن مقدس، اگر تو در قله تایرا **Taera** بالای کوه البرز باشی که در دور آن ستاره های من، ماه من، خورشید من میچرخند[1]

۲۶ ـ ماترا میستائیم‌ای رشن مقدس، اگر تو در ستاره ونند **Vanant** مزدا آفریده باشی.

۲۷ ـ ما ترا میستائیم ای رشن مقدس، اگر تو در تشتر ستاره زیبای فیروزمند باشی.

۲۸ ـ ما ترا میستائیم ای رشن مقدس، اگر تو در کهکشان هفتورنگ **Haftoiring** باشی.[2]

۲۹ ـ ما ترا میستائیم ای رشن مقدس، اگر تو در ستاره هائی باشی که مایه ونطفه آب را در بر دارند.

۳۰ ما ترا میستائیم ای رشن مقدس، اگرتو در ستاره هائی باشی که مایه و

---

۱ ـ قله تایرا درالبرز باحتمال قوی همان‌قله دماوند نزدیک‌شهر تهران است. در بندهش نقل شده که پل چنواد در کوه چنواد نزدیک قله مزبور واقع میباشدودر حال حاضر نیز ازشکاف مخروطی شکل بالای دماوند ابخره گوگرد علامت آتشفشانی آن درقدیم‌الایام متصاعد است وهمه وقت از برف پوشیده میباشد وبرف نیز بعلت سرمای شدید مخلوق اهریمن است واین قله بدهانه دوزخ در زیر پل چنواد شباهت داردو کوه البرز برطبق اوستا درسرزمین ایران ویج واقع میباشد.

۲ ـ در پیش نقل نمودیم که هفتورنگ‌همان ستاره هفت دختران فرماندهی‌ستاره های شمال را بعهده دارد وهمه وقت با جهیها وپریها درجنگ است.

تخمه خاك را در بردارند .

۳۱ ـ ماترا میستائیم ای رشن مقدس ، اگرتو درستاره هائی باشی که تخمه گیاهان را در بردارند .

۳۲ ـ ما ترا میستائیم ای رشن‌مقدس، اگرتودرستاره هائی‌باشی که به خرد مقدس تعلق دارند .[۱]

۳۳ ـ ما ترا میستائیم ای رشن مقدس ، اگرتودر ماه باشی که مایه وتخمه چارپایان (یا گاو) را در بردارد .

۳۴ ـ ما ترا میستائیم ای رشن مقدس ، اگر تودر خورشید تیز اسب باشی .

۳۵ ـ ما ترا میستائیم ای رشن مقدس ، اگرتو در روشنائی بی پایان خود آفریده باشی .

۳۶ ـ ما ترا میستائیم ای رشن مقدس ، اگر تو در بهشت پارسایان باشی ، بهشتی که درخشان وسعید است .

۳۷ ـ ماترا میستائیم ای رشن مقدس ، اگرتو در گرزمان (یا بارگاه‌الهی) باشی .[۲]

فقرات نامبرده از رشن یشت اوستا صحت مطالب ما را راجع بدین زرتشت من‌البد والی الختم تأیید مینماید وزرتشت در این فقرات پس‌از اشاره بکوه البرز وقله های آن بلافاصله از ستاره‌ها وماه وخورشید و سپس از روشنائی بی پایـان و بهشت و گرزمان سخن گفته واین یشت بمنزله خلاصه‌ای ازافکار وعقاید زرتشت است که تاکنون بیان داشته‌ایم وازاینجهت توضیحات را دراین‌بخش پایان میدهیم وراجع بقوانین وعادات در ایران بـاستان بتحقیق میپردازیم .

---

۱ ـ در پیش نقل نمودیم که ستاره ها نیز مانند آدمیان خاکی بعضی اهریمنی هستند اما ثوابت بطور کلی همه وقت همراه ایزدان برضد اهریمن در پیکار میباشند .

۲ ـ رجوع شود بکتاب دار مستتر جلد دوم صفحه ۴۹۵ وبعد .

بخش دوازدهم

قوانین وعادات در ایران باستان

درآغاز کتاب توضیح دادیم که قلمرو سلطنت پادشاهان کیانی در سده هفتم ونیمه اول سده ششم قبل از میلاد در سرزمینهای وسیع خوارزم وسغد وپارت وبلخ ومرو و کابل وسیستان و گرگان و ورنه وری قرار داشت ودر هریک ازاین نواحی یک پادشاه کوچکتر محلی طبق رسوم وعادات معمول درمیان اقوام آریائی سلطنت مینمود وهمه نیز ازپادشاهان کیانی اطاعت میکردند وبعلت اینکه درنژاد و زبان ودین وقومیت وحدت ویگانگی داشتند اختلافی درمیان آنان پدید نمی آمد خصوصاً همه در برابر یک دشمن مشترک داخلی قرار گرفته بودند و این دشمن از بومیان اولیه سرزمین ایران بودند وبنام تورانی خوانده میشدند و میان آنان با ایرانیان آریائی از ابتدای مهاجرت اختلاف ودشمنی پدید آمد واین دشمنی به زد وخوردو جنگ کشید واین جنگ وقتی شدت پیدا کرد که تورانیان دراواخر سده هفتم پیش از میلاد در شمال ایران یعنی در گرگان وورنه گرد آمدند وتحت سلطنت افراسیاب بتأسیس دولت تورانی موفق شدند وبجنگهای منظم با پادشاهان کیانی پرداختندو بالاخره در برابر کیخسرو کیانی که همان کوروش بزرگ هخامنشی است تاب مقاومت نیاوردند ومغلوب ومنکوب از ایران رانده شدند.

بنابر این مرکز تجمع اقوام ایرانی درقبل ازتأسیس دولت پارس هخامنشی در کشور های وسیع خوارزم و سغد وپارت وبلخ ومرو قرار داشت و نواحی شمالی

خراسان کنونی درآن زمان جزو سرزمین بلخ بشمار میرفت و پایتخت پادشاهان کیانی اغلب در شهر بلخ واقع بود و کشور های مزبور در دشتهای سه رود بزرگ زر افشان و آمو دریا و سیردریا واقع و با شهرستانهای غربی و شمالی افغانستان و با جمهوریتهای ازبکستان و تاجیکستان و ترکمنستان کنونی واقع در روسیه شوروی مطابقت مینمایند واز اینجهات تردید نیست که پایه‌واساس مدنیت اولیه ایرانیان آریائی ازابتدای مهاجرت یعنی ازسده چهاردهم قبل ازمیلاد در پنج کشور ایرانی نشین نامبرده بنا نهاده شده ودر این کشورها است که تمدن ایرانی مدت لااقل هشتصد سال متوالی تا آغاز سلطنت کوروش بزرگ هخامنشی ادامه داشته وبالاخره در نیمه سده ششم پیش از میلاد با مدنیت اقوام دیگرایرانی که در شهرستانهای غربی ایران بتأسیس دولت ماد وسپس دولت پارس موفق شده بودند آمیخته شده واز این آمیخته گی یك تمدن بزرگتر ایرانی در زمان‌سلطنت پادشاهان هخامنشی پدید آمد ومطالعه در مشخصات این مدنیت بسی‌جالب دقت میباشد.

منظور از آنچه نقل نمودیم این است که وقتی دنیای قدیم زیرپرچم دولت مقتدر پارس هخامنشی قرار گرفت چنین نیست که اقوام ایرانی فقط بوسیله زور بازو وقدرت جنگی خود با ملل بزرگ جهان قدیم از قبیل بابل وآشور ویونان و مصر روبرو شده و یا تحت نفوذ تمدن کهنسال اقوام سامی قرار گرفته باشندبلکه اقوام ایرانی درآن زمان ازآسیای مرکزی ودریای خوارزم و آمودریا گرفته تا پشت کوههای بختیاری وآنشان و شوشان نه تنها بعلت هم نژادی و هم دینی وهم زبانی از وحدت کامل برخوردار بودند بلکه در پشت سرآنان تمدن عالیتری‌قرار داشت که از حیث مشخصات بالاتر از مدنیت، چند هزارساله ملل‌سامی بشمارمیرفت و این تمدن عالی از ایرانیان ساکن در کشور های شمال شرقی و مشرق ایران نیرو گرفته بود و می‌توانیم بنام تمدن کیانی موسوم بداریم و ازآن باید باختصار توضیح دهیم ودر این توضیحات باید محل وموقعیت دقیق کشور های مزبور مورد

دقت قرار گیرند وازاین‌موضوع گرچه درابتدای کتاب توضیح داده‌ایم اماباختصار بود ونسبت بقوانین وعادات ورسوم ایرانی در آن عهد توجه مخصوص نداشتیم و بحث از آنها بقدری اهمیت دارد که هرچه بیشتر تحقیق شود حق مطلب ادانخواهد شد خصوصاً در تحقیق ازاین‌امر دلیل ومدرك بسیارارزنده دردست داریم و آن عبارت از مندرجات فصل‌اول کتاب وندیداد اوستا است واین کتاب بعقیده همه دانشمندان اوستا شناس یقینی تر وقدیمی‌تر ازجزوات دیگر اوستا واز کلام‌خود زرتشت‌میباشد واوضاع جغرافیائی ایران باستان در این فصل تعیین وعیناً از کتاب دار مستتر در زیر ترجمه ونقل مینمائیم :

وندیداد اوستا ، فصل‌اول (در کشورهای ایرانی‌نشین)

۱ و۲ ـ من اهور مزدا ای زرتشت مقدس یك کشور با نزهت آفریدم اما آسایش کامل نداشت و اگر از هرجهت آسایش داشت همه مردم در آریاویچ Aria vej جمع میشدند وجمعیت انبوه می‌شد.[۱]

۳ ـ نخستین کشوربانزهت که من‌اهور مزدا آفریدم‌آریانم ویجو Arianem Vaijo (یا آریاویچ) بود و از رود وانوهی (یا وانگوهی) دائی تی Vanuhi Dahiti آبیاری میشود . اهریمن برضد آن افعی آبی وزمستان دیو آفریده پدید آورد.[۲]

---

۱ ـ درترجمه فقرات اول‌ودوم بعلت ابهام‌واجمال درعبارت میان‌دانشمندان اوستا شناس اختلاف است و آنچه نقل نمودیم از کتاب دارمستتر بود .

۲ ـ رود وانوهی دائی تی را اکثر دانشمندان برطبق مندرجات بند هش با رود ارس واقع در جنوب قفقازیه تطبیق کرده‌اند ودر تعیین محل آریاویچ اختلاف بمیان آمده بعضی در شمال غربی ایران باستان مجاور رود ارس و برخی در شمال

٤ ـ درآریاویچ ده ماه زمستان ودوماه تابستان‌است. زمستان‌سرداست‌برای آب، سرد است برای زمین، سرد است برای‌گیاه، درآنجا کانون زمستان است، همه‌جا سرما بدترین آفتها است.

۵ـ من اهور مزدا دومین کشور بانزهت که آفریدم دشتی است‌که اقوام Sughda در ان سکونت دارند. اهریمن برضد آن افت ملخ پدید اورد. این افت برای‌گیاهان وبرای رمه زیان بخش است[1].

٦ ـ سومین‌کشور با نزهت‌که من اهور مزدا آفریدم مرو توانا و خوش قلب است، اهریمن پرمرگ برضد آن افت غارت ورفتار خلاف ادب واخلاق در ان

شرقی آن در سیر دریا یا رود سیحون‌پنداشته‌اند ودار مستتر ازروی مشخصاتی که در فقرات دیگر اوستا ذکر شده محل آریاویچ یا ایران ویچ را در ققفازیه کنونی که سابقاً بنام اران نامیده میشد تعیین کرده اما اکنون ازروی دلیل تازه‌وجدیدی که بدست آمده عقیده دار مستتر تأیید میشود. سرزمین آریاویچ برطبق اوستا ومندرجات بندهش درمجاورت رنگها یا رنها واقع شده ورنگها نیز برطبق‌وندیداد در سرچشمه رود رنگها قرار گرفته واین رود در زمان حاضرازشمال غربی‌ققفازیه بسوی دریای خزر بنام زنگها یا Zanga جریان دارد و از اینجهت تردید نیست که محل آریاویچ در ققفازیه واقع شده و نواحی شمالی آذربایجان کنونی ایران جزو آریاویچ بشمار میرفت و برای تفصیل بصفحه ۲۷مراجعه شود.

۱ ـ سغد سر زمین قدیم ایرانی نشین در قلمرو سلطنت پادشاهان کیانی است ودر دشت زرافشان واقع شده ومرکز آن شهر سمرقند میباشد واکنون جزو ازبکستان شوروی است و بخارا از توابع آن است و در صفحه ١٦ و بعد توضیح شده است.

پدید اورد [۱]

۷ - چهارمین کشور با نزهت که من اهورمزدا افریدم بلخ زیبا باپرچم افراشته است . اهریمن پرمرك برضد ان مورچه و سوراخ مورچه پدید اورد . [۲]

۸ - پنجمین کشور با نزهت که من اهورمزدا افریدم نیسایه است که بین مرو وبلخ واقع شده واهریمن پرمرك برضد ان افت شك وتردید پدید اورد . [۳]

---

۱ - مرو در اوستامورو **Morou** آمده واز زمان سلطنت پادشاهان کیانی یکی از شهرهای آباد ومعظم ایران باستان بشمار رفته و چون در شاهراه تجارتی دنیای قدیم با شرق اقصی قرار داشت تا زمان حمله مغول عظمت خود را محفوظ نگاه داشت و پس از اسلام مرکز حکومت وامارت خراسان بود و در آن زمان بیش ازیك میلیون جمعیت داشته ودراین شهر کتابخانه های عمومی متعدد تشکیل شده بود ودانشمندان اسلامی برای استفاده از این کتابخانه هابشهر مرو مسافرت میکردند . شهر زیبای مرو بعد از اسلام در چهار مرتبه مورد حمله اقوام بیگانه قرار گرفت وصدمه فراوان دید . درمرتبه اول بوسیله چنگیز ، مرتبه دوم بوسیله تیمور لنگ ، در مرتبه سوم بوسیله اوزبکها وبالاخره درسده هفتم هجری بوسیله امیر بخارا مورد قتل عام وغارت واقع شد وبویرانه تبدیل گردید وزمانی که جزو روسیه قرار گرفت شهر جدید نزدیك خرابه های شهر قدیم بنا وآباد گشته است . شهر مرو در حال حاضر در تاجیکستان شوروی و نزدیك رود مرغاب واقع شده و راه آهن ماوراء قفقازیه از آن عبور مینماید . ساکنان مرو تا کنون قومیت و رسوم وعادات ایرانی خود را محفوظ داشته‌اند و برای تفصیل بقاموس الاعلام مراجعه شود .

۲ - شهر بلخ دراوستا بلفظ باکدی **Bakhdi** یاباکتری **Bakhtri** آمده‌واز قدیم الایام پایتخت پادشاهان کیانی بود وبتفصیل درصفحه ۲۰ وبعد توضیح شده‌است.

۳ - شهرنیسایه **Nisaya** در سرزمین پارت از شهر های آباد وقدیم ایرانی

۹- ششمین کشور بانزهت که من اهورمزدا افریدم هرات (یا Haraiva) است وخانه های نامسکون دارد . اهریمن پرمرك برضد ان اشگ چشم وسوکواری پدید اورد.[1]

نشین وپایتخت اولیه پادشاهان اشکانی است وخرابه‌های آن اکنون نزدیك آمودریا در تاجیکستان شوروی واقع شده و در این خرابه ها بوسیله دانشمندان شوروی اکتشافات باستانشناسی بعمل آمده است . پایتخت اشکانیان پس از توسعه قلمرو حکومت آنان ولااقل پس ازیکصد سال از آغاز این حکومت از نیسایه بشهر صددروازه واقع درنزدیك دامغان انتقال یافته است و پس ازاین انتقال نیز نیسایه بعنوان پایتخت اولیه پارت اشکانی در اهمیت خود باقی بود اما محققان ایرانی واوروپائی تاکنون بعلت اینکه پایتخت دوم اشکانیان در نزدیك دامغان قرار داشت واز شهر نیسایه پایتخت اولیه آنان بی اطلاع بودند باشتباه افتاده سرزمین پارت را در خراسان تصور نموده اندونویسنده کتاب ایران باستان دراین اشتباه افراط کرده ودر صفحه ۲۱۸۵ کتاب خود چنین مینویسد (بنابراین وبنابر آنچه ازنویسنده گان عهدقدیم استباط می‌شود پارت در خراسان کنونی واقع شده وبی‌تردید میتوان گفت که پارت در عهد قدیم عبارت بود از دامغان ، شاهروود ، جوین ، سبزوار ، نیشابور ، مشهد ، بجنورد ، قوچان ، دره جز ، سرخس ، اسفراین ، باخزر ، خواف ، ترشیز ، و تربت حیدری است) وحال اینکه چنین عقیده اشتباه محض است واولمستید دانشمند امریکائی نبز نظیر همین اشتباه را بکار بسته است و دانشمندان باستانشناس شوروی محل نیسایه را بعنوان نخستبن پایتخت دولت پارت اشکانی در نزدیك آمودریا در تاجیکستان و کاخها ومجسمه ها وحتی دفتر بایگانی پادشاهان اولیه اشکانی را کشف کرده‌اند ودر حدود یکهزار و پانصد عدد کتیبه بخط آرامی و زبان پارت ایرانی بدست آورده‌اند وبرای تفصیل بصفحه ۲۱ وبعد مراجعه شود.

۱ - دار مستترراجع به هرات برطبق مندرجات بندهش توضیح داده که در

۱۰ ـ هفتمین کشور با نزهت که من اهورمزد افریدم کابل (یا Vaekereta) باسایه های نامطلوب است. اهریمن پرمرگ برضد ان پریهای خنثیتی Parika Khnathaiti پدید اورد وبگرشاسب وابسته بودند.[1]

۱۱ ـ هشتمین کشور بانزهت که من اهورمزدا افریدیم اور وا ourva دارنده چراگاه های سرشار ست. اهریمن پرمرگ برضد ان افت نخوت وغرور پدید اورد.[2]

این شهر هر کس فوت مینمود کسان واقربای وی خانه را برای مدت معینی ترک میکرده‌ند ونامسکون میگذارده‌ند.

۱ ـ گرشاسب نامبرده درفقره ۱۰ غیر از گرشاسب پهلوان ایرانی است وبقول دار مستتر در بندهش نقل شده که مقصود در این فقره سام گرشاسب است واز دین بت پرستی هند ودر کابل پیروی میکرد وبر اثر آن دیو پرستی در این شهر رواج داشته است.

۲ ـ دانشمندان اوستا شناس تاکنون نتوانسته اند محل اور وا Ourva را تعیین کنند، بعضی با شهر طوس در خراسان تطبیق کرده‌اند و بعضی یك شهر مجهول و گمنام میدانند اما تردید نیست که این شهر همان شهر اورغانج Ourganedj پایتخت خوارزم قدیم است و خرابه های آن اکنون درتر کمنستان شوروی واقع شده و در حکومت اسلامی بنام جرجانیه شهرت داشته است. خوارزم قدیمترین سرزمین ایرانی نشین است ودر کتیبه‌های داریوش کبیر بلفظ خوارزمیش آمده واگر شهر اوروا که در اوستا ذکر شده غیر از اورغانج باشد لازم خواهد آمد که ازسرزمین خوارزم در اوستا نامی بمیان نیامده باشد و حال اینکه نه تنها در اکتشافات باستانشناسان شوروی در خرابه های اور غانج آثار ارزنده بدست آمده وحکایت دارند که شهرمزبور درسده چهارم قبل از میلاد تمدن ایرانی ودین مزدائی داشته بلکه در کتیبه‌های داریوش و کتب مورخان یونانی نیز بلفظ خوارزمیش

۱۲ - نهمین کشور با نزهت که من اهورمزدا افریدم خنئتی Khnahiti است که اقوام هیرکانی Vehrkana (یاگرگان) در ان سکونت دارند . اهریمن پر مرگ برضد ان گناه بی توبه (یا رفتار برضد مقتضای طبیعت) در ان پدید اورد .

۱۳ - دهمین کشور بانزهت که من اهورمزدا افریدم رخج زیبا Harahvaiti است . اهریمن پرمرگ برضد ان افت دفن اموات دز زمین پدید اورد .[1]

ذکر شده است. خوارزم بشرحی که در قاموس الاعلام جلد سوم نقل شده سرزمینی است غرباً بدریای خزر وشمالا بدریاچه آرال یادریای خوارزم وجنوباً بخطه خراسان شرقاً به اموددریا محدود میباشد واین سرزمین اکنون جزو تر کمنستان شوروی است واوروا یا اورغانج یا جرجانیه ویا کر کنج پایتخت آن بود اما در تاریخ ایران باستان صفحه ۲۱۸۸ می‌نویسد (صفحه خوارزم خشگ ولم یزرع است و همیشه بهمین صفت توصیف شده است ودرعهد قدیم دراین صفحه مردمان صحرا گرد ازنژادهای مختلف سکنی داشتند) چنین عقیده اشتباه محض است و اورغانج یا یا اوروا پایتخت خوارزم نه تنها در عهد قدیم بلکه بعد ازاسلام نیز در بزر گی‌وزیبائی شهرت جهانی داشته و پایتخت پادشاهان خوارزمشاهی بوده است وفقط درحمله مغولان یعنی دراوایل سده هفتم هجری مورد قتل وغارت قرار گرفته وبویرانه تبدیل شده است وبرای تفصیل بصفحه ۲۴ مراجعه شود .

[1] - شهرقدیم رخج دراوستا بلفظ هرووائی‌تی وبیونانی آراکوزیا Arachosia آمده ودر افغانستان نزدیك کابل واقع وهمان محلی است که یعقوب بن‌لیث‌صفاری در ۲۵۵ هجری وقتی بکابل لشکر کشید در نزدیك رخج با دشمن مصاف داد و فیروز شد .

۱۴ و۱۵ ـ یازدهمین کشور با نزهت که من اهورمزدا آفریدم هتومنت Hatument یا هلمند درخشان وفیروز مند است. اهریمن پر مرگ برضد آن جادوگری پدیدآورد. در آنجاسحر وجادو معمول است.[۱]

۱۶ ـ دوازدهمین کشور با نزهت که من اهور مزدا آفریدم ری ـ یا Ragha باسه نژاد است. اهریمن پر مرگ بر ضد آن آفت بی اعتمادی پدید آورد.[۲]

۱۷ ـ سیزدهمین کشور با نزهت که‌من اهورمزدا آفریدم چخر Chacra یا چرغ توانا ومهربان است. اهریمن پرمرگ برضدآن گناه بی‌توبه خوردن گوشت خرگوش پدید آورد.[۳]

۱۸ـ چهاردهمین کشور با نزهت که من اهورمزداآفریدم ورنه چهارگوش Varena است که در آن فریدون قاتل آزی دهاك زائیده شده است. اهریمن پر مرگ برضد آن آفت بی قاعده‌گی غیرعادی زنانه وتجاوزات بیگانه را پدید اورد.[۴]

۱۹ ـ پانزدهمین کشور با نزهت که من اهورمزدا آفریدم هپتاهندو Hapta

---

۱ ـ هتومنت یا هلمند عبارت از سیستان است.

۲ ـ مقصودازسه نژاد درری نژادایرانی، نژادتورانی ونژاد تازی یا آشوری است. این سه نژاد را دارمستتر به‌سه طبقه روحانیان، جنگیان وبرزگران تعبیر کرده است ودر صفحه ۳۷ توضیح داده‌ایم.

۳ ـ دارمستتر از قول مورخان اسلامی نقل کرده که چخریاچرغ درقدیم نام دو شهر است یکی درخراسان ودیگری نزدیك غزنین در افغانستان.

۴ ـ ورنه مشتمل بر گیلان است و مقصود از تجاوزات بیگانه عبارت از تورانیان ومداخله تازیان آشوری در این ناحیه است واین‌تازیان در اوایل سده‌هفتم ق. م. درلشگر کشی سارو کین آشوری (یا آذی دهاك بابلی) زحمت ایرانیان را فراهم می نمودند.

Hindu یا پنجاب هند است ، اهریمن پر مرگ برضد ان گرمای شدید وبی قاعده‌گی غیر عادی زنانه پدید اورد .

۲۰ ـ شانزدهمین کشور بانزهت که من اهور مزدا آفریدم سرزمین واقع در سرچشمه رودرنها یارنگهااست. مردم دراین سرزمین بدون سرپرست وبی شاه زندگی مینمایند . اهریمن پرمرگ پرضدآن سرمای دیوآفریده پدید اورد[۱].

در فصل اول وندیداد بشرح بالا شانزده کشور ایرانی نشین درعهد قدیم معلوم و معین شده و این کشور ها باستثنای دو سر زمین آریاویچ ورنگها که محل دقیق آنها در قفقازیه وشمال آذربایجان کنونی ایران واقع شده بقیه تماماً در قلمرو سلطنت پادشاهان کیانی قرار گرفته‌اند وپنجاب هند بنام هپتاهندو یك کشور ایرانی نشین بشمار می‌آمد وساکنان آن درسده ششم قبل از میلاد با اقوام ایرانی ارتباط بیشتر داشتندوچون دین زرتشت دراین خطه بعلت مجاورت با مسکن آریان‌های هندی رواج نیافته بتدریج ازجر گه کشورهای ایرانی نشین خارج شده ودر جزوشهرستانهای هندوستان وارد گشته‌است وباوجوداین داریوش کبیر ناحیه مزبور راتحت سلطنت خود وارد نمود وآن را در کتیبه های تخت جمشید ونقش رستم بنام هندوش نامیده است .

تردید نیست که زرتشت درشهر بلخ اقامت داشته ودر این شهر بترویج دین خود پرداخته واز این جهت در کتاب خوداز کشورهای ایرانی نشین خارج ازقلمرو پادشاهان کیانی صحبت نکرده است واگر از آریاویچ یاد نموده بعلت علاقه ای است که بوطن اولیه اقوام ایرانی داشته وخود وی نیز در اورمیه متولد شده است . داریوش کبیر دردو کتیبه نقش رستم وتخت جمشیدفهرست کشور های واقع درقلمرو

---

۱ ـ رود رنها یا رنگها متصل به آریا ویچ میباشد واکنون در قفقازیه بنام زنگها یا زنگا **Zanga** ازغرب بسوی دریای خزر جریان دارد و برای تفصیل رجوع شود به‌صفحه ۲۷ وبعد .

سلطنت خود را دقیقاً معلوم کرده واین فهرست در قسمت شمال شرقی‌وشمال ایران با آنچه زرتشت در وندیداد آورده مطابقت مینماید بااین تفاوت که پارتو یا پارت را بجای نیسایه وخوارزمیش یا خوارزم را بجای اوروا ذکر کرده است.

اکنون باید معلوم داریم که ایرانیان ساکن در قلمرو پادشاهان کیانی‌وقتی تحت سلطنت کوروش بزرگ هخامنشی یا کیخسرو کیانی بااقوام ایرانی‌ساکن‌در شهرستانهای غربی ایران متحد شدند و به‌تأسیس دولت وسیع‌تر و معظمتری بنام دولت پارس توفیق یافتند از تمدن چند صد ساله گذشته خود چه اندوخته و مزایا همراه داشتند واین‌اندوخته ومزایادررسوم‌وعادات وقوانین‌ایرانیان زمان هخامنشی چه اثرات ونفوذ داشته است. ایرانیان ساکن در قلمرو پادشاهان کیانی نسبت به اقوام ماد وپارس ازچند جهت مزیت وبرتری داشتند یکی اینکه اقوام ماد وپارس در حدود سده دهم قبل از میلاد به‌آذربایجان وسپس بشهرستانهای غربی مهاجرت کردند اما اقوام خوارزم و سغد وپارت وبلخ و مرو لااقل در حدود سده چهاردهم ق. م. در وطن تازه و جدید خود استقرار یافتند ودیگر اینکه اقوام ساکن در شهرستان های غربی ایران‌لااقل مدت دویست سال‌تحت نفوذ دولت مقتدر آشور قرار داشتند ودر این‌مدت نتوانسته‌اند از مزایای‌استقلال و آزادی درپیشرفت‌تمدن ایرانی برخوردارشوند وفقط درسده‌هفتم ق. م. به تأسیس دولت ماد‌توفیق‌یافته‌اند اما ایرانیان ساکن در قلمروسلطنت پادشاهان کیانی ازابتدای مهاجرت باستقلال میزیستند وپایه واساس محکمی برای تمدن‌آینده‌ایرانی استوارساخته‌اند واوصاف ومشخصات این تمدن از مطالعه درداستان های ملی‌بشرحی که درشاهنامه فردوسی ذکر شده مشخص ومعین است اما تردید نیست که این تمدن پس از تأسیس دولت پارس ویا پس از اتحاد همه اقوام ایرانی متوقف نگشته بلکه با همان مزایا و خصوصیات سابق دریك محیط ومساحت وسیع‌تری به پیشرفت وترقیات خود ادامه داده است واین موضوع از مطالعه وتحقیق در زبان‌ولسان‌اصلی‌اوستا معلوم وروشن خواهد شد وباید توضیح‌دهیم.

زبان اصلیه اوستا بلخی است نه مادی

تردید نیست که دین زرتشت از ابتدای امر در شمال شرقی ایران باستان و بالخصوص در شهر بلخ رواج یافته است و کی گشتاسپ کیانی ترویج دهنده این دین در بلخ اقامت داشته وازاین‌سرزمین است که پس ازتأسیس دولت پارس بتدریج در مغرب ایران رخنه کرده وسپس‌در تمام قلمرو سلطنت‌پادشاهان هخامنشی‌انتشار یافته وبجائی رسیده که وقتی اسکندر مقدونی بفتح ایران نائل‌آمد همه جابارسوم وآیین‌وعادات دین زرتشت روبرو شده است اما آنچه پیشرفت و رواج این دین را درسراسر ایران باستان سریع تر ساخته واصول واحکام ومراسم‌آن را دردست‌رس مغها وروحانیان قرار داده کتاب‌اوستا است وازتحقیق درزبان اوستا می‌توانیم‌راجع بفرهنگ وتمدن اقوام ایرانی در عهد قدیم اطلاعات جامعی بدست آوریم واز این جهت باید دید کتاب اوستا بچه زبان نگاشته شده ویا این زبان در کدام قسمت از سرزمین قدیم ایران تکلم میشد.

دانشمندان اروپائی راجع بزبان اوستا تحقیقات فراوان نموده‌اند و بعضی مانند دارمستتر معتقد شده‌اند که اوستا بزبان مادی نگاشته شده و در این عقیده بدودلیل استناد کرده‌اند یکی اینکه زرتشت دراورمیه متولد شده و در این ناحیه پرورش‌یافته ودیگر اینکه بعضی کلمات وواژه‌هاازقبیل‌لفظ سگ وغیره که درماد و شهرستانهای غربی ایران مصطلح بود در اوستا بکار رفته است. برخی دیگر از دانشمندان از آنجمله دهارلز عقیده دارد که چون زرتشت در بلخ اقامت داشته ودر این شهر بترویج دین خود پرداخته اوستا را نیز بلسان بلخی نگاشته است.

این بود عقاید دانشمندان راجع بزبانی که در جزوات‌اوستا بکار رفته‌است اما چون از زبان مادی هیچگونه کتیبه ای تاکنون بدست نیامده و کتیبه های زمان هخامنشیان نیز اکثراً بفارسی نگاشته شده است میتوان معتقد شد که مادیها در زبان ولسان نسبت به پارسیها تفاوت نداشتند وهر دو قوم بزبان فارسی قدیم تکلم‌میکردند وهمه خواه درزمان اقامت درآذربایجان وخواه پس‌ازمهاجرت

بجنوب ومغرب ایران درمجاورت یکدیگر زیسته‌اندو با همدیگر در ارتباط بودند و زبان همدیگر را بخوبی میفهمیدند وحتی کوروش بزرگ که مؤسس دولت پارس میباشد از جانب مادر از اهل ماد بشمار میرفت . بنا براین نمیتوان زبان مادی را یك زبان مستقل وجدا از فارسی قدیم پنداشت وازاینجهت عقیده‌دارمستتر وپیروان وی راجع به مادی بودن زبان اوستا منتفی است و بیجهت در این خصوص صحبت اززبان مادی بمیان آمده چه رسد باینکه زرتشت دین خود را درشمال شرقی ایران باستان ودر شهر بلخ ترویج داده و معقول نیست که کتاب او بغیر از زبان محل ترویج دین وی ویا غیر از زبان محل اقامت خود وی نوشته شده باشد و این امر منافات ندارد که بعضی کلمات و واژه های اوستا در شهرستانهای غربی ایـران از قبیل ماد وپارس مفهوم ومستعمل بوده باشد و ریشه زبان ایرانی در هر شهرستان از زبان آریائی وسانسکریت سرچشمه گرفته است و بهمین جهت است که اقوام ایرانی از شرق وغرب زبان همدیگر را بخوبی می فهمیدند و با یکدیگر تکلم مینمودند اماچون هریك از کشور های ایرانی نشین بشرحی که نقل نمودیم تحت یك پادشاه محلی از مزایای استقلال و آزادی برخوردار بودند هر کدام نه تنها لهجه اختصاصی خود را محفوظ داشته اند بلکه خط مخصوصی را دارا بودند و این امر شباهت دارد باینکه هریك از اقوام سامی در حدود سده نهم قبل از میلاد در کناره شرقی دریای مدیترانه ودر آسیای میانه از قبیل فلسطین ، کنعان ، آرام ، سینا وعربستان دارای خط مخصوص بخود بودند و از این موضوع در محل خود توضیح خواهیم داد واز اینجهت تردید نیست هر کدام از کشورهای ایرانی نشین بلخ ، سغد ، پارت وخوارزم در زمان سلطنت کیانیان خط و کتابت مخصوص بخود را دارا بودند وزبان ولهجه هریك نیز مانند لهجه های مختلفه امروزی در بعضی از شهرستان های کشورما مختصر تفاوت‌داشتند اما ریشه واساس همه‌از سانسکریت سرچشمه میگرفت‌از آنجمله زبان‌وخط قوم پارت‌است که درسلطنت اشکانیان‌کاملتر گردید وبنام زبان وخط پهلوی در سلطنت پادشاهان ساسانی ودر همه شهرستانهای

ایران معمول شده است و نمونه این خط در تجسسات باستانشناسی بوسیله دانشمندان شوروی از سر زمین قدیم پارت و شهرنیسایه واقع در کنار آمو دریا و همچنین نمونه خط سغدی در اکتشافات باستانشناسی بوسیله دانشمندان مزبور اززیر خرابه های شهرهای قدیم سغد بدست آمده و کتیبه سغدی را از کتاب مون گیت دانشمند شوروی تحت شماره ۳۳ نقل مینمائیم و این خط گرچه مربوط بسده هشتم میلادی است اما حکایت دارد که درآن سرزمین سوابق تاریخی داشته است بنابراین میتوان گفت که جزوات اوستا بزبان بلخی نگاشته شده وریشه این زبان نیز بسانسکریت و زبان فارسی قدیم شباهت دارد. از خط بلخی گر چه تا کنون نمونه‌ای بدست نیامده است اما چون شهر بلخ در مجاورت شهر نیسایه پایتخت پادشاهان اشکانی بود از تحقیق درخط وزبان پارت اشکانی ازوضعیت سرزمینهای مجاورآن میتوانیم اطلاعات ارزنده بدست آوریم.

خط و زبان پارت اشکانی

دانشمندان شوروی درتجسسات باستانشناسی ازشهرنیسایه نخستین پایتخت پارت اشکانی واقع در کنار رودآمودریا کتیبه هائی بزبان پارتی مربوط بسده یکم ق. م. راجع بابتدای سلطنت اشکانیان بدست آورده‌اند وتعدادآنها بیکهزار وپانصدعدد رسیده است و بسیار جالب دقت میباشند و این اکتشافات در سالهای اخیر۱۹۴۸تا۱۹۵۴ میلادی بعمل آمده و توضیحات مون گیت دانشمند شوروی را در اینخصوص از کتاب وی در زیر نقل مینمائیم:

«از اکتشافات ارزنده‌ای که در کاوش و حفریات از محل شهرقدیم نیسایه Nisaya بدست آمده دفتر بایگانی دولت پارت اشکانی است و این دفتر در یك زیرزمین وسیعی قرار داشت ومشتمل برخطوطو کتیبه‌هائی‌است که برروی‌قطعاتی از خاك پخته سفالی با مرکب سیاه نگاشته شده است. ازاین کتیبه‌ها هفت عدد درسال ۱۹۴۸ و یکصد وچهل عدد در۱۹۵۱ وتایکهزار و پانصد عدد در سال۱۹۵۴ میلادی کشف شده و خواندن‌این کتیبه‌ها کاری دشوار بود زیرا اکتشاف این‌قبیل

آثار از تمدن باستانی اشکانیان بی سابقه است . سه دسته متخصص درالسنه قدیمه سامی و ایرانی و زبان شناسی تحت ریاست دیاکونوف **Diakonof** ولیوشیتز **Livchitz** تعیین شدند . این متخصصان تاکنون توانسته اند قسمت عمده از این کتیبه‌ها را بخوانند و بزبانهای ایرانی و تاجیك ترجمه نمایند . این کتیبه ها مربوط بسده یکم قبل از میلاد مشتمل براسناد و مدارك اداری و بعضی معاملات است و از روی‌آنها اوضاع اجتماعی و اقتصادی درآسیای مرکزی و کشورهای مجاورآن معلوم و روشن میشود و ازلحاظ علمی اهمیت شایانی دارند و از بعضی خصوصیات درسازمان اداری و سیستم مالیاتی دولت پارت و ازچگونگی‌امرفلاحت وزراعت در این سرزمین حکایت دارد .

« پادشاهان و بزرگان پارت گرچه با جنگجویان یونانی که قبل ازآنان درپارت تسلط داشتند خصومت و دشمنی ورزیده‌اند اما دربعضی موارد از قبیل هنر وصنعت و کتابت برروی مسکوکات از یونانیان تقلید کرده‌اند اما این تقلید در توده مردم نفوذ نداشته و مردم پارت بزبان پارتی تکلم مینمودند و با یك خط ملی کتابت میکردند و خط یونانی رواج نداشته است وخط ملی پارت از یکنوع خط‌آرامی ترکیب یافته است اما بشرحی که متخصصان مزبور بیان داشته اندخط آرامی در این کتیبه‌ها فقط بمنظور کتابت بکار رفته والازبان این کتیبه‌ها زبان پارتی است وازاین امر معلوم شده کــه دولت پارت اشکـانی در تحریرات اداری سازمان مرتب و نویسندگان پارتی بومی دراختیار خود داشته است .[۱]

این‌بود توضیحات دانشمند شوروی‌راجع‌باکتشاف کتیبه های دفتربایگانی دولت پارت اشکانی مربوط بسده اول قبل از میلاد و این دانشمند درکتاب‌خود ضمناً تصویر یك مجسمه از مرمر را که از نیسایه قدیم بدست آمده نقل نموده و چون از اهمیت هنر و صنعت در تمدن ایران باستان حکایت دارد تحت شماره ۳۴ نقل میکنیم و راجع باین مجسمه گرچه در زیر تصویر آن قید شده

۱ــ رجوع شود بکتاب مون‌گیت صفحه ۲۹۶ .

که مربوط بسده دوم میلادی است اما در متن کتاب مربوط بسده دوم قبل ازمیلاد دانسته است وبهرصورت راجع بتمدن زمان سلطنت پادشاهان اشکانی بوده وبسیار نفیس و ارزنده میباشد.

اما از توضیحات دانشمند شوروی آنچه بیشتر جالب دقت میباشد این است که کتیبه های مزبور بخط آرامی نگاشته شده است. اکنون باید دید خط وزبان آرامی چگونه از یك کشور دور افتاده سامی که در کنار دریای مدیترانه و در قسمت جنوبی سوریه کنونی واقع بوده دردورترین نقطه جهان قدیم یعنی درسرزمین پارت و شهر نیسایه در کنار آمودریا نفوذ یافته است و این موضوعی است که از تحقیق راجع بترویج دونوع خط میخی و آرامی در دربار هخامنشی واضح و روشن میگردد ودرزیر باختصار توضیح میدهیم.

خط میخی در فارسی قدیم

کتیبه های داریوش کبیر و یا دیگر پادشاهان هخامنشی اکثراً بخط میخی و بفارسی قدیم نگاشته شده‌اند. این خط درتعداد حروف وعلامات نسبت بخط میخی آشوری و عیلامی خلاصه تر وساده تراست و ببهمین جهت است که دانشمندان اروپائی قبلا بخواندن خط میخی فارسی قدیم توفیق یافته‌اندوسپس توانسته‌اند خطوط میخی دیگرراقرائت نمایند. خط میخی ایرانی یك خط ابتکاری جدیدایرانی است واین خط در کتیبه ها برای اینکه بهتر مفهوم باشد بدو زبان عیلامی و آشوری نیز ترجمه شده و نمونه این سه خط را در کتیبه بیستون از کتاب ژورژ کنتونو دانشمند فرانسوی تحت شماره ۳۵ نقل میکنیم.[۱]

خط میخی مشتمل بر علامات بشکل میخ است و بوسیله یك میله سر پهن روی خشت خام از گل رس ویا برروی سنگ یا چوب و تخته کنده میشد اما این خط در ابتدای امر و درحدود سه هزار سال ق. م. درناحیه سومر مانند هیروغلیف مصری از یك مقدار تصویرهای ریز و کوچك اشیاء و یا حالات ترکیب می‌یافت

۱ـ رجوع شود بکتاب ژورژ کنتونو صفحه ۵۳.

باین ترتیب که برای نوشتن فرضاً لفظ مرغ و یا ماهی شکل هر کدام را رسم میکردند و با ترسیم شکل پای انسان حالت ایستادن و یا راه رفتن رانشان میدادند و ازاینجهت بعده حالات و اشیاء تصویرات واشکال بکارمیبردند واین امر بسی دشوار و مشکل بود خصوصاً در بین النهرین چیزی که مانند چرم و پوست بجای کاغذ مصرف میشد بقدر کافی بدست نمی‌آمد و برای چاره جوئی از این کمیابی کاغذ است که از یکطرف خطوط منحنی در حروف تصویری بخطوط مستقیم تبدیل شد و از طرف دیگر این خطوط را بجای نوشتن بوسیله میله سرپهن بر روی خشت خام رسم میکردندو چون تهیه و تدارك خشت در دست رس هر کس قرار داشت حروف تصویری بتدریج بعلامات میخی تبدیل گردید وضمناً توانستند این علامات را بجای الفاظ و صدا و هجا بکاربرند واین تحول از خط تصویری بخط میخی در اوائل هزاره دوم قبل ازمیلاد در بین النهرین رواج یافت . ادوارد شیرا دانشمند فرانسوی در توضیح از تبدیل حروف تصویری بمیخی جدولی ترتیب داده و ما از کتاب وی تحت شماره ۳۶ نقل میکنیم و این جدول مشتمل برده رقم حروف تصویری است و حکایت دارد که چگونه هریك درطول زمان بخط میخی تبدیل شده است . درستون عمودی اول اشکال حروف و تصویرها . در ستون دوم مفهوم نویسی حروف یا **Idéogramme** بخطوط مستقیم . در ستون سوم بخط میخی آشوری وبالاخره درستون پنجم معانی حروف بفرانسه از قبیل مرغ ، ماهی ، خر گاو ، خورشید و دانه گندم توضیح شده است و از این راه است که مردم بین النهرین توانستند مفهوم نویسی بوسیله علامات میخی را در کتابت خود معمول دارند و از ترسیم اشکال وتصویرها بی نیاز شوند بر اثرآن مصرف خشت خام در کتابت و یاپختن آن پس از نوشتن همه‌جا در بابل وآشور معمول گردید و کمیابی کاغذ ازمیان رفت وفرهنگ عمومی و فن کتابت رونق گرفت وبجائی رسید که تأسیس کتابخانه در شهرهای بین النهرین و دفتر بایگانی در معابدو دادگاه ها ودربار سلاطین همه‌جا رواج‌یافت وازاین کتابخانه ها و کتیبه‌ها

است که تاریخ اقوام مزبور درعصر حاضر معلوم و روشن شده و بتفصیل در محل خود توضیح داده‌ایم.

بنابراین خط‌میخی در بین‌النهرین گرچه معایب بسیاردربرداشت و بهمیجهت است که در مصر قدیم خط تصویری تاپایان تمدن مصری بدون تبدیل بخط دیگر بحالت اولیه و اصلیه باقی و معمول بود اما ابتکار خط میخی درسومر بجای خط تصویری ازیکطرف کم بود کاغذ راجبران کرد وازطرف دیگرپیشرفت فرهنگ وصنعت کتابت را دردنیای قدیم افزونتر و سریع‌ترساخت.

اما درسده هشتم قبل از میلاد وقتی‌آرامیها مورد تجاوز پادشاه‌آشور قرار گرفتند خط آرامی درجنب خط میخی در بین النهرین رواج یافت و پس ازتأسیس دولت عظیم پارس دردربارپادشاهان هخامنشی وادارات‌ایرانی‌نیز معمول‌شد و ازآن باید در زیر باختصار توضیح دهیم.[1]

خط‌آرامی در دربار هخامنشی

آرامیها از نژاد سامی درحدودسده چهاردهم ق.م. ازبین النهرین بسوریه مجاور فلسطین مهاجرت نمودند و دراین ناحیه اقامت گزیدند و سلطنت نشینهای کوچك تشکیل دارند و اغلب نیز با یکدیگر درجنگ و پیکار میگذرانیدند اما این قوم درحدود سده هشتم ق.م. مورد تجاوز پادشاه‌آشور قرار گرفت و از آن زمان استقلال‌خود را ازدست دادند وازمستعمرات‌آشوری بشما رفتند. آرامیها با مردم فینیقیه بیشتر ارتباط داشتند و از طریق کسب وتجارت معیشت میکردند و پس از شکست در برابر آشوریها در کشور های مختلف بین النهرین و آسیای میانه پراکنده شدند و بتدریج تجارت خارجی اکثر کشورها را در دست گرفتند. موقعیت‌آرامیها درتجارت و کسب به فینبقیها شباهت دارد با این تفاوت که مردمان‌فینیقیه در کنار دریای مدیترانه تجارت دریائی را دردست داشتند اما

۱- رجوع‌شودبه ژورژ کنتونو کتاب *Le Deluge Babylonien* صفحه۹وبعد. ایضاً کتاب ادوارد شبرا صفحه۶۳ و بعد.

آرامیها تجارت زمینی را . مزیت خط آرامی در این است که در کتابت ساده‌تر
بود و بر اثر آن خط آرامی بتدریج در اکثر کشورها بالخصوص در معاملات
تجارتی معمول گردید . اقوامی که در حدود سده دهم ق . م . از قبیل فلسطین ،
کنعان و فینیقیه در مجاورت شرقی مدیترانه و یا در جزائر یونان و در شبه
جزیره سینا و عربستان سکونت داشتند هر کدام نه تنها زبان مخصوص بلکه
خط مخصوص بخود را دارا بودند اما خط این اقوام بعلت مجاورت بابین النهرین
و مصر تحت تأثیر هرد وتمدن قرار گرفت و از هردو گلچین کردند و تجربه
اندوختند و این امرسبب شد که دراین اقوام‌خطوطی تعبیه شد که نسبت بدوخط
میخی و هیر وغلیف مصری دارای مزیت بود و از میان آنها سه خط ممتاز تر از
دیگران است . یکی خط آرامی . دوم خط عربی . سوم خط یونانی و در این
خطوط از یکطرف خط میخی از میان رفته و کتابت بر روی کاغذ پاپیروس
و چرم بوسیله قلم معمول گشته و از طرف دیگر گرچه در اصل و اساس از خط
تصویری عبری تقلید شده اما بتدریج علامات جای تصویرات را گرفتند و در این
علامات نیز هجا یا سیلاب اول کلمه را رعایت میکردند وبراثر آن حروف هجائی
و صدادار که در عصر حاضردر خط لاتین و فارسی و عربی معمول است بمیان‌آمد
اما نام حروف ازآنچه در خطوط تصویری دیده میشد تغییر نکرد چنانچه فرضاً
درخط تصویری عبری برای نوشتن واژه گاو که بلفظ الف و در یونانی بلفظ آلفا
نامیده میشد سر گاو رسم میکردند و یا برای نوشتن واژه خانه که بلفظ
بیت وبتا نامیده میشد شکل خانه را مینگاشتند اما بتدریج بجای شکل
گاو و یا خانه برای هر کدام علامت مخصوص تعبیه شد و این علامت را
برای حرف یا صدای اول کلمه الف یا آلفا و بیت یا بتا تسمیه نمودند و باین
ترتیب حروف صدادار یعنی علامت برای هجا و یا سیلاب اول کلمه معمول شد و
این علامات در خطوط آرامی‌عربی‌ویونانی کاملتر گردید وبرای اینکه خواننده
گرامی در تغییرات مختلفه خطوط اقوام قدیمه واشتقاق هریك ازخط تصویری

اولیه آگاهی حاصل نماید جدولی را که دانشمندان انگلیسی در کتاب تاریخ کامبریج ترتیب داده‌اند بوسیله عکسبرداری در صفحه ضمیمه مقابل نقل میکنیم و این صفحه بسیار آموزنده میباشد و در آن ۲۳ ستون عمودی رسم شده وتوضیحات هر کدام بانگلیسی دربالای هرستون نگاشته شده‌است. درستون اول نام عبری‌حروف، ستون دوم معنی ظاهری حروف، ستون سوم نام یونانی‌حروف، ستون پنجم نام عربی‌حروف، ستون ششم شکل تصویری حروف در جزیره کرت یونان، ستون دهم‌حروف آرامی، ستون هیجدهم‌حروف یونانی‌درآتن، ستون بیست وسوم حروف عربی و از دقت در این جدول واضح میشود که چگونه هر حرف از شکل تصویری آغازشده و بتدریج درمیان اقوام مختلفه بعلامات‌هجائی تبدیل‌یافته است‌چنانچه فرضاً الف یا آلفابمعنی گاو ویابیت وبتابمعنی‌خانه‌بشکل گاو وخانه نموده‌میشد وبعداً‌بعلامت‌اختصاری‌تبدیل‌یافته وبرای‌نخستین‌صدا ویاهجای کلمات الف و آلفا ویاباوبتاتسمیه شده‌است. اماچیزی که دانشمندان‌انگلیسی‌دراین کتاب تذکرنداده‌اند وقابل‌دقت میباشد این‌است که همه این‌حروف الفبا ازعربی‌ویونانی وآرامی وغیرآنها بترتیب‌حروف ابجد، هوز، حطی‌تاآخرقرار گرفته‌اند و این امر حکایت دارد که جدول مزبورصحیح است واز حروف اقوام در قدیم‌الایام وارتباط آنها بایکدیگر حکایت دارد و همه نیزاز حروف تصویری تقلید شده وبترتیب حروف ابجد که در زبان فارسی نیزمصطلح است بهمدیگروابسته‌شده‌اند چنانچه فرضاً حرف اول درزبان یونانی‌بلفظ آلفا و درعبری‌بلفظ الف که بمعنی گاو است تسمیه شده و همچنین حرف شانزدهم در عربی بلفظ عین و بیونانی بلفظOu یاO بشکل‌چشم نموده شده و بتدریج برای هجای اول این‌لفظ تخصیص یافته است.[۱]

بنابراین واضح میشود که خط‌آرامی در حدود سده دهم ق. م. از حروف تصویری بحروف هجائی و صدادار و بترتیب ابجد تبدیل یافته و کتابت را سهلتر وساده‌تر ساخته واین امر سبب شده که خط مزبور باوجود شکست آرامیها در

۱ــ رجوع شود بکتاب کمبریج جلد سوم صفحه ۴۲۳ وبعد.

Greek									
Cretan	Theraean	Ionic	Attic	Corinthian	Chalcidian	Sabaean	Ethiopic	Arabic	No.
Α Α	Α Α	Α	Α	Α Α	Α	𐩱	አ	ا	1
ꓭ	ɔ ꓭ	8	8	ᴨ ʖ ᴎ	Β	𐩨	በ	ب	2
Λ	Γ Γ	Γ	Λ	››	‹	𐩴	ገ	ج	3
Δ	Δ	Δ	Δ	Δ	D	𐩵	ደ	د	4
Ǝ Ǝ	Ǝ	Ǝ	Ǝ	B ϵ Ǝ	E	𐩠 𐩠	ሀ	ه	5
ᴧ ϝ				ϝ	F	𐩥	ወ	و	6
Ι	Ξ Ξ	Ι	Ι	Ι Ξ	Ι	𐩸	ዘ	ز	7
Β Η	Η	Η	Η	Η	Η	𐩢 𐩢	ሐ	ح	8
⊕	⊕	⊕	⊕	⊕	⊕	𐩷	ጠ	ط	9
ƨ ξ	ƨ ξ	Ι	ξ Ι	ξ	Ι	𐩺	የ	ى	10
ꓘ	ꓘ	ꓘ	ꓘ	ꓘ	Κ	𐩫	ከ	ك	11
⅂	⅂	⅂	⅂ ⅃	⅂	L	𐩡	ለ	ل	12
Μ Μ Ι	Μ	Μ	Μ	Μ	Μ	𐩣	መ	م	13
ᴎ	ᴎ	ᴎ	ᴎ	ᴎ	Ν	𐩬	ነ	ن	14
		Ξ		Ξ	⊞	𐩯	ሰ		15
Ο ◎	Ο	Ο	Ο	Ο	Ο	𐩲	ዐ	ع	16
ᒣ	ᒣ	ᒣ	ᒣ	ᒣ	Ρ	𐩰	ፈ	ف	17
Μ	Μ			Μ	Μ ᴎ	𐩮	ጸ	ص	18
Ϙ	Ϙ	Ϙ	Ϙ	Ϙ	Ϙ	𐩤	ቀ	ق	19
ꟼ	ꟼ	ꟼ	ꟼ	ꟼ	Ρ	𐩧	ረ	ر	20
		≶ ξ	≶ ξ		ξ	𐩦	ሠ	س ش	21
Τ	Τ	Τ	Τ	Τ	Τ	𐩩	ተ	ت	22
						𐩻		ث	23
						𐩭	ኀ	خ	24
						𐩹		ذ	25
						𐩳	ፀ	ض	26
						𐩼		ظ	27
						𐩶		غ	28
V	V	V Υ	V	Υ V	Υ				29
		Φ Φ	Φ	Φ	Φ				30
		Χ	Χ	Χ +	+				31
		Ψ		Ψ	Ψ				32
		Ω							33
15	16	17	18	19	20	21	22	23	

CAMB. UNIV. PRESS

TABLE OF

	Sinaitic	Moabite						inia
	7	8	9	10	11	12	13	14

مقابل پادشاه آشوری وپس از پایان استقلال این قوم در حدود سده هفتم ق . م . در جنب خط میخی آنهم در میان مردم آشور معمول گردید وبتدریج دراکثر کشور های مجاور نیز رواج گرفت وبجائی رسید که در نیمه سده ششم ق . م . خط آرامی وبراثر آن زبان آرامی یك زبان بین المللی در دنیای قدیم بشمار می‌رفت وهمه‌جا مفهوم میشد[۱] چنانچه در تورات باب عزرا مینویسد که نامه قوم یهود از اورشلیم بشاه ایران بزبان آرامی نگاشته شد و همچنین در تورات باب دوم پادشاهان فصل ۱۸ فقره ۲۶ مینویسد (با ما بآرامی صحبت کنید زیــرا همه میفهمیم) واین امر سبب شد که پس‌ازتأسیس دولت معظم‌پارس خط آرامی درمکاتبات دربارهخامنشی جای خط میخی راگرفت واکثر دستورها وبخشنامه‌ها بخط آرامی وبفارسی قدیم ویا گاهی بزبان آرامی نگاشته میشد چنانچه در جزیره الفانتین در مصر نزدیك شهر سائیس Sais ترجمه کتیبه بیستون بزبان آرامی بدست آمده و این کتیبه در زمان داریوش کبیر برای مستعمرات ایرانی دور دست فرستاده شده است . اولمستید دانشمند امریکائی در صفحه ۱۷۶ کتاب خودچنین مینویسد (تعجب در این است که از میان کتیبه های بایگانی در تخت جمشید حتی یك کتیبه نیز بخط میخی فارسی نمیتوان پیدا کرد واستعمال این خط در مکاتبات درباری بسیار نادر است وبهمین جهت است که کتیبه های بیستون یا تخت جمشید بخط میخی فارسی با ترجمه های عیلامی واکدی همراه است واز کتیبه های مزبور بعضی بزبانهای دیگر نوشته شده ازآنجمله یك کتیبه باحروف یونانی است اما در حدود پــانصد کتیبه سه گوش بخط آرامی نوشته شده واین خط قبل از سلطنت کوروش بزرگ نیز در مکاتبات درباری استعمال میشد) .

بنابراین خط آرامی که در حدودسده هشتم ق . م . در بین‌النهرین وسپس در نواحی مجاور از قبیل آنشان وپارس معمول گشته در سلطنت پادشاهان هخامنشی خط رسمی درباری شمرده شده وباین‌وسیله در دورترین‌نقاط وشهرستانها از آنجمله

---

۱ ـ رجوع شود بکتاب آندره ایمار صفحه ۲٤۱.

سغد ، بلخ ، پارت و خوارزم رواج یافته و براثر آن بعضی واژه ها و کلمات سامی درزبان ایرانی وارشده وبهمین علت است که بقول باستانشناسان شوروی کتیبه های کشف شده ازخرابه های شهر نیسایه پایتخت پادشاهان پارت اشکانی بخط آرامی نگاشته شده ودرواقع باید گفت که خط مزبور بوسیله دربارهخامنشی درپارت وشمال شرقی ایران باستان نفوذ یافته وهمین خط وزبان است که درسلطنت پادشاهان ساسانی معمول گشته وبنام خط وزبان پهلوی نامیده شده واز آن باید توضیح دهیم .

خط آرامی در پهلوی ساسانی

از آنچه نقل کردیم واضح گردید که پادشاهان ساسانی وقتی در نیمه سده سوم میلادی جانشین پادشاهان پارت اشکانی شدند گرچه بعلت خصومت ودشمنی که داشتند همه وقت کوشیدند آثار تمدن اشکانیان را محو نمایند وحتی نام آنان را نیز بفراموشی سپردند و از اینجهت نام سرزمین پارت و مجاور آن را بنام خراسان بمعنی مشرق موسوم ساختند اما از خط وزبان پارت اشکانی که مدت لااقل پانصد سال زبان وخط رسمی کشور بود نگاهداری کردندواین زبان بالخصوص از زمانی که پایتخت پادشاهان اشکانی بعلت توسعه قلمرو سلطنت آنان از نزدیك دامغان به تیسفون واقع درنزدیك بغداد انتقال یافته بود درشهرستانهای جنوبی وغربی ایران رواج کامل داشت وبهمینجهت است که اکثر محققان عقیده دارندزبان پهلوی ساسانی همان زبان پارت اشکانی است ولفظ پهلوی ازواژه پارتو اشتقاق یافته است وادوارد براون درجلداول تاریخ ادبی ایران ترجمه فارسی صفحه۱۳٤ دربحث از اینموضوع چنین مینویسد (اما زبان پهلوی همان قسمی که الهاوزن **Olhausen** بیان داشته درست بمعنی زبان پارتی است زیرا همچنانکه کلمات قدیم میتر، چیترمهرو چهر شده است لفظ پرتو **Parthava** نیز که نام پارت بفرس قدیم است مراحلی راطی نموده وباشکال متشابه ومفروض پرهو **Parhav** وپلهو**Palhav**وپهلو **Pahlav** درآمده است . شکل عربی این کلمه فهلو است که علمای جغرافی نویس عرب بسرزمینی در ایران مرکزی وغربی میگفتند که شهرهای اصفهان وری و همدان

ونهاوند وقسمتی از آذربایجان جزءآن بوده است وهمانطوریکه گفته شد اطلاعات ما درباره پارت‌ها از منابع محلی وبومی کم است).

توضیحات براون راجع بزبان پهلوی و ارتباط آن با زبان پارت اشکانی گرچه در جای خود صحیح‌است اما اشتباه وی در این‌است که محل سرزمین پارت را بامرکز ایران تطبیق کرده مانند محققان دیگر ایرانی که پارت را در حدود دامغان و گرگان پنداشته‌اند و این اشتباه نیز ناشی از این است که از محل شهر نیسایه نخستین پایتخت پادشاهان پارت اشکانی بی اطلاع بودند.

بنا براین واضح گردید که زبان فارسی قدیم در زمان سلطنت پادشاهان هخامنشی بخط آرامی نوشته میشد وبراثر آن بعضی لغات سامی آرامی که باعربی وتازی از یك ریشه است در زبان ایرانی نفوذ پیدا کردوسپس درسلطنت پادشاهان اشکانی خط رسمی دولت اشکانی بشمار آمد وبا زبان ولهجه پارتی که با فارسی همریشه است آمیخته شد واز این آمیخته گی زبان وخط پهلوی پدید آمد و این زبان در سلطنت ساسانیان زبان رسمی‌ایرانی گردید امازبان پهلوی پس ازفتح‌اسلام وقتی با خط وزبان عربی برخورده نمود لغات عربی و تازی با فارسی مخلوط شد و از این اختلاط است که زبان کنونی فارسی پدیدآمده وزبان ملی‌ایرانی است و این تحول در زبان فارسی یکی از مختصات ومزایای قومی واز استعداد وقریحه ولطف و درجه‌اعلای فرهنگ وتمدن ایرانی حکایت مینماید واز اینجهت باید گفت‌زبان ایرانی خواه فارسی قدیم و یا پارت اشکانی که هردو با یکدیگر شباهت دارند و از ریشه واحد میباشند در دو مرتبه باخط و زبان سامی‌برخورده کرده است یکی‌در سلطنت پادشاهان هخامنشی ودیگری پس از انقراض ساسانیان‌در حکومت‌اسلامی وزبان پهلوی در حقیقت واسطه‌ای است میان‌فارسی قدیم وفارسی جدید. این است حقیقت زبان پهلوی ساسانی و ارتباط آن با زبان پارت اشکانی و تحول این زبان بفارسی جدید واکنون باید از جزوات مفقود اوستا باختصار توضیح دهیم.

جزوات مفقود اوستا

از آنچه نقل نمودیم واضح گردید که ایرانیان ساکن در قلمرو سلطنت پادشاهان کیانی وبالخصوص مردمان بلخ ومرووپارت وسغد وخوارزم درزمان تأسیس دولت پارس هخامنشی نه تنها در مراحل تمدن پیشرفت شایان داشتند و از مزایای یك جامعه مترقی برخوردار بودند بلکه این مزایا ازچند جهت نسبت بتمدن دولت های کهنسال مغرب زمین سامی نژاد برتری داشته‌است وبرای توجه دراین برتری کافی است که مندرجات اوستا کتاب زرتشت مورد دقت قرار گیرد اما از جزوات متعدد این کتاب قسمت عمده بالخصوص مربوط بموضوعات مدنی و قانونی مفقود شده ودرحال حاضر دردست نیست وازمطالعه در کتاب دینکرد اطلاعات ارزنده ولو باختصار بدست می آید وتوضیحات دهارلز دانشمند فرانسوی دراینخصوص جالب دقت است وقسمتی را در زیر نقل مینمائیم .

جزوات زند اوستا که در حال حاضر در دست داریم قسمتی از کتاب اولیه زرتشت است . هرمیپ **Hermippe** نویسنده یونانی نقل کرده که اوستا مشتمل بربیست کتاب وهر کتاب ازیکهزار بیت ترکیب می‌یافت . یك محقق عربی معتقد شده که اوستا در عصر قدیم برروی یکهزار پوست گاو نوشته شده بود . اوستا در سنت پارسیان از بیست ویك کتاب تشکیل می شد و هر کتاب بنام نسك **Nosk** و در اصطلاح زند بنام ناسکا **Naska** خوانده میشد واین لفظ آرامی است واز کلمه نسخة **Nuskhat** عربی اشتقاق یافته است و از هرنسك یك کتاب جدا ومستقل تشکیل میشد واین کتب از اصول دین زرتشت واز مراسم مذهبی و قوانین مدنی و سیاسی بالاخره از علوم زمان خودبحث میکرد واسامی نسك بیست ویگانه بشرح زیر است وهر کدام درسنت پارسیان با یکی از کلمات نماز اهووریه **Yatha ahu Vairya** مطابقت مینماید .

۱ ــ استود یشت **Stutyast** مشتمل بر۳۸ فصل درستایش ونیایش هرمزد و امشاسپندان .

۲ـ سود کار Sutkar بمعنی سود رساننده مشتمل بر ۲۲ فصل در ادعیه و تقرب بخدایان وتوصیف ازفضیلت ومهرومحبت نسبت بخویشان و اقربا .

۳ـ وهیشته منسر Vahisht mansar بمعنی قانون اعلا مشتمل بر ۲۳ فصل درمباحث دینی و شك و تردید و بحث ازفضائل واوصاف زرتشت واعمال نیك وخیر در گذشته و آینده .

٤ـ بغ Bag بمعنی خداوند مشتمل بر ۲۱ فصل در پیروی و تبعیت از دین زرتشت وتعلیمات اهورمزدا واطاعت ازتصمیمات قضائی ومقاومت دربرابر اهریمن .

٥ـ دمداد Damdad بمعنی آفرینش مشتمل بر ۳۲ فصل در تحقیق ازموجودات آسمانی وازنیك وبد درعالم مادیات وازآب وآتش و گیاه وستور و از آینده وپاداش اعمال وحشرونشر.

٦ـ اختر Akhtar بمعنی ستاره و کهکشان مشتمل بر ۳۵ فصل درتحقیق از سیارات وثوابت ومنطقة البروج وتأثیر ونفوذ ستاره ها در مقدرات انسانی .

۷ـ پکام Pacam مشتمل بر ۲۲ فصل مربوط بذبح گاو و گوسفند وتعیین حیوانات حرام گوشت و تقدیم قربانی و انجام مراسم جشن گهنبار .

۸ـ رتشتائیتی Ratushtaiti بمعنی شهریاری مشتمل برپنجاه فصل که ۳۷ فصل آن درحمله اسکندر کبیرمفقودشده دراطاعت ازپادشاهان وپاسداری ازشهرها وتوصیف جانوران یزدانی ویا اهریمنی ودر کوه ها ودریاها و کشورها .

۹ـ بارش Barish بمعنی اداره نمودن مشتمل بر ٦۰ فصل که ٤۸ فصل مفقود شده درتوصیف حکومت وحسن اداره دادگستری وپیشرفت امور کشور .

۱۰ـ کشا کشراب Kasha kisrub مشتمل بر ٦۰ فصل است که ٤٥ فصل مفقود شده در تولید مثل و بارداری و مسائل تطهیر و تنبیه دروغگویان و نیل بافتخارات .

۱۱ـ ویشتاسپ شست Vishtasp sasto بمعنی پادشاهی ویشتاسپ که پنجاه فصل مفقود شده درسلطنت کی گشتاسپ و گرویدن وی بدین زرتشت .

۱۲ـ دادك **Dadak** بمعنی قانون مشتمل بر ۲۲ فصل که ۱۶ فصل مفقود شده در اوصاف هرمزد و تکالیف دینی و نجات اخروی و موضوع آفرینش و مراقبت در توسعه زراعت و درختکاری و احترام روحانیان و دستوران و جنگجویان و روستایان وصنعتگرانی که ده یك درآمد بپادشاه میپردازند.

۱۳ـ سیراست یا سیتراست **citrast** و **cirast** مشتمل بر ۲۲ فصل در آمار متولدات در گذشته وآینده وتعداد سلاطین و روحانیان.

۱۴ـ اسپند **Spent** بمعنی تقدس مشتمل بر ۶۰ فصل درتعلیم وتربیت زرتشت بوسیله مادر وی تا بیست سالگی.

۱۵ـ بغان یشت **Bagan yast** درستایش خدایان مشتمل بر ۱۷ فصل درتوصیف ازعظمت هرمزد وامشاسپندان.

۱۶ـ نهاتم یا نهادم **Nihatum، Nihadum** مشتمل بر ۵۴ فصل درتحقیق از ملکیت وتعهدات و اوزان ونجات از دوزخ واجتناب از گناهان.

۱۷ـ دو شروجی **Dvasruji** مشتمل بر ۶۵ فصل دروصلت میان اقربای نزدیك و روابط خویشاوندی.

۱۸ـ هوسپرم **Husparam** مشتمل بر ۶۵ فصل درتحقیق از آنچه هرشخص باید تعلیم یابد و کیفر اخروی گناهکاران ونفوذ ستاره ها درمقدرات انسان.

۱۹ـ سکاتم **Sakatum** مشتمل بر ۵۲ فصل دربحث از اختیارات انسان و اعمالی که دربعث وحشرونشر تأثیردارد.

۲۰ـ وندیداد یا ویگدوه دات **Vendidat ، Vig - dev - dat** بمعنی قانون ضد دیو مشتمل بر ۲۲ فصل درموجبات تطهیر وحفاظت انسان ازناپاکی.

۲۱ـ هادخت **Hadokht** بمعنی ضمیمه مشتمل برسی فصل دربحث از کردار نیك و عاقبت پارسایان ویا بدکاران، از این قسمت سه فصل بدست آمده است.

«این بود جزوات اوستا جمعاً مشتمل بر ۸۳۲ فصل که از یك فرهنك وسیع و ادبیات ارزنده درعهد باستان حکایت مینماید اما اوستای حقیقی که منتسب بخود

زرتشت باشد مشتمل بر۱۱۹فصل میباشد . تردید نیست که جزوات اوستا ازآنچه اکنون دردست داریم افزونتر بوده است و دلیل‌آن مراجعات بسیار در تفسیرنامه های پهلوی‌ازقبیل‌نیرنگستان و کتب دیگر بمندرجات مفقود اوستا است وهمچنین بعضی‌ازنویسنده گان یونانی در موضوعات ستاره شناسی و امثال آن به بعضی کتب منسوب بزرتشت اشاره نموده‌اند که حالیه دردست نیستند .

«بنابراین تردید نیست کتاب اوستا از بیست و یك نسك تشکیل میشد اما در جزو این نسك ها و جزوات بعضی کتب پهلوی از روحانیان زرتشتی نیز وارد شده و شاید هم منظور از اضافه شدن این کتب به اوستای اصلی این بود که تعداد نسك و جزوات را با عده کلمات نماز اهووریه برابر سازند و میان نسك ها و جزوات بیست و یك گانه اوستا گرچه ارتباط وجود نداره اما بطور کلی مشتمل برسه قسمت وهرقسمت بشرح زیر ازهفت نسك تشکیل یافته است .

۱ـ قسمت گاتها یا گاسانیك **Gasanik** درسرود های دینی .

۲ـ قسمت داتیك **Datik** درقوانین وقانونگذاری .

۳ـ قسمت یشتها ومنتردرادعیه ومراسم دینی .

قسمت اول مشتمل برنسك یك تا ٤ و١٤ و٢١ .

قسمت دوم مشتمل برنسك ١٣و١٥و١٦تا٢٠ .

قسمت سوم مشتمل برهفت نسك بقیه ازپنجم تا یازدهم .

« اما خرده اوستا در ردیف نسك ها بشمارنیامـده و بعضی عقیده دارند که یشتها درجزو نسك استوت یشت قرار میگرفت ودر زمان ساسانیان فقط قسمتهای پراکنده اوستا جمع‌آوری شد و از این‌قسمت نیز پس از انقراض ساسانیان بعضی ازنسکها مفقود شده واز بین رفته است وپارسیان در زمان مهاجرت بخارج ایران توانسته‌اند فقط قسمتهائی‌راکه اکنون‌دردست‌است‌باخودهمراه داشته ونگاهداری نمایند واین‌جزوات موجود نیزمشتمل برسه قسمت است‌اول وندیدات درافسانه‌های دینی و احکام تطهیر. دوم یسنا**yasna** درنیایش وتقدیم قربانی . سوم ویسپرد که

بمنزله یسنا بشمار میرود. این جزوات است که پارسیان در مراسم دینی خود بحفظ آنها علاقه بیشتر داشتند و کتاب وندیداد بانسك بیستم مطابقت دارد ویسنا و ویسپرد ممکن است در نسك یکم وچهارم وپنجم ویازدهم جای داشته است وبسیاری از ادعیه وسرودها بزبان پهلوی است که درجزوخرده اوستا (یا اوستای کوچك) بشمار آمده است ودر کتاب وندیداد قسمتهای مربوط بتفسیر عبارات آن خارج شده واز اینجهت بنام وندیداد ساده Vendidat Saddeh نامیده شده است.[۱]

این بود توضیحات دهارلز دانشمند فرانسوی راجع به نسك وجزوات اوستا و در تکمیل آن قسمتی از تحقیقات دارمستتر را در اینخصوص از کتاب وی درزیر نقل میکنیم.

«کتاب مقدس اوستا در زمان ساسانیان مجموعه ای از ادبیات و فرهنگ دین زرتشت را تشکیل میداد واین مجموعه ازبیست و یك کتاب ترکیت می یافت وهر کتاب بنام نسك nask نامیده میشد. راجع بمندرجات این نسکها ویاجزوات در جلد هشتم و نهم کتاب دینکرد توضیحات کافی داده شده واین دو جلد بوسیله آقای وست West درجلد چهارم ازمجموعه متون پهلوی بانگلیسی ترجمه شده است.

«بیست ویك نسك اوستابابیست ویك کلمه نماز اهون وریه Ahun variya مطابقت مینماید ونسك نوزدهم در کتاب دینکرد موسوم به وندیداد میباشد امادر کتاب روایات چون استوت یشت درآغاز جزوات اوستا قرار گرفته نه در پایان آن کتاب و ندیداد بعنوان نسك بیستم بشمار آمده است و این وندیداد یاوی دوه داتم Vidaevo - Datem بمعنی قانون ضد دیو بمنزله قوانین پارسیان است اما این نام با حقیقت امر مطابقت ندارد زیرا درآن قسمت جزئی ازقوانین درج شده است.

بیست ویك نسك اوستا عملا بسه قسمت تقسیم بندی شده و هرقسمت مشتمل برهفت نسك است. نسك اولیه بنام گاسانیك Gasanik یا گاتیك Gathique مشتمل براستوت یشت وفصول یسنا وشش نسك دیگر اضافه برآن میباشد. قسمت دوم مشتمل

۱- رجوع شود بکتاب دهارلز مقدمه صفحه ۴۳.

برهفت نسك ديگر بنام داتيك Datique بمعنی قانونی وحقوقی است وازقوانين مدنی و كيفری ودينی تركيب ميشد . قسمت سوم ازهفت نسك بقيه تركيب يافته وبنام هادك منسريك Hadak ـ Mansarik ناميده ميشد ومشتمل برموضوعات تاريخی، افسانه‌ای و علمی است .

«در كتاب دينكرد از شش نسك قانونی اوستا توضيح شده و چهارنسك در اينقسمت بنامهای نيكاتم Nikatum ، گنباسارنيجات Ganbasar-Nijat، هسپرم Husparam و سكاتم Sakatum ناميده ميشد و نسك يكم و دوم و چهارم در حقوق مدنی و كيفری، نسك سوم درمراسم دينی است . نسك سيتراداات Citradat و بغان يشت Bakan ـ Yasht اولی در موضوعات تاريخی و دومی در عبادت و نيايش ايزدان است و بيجهت در جزونسك قانونی بشمار آمده است . قسمت عمده از بغان يشت بدست ما رسيده و مجموعه كنونی يشتهـا جزو آن ميباشد . كتاب ونديداد درقسمت عمده مربوط باحكام تطهير وراندن ديوها و پاك كردن اشياء از آلودگيها است وبهمينجهت قانون ضد ديوناميده شده است .

«ونديداد از بيست و دو فصل تركيب يافته و هرفصل بنام فرگرد Fargard ناميده شده و فرگرد اول در تعيين كشورهائی است كه اهور مزدا برای سكونت ايرانيان آفريده و ازآفتهای ديوآفريده نيز سخن رفته است . فرگرد دوم ازآغاز تمدن انسانی و از چگونگی مأموريت جمشيد از جانب اهورا برای ساختن غار مخصوص جهت نجات مخلوقات وی ازحوادث يخ بندان بحث كرده است .[1]

دار مستتر از مندرجات و ونديداد و يشت‌ها بتفصيل توضيح داده و نقل آنها از گنجايش كتاب خارج است و درتكميل آن مندرجات فصل دوم ونديداد را نقل ميكنيم و سپس باصل مطلب ميپردازيم .

ونديداد اوستا، فصل‌دوم (درقصه جمشيد وحادثه يخبندان)

خواننده گرامی از مطالعه در فصل دوم و نديدات اوستا توجه خواهد نمود

۱ـ رجوع شود بكتاب دارمستترجلد دوم صحفه اول تا ٤ .

که اهومزداخداوند بزرگ زردشت یك خدای نیکوکار و رئوف ومهربان است و بهیچوجه مانند یهوه خداوند قوم یهود ویا خدایان بی‌بند و بار کلدانی و آشوری در فکر انتقام جوئی نیست و در حوادث و اتفاقات جهان همه وقت مراقبت دارد ایرانیان را از گزند و آسیب اهریمن و دیوها محافظت نماید و آنچه در زیر نقل میکنیم از کتاب دارمستتر میباشد .

۱ـ زرتشت ازاهورمزدا پرسید ای اهور مزدا ، خداوند نیکو کاروآفریننده جهان جسمانی وای مقدس ، بگوبدانم پیش‌از من که زرتشت هستم نخستین کسی که تواهورمزدا باوی مکالمه کردی و دین اهورا ودین زرتشت را به وی‌آموختی کیست .

۲ـ اهور مزدا پاسخ داد ، نخستین کسی که پیش از توای زرتشت مقدس‌با وی مکالمه کردم ودین اهورا و دین زرتشت را به او آموختم جم زیبادارنده رمه انبوه بود .

۳ـ من اهوره مزدا ، ای زرتشت به او گفتم ای جم زیبا پسر دیو جهان‌آیا مایل هستی قانون مرا تعلیم دهی وحامل این قانون‌باشی [1] .

جم زیبا ، ای زرتشت پاسخ داد که من برای حمل قانون تو و آموختن آن ساخته وآماده نیستم .

٤ـ من که اهور مزدا هستم ، ای زرتشت به او گفتم هر گاه تو قبول نداری قانون مرا تعلیم دهی وحامل‌آن باشی لااقل مخلوقات مراکثیر وانبوه ساز وآنان را پاسداری نما و برآنان سلطنت بکن .

۵ـ جم زیبا ، ای زرتشت چنین پاسخ داد ، من‌مخلوقات تورا انبوه و کثیر سازم وآنها را پاسداری مینمایم وقبول دارم برآنان سلطنت کنم .

۶ـ درسلطنت من نه باد گرم ، نه بادسرد ، نه بیماری و نه مرگ هیچکدام

---

۱ ـ پدر جم در اوستا موسوم به ویو هوانت vivahvant میباشد و در کتاب هندوها ویوسوانت vivasvant آمده و درفارسی به دیو جهان تبدیل شده است .

نخواهد بود .

۷ـ در این هنگام من که اهورمزدا هستم یك خیش زرین و یك شمشیرمطلا به او دادم . این بود که جم بسلطنت رسید .

۸ـ در سلطنت جم سیصد زمستان گذشت و زمین از چار پایان ریز و درشت و از مردم و سگ و پرنده وآتش سرخ و درخشان پرشد و در روی زمین برای سکونت مردمان و ستوران جای خالی نماند .

۹ـ من جم زیبا راآگاه ساختم و به وی گفتم ای جم پسر دیو جهان ، زمین از چارپایان ریز و درشت و از مردم وسگ و پرنده وآتش سرخ ودرخشان پرشده وبرای سکونت آنان جای خالی نمانده است .

۱۰ـ جم زیبا دراین هنگام در روشنائی و درطریق خورشید بسوی جنوب پیش رفت و خیش زرین را در زمین فرو برد وآن را باشمشیر سوراخ نمود وچنین گفت ای اسفندارمذ، خواهش میکنم بخاطر دوستی وبرای اینکه رمه ریز ودرشت و مردمان را در توجای دهم گشاد شو و پهن شو .

۱۱ـ ازاین راه بود که زمین را جم یك سوم بیشتر ازآنچه بود گشاد تر ساخت و چارپایان ریز و درشت و مردمان بمیل خود و به آرزوی جم بر رویآن جای گرفتند و برفت وآمد وسیرو گشت پرداختند .

۱۲ـ درسلطنت جم ششصد زمستان دیگر گذشت وروی زمین‌ازستور وسگ وپرنده وآتش سرخ و درخشان و مردمان پر شد وبرای سکونت چارپایان ریزو درشت ومردم جای خالی نماند .

۱۳ـ من جم زیبا راآگاه ساختم و به وی گفتم ، ای جم زیبا پسر دیوجهان زمین‌ازستور ومردمان وسگ وپرنده وآتش‌سرخ ودرخشان پرشده وبرای‌سکونت چارپایان ریز و درشت جای خالی نمانده است .

۱۴ـ جم در این هنگام در روشنائی و درطریق خورشید بسوی جنوب پیش رفت وزمین را باخیش زرین فشار داد و با شمشیر سوراخ کرد و چنین گفت ، ای

اسفندارمذ ، خواهش میکنم بخاطردوستی وبرای اینکه رمه ریزودرشت ومردمان را در تو جای دهم گشاد شو وپهن شو .

۱۵- از این راه بود که زمین را جم باندازه دو سوم بیشتر ازآنچه بود گشادتر ساخت و رمه ریز و درشت و مردمان درآن جای گرفتند و برفت وآمد پرداختند .

۱۶- درسلطنت جم نهصد زمستان دیگر گذشت و زمین از چارپایان ریز و درشت و مردم و سگ و پرنده وآتش سرخ و درخشان پرشد و در رویآن برای سکونت ستور و مردمان جای خالی باقی نماند .

۱۷- من جم زیبا راآگاه ساختم و گفتم ای جم زیبا پسر دیو جهان ، زمین از چارپایان ریز و درشت و مردم وسگ و پرنده وآتش سرخ ودرخشان پرشده و بر رویآن برای سکونت ستور و مردمان دیگرجای خالی باقی نمانده است .

۱۸- دراینهنگام است که جم در روشنائی ودرطریق‌خورشید بسوی جنوب پیش رفت و خیش زرین‌را درزمین فروبرد وآن را با شمشیر سوراخ نمود و چنین گفت خواهش میکنم ای اسفندارمذ بخاطر دوستی و برای اینکه چارپایان ریزو درشت را در توجای دهم گشاد شو وپهن شو .

۱۹- ازاین راه بود که زمین‌را جم‌باندازه سه سوم‌بیشترازآنچه بود گشادتر ساخت ومردم و ستور در رویآن برفت وآمد وسیرو گشت پرداختند .

۲۰- اهورمزدا خداوندآفریننده برای‌مکالمه همراه ایزدانآسمانی درآریا ویج که از رود و انگوهی دائیتیآبیاری میشود جای ملاقات تعیین نمود .

۲۱- جمشید (یا**Yama khshaeta**) دارنده رمه فراوان بابهترین مردان مشهورآریا ویچ که از رود وانگوهیآبیاری میشود با اهور مزدا ملاقات نمود .

۲۲- اهورمزدا در این ملاقات بجم گفت ، ای جم زیبا پسر دیو جهان تورا آگاه میسازم که درجهان جسمانی زمستان نکبت بار همراه‌سرمای سخت و ویران کننده پدید خواهد شد و برف سنگین ودانه درشت خواهد بارید واین برف روی

کوه ببلندی یك آره وی **Ardoevi** خواهد رسید.[۱]

۲۳- در این هنگام است که همه چاریان وستوران ازبالای کوه‌ها وازامکنه دور افتاده و ازعمق دره ها به پناهگاه های زیر زمینی پنا هنده خواهند شد.

۲۴ - چراگاه ها پیش ازآنکه در زیرآب فرو بروند بسیار انبوه وفراوان هستند اما پس ازذوب شدن یخ بندان جای پای گوسفند نیز دیده نخواهد شد.

۲۵- توباید ای جم یك ور **Var** (یا غار بزرگ) فراهم داری و درازی‌آن در هرچهار طرف یك اسپریس (یا یك میدان اسب دوانی) باشد. درآنجا باید از تخمه چارپایان ریزو درشت و از نژاد مردمان، سگ‌ها، پرنده گان وآتش سرخ وسوزان‌جای‌دهی، غاری که بدرازی یك اسپریس‌ازهرسمت برای سکونت مردمان و مسکن گاوان و گوسفندان یا شد.

۲۶- در این غار بایدآب را در یك بستر بدرازی یك هاتر **Hathra** جاری سازی و پرنده گان را در کنار غار و دریك چمنزار همیشه سبز وخرم جای دهی و مسکن و عمارت مشتمل برتالار وایوان‌آماده نمائی.

۲۷- توباید دراین‌غار ازنژاد مرد وزن هرچه زیبا تر و والاتر وازجانوران هرچه رساتر یافت شود جای دهی.

۲۸- توباید دراین غار از تخمه گیاهان هرچه بلندترومعطرترواز میوه‌جات هرچه لذیذ تر وخوشبو تر بر روی زمین یافت شود جای دهی. نژاد ها و تخمه ها بایدهر کدام‌جفت باشند تانسل آنان‌مادام که مردم درغارسکونت دارند باقی‌بماند.

۲۹ - دراین‌نژادها باید نه بد اندام ازجلو، نه بد اندام ازعقب، نه ناتوان، نه بدکار، نه فریبکار، نه ناقص، نه حسود، نه مرد بد دندان، نه جزامی که از دیگران باید جداباشد ونه دارنده هر گونه علامت ونشانه اهریمن‌هیچکدام‌وجود نداشته باشند.

۱- دارمستتر درنقل‌ازتفسیر پهلوی اوستا یك‌آردوی را باندازه ۱۴ انگشت تعیین کرده است.

۳۰ ـ درقسمت بالای غار باید۹ کوچه ، درقسمت میانه ٦ کوچه و در قسمت پائینتر ۳ کوچه فراهم شود . در کوچه های بالاتر از نژاد مرد وزن یك هزار، در کوچه های میانه ششصد ودر کوچه های پائینترسیصد جفت باید جای گیرند . در این غار باید بوسیله خیش زرین یك درب با یك پنجره آماده سازی که داخل غار را روشن بدارند .

۳۱ ـ جم پرسید ، غار را که اهور مزدا دستور داده چگونه باید بسازم . اهور مزدا گفت ای جم پسر دیو جهان ، زمین را با پای خود لگد مال بکن و با دستهای خود خمیر ومایه فراهم ساز همچنانکه خاك را کوزه گر به گل تبدیل میکند و آن را پهن میسازد .[1]

۳۲ ـ جم برطبق‌دستور اهورمزدا خاك رالگد مال نمودوبخمیر تبدیل کرد همچنانکه کوزه گر باآب مخلوط میکند وپهن میسازد .

۳۲ ـ باین ترتیب‌است که جم‌یك وار یا غار بدرازی یك اسپریس‌ازهرسمت فراهم نمود واز تخمه ونسل چارپایان ریزودرشت واز مردمان ، سگها ، پرنده ها ، آتش سرخ و سوزان در آن جای داد . غاری بدرازی یك اسپریس برای سکونت گاوها و گوسفندان .[2]

۳٤ ـ آب را جم در غاربدرازی یك هاتر روان ساخت ودر کنار آن‌پرنده گان را در یك چمنزار همیشه سبز وخرم رها نمود ودر آنجا مسکن وکاخ مشتمل بر ایوان وتالار ومحوطه بساخت .

۳۵ـ جم در این غار از نژاد مرد وزن هرچه والاتروبهتر وزیباتر وازتخمه

---

۱ ـ دار مستتر در تفسیر فقره ۳۱ بیت زیر را از شاهنامه فردوسی نقل کرده و توضیح داده که جمشید بدیوان ناپاك یاد داد که خاك را چگونه بخشت تبدیل کنند و برای وی عمارت و کاخ بسازند .

بفرمود دیوان ناپاك را   به آب اندر آمیختن خاك را

۲ ـ کلمه اسپریس فارسی وبمعنی میدان‌اسب دوانی‌است وازدو واژه اسب ورس ترکیب یافته است .

جانوران هرچه رساتر وخوش اندام تر در روی زمین یافت میشد جای داد .

۳۶ ـ جم دراین غار از تخمه گیاهان هرچه بلند تر ومعطرتر وازمیوه‌جات هرچه لذیذتر وخوشبوتر یافت‌میشد جای داد .

۳۷ ـ در این غار نه بد اندام از جلو ، نه بداندام از عقب ، نه ناتوان ، نه بی قانون ، نه بدکار ، نه ناقص ، نه حسود ، نه مرد بد دندان ، نه جزامی‌ونه هرچه نشانه اهریمن داشته باشد وجود نداشت .

۳۸ ـ جم در قسمت بالای غار ۹ کوچه ، در میانه ۶ کوچه ، در پائینتر ۳ کوچه آماده نمود . در کوچه بالاتر یکهزار ، در کوچه میانه ششصد و در کوچه های پائینتر سیصد جفت از مردوزن مسکن داد وسپس با خیش زرین‌خود یك‌درب ویك پنجره در غار بساخت که از خود داخل غار را روشن بدارند .

۳۹ ـ ای آفریننده جهان جسمانی وای مقدس ، بگو بدانم کدام روشنائی است که غار جم ساخته را روشن میدارد .

۴۰ ـ اهور مزدا پاسخ داد ، روشنائیهای خود ساخته و روشنائیهائی که در جهان ساخته شده‌اند .

۴۱ ـ در هرچهل سال ازهر جفت زن ومرد یکجفت مؤنث و مذکر زاییده میشوند . همچنین است برای هرنوع جانداران . مردم بهترین زندگی را در غار جم ساخته خواهند داشت .

۴۲ ـ ای آفریننده جهان جسمانی‌وای مقدس‌بگوبدانم کیست که دین‌مزدا را در غار جم ساخته با خود حمل میکند . اهور مزدا پاسخ داد که مرغ کرشیپتان **Karshiptan** ای زرتشت مقدس .[1]

۴۳ ـ ای آفریننده جهان جسمانی ، ای مقدس بگو بدانم کیست سرور و

---

[1] ـ دارمستتر راجع بمرغ کرشیپتان از پند هش ومینوخرد نقل کرده است که این‌مرغ در غار ناطق وگویا بود ومیتوانست صحبت نماید ودین مزدا را تبلیغ کند . اوستا در این غار بزبان مرغان خوانده میشد .

سالار ، اهور مزدا پاسخ داد که اورواتتنر Urvatatnar وتو ای زرتشت مقدس [۱].

مندرجات فصل دوم وندیداد راجع بواقعه یخبندان وغار جمشید بشرحی که نقل نمودیم گرچه یك افسانه دینی است وعقلا قابل قبول نمیباشد ونظیر آن طوفان نوح در تورات ذکر شده و حکایت این طوفان نیز بر طبق کتیبه های بابلی قبل از تورات درمیان کلدانیان شهرت داشته است اما تفاوت دراین است که طوفان نوح یك بلای آسمانی ونتیجه خشم وغضب الهی نسبت بر بندگان میباشد ولی حادثه یخبندان از جانب اهریمن خداوند بدکار اتفاق افتاده است و چون اهورمزدا از آینده ومستقبل آگاه بود وازنقشه شوم اهریمن وواقعه برف ویخبندان اطلاع داشت برای جلوگیری از اثرات آن جمشید را مأموریت داده که بر طبق دستور وی غاری بسازد ونسل انسان وجانوران را از گزندحادثه محافظت نماید .

اهور مزدا زمانی که کشور های با نزهت برای سکونت ایرانیان آفرید اهریمن بدکنشت برطبق فصل اول وندیداد که در پیش نقل نمودیم برضد وی قیام کرد ودر هر کشور یك آفت وناراحتی پدید آورد . از موجودات عالم آنچه زیان آور وپلید و بی مصرف میباشد از قبیل حشرات و افعی و بیماری و مرگ تماماً اهریمنی هستند وهر شخص باید در نابودی ودفع آنها بکوشد . از رفتار و اعمال انسانی هرآنچه بر مبنای اشوئی ، پاکی ، نیکی ، راستی ، درستی ، صدق ، وفا ، صفا ، جوانمردی ، دلیری ، حقیقت پرستی و وطن دوستی استوار باشد همه جا در اوستا پسندیده ومطلوب است و خیانت و فریب وبد قولی نشانه اهریمن میباشد و میترا دروج کسی است که درعهد خودتخلف کند وپیمانشکنی نماید وبرایزدمهر دروغ گوید . این دستورها واحکام هر کدام دراوستا علاوه ازجنبه اخلاقی بمنزله یك اصل وقاعده معلوم ومعین حقوقی است واز اینجهت میتوان گفت که اجتماعات

---

۲ ـ دارمستتر توضیح داده که اورواتتنر یکی ازسه پسران زرتشت رهبر و سرور بزرگان است و جمشید نیز فقط غار را ساخته و آماده نموده اما در آن سلطنت نکرده است . رجوع شود به دارمستتر کتاب زند اوستا جلد دوم از وندیداد صفحه ۱۷ تا ۳۱ . همچنین دهارلز فصل اول وندیداد ازصفحه ۱٦ تا ۲۵.

ایرانی در عهد باستان و بالخصوص در قلمرو سلطنت پادشاهان کیانی نمونه عالی از یك تمدن مترقی انسانی بوده است و مندرجات شاهنامه فردوسی و داستانهای ملی دلیل واضح برصدق گفتار ما است واز مطالعه دراین‌موضات میتوانیم ازرسوم وعادات وقوانین درایران باستان آگاه شویم.

قانون در ایران باستان

اولمستید دانشمند امریکائی بشرحی که درصفحه ۲۱۱ تا ۲۲۰ نقل کردیم معتقد شده که داریوش کبیر یك پادشاه قانونگزار و مقنن بود و مجموعه ای از قوانین‌مدنی و کیفری ترتیب داده ودرقلمرو وسیع سلطنت‌خود بموقع‌اجرا گذارده ودر تدوین این مجموعه نیز از قانون حمورابی پادشاه بابل تقلید کرده است. دانشمند مزبور در اثبات صحت عقیده خود کتیبه های بیستون وتخت‌جمشید را با مقدمه قانون حمورابی مقایسه نموده و معادلهائی از هر دو نقل کرده است. این عقیده گرچه در مورد خود شایان‌توجه است ونویسندگان کتیبه های داریوش کبیر ممکن است یك نسخه از قانون حمورابی را که در صفحه ۸۸ تا ۹۷ نقل نمودیم در دست داشته‌اند واز مقدمه این قانون استفاده کرده‌اند اما وجود معادلها در این کتیبه ها دلیل نخواهد بود که واقعاً درزمان داریوش کبیرمجموعه قانونی تدوین شده باشد چه رسد باینکه اقوام ایرانی در عهد باستان از داشتن چنین مجموعه بی نیاز بودند و مندرجات اوستا و قواعد و اصول اخلاقی و حقوقی که در پیش یاد نمودیم دادرسان ایرانی را در حل‌وفصل دعاوی مردم بخوبی راهنمائی میکرد واساساً دادرسی و اجرای عدالت در ایران باستان بقضاوت در دادگاههای رومی و یا دادرسی در دادگاه های انگلستان تا سده هیجدهم میلادی شباهت داشته است واین دادگاه ها بی‌آنکه مجموعه ای ازقوانین موضوعه دردست داشته باشند از روی عرف وعادت ورسوم‌دیرینه در رفع اختلافات مردم‌مبادرت میکردند. جزوات مفقود اوستا بشرحی که از دهارلز دانشمند فرانسوی نقل کردیم گرچه قسمت عمده بنام داتیك مشتمل بر مقررات قانونی وحقوقی است اما تردید نیست

که اینمقررات مانند مجموعه حقوقی ژوستینین امپراطور روم که بنام **Corpus juris** نامیده‌میشد ازیك مقدار احکام داد گاه‌هاوسوابق قضائی وعقایدهٔ‌دانشمندان و بخشنامه های صادر از دفتر امپراطوران روم تشکیل میشد . در جلد اول‌مبانی حقوق بتفصیل توضیح دادیم که فقها و دانشمندان اسلامی تکالیف و وظائف مردم و حل و فصل دعاوی در موضوعات مدنی و حقوقی را اغلب از روی قاعده لاضرر استنباط میکردند و این قاعده نیز در احکام قضات و حکام رومی بعبارت **Alterum no Laedere** مورد استناد قرارمیگرفت اماتفاوت در این بود که در احکام داد گاه های رومی ممکن بود عوض و بدل چند برابر زیانی باشد که برشاکی خصوص وارد میشد تا حس انتقامجوئی وی تسکین پیدا کند اما در حکومت اسلامی قاعده لاضرر با احکام عدالت توأم شده و عوض وبدل بایستی با زیان وضرر برابر باشد .

این بود سابقه وتاریخچه قضاوت در اقوام و ملل قدیم بی آنکه مجموعه مدون قانونی مورد حاجت باشد اما در ایران باستان از زمان سلطنت پادشاهان کیانی یك اصل وقاعده دیگری در حل‌وفصل دعاوی مورد عمل قرار گرفت که‌در جزوات اوستا وبالخصوص در گاتها بتکرارذکرشده وآن عبارت از رعایت‌اندیشه نیك، گفتار نیك، کردازنیك میباشد وهرشخص‌مکلف‌بود دررفتارومعاملات وروابط باهم نوع خود از اندیشه بد ، گفتار بدو کردار بد اجتناب نماید و براثر چنین دستور هرشخص در معامله خودخدعه وفریب بکار می‌بست‌ویا پیمانشکنی میکرد واز ادای وام خود داری مینمود ویا در انجام تعهد تأخیر میکرد مسئول و تقصیر کارشناخته میشد واین دستوردرحقیقت‌همان قاعده‌لاضرراست که بلسان اخلاقی‌تر بیان شده است . عمل ورفتار هرشخص وقتی براندیشه نیك ، گفتار نیك و کردار نیك مبتنی باشد از هر گونه ضرر و زیان نسبت بهم نوع‌خود خودداری مینماید و یا در ترمیم وجبران آن اقدام میکند . درقاعده لاضرر وقوع ضرر و زیان یك امر مشهود ومحسوسی است اما قاضی دراجرای قاعده پندار نیك میتوانست اندیشه و

ضمیر اشخاص را مورد تحقیق وتجسس وبازجوئی قرار دهد .

قاعده مزبور نه تنها در گاتها وفقرات دیگر اوستا تکرار شده بلکه در زندگانی خصوصی ایرانیان در عهد باستان نیز رعایت میشد . هرشخص مکلف بود یك کُشتی بشکل کمربند و شال از پارچه سه مرتبه دور کمر خود به بندد و این کشتی را همه‌وقت همراه خود داشته باشد . این سه مرتبه نشانه اندیشه نیك ، گفتار نیك ، کردار نیك بود . زرتشتیان ایرانی وپارسیان هندی در عصر حاضر نیز دربستن کشتی و شال مزبور مراقبت دارند . کشتی‌راهنگام شب وقت خفتن از دور کمر بازمینمایند وباین‌وسیله اندیشه بد ، گفتار بدو کردار بد را از خود دور میسازند . این دستور گرچه ظاهراً یك دستور اخلاقی است وحس احترام بشخصیت انسانی وتقوی را تقویت مینماید اما درحقیقت برای حل وفصل دعاوی واختلافات مردم یك قاعده واصل حقوقی بشمارمیرفت واین‌قاعده درحقوق رومیان قدیم نیز مورد عمل قرارمیگرفت ودرجلد اول مبانی‌حقوق صفحه ۲۴۶ تا ۲۵۰ توضیح داده ایم وقسمتی را در زیرنقل میکنیم .

« دولفظ لاتینی Bona Fides را میتوانیم بتقلید از دو لفظ فرانسوی بون فووا Bonne Foi بمعنی حسن نیت ترجمه نمائیم ولی بعقیده ما تعبیر از آن بعبارت پندار نیك مناسب‌تر خواهد بود زیرا حسن نیت امری‌است نسبی و وابسته به نیت اشخاص میباشد اما پندار نیك بترتیبی که در حقوق رومیان معمول شده بود قواعد کلی‌تر را شامل است همچنانکه در حقوق واخلاق ایران باستان‌عنوان پندارنیك یکی از اصول سه گانه دینی وحقوقی شمرده شده است .

« حقوق و قوانین در ایران باستان مانند حقوق رومیان از روی احکام و قواعد پندار نیك استنباط میشد با این تفاوت که در حقوق رومی تنها بدرون نفس وبه پندار واندیشه انسانی توجه داشتند ولی در ایران باستان علاوه از پندار نیك در گفتار و کردار نیك نیز نظر مینمودند واز ترکیب این‌سه اصل اخلاقی ودینی واجتماعی که بنام هومت وهوخت وهوورشت نامیده میشد و همچنین از مطالعه و

وتحقیق در اضداد آنها اصول عالیه حقوقی ترتیب میدادند .

« ژوستینین امپراطور روم در مجموعه حقوقی دیژست لفظ حقوق را به (فن عدل وپندار نیك (Juris est oequis et boni) تعریف نموده است. قاضی رومی وقتی بدستورحاکم وپرتوره‌اد‌رسی‌را از روی قاعده پندارنیك جریان میداد مختار بود دعوی را برطبق عدل ونصف واصول شرافتمندی حل وفصل نماید . دانشمندان رومی پندارنیك را باعدل ونصفت برابر میدانستند .

مقصوداین‌است که‌دستوراندیشه‌نیك، گفتارنیك‌و کردارنیك وبستن کمربند و کُشتی وپیچیدن آن دور کمر درسه مرتبه ویا وظیفه هرشخص در مبارزه با دیو دروغ وامثال آنها که بکرات دراوستا ذکرشده هر کدام بمنزله یك اصل وقاعده حقوقی است ودر حل وفصل اختلافات ودعاوی مردم در ایران باستان مورد عمل قرار میگرفت وایرانیان با این همه اصول و قواعد عالیه بتدوین قانون مخصوص احتیاج نداشتند از اینجهت عقیده اولمستید دانشمند امریکائی راجع باینکه در زمان‌داریوش کبیر مجموعه قانونی مدون وجود داشته قابل قبول نمیباشد .

این بود وضعیت قوانین در ایران باستان و مطالب کتاب را در اینجا پایان میدهیم .

تهران . دکترموسی جوان



Idéogramme primitif	Idéogramme mis en position dans le cunéiforme récent	Babylonien ancien	Assyrien	Sens originel ou dérivé
				Oiseau
				Poisson
				Ane
				Bœuf
				Soleil *Jour*
				Grain
				Verger
				Labourer *Cultiver*
				Javelot à lancer. *Lancer*
				Se tenir debout *Aller*

Origine et développement de quelques caractères cunéiformes.

۳۶ـ جدول الفبای میخی در تبدیل ازحروف تصویری . تفسیر درصفحه ۴۸۵

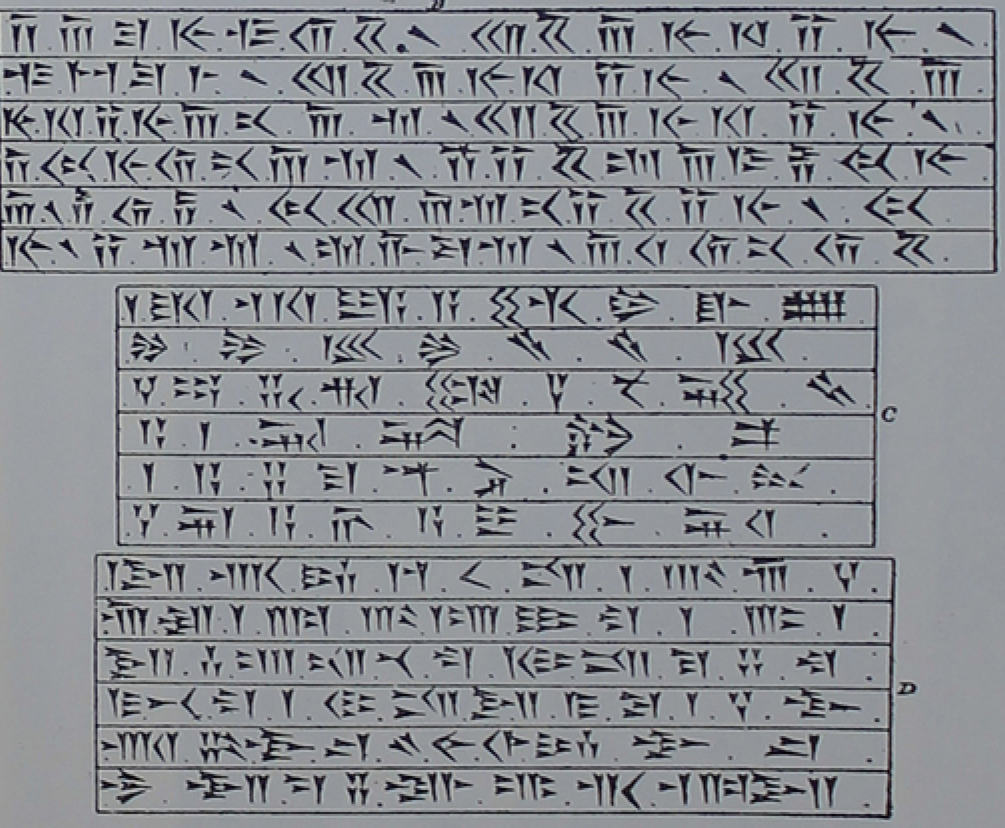
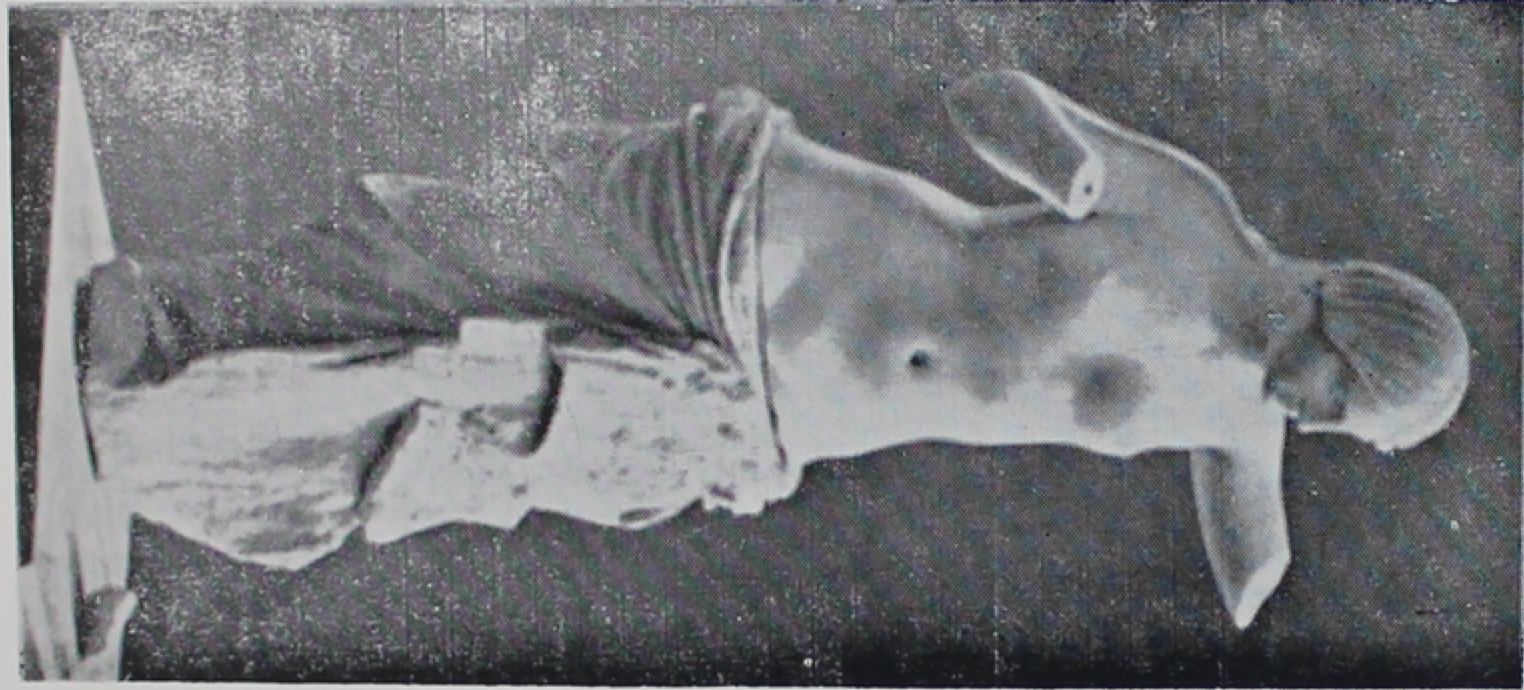
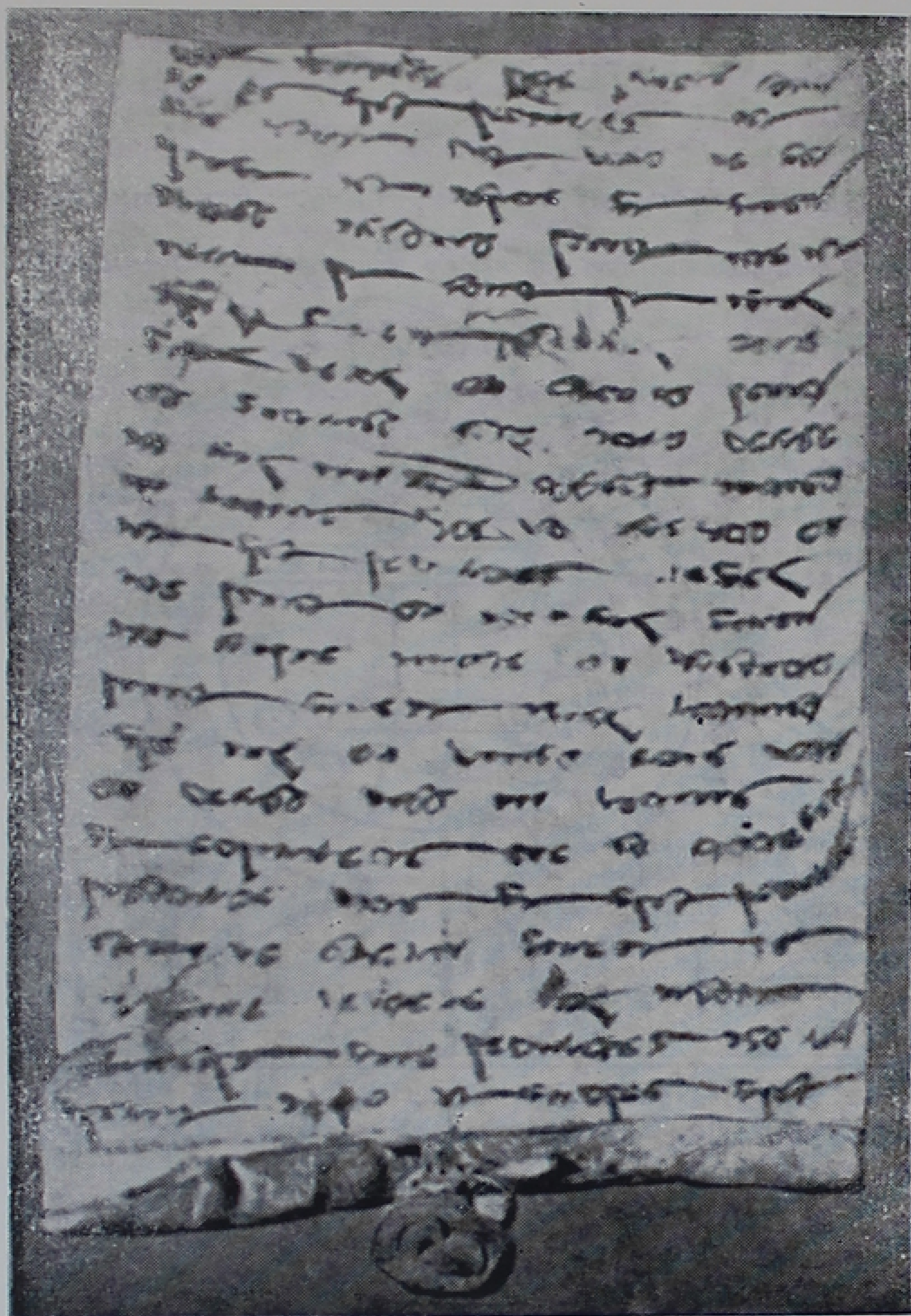


Fig. 5. — Inscription trilingue de Béhistun.

۳۵ ـ نمونه خطوط میخی از کتیبه بیستون . تفسیر در ۴۸۴



۳۴ـ مجسمه مرمر ازشهرقدیم نیسایه نخستین پایتخت پادشاهان اشکانی مربوط بسدهٔ دوم ق.م.
تفسیر درصفحه ۴۸۳



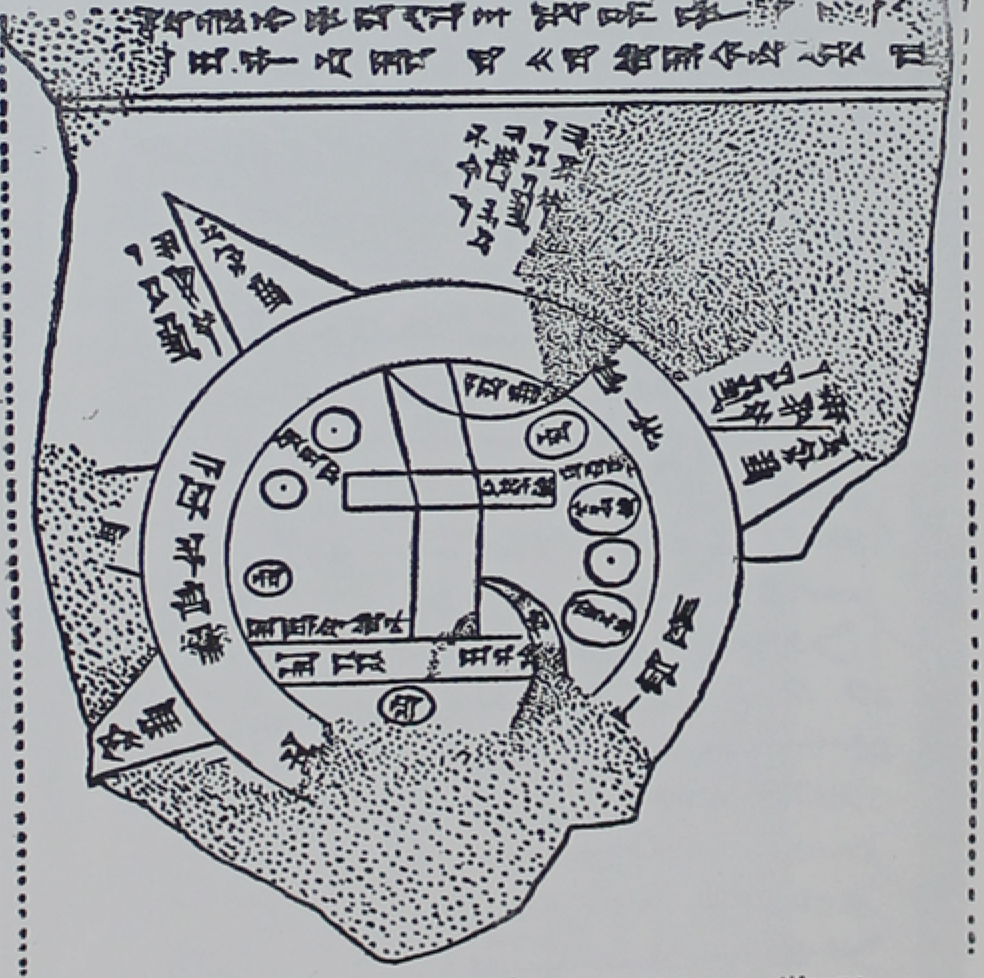


Fig. 7. — Carte babylonienne d'après une tablette cunéiforme. British Museum.

۳۲ - نخستین نقشه جغرافیائی کلده ترسیمی قبل از میلاد . تغییر در صفحه ٤٦٠

فهرست مندرجات

تاریخ اجتماعی ایران باستان

مطلب	صحفه

بخش پنجم

کوروش بزرك هخامنشی

۵۵۰ تا ۵۲۸ ق . م .

بخش ششم

کامبوجیه هخامنشی وداریوش کبیر

مطلب	صفحه

بخش هفتم

خشایارشا واردشیر دراز دست

بخش هشتم

داریوش دوم هخامنشی تا حمله اسکندر مقدونی

مطلب	صفحه

فهرست تصویرها

تاریخ اجتماعی ایران باستان

شماره	شرح	صفحه
۲۰	تصویر کوروش بزرگ هخامنشی یا کیخسرو کیانی از تخت جمشید	۳۰۵
۲۱	تصویر داریوش کبیر با نه تن یاغیان از تخت جمشید	۳۰۶
۲۲	تصویر آنوبانی نی با نه تن یاغیان	۳۰۷
۲۳	دو هیکل کروبی از تخت جمشید	۳۰۸
۲٤	کتیبه محاکمه روح مرده درعالم برزخ از مصر قدیم	۳۷۱
۲٤	کتیبه کامل محاکمه روح مرده در عالم برزخ از مصر قدیم	۳۷۲
۲۵	سه خداوند آسمان و هوا و زمین در مصر قدیم	۳۷۲
۲٦	تصویر آخنوتون فرعون مصر زیر پرتو آفتاب	۳۷٤
۲۷	هروس خداوند مصر قدیم بشکل عقاب	۳۷٤
۲۷مکرر	هاتور دختر خداوند خورشید در هیکل گاو ماده	۳۷٦
۲۸	نقشه ستاره‌های قطبی بشکل حیوانات ازمصرقدیم	۳۷۷
۲۹	تصویر شاماش (یا شمس) خداوند خورشید در بابل	۳۷۸
۳۰	پادشاه بابل و تصویر آفتاب و ماه و ستاره	۳۷۹
۳۱	مُهر تودال پادشاه هاطی مربوط بسده هفدهم ق . م .	۳۸۰
	جدول مقایسه الفبای اقوام در عهد قدیم	٤۸۸
۳۲	نخستین نقشه جغرافیائی کلده ترسیمی قبل از میلاد	۵۰۹
۳۳	کتیبه خط سغدی ، نقل از کتاب مون گیت	۵۱۰
۳٤	مجسمه مرمر ازشهر قدیم نیسایه نخستین پایتخت پادشاهان اشکانی مربوط بسده دوم ق . م. نقل از کتاب مون گیت .	۵۱۱
۳۵	نمونه سه خط میخی بابلی ، فارسی قدیم و عیلامی از کتیبه بیستون	۵۱۲
۳٦	جدول الفبای میخی در تبدیل از حروف تصویری .	۵۱۳

غلطنامه

غلط	صحیح	صفحه	سطر
چنینث	چنین	۲۱	۱۰
سده سوم قبل ازمیلاد	سده سوم بعد ازمیلاد	۲۲	۹
رود فرات	رود دجله	۲۳	۱٤
دراینجا	دراین	۲۹	۲۲
ویا	وبا	۳۳	٦
ودرا	ودا	٥۱	۲
وآرامی	وعیلامی	٦٦	۱۹
۷٥۰ ق.م	۱۷٥۰ ق.م	۸۸	۱۹
کوماه شده بود	کوتاه شده بود	۱۱٤	۱٥
کاوورارتو	کاراورارتو	۱۱۸	۱۲
درسال ٥۳٥ ق.م	درسال ٦۳٥ ق.م	۱۳۲	۱
مورد ملاقه وی	مورد علاقه وی	۲۱٥	٦
حیاط اقتصادی	حیات اقتصادی	۲۲۰	۱٤
ازآن‌جلمه	ازآن‌جمله	۲۹۱	۱
هینوتوئیزم	هینوتئیزم	۳٤۱	۲۱
Vaishgv	Vaishyu	۳٥٤	۱٥
مباحث ومذهبی	مباحث مذهبی	۳٦۳	۷
مختنف	مختلف	۳۸٦	۹
هنوتوئیزم	هینوتئیزم	۳۹٤	۱۰
Vazravka	Vazraka	۳۹۸	۱٦
Nons	Nous	٤۰٤	٥
Noue	Nous	٤۰۷	۲۲
مونوتوئیزم	مونوتئیزم	٤۱۹	۱۰

غلط	صحیح	صفحه	سطر
Honotmeism	Monotheisme	٤١٩	١٠
ببعنی	بمعنی	٤٢٢	١٩
دراوستا شده	دراوستا	٤٢٣	٢
دوخ	دوزخ	٤٣٥	١٦
یزدان	ایزدان	٤٣٧	١٤
مبارزه کردم	مبارزه کرده	٤٥٢	١٣
اشتیاق	اشتقاق	٤٥٦	١٦
نیروی خلافه	نیروی خلاقه	٤٣٨	١٦
دانشمند دیگرفرانسوی	دانشمند امریکائی	٤٦٠	١٦
آشوردرجنوب آن	آشوردرشمال آن	٤٦٠	١٧
فرانسوی	امریکائی	٤٨٥	١٢
اطاعات	اطلاعات	٤٥٩	٢٠
نسك بیست یگانه	نسك بیست ویك گانه	٤٩٢	٢٠
بشمارفتند	بشمار رفتند	٤٨٦	١٧
قانون مانو	قانون مور	٤٩٢	٢٠

تبصره ۱ ـ جمله (کتاب پرینستون Princeton صفحه ۲) در حاشیه صفحه ۳۱ سطر۲۵ غلط میباشد وبجای آن عبارت(کتاب شارل مور صفحه ۱۶ مقدمه) صحیح است.

تبصره ۲ ـ حاشیه صفحه ۱۷ مربوط بصفحه ۱۸ سطر دوم واژه کیقباد میباشد .

تبصره ۳ـ جمله (جانشینان وی تا سلطنت اردشیردوم) در صفحه ۲۳۳ سطر دوم اشتباهی است وبجای آن عبارت (اردشیر دراز دست) صحیح است .

فهرست کتابهای غیرفارسی استناد شده
در تاریخ اجتماعی ایران باستان

1- Darmsteter, James. le Zend Avesta, 3 volumes, Paris 1892

2- Darmsteter, James. lhe Zend Avesta in 3 volumes, Second Edition, London 1895.

3- De Harlez, C. – Avesta Traduit du Texte zend, Paris 1881

4- De lafont, C. – Le Mazdeisme, L'Avesta. Paris 1895

5- Mongait, Alexandre. L'archeologie en U.R.S.S. Edition, Moscou. 1959

6- André Aymard et J. Auboyer, L'orient et la Grèce antique, tome 1 Paris 1957

7- Charles F. jean, la litterature des babyloniens et des assyriens. Paris 1924

8- Dr. G. Contenau, la divination chez les assyriens et les babyloniens. Paris 194o

Dr. G. Le deluge babylonien, Ishtar aux enfer, la tour de babel. Paris 1952

Dr. G. Civilisation d'Assur et de Babylon Paris 1951

9- Edward Chiera, ancien professeur a l'université de chicago, les tablettes babyloniennes. traduction de J. marty Paris 1940

10- Dr. M. Riemsechneider, le monde des hittites, traduit de L'Allemand par Henri Daussy. Paris 1955
11- F. T. D, Histoire ancienne. Lyon 1895
12- Redaction de Life, les grands religions du monde. Pays bas 1957
13- Ceram, G. W. - le secret des hittites, traduit de l'Allemand par Henri Daussy Paris 1955
14- T. T. Rice, les Scythes, traduit de l'Anglais par maurice vieyra. France 1958
15- A. Olmstead, History of the Persian empire (Achemenid period). Chicago 1948
16- Leonard Cottrell, lost cities. London 1957
17- Ragozin, Z. A. - chaldea. London 1886
18- Breasted, James Henry. ancint times, A history of the early world. second edition, printed in America 1944
19- Sabatino Moscati, the face of ancient orient. London 1960
20- La sainte Bible, edition louis Segond. Paris 1928
21- Edward Jurjii, the Great religion of the Modern world, London 1953
22- Sarvepalli Radhakrishnan and Charles Moor, A source book in Indian philosophy. Princeton Press in the U.S.A. 1957
23- Easton, Stewart the Heritage of the past. Newyork 1955
24- Robinson, charles Alexandre. Ancient history, Princeton in America 1951
25- The Cambridge university press, the Cambridge ancient history (the assyrian empire) volume 3. London 1954

26- The Cambridge university press, the Cambridge ancient history (the persian empire and the west) volume 4. Lonbon 1953

27- Erich Shmidt, Persepolis, Printed by the university of Chicago Press.

28- Ghirshman, R. - Iran, printed by Penguin book in Great britain 1954

29- James Bonwick, egyptian belief and modern thought. printed in the U.S.A. 1956

30- Henry, Bamford Parkes, Gods and men. London 1960

31- E. O. James, the Ancient gods. London 1960

